

تاریخ دوره اسلامی

(مجموعه تاریخ)

مجموعه تاریخ

تاریخ دوره اسلامی

فهرست مطالب

10 کتابشناسی
31 اوضاع ایران قبل از اسلام
32 اوضاع سیاسی و حملهٔ اعراب به ایران
33 عوامل فتوحات مسلمانان
33 طاهریان
36 طاهریان
41 صفاریان
49 دیلمه و آل زیار
53 علویان طبرستان
53 آل مسافر
59 ایران در عصر آل بویه
66 فرهنگ و تمدن در دوره آل بویه
67 سامانیان
67 دولت سامانیان در ایران و ماوراء النهر 279 - 395
68 اسماعیل سامانی بنیاد گذار سلسله
69 جانشینان اسماعیل
70 نفوذ اسماعیلیان در خراسان
71 قلمرو سامانیان
71 دیگر امیران سامانی
73 تسلط اسلام بر ماوراء النهر
77 موقعیت علمی و مذهبی نیشابور
78 عالمان شیعه در خراسان
79 نظام اداری سامانیان
80 ارتباط خلیفه و سلطان
80 وزارت در دوره سامانی
84 سامانیان
84 غزنویان
88 نام آورترین فرد در دربار محمود غزنوی
92 غوریان (543 تا 612 ه. ق)
101 حکام غور
101 سلاطین سلجوقی
124 خوارزمشاهیان
132 سلسله خوارزمشاهیان

133 مغولان
153 ایلخانان
167 حکومت‌های محلی
173 سرداران
184 آق قویونلو و قراقویونلو
187 نکات تاریخ ایران اسلامی از ابتدا تا صفویه
192 صفویه
195 حکومت جهانشاه از قبیله قراقویونلو
208 از جمله کارهای صدر
208 ریشه کن کردن عقاید مخالف
240 افشاریه
252 زندیه
257 قاجاریه
293 قدرت‌یابی تدریجی رضاخان
293 کودتای سیاه
294 سقوط کابینه‌ی سیاه
295 نخست‌وزیری قوام‌السلطنه
295 سقوط کابینه‌ی قوام
296 کابینه‌ی مشیرالدوله
296 نخست‌وزیری رضاخان (سوم آبان 1302 - نهم آبان 1304)
297 جمهوری رضاخانی
299 قیام جنگل
302 نظری بر دوران سلطنت رضاخان
303 نگاهی به ماهیت برخی اصلاحات و اقدامات رضاشاه
305 رضاخان و سیاست مذهبی دو گانه‌ی او
306 شهادت مدرس
307 رضاخان و سیاست گرایش به آلمان
308 اشغال ایران توسط متفقین
308 ارتش رضاخانی و نیروهای متفق
309 اوضاع ایران از اشغال متفقین تا کودتای 28 مرداد
309 زمینه‌های تداوم حکومت پهلوی
310 انتخابات مجلس چهاردهم
311 نخست‌وزیری قوام‌السلطنه و تخلیه‌ی ایران از قوای شوروی
311 تلاش‌های انگلیس برای محدود کردن نفوذ آمریکا در ایران
312 امضای قرارداد الحاقی گس گلشایبان
314 فداییان اسلام و ترور انقلابی رزم‌آرا
315 پیروزی مردم و ملی شدن صنعت نفت

315 نخست‌وزیری مصدق
315 قیام 30 تیر 1331
316 بروز اختلاف در نهضت پس از سی ام تیر
318 کودتای 28 مرداد 1332
318 نهضت مقاومت ملی
319 آغاز نهضت اسلامی به رهبری امام خمینی
319 اجرای اصلاحات (رפורم) آمریکایی در ایران
320 لایحه‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی و مقاومت امام خمینی
321 اعلام اصول شش گانه و آغاز دوره‌ی دوم نهضت
321 تحریم همه‌پرسی و قیام مردم تهران
322 برگزاری همه‌پرسی
323 حمله‌ی مأموران شاه به فیضیه
323 تحریم تقیه توسط امام و استیضاح دولت
324 اوج‌گیری مبارزه در ماه محرم
325 دستگیری امام و قیام شکوهمند 15 خرداد 1342
325 قیام مردم قم
326 قیام خونین مردم تهران در پانزدهم خرداد
326 احزاب دوران پهلوی
327 در انقلاب مشروطیت ایران
332 جمهوری سرخ گیلان
332 جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران
332 کنگره اول حزب کمونیست ایران در انزلی
335 زنان
336 فرقه دموکرات آذربایجان
336 چگونگی تشکیل فرقه
337 کنگره ملی آذربایجان
337 اقدامات و فعالیت‌ها
338 مجموعه نکات تاریخ ایران اسلامی
338 فروپاشی ایلخانان
353 ساختار سلجوقیان
357 دین سلجوقیان
404	منابع

کتابشناسی

نام کتاب	نویسنده	توضیحات
مطالعه کلیه کتب از آنجا که در کنکور کارشناسی چندین سوال را به خود اختصاص می دهد مهم است اما کتبی که با علامت ستاره مشخص شده است از اهمیت بیشتری برخوردار است.		
اخبار سواد و عراق	ابومخنف لوط بن یحیی	
اخبار خراسان و فارس	ابو الحسن مدائنی	
مقتل الحسین (در بهار الانوار)	ابو مخنف	
تاریخ کبیر	واقدی	
*کتاب المغازی	واقدی	
عهد اردشیر	بلاذری	
انساب الاشراف	بلاذری ابوالحسن یا ابوجعفر احمد بن یحیی	
*اخبار الطوال	ابو حنیفه احمد بن داوود دینوری	
*الفهرست	ابن الندیم	
تاریخ عالم آرای عباسی	اسکندر بیگ ترکمان (اسکندر بیگ منشی)	در سال 1025 به دستور شاه عباس اول نوشته شده است (کنکور 78)
تاریخ عباسی (روزنامه ملا جلال)	جلال الدین منجم یزدی مشهور به جلال منجم	در رابطه با وقایع اواخر دوران سلطنت شاه تهماسب صفوی تا 24 سال بعد از سلطنت شاه عباس
*مروج الذهب ومعادن الجواهر	ابوالحسن علی بن حسین بن علی بن علی مسعودی	کتاب درسال 336 تالیف شده و موضوع آن تاریخ عمومی است
التنبیه والاشراف	ابوالحسن علی بن حسین مسعودی	مؤلف اصول نظریاتش را درباره تاریخ و طبیعت وافکار رایج در خصوص معادن و گیاهان و .. گفته است.
*تاریخ سنی الملوک الارض و النبیاء	حمزه اصفهانی	
ابداء والتاریخ	مطهر بن طاهر المقدسی	
اخبار ملوک الفرس و سیرهم	ابو منصور ثعالبی	
* تجارب الامم و تعاقب الهمم	ابو علی مسکویه الرازی	تاریخ عمومی ایران و اسلام است.
تجارب الامم	ابی علی احمد بن محمد مسکویه	بخشی از تجارب الامم است و مربوط به وقایع دوره آل بویه است.
المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم	ابوالفرج عبد الرحمن الجوزی	
*الکامل فی التاریخ	ابن اثیر	الکامل ابن اثیر دارای این عیب است که مؤلف در اثر اسمی از منابع مورد استفاده نبرده است.
تاریخ مختصر الدول	ابوالفرج غریغوریوس ملطی معروف به ابن العبری	
*مختصر فی اخبار البشر (تاریخ ابوالفداء)	ملک عماد الدین ابوالفداء	
البدایه والنهایه (تاریخ ابن کثیر)	ابن کثیر قرشی شامی	

	ابن خلدون	العبر وديوان المبتداء و الخبر
	عبد القادر ملوك شاه بدواني	منتخب التواريخ
	غلامحسين سليم	* رياض السلاطين
	رضا قلي خان هدايت	تتمه روضة الصفا
تاريخ عمومي عالم از بدو آفرينش تا آغاز قرن سوم هجري است.	ابوعلى بلعمى وزير معروف ابوصالح منصور ساسانى	* تكلمه وترجمه تاريخ طبرى (تاريخ بلعمى)
تاريخ عمومي است. كنكور 76 و قديمى ترين تاريخ نگارى فارسى تاريخ ايران است.	محمد جرير طبرى	تاريخ طبرى (الرسل والملوك)
تقليد گونه اى از آثار الباقيه ابوريحان بيرونى، زين الخبار تاريخ عمومي است كه به نام عبدالرشيد بن محمود غزنوى در غزنه نوشته شده مطالب كتاب درباره تاريخ ايران پيش از اسلام و پس از آن است.	ابوسعيد عبد الحى بن الضخاك بن محمود گرديزى	* زين الخبار (تاريخ گرديزى)
كتابهاى تاريخ بناكتى، تاريخ گزيده و زبده التواريخ تأليف حافظ ابرو تقليد يا تكلمه جامع التواريخ رشيدى است.	رشيد الدين فضل اله همدانى	* جامع التواريخ (رسيدى)
	قاضى بيضاوى	* نظام التواريخ
	ابوالسليمان محمد بناكتى	روضة الالباب فى تاريخ الكابر و الانساب تاريخ بناكتى
تاريخ عمومي است كه در سال 730هـ تأليف شده است و داراى 6 باب است.	حمدالله بن ابى بكر مستوفى قزوينى	* تاريخ گزيده
در باب سلجوقيان	ظهيرالدين نيشابورى	سلجوقنامه ظهيرى
	محمد بن على بن محمد شبانكاره	* مجمع الانساب
	ابوبكر قطبى اهرى	تاريخ شيخ اويس
	علاء قزوينى مه به نام شاه شجاع آل مظفر تأليف يافته است.	مناهج الطالبين
	خسرو بن عابد ابرقوهى معروف به ابن معين	* فردوس التواريخ
زبده التواريخ باسينقرى	خواجه شهاب الدين خوافى معروف به حافظ ابرو	* مجمع التواريخ سلطان يا زبده التواريخ
در دوره تيمورى نوشته شده است.	جعفر بن محمد يزدى معروف به جعفر يزدى	* تاريخ كبير
	جعفر يزدى	تاريخ واسط
روضة الصفا تاريخ عمومي است كه در 6 جلد تأليف شده است. مولف اصلى، اين كتاب را تا زمان تيمور نوشته و مابقى را ديگران به آن الحاق كردند. رضا قلي خان هدايت تاريخ صفويه تا زمان ناصرالدين شاه را به آن افزوده است. انشاء كتاب متكلف و مصنوع است و مشهورترين تاريخ عمومي است.	محمد بن خاوند شاه بن محمود معروف به مير خواند.	* روضة الصفا فى سيرة الانبيا والملوك و الخلفا

تاریخ روضه‌الصفای ناصری	رضا قلی خان هدایت	تاریخ عمومی است که به دستور ناصرالدین شاه تألیف شده است.
تاریخ ایلچی نظام شاه	خورشاه ابن قباد الحسینی	
جهان آراء یا نسخ جهان آراء	قاضی احمد غفاری قزوینی	
تاریخ طاهری یا روضه‌الطاهرین	طاهر محمد سبزواری	
طراز الاخبار	احمد بگخان اصفهانی	
منتخب التواریخ	محمد یوسف بن شیخ رحمه‌الله کنعانی	
افصح الاخبار	محمد باقر تبریزی مشتهر به افصح	
مرآة العالم	شیخ محمد بقا	
زبدۃ التواریخ	کمال خان منجم	
* خلد برین	محمد یوسف قزوینی	
* سفر نامه ابن بطوطه	ابن بطوطه	نویسنده در سال 725 هـ قصد ادای حج، سفر خود را آغاز می کند واز ایران و هند و بسیار باز ممالک اسلامی دیدن نمود واین کتاب حاصل سفر اوست. گزارش‌های ابن بطوطه اوضاع ایران را در اواخر حکومت ایلخانان مغول نشان می دهد. کنکور 76
زینة التواریخ	میرزا محد رضا منشی الممالک تبریزی و عبد الکریم اشتیاردی	
شمس التواریخ	عبد اوهاب قطره	
* ناسخ التواریخ (دوره کامل تاریخ قاجاریه)	میرزا محمد تقی لسان الملک سپهر کاشانی	مؤلف به دستور ناصرالدین شاه تاریخ قاجاریه را تألیف کرده است.
نامه خسروان	جلال الدین میرزا ملقب به احتشام الملک	
* منتظم ناصری منتخب التواریخ مظفری	محمد حسن خان اعتماد السلطنه صدیق اممالک شیبانی	
التاجی فی دولة الدیلم	ابو اسحق صابی	آل بویه
* اخلاق ناصرالدین شاه	ملا محمد یزدی	نویسنده تمام مکارم اخلاقی را به ناصر الدین شاه منصوب می کند.
* ارشاد الاریب الی معرفه	یاقوت حموی	تاریخ آل بویه
معجم البلدان	یاقوت حموی	
* البلدان	احمد بن بن ابی یعقوب (ابن واضح یعقوبی)	قدیمی‌ترین کتاب جغرافیایی به زبان عربی است.
* تاریخ یعقوبی	احمد بن بن ابی یعقوب (ابن واضح یعقوبی)	تاریخ عمومی است و مؤلف آن از مورخان بزرگ اسلامی است که همزمان با طاهریان می زیسته و شیعه مذهب بوده است. یعقوبی در تاریخ خود کمتر از منابع مورد استفاده نام برده واز روایات ضد و نقیض یکی را انتخاب کرده است.
* تاریخ یمینی	ابونصر محمد بن عبدالجبار عتبی	این کتاب حوادث پایان سامانیان و اوایل غزنویان و بیشتر راجع به احوال سیمجوریان و

آل بویه و آل زیار است. متن کتاب به عربی متکلف و مصنوع است. این کتاب از منابع مهم اوایل حکومت غزنویان است و به مناسبت لقب سلطان محمود غزنوی - یمین الدوله به تاریخ یمینی معروف شده است.		
راجع به سلطنت سلطان مسعود غزنوی	ابوفاضل محمد بن حسین بیهقی	*تاریخ مسعودی مشهور به تاریخ بیهقی
منبع میرخواند و ابولفرج موضوع: تاریخ سلاجقه		ملک نامه یا ملوک نامه
مؤلف کتاب را به سلطان غیاث الدین کیخسرو از سلاجقه روم اهداء کرده است. این کتاب مشهورترین مأخذ سلسله سلجوقیان است.	نجم الدین ابوبک محمد سلیمان راوندی	* راحة الصدور و آية السرور
تاریخ سلاجقه از آغاز تا پایان	وزیر محمد النظام الحسینی یزدی	العراضه
در باب تاریخ سلجوقیان	صدر الدین ابوالحسن علی بن ناصر حسینی	زبدۃ التواریخ یا اخبار الدولۃ السلجوقیه
	شرف شیرازی (وصاف)	تجزیةالمصار و تجزیة الاعصار معروف به تاریخ وصاف
تاریخ وصاف دنباله تاریخ جهانگشای جوینی است و وقایع را تا سال 728 آورده است و مهمترین منبع جهت مطالعه حکوت‌های محلی تحت نظر ایلخانان است.	فضل الله بن عبدالله شیرازی	*تاریخ وصاف الحضرة در احوال سلاطین مغول
در باب تاریخ آل مظفر	معین الدین یزدی مشهور به معلم	مواهب اهی
در باب تاریخ تیمور	غیاث الدین علی یزدی	* روزنامه غزوات هندوستان
	ابوالعباس احمد بن عبد الله	عجائب المقدور فی نوأب تیمور
جغرافیای تاریخی	زکریابن محمد بن محمد قزوینی	* آثار البلاد و اخبار العباد
گزارش مناطق مختلف فارس در زمان ناصرالدین شاه	میرزا محمد نصیر حسینی مشهور به میرزا آقا	* آثار العجم
	سیف الدین حاجی بن نظام العقیقی	آثار الوزراء
رویدادهای دوره لطفعلی خان زند	سرهاردفورد جونز	آخرین روزهای لطفعلی خان زند
	مطهر بن طاهر مقدسی	آفرینش و تاریخ
در باب سلاطین ایران تا استیلای عرب	عبدالحسین خان بردسیری	* آیینہ اسکندری
جغرافیای تاریخی در سال 375 به زبان عربی نوشته شده است.	ابو عبدالله محمد بن احمد مقدسی	* احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم
در اصل تاریخ عام بوده و جزء قسمتی از آن که مربوط به حوادث بین آغاز سلطنت شاهرخ تیموری تا پایان عهد شاه اسماعیل دوم صفوی است مابقی ازین رفته است.	حسن بیگ روملو	* احسن التواریخ
	ملک محمود سیستانی	احیاء الملوک

	یحیی بن محمد ابن بی بی	اخبار سلاجقه روم
روابط روس وانگلیس با ایران دوره قاجار	مورگان شوستر	اختناق ایران
در مورد وقایع دوره مظفری	میرزا غلامحسین خان افضل الممالک	*افضل التواریخ
تاریخ قاجاریه از آغاز تا سال 1259	علی قلی میرزا اعتضادالسلطنه	اکسیر التواریخ
	رنه گروسه	امپراتوری صحرا نوردان
شرح حال فاضلان و نامداران اواخر دوره تیموری	زین ادین محمود واصفی	*بدایع الوقایع
	مرتضی راوندی	*تاریخ اجتماعی ایران
در مورد مقاومت مردم تبریز در مقابل استبداد صغیر است.	محمد باقر ویجویه	تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز
	ابوالقاسم عبدالله بن محمد القاشتی	تاریخ اولجایتو تاریخ غیاث ادین اولجایتو سلطان محمد
تاریخ محلی است که مولف به امیر نوح سامانی تقدیم کرده و به زبان عربی	ابوبکر محمد بن جعفر النرشخی	*تاریخ بخارا
تاریخ عمومی عالم از عهد آدم تا جلوس ابوسعید است. در واقع تاریخ بناکتی تلخیصی از جامع التواریخ رشیدی است.	داوود بن محمد بناکتی (شاعر دربار غازان 717 هـ)	*تاریخ بناکتی (روضه اولی الالباب فی معرفه التواریخ والانساب
تاریخ محلی است.	ابوالحسن علی بن زید بیهق (ابن فندق)	*تاریخ بیهق (ی)
	ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی	*تاریخ بیهقی (تاریخ مسعودی)
تاریخ عمومی است که در قرن چهار تألیف شده است.	حمزه بن حسن اصفهانی	تاریخ پیامبران وشاهان (تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیا)
تاریخ عمومی از آدم تا پیامبر اسلام را به فارسی را به فارسی و به نام شاه طهماسب تألیف کرده است	احمد غفاری قزوینی	*تاریخ جهان آرا
شرح حال ناپلئون و روابط ایران و فرانسه در دوره ناصرالدین شاه	عباس میرزا اعتضادالدوله (فرمانفرما)	تاریخ روابط ایران و ناپلئون
	محمود محمود	تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس در قرن نوزدهم میلادی
تاریخ رویان قسمتی از سرزمین طبرستان است که در قرن هشتم تألیف شده است.	اولیاءالله آملی	*تاریخ رویان

قدیمی ترین سند موثق ما و نخستین منبع در مورد چنگیز خان و فرزندان وی و چگونگی تأسیس حکومت مغولان است.	یوآن چانوی	*تاریخ سری مغولان
در زمان تیمور تاش از خاندان چوپانیان نگاشته شده است.	محمد بن محمد آفسرای	تاریخ سلاجقه
	عمادالدین اصفهانی	تاریخ سلاجقه
حوادث دوره سلطنت شاه تهماسب تا سلیمان صفوی است.	به دستور میرزا عمره الحجابی تألیف شده است	تاریخ سلاطین صفویه
	حسین بن مرتضی حسین اسر آبادی	*تاریخ سلطانی (از شیخ صفی تا شاه صفی)
تاریخ محلی است و در اواخر قرن 7 تألیف شده است.	بهاءالدین محمد بن حسن ابن اسفندیار	تاریخ طبرستان از ابتدای بنیاد طبرستان تا استیلای آل زیار
تاریخ محلی است مه از 881 ه. ق شروع میشود و در سال 892 پایان می پذیرد.	ظهیرالدین مرعشی	*تاریخ طبرستان و رویان و مازندران
با ذکر وقایع خلفای راشدین آغاز و با سقوط بغداد خاتمه می یابد. کتاب در سال 701 به نام فخرالدین عیسی بن ابراهیم حاکم موصل تألیف شده است.	محمد بن علی بن طباطبا ابن طقطی	تاریخ فخری در آداب ملکداری و دولت های اسلامی
تاریخ محلی است که در زمان ناصرالدین شاه تألیف شده است.	عبدالرحیم کلانتر ضرابی	تاریخ کاشان
در قرن هفتم تألیف شده است الکامل تاریخ عمومی است و شامل وقایع سرزمین های اسلامی است.	عزالدین علی بن الثیر	*تاریخ کامل (تاریخ بزرگ اسلام و ایران)
تاریخ محلی است که در سال (1293-1291) تألیف شده است. موضوع: تاریخ کرمان پیش از اسلام تا قاجاریه	احمد علی خان وزیری	تاریخ کرمان
	محمد بن ابراهیم قرن 11 هـ	*تاریخ کرمان (تاریخ سلجوقیان و غزها در کرمان)
تاریخ زندیه از آغاز تا حوادث 21 محرم سال 1200 هـ نسبت به تمام کتاب های که راجع به زندیان نوشته اند دقیق ترین و کاملترین است مؤلف خود شاهد حوادث بوده و این کتاب ربا نثری معلق نوشته	میرزا محمد صادق مولوی نامی اصفهانی (میرزا محمد صادق موسوی اصفهانی)	*تاریخ گیتی شا (تاریخ خاندان زند)
تاریخ محلی است و مؤلف در دیوان محاسبات در زمان شاه عباس مشغول بوده است.	ملا عبدالفتاح فومنی گیلانی	تاریخ گیلان در وقایع سال های 923-1308 هـ
تاریخ محلی است در اواخر قرن نهم تألیف شده است.	ظهیرالدین بن نصیرالدین مرعشی	تاریخ گیلان و دیلمستان

کتاب وقایع هجده سال آخر تاریخ حکومت زندیه و وقایع تاریخ قاجاریه و زندگی آغامحمد خان قاجار را تا سال 1211 هـ در بر دارد.	محمد فتح الله بن محمد تقی ساروی	*تاریخ محمدی (احسن التواریخ)
ارزش تاریخی کتاب در نقل رویدادهای است که مولف حضور داشته است.	کسروی تبریزی	تاریخ مشروطه ایران
تاریخ عمومی است در وقایع جهان به ویژه جهان اسلام	محمد حسن بن علی اعتماد السلطنه	تاریخ منتظم ناصری
شامل شرح زندگی تهماسب میرزا آخرین پادشاه صفوی تا سال 1154	محمد شفیع تهرانی (وارد)	تاریخ نادرشاهی (نادر نامه)
تاریخ محلی است که به فرمان غیاث الدین کرت (721-718) تالیف شده است.	سیف هروی	*تاریخ هرات
تاریخ عمومی است که از زمان پیامبر اکرم شروع و با حوادث سال 908 شکست الوند میرزا آق قویونلو از اسماعیل صفوی پایان می یابد.	قاضی محمد بن محمد غفاری	*تاریخ نگارستان
خاطرات مولف است در واقع ذیل مآثر سلطانی، اثر عبدالرزاق بیک مفتون دنبلی	جهانگیر میرزا پسر عباس میرزا (نایب السلطنه)	*تاریخ نو
جغرافیایی تاریخی نیشابور است که در قرن چهارم تألیف شده است.	محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری	تاریخ نیشابور
جغرافی تاریخی شهر تبریز است.	نادر میرزا قاجار	تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز
کتاب در سال 734 نوشته شده و در اصل ترجمه متاب الفخری ابن طقطقی از عربی به فارسی است که هندوشاه به آن مطالبی افزوده است.	هندوشاه بن سنجر بن عبدالله صاحبی نخجوانی	*تجارب السلف
مولف فرزند شاه اسماعیل صفوی است و کتاب تذکره‌ای در شرح حال هفتصد شاعر دوره صفوی است.	سام میرزا صفوی	تحفه سامی
جغرافیای تاریخی شوشتر و شرح حال مشاهیر شوشتر است و توصیف هندوستان و سیاست استعماری انگلیس در هند	میر عبدالله شوشتری	*تحفه العالم و ذیل التحقیقه
خاطرات شاه تهماسب	تهماسب صفوی شاه ایران	*تذکره شاه تهماسب
کتاب در سال 618 نوشته شده و در باب شعر و شاعری و ادبای ایران از ابتدای شعر فارسی تا قرن 6 نوشته شده است	محمد عوفی	*تذکره لباب الالباب

این کتاب در پایان عهد صفویه و جهت افغانه ترتیب یافته و در باب مالیات و تشکیلات عصر صفوی	میرزا سمعیاً	* تذکره الملوک
در زمان ناصرالدین شاه به دستور میرزا آقاخان نوری در باب تاریخ عمومی کشورهای اروپای- آسیا و آمریکا نوشته است.	فرهاد میرزا معتمدالدوله	* جام جم
در سال 702 به دستور غازان خان	رشیدالدین فضل الله همدانی	* جامع التواریخ
شرح زندگانی و جنگ‌های نادر شاه است	مهدی خان استرآبادی	* جهان گشای نادری
در مورد وقایع و شرح حال صاحب منصبان دوره چهل ساله سلطنت ناصرالدین شاه است.	محمد حسن خان اعتماد السلطنه	* چهل سال تاریخ ایران در دوره پادشاهی ناصرالدین شاه (المآثر و الاثر)
تاریخ عمومی است. تالیف در سال 927	غیاث الدین هماد الدین حسینی (خواند میر)	* حبیب السیر (فی اخبار افراد بشر)
حوادث کردستان را از سال‌های 564 تا 1309 شامل می‌شود.	علی اکبر وقایع نگار کردستانی	* حدیقه ناصری (در جغرافیا و تاریخ کردستان)
تاریخ مختصر ایل قاجار است با مطالبی در باب سلاطین قاجار (کنکور 78)	محمد جعفر خورموجی	* حقایق الاخبار ناصری
نویسنده در اواخر قاجار و اوایل پهلوی می‌زیسته است و کتاب خاطرات اوست.	یحیی دولت آبادی	* حیات یحیی
نویسنده نواده فتحعلی شاه قاجار است	احتشام السلطنه	* خاطرات احتشام السلطنه
نویسنده دختر ناصرالدین شاه است و موضوعات تاریخی و اجتماعی این دوره را می‌نویسد.	تاج السلطنه	* خاطرات تاج السلطنه
مؤلف فرزند ناصرالدین شاه است.	مسعود میرزا ظل السلطان	* خاطرات ظل السلطان (سرگذشت مسعودی)
یادداشت‌های ظهیرالدوله در باب جشن پنجاهمین سال سلطنت ناصرالدین شاه، قتل او، و شرح حال میرزا رضا کرمانی و جلوس مظفرالدین شاه است. که ارزش سیاسی، اجتماعی، تاریخی دارد.	علی بن ظهیرالدوله	* خاطرات و اسناد ظهیرالدوله
در باب ناصرالدین شاه تا زمان محمد رضاخان پهلوی، از مطالب عمده این کتاب است.	مهدی قلی هدایت (مخبر السلطنه)	* خاطرات و خطرات (توشه‌ای از تاریخ شش پادشاه در گوشه‌ای از دوره زندگی من)
قاضی احمد به دستور شاه اسماعیل دوم، تالیف این اثر را شروع کرده است و در سال 999هـ آن را به نام شاه عباس به پایان رساند. این کتاب تاریخ عمومی است از آدم تا زمان شاه عباس صفوی. تنها مجلد 5 باقی مانده از مجلدات مشتمل بر شرح احوال و سلسله نسب	قاضی احمد بن شرف الدین الحسین قمی	* خلاصه التواریخ

سلاطین صفویه که توسط میر منشی قمی تالیف شده است.		
خاطرات نویسنده است.	محمد حسن خان اعتماد السلطنه	* خلسه (خواب نامه)
	میرزا مهدی خان استر آبادی	* دره نادری (تاریخ عصر ناصرالدین شاه)
شامل احوال وزرای اسلام تا انقراض تیموریان (914) است و همچنین این منبع آگاهی‌های مستقیمی از ساختار دیوانسالاری تیمور ارایه می دهد.	غیاث الدین بن هماد الدین (خواند میر)	* دستور الوزراء
یادداشت‌های مولف از دوران اقامتش در ایران و از سفر وی به همراه رابرت شرلی به کشورهای اروپایی در زمان شاه عباس صفوی.	اروج بیک بیات با حواشی لسترنخ اروج	* دون ژوان ایرانی
شرح حال دختران و پسران فتحعلی شاه قاجار و عده‌ای از هنرمندان دوره ناصر است.	دوستعلی خان معیرالممالک	* رجال عصر ناصری
یادداشت‌های مولف در زمان ناصرالدین شاه است.	محمد مجدالملک	* رساله مجدیه کشف الغرایب
در رابطه با 15 سال از دوران پادشاهی ناصرالدین شاه است.	محمد حسن خان اعتماد السلطنه	* روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه مربوط به سال‌های 1292 تا 1313 هـ. ق
	کمال خان منجم	* زبدة التواریخ
کتاب به فرمان رضا قلی میرزا، ولیعهد نادرشاه افشار، نوشته شده است و در اصل تاریخ عمومی است از آدم تا عصر مؤلف	محمد محسن مستوفی	* زبدة التواریخ
تاریخ اسماعیلیه و نزاریه	ابوالقاسم کاشانی	* زبدة التواریخ
مجموع آثار تاریخی حافظ ابرو که در سال 826 به امر بایسنقر میرزا شروع شد. مجمع التواریخ سلطانیه نامیده می شود که به ترتیب (ربع) تنظیم شده و تاریخ عمومی است.	عبدالله بن لطف الله حافظ ابرو (حافظ ابرو)	* زبدة التواریخ
1194 مطالب کتاب را به چگونگی تقسیم زمین و ذکر ولایت ایران اختصاص داده است.	زین اعابدین بن اسکندر شیروانی	* ریاض السیاحه
پیتر دلاوله جهانگرد ایتالیایی است که در زمان شاه عباس وارد ایران شد. سفرنامه وی مشتمل بر سه قسمت عثمانی، ایران و هند است. در ضمن در بعضی سفرها در معیت شاه عباس بوده است.	پیتر دلاوله	* سفر نامه پیتر دلاوله

یاداشتهای طبیب فرانسوی ناصرالدین شاه از سال 1306 تا 1309 ه. ق است.	فووریه	* سه سال در ایران
از بین سیاحان که آمدند. جامع ترین شرح در باب ب احوال ایران و اوضاع بلاد و .. مربوط به گزارشات شاردن است شاردن جهانگردی فرانسوی است که در اواخر دوره صفویه به ایران آمده است. کتاب وی مهمترین و دقیق ترین مأخذ اطلاعات در باب تاریخ صفویه است.	شوالیه شاردن	* سیاحتنامه شاردن
تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجار از وقایع آغامحمد خان تا مجلس موسسان 1304	عبدالله مستوفی	* شرح زندگانی من
کتاب در زمان صفوی در کشور عثمانی تألیف شده و تاریخ محلی کردستان است.	شرف الدین بن شمس الدین بدلیسی (شرف خان بدلیسی)	* شرفنامه بدلیسی (تاریخ مفصل کردستان (اسم کوچک مهم است)
	محمد حسن خان اعتمادالسلطنه	* صدر التواریخ
مهمترین اثر در شرح احوال و مقامات شیخ صفی الدین اردبیلی است. میر ابوالفتح حسینی به امر شاه طهماسب اول در کتاب صفوه الصفی تجدید نظر کرده و شرح حال خاندان صفوی را تا زمان شاه طهماسب اول را بدان اضافه کرده است.	توکل بن اسماعیل ابن بزاز	صفوه الصفی

طلوع مشروطیت	مهديقلي هدايت (مخبر السلطنه)	
ظفرنامه	شرفالدين على يزدى	تاريخ ايران در دوره تيموريان است كه به سال 828 هـ. ق - نثرى متكلف و مصنوع ظفرنامه يزدى برخلاف ظفرنامه شامى است. ظفرنامه شامى در عصر تيمور و ظفرنامه يزدى بعد از مرگ تيمور نوشته شده است.
ظفرنامه: تاريخ فتوحات امير تيمور گوركاني ماجراى خونين ترين قتل عام شهرهاى ايران	نظام الدين شامى يا شنيب غازانى	كتاب به دستور امير تيمور و در مورد وقايع زندگى و فتوحات او نوشته شده است با نثرى ساده.
عالم آراى نادرى	محمد كاظم مروزى	خاطرات و مشهودات مولف در دوره نارشاه
العبر: تاريخ ابن خلدون	عبدالرحمن ابن خلدون	
فارسنامه	ابن البلخى	تاريخ محلى فارس است كه در قرن 6 تاليف شده است و قسمت عمده كتاب مشتمل است بر طبقات و سلاطين ايران پيش از اسلام
فارسنامه ناصرى	حسن بن حسن فسائى (حاج ميرزا حسن فسائى)	تاريخ محلى است كه مولف آن را به فرمان ناصرالدين شاه نوشته و به همين دليل آن را فارسنامه ناصرى ناميده است.
تاريخ رويان	مولانا اولياء... آملى	
تاريخ گيلان و ديلمستان	سيد ظهيرالدين مرعى	
المختصر فى اخبار البشر	عمادالدين ابى الفداء	
منتخب التواريخ	عبدالقادر بداوانى	
رياض السلاطين	غلامحسين سليم	
الفتوح	محمد بن على بن اعثم كوفى	اصل كتاب به زبان عربى است و در قرن 4 هجرى نوشته شده است تاريخ عرب و اسلام از زمان رحلت پيامبر تا شهادت امام حسين (ع)
فتوح البلدان	احمد بن يحيى البلاذرى	فتوحات مسلمانان است كه در قرن سوم تاليف شده است.
فوايد الصفويه	ابوالحسن بن ابراهيم قزوينى	مقارن سلسله قاجاريه تحرير شده است و مطالب سودمندى درباره هجوم افغانه و اواخر عصر صفوى دارد.
نظام التواريخ	قاضى بيضاوى	سوال كنكور 76
كتاب قنى (الغنى)	عبدالله بن طاهر	جهت رفع اختلافات و دعاوى آبيارى تدوين شده است.
التاجى فى دولة ديلم	ابواسحق صابى	
محمود غزنه	محمد ناظم	
قانون قزوينى	محمد شفيح قزوينى	انتقاد اوضاع اجتماعى ايران دوره ناصرالدين شاه تاليف كتاب در سال 1285 هـ انجام گرفته است.
قصص الخاقانى	ولى قلى بن داود قلى شاملو	درباره نسب شاه عباس دوم و تاريخ مختصر پادشاهان صفوى تا شاه صفى و تاريخ مفصل شاه عباس دوم است.
تاريخ قم	حسن بن محمد بن حسن قمى	تاريخ محلى است كه به تشويق صاحب بن عباد، در زمان فخرالدوله ديلى در سال 378 به عربى

نوشته شده است		
ابوسعبد عبدالکریم محمد سمعانی مروزی	الانساب	
تلخیصی از کتاب الانساب است	عزالدین ابن الاثیر	اللباب فی تہذیب الانساب
	محمد بن عبدوس جہشیاری	الوزارۃ و الکتاب
	ابواسحق ہلال صابی	تحفہ الامراء فی تاریخ الوزراء
مؤلف در اواخر قرن سوم و قرن چہارم ہجری می زیستہ است.	ابن فرج قدامۃ بن جعفر	الخراج وصنعۃ الکتابۃ
ابوبکر طہرانی در دربار سمت منشی گری داشتہ است و کتاب را بہ دستور اوزون حسن بیک تألیف کردہ است. و تاریخ دولت آق قویونلوہا است.	ابوبکر طہرانی	دیار بکریہ (تاریخ حسن بیک آن قویونلو و اسلاف او)
در قرن چہارم تألیف شدہ	محمد بن اسحاق الندیم	الفہرست
مؤلف اولین روزنامہ نگار و پایہ گذار صنعت چاپ در ایران است.	میرزا صالح شیرازی مشہور بہ مهندس	گزارس سفر میرزا صالح شیرازی (کازرونی)
نوشته دو تن از وقایع نگاران دورہ زندیہ است تا سال 1210.	ابوالحسن غفاری کاشانی و قسمت دوم آن تألیف میرزا محمدباقر غفاری کاشانی	گلشن مراد
	ابوطاہر خاتونی	تاریخ آل سلجوق
	انوشیروان بن خالد کاشانی	فتور زمان الصدور و صدور زمان الفتور
	عماد کاتب	نصرۃ الفترہ
تلخیصی از کتاب فتور زمان الصدور و صدور زمان الفتور	فتح بنداری	زبدۃ النصرہ
	ابوحامد حمیدالدین احمد بن حامد	بدایع الازمان فی وقایع کرمان
	محمد بن ابراہیم	تار سلجوقیان کرمان
	جلال ہمایی	غزالی نامہ
	عباس اقبال	وزارت در عہد سلاطین بزرگ سلجوقی
تاریخ عمومی است کہ در سال 948 ہـ تألیف شدہ است.	یحیی بن عبداللطیف قزوینی	لب التواریخ
مؤلف منشی دیوان عباس میرزا نایب السلطنہ است.	عبدالرزاق مفتون دنبلی	مآثر سلطانیہ (تاریخ جنگ های ایران و روس)
مؤلف از جانب اکبرشاہ پادشاہ ہند این کتاب را نوشتہ و در باب تشیع و صوفیہ	نوراللہ شوشتری	مجالس المؤمنین
این کتاب در عہد علاءالدین تکش فرمانروای خوارزمشاہی تألیف شدہ است.	بہاءالدین محمد بغدادی	التوسل الی الترسل
مآخذ عمدہ در باب سلاطین غور است. و بعد از آن 4 مقالہ عروضی	منہاج سراج	طبقات ناصری
مؤلف منشی دیوان سلطان جلال الدین بود و کتاب او مآخذ تاریخ خوارزمشاہیان است.	نورالدین محمد زیدری	سیرۃ جلال الدین منکبرنی
کتاب راجع بہ مراسلات رسمی و منشورہای دیوان سلطان سنجر است. (کنکور 79)	منتخب الدین بدیع (کاتب جوینی)	عتبہ الکتبہ
ابوریحان این کتاب را بہ نام قابوس وشمگیر تألیف کردہ است.	ابوریحان بیرونی	آثار الباقیہ
کتاب در دورہ ایلخانان تألیف شدہ و تاریخ عمومی است کہ از حضرت آدم شروع شدہ تا زمان ایلخانان ادامہ می یابد.	محمد بن علی بن محمد شبانکارہ ای	مجمع الانساب

مجمع التواریخ مجمع التواریخ در تاریخ انقراض صفویه و وقایع بعد تا سال 1207	میرزا محمدخلیل مرعشی	جهت مطالعه در رابطه با انقراض صفویه و وقایع تاریخ اعقاب افشاریه و صفویه مفید است کتاب خاطرات و وقایع تاریخی سال‌های 1120 هـ تا 1207 است.
مجمّل التواریخ	ابوالحسن بن محمد امین گلستانه	کتاب شامل وقایع تاریخی ایران از کشته شدن نادرشاه تا مرگ کریم‌خان زند
مجمّل التواریخ و القصص	مؤلف آن معلوم نیست	در سال 520 تألیف شد و تاریخ مختصر عالم است عموماً و تاریخ ایران خصوصاً تا عصر سلجوقیان
مجمّل فصیحی	فصیح احمد بن جلال‌الدین محمد خوافی	تاریخ عمومی است مؤلف مدتی در خدمت میرزا شاهرخ و با سینقر میرزا مشاغل دیوانی داشته است (777-849)
مرآة البلدان	محمدحسن خان اعتمادالسلطنه	کتاب در باب جغرافیای تاریخی و سلطنت ناصرالدین شاه است.
المسالک و الممالک	ابن حوقل	
المسالک و الممالک	ابن خردادبه	مؤلف عهده‌دار پست جبال بود و از طرف معتمد، خلیفه عباسی، مأمور شد کتابی در جغرافیا تألیف کند.
مسالک و ممالک ترجمه فارس قرن 5 و 6	ابواسحق ابراهیم اصطخری	جغرافیای تاریخی است که در سال 346 هـ تألیف شده و زبان اصلی آن عربی است.
تاریخ سلجوقیان عراق و خراسان	بنداری	
الجامع المختصر	ابن الساعی	
اوزان و مقیاسها در اسلام	والتر هینتس	
رساله در فقه حنفی	ابوالقاسم محمدالسمرقندی	قدیمترین کتاب فارسی است
تاریخ مجدول	ابوالقاسم محمد بن علی عمادی	
تاریخ میانه ایران	لمبتون	
مشارب التجارب و غوارب الغوارب	ابن فندق	ذیلی بر تاریخ یمنی و مشتمل بر تاریخ غزنویان، سلجوقیان و اوایل عصر خوارزمشاهیان و دودمان اتسز
کشف‌المحجوب	هجویری	نخستین اثر فارسی درباره صوفیان بزرگ است.
آداب‌الملوک و کفایة‌الملوک	—	شرح مفصلی از جنگ افزارها و فتون جنگی سلاطین غزنوی
استبداد شرقی	کارل و تیفوگل	
جنبش‌های مذهبی در قرن دوم و سوم	غلامحسین صدیقی	
الواضحة فی الحکایة السلجوقیه	ابن حسول	مؤلف وزیر دیوان انشاء سلطان طغرل بوده است. کنکور 74
الصيدنه (الصيدله فی الطب)	ابوریحان بیرونی	مربوط به داروشناسی (کنکور 77)
الجماهیر فی معرفة الجواهر	ابوریحان بیرونی	موضوع کتاب درباره کانیهاست و در عصر مودود غزنوی نوشته شده است.
گلشن ابراهیمی	محمدقاسم هندوشاه معروف به فرشته	سال تألیف کتاب در آغاز سده یازدهم هجری جغرافیای تاریخی است که مؤلف ضمن سفر به مشهد در معیت ناصرالدین شاه آن را تألیف کرده است.
مطلع الشمس	محمدحسن خان صنیع‌الدوله (اعتمادالسلطنه)	
مقصداً لاقبال سلطانیه و	سید اصیل‌الدین عبدالله واعظ	مزارات است و در سال 864 هـ ق در دوره‌ی

مرصدالأمال خاقانیه		تیموریان هرات، به دستور ابوسعید گورکانی تألیف شده است.
مکاتبات رشیدی	خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی	52 رسائل که وزیر دانشمند خواجه رشیدالدین فضل الله طبیب به پسران و عمال و دوستان و دیگران نوشته
منتخب التواریخ مظفری	میرزا ابراهیم شیبانی صدیق الممالک	تاریخ قاجاریه است.
منتخب التواریخ معینی	معین الدین نطنزی (معروف به أنونیم اسکندر)	تألیف 816 و 817 موضوع تاریخ عمومی عالم از آدم تا مرگ تیمور
المنتظم فی تاریخ الملوک والامم	ابی الفرج عبدالرحمن جوزی (ابن جوزی)	در اواخر قرن ششم تألیف شده است. کتاب وقایع تاریخی و تراجم بزرگان است.
مواهب الهی در تاریخ آل مظفر	معین الدین بن جلال الدین محمد معلم یزدی	در زمان حکومت آل مظفر و به درخواست امیر مبارزالدین محمد تألیف شده است.
تاریخ جهان گشا	علاءالدین جوینی	مأخذی در باب تاریخ خوارزمشاهیان و ایغوریان و اسماعیلیان و تاریخ مغول است که نویسنده با سفر به سرزمین مغولان آن را نوشته و به همین جهت شرح احوال قآن ها قسمت اعظم این اثر را به خود اختصاص می دهد. و همچنین مفصل ترین و دقیق ترین (کتاب درباب استیلای مغول و فتوحات چنگیزخان است.)
تاریخ سرزمین های شرقی	هیتونوس	
کتاب بزرگ قانون (باسا)	اوکتای و جغتای	حقوق عرف
مکارم الآثار	میرزا محمدعلی (معلم حبیب آبادی)	در احوال رجال دوره قاجاریه
مهمان نامه بخارا (تاریخ پادشاهی محمد شیبانی)	فضل الله روزبهان خنجی	تألیف کتاب در سال 914 در بخارا شروع شد و در سال 915 در هرات پایان یافت.
نامه های طبیب نادرشاه	پادری با زن	نویسنده کشیشی است 1741 تا 1747 م همراه نادر بوده است.
نزهة القلوب	حمدالله مستوفی قزوینی	کتاب جغرافیای تاریخی است که در قرن هشتم تألیف شده.
نهج الحق و کشف الصدق	علامه حلی	نویسنده به رسم تحفه این کتاب را به اولجایتو تقدیم می کند.
کرت نامه	صدرالدین خطیب پوشنگی	که به اشاره ملک فخرالدین کرت نوشته شده است این کتاب به تقلید شاهانه تاریخ ملوک غور را منظوم ساخته است.
تاریخ آل مظفر	معین الدین یزدی	مأخذ عمده کتاب مواهب الهی از معین الدین بن جلال الدین محمد یزدی است.
للمعة الدمشقیه	شیخ شمس الدین محمد مکی (شهید اول)	که للمعة الدمشقیه را به نام امیر سربداری، علی موید تألیف کرد.
تجزیه الامصار ترجیه الاعصار	شهاب الدین عبدا... شیرازی مشهور به شرف شیرازی و معروف به وصاف	تاریخ مغول: ویژه در حوادث عهد ایلخانان و تاریخ اتابکان فارس و لرستان در قرن هفتم هجری و صاف آن را تألیف کرده است و در نگارش کتاب تاریخی خود از آثار جوینی و خواجه رشیدالدین و اسناد و مدارک دیوانی و گفته شاهدان عینی وقایع تاریخی استفاده کرده
مفتاح التفاسیر	خواجه رشیدالدین فضل الله	
لطایف الحقایق و بیان الحقایق	خواجه رشیدالدین فضل الله	

رساله سلطانیه	خواجه رشیدالدین فضل الله	
نسائم الاسحار من لطائم الاخبار در تاریخ وزرا	ناصرالدین منشی کرمانی	تألیف کتاب در سال 725 هـ به پایان رسیده است در شرح احوال وزرای خلفای راشدین تا ایلخانان است.
نظام التواریخ	قاضی ناصرالدین عبدالله بن عمر بیضاوی	تاریخ عمومی از آدم تا مغول تألیف کتاب در سال 674 به پایان رسیده است. (کنکور 76).
نقشه المصدور	شهاب الدین محمد خرنذری زیدری نسوی	شرح حال و وقایع دوره جلال الدین منکبوتی، آخرین پادشاه خوارزمشاهیان
نقاوة الآثار فی ذکر الاخبار	محمود بن هدایت الله افوشتهای نطنزی	در رابطه با صفویان است.
نهضت سربداران خراسان	ای، پ، پطروشفسکی	
وقایع الزمان خاطرات شکاریه	دوستعلی خان معیرالممالک	خاطرات نویسنده است از 1329 هـ تا 1331 هـ همراه با شرح مختصری از شکار ناصرالدین شاه.
هجوم افغان و زوال دولت صفوی	هنوی جونس	مؤلف شاهد وقایع اواخر دوره صفویه و قدرت گرفتن نادر بوده است.
یادداشت‌هایی از زندگی خصوصی ناصرالدین شاه	دوستعلی معیرالممالک	مؤلف در سال 1236 تا 1290 زندگی می‌کرده است.
یک سال در میان ایرانیان	ادوارد براوان	نویسنده خاورشناس انگلیسی است و کتاب در مورد مسائل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی عصر ناصرالدین شاه است.
یکصد و پنجاه سال سلطنت در ایران	امیر گیلان شاه (اعتماد همایون)	کتاب دارای سه مؤلف است (پدربزرگ، پدر، پسر) امیر هدایت خان وقایع را تا زمان قائم مقام نوشته محمدخان امیر تومان تا دوره عزل میرزا حسن خان نوشته و سپس امیر گیلان شاه تا زمان احمدشاه قاجار نوشته.
تاریخ شیخ اویس	ابوبکر قطبی اهری	
مناهج الطالبین	علاء قزوینی	
الوافی بالوفیات	صلاح الدین صفدی	
فوات الوفیات	ابن شاکر الکتبی	
جهان نامه	محمد بن نجیب ابن بکران	
بستان السیاحه	حاج زین العابدین شیروانی	
تحفه النظار فی غرائب الامصار و الاسفار	ابن بطوطه	
آداب الحرب و الشجاعة	محمد بن منصور مبارکشاه	
دفتر دلگشا		منظومه‌ای است به بحر متقارب در باب نسب و تاریخ ملوک شبانکاره
ظفرنامه	حمدالله مستوفی	تاریخ اسلام تا سنه 734 هـ
شهنشاه	خواجه نورالدین بن شمس الدین	در رابطه با تاریخ امرای جلایر
غازان نامه	خواجه نورالدین تبریزی	
الاجبار و الآثار	رشیدالدین فضل الله همدانی	موضوع آن فلاحت و تجارت است.
تنسوقنامه ایلخانی	خواجه نصیرالدین طوسی	موضوع آن معادن و جواهر است.
اساس التأویل	قاضی نعمان مغربی	
جامع الحکمتین	ناصر خسرو	
کشف المحجوب	سجستانی	
ترکستان	بارتلد	تاریخ ترکستان تا زمان استیلاء مغول
مقدمه بر تاریخ آسیا	لئون کاهون	موضوع ترکان مغولان از آغاز تا سال 1405

	بارون دسون	تاریخ مغول از چنگیز تا تیمور لنگ
	اردمان	تموچین بی تزلزل
مترجم: عبدالحسین میکده	رنه گروسه	امپراطوری مغول یا امپراطوری صحرانوردان
	برنارد لوپس	مبانی مذهب اسماعیلیه
	احمد کسروی	شهریاران گمنام
	عباس پرویز	از طاهریان تا مغول
	خطیب رهبر	تاریخ عصر حافظ
مؤلف در دنباله احوال آتیلا و چنگیز شرح جالبی راجع به تیمور نوشته است.	رنه گروسه	امپراتوری استپها
	بار تولد	الغ بیگ و زمان او
	بار تولد	هرات در دوره سلطنت حسین بایقرا
	هاتفی خرجردی	ظفرنامه تیموری (نکته چندین ظفرنامه موجود است که هر کدام برای یک دوره و یا یک نویسنده هستند.)
	بارون رسون	تاریخ مغول از چنگیز خان تا تیمور لنگ
	فریدون بیگ منشی	منشآت سلاطین
کنکو 77	امیر علیشیرنوائی	مجالس النفاس
کتاب به زبان لاتین است.	برتراندو	زندگانی تیمور یا ویرانی دمشق
مؤلف وزیر سلطان حسین بایقرا بوده و متضمن اطلاعات مفیدی در احوال و اوضاع اجتماعی و اداری اواخر عهد تیموریان است.	عبدالله مروارید کرمانی	شرفنامه
اثر انتقادی در تاریخ امیر تیمور گورکان (کنکور 75)	ابن عربشاه	عجایب المقدور فی نوائب تیمور
درباره اصل و نسب تیموریان است.	الغ بیگ	اربع الوس
کتاب مشتمل بر حوادث بین سلطنت ابوسعید ایلخانی و ابوسعید تیموری است.	کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی	مطلع سعدین و مجمع بحرین
کتاب شامل جداول انساب طوایف چنگیز و تیمور است.		معزالانساب
	والترهینتس	ارتقاء ایران به مرحله دولت ملی
ماخذ عمده درباره سلسله آق قویونلو است.	فضل الله روزبهان خنجی ملقب به امین	عالم آرای امینی
	فضل الله روزبهان خنجی ملقب به امین	ابطال نهج الباطل
	ابوبکر طهرانی	تاریخ دیار بکر
	محمودبن عبدالله نیشابوری	تاریخ ترکمانیه
	نورالله لارودی	نادر پسر شمشیر
	لوئی بلان	شاه عباس اول زندگی و تاریخ او
	لارنس لاکهارت	سقوط سلسله صفویه
در باب سقوط صفویه و هجوم افغانه است.	پادری کروسینسکی	تاریخ انقلاب ایران
در باب اسماعیل اول صفوی است.	میرزا محمد قاسم گنابادی	شاهنامه ماضی
در رابطه با شاه طهماسب اول است.	میرزا محمد قاسم گنابادی	شاهنامه اعلی
موضوع اواخر دوره صفویه و استیلاء افغانه و	شیخ محمد علی حزین	تاریخ حزین

سلطنت نادرشاه		
تاجری ونیزی که در گزارشات خود احوال اسماعیل اول صفوی را شرح داده و او را از حیث جباری با نرون مقایسه کرده است.		گزارشات جیووان ماریا آنجولتو
وی زبان فارسی می‌دانسته و کتاب گلستان سعدی را به آلمانی ترجمه کرده است.		سفرنامه آدام اولئارتوس
	رفائل دومانس	اوضاع ایران
	نیکتین	مسافرت به ماورای دریاهای سه گانه
کتاب لاتینی که با وجود عقاید تعصب‌آمیز نسبت بر ضد اسلام به سبب اشتغال بر توضیحات جالب از انبیه اصفهان خالی از فایده نیست.	پدروس بدیک	چهل ستون
کشیش و مبلغ فرانسوی	سانسون	وضع کنونی ایران
1748، مقارن حمله نادر به هند به ایران سفر کرده است.	ژان اوتر سیاح	سیاحت در عثمانی و ایران
این کتاب در اواخر دوران صفویه و به هنگام سلطنت شاه سلیمان نوشته شده است در شرح مناقب اولاد و احفاء شیخ صفی‌الدین اردبیلی این کتاب متأثر و مأخوذ از صفوة الصفاست.	شیخ حسن بن شیخ ابدال زاهدی	سلسله‌النسب
سلسله‌النسب توسط یکی از اعقاب شیخ زاهد گیلانی که مرشد شیخ صفی‌الدین بوده نوشته شده است.		
شرح حال شاه اسماعیل صفوی است.	هروی	شاهنشاهنامه
	سخینا چخه ئیدزه	وقایعنامه گرجستان
	ابوالقاسم حیدریگ ایواغلی	مجمع‌الانشاء نسخه جامعه مراسلات اولی الاباب
نویسنده‌ای ارمنی که در کتاب خود از مصائب و آلام ارامنه در عهدشاه عباس اول سخن رانده است.	آراکل تبریزی	وقایع سنین
در باب انحطاط صفویه و انقلابات قفقاز و گرجستان در اواخر آن عهد از مراجع مفید است. مؤلف معاصر شاه سلطان حسین بوده است.	اشعیا	تاریخ آسیایی، اشعیا ارمنی
در باب آداب و رسوم ایرانیان	جیمز موریه	حاجی بابا
وقایع عمومی عالم را تا سال 1000 هجری شرح داده است.	وقوعی نیشابوری	مجامع‌الاکبار
	احمد بیگ خان اصفهانی	طراز‌الاکبار
	محمدباقر تبریزی	افصح‌الاکبار
	طاهر محمد سبزواری	روضه‌الطاهرین
	میرزا صادق اصفهان	صبح صادق
در باب صفویان	میرزا بیگ حسینی جنابادی	روضه‌الصفویه
	محمدطاهر وحید قزوینی	عباسنامه
تاریخ شاه سلطان حسین صفوی (کنکور 74)	محمدابراهیم نصیری	دستور شهریاران
مقارن اوایل عهد قاجاریه تألیف شده و اطلاعات سودمندی در باب افغانه و احوال نادر و زندیه و قاجار به‌دست می‌دهد.	ابوالحسن بن ابراهیم قزوینی	فوائد صفویه

ریاض الفردوس	میرک بن مسعود حسینی	تاریخ فارس و کهکیلویه را تا زمان شاه سلیمان صفوی شرح می‌دهد.
تذکره شوشتریه	سید عبدالله شوشتری	
شاهنامه نادری	علی طوسی	
شاهنامه نادری	نظام‌الدین عشرت	
رساله بیان واقع یا نادرنامه	عبدالکریم کشمیری	
سرگذشت من و نادر پادشاه ایران	ابراهام	مؤلف ارمنی که در اجتماع تاجگذاری نادر در دشت مغول حضور داشته
تاریخ جهانگشای نادری	میرزا مهدی خان استرآبادی	مشهورترین منبع تاریخ احوال نادر که وقایع سلطنت او را تا پایان حیاتش نوشته است.
نادرنامه	میرزا محمد کاظم	
تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس	محمود محمود	
امیرکبیر و ایران	فریدون آدمیت	
سیاستگران دوره قاجاریه	خان ملک ساسانی	
تاریخ تحولات سیاسی نظام ایران	جهانگیر قائم مقامی	
تاریخ نو	جهانگیر میرزا (پسر عباس میرزا نایب‌السلطنه)	این کتاب حاصل مشاهدات است در باب جنگهای دوم ایران و روس و حوادث عهد محمدشاه قاجار و احوال شاهزادگان دیگر اطلاعاتی دارد که در مآخذ دیگر نیست این کتاب ذیل مآثر سلطانیه نوشته شده است.
مآثر سلطانی مآثر سلطانیه	عبدالرزاق بیک دنبلی متخلص به مفتون	در زمان فتحعلیشاه نوشته شده و درباره دوره اول جنگ‌های ایران و روس (کنکور 76)
تاریخ ذوالقرنین	فصل الله خاوری	احوال سلطنت فتحعلیشاه
تاریخ صاحبقرانی	محمود میرزا قاجار	
تاریخ طلوع قاجار	امامقلی میرزا قاجار	
حقایق الاخبار ناصری	سید جعفرخان حقایق‌نگار	
روضه الصفای ناصری	رضاقلی خان هدایت	
المآثر و الآثار	محمدحسن خان اعتمادالسلطنه	
مجمع الفصحاء	رضاقلی خان هدایت	(کنکور 76)
انجمن خاقان	فاضل خان راوی	
مجممل‌التواریخ فصیحی	فصیح احمد بن محمد	
منتظم ناصری	محمدحسن خان اعتمادالسلطنه	آخرین تألیف مهم مشهور فارسی در زمینه تاریخ عمومی است که در دوره ناصری تألیف شده است.
سیدعلی محمد معروف به باب	نیکولا	
مواد برای تحقیق در مذهب بابیه	ادوارد براون	
کتاب بابیه - بهائیه، تازه‌ترین فرقه‌های اسلامی	رویمر	
انقلاب ایران (1905-1911)	ایوانف	
اختناق ایران	مورگان شوستر	
از نفوذ آرام تا ادعای قیموت	ویلهلم لیتن	
ایران در معرض بازی قدرتها (1900-1907)	ویلهلم هانکوک	
راهنمای مطالعات راجع به ایران	الول ساتن	فهرست آثار و تألیفات عمده اروپایی در همه

مسائل راجع به ایران		
	مورخ الدوله سپهر	ایران در جنگ بزرگ
	خاورشناس شوروی	تاریخ ایران از قدیمترین ازمینه تا پایان قرن هیجدهم
	باثوسانی	مذاهب ایران از زرتشت تا بهاء‌اله
مشهورترین کتاب جامع به زبان فرنگی در باب تاریخ ایران است.	سرپرسی سایکس	تاریخ ایران
	پاول هورن	تاریخ ایران دوره اسلامی
	کارل برو کلمان	تاریخ ممالک و امم اسلامی
	اشپولر	تاریخ سرزمین‌های اسلامی
	میرزا حسن همدانی	تاریخ جدید میرزا محمدعلی باب
	حاجی محمد طاهر مالمیری	تاریخ شهداء یزد
	حاج میرزا حیدرعلی اصفهانی	بهجة الصدور
	فاضل مازندرانی	ظهورالحق
	میرزا ابوالفضل گلپایگانی	کشف‌الغطاء
	شیخ حسن کربلائی	رساله تاریخ الدخانیه
	حاجی اسماعیل امیر خیزی	ستارخان
در رابطه با ظهور سلطنت آقا محمدخان و فتحعلیشاه قاجار	فتحعلی خان صبای کاشانی	شهنشاهنامه
	سرجان ملکم	طرح‌های از ایران
	ژنرال گاردان	تفضیل مأموریت
	مورتیز واکند	مسافرت به ایران و سرزمین کردان
	محمدعلی تربیت	دانشمندان آذربایجان
	مهدی مجتهدی	رجال آذربایجان در عصر مشروطیت
به امر فتحعلیشاه به رشته تحریر درآمده و جهت مطالعه تاریخ زندیه و قاجاریه است.	میرزا محمدرضا منشی الممالک تبریزی و عبدالکریم علی‌رضا اشتهااردی	زینة التواریخ
	عبدالوهاب قطره	شمس التواریخ
	قائم مقام فراهانی	رساله ناتمام شمایل خاقان
	مجدالملک سینکی	رساله مجدیه
در شرح حال زنان و دختران و پسران فتحعلیشاه و بسیاری از اوضاع و جریان اندرون این پادشاه است. مؤلف پسر فتحعلیشاه است و مطالبی هم راجع به فتحعلیشاه نوشته است.	احمد میزا عضدالدوله	تاریخ عضدی
از جهت تاریخ و نهضت بایبه مرجع مهمی است مؤلف نخستین معلم طب دارالفنون است.	پولاک	ایران، مملکت و ساکنانش
اطلاعات مفیدی در باب احوال اجتماعی و اداری عهد ناصرالدین شاه می‌دهد.	مادام دیولافوا	سفرنامه مادام دیولافوا
	سرپرسی سایکس	ده هزار میل در ایران
این نویسنده شرح موثق زندگانی چنگیزخان را برای نخستین بار در غرب تحت عنوان تاریخ چنگیزخان منتشر ساخت که بر پایه منابع چینی نگاشته شده بود.	انتوان گوئیل	تاریخ چنگیزخان

	منجم باشی	صحائف الاخبار
	محمد هاشم آصف	رستم التواریخ
مؤلف در زمان محمد شاه به ایران سفر کرده	پرنس الکسیس سولتیکف	مسافرت به ایران
	کاپتین هنت	جنگ ایران و انگلیس
کنکور 76	رضاقلی خان هدایت	فهرس التواریخ
	فتح الله نوری اسفندیاری	رستاخیز ایران
	محمد باقر ویجویه ای	بلوای تبریزی
	پانوف	شورش ایران
	ابن فندق	مشارب التجارب و غوارب الغرائب
	ابن فندق	جوامع الاحکام
مؤلف در حقیقت نخستین کسی است که مانند یونانی ها به زبان عربی در علم جغرافیا کتاب تألیف کرده است.	احمد بن سهل بلخی	صور الاقالیم
قدیمی ترین کتابی که به زبان فارسی در تذکره نوشته شده.	ابوطاهر خاتونی	مناقب الشعراء
قدیمی ترین کتابی است که درباره جغرافیا فارس نوشته شده است.	ابن بلخی	فارسنامه
این کتاب جهت مطالعه اوضاع دیوانی دوره خوارزمشاهی مفید است.	بهاء الدین محمد بن موید البغدادی	التوسل الی الترسل
	جاحظ	التاج فی اخلاق الملوک
در رابطه با مغولان	ابن هیصم	قصص الثانی
در حقیقت اولین کتاب معروف فارسی در آداب معاشرت و اخلاق و سیاست ملوک و امیران و وزیران و قاضیان و خطیبان و دیگر طبقات است.	خواندمیر	آثار الملوک
	سلامی	التاریخ فی اخبار ولات خراسان
داستان های در مورد سلسله های ایرانی قبل از مغول	محمد عوفی	جوامع الحکایات
فردوسی در شاهنامه سلسله های ایران باستان را عبارت از پیشدادیان کیانیان، و اشکانیان و ساسانیان می داند. مهمترین منبع فردوسی کتابی بوده موسوم به خداینامه که در زمان یزدگرد سوم تألیف شده داستان های باستانی را فردوسی مستقیماً از اوستا یا کتاب های پهلوی نگرفته است.	حکیم ابوالقاسم فردوسی	شاهنامه فردوسی
وجه تسمیه مطلع سعدین این است که تمال الدین عبدالرزاق وقایع تاریخی را از زمان ابوسعید ایلخانی تا دوره ابوسعید تیموری نوشته است.	کمال الدین عبدالرزاق	مطلع سعدین
در قاریح قراختائیان کرمان	ناصر منشی	سمط العلی للحضرة العلیا
منبعی است در تاریخ خوارزمشاهیان	محمد زیدری نسوی	نفثت المصدر
در قلمرو فوریان تألیف شده و به همین سبب به پیروی از نیت زمامداران این سلسله نسبت به دشمنان آنان به ویژه غزنویان به مخالفت برخاسته است.	عروضی شهرقندی	چهار مقاله عروضی شهر قندی
مختصر شده معجم البلدان		مراصد الاطلاع
	سید حسن تقی زاده	گاهشماری در ایران

	احمد امین	ضحی الاسلام
	حاج خلیفه	کشف الظنون
	ابوالفضل علای	آیین نامه اکبری
	جمعی از نویسندگان	شاه تاریخ الفی
خلاصه‌ای از تاریخ الفی	احمد شریف اصفهانی	احسن القصص و دافع الغصص
کتابی با زمینه‌های تاریخی و جغرافیایی و شرح حال عده‌ای از شعرا و فضلاء و سلاطین	امین احمد رازی	هفت اقلیم
این کتاب توأم با طرفداری سلسله صفویه و مذهب شیعه تألیف شده	خورشاه‌بن قبادالحسینی	تاریخ ایلچی نظام شاه
رویدادهای تاریخی را به سبک شاهنامه و با عبارات و ابیات پندآمیز به پایان برده است مؤلف در مقدمه کتاب به شرح حال اجداد شاهان صفوی پرداخته و این کتاب به شرح حال مشاهیر امیران هنرمندان و فضلاء معاصر خود را در بر می‌گیرد.	امیر محمود هروی	تاریخ شاه طهماسب
	بوداق قزوینی	جواهر الاخبار
	علی لاهیجی	تاریخ خانی
	نظام سیاقی	فتوحات همایون
شرح لشکرکشی نادر به هند و اوضاع هند پس از نادر می‌باشد.	عبدالکریم کشمیری	بیان واقع
رویدادهای سلسله زندیه را تا ظهور آقا محمدخان قاجار نوشته است.	علی محمد لواسانی	تاریخ زندیه
به نام کریم‌خان زند این کتاب را تألیف کرده است.	آذربیکدلی	تذکره آتشکده
این کتاب علاوه بر حکایات اخلاقی رویدادهای اول سلسله قاجار را مشتمل می‌شود.	محمدکاظم	مفرح القلوب
	زین‌العابدین شیروانی	بستان السیاحه
	زین‌العابدین شیروانی	حدیقه السیاحه
	محمدجعفر خورموجی	آثار جعفری
	آکوب شما خستی	لشکرکشی‌های طهماسبقلی خان و انتخاب او به سلطنت
اولین کتابی که اساس مذهب جدید در استقرار دولت صفوی قرار گرفت (کنکور 77)		قواعد الاحکام
در این کتاب نشان می‌دهد که عامل اقتصاد در فروپاشی دولت صفوی نقش مهمی داشته است.	دکتر باستانی پاریزی	اقتصاد و سیاست

اوضاع ایران قبل از اسلام

تاریخ ایران بعد از اسلام، از فتح مداین به دست اعراب آغاز می‌شود که در دنباله آن دولت عظیم ساسانی انقراض یافت و سراسر ایران به دست اعراب افتاد.

سقوط ساسانیان البته از فرصت عرب بود لیکن در واقع از نیروی عرب نبود. چیزی که مخصوصاً آن را از پا درآورد غلبه ضعف و فساد بود.

نظام مبتنی بر تمرکز در دین و سیاست که ویژگی اصلی و نمایان دولت ساسانی نسبت به اسلاف خود محسوب می‌شد، اگر چه در حفظ مرزها و در نتیجه استقلال سیاسی ایران در میان دشمنان شرقی { هیاطله و ترکان } و دشمنان غربی رومیان { نقش مهمی داشت در سقوط و اضمحلال ایشان نیز مهمترین عامل بود.

از عوامل عمده دیگر سقوط ساسانیان 1- عدم تمرکز کامل و وجود شاهان محلی در واقع دولت عظیم ساسانی در آخرین ایام عمر خویش سخت رنجور و ناتوان بود.

نه فقط جنگ و کشتار - در عهد پرویز و بعد از آن - ایران را سخت به بی‌خونی دچار کرده بود. بلکه حوادث طبیعی نیز بر این مصایب افزوده بود. در اواخر عهد پرویز، در فرات و دجله طغیانی عظیم روی داد و گویند چندی بعد قسمتی از ایوان کسری ویران شد و این حادثه نیز به فال بد تلقی شد.

جامعه ساسانی، با وجود نظم ظاهری که از دیر باز داشت از درون آشفته و بی‌هدف بود. پیوستگی دین و دولت که در این ایام اساس سیاست دولت ساسانی به شمار می‌آمد موبدان را مداخله جویی و قدرت طلب نموده بود و در نتیجه بعضی از نجبا و اقطاع داران بزرگ که این وضعیت آن‌ها را ناراضی کرده بود آماده پذیرش هر دین دیگری بودند. در این جامعه بین طبقات اشراف و نجبا یا طبقه عامه جدایی بسیار بود.

خون و نژاد عامل عمده‌ای در امتیاز طبقاتی به شمار می‌آمد و عامل دیگر مالکیت بود. بدین دو امر طبقات جامعه ساسانی از یکدیگر جدا می‌شدند.

هر چند قدرت و ثروت همواره به طبقه آذربانان و رشتاران اختصاص داشت لیکن نفوذ و مکنت عمده از آن هفت خاندان مشهور بود که یکی از علل عمده جابه جایی پادشاهان همین نفوذ این هفت خاندان بود.

طبقه ی دیگر که در این دوره از بیشتر مواهب بهره مندی داشت طبقه موبدان بود. این موبدان نسب به مغان می‌رسانیدند و بدین گونه نژاد خود را به منوچهر پادشاه افسانه‌یی می‌رسانید.

آیین زرتشت که بر اساس خوش‌بینی و سعی و عمل مبتنی بود در پایان روزگار ساسانیان، در نزد عامه با عقاید و افکار تازه‌ای آمیخته شده و از تاثیر آئین عیسی تمایلات زاهدانه گرفته بود و از نفوذ آراء زروانیه گرایش به جبر و قدر یافته بود و کم‌کم آن شور و نشاط اولیه را از دین زرتشتی گرفته‌اند.

بعد از ورود اعراب رساله شکنند گمانیک و چار به قصد دفاع از آیین زرتشت تالیف شد.

اوضاع سیاسی و حمله اعراب به ایران

حمله و گریز قبایل عرب به مرزهای ساسانی، مدت‌ها پیش از ظهور اسلام آغاز شده بود. اسکان قبایل عرب در داخل سرزمین‌های ایران مانند بیابان‌های کرمان به عهد شاپور دوم با ز می‌گردد. با تسخیر یمن توسط انوشیروان و تشکیل دولت عربی حیره در اواسط دوره حکومت ساسانیان، روابط ایران و عرب، منسجم‌تر و مشخص‌تری یافت.

با نابود کردن حکومت حیره توسط خسرو پرویز و شکست سنگین وی از هراکلیوس، بیم اعراب از سامانیان از بین رفت. جنگ ذوقار و شکست ایران از اعراب نقطه عطفی در تاریخ عرب و پیش در آمدی بر فتوحات مسلمین در ایران تلقی شد. اولین تماس میان مسلمانان با پایگاه نظامی ساسانیان در بحرین رخ داد ولی حملات پراکنده اعراب به متصرفات دولت ساسانی در زمان ابوبکر آغاز شد به قصد مطیع کردن اعراب مسیحی نواحی مرزی ایران و کسب غنیمت. فرمانده فتوحات مسلمانان در جبهه ایران خالد بن ولید بود که پس از سرکوب شورش مرتدان این ماموریت به او واگذار شده بود مهمترین دستاورد این حملات فتح حیره بود.

در زمان خلافت عمر برخوردها گسترده‌تر شد با اینکه در جنگ اول نبرد پل پیروزی از آن ایرانیان شد، ادامه بحران در پایتخت ساسانیان و نزاع بر سر کسب قدرت و تعلل رستم فرخزاد از جنگ و . . موجب شد تا در نبردهای بعدی، حدوداً از 14 تا 21 ه در قادسیه، مدائن، جلولاء و نهاوند، پیروزی از آن مسلمین شود.

جنگهای مهم با ستاره مشخص شده است.

جنگ	فرمانده ایرانی	فرمانده عرب	زمان	نتیجه
* جنگ جسر (پل)	بهمن جادویه	ابوعبیده ثقفی	خلیفه دوم	اولین جنگ اعراب با ایران شکست اعراب
جنگ نخیله - بویب		سعد بن ابی وقاص	اواخر سال 13 و 14 (زمان عمر)	شکست ایران
* جنگ قادسیه	رستم فرخزاد	سعد بن ابی وقاص	15-16 هـ	کشته شدن رستم و پیروزی مسلمانان و تسلط بر مداین
* جلولاء			16 هـ	تسلط اعراب بر سراسر سواد و بین النهرین
* نهاوند فتح افتوح			19 یا 21 هـ	آخرین دفاع منظم ایرانیان و شکست ایران (نیروی مقاومت مرکزی ساسانیان با این جنگ فرو ریخت و راه برای فتوحات بعدی هموار گشت.

عوامل فتوحات مسلمانان

روحیه شهادت طلبی سربازان مسلمان و گسترش اسلام 2- حل بحران اقتصادی به وسیله به دست آوردن غنایم 3- کشورگشایی 4- اهداف سیاسی حاکمان برای دور کردن اعراب از هسته مرکزی قدرت.

طاهریان

اهمیت جغرافیایی خراسان باعث شد تا از قدیم‌الایام، این منطقه، حلقه اتصال شرق به غرب محسوب گردد و مهم‌ترین حرکت‌های تاریخی در آنجا رخ دهد این منطقه مرکز ظهور زرتشت - بزرگ‌ترین پیامبر ایرانی - و نیز خاستگاه برآمدن اشکانیان - پایدارترین حکومت ایرانیان - بوده است.

در دوره ساسانی خراسان اهمیت ویژه‌ای داشته است شاپور اول، هرمز اول، و هرام اول و هرام دوم پیش از جلوس، حکومت خراسان و عنوان پادشاهی کوشان را داشتند. مرکز نظامی ساسانیان در مشرق خراسان شهر مرو بود.

فتح خراسان به دست عبدالله بن عامر و در دوران خلافت عثمان صورت گرفته است.

در سال 32 هـ) در خراسان شورش به رهبر شخصی به نام قارن صورت گرفت که عبدالله بن خازم آن را سرکوب کرد.

زیاد بن ابیه از طرف معاویه به حکومت رسید و برای اداره بهتر، خراسان را به 4 قسمت تقسیم کرد.

در دوران حکومت امیر در خراسان، اختلافات داخلی میان قبایل عرب در مرو شدت گرفت و برای اولین بار ایرانیان در منازعات میان عرب‌ها دخالت کردند.

در سال 115 هجری قمری حارث بن سریج بر ضد تبعیض‌های حکام اموی سبب شد تا بسیاری از ایرانیان به او بپیوندند قیام حارث زمینه را برای پیشرفت ابومسلم در خراسان هموار کرد.

اهمیت خراسان برای دعوت بنی‌عباس

از آنجا که در خراسان اهل ذمه که اسلام می‌آوردند باز هم مجبور به پرداخت جزیه بودند موجب شد که گروه‌های مختلف از عباسیان که شعار مساوات سر می‌دادند مردم خراسان از آنها حمایت کنند.

همچنین علاقه‌ی مردم خراسان به اهل بیت و حمایت آنان از زید و یحیی سبب شد تا عباسیان از گرایش‌های شیعی مردم خراسان استفاده کنند و شعار «الرضا من آل محمد را تبلیغ کنند این شعار چند پهلو بدون ذکر نام رهبر قیام، تأثیر مهمی در ایجاد وحدت میان علویان و طرفداران نهضت جدید عباسی ایجاد کرد.

اتحاد و هماهنگی در همه‌ی شهرهای خراسان از عوامل دیگر پیشرفت نهضت عباسی به شمار می‌آمد.

در همین راستا خراسانیان اگر چه در کار خود کامیاب شدند و با عنوان «ابناءالدوله» معروف گشتند اما پس از مرگ ابومسلم محیطی مملو از کشاکش‌های سیاسی به وجود آمد که ضرورت وجود یک حکومت ایرانی را در خراسان فراهم کرد.

در سال 100 هجری قمری دعوت عباسی در خراسان آغاز گشت. نخست دوازده نقیب در این منطقه کار دعوت خود را آغاز کردند و رهبری دعوت در این زمان بر عهده سلیمان بن کثیر بود. اما در سال 128 هجری قمری امام، ابومسلم را به خراسان فرستاد و کار دعوت را به او وا گذاشت.

نخستین نبرد میان سیاه جامگان و نیروهای اموی در سیزده شوال 129 هجری قمری شکست امویان همراه بود. در سال 130 هجری قمری ابومسلم مرو را فتح کرد. و به دنبال آن دیگر شهرها و از جمله کوفه به دست ابومسلمه خلال گرفته شد و ابوالعباس سفاح به عنوان اولین خلیفه عباسی برگزیده شد.

به دنبال پیروزی ابومسلم بر شورش عبدالله بن علی ثروت فراوانی از آن ابومسلم شد و این مسئله ترس منصور خلیفه عباسی را از قدرت یافتن ابومسلم بیشتر کرد. و ابومسلم را به دربار خویش فراخواند و او را با شمشیر کشت. با مرگ ابومسلم خود مختاری خراسان تا زمان مأمون به عقب افتاد.

مرگ ابومسلم زمینه شورش‌های متعددی را فراهم کرد که از آن جمله شورش سردار زرتشتی ابومسلم سنباد در نیشابور که توسط جمهورین مرار عجلی سرکوب شد اما زمینه تشکیل یک جریان سیاسی و دینی به نام بومسلمیه را برای تقویت احساسات ضدعباسی فراهم آورد.

ح- اسحاق ترک، اولین کسی بود که اندیشه بومسلمیه را در ماوراءالنهر نشر داد. اسحاق ترک معتقد بود که ابومسلم همچون زرتشت زنده است و دوباره ظهور می‌کند.

اسحاق ترک خود را سوشیانت (فرستادهٔ اهورا مزدا) معرفی کرد اسحاق ترک بدان سبب که مدتی در ماوراءالنهر و نزد ترکان می‌زیست به اسحاق ترک معروف است.

قیام بعدی قیام استاد سیس در حدود سال 150 هـ بود هرچند خونخواهی از ابومسلم در این قیام کمتر به چشم می‌خورد این شورش توسط خادم‌بن‌خزیمه در هم کوبیده شد.

قیام هاشم‌بن حکیم معروف به «المقنع» در حدود سال 159 هـ وی نقش بارزی در به حکومت رسیدن عباسیان داشت او پس از قتل ابومسلم مدعی پیامبری شد و یاران وی در مخالفت با عباسیان که رنگ سیاه مظهر آنان بود جامه سفید برتن کردند.

مهدی خلیفه عباسی ابتدا حمیدبن قحطبه و پس از مرگ او ابوعون عبدالملک‌بن یزید را حاکم خراسان و مأمور دفع‌المقنع کرد در این هنگام در خراسان شورش یوسف‌بن‌ابراهیم معروف به برم اتفاق افتاد که توسط یزیدبن‌مزید شیبانی خوابانده شد. اما این شورش کمک زیادی به المقنع کرد و خلیفه این بار معاذبن‌مسلم رازی را فرستاد و هنگامی که معاذ قلعه سنم را محاصره کرد مقنع چون شکست خود را دید خود را با زهر کشت.

در کل می‌توان جنبش‌های سیاسی اجتماعی ایرانیان در زمان عباسیان را به 4 دیدگاه تقسیم کرد.

که در هر کدام به نوعی مسئله خونخواهی ابومسلم به چشم می‌خورد.

1- اندیشه‌ی که با تلفیق مذاهب قدیم ایران باستان، مذهب‌های نوظهور را مطرح می‌کردند از آن جمله «به آفرید» بود که در حدود خواف و نیشابور مدعی اصلاح آیین زرتشتی شد- قیام‌های اسحاق ترک- سنباد- المقنع را هم می‌توان نام برد. این جنبش‌ها به واسطه مقابله با آیین اسلام - عدم پشتیبانی و مساعدت ایرانیان مسلمان و بیزاری از تجدید حاکمیت موبدان زرتشتی و اشراف قدیم موفقیتی به دست نیاوردند.

دیدگاه دوم: که با تکیه بر احساسات و عواطف ملی، می‌خواستند حکومتی نظیر حکومت ساسانیان تأسیس کنند همچون مازیار و مردآویج رهبران این جنبش‌ها بیشتر از طبقات اشراف بودند و در بین عامه مردم پایگاهی نداشتند.

دیدگاه سوم: تفکری بود که می‌خواستند به تدریج در دستگاه خلافت عباسی نفوذ کند و یک طبقه اشراف ایرانی جدید در داخل جامعه اسلامی به وجود آورند و سپس با استفاده از امکاناتی که داشتند در جهت تأمین استقلال ایران گام بردارند همچون حکومت طاهریان و سامانیان.

دیدگاه چهارم: با گرویدن به اندیشه تشیع در جهت کسب استقلال سیاسی خود گام بردارند.

طاهریان

خلفای عباسی عنایت عمده آنها بعد از حجاز و عراق به خراسان معطوف بود. خلیفه مأمون که خلافت خود را به یاری رجال خراسان به دست آورده بود و چند سالی نیز مرو را مرکز خلافت خویش کرد وقتی به بغداد رفت امارات این ولایت را به طاهر ذوالیمین واگذاشت.

ثعالبی در ذکر وجه تسمیه ذوالیمین برای طاهر بن حسین از شایستگی خود او و دیگر، شایستگی نیای وی زریق در امر حکومت یاد کرده است. و به قولی طاهر بدین سبب «ذوالیمین» نام گرفت که چون دست چپ خویش را در بیعت با امام رضا جلو آورد از آنجا که با دست راست با مأمون بیعت کرده بود و به این سبب مأمون وی را ذوالیمین خوانده است و به روایتی دیگر چون طاهر با هر دست در شمشیرزنی تبحر داشته است به این نام خوانده شده است.

طلحه بن زریق جد طاهریان جزء 5 نقیب اولی بود، که محمد بن علی به خراسان فرستاد و برادر طلحه مصعب بن زریق جد طاهر بن حسین نیز در خدمت عباسیان به امر دعوت، اشتغال داشت و کاتب سلیمان بن کثیر بود. و بعد از پیروزی عباسیان حکومت پوششنگ را به دست آورد.

بنا به گفته مسعودی طاهریان خود را از نوادگان رستم پهلوان معروف شاهنامه می دانستند.

حسین بن مصعب، پدر طاهر نیز در زمان حکومت منصور به همراه سپاه خراسان، روانه بغداد شد و طاهر در آنجا تربیت یافت و وقتی به پوششنگ آمدند حسین جزو ناراضیان حکومت علی بن عیسی بود که در آن زمان به رشید در مکه پناه برد و این سبب دوستی با خلیفه شد و حکومت پوششنگ را به دست آورد. رشید از حسین برای مأمون بیعت گرفت.

طاهر پس از پدر به حکومت پوششنگ رسید و در برخورد با خوارج تند برخورد کرد و آنها را سرکوب کرد به علت شجاعت او هارون به هنگام عزیمت به خراسان از طاهر خواست تا به کمک هرثمه برود تا قیام رافع بن لیث را سرکوب کنند.

این اقدامات طاهر موجب شد تا مأمون و فضل بن سهل که نجات و دوام قدرت خود را در نتیجه اقدامات طاهر می دانستند او را به فرماندهی سپاه خود انتخاب کنند.

و امین علی بن عیسی را انتخاب کرد. با وجود تعداد سپاهیان بیشتر علی بن عیسی اما طاهر پیروز شد. و این حوادث سبب شد تا به دستور امین، فضل بن ربیع تمام اموال مأمون را در بغداد توقیف کند.

بعد از چندین جنگ طاهر و هرثمه با لشکرهای خود اطراف بغداد را محاصره کردند و پس از 14 ماه آن را گشود.

طاهر دستور قتل امین را به قریش دندانان حاجب خود داد. و سرامین را به همراه فتح نامه برای مأمون فرستاد. (محرم

198 ه ق) خلیفه به پیشنهاد فضل بن سهل حکومت بغداد را به حسن بن سهل داد و طاهر را مأمور کرد که به رقه رفته و فتنه نصر بن شیبث خارجی را فرو نشاند. نصر بن سیار بن شیبث عقیلی از طرفداران امین بود که بعد از شکست امین بنای مخالفت با مأمون گذاشته بود. (199 هـ) و طاهر در سال 209 با محاصره قلعه او را شکست داد. امر را در بغداد شورش‌های رخ داد. که حتی ولایت عهدی دادن به امام رضا هم موثر واقع نشد مأمون برای رفع خطری که او را تهدید می‌کرد ناچار راه عراق را در پیش گرفت و در راه هم فضل بن سهل و هم امام رضا(ع) را از میان برد.

و در نهروان طاهر بدو پیوست مأمون امارات بغداد و صاحب شرطگی آن را به طاهر داد. و احمد بن ابی خالد وزارت مأمون را یافت خلیفه برای اینکه قاتل برادر را از پیش چشم خود دور کند طاهر را به امارات خراسان نامزد کرد و (ذی القعدة سال 205) البته از آنجا که دفع اغتشاش‌هایی که در خراسان به وسیله خوارج روی داده بود این تفویض ضرورت فوری داشت.

ترس از سخنان اطرافیان (مأمون به‌خاطر کشته شدن برادرش به دست او و طاهر برای سعایت درباریان از قدرت یافتن او) باعث شد توأمان موافق این نظر باشند.

قبل از طاهر غسان بن عباد حاکم خراسان بود به علت عدم توانایی غسان در مقابله با خوارج سبب شد تا عبدالرحمن مطوعی از جانب خود با همکاری مردم نیشابور به نبرد با خوارج اقدام کند.

و از طرفی مأمون می‌ترسید قتل فضل بن سهل و شهادت امام رضا در خراسان با واکنش مردم چون قتل ابومسلم همراه شود. به همین جهت به شخصیت محلی قدرتمندی نیاز داشت.

انتخاب طاهر به حکومت خراسان از طرفی هم نتیجه نفوذ و تلاش وی در گرفتن حکومت خراسان بود.

البته این تفویض شامل فرمانروای سیستان و کرمان نیز می‌شد و مشتمل بر نظارت بر ماوراءالنهر و احیاناً فتوحات اسلامی در آن نواحی بود. طاهر در شوال سال 205 به امیری خراسان منصوب شد.

در همان وقت فرزندش طلحه را به جانشینی خود به مرو فرستاد.

طاهر خوارج را تا سیستان عقب راند طاهر همچنین برای جلوگیری از حمله ترکان نیز فرزندان اسد بن سامان خدات را بر ماوراءالنهر حکومت داد.

آنچه بیش از همه خاطر طاهر را به خود مشغول می‌داشت توجه به حال برزگران و آسایش خاطر ایشان بوده است.

طاهر کاریزهای بسیار در خراسان ساخت چنانکه در این ایام نیز بهترین کاریزهای موجود را قنات طاهری می‌خوانند.

داستان‌های در باب دانش طاهر دربارهٔ آبهای زیرزمینی متداول بود که در قرن 9 نیز (طاهر آب‌شناس) طاهر را ملقب کرده بودند.

طاهر در نظم و نثر نیز از ناموران روزگار خویش به شمار می‌رفته است.

در خراسان طاهر یک سال بعد از امارات داعیهٔ استقلال یافت و به نام خود سکه زد و موجب نگرانی خلیفه شد. طاهر بن حسین نام مأمون را از خطبه انداخت و خطبه را به نام یکی از فرزندان امام موسی کاظم خواند. و طاهر نخستین امیر ایرانی است. که نام خود را در خطبه آورده است. اولین حرکت در قبال مرگ طاهر، شورش سپاهیان خراسان در مرو بود. در این شورش حسن بن حسین برادر طاهر هم بی‌تأثیر نبوده است. وی به کرمان می‌رود و عصیان می‌کند و خلیفه با فرستادن احمد بن ابی‌خالد او را سرکوب می‌کند.

مأمون با راهنمای احمد بن ابی‌خالد طلحه را در سال 207 هـ به حکومت خراسان منصوب کرد.

در این هنگام در غرب خلافت اسلامی فتنه نثر بن شیبث به وقوع پیوسته بود که کسی جز عبدالله بن طاهر قادر به سرکوب آن نبود و از طرفی فتنه حمزه بن آذرک همچنان در خراسان ادامه داشت به همین دلیل خلیفه صلاح ندانست که خاندان طاهر را از ارکان قدرت حذف کند.

خطرناک‌ترین جنبش‌های انقلابی در این زمان نهضت خرم‌دینان نو مزدکی بود که بابک رهبری آن را داشت.

واقعهٔ مهم امارات طاهر جنگ با خوارج و غلبه کلی او بر حمزهٔ خارجی در سیستان است که قدرت عباسیان و طاهریان را تهدید می‌کرد.

دوران حکومت عبدالله بن طاهر را باید اوج و اعتلای حکمرانی طاهریان در خراسان به حساب آورد.

مأمون عبدالله را چون فرزند خویش دوست می‌داشت اما معتصم نسبت به وی خشمگین بود هر چند او نیز، پس از آنکه بعد از مأمون به خلافت رسید عبدالله را به حکومت خراسان القا کرد. سال‌های نخست زندگی عبدالله در مغرب خلافت به فرو خواباندن ناآرامی‌های سرزمین‌های عرب گذشت که حاصل جنگ خانگی میان امین و مأمون بود. در سال 209-210 نصر بن شیبث را به تسلیم واداشت و در سال 210 ق در مصر فتنه عبدالله بن سری را سرکوب کرد. این شورش را گروهی از غارتگران مسلمان اندلس که اسکندریه را تصرف کرده بودند، شدت بیشتری بخشیده بودند. قیام بابک خرمیه را افشین حیدر پس از نبردی سخت در آذربایجان آن را فرو خواباند.

عبدالله قبل از رسیدن به امارات خراسان مدتی از طرف خلیفه والی شام و زمانی نیز عهده‌دار حکومت مصر بود.

طاهریان به این امید که سامانیان ولایات ماوراءالنهر را مسلمان کنند در نتیجه آن ولایت را از تاخت و تاز مشرکان نگه دارند. به تقویت موقعیت نظامی سامانیان در این منطقه همت گماشتند.

مهمترین عامل اقتصادی در ماوراءالنهر تجارت بردگان ترک آسیای میانه بود. که تقاضا برای آن در سده سوم هجری بسیار بالا بود. طاهریان و بعدها سامانیان تجارت آن را زیر نظارت خود داشتند.

بزرگترین خطری که موقعیت طاهریان را در ایران تهدید می کرد، از سوی ولایات ساحلی دریای خزر بود. طبرستان در جرگه حوزة قلمرو عبدالله بن طاهر بود اما در سال 224 اسپهبد مازیار بن قارن بن ونداد هرمز پادشاه ناحیه برای کم کردن نفوذ طاهریان از دادن خراج به طاهر خودداری کرد چرا که او می خواست تنها در طبرستان نفوذ نداشته باشد بلکه بتواند در آینده در مناطق کوهستانی که قبلاً اقدام کرده بود در این زمان مازیار با افشین که از طریق سرکوب بابک و شرکت در جنگ با بیزانس اعتبار زیادی پیش معتمد داشت دوست بود مازیار در مناطق پست ساحلی و شهرهای آمل، گرگان و چالوس قدرت داشت اما چون افشین در این زمان به جرم همدستی در شورش آذربایجان و مصادره اموال خرمدینان به نفع خود و گرایش داشتن او به آیین های پیش از اسلام از چشم خلیفه افتاد و پس از محاکمه او را کشتند و به دلیل دوستی مازیار با افشین او نیز کشته شد. عبدالله در سال 227 بر مازیار دست یافت و او را پیش خلیفه معتمد فرستاد. عبدالله بن طاهر با چهار خلیفه عباسی امین، معتمد، مأمون و واثق هم عصر بود.

عبدالله بن طاهر نیشابور را برای مرکزیت حکومت خود برگزید. به خاطر اینکه راحت تر بتواند خوارج را سرکوب کند. نیشابور گنجایش توسعه شهری را داشت.

یکی از کارهای مهم عبدالله برای برقراری آرامش در خراسان سرکوب شورش محمد بن قاسم بن علی از نوادگان امام حسین (ع) است.

اقدامات عبدالله در خراسان بیشتر در راستای برقراری آرامش و تلاش برای بهبود وضعیت مردم بود.

اما عبدالله بیش از دیگر امرا به کشاورزی و حفر قنوات و اصلاح امر آبیاری توجه داشت.

عبدالله بن طاهر فقهای خراسان و عراق را جمع کرد تا کتابی در باب کاریزها، قنات و استفاده از آن برای کشاورزان بنویسند. این کتاب تا دوره غزنویان مرجع حل اختلاف بود. کتاب القنی در سال 230 نوشته شده است.

بعد از عبدالله بن طاهر فرزندش طاهر بن عبدالله به حکومت رسید. هر چند که واثق خلیفه عباسی چندان از این امر راضی نبود و ابتدا اسحاق بن ابراهیم را نامزد خلافت خراسان کرد اما پس از چندی نامزدی خلافت او را ملغی و طاهر را به

جانشینی عبدالله گماشت و پس از او حکومت طاهر توسط خلفای دیگری چون متوکل، منتصر و مستعین نیز مورد تأیید قرار گرفت.

فرزندان عبدالله بن طاهر در خراسان و نیز در بغداد مهمترین مناصب را به خود اختصاص دادند.

روزگار طاهر را باید آغاز ضعف سلسله طاهریان دانست و در عصر او مطوعه و عیاران، سیستان را از خراسان جدا کرده و داعیه استقلال یافتند و یعقوب بن لیث قدرت را از آن خود کرد.

در رجب سال 248 در زمان خلیفه مستعین طاهر درگذشت.

محمد بن طاهر آخرین حکمران طاهری در خراسان است.

برادر طاهر سلیمان بن عبدالله حکومت طبرستان را در سال 237 هـ به دست آورد.

وی امور حکومت طبرستان را از طرف خود به پیشکارش محمد بن اوس بلخی سپرده بود. اقدامات محمد بن اوس بلخی از همان آغاز حکومت یافتن محمد بن طاهر باعث نفرت و مخالفت شدید مردم دیلم و طبرستان نسبت به زمامداری طاهریان شده بود.

و از طرفی جابر بن هارون که شخصی مسیحی و سختگیر بود از طرف محمد بن عبدالله برای رسیدگی به اراضی محمد که خلیفه عباسی به او بخشیده بود به منطقه کلارو چالوس رفت او بسیاری از مزارع عمومی را به اقطاع محمد بن عبدالله سپرد که باعث نارضایتی بیشتر مردم شد.

به همین دلیل مردم حسن بن زید علوی که بعدها به نام داعی کبیر شهرت یافت و در این زمان در ری مستقر بود را به رهبری خود برگزیدند.

در جنگ‌هایی که میان محمد بن اوس و حسن بن زید روی داد، شهرهای ساری و آمل مکرراً دست به دست گشتند. سرانجام در سال 250 هـ جنگ نهایی میان حسن بن زید با سلیمان بن عبدالله انجام گرفت که طی آن سلیمان شکست خورد و تمامی طبرستان از حیطة نفوذ طاهریان خارج گشت.

سپس علویان ری را گرفتند و در سال 251 هـ حسین بن احمد معروف به کوبی قزوین و زنجان را گرفت.

محمد بن طاهر آخرین امیر طاهری با دو حریف قوی یعنی داعی کبیر و یعقوب لیث معاصر بود.

محمد بن طاهر چندی بعد به وسیله یعقوب لیث، مغلوب و اسیر شد 251 هـ خستج سردار خلیفه معتمد عباسی

محمد بن طاهر را آزاد کرد محمد دیگر امارات خراسان را نپذیرفت و به صاحب شهری بغداد راضی شد.

شکست محمدبن طاهر از یعقوب به حکومت 50 ساله آن‌ها خاتمه داد.

اما علل دیگر چون بزرگی قلمرو آن‌ها و عدم تسلط بر آن و تشنج‌های مختلف در این مناطق یکی از مشکلات عمده دوره حکومت آن‌ها محسوب می‌شود.

سرانجام با غلبه صفاریان بر خراسان، فرمانروایی طاهریان پایان یافت.

مرکز فرمانروایی طاهریان ابتدا در مرو بود و سپس به نیشابور منتقل شد. از نامه‌ای که طاهر بن حسین به پسرش عبدالله در باب آیین فرمانروایی نوشت، می‌توان مبنای نظری حکومت آنان را دریافت. این متن در کتاب «بغداد» ابن طیفور و مآخذ دیگر نقل شده است. همچنین از دستورالعمل بخشنامه گونه‌ای که عبدالله بن طاهر به عمال خود در ولایت‌های تابع فرستاد، که متن آن نیز در «زین‌الخبار» گردیزی آمده است، این امر دریافت می‌شود.

بار تولد دوره حکومت طاهریان را در خراسان عصر استبداد مطلقه نامیده است.

در میان آل طاهر عده‌ای نیز اهل فضل و ادب و شعر و حکومت بوده‌اند و از ایشان از همه معروف‌تر امیر ابواحمد عبیدالله بن عبدالله بن طاهر (223-300) است که او را به علت ادب و فضل حکیم آل طاهر می‌خوانده‌اند که عمر و بن لیث صفای اور را به سمت شرطه بغداد رساند و او آخرین کسی است که از طاهریان این ریاست را یافته است.

آل طاهر

طاهر بن حسین

طلحه بن طاهر

عبدالله ابن طاهر

طاهر بن عبدالله

محمد بن طاهر

شروع حکومت 206 و پایان آن 259 و مدت حکومت به مدت 50 سال است

صفاریان

صفاریان باتشکیل دولت خود در سیستان می‌توان گفت که اولین شکاف عظیم را در تمامیت قلمرو عباسی ایجاد کردند نبایستی فراموش کرد که طاهریان از میان ملازمان نظامی و اداری خلفا برخاسته بودند چنانکه آمده است مسلمین سیستان را در سال‌های 30 تا 33 هجری که مصادف با حکومت عثمان بر سرزمین‌های اسلامی بود فتح گردید اگر چه

در تاریخ آمده است که این خطه برای چندمین بار دست به شورش برداشتند این خطه در تاریخ به رفض و مهمتر از همه همدلی باخوار متهم شده است و نبایستی فراموش

کرد که امرای سیستانی (صفاری) شخصاً احساسات مذهبی شدیدی نداشتند.

سرزمین سیستان بین مسلمین معروف به سجستان بود و نام سجستان از اسم قبایل سک آمده، که در اوایل قرن دوم میلادی بر آنجا تاخته بودند.

هنگامی حجاج بن یوسف ثقفی والی اموی و سردارانش از ازارقه خارجی (ازارقه یکی از غالبترین شعبات خوارج بودند.) را از ایران پاک کردند بسیاری از آنها به سوی شرق به شهرهای کرمان و سیستان و نواحی مجاور آن پناه جستند.

در شرق عالم اسلامی تنها در سیستان و قهستان و بادغیس (نواحی اطراف هرات) بود که خوارج همچنان به فعالیت خود ادامه می‌دادند شاید از آن جهت که آن‌ها را از ناخرسندی‌هایی منطبق روستایی بهره برداری می‌کردند ناخرسندی‌های که شاید بتوان در قیام‌هایی نظیر نهضت المقنع، استاذسیس و بابک خرمی رد پاهایی از آن یافت.

بی گمان قدرت خوارج در سیستان متکی بر مناطق روستایی بود ولادت خلایفه در شهرهی بزرگی نظیر زرنج که کرسی و مرکز ولایت سیستان بود و بسط پادگان‌هایشان در این منطقه پیوستگی اداری محکمی میانشان برقرار کرده بود.

ولایت سیستان همواره درگیر انقلابات دهقانی و فتنه خوارج بود از جمله قیام بزرگ امیر حمزه بن عبدالله خارجی که در سال 181 هـ یعنی سال یازدهم خلافت هارون الرشید است که بر سیستان، کرمان و خراسان مسلط گردید و مدعی رساندن نسب خودش به پادشاهان کیان بوده.

حمزه ابن آذرک به مدت چهل سال تمام پیروزمندانه در برابر خلفا و والیان آن ایستادگی نمود و خود را امیرالمومنین اطلاق می‌کرد و تا سال 213 هجری زنده بود در این دوره که قدرت خلافت رفته رفته رنگ خود را از دست می‌داد از این رو در شهرها خصوصاً زرنج و شهر بست دسته‌های مراقب برای نبرد با خوارج پدید آوردند.

از این دسته‌ها در منابع بانام مطوعه معروف است مطوعه درمعنی یعنی آغازیان یا جنگجویان داوطلب است واما غالباً آنرا را به اصطلاح دشنام آمیز عیار(اوباش، غارتگر) نام می‌بردند چنانکه آمده است هارون الرشید مطلع گردید چون استیلای حمزه و نرسیدن خراج قسمت شرقی ممالک اسلامی به بغداد اخلاص ایجاد کرده خود شخصاً برای رفع این غائله حرکت کرد وی در سال 192 هجری به این منظور و مقصود عازم خراسان و دفع حمزه بن آذرک گردید واما همینکه به گران رسید و به علت استیلای مرض بر مزاجش و یاس از دفع حمزه آذرک به تاریخ صفر سال 193 نامه‌ای به آنجا فرستاد و

به او پیشنهاد کرد که در صورت تسلیم و آمدن به خدمت خلیفه او را خواهد بخشید و به او امان خواهد داد و از سرگناهان او در خواهد گذشت حمزه بن آذرک علل قیام خود را برای هارون الرشید قید کرد که چنین است.

1. دفع ظلم 2. کوتاه کردن دست ظلم 3. اجرای اوامر الهی است نه به منظور جمع مال و منال و تسخیر ملک
زمانیکه نامه حمزه به وی رسید خلیفه فوت کرده بود در سال زمان خلافت واثق و عمارت طاهر بن عبدالله بود که مردی به نام غسان بن نصر در خراسان، سیستان و در ناحیه بست بر حکمران سیستان شورید و مردم آنجا را به شورش وا داشت برادر غسان صالح بن نصر در سال 232 بر بست حاکم شدند بایستی متذکر شویم که صالح و غسان هر دو جزء مطوعه بودند. تنها در نوشته‌های مسعودی که با شیعیان مسعودی که با شیعیان همدلی داشت، قابلیت‌های تردید ناپذیر یعقوب به عنوان یک رهبر نظامی مشتاقانه ارزیابی می‌شود. تاریخ سیستان در سده پنجم هجری به دست مولف سگزی گمنامی تألیف شده است او با دیدی مثبت به صفاریان می‌نگردد و در کتاب خود از صفاریان که در طی دو قرن حیاتشان چنان به تفضیل سخن می‌گوید که می‌توان آن را منحصرًا "تاریخ صفاریان نامید.

یکی از یعقوب لیث بود وی از طریق پیوستن به این گروه عیاران به شهرت رسید وی در یکی از روستاهای سیستان متولد شد در ابتدای کار به رویگری (به عربی صفار که دودمان یعقوب از آن گرفته شده) مشغول بود. او و سه برادرش یعنی عمرو و طاهرو علی آرمان‌های نظامی را در سر داشتند یعقوب در ابتدای امر به دسته صالح بن نصر در آمد از جمله کارهای ایشان بیرون کردن ابراهیم حصین والی طاهری از آنجا بود.

از سال 232 تا ابتدای سال 238 صالح بن نصر توانست به دستگیری یعقوب و رفیقان وی بر بست کاملاً مسلط شود رئیس خوارج سیستان شخصی به نام عمار بود صالح یعقوب را برای سرکوبی عمار خوارجی فرستاد.

یعقوب توانست آخرین گروه خوارج به رهبری عمار را مغلوب نماید و بخشی از آنها را به سپاه خود ملحق کرد ولی عمار توانست دوباره تجدید قوا کند و به مقابله با صالح برآید صالح توانست با حمایت یعقوب بر او پیروز شود ولی در این بین مابین صالح و یعقوب اختلاف افتاد صالح می‌خواست سرای والی را غارت نماید ولی یعقوب مانع این کار گردید چرا که صالح تاکنون بیش از هزار هزار درهم از مال سیستان‌ها را غارت کرده بود و در فکر غارت جدید بود ولیکن نبردی در سال 244 بین صالح و یعقوب در گرفت صالح شکست خورد و یعقوب توانست در 4 محرم سال 247 به امارت برسد وی نسبت خود را به پادشاهان ساسانی یعنی خسرو پرویز می‌رساند.

در این زمان عبدالرحمن یا عبدالرحیم در کרוخ طی حکومت سی ساله‌ی خود در آنجا خود را «خلیفه خوارج» می‌خواند و لقب المتوکل علی الله بر خود نهاده بود.

ازجمله مهمترین جنبه‌های سیاست دولت صفاری توسعه قلمرو آن دولت در مشرق افغانستان بود که در نشر اسلام در افغانستان و مرزهای هند تا مدت‌های دراز پس از سقوط دولت صفاری اهمیت بسیار داشت.

خارجیان سپاه یعقوب جیوش الشراه نام داشتند.

صالح بن نصر بعد از شکست به نزد پادشاه افغانستان رفت که نام عمومی آن رتبیل بوده است با او برای جنگ با یعقوب همدست شد در میان سپاهیان یعقوب تعدادی از خوارج بوده‌اند که اصطلاحاً به آن‌ها جیوش الشراه می‌گفتند جنگی ما بین یعقوب و صالح در گرفت که در این جنگ در نزدیکی بست اتفاق افتاد که در ابتدای کار بر یعقوب سخت گردید ولی آخر امر پیروزی از آن یعقوب گردید در این نبرد رتبیل به قتل رسید.

چنانکه یعقوب در سال 251 هجری توانست برعمار خارجی دست یابد و او را کشت و دستور داد سر او را به یک دروازه و بدن او را به یک دروازه دیگری در شهر سیستان بیاویزند و خوارج بدین صورت از درجه و اعتبار و اهمیت افتادند و فتنه ایشان رفع گردید

عملیات جنگی صفاریان برضد خوارج و کفار افغانستان موجب اعتبار آنان در نزد اهل سنت گردید.

یعقوبی مورخ می‌گوید یعقوب به محض آنکه امیر سیستان شد به کرمان ولایت مجاور سیستان تاخت، و محمد طاهر، والی خراسان بر حسب در خواست مستعین خلیفه عباسی حکومت وی را بر کرمان به رسمیت شناخت. (252هـ) و از این تاریخ است که مورخان می‌نویسند که شعرا او را به عربی و فارسی مدح می‌گفتند و نام او را در خطبه می‌آوردند. بنا به تاریخ طبری که اشاره به سفر مسلم یعقوب به کرمان دارد می‌نویسد: کرمان تابع طاهریان بود، اما علی بن حسین، والی خلیفه در فارس به واسطه ناتوانی طاهریان، کرمان را ضمیمه قلمرو خود کرد. معتز محیلانه به بوی آنکه یعقوب و علی را به جان هم اندازد، برای هر دو شخصیت قدرتمند منشور ولایت کرمان فرستاد. یعقوب توانست علی بن حسین را شکست بدهد و با فرستادن هدایای به او منشور حکومت ناحیه فارس را نیز از خلیفه بگیرد.

یعقوب در سال 255 به رخج رفته و آنجا را گرفت و دشمن خود پسر رتبیل را تا کابل دنبال نمود و این شهر را که تا این تاریخ در دست بوداییان بود و از مسلمین اطاعت نداشت تسخیر نمود و به عنوان مجاهد و غازی بسیاری از بت‌خانه‌های ایشان را خراب نمود و غنایم زیادی را به سیستان آورد و بدین ترتیب بایستی دریافت که یعقوب لیث

صفاری اولین مجاهد اسلامی است که در قسمت شرقی افغانستان کنونی در دره رودخانه کابل و حدود معبر خیبر به نشر اسلام پرداخت.

زمانی که یعقوب سرگرم فتح طخارستان بود مردی از سیستان به اسم عبدالله بن محمد بن صالح سگری که به کمک برادرانش سوءقصدی به جان یعقوب کرده و زخمی سخت بر او زده بودند، به نیشابور گریخته و به محمد بن طاهر پناه آورده بودند. (259هـ)

عدم توجه محمد بن طاهر به درخواست یعقوب مبنی بر تحویل پناهندگان خشم او را بر انگیخت و دراین میان بهانه خوبی به دست یعقوب افتاد که به نیشابور حمله کند و سلسله آل طاهر را منقرض نماید.

برای اینکه خلیفه حرکت او را یک نوع طغیان و عصیان تلقی نکند و به بهانه سرکوبی علویان از سیستان حرکت نمود و توانست درچهارم شوال 259 بر نیشابور دست یابد و محمد را دستگیر نماید. محمد بن طاهر قبل از دیدار با یعقوب سفیری به نام ابراهیم بن محمد صالح مروزی را به نزد یعقوب فرستاد و یعقوب به او گفت که عهد و لویای من شمشیر است. و سلسله آل طاهر را پایان دهد و بعد از آن در سال 260 هجری به جنگ با داعی کبیر پرداخت به این علت که حسین بن زید علوی به عبدالله بن محمد بن صالح پناه داده بود و یعقوب توانست عبدالله را درخراسان به قتل برساند. البته لشکرکشی او به طبرستان علاوه بر گسترش قلمرو بخاطر دلجویی از خلیفه معتمد عباسی اقدام یعقوب علیه طاهریان را نوعی عصیان علیه خود تلقی کرد و یعقوب را یاغی خواند.

جنگهای یعقوب با راهزنان و خوارج عامل عمده ای در تقویت امارت او در داخل ولایت خراسان محسوب می شود. چون خلیفه حاضر نشد حکومت او را بر خراسان تأیید کند، یعقوب پس از تسخیر مجدد فارس از طریق خوزستان عازم فتح بغداد شد.

اسرای چون علی بن حسین بن قریش و حکمران سابق فارس و محمد بن طاهر را با خود در این سفر همراه داشت ظاهراً یعقوب پیشنهاد اتحاد علی بن محمد معروف به صاحب الزنج را رد کرد.

المعتمد که به کلی هراسیده بود کوشید تا با اعطای صاحب شرطگی بغداد به جای طاهریان به وی بسپارد و حکومت خراسان و طبرستان گرگان ری فارس به اضافه ولایات سیستان کرمان مکران و سند که در دست یعقوب بود او را آرام کند ولی این امر تحقق پیدا نکرد.

طی جنگی که در ابتدا موسی بن بغای کبیر سپهسالار ترک خلیفه المعتمد و بعد موفق (برادر خلیفه) با یعقوب در

دیرالعاقول در شرق دجله بین بغداد و مداین در رجب سال 262 اتفاق افتاد. لشکر یعقوب به واسطه آنکه دشمن، آب رود دجله را به روی آن‌ها گشوده بود پراکنده شد. یعقوب شکست خورد خلیفه المعتمد خود نیز در جنگ حضور داشت. و محمد بن واصل از طرف خلیفه حاکمیت فارس را گرفت و یعقوب در سال 264 در جندی شاپور خوزستان به تهیه سپاه برای حمله مجدد به بغداد مشغول بود به درد قولنج مریض شد و در سال 265 فوت نمود.

در این زمان المعتمد عباسی در گیر قیام علی بن محمد علوی به نام صاحب الزنج بود که تعدادی از غلامان زنگی را در سال 255 به دور خود جمع کرده بود چنانکه علی بن محمد به یعقوب پیام فرستاد که با او متحد شود ولی یعقوب قبول نکرد. همچنین تمرکز نیروهای موفق در ستیز با انقلاب زنگیان موجب سلطه عمرو لیث بر فارس شد. پایتخت یعقوب شهر زرنج از بلاد سیستان قدیم بود حوزه فرمانروایی وی خراسان، سیستان، تخارستان، کرمان، فارس، کابل و قسمتی از دره سند و مدتی نیز خوزستان بود وی از خلیفه ملک الدنیا و صاحبقران دریافت نمود و کنیه وی ابویوسف بود.

بعد از مرگ یعقوب برادر او عمرو بن لیث به امارت نشست عمرو سیاست محتاطانه‌ای نسبت به خلافت در پیش گرفت. او خود را تابع خلیفه دانست و به نام وی خطبه خواند و چون خلیفه در این زمان درگیر قیام صاحب الزنج در نواحی بصره و آبادان بود از طرف خلیفه المعتمد عباسی فرمان حکومت فارس کرمان اصفهان و طبرستان سیستان و عراق و شحنگی بغداد را گرفت و تعهد کرد که سالانه مبلغ 20/000 درهم خراج به دارا خلافت بفرستد حادثه مهمی که در دوران عمرو اتفاق افتاد احمد بن عبدالله خجستانی حاکم نیشابور که با تحریک قارن به جنگ داعی کبیر رفته بود خجستانی تا سال 267 تابع طاهریان بود ولی در این سال نام طاهریان را در نیشابور از خطبه بینداخت و به نام خود خطبه خواند. و در خدمت صفاریان بود در سال 268 هجری در حال مستی به وسیله دو تن از غلامانش به قتل رسید و بعد از قتل وی سپاه او به دو دور رافع بن هر ثمه (از طرفداران طاهریان و سردار خجستانی) گرد آمدند.

در سال 270 هجری عمروهرات را محاصره نمود رافع را شکست داد او از عمر تقاضای عفو نمود چنانکه آمده است رافع بعد از گشت و گذار فراوان از نیشابور رانده شد و در بیهق و طوس شکست خورد و سرانجام در خوارزم به سال 283 هجری به دست عمرو بن لیث به قتل رسید و سر رافع عاصی را به بغداد نزد خلیفه فرستاد و بدین صورت خراسان از همه مخالفان پاک گردید.

در سال 271 ق موفق دشواری‌های عمرو در خراسان را غنیمت شمرد، و حج گزاران خراسان را گردآورد و در حضور آنان عمرو بن لیث را لعن کرد.

باید یادآور شد که احتمالاً در طی سال‌های آخر امارت عمرو بود که قدرت صفاریان در عمان بر کرانه جنوبی خلیج فارس به رسمیت شناخته شد. اما خود بزرگ بینی عمرو باعث زیاده خواهی می‌شود و عاملی برای سقوط او می‌شود. خلیفه چون قلباً از امارت صفاریان که مبنی بر خروج و خلع طاعت بود رضایت نداشت، چندی بعد حکومت خراسان را به نام محمد بن طاهر (امیر مخلوع سابق طاهری) کرد 271 هـ. این امر موجب درگیری بین عمرو و عمال محمد بن طاهر شد. با آنکه چندی بعد خلیفه خراسان را که همچنان در تصرف عمرو بود همراه با فارس و کرمان به وی داد. 275 هـ. ق عمرو از خلیفه فرمانروایی ماوراءالنهر را نیز طلب کرد. البته این منطقه سابقاً جزو قلمرو طاهریان بود در این ایام اسماعیل بن احمد سامانی در آنجا حکومت داشت.

نام عمرو بن لیث صفاری را در خطبه به نام خلیفه شریک کردند و در حرمین به اسم او خطبه خواندند. و وعده داد که اگر خلیفه ماوراءالنهر را بدهد وی نیز علویان را از طبرستان بخواهند کند که این کشاکش‌ها تظلم راستین وقایع باشند در سال 285 هجری معتضد هدایایی فاخر و منشور حکومت ماوراءالنهر و بلخ از بغداد به سوی عمرو فرستاد و دراعلان نامه‌ای خلع اسماعیل را از حکومت ماوراءالنهر از بغداد برای حج گذاردن خراسان فراخوانده شد عمرو بر آن شد که نه تنها قلمرو سامانیان را به دست آورد بلکه حتی تخارستان و جوزجان را نیز از سلسله ابوداودیان و فریغونیان که پادشاهان کوچک محلی بودند بگیرد.

درحالی که خلیفه در این دوران خلیفه نامه‌ای به عمرو فرستاده بود اسماعیل سامانی را تقویت می‌نماید و به او فهماند که او از شغل خود معزول نشده و همچنان مشمول عواطف خلیفه است در طی نبردی در بلخ عمرو با اسماعیل سامانی کرد در سال 287 عمرو مغلوب گردید و امیر صفاری دستگیر و به بغداد فرستاده شد و در نزد المعتضد اسیر گردید و در سال 289 هجری در آنجا کشته شد. دوران حکومت یعقوب و عمرو دوره شکوفایی صفاریان بود.

در دوره شکوفایی صفاریان در ایام فرمانروایی یعقوب و عمرو دولت صفاریان ماهیت نظامی داشته است و ناگزیر سپاه بیشترین اهمیت را در این دولت داشته است. و هسته اصلی سپاه صفاری را افواج سگزی و عیاران محلی تشکیل می‌دادند و در سپاه صفاریان گذشته از سگزیان و خراسانیان نه تنها ترکان در همه جا حاضر و خدمت می‌کردند بلکه اعراب، هندیان و مردم سرحدات هند و افغانستان هم حضور داشتند. بیگاره‌های روستایی نیز ناگزیر بودند در صورت نیاز خدمت سپاهی کنند.

بیگاره‌های روستایی (حشرهای روستایی) در برابر مهاجمان سامانی در نخستین حمله شکسته شد. مشرف گروهی از غلام

بچگان ترک بودند که به عنوان جاسوس هم در عصر صفاریان و هم در عصر عهد غزنویان خدمت میکردند.

مع هذا در سیستان نواده اش طاهر که پسر فرزند جوانمرگش محمد فتی العسکر بود امارت صفاریان را حفظ کرد و حتی با آنکه برای رهایی جدش هم اقدامی نکرد درصدد تسخیر فارس برآمد. حاکم آنجا سبکری نام که یکچند در اوایل امارت طاهر سپهسالار وی هم بود در فارس به تبعیت وی تن در نداد. در بازگشت به سیستان با غلبه پسر عم پدرش - لیث بن علی - که امارت کرمان را داشت مواجه شد و چون ازعهده او بر نمی آمد همراه برادرش یعقوب به فارس گریخت. امارت دیوانهوار و بذل و بخشش بیجای این دو برادر در سیستان خزانه عمرو لیث را تقریباً به ورشکست کشانیده بود و نظم و انضباطی هم در لشکریان صفار باقی نبود. در فارس سبکری - که دست پرورده یعقوب بود اما در این ایام برای تحکیم وضع خویش خود را به خلیفه بسته بود - آن هر دو را گرفته بند برنهاد و به بغداد فرستاد (296ه) لیث بن علی به قصد تنبیه سبکری لشکر به فارس برد، استخر و شیراز را گرفت و در دنبال سبکری آهنگ ارجان کرد. چون از خلیفه یاری خواست، خلیفه سردار خویش مونس خادم را به دفع لیث فرستاد و لیث در برخورد با مونس اسیر شد و در بغداد به حبس افتاد. (298ه). در سیتان هم که لیث هنگام عزیمت به فارس آنجا را به برادر خویش محمد بن علی داده بود صفاریان علاوه بر اختلافات داخلی با تجاوز سامانیان مواجه شدند، که بعد از غلبه بر عمرو سیستان را طعمه خویش می‌شمردند. محمد با برادر دیگر خویش معدل هم اختلاف یافت و او را به زندان افکند اما وقتی با هجوم لشکر بخارا که از جانب سامانیان آمده بود مواجه گشت او را از زندان بیرون آورد. مع هذا خودش به بست گریخت و معدل هم در مقابل امیر سامانی، احمد بن اسمعیل - نتوانست مقابله کند. با فتح زرنج و بست امارت صفاریان تقریباً خاتمه یافت و با آنکه یک شورش محلی - نهضت مولی صفدلی - یک چند باز نواده‌یی از محمد فتی العسکر را نامش عمرو بن یعقوب، برای مدت کوتاهی به امارت سیستان رسانید (299ه) اما این دولت دوام نیافت و بعدها اگر بعضی صفاریان در سیستان امارت کردند غالباً ناچار بودند نسبت به سامانیان اظهار انقیاد کنند.

آخرین شاهزاده مشهور صفاری خلف بن احمد است که در سال 353 به قدرت رسید و تا ماه صفر 393 بر سیستان امارت داشت لیکن او در سه سال اخیر امارت خود تا زمانی که غزنویان در راس کار قرار گرفتند با سلطان محمود به زد و خورد پرداخت چنانکه محمود او را دستگیر نمود ابتدا اوربه گورگان فرستاد لیکن چون محمود دریافت که او پنهانی با الیک خان افراسیابی نوشت و خواند دارد دستور داد او را حبس کردند و خلف در سال 399 هجری در زندان فوت نمود و بدین صورت دولت 146 ساله صفاریان با مرگ این شاهزاده صفاری پایان یافت.

- دولت یعقوب و عمرو اولین قدرتی بود که بعد از سقوط مداین بار دیگر ایرانیان را از طریق غلبه - امارت استیلاء بر قسمتی از سرزمین خویش حاکم کرد. همین نکته سبب شد که حکومت آن‌ها دنباله دولت بر باد رفته ساسانی تلقی شود و تخیل عوام حتی نسب نامه آن‌ها را با خسرو پرویز منسوب نماید-نسب نامه یی که در تاریخ سیستان هست.
- در این دوره معمولاً پرداخت مواجب هر سه ماه در حواله‌ای صادر می‌گردید که آن را بیستگانی یا رزقه می‌نامیدند اما ممکن بود پس از هر پیروزی شایان در جنگ وجوه اضافی دیگری نیز به سپاهیان داده شود.
- گاهی مواجب لشگریان را از طریق عایدات زمین و ضیاع می‌دادند که به آن اقطاع می‌گفتند در دوره غزنوی و صفاری غلامانی را برای جاسوسی آماده می‌کردند که این غلامان به کارهای جاسوسی و به‌دست آوردن اطلاعات به کارگرفته می‌شدند که به آنان مشرف می‌گفتند.
- ابومنصور محمد بن عبدالرزاق طوسی اولین شاهنامه نثر را به نام امیر نوح سامانی جمع نمود.

نام امیر	هجری قمری	میلادی
یعقوب لیث	254	868
عمرو لیث	265	878
طاهر بن محمد	287	900
لیث	296	908
محمد، معدل	297	910
محمد، معدل	298	917
عمرو دوم	311	923
ابوجعفر احمد	353	963
خلف بن احمد	393	1003

دیالمه و آل زیار

اصطخری در مسالک و ممالک دیلمان را شامل دو بخش می‌داند منطقه دشت در کنار دریای خزر که گیلان نامیده می‌شد. و بخش کوهستانی که دیلم نام گرفت. بدین ترتیب رودبار و طارم دو مرکز مهم در دیلم محسوب می‌شد. دیلمیان در جنگ‌های ساسانیان با سپاه اسلام نیز شرکت داشتند و با شکست ساسانیان به دین اسلام درآمدند و در کوفه اقامت گزیدند و چون سردار سپاهشان حمراء نامیده می‌شد، و بها دیلمیان را حمراء می‌خواندند منصور خلیفه عباسی و هارون الرشید تهمیدان برای دعوت مردم به جهاد علیه دیلمیان که هنوز مسلمان نشده بودند و به سرزمین‌های اسلامی

چون قزوین حمله می‌کردند می‌اندیشید.

مسلمانان به سبب شرایط جغرافیای و شرایط محیطی آن نتوانستند برای سال‌ها دراز به این خطه وارد بشوند و شاید بتوان گفت اولین گروه از مسلمانان که به این ناحیه وارد شدند سادات علوی بودند. که اولین آن‌ها یحیی بن عبدالله بن حسن بن حسن (ع) بود که در قیام صاحب فخر شرکت داشت و پس از شهادت او در خفا می‌زیست. و مورد حمایت حاکم باوندی طبرستان قرار گرفت ولی حاکم دیلم از او حمایت کرد.

و بدین ترتیب زمینه‌های قیام علویان در مناطق شمالی به وجود آمد.

هارون الرشید سپاهی برای سرکوب دیلمیان (یحیی) فرستاد. و یحیی را سرکوب کرد.

در سال 203 هـ پس از شهادت امام رضا دیلم مأمّن یاران آن حضرت گشت. پیدایش اسلام در میان دیلمیان با مذهب تشیع آغاز گشت.

قیام حسن بن زید در سال 250 هـ رخ داد پیش از او در کوفه قیام خونینی به رهبری ابوالحسن یحیی از نواده زید بن علی و معروف به قتیل شاهی اتفاق افتاده بود که به وسیله محمد بن طاهر و به دستور خلیفه المستعین سرکوب شد.

مردم دیلم و طبرستان به نزد سید محمد بن ابراهیم علوی از اخلاف زید بن حسن (ع) رفتند تا او را به رهبری برای قیام علیه طاهریان انتخاب کنند او خود این مقام را نپذیرفت و سید حسن بن زید بن اسماعیل علوی از فرزندان امام حسن (ع) را که در ری بود به عنوان رهبر برایشان انتخاب نمود و او عمال محمد بن اوس و گماشتگان آل طاهر را بیرون کرد. و ری را هم گرفت و ساری را مرکز خلافت خویش کرد و در قلمرو خویش مذهب زیدی را رسمیت بخشید و با خلافت عباسی به مبارزه برخاست.

حکومت آل زید در سرزمین دیلم با مرکزیت الموت اتصال حکومت می‌کردند و حاکم آن‌ها و هسودان بن جستان بن مرزبان مذهب حسن بن زید را پذیرفت و در سال 252 با متحدان علوی به وی حمله کرد.

حسن بن زید را به خاطر خشونت و شدت و قوت و صلابتش حالب الحجاره می‌خواندند. او موسی سلسله علویان طبرستان است و همچنین لقب داعی الخلق الی الحق نیز شهرت یافته است.

با مرگ سید حسن خلافت زیدیه به حکم وصیت او به برادرش محمد بن زید منتقل شد اما یک سال ابوالحسن احمد بن محمد با عنوان القایم بر مسند خلافت نشست.

محمد بن زید اسپهبد جبال رستم بن قارن را که بر علیه داعیان تحریکات می‌کرد به شفاعت عمرو بن لیث اجازه بازگشت

داد. محمدبن زید گرگان را نشستگاه خود کرد.

مردم ری به خاطر عامل ترک خویش اساتکین از محمدبن زید خواستند به آنجا لشکر بکشد محمدبن زید در این لشکرکشی شکست سختی خورد. 272 هـ در این زمان رافع بن هرثمه بر نیشابور تسلط یافته بود و اسپهبد رستم در جنگ با محمدبن زید شکست خورد و به نزد رافع بن هرثمه گریخت. رافع بن هرثمه در این موقع نایب عمروبن لیث بود. رافع و رستم جرجان - استرآباد - آمل را از محمدبن زید گرفتند.

بعد از غلبه امیراسماعیل سامانی بر ولایت خراسان محمدبن زید به سمت جرجان بازگشت و اما، محمدبن هارون سرخسی سردار سامانی در گرگان راه را بر علویان گرفت و پسر و محمدبن زید را به قتل رساند.

و ولیعهدش زیدبن محمد به اسارت گرفته شد. و طبرستان از آن پس سالها جزو قلمرو سامانیان ماند. و در عهد امارت ابن نوح در زبان دریایی روس آنجا را غارت کردند و البته دوباره به روس بازگشتند.

محمدبن زید که داعی مطلق یا داعی الی الحق و به قول ابن اسفندیار داعی کبیر خوانده می شد.

محمدبن زید لقب القائم بالحق را برای خود نهاده بود. محمد شاهد متبرکه امام حسین (ع) و حضرت علی (ع) را که ویران شده بود تعمیر کرد و برای علویان خارج از طبرستان، هدایا بسیار فرستاد.

طبرستان از سال 287 ه تا 301 یعنی در مدت سیزده سال طبرستان مطیع سامانیان بود و حاکمی از بخارا برای اداره آن مأمور می شد.

محمدبن هارون پس از چندی از اطاعت سامانیان سرباز زد و ری را گرفت. اسماعیل سامانی به سوی ری آمد. محمدبن هارون به قزوین و زنجان گریخت. اسماعیل ری را به ابوصالح منصوربن اسحق داد این منصور که از 290 تا 296 بر ری حکومت نمود همان کسی است که حکیم محمدبن زکریای رازی کتاب معروف خود منصوری را به نام او به رشته تألیف آورده است.

محمدبن هارون به طبرستان رفت و با ناصر کبیر بیعت کرد و در جنگی که محمدبن هارون و ناصر کبیر با ابوالعباس داشتند ابوالعباس شکست خورد یکی از علل شکست او تعلق احمد سامانی در همراهی ابوالعباس به خاطر کینه ای که از او به دل داشت.

ابوالعباس با حیل محمدبن هارون را دستگیر کرد و ناصر کبیر به دیلمان برگشت. حسن بن علی معروف به (اطروش): کم شنوا) و او را ناصر کبیر هم می خواندند اطروش لقب «ناصرالحق» را برگزید و سیا جامگان عباسی (مسوده) را از طبرستان

و دیلم بیرون راند.

پسر ناصر کبیر ابوالحسین احمد معروف به صاحب جیش که ظاهراً به جهت امامی بودنش نزد پدر چندان مقبول نبود در اشعار خویش بر انتخاب پدر اعتراض کرد. هر چند حسن بن قاسم یکبار در آمل بر ضد ناصر توطئه کرد اما توطئه او توسط لیلی بن نعمان بی‌اثر شد و ناصر او را بخشید.

معروف‌ترین امیر علوی ناصر کبیر است که سبب شهرت او، دادگری و حمایتش از طبقات محروم بود همچنین او دانشمندی مجاهد و فقیهی زاهد نیز بود.

ناصر کبیر در سال 304 ه. ق درگذشت. در سال 301 ه. ق ناصر کبیر محمد بن صعلوک (جانشین ابوالعباس) را در چالوس شکست داد. سامانیان پس از کشمکش‌هایی نهایتاً با ناصر کبیر صلح کردند و طبرستان بلکی در اداره داعی ماند. ناصر کبیر از سادات حسینی بود اما داعی صغیر وداعی کبیر از سادات حسنی بودند.

حسن بن قاسم (داماد ناصر کبیر) ملقب به داعی صغیر در سال 308 ه. ق سردار خود لیلی بن نعمان را به خراسان فرستاد او دامغان و نیشابور را گرفت اما در طوس از لشکر سامانیان شکست خورد و به قتل رسید 309 ه. ق در سال 310 نصر بن احمد سامانی قراتکین را در رأس سپاهی فرستاد و داعی و اسپهبد محمد بن شهریار قارغودی پناه برد اما اسپهبد او را به نزد عامل خلیفه عباسی (محمد بن و هسودان) فرستاد و او تا مدتی در الموت زندانی بود. در سال 310 داعی با دو تن از سران سپاه خود از روسای دیلم یکی به نام ماکان بن کاکای و دیگری به اسم علی بن بویه (عمادالدوله با سیج‌مور سردار سامانیان جنگیدند و او را از گرگان بیرون کردند).

در سال 214 نصر بن احمد سامانی خود به جنگ داعی صغیر آمد و شکست خورد.

اسفار بن شیرویه (از سران دیلمی) سرداری از سران دیلم به نام مرد آویج‌بن و یار سپهسالار خود کرد و در سال 316 داعی صغیر را در نزدیکی ساری شکست دادند و اسفار بن شیرویه به کمک امیر نصر سامانی دای صغیر کشتند. سال 316 زمان ختم دوره امارت دعاة علوی طبرستان است.

علویان طبرستان

نام امیران	هجری قمری	میلادی
حسن بن زید	250	864
محمد بن زید	270	883
حسن بن علی	301	913
حسن بن قاسم	304	928
	316	

آل مسافر

آل مسافر از حکومت‌های محلی و شاخه‌ای از آن جستان است.

محمد بن مسافر پیش از کشتن علی بن و هسودال حکومت آل مسافر را در طارم دیلم بنیان نهاد. نام اصلی محمد بن مسافر، سادار بود و به همین جهت، آن خاندان را سالاریان نیز می‌نامند.

کنگریان نام دیگری است که به این خاندان اطلاق می‌شود. زیرا نام جدشان لنگر است.

محمد بن مسافر در توطئه قتل اسفاربین یثرویه با مرد آویج همکاری نمود. خاندان سالاری از خلفای عباسی تبعیت نداشتند.

آل مسافر که مذهب اسماعیلی داشتند تا زمانی که اسماعیلیه در الموت صاحب قدرت بودند، در منطقه نفوذ داشتند.

از سرداران معروف دیلمی لیلی بن نعمان است که در خدمت ناصر کبیر بود. و پس از او سرخاب بن و هسودان بود که او نیز در جهت حمایت علویان با سامانیان جنگید. 311 و پس از او ماکان بن کاکای بن نعمان است که سردارانی چون اسفاربین شیرویه، علی بن بویه و حسن بن بویه در خدمت او بودند. ماکان اختلاف میان علویان بیشتر طرف حسن بن قاسم بود با زندانی کردن ناصر کبیر در گرگان بر طبرستان و ری دست یافت.

ماکان اسفارب را به علت بدکرداریش از لشکرش اخراج کرد. در این زمان سامانیان اسفارب را مأمور فتح ری کردند فرمانده سپاه او مرد آویج بود.

مردم دیلم به تحریک مرد آویج و به رهبری هروسندان (دایی اسفارب) برداعی صغیر شوریدند و داعی توطئه آن‌ها را خواباند و هروسندان را کشت و مرد آویج داعی صغیر را کشت و اسفارب ری را از دست ماکان خارج نمود و اسفارب از طرف خلیفه عباسی حکومت طبرستان را به دست گرفت و در آنجا به نام نصرین احمد سامانی خطبه خواند. 315 در واقع حکومت طبرستان را از علویان به دیلمیان منتقل کرد.

اسفارب به توسعه طلبی پرداخت و ری را پایتخت خویش قرار داد و به رسم پادشاهان قدیم ایران تاج بر سر گذاشت.

مقتدر خلیفه عباسی سپاهی به سوی اسفارب فرستاد و از طرف دیگر سامانیان به جنگ با او آمدند. او با سامانیان صلح کرد

و فرمانده خلیفه (هارون بن غریب) را زندانی کرد.

و به سبب شدت فشارهای متوکل و به دنبال وی مستعین کلیه علویان به کوهستان طبرستان ودیلم پناه جستند پیش از گرویدن دیالمه به اسلام دیلمستان در نزد مسلمین عنوان دارالحرب را داشت. دارالحرب یعنی سرزمینی که مسکن کفار است و جنگ با مردم آن ثواب جهاد و غزاء را دارد.

اولین موسس قلعه الموت خاندان جستان مسافری بود.

اسفار در زمان حمله به طبرستان مرداویج پسر زیار را به خدمت خود فراخواند و پس از دادن سپهسالاری اردوی خویش به او به مصاحبت یکدیگر طبرستان را در سال 316 هجری از دست داعی صغیر و ماکان کاکای بیرون آوردند پس از فتح طبرستان اسفار مرداویج را به طرف پیش سلار که یکی از امرای خاندان آل مسافر که در این حدود امارتی مستقل داشتند فرستاد تا او را به بیعت اسفار بخواند مرداویج از مظالم اسفار سخت دلنگ بود محرمانه با سلار مسافری ساخت. مرداویج با اتحاد با مطرف بن محمد (وزیر اسفار) و محمد بن مسافر دیلمی (امرای آل مسافر) و ماکان بن کاکای، اسفار را در سال 319 در طالقان به قتل رساندند. و این بار حکومت طبرستان به دست گیلانیان افتاد. چراکه زیاریان از نوادگان زیاربن ورد انشاه از حکام محلی گیلان است.

در این زمان سامانیان در توسعه قسمت غربی ممالک خود به حدود کرمان و گرگان و ری امتداد داده بودند. با توجه به اینکه در این زمان، قسمت شمالی را ماکان کاکای و سپهداران او اداره می کردند و قسمت جنوبی آن که شامل کرمان و سیستان می شد، به دست ابوعلی محمد بن الیاس که خود از سرداران ناراضی سامانیان بود افتاد. 321 هـ حکومت آل الیاس توسط امرای آل بویه از میان رفت 357 و معزالدوله آل الیاس را از سیرجان بیرون کرد.

مرداویج در پی توسعه فتوحات خود به بهانه اینکه ماکان اموال خویشاوند مطرف بن محمد را گرفته است به آنجا لشکر کشید و ماکان شکست خورد و بسیاری از سپاهش به مرداویج پیوست. (بیشتر سپاه مرداویج از دیلمیان بود). ماکان که ابتدا در دربار سامانیان مقام و شغل داشت و حکومت مازندران از جانب آنان به او تفویض شد بیهوده از سامانیان کمک خواست او که بعدها مورد خشم نصر بن احمد سامانی قرار گرفت و در جنگی که میان او (ماکان) و ابوعلی احمد بن محتاج چغانی - سردار سامانی - در حوالی گرگان روی داد ماکان کشته شد. (329) در این جنگ و شمشیر به ماکان کمک کرد.

مرداویج به همدان لشکر کشید اما مردم همدان به علت شکست شدن مجسمه شیرسنگی همدان به دست سپاه مرد

آویج در مقابل سپاه زیاری مقاومت کردند.

بعد از قتل اسفار و طرد ماکان بن کاکی مردآویج مالک طبرستان و گرگان دامغان قسمت عمده عراق عجم گردید و متصرفاتش را در سال 319 هجری از یک طرف با ممالک سامانی و از طرف دیگر با نقاطی که مستقیماً تحت اداره خلیفه عباسی توسعه داد و با آنها همسایه گردید.

در این دوران مقتدر خلیفه بغداد بود از آنجائیکه همدان جزء اراضی خلیفه بود خلیفه پسر خاله خود را به نام هارون بن غریب را با جمع کثیری به دفع مردآویج فرستاد و هارون در نبرد شکست خورد و مردآویج حدود خود را تا عراق عرب توسعه داد و اصفهان را به تصرف نمود در طی درگیری که بین امیر نصر سامانی و مردآویج حدود خود را تا عراق عرب توسعه داد و اصفهان را تصرف نمود. در جنگ همدان ابولکرد اریس خواهر زاده مرد آویج و فرمانده سپاه گیل و دیلم کشته می‌شود به همین دلیل پس از فتح همدان مرد آویج دستور قتل عام مردم را صادر می‌کند. پس از آن سرداری از اهل قزوین به نام ابن علان به دستور مردآویج به دینور رفت او در آنجا ممشاد دینوری صوفی محبوب شهر را کشت. فزونی سپاه مردآویج که از دیلم، گیل و ترک تشکیل شده بود و فراوانی غنایم او را به اندیشه برانداختن خلافت عباسیان و شاهنشاهی سامانیان انداخت. او تاجی جواهرنشان مانند تاج خسرو انوشیروان بر سر می‌نهاد. و مرد آویج در سال 321 از سوی نصر بن احمد سامانی به حمله تهدید شد و به ناچار با عقد قرارداد صلح با سامانیان موافقت کرد و به موجب آن گرگان را به دولت بخارا واگذار و قرار شد به خاطر تصرف ری به امیر سامانی خراج بپردازد. در این دوران پسران بویه که ابتدا در خدمت ماکان بن کاکی بودند و به علت سستی آموزش او به خدمت مردآویج رسیدند که عبارتند از احمد، علی، حسن مردآویج کرج ابودلیف (نزدیک اراک) به علی داد ولی بعد، از این تقسیم بسیار ناراضی گردید و خواست ایشان را از رفتن به محل ماموریتشان جلوگیری نماید. علی از طریق عبدالله حسین بن محمد ملقب به عمید وزیر دربار مردآویج و منشی وشمگیر از این قضیه مطلع شد پیش از اطلاع وشمگیر و دیگر افراد آل زیار، علی کرج را در دست گرفت یکی از علل کمک عمید را تمایلات شیعی او دانسته اند. علی بعد از کرج به طرف اصفهان حرکت نمود و در سال 321 بر اصفهان دست یافت علی بعدها از طریق راه خوزستان به فارس حمله برد و شیراز را گرفت مردآویج به عجله از ری به اصفهان آمد وشمگیر را که اصفهان را گرفته بود ری برگرداند و خود عازم سرکوبی علی پسر بویه گردید.

در سال 322 مردآویج و علی به همدیگر پیشنهاد صلح دادند و دو طرف پذیرفتند به شرط اینکه علی مردآویج را بر خود امیر و حاکم بداند و به نام او خطبه بخواند در این صورت او و بر متصرفات خود باقی بماند علی برادر خود حسن

رأبه عنوان گروگان به نزد مردأویج فرستاد. (چنانکه در زمستان سال 232 بنا بر روایات تاریخی دستور داد به منظور انجام جشن سده در دو طرف رودخانه زاینده رود آتش روشن نمایند و وسایل چراغانی را مهیا کنند.)

اما مردأویج با وجود آرزوهایی که جهت مبارزه با خلیفه در دل پرورده بود ظهور آل بویه و رقابت آنها در عرصه قدرت به دروغ با خلیفه عباسی المقتدر بالله از در دوستی آمد.

مرد آویج برای اینکه راه هرگونه دسترسی به بغداد را بر آل بویه ببندد و از توسعه دولت آل بویه به مغرب جلوگیری کند آماده لشکرکشی به خوزستان شد.

منظور از مسوده سیاه جامگان عباسی است.

بعد از مقتدر قاهر به خلافت رسید او از مرد آویج خواست تا به بلادری و جبال اکتفا کند.

بی‌رحمی و بداخلاقی او به خصوص با غلامان ترک موجب شد که تعدادی از سرداران ترکی او از جمله بجکم و توزون که بعدها امراء دستگاه خلافت عباسی شدند او را در اصفهان در سال 323 ق بکشند.

حسن بن محمد قمی (ابن العمید) وزارت مرد آویج را بر عهده داشت.

با کشته شدن مرد آویج فرمانروایی زیاریان بر مرکز ایران خاتمه یافت.

قسمتی از سپاه ترک به علی بن بویه پیوستند و قسمتی در خدمت خلیفه عباسی درآمدند اما بیشتر دیلمان و گیل‌های سپاه زیاری به ری نزد وشمگیر بازگشتند.

رابطه سامانیان با وشمگیر دارای دو مرحله بود ابتدا قصد گرفتن طبرستان و گرگان و ری را از وشمگیر داشتند اما پس از قدرت‌یابی آل بویه با حمایت کردن از وشمگیر خواستند از قدرت آل بویه بکاهند.

1- در مرحله اول سامانیان سپاهی به سرداری محمد بن مظفر بن محتاج به سوی طبرستان فرستادند و از طرف کرمان هم ماکان به کمک محمد آمد. در سال 324 آل زیار (وشمگیر) با ماکان صلح نمود. وشمگیر در سال 327 توانست اصفهان را به دست آورد.

اما در سال 328 سپاه سامانیان به فرماندهی ابوعلی چغانی به تحریک آل بویه گرگان را گرفت و آنجا را به عهده ابراهیم سیمجور گذاشت و ماکان به طبرستان فرار کرده در سال 329 سر ماکان بن کاکای به وسیله ابوعلی (ابن محتاج) را به خدمت امیر نصر سامانی فرستاد تا به همراه سربجکم به نزد خلیفه بفرستند. (چرا که بجکم با ماکان رابطه برقرار کرده بود) ابوعلی، ری، قزوین، زنجان، ابهر، قم، کرج و همدان را گرفت و سرحدی خودش را تا حدود حلوان رسانید.

در رویارویی سوم وشمگیر با سامانیان حسن بن فیروزان پسر عمومی ماکان، به سامانیان کمک کرد. در این زمان با مرگ امیرنصر سامانی دو طرف حاضر به صلح شدند. ابوعلی، پسر وشمگیر «سالار» را به گروگان گرفت. هنگامی که وشمگیر نیروی خود را به کمک ماکان فرستاده بود اصفهان به دست حسن بن بویه افتاد با تشویق ابوعلی چغانی با تصرف ری خطر وشمگیر را از خود دور کردند.

وشمگیر پس از مصالحه با ابوعلی در ری در مقابل رکن الدوله شکست خورد و بسیاری از سپاهیان به رکن الدوله پیوستند و حسن بن فیروزان وشمگیر را به طبرستان راه نداد و رکن الدوله از حسن بن فیروزان حمایت کرد. در این زمان سامانیان در مرو از وشمگیر حمایت کردند. وشمگیر با کمک سامانیان به جنگ حسن بن بویه آمد او بر آنها پیروز شد و در نهایت وقتی حسن بن بویه با شنیدن خبر مرگ علی بن بویه به شیراز رفت وشمگیر توانست طبرستان را بگیرد. (341)

وشمگیر در حمله به ری از رکن الدوله شکست خورد. ابوعلی فرمانده سامانی با رکن الدوله صلح کرد. در سال 357 هجری وشمگیر در هنگام شکار گراز از اسب به زیر افتاد و مغزش تکان خورد و بدین صورت در همین تاریخ فوت نمود به دنبال وی بهستون پسر وی به عمارت رسید.

سپاه سامانیان به خصوص ابوالحسن سیمجور سپهسالار خراسان از حکومت قابوس پشتیبانی می کرد اما بیستون مطیع رکن الدوله شد. بیستون فرزند وشمگیر اتحاد خود را با آل بویه ما ازدواج با دختر عضالدوله تحکیم بخشید و با وساطت معزالدوله در سال 360 ه از خلیفه المطیع الله حکومت جرجان و طبرستان و لقب ظهیرالدوله را دریافت نمود. 36 ه. از وقایع مهم حکومت بیستون ادامه جنگ های زیاریان با علویان است که پسر حسین التاثر به نام ابوالحسن علی حکومت هوسم را در دست گرفت.

وبعد از مرگ او شمس المعالی قابوس بن وشمگیر به حکومت رسید و به پشتیبانی عضالدوله خلیفه الطایع، امارت او را تأیید کرد و لقب شمس المعالی را هم به داد. (368)

لیکن قابوس در جریان اختلاف خانوادگی آل بویه طرفداری فخرالدوله گشت و اینگونه کینه عضالدوله را خرید. عضالدوله در سال 369 ق طبرستان را از قابوس گرفت و در سال 371 مؤیدالدوله، برای عضالدوله گرگان را گرفت و قابوس و فخرالدوله به نیشابور گریختند و با استقبال حاکم خراسان، حسام الدوله ابی العباس تا ش قرار گرفتند و به توصیه امیر نوح و وزیرش ابوالحسن عبتی سپاهی برای گرفتن گرگان به آنها داد. البته آل بویه پیروز شد. قاموس مدت هیجده

سال در خراسان ماند.

در هنگام جلوس مجدالدوله (آل بویه) در سال 387 قابوس توانست به مقر خود بازگردد. تلاش سپاه مجدالدوله که از طرف نصر بن حسن بن فیروزان حمایت می‌شد، در تسخیر گرگان سودی نبخشید.

قابوس احساسات مذهبی سنی داشت و به شدت از فعالیت شیعه و معتزله در قلمرو خویش جلوگیری می‌کرد. گروهی از سردارانش به همراه ابوالعباس غانمی (وزیر قابوس) پسر او منوچهر را به حکومت رساندند و او را در قلعه‌اش کشتند.

آرامگاه قابوس نزدیک گرگان است. منوچهر بعد از پدر رسماً حکومت آل زیار را به دست گرفت (402-420) و خلیفه القادریان را تأیید و به او لقب فلک‌المعالی داد. از اولین وقایع مهم حکومت او، ایجاد مشکل از جانب غزنویان بود.

دارا پسر قابوس در زمان پدر به محمود غزنوی پناه برده بودند. در این زمان منوچهر با وعده دادن خراج به محمود خواست تا جلوی حمایت احتمالی محمود از دارا را بگیرد.

روابط آل زیار با محمود غزنوی در سال 420 هـ به هم خورده زیرا محمود پس از تصرف روی که در دست مجدالدوله بود قصد سرزمین منوچهر کرد منوچهر با دادن 500 هزار دینار با او صلح کرد.

منوچهر قول حمایت از مسعود غزنوی در برابر محمد غزنوی برای جانشینی محمود در آینده را به مسعود داد.

منوچهر اندکی پس از آن درگذشت و پسرش انوشیروان شرف‌المعالی به شرط تعهد پرداخت خراج به محمود و همچنین خواندن خطبه به نام محمود قدرت را به دست گرفت و چون کودک بود اباکالیجار بن ویهان کوهی رای او و حاجب منوچهر امور را به دست گرفت.

اباکالیجار خود با مسعود غزنوی رابطه برقرار کرد.

علاءالدوله حاکم اصفهان و همدان سعی بر گرفتن متصرفات انوشیروان داشت انوشیروان با کمک سپاه سلطان مسعود ری را گرفت و به نام سلطان مسعود خطبه خواند.

اباکالیجار از پرداخت مقدری به مسعود امتناع ورزید و مسعود پس از گرفتن آمل در جنگ با زیاریان پیروز شد اما به علت حمله سلجوقیان پیشنهاد صلح انوشیروان را قبول کرد.

در سال 434 انوشیروان که قدرت یافته بود اباکالیجار را دستگیر نمود. با آمدن سلجوقیان به آن جانب انوشیروان ناچار تابعیت طغرل را پذیرفت زیاریان تابع آخر قرن تحت سیادت سلجوقیان به فرمانروایی خود بر گرگان و طبرستان ادامه دادند.

آخرین امیر این دودمان، گیلان شاه بود که پس از استیلای اسماعیلیان در منطقه حکومت محلی و کوچکش برچیده شد.

مرعشی پایان کار آل زیار را به دست حسن صباح می‌داد.

مرد آویج احساسات ضد تازی داشت، قاموس اوج عربی مآبی، وشمگیر با خشم و تحقیر نسبت با مسوده (هواخواهان عباسی) می‌نگریست و رفتار منوچهر به اطاعت و انقیاد نسبت به سلطانی که خود را به امیرالمؤمنین می‌خواند رسید.

مجموعه رسائل به زبان عربی به نام «کمال‌البلاغه» از قابوس است.

همچنین قابوس با صاحب‌بن عباد، وزیر دانشمند آل بویه مکاتبه داشت.

قابوس چون مردی ادیب و فاضل بود شعرا و امرا در دربار وی زیاد بودند که از مهمترین آنها می‌توان به ابوریحان بیرونی که کتاب آثارالباقیه عن الرون الحالیه را به نام قابوس تألیف کرده و ابوعلی سینا اشاره نمود. با وجود محاسن ادبی دوستی قابوس، حکیم سنایی به ذم او پرداخته و اینکه به علوم اسلامی واقف بوده، ولی عملش با علمش منافات داشته‌است. منوچهر بن قابوس به طرفداری از تشیع معروف بوده است. است منوچهری دامغانی تخلص خود را از منوچهر گرفته است.

عنصرالمعالی کیکاوس از خاندان زیاری به لحاظ تألیف کتاب قابوس نامه مشهور است. کتاب او شامل نصایحی است که برای پسرش گیلانشاه نوشته (475هـ) مورد استفاده و استناد بسیاری از حکام آینده به شمار می‌رفت.

مجموعه کلمات قصار که درباره قدرت پادشاهان می‌باشد پندنامه می‌گویند.

ایران در عصر آل بویه

گویا نخستین کسی که برای فرزندان بویه نسب ساخته و نسبت آن‌ها را به سلاطین ساسانی رسانیده است، ابواسحاق صابی کاتب زبردست آل بویه است. عده‌ای آن‌ها را به تقلید از صابی از نسل یزدگرد ساسانی می‌دانند و مقریزی جد اعلائی آن‌ها را بهرام گور می‌داند.

بویه پسر فتاح خسرو در دیلم با تنگدستی زندگی می‌کرد. بویه سرکرده‌ی جنگجویان محلی در کوه‌های دیلم بود که ابتدا به خدمت دولت سامانیان و ماکان درآمد. و سپس از آنکه دولت زیاریان در سواحل جنوبی مازندران تأسیس شد به خدمت مردآویج درآمد و مرد آویج آن دو (علی و حسن) را به خوبی پذیرفت و فرمانروایی شهر کرج را به ابوالحسن‌علی (عمادالدوله) تفویض کرد.

حکام تازه منصوب شده نزد وشمگیر بن زیار، برادر مرد آویج، به ری رفتند تا از آنجا احکام را دریافت کنند و به محل حکومت خود بروند.

وزارت مرد آویج و پیشکار وشمگیر با ابوعبدالله حسین بن محمد ملقب به عمید بود. هنگامی که مرد آویج از واگذاری حکومت به سرداران پشیمان گشت به عمید اطلاع داد تا وشمگیر مانع رفتن آن‌ها شود. عمید قبل از اطلاع وشمگیر از درخواست مرد آویج، به علی بن بویه خبر داد تا فوراً به محل حکومتش رهسپار شود.

وی چون وارد کرج شد با بزرگان شهر به نیکی رفتار کرد. همچنین در جنگ با خرم‌دینان پیروز شد. و غنایم جنگی بسیاری به دست او آمد. از طرف دیگر، جمعی از فرماندهان سپاه مرد آویج به دستور او به کرج آمدند. تا مقرری خود را از اموال آنجا دریافت کنند به دلیل دلجویی علی از آن‌ها، آن‌ها به علی پیوستند.

علی بن بویه وقتی خبر لشکرکشی سپاه مرد آویج به سرداری وشمگیر به سوی کرج را از طریق احمد بن محمد طبری دریافت کرد به سوی اصفهان رفت. مظفر بن یاقوت حاکم اصفهان او را نپذیرفت و کار به جنگ کشید و علی پیروز شد و به سوی فارس حرکت کرد حاکم ارجان ابوبکر بن یاقوت فرار کرد.

نخستین اطلاع از پیشروی آل بویه توسط کارگزار خلیفه در کرمان و فارس در سال 321 به خلیفه عباسی الراضی بالله رسید و پس از آن کرخی متصدی خراج بصره و اهواز به خلیفه نوشت که علی به او گفته است که در فرمان خلیفه خواهر بود. عمادالدوله پس از فتح شیراز برای آنکه بر ادعاهای مرد آویج پیشدستی کند کوشید تا خلیفه را ترغیب به شناسایی حکومت خود کند. خلیفه به تشویق ابن مقله خلعت و لوای فرمانروایی را به شرط دادن خراج سالیانه به کاتب داد تا او به علی بدهد چون علی در فارس و برادرش - حسن - در اصفهان استقرار یافت، رأی هر دو بر این قرار گرفت که برادر کوچکتر خود - احمد - را به کرمان بفرستند. احمد پس از وقایعی که رخ داد و در یکی از آن‌ها دست چپ و چند انگشت دست راستش قطع شد. از این رو، پاره‌ای از نویسندگان عرب به او «أَقْطَعُ» یعنی بریده دست لقب داده‌اند.

تسلط علی بر شیراز منجر به جنگ با مرد آویج در اهواز شد. علی بن بویه با میانجی قرار دادن دبیر مرد آویج، خواستار صلح شد. شرط گردید علی بن بویه (برادرش حسن را به گروگان بفرستد و در قلمروش به نام مرد آویج خطبه بخواند.) از خوش اقبالی آل بویه بود که به زودی مرگ مرد آویج فرا رسید و برادر آزاد شد.

حسن بن بویه در اصفهان با هجوم سپاه وشمگیر مواجه شد و چون قدرت مقاومت نداشت آنجا را رها کرد و به استخر فارس رفت 327 هـ ولی پس از مدتی اصفهان را گرفت. در اهواز هم احمد بن بویه با تحریکات ابوعبدالله بریدی و هم با تهدیدات بجکم ترک امیرالامراء مقتدر خلیفه مواجه شد و فقط در اثر اختلافات خود آن‌ها از آسیب اتحادشان در امان

به دنبال استقرار حسن در اصفهان و غلبه وی بر ری (330) که موجب استحکام موضع آل بویه در جبال گشت احمد بن بویه با ملاحظه ضعف و قوتور دستگاه خلافت بغداد و منازعات ویرانگر امراء ترک که عزل و نصب خلفا به دست آن‌ها افتاده بود بالاخره خود را برای تسخیر بغداد که متضمن تحقق آرزوهای دیرینه زبیدی و شیعه دیلم و طبرستان شمرده می‌شد. آماده یافت. مرگ توزون امیرالامراء ترکا (334هـ) که به دنبال وفات ابوعبدالله بریدی (332هـ) و قتل ابن راق (330هـ) و بجکم (329هـ) روی داده بود و خلیفه را با اغتشاشات ترکان سپاه مواجه کرده بود نیز از اسبابی بود که احمد را در این اقدام تشویق می‌نمود.

خلیفه المستکفی که با ورود احمد بن بویه به بغداد از دست امراء ترک خویش خلاص شده بود بیعت او را با خرسندی پذیرفت.

به صلاح دید بعضی وزرای خود از جمله «ابن مقله» با آن از در مماشات درآمد و لقب خاص برای آنان فرستاد که علی را «عمادالدوله» و حسن را «رکنالدوله» و احمد را «معزالدوله» نامید.

بیماری عمادالدوله در سال 338 هـ او را به فکر آینده حکومت انداخت و چون فرزندی نداشت از رکنالدوله خواست، فرزندش فنا خسرو را به شیراز بفرستد و او را رسماً ولی عهد و جانشین خود معرفی کرد.

عمادالدوله برای حفظ حکومت آل بویه شرنگین بن جلیس را به قتل رساند. عمادالدوله را مورخان حلیم و کریم خوانده‌اند. پس از مرگ عمادالدوله (338هـ) ابوجعفر صیمری به دستور معزالدوله به شیراز رفت. رکنالدوله به سوی شیراز رهسپار شد تا حکومت فنا خسرو را تثبیت نمایند.

حکومت آل بویه که در سه مرکز شیراز، ری و بغداد متمرکز شده بوده برای برقراری مرکزیت در حکومت نیاز به وحدت داشت و این اتحاد در پایبندی به سنت کدخدا منشی امکان‌پذیر بود.

معزالدوله در بغداد دستور داد اموال آل علی را موقوف شود و مراسم عزاداری ماه محرم را برپاداشت. از این زمان، رسم زیارت قبور ائمه - علیهم السلام - رایج گردید و بغداد به دو قسمت مهم شیعه‌نشین (کرخ) و سنی‌نشین تقسیم شد (363 هـ. ق) همچنین، مقام نقابت علویان هم در زمان آل بویه تأسیس شد.

امرای حمدانی که به حمایت خلیفه به بغداد تاختند، از معزالدوله شکست خوردند. معزالدوله در سال 337 هـ. ق به موصول تاخت و ناصرالدوله حمدانی را فراری ساخت. اقامت معزالدوله تا سال 356 هـ. ق در بغداد ادامه داشت. سرانجام معزالدوله در سال 334 ق المستکفی را از خلافت خلع و پسرالمقتدر خلیفه - را احضار کرد و او را خلیفه خواند و به

«المطیع‌الله» ملقب نمود. رکن‌الدوله، مردی با تدبیر بود، او در 359 هـ. ق به کردستان لشکر کشید و خسویه، پسر حسین کرد را که حاکم آن ولایت بود، وادار به مصالحه کرد. وزیر او ابوالفتح قرار مصالحه را امضا کرد. در سال 337 سپاه خراسان (سامانیان) برای نبرد با رکن‌الدوله حرکت کرد در این هنگام مرزبان‌بن مسافر نیز از فرصت استفاده کرده و به رکن‌الدوله حمله نمود. رکن‌الدوله بر مرزبان پیروز شد و او را اسیر کرد. و خلیفه پیش از این خلعت حکومت خراسان را برای رکن‌الدوله فرستاده بود. فرمانده سپاه خراسان هم به نیشابور بازگشت و سپاه او پراکنده شدند. رکن‌الدوله با امرای سامانی به خصوص ابوالحسن سیمجور که از جانب سامانیان حکومت خراسان را داشت. اغلب در کشمکش بود. تنها وقتی صلح میان این دو خانواده رخ داد که امیر نوح سامانی از دختر عضدالدوله خواستگاری کرد و این ازدواج صورت گرفت 361 هـ. ق.

معزالدوله در سال 339 ابومحمد مهلبی را به وزارت خویش گماشت.

در سال 356 معزالدوله رخت از جهان بست. پس از معزالدوله پسرش - بختیار (عزالدوله) زمام امور را در دست گرفت. وی پیش از مرگ به عزالدوله سفارش کرده بود از عمویش رکن‌الدوله اطاعت کند. و همچنین از پسر عمویش عضدالدوله فرمان برد و دو کاتب او - ابولفضل و ابولفرج را در کارشان برقرار سازد و با دیلمی‌ها مدارا کند. اما عزالدوله به هیچ یک از این سفارش‌ها عمل نکرد.

در سال 357 عضدالدوله کرمان را تصرف کرد و خلیفه نیز فرمان حکومت او را برایش فرستاد.

ابولفضل ابن‌العمید وزیر کاردان رکن‌الدوله در سال 360 هـ وفات یافت و پسرش ابولفتح به جای او قرار گرفت. در سال 361 خبر رسید که در میان «روم شرقی - بیزانس» به بلاد اسلامی حمله کرده و شهر نصیبین را به تصرف درآورده‌اند عزالدوله فرمان جنگ داد در این نبرد در میان شکست خوردند و مسلمانان پیروز شدند. در سال 363 المطیع‌الله پیشنهاد سبکتکین (مشاور عزالدوله) را پذیرفت و خود را از خلافت خلع و پسرش با لقب‌الطائع من‌الله به خلافت برگزیده شد.

عزالدوله از عمویش رکن‌الدوله برای رفع مشکلات عراق کمک خواست و او نیز عضدالدوله را به یاری عزالدوله فرستاد. در سال 364 ق عضدالدوله به بغداد رسید. وی ترکان را که بعد از مرگ سبکتکین تحت فرمان الپتکین - جانشین وی - بودند و عرصه را بر عزالدوله تنگ کرده بودند، شکست داد. عضدالدوله‌الطائع را بر مسند خلافت برگرداند. عضدالدوله چندی بعد جای عزالدوله را در بغداد گرفت. و عزالدوله به موصل گریخت.

هنگامی که رکن الدوله از ماجرا خبردار شد. بر عضالدوله خشم گرفت و سپس او را وادار کرد که به شیراز برگردد. عضالدوله در سال 364 به فارس بازگشت و عزالدوله مورد بخشش قرار گرفت این امر به تدبیر ابوالفتح وزیر انجام گرفت. در زمان رکن الدوله مذهب شیعه رسمیت کامل یافت.

شیخ صدوق در سال 350 ق به دعوت رکن الدوله به ری آمد. شیخ صدوق - ابن بابویه - یکی از کتب معروف خود، یعنی «من لایحضره الفقیه» را که جزء کتب اربعه است، در فقه شیعه تألیف کرد. و در سال 381 رخت از جهان بربست. شیخ صدوق - ابن بابویه - یکی از کتب معروف خود، یعنی «من لایحضره الفقیه» را که جزء کتب اربعه است، در فقه شیعه تألیف کرد.

رکن الدوله در سال 365 در پی ضیافتی در اصفهان عضالدوله را به عنوان ولیعهد خود انتخاب کرد، وی مملکت را بین پسران تقسیم نمود. تقسیم به این صورت بود که همدان و ری و قزوین را به فخرالدوله، اصفهان را به مؤیدالدوله داد و توصیه کرد که از فرمان برادر بزرگ خود (عضالدوله که حاکم فارس و خوزستان بود) سرنیچند. آنگاه، از اصفهان به ری آمد و در محرم 366 هـ. ق وفات کرد.

پس از وفات رکن الدوله پسرش - مؤیدالدوله - در حالی که صاحب بن عباد همراه او بود از اصفهان رهسپاری شد تا به نیابت از طرف عضالدوله به جای پدر بنشیند. وی با ابولفتح بن العمید خلعت پوشانید.

فخرالدوله در سال 369 با عضالدوله به مخالفت برخاست و به یاری عزالدوله شتافت. پس از آنکه عضالدوله به آسانی او را شکست داد، به قابوس بن وشمگیر (در گرگان) پناهنده شد. عضالدوله مؤیدالدوله را به جنگ با او فرستاد و قابوس شکست خورد در سال 371 و به خراسان گریخت و فخرالدوله هم به او پیوست. بعد از مرگ مؤیدالدوله صاحب بن عباد فخرالدوله را به منصب فرمانروایی گماشت.

در سال 366 ق عضالدوله پس از درگذشت پدرش دوباره رهسپار عراق شد. و عراق و بصره را گرفت. و عضالدوله ابن بقیه وزیر عزالدوله و خود عزالدوله را کشت و پسر ناصرالدوله حمدانی را نیز مغلوب کرد همچنین، بردیار بکر و حوضه علیای فرات هم تسلط یافت.

عضالدوله در سال 367 ق در سال 369 ق به نزد خلیفه رفت و لقب «تاج المله» یافت خلیفه وقت که الطائع الله عباسی بود اجازه داده بود برای عضالدوله سه نوبت طبل بزنند. همچنین الطائع دختر عضالدوله را به زنی گرفت.

گویا نخستین بار است که امیری از دو لقب برخوردار می شود.

عضدالدوله تحت تربیت ابن عمید، مراتب کمالیه را آموخته بود. وی که کنیه ابوشجاع و عنوان شاهنشاه داشت. به دستور عضدالدوله بر مزار شهدای کربلا و مقبره حضرت علی (ع) بارگاه احداث گشت. تأسیس بیمارستان عضدی در بغداد در سال 371 هـ. ق به توصیه محمد زکریای رازی، فیلخانه عضدی، کتابخانه عضدی شیراز و بند امیر بر رود کر، از بناهای عضدالدوله است. (365ه ق) مزار سلمان فارسی را نیز او بنا نهاد.

قلمرو آل بویه در عهد عضدالدوله به نهایت گستردگی و وحدت سیاسی رسید. عراق و سراسر ایران تا رود سند (به استثنای خراسان، سیستان که متعلق به سامانیان بود)، تابع او گشت و در عربستان نیز عمان تا سرزمین دوردست یمن تحت فرمان وی درآمد.

عضدالدوله بسیار خودخواه، سنگدل و قسی‌القلب بود و پس از معتضد و قاهر - خلفای عباسی - سومین خرد سنگدل قرن‌های سوم و چهارم به شمار می‌آمد.

کتاب‌های که به نام عضدالدوله تألیف شده ص 47 آل بویه سمت کتاب نازک در سال‌های حکومت عضدالدوله مؤیدالدوله - برادر وی - از جانب او در ری حکومت می‌کرد که صاحب‌بن عباد، وزیر او شهرتی دارد. عضدالدوله در شوال سال 372 در بغداد درگذشت.

الطائع خلیفه عباسی به خواست ابوکالیجار مرزبان پسر عضدالدوله را با لقب صمصام‌الدوله به سلطنت گماشت. پسر دیگر عضدالدوله، شرف‌الدوله که از طرف پدر والی کرمان بود فارس را تصرف کرد و سپاه صمصام‌الدوله را شکست داد و از طرفی دیگر فرزند دیگر عضدالدوله به نام ابوالحسین اهواز را گرفت.

پس از مرگ مؤیدالدوله در سال 373 ق. فخرالدوله به پیشنهاد صاحب‌بن عباد به سلطنت برداشته شد. فخرالدوله عمومی فرزندان عضدالدوله هر چه خواست اختلافات را رفع کند توفیق نیافت.

صمصام‌الدوله و بهاء‌الدوله (فرزند دیگر عضدالدوله) همچنان در زد و خورد بودند و نتیجه آن شد که به سال 377 هـ. ق در جنگی که شرف‌الدوله با «بدر بن حسنویه» کرد، در کرمانشاه شکست خورد. پس از آن دولت حسنویه در نواحی غرب ایران دوباره جهان گرفت.

شرف‌الدوله در سال 379 از دنیا رفت. نام او شیردل و کینه‌اش ابولفوارس خلیفه الفانح به ابونصر لقب بهاء‌الدوله و ضیاء‌المله را به او اعطاء کرد.

بهاء‌الدوله در سال 380 هـ. ق خوزستان را فتح کرد و فارس و بهبهان را به صمصام‌الدوله سپرد و خود به بغداد آمد. در

سال 381 هـ. ق امیرخلف ابن احمد صفاری، در کرمان برآل بویه پیروز شد و آنان را از کرمان بیرون راند. بهاءالدوله به پیشنهاد ابن‌المعلم خلیفه الطائع را دستگیر کرد. خلیفه خود را از خلافت خلع کرد و بهاءالدوله، احمدبن اسحاق بن المقتدر را به جای او نشانید. خلیفه جدید «القادر بالله» خوانده شد. جنگ‌های متوالی میان برادران و همچنین با عزالدوله بختیار، دولت بویه را سخت تضعیف کرد. بهاءالدوله در سال 403 هـ. ق در بغداد درگذشت.

پس از او، سلطان‌الدوله پسرش تا سال 415 هـ. ق و ابوکالیجار مرزبان پسر او تا سال 440 هـ. ق بر کرمان و نواحی شرق تسلط داشتند. هم، در زمان اوست که ملکه «قاورد» سلجوقی بر کرمان تسلط یافت و کرمان را از چنگ آنان خارج ساخت و سلسله سلجوقیان کرمان را تأسیس کرد.

اما، دیلمیان مقیم فارس و خوزستان، ملک رحیم پسر ابوکالیجار را به حکومت برداشتند. او در سال 443 هـ. ق اصطخر و شیراز را دوباره به تصرف آورد. ولی، سرانجام در سال 447 هـ. ق به دست طغرل سلجوقی که برای کمک به خلیفه «القائم بامرالله» به بغداد آمده بود، اسیر شد و درین زمان، دولت آل بویه عملاً پایان یافت.

به طور کلی، می‌توان کیفیت حکومت آل بویه را در نواحی ایران، به سه شعبه بالنسب مستقل تقسیم کرد:

1- گروهی که در عراق و اهواز و کرمان حکومت راندند.

2- آنانی که در عراق و فارس بوده‌اند.

3- کسانی که در کرمان و فارس حکومت کردند.

امرای آل بویه فارس، عبارت بودند از: عمادالدوله، عضدالدوله پسر رکن‌الدوله، شرف‌الدوله، بهاءالدوله، سلطان‌الدوله، ابوکالیجار مرزبان و ملک رحیم.

امرای آل بویه عراق و خوزستان و کرمان، عبارت بودند از: معزالدوله ابوالحسین احمدبن بویه، عزالدوله بختیار، عضدالدوله، شرف‌الدوله، بهاءالدوله، سلطان‌الدوله، مشرف‌الدوله، جلال‌الدوله، ابوکالیجار مرزبان، ملک رحیم پسر ابوکالیجار، قوام‌الدوله و ابومنصور فولاد ستون پسر ابوکالیجار.

امرای آل بویه ری و اصفهان و همدان نیز عبارت بودند از: رکن‌الدوله، مؤیدالدوله، فخرالدوله، مجدالدوله، شمس‌الدوله، ابولحسن پسر شمس‌الدوله (حدود 414 هـ. ق)

آنان که در کرمان حکومت راندند، عبارت بودند از: قوام‌الدوله، ابوکالیجار و ابومنصور فولادستون.

لازم به ذکر است که تکرار نام بسیاری از امرا، به سبب جنگ‌های خانوادگی بود که میان آنان رخ می‌داد. البته، نتیجه این

جنگ‌ها هم به طور طبیعی تصاحب ولایت یکی توسط دیگری بود. برادر مجدالدوله که لقب شمس‌الدوله داشت، مدتی با امرای کرد ائتلاف کرد. از آنجا که خود می‌خواست بر مجدالدوله پیروزی یابد، جنگ‌هایی میان دو برادر در اصفهان رخ داد. یک بار نیز ری را تسخیر کرد. در این جریان، سیده خاتون به دماوند گریخت و مدت‌ها بعد از آن توانست مجدداً به ری بازگردد. وقتی امیر کرد- بدربن حسنویه- در اثر شورش به قتل رسید، شمس‌الدوله توانست نقاط مورد تصرف او را به چنگ آورد. بدین ترتیب، مدت‌ها همدان را پایتخت خود ساخت. او در این ایام، ابوعلی‌سینا را برای مدت کوتاهی در همدان به وزارت خود برگماشت.

از کسانی که در ری و همدان حکومت کردند، ابتدا می‌توان به رکن‌الدوله را نام برد. پس از او مؤیدالدوله که تا سال 373 هـ. ق حکومت ری را هم داشت و هم او بود که با قابوس در گرگان نیز جنگید. حوزه حکومت او، شامل عراق عجم و گرگان و طبرستان بود. وزیر وی نیز، صاحب‌بن عباد نام داشت. بعد از او، فخرالدوله به حکومت رسید که تا سال 387 هـ. ق حکومت کرد. وی مدت‌ها با سامانیان و امرای آنان در خراسان کشمکش داشت. همچنین، یک لشکرکشی نیز به اهواز کرد که بی‌نتیجه بازگشت. فخرالدوله در قلعه طبرک درگذشت. پس از وی، همسرش سیده خاتون جانشین او شد و فرزند خردسالش - ابوطالب رستم - را که لقب مجدالدوله یافت. سرپرستی می‌کرد. هم اوست که پس از بلوغ، با رقیبی نیرومند مانند سلطان محمود غزنوی پنجه در پنجه افکند و بالاخره شکست خورد و اسیر شد (بیع‌الثانی 420 هـ. ق) مجدالدوله را تبعیدگونه به غزنین فرستادند، ولی او بین راه درگذشت. وی آخرین امیر خاندان بویه بود.

فرهنگ و تمدن در دوره آل بویه

پادشاهان آل بویه با ضرب سکه‌های منقش به تصاویری مشابه شاهنشاهان ساسانی سعی در بازگرداندن شکوه دوره ساسانی داشتند.

دوران عضدالدوله اوج فرهنگ و ادب بود.

مغمان در نزد آل بویه ارزش بسیار داشتند.

ابوعلی‌سینا، دانشمند و فیلسوف نامی ایران مدتی از عمرش را نزد آل بویه شاخه جبال گذراند او نزد امیر نوح سامانی بود و از کتابخانه سامانیان بهره‌هایی علمی می‌برد. پس از ضعف سامانیان به نزد سیده خاتون و مجدالدوله قرار گرفت. از نمونه‌های بارز پیشرفت علم و ادب در این دوره، وجود کتابخانه‌ها در قلمرو وسیع آل‌بویه است. از جمله مشهورترین آن‌ها کتابخانه حبشی پسر معزالدوله است.

مذهب

حضور و شروع کار علی بن بویه در خدمت ناصر کبیر، دلیل بر زیدی یا امامی بودن او نمی‌تواند باشد، زیرا احمد فرزند ناصر کبیر، دلیل بر زیدی یا امامی بودن او نمی‌تواند باشد. زیرا احمد فرزند ناصر کبیر امامی مذهب و خود او زیدی مذهب بود. به هر حال مذهب آل بویه در ابتدا تشیع بوده و نشانه‌های در دست است که در دوران حکومت، معتقد به مذهب امامی بوده‌اند.

غیبت امام دوازدهم شیعه اثنی عشری، تقریباً در اوایل حکومت آل بویه رخ داد.

اولین فرد شیعی مذهب که به یاری آل بویه اقدام کرد، شیخ عمید، کاتب قمی و شیعی مذهب و شمشگیر زیاری در ری بود. در زمان آل بویه مرکز صوفیه شهر شیراز و شیخ ایشان ابن خفیف بغدادی بود و دیگر مرکز صوفیه در خراسان بود.

سامانیان

دولت سامانیان در ایران و ماوراء النهر 279 - 395

خاندان سامانی: سامانیان خاندان ایرانی بودند که نسبت خود را به بهرام چوبین (از سرداران دوره‌ی ساسانی) می‌رساندند. جد ایشان سامان خداه در زمان از دهقانان و زمینداران ناحیه بلخ بود که خلافت هشام بن عبدالملک نزد اسد بن عبدالله قسری، والی عرب خراسان، رفت و اسلام آورد و وی حکومت بلخ را به وی داد. سامان فداق به سبب علاقه و دوستی‌اش به اسد بن عبدالله قسری، فرزند خود را اسد نامید.

در مورد موضع جغرافیایی در سامان، بیشتر حدس می‌زنند در حوالی بلخ و یا اطراف سمرقند باشد.

پس از غسان حکومت خراسان به طاهر ذوالیمین رسید در عهد او و جانشینانش نیز فرزندان اسد در حوزه امارت خود ابقا شدند به هر روی چهار فرزند سامان، به روزگار مأمون و به توصیه او در شهرهای مختلف ماوراءالنهر امارت یافتند. نوح بن اسد در سمرقند و احمد بن اسد در فرغانه، یحیی در تاشکند و الیاس در هرات.

با رفتن مأمون به بغداد و آمدن طاهریان، مشکلی میان آن‌ها و فرزندان اسد پیش نیامد و آنان به امارت خویش ادامه دادند. پس از درگذشت نوح، والی خراسان، دو برادر وی را با نام‌های یحیی و احمد (م 250) به حکومت سمرقند گماشت. جانشین احمد در سمرقند فرزندش نصر بود که او را «مردی عالم و پارسا» وصف کرده‌اند.

در این زمان اوضاع بخارا، به دلیل تهاجم خوارزمیان، نابسامان بود. مردم شهر با ابو عبد الله فقیه، عالم برجسته بخارا،

مشورت کرده از نصر بن احمد خواستند تا کسی را برای امارت بخارا بفرستد. وی برادرش احمد را به سال 260 به بخارا فرستاد. گفته‌اند که این زمان، موفق عباسی منشور ولایت ماوراءالنهر را برای نصر بن احمد فرستاد. بغداد در این سال‌ها، سخت در معرض تهدید یعقوب قرار داشت. و این قبیل منشور فرستادن‌ها، می‌توانست یعقوب را درگیر کارهای خراسان و ماوراءالنهر کند.

اندکی بعد کار دو برادر بر سر فرستادن خراج بخارا به سمرقند به نزاع کشید. در نبردی که در سال 275 میان آن دو رخ داد، نصر شکست خورد و با احترام به سمرقند باز گردانده شد و تا سال 279 که درگذشت، امیر آن دیار بود. از آن پس اسماعیل در ماوراءالنهر قدرت مطلق یافت.

گذشت که معتضد عباسی، فرمان ماوراءالنهر را به عمرو بن لیث داد و در جنگی که میان وی و اسماعیل رخ داد، به اسارت در آمد. پس از آن، منشور امارت این منطقه گسترده در اختیار اسماعیل سامانی قرار گرفت که در عمل، نخستین امیر سلسله سامانی به شمار می‌آید.

اسماعیل سامانی بنیاد گذار سلسله

اسماعیل بنیاد گذار دولت سامانی است. وی به سال 234 در شهر فرغانه متولد شد، در سال 287 بر صفاریان غلبه کرد و پس از هشت سال امارت مطلق در شهر بخارا، در چهاردهم صفر سال 295 هجری درگذشت. گذشت که اسماعیل، پس از شکست دادن برادرش نصر، قدرت بی‌چون و چرای ماوراءالنهر را به دست آورد. پس از درگذشت نصر، فرمان تمامی ولایت ماوراءالنهر را از خلیفه عباسی گرفت و شروع به توسعه اسلام در نواحی دور دست شرقی کرد.

شکست صفاریان در سال 287 نقطه آغاز دولت سامانی، به ویژه تسلط آن بر خراسان بود. اسماعیل با براندازی دشمن شماره یک عباسیان، محبوبیت فراوانی در درگاه عباسی یافت و به همین دلیل، روابطش با دولت عباسی بسیار حسنه بود. نتیجه این روابط، تأیید کامل وی از طرف عباسیان و برخورداری از مشروعیت سیاسی - افزون بر قدرت نظامی - شد. نرشخی درباره اسماعیل نوشته است:

پیوسته با خلفا اظهار طاعت کردی و متابعت ایشان واجب و لازم دانستی... و پیوسته خلیفه را اطاعت نمودی و در عمر خویش یک ساعت بر خلیفه عاصی نشدی.

اسماعیل که سخت به عباسیان وفادار بود، مصمم شد تا با علویان طبرستان که از اساس با دولت عباسی مخالف بودند، بجنگد. به همین دلیل به طبرستان یورش برد و محمد بن زید علوی را که جانشین حسن بن زید بود، به قتل رساند.

سپس طبرستان و ری را تحت سلطه خویش در آورد. پس از آن سرزمین زنجان و قزوین نیز به حکومت خراسان پیوست و دایره سلطه سامانیان تا نواحی مرکزی ایران و به احتمال تا شهر حلوان در غرب ایران گسترش یافت. در روزگار اسماعیل، شهر بخارا رونق فراوانی یافت و مرکز ماوراء النهر گردید. پیش از آن نیز بخارا، یکی از مراکز عمده مسلمانان بود که از زمان فتح آن توسط قتیبه بن مسلم شمار زیادی عرب نیز در آن سکنا داده شدند. در پرتو امنیت ایجاد شده در این زمان، نیازی به وجود چنین دیواری برای بخارا نبود. اصولاً سامانی‌ها، در این روزگار، موضع تهاجمی داشته و نگران حملات ترکان آسیای مرکزی به شهرهای خود نبودند، زیرا در آن زمان هیچ کس توان مقابله با آنان را نداشت.

جانشینان اسماعیل

اسماعیل به سال 295 درگذشت و فرزندش احمد به جای وی نشست. گفته‌اند که او «به سیرت پدر می‌رفت و عدل می‌کرد و انصاف رعیت به تمامی داد و رعایا در راحت و آسایش می‌بودند.» احمد، در یازدهم جمادی الاخره سال 301 به دست شماری از غلامان خویش کشته شد.

عامل این ماجرا، ابو الحسن نصر بن اسحاق کاتب دانسته شد که اعدام گردید. ابو الحسن که گرفتار فساد مالی بوده چند بار از سوی احمد توبیخ شد. از آنجا که خود را در معرض مجازات می‌دید پیشدستی کرده امیر را به قتل رساند. از اسماعیل با عنوان امیر ماضی و از احمد با نام امیر شهید نام می‌برند. جانشین وی امیر سعیداست که نام اصلی او نصر بن احمد است.

نصر بن احمد تنها هشت سال داشت که به امارت رسید. در کنار وی، دو تن از رهبران برجسته بخارا بودند: نخست ابو عبد الله جیهانی وزیر او، دوم حمویه بن علی سپهسالار سامانیان، یعنی فرمانده نیروهای نظامی. در این وقت، وضعیت سست امارت سامانی در بخارا، بسیاری را به هوس شورش انداخت. در سمرقند، عموی پدرش، اسحاق بن احمد شورش کرد. در نیشابور، دو فرزند همو، الیاس و منصور. شماری دیگر از برادران و نیز امرای شهرها بر وی شوریدند، اما قدرت جیهانی وزیر و حمویه، سبب شد تا این شورش‌ها فروکش کرده و برای مدتی قریب به ده سال، اوضاع خراسان به آرامی سپری شد. امارت او از سال 301 تا 331 به درازا کشید.

نفوذ اسماعیلیان در خراسان

در ابتدای سخن گذشت که اسماعیلیان فرقه‌ای از شیعه هستند که اسماعیل، فرزند امام جعفر صادق علیه السلام را به امامت برگزیدند. از آنجا که اسماعیل پیش از پدر درگذشت، پیروانش به امامت فرزندانش معتقد شدند. آنان در پنهانی، در گوشه و کنار سرزمین‌های اسلامی - در ایران و شمال آفریقا - به کار دعوت اشتغال داشتند. در اواخر قرن سوم هجری توانستند در شمال آفریقا دولتی تأسیس کرده و از آنجا، کار تبلیغ دعوت خویش را در تمامی بلاد اسلامی دنبال کنند. خراسان، به دلیل پیشینه‌اش در داشتن زمینه دعوت شیعی، مورد توجه آن‌ها قرار داشت. حضور دعوت اسماعیلی، تا به امروز در برخی از مناطق ماوراءالنهر، در افغانستان و تاجیکستان باقی مانده است.

به هر روی، زمان نصر بن احمد سامانی، فرصت مناسبی برای اسماعیلیان پیش آمد تا کار دعوت خویش را جدی بگیرند. زمانی که منصور - فرزند عموی احمد بن اسماعیل سامانی - در نیشابور بر نصر بن نوح شورید و سرکوب شد، شخصی با نام حسین بن علی مروزی فرماندهی شورش را به عهده گرفت. حسین مروزی از سران دعوت اسماعیلی در خراسان بود. قیام حسین در سال 306 هجری به دست یکی از اشراف بخارا با نام احمد بن سهل سرکوب شد. در این نبرد، وی به اسارت درآمد و سپس به بخارا برده شد و در زندان آنجا درگذشت.

اندکی بعد، در شورش دیگری که سه برادر نصر بن احمد در آن شرکت داشتند، فرزند حسین مروزی نیز حضور یافت. رهبری این شورش را ابوبکر خباز بر عهده داشت. بلعمی وزیر شورش را فرو نشاند و ابوبکر که به اسارت در آمده بود، زیر صدها تازیانه جان سپرد.

حرکت دعوت اسماعیلی، حرکتی منظم بود. زمانی که مروزی اسیر شد، شخصی دیگری، رهبری داعیان اسماعیلی را عهده‌دار شد. وی محمد بن احمد نخشی - نسفی - بود. او مرکز دعوت را به ماوراءالنهر منتقل کرد تا بتواند نو مسلمانان را به خود جذب کند. نخشی در نسف و بخارا، کسانی را به مرام خویش دعوت کرد و حتی از درباریان نصر، گروهی به او علاقه‌مند شدند. از آن جمله، حاجب آیتاش و دبیر ابو بکر بن ابی اشعث و نیز ابو منصور چغانی و شماری دیگر. نفوذ نخشی در دربار سامانی، تا به آنجا رسید که بنا به برخی نقلها، امیر نصر نیز به مذهب اسماعیلی گروید! وی پذیرفت تا به خاطر مرگ حسین مروزی در زندان، یک صد و نوزده هزار دینار به القائم بامرالله خلیفه فاطمی بپردازد. این اوج پیشرفت کار اسماعیلیان در ماوراءالنهر بود.

مخالفان این جنبش، طرحی را تنظیم کردند تا نصر را بکشند. نوح فرزند نصر، با آگاه شدن از این توطئه سر رئیس آنان

را از بدن جدا کرد. با این حال، نصر به نفع فرزندش نوح از امارت کناره گرفت. نوح که سخت مخالف جریان اسماعیلی بود، به کار تعقیب آنان پرداخت. روشن است که توده‌های مردم و اشراف شهر از اهل سنت بوده و قدرت سامانیان، بدون چنین اقداماتی بر ضد اسماعیلیان بر جای نمی‌ماند. نخشی اعدام شد، گر چه پیروانش نوح او را از سر دار ربودند. در اواخر دوره سامانی نیز تبلیغات اسماعیلیان که به طعنه آن‌ها را قرمطی می‌گفتند - اشاره به فرقه قرامطه که در بحرین قدرتی یافته بودند و در اصل از فرقه‌های اسماعیلی مذهب بودند - فراوان شده بود. جوزجانی نوشته است که در لشکر ابو علی سیمجور که زمانی از سپهسالاران سامانی بود و بر آنها شوریده بود «اکثر معارف ولایات او در دعوت قرامطه در آمده بودند.» البته این می‌تواند اتهامی باشد که سامانیان به دشمنان خود می‌زدند، اما به هر روی اسماعیلیان، در خراسان اواخر قرن چهارم، نفوذ گسترده‌ای داشته‌اند.

قلمرو سامانیان

دیگر امیران سامانی

پس از آن که نصر بن احمد سامانی درگذشت، فرزندش نوح به سال 331 حکومت را به دست گرفت. وی نیز با آشوب‌های فراوانی در خراسان رو به رو شد. مهم‌ترین شورش بر ضد وی، به وسیله ابو علی چغانی صورت گرفت که از امرای سامانی بود. وی پس از آن که مدتی سپهسالاری خراسان را داشت، در نیشابور بر نوح شورید و عموی او ابراهیم بن احمد را به قیام بر ضد وی واداشت. آن‌ها به بخارا آمدند و برای مدتی بر آن شهر چیره شدند. سپاه پس از مدتی، جانب نوح را گرفت و ابراهیم عزل شد. نوح در سال 341 شورش‌ها را فرونشاند، اما در سال 343 درگذشت. جانشین نوح، فرزندش عبد الملک بود که تنها ده سال داشت. در دوران وی نیز شورش‌هایی وجود داشت. او در سال 350 از اسب بیفتاد و درگذشت. با درگذشت وی، برادرش منصور فرزند نوح بر تخت نشست. برای وی نیز «اتفاق پدید آمد بعد از اختلاف بسیار» سپهسالار برادرش الپ تگین، از غلام ترک‌ها، بر وی شورید. او که طبق معمول در نیشابور بود، به سوی بخارا آمد. در گذر از جیحون، متوجه سپاه بی‌شمار سامانیان شد. خواست به نیشابور برگردد ممکن نشد. از همان جا به بلخ و سپس غزنه رفت و به سال 351 زمینه تأسیس سلسله تازه نفس غزنوی را در آن دیار فراهم کرد. منصور پس از گذشت پانزده سال از سلطنتش به سال 365 درگذشت.

پس از وی نوح دوم فرزند منصور تا رجب سال 387 بر تخت بود. این زمان، ستاره بخت سامانیان رو به زوال بود. پیش از آن در سال 382 بغراخان از ترکان ماوراء النهر توانست بخارا را به اشغال خود در آورد، اما اندکی بعد در اثر بیماری، آن

شهر را ترک کرد و در راه بازگشت، درگذشت. نوح بار دیگر به بخارا بازگشت. پس از مرگ نوح دوم در سال 387 دو تن از سامانیان با نام‌های عبد الملک دوم فرزند نوح و اسماعیل منتصر (کشته به سال 395) بر تخت متزلزل سامانی تکیه زدند تا آن که بساط این خاندان توسط ایلک خان ترک برچیده شد. عوفی درباره او نوشته است: «اگر چه جوان بود، اما دولت پیر گشته بود، در امور ملک آل سامان، سامان نمانده و جان ملک به رمق رسیده». در این زمان، تنها بخارا و برخی از نواحی آن در اختیار سامانیان بوده و خراسان در اختیار غزنویان قرار گرفته بود.

امیران سامانی/سالهای حکومت

اسماعیل بن احمد/279 - 295

ابو نصر احمد بن اسماعیل/295 - 301

نصر بن احمد/301 - 331

نوح بن نصر/331 - 343

عبد الملک بن نوح/343 - 350

منصور بن نوح/350 - 366

نوح (دوم) بن منصور/366 - 387

منصور (دوم) بن نوح/387 - 389

عبد الملک (دوم) بن نوح/389 - 390

اسماعیل منتصر بن نوح/390 - 395

در سال 390 اسماعیل بن نوح با لقب منتصر از زندان ایلک خان گریخت و برای چندی سپاهیان وی را شکست داد، اما کاری از پیش نبرد و کشته شد. عتبی نوشته است: «مدت ملک و سلطنت آل سامان به خراسان و ماوراءالنهر و دیگر ولایات که در برخی اوقات در حوزه ملک ایشان بود از سیستان و کرمان و جرجان و ری و طبرستان تا حدود سپاهان - اصفهان - صد و دو سال شش ماه و ده روز بود.»

مشکل عمده سامانیان در داخل، غلام ترکان بودند که در بیش تر موارد، سمت سپهسالاری، یعنی فرماندهی کل نیروهای نظامی را عهده‌دار بوده و در نیشابور مستقر بودند. بسیاری از این افراد، پس از درگذشت امیری از سامانیان، سر به شورش بر می‌داشتند. درست بمانند بغداد که غلام ترک‌ها، سرنوشت خلافت را از نیمه‌های قرن سوم در دست داشتند،

در میان سامانیان نیز، این افراد رشد کرده اندک اندک بر سامانیان چیره شدند. مشکل دیگر، دوگانگی و اختلاف میان وزیران و سپهسالاران بود. در حقیقت، وزیر و سپهسالار، هر کدام می‌کوشیدند تا بر امیر و خواست‌های او چیره باشند. اختلاف‌های خاندانی سامانیان هم مشکلات بی‌شماری را در دوره‌های مختلف برای آن‌ها به وجود آورد. هر از چندی، یکی از سامانیان به تحریک سپهسالار یا وزیری، اقدام به شورش کرده و می‌کوشید تا بر تخت امارت تکیه بزنند. بیش‌تر این کوشش‌ها ناموفق می‌ماند. مشکل مزبور در میان بیش‌تر سلسله‌های شاهی ایران، به ویژه پس از درگذشت امیر پیشین و روی کار آمدن سلطان یا امیر جدید، مشکلی رایج بوده است.

مشکل سامانیان در خارج از خراسان، دیلمیان اعم از علویان و زیاریان و آل بویه بودند که در گرگان، طبرستان و ری برای آن‌ها دشواری ایجاد می‌کردند. در طی سال‌ها، نبردهای فراوانی میان آن‌ها رخ داد. نگاهی به رویدادهای دوران سامانی نشان می‌دهد که دولت یاد شده دوران سختی را که در سراسر آن آشوب و درگیری بود، پشت سر نهاده است، اما در واقع، در پس این رویدادها، روزگار سامانی، دوره‌ای درخشان برای تاریخ خراسان است، دورانی که این ناحیه را، همراه با سایر نواحی بلاد اسلامی، آماده ورود به تمدن بزرگ اسلامی که در قرن چهارم و پنجم به اوج خود رسید، کرده است.

تسلط اسلام بر ماوراء النهر

زمانی که سامانیان به قدرت رسیدند، نزدیک به دو قرن از ورود اسلام به ماوراء النهر می‌گذشت. در این مدت، بسیاری از مردم این منطقه به اسلام گرویده و در برخی شهرها، مراکزی برای تعلیم و تربیت دینی ایجاد شده بود. بیش‌تر مراکز مقدسی که پیش از آن در اختیار بودائیان، مسیحیان نسطوری و زرتشتیان بود، به مسجد تبدیل شد و این نشان از کاهش پیروان آن ادیان، و فزونی مسلمانان بود.

شهر بخارا در سال 89 هجری به دست قتیبه بن مسلم گشوده شد و سپاه اعراب همراه با مسلمانان غیر عربی که از خراسان بودند، در این شهر سکونت داده شدند. این سکونت وسیع، سبب شد تا اسلامیت بخارا تضمین شده و به سرعت به مرکزی برای دانش اسلامی در تمامی آن نواحی تبدیل شود. شگفت آن که نرشخی نوشته است، جایی که امروز مسجد جامع بخارا قرار دارد، روزگاری محل فروش بت بوده‌است، آن چنان که:

پادشاه [کفار] بدین بازار آمدی و بر تخت نشستی، بدین موضع که امروز مسجد ماخ است، تا مردمان رغبت کردند به خریدن بت. و هر کس خویشتن را بتی خریدی و به خانه بردی. باز این موضع آتش خانه شدی و در روز بازار، چون مردم

جمع شدند، همه به آتش خانه اندر آمدندی و آتش پرستندی، و آن آتش خانه تا به وقت اسلام به جای بود. چون مسلمانان قدرت گرفتند، آن مسجد را بر آن موضع بنا کردند، و امروز از مسجدهای معتبر بخارا است.

در نیشابور نیز آتشکده قهندز - کهن دژ - به مسجد جامع تبدیل شد. در تاریخ نیشابور آمده است که «چون عبد الله عامر نیشابور فتح کرد، آتشکده قهندز را خراب کرد و به جای آن، جامع ساخت.»

در آغاز فتح بخارا، مردم شهر هر بار با حضور اعراب تسلیم می‌شدند، اما به محض آن که اعراب از آنجا دور می‌شدند، از اسلام بر می‌گشتند.

اشاره کردیم که مسلمانان بت پرستی را تحمل نمی‌کردند و بت پرستان را به اجبار به اسلام وا می‌داشتند، در حالی که یهودیان، مسیحیان و زرتشتیان در حفظ مذهب خود آزاد بودند و به عنوان اهل ذمه در کنار دیگر مسلمانان زندگی می‌کردند. شاید یکی از دلایل رشد سریع اسلام در ماوراء النهر همین نکته باشد.

به هر روی محققان نوشته‌اند که طبقات پایین مردم بخارا، گروه گروه به اسلام گرویدند و به تدریج اشراف زمین دار نیز که به آن‌ها دهقان یا دهگان می‌گفتند، اسلام آوردند.

باید بدین نکته توجه داشت که اشراف و فرمانروایان محلی، سخت با یکدیگر نزاع داشتند و این مسأله به حضور اعراب مسلمان در این ناحیه، کمک فراوانی کرد. در اصل، دهقانان، اشراف زمین داری بودند که چونان فرمانروا بر سرزمین زیر سلطه خود حکومت می‌کردند. هارون الرشید سفری به خراسان دشت، او چهار ماه میهمان یک دهقان بود. دهقانان، نقشی مهمی در منطقه خود داشتند و برای حفظ این قدرت به راحتی با فاتحان کنار آمدند.

متأسفانه در نیمه اخیر دوران اموی، برای آن که پول بیشتری به عنوان جزیه از نامسلمانان بگیرند، راه مسلمان شدن را مردم بر سد کردند. اهمیت پر بودن بیت المال برای یک دوره، مشکلی را برای توسعه اسلام در خراسان ایجاد کرد. با این حال، بخارا سخت به اسلام علاقه‌مند ماند و تحت تأثیر هیچ فشاری از سوی برخی از فرمانروایان محلی، از اسلام باز نگشت، بلکه با قدرت در رواج اسلام کوشید. در آخرین سال‌های دوران اموی و اوایل عباسیان، بخارا، به شهری با فرهنگ اسلامی - عربی تبدیل شد و آثاری که پیش از آن به زبان پهلوی بود، به زبان عربی در آمد.

زمانی که عباسیان قدرت را به دست گرفتند، یکی از رهبران عرب بخارا، با نام شریک بن شیخ مهری بر ضد عباسیان قیام کرد. وی خود را شیعه آل علی معرفی کرد و گفت که عباسیان، غاصب حق علویان هستند. این جنبش، به شدت سرکوب شد، اما نشان از آن داشت که مردم مسلمان بخارا، به تشیع علاقه‌مند بوده‌اند.

انحراف فکری - سیاسی مقنع نیز برای چند سال (158 - 166) مشکلاتی را برای بخارا پیش آورد، اما اسلام قوی‌تر از آن بود تا با این جنبش‌های سیاسی - فکری شبه‌زرتشتی و الحادی و بیشتر سیاسی از پای درآید.

در اواخر قرن دوم هجری، هنوز در بخارا، نامسلمانانی بودند که مسلمانان را آزار و اذیت می‌کردند، اما حضور طاهریان در خراسان و پس از آن قدرت یافتن سامانیان، منطقه را به طور کامل در اختیار اسلام قرار داد. آیین بودایی به دلیل آن که یک آیین بت پرستی بود به سرعت از بین رفت، زیرا مسلمانان به هیچ روی با بت پرستی میانه‌ای نداشتند و اجازه زندگی به بت پرستان را نمی‌دادند، در حالی که آیین زرتشتی و مسیحی و یهودی برای مدت بیش‌تری دوام آوردند. البته، به دلیل عدم حضور ساسانی‌ها در این بخش، این آیین هم، از قبل پشتوانه استواری نداشت.

به تدریج بخارا، به دلیل اهمیت مذهبی - علمی خود، روحانیون قدرتمندی یافت که در جریان دعوت اسماعیل سامانی به این شهر، نقش فعالی را به عهده داشتند و مردم فرمانبردار آن‌ها بودند. این خصلت شهر، دقیقاً با ویژگی‌های مذهبی امیران سامانی سازگار بود. از یک سو آن‌ها اشراف بودند و توانستند طبقات بالای جامعه را با خود همراه کنند، از سوی دیگر، سخت‌متدین به اسلام بودند. این مسأله عاملی برای حفظ وحدت و یکپارچگی میان طبقات بالا و پایین جامعه بود.

بخارا در آستانه روی کار آمدن سامانیان، کشش تبدیل شدن به یک شهر بزرگ اسلامی را داشت، آن گونه که نامش در تمامی جهان اسلام برای قرن‌ها جاودانه شد. سامانیان، با بهره‌گیری از این فرصت تاریخی، و با همت خویش، بخارا را به اوج شهرت رساندند. در نیمه دوم قرن سوم هجری و پس از آن در نیمه نخست قرن چهارم، اسلام به طور کامل، بر تمامی مناطق ماوراء النهر چیره گشت.

یکی از اقدامات سامانیان، مبارزه برای نشر اسلام در مناطق دور دست ماوراء النهر و ترکستان بود. از آن جمله اسماعیل سامانی به شهر طراز - در محل کنونی شهر اولی یه آتا - حمله کرد و با رنج بسیاری که دید، به نوشته نرشخی «به آخر، امیر طراز بیرون آمد، و اسلام آورد با بسیاری از دهقانان، و طراز گشوده شد. کلیسای بزرگ را مسجد جامع کردند و به نام امیر المؤمنین معتضد بالله خطبه خواندند».

قدرت سامانیان، سبب شد تا آنها، موضع تهاجمی داشته و به مناطق مختلفی که ترکان آسیای میانه سکونت داشتند حمله کنند. در پناه این قدرت بود که به تدریج مسلمانان به نواحی ترک نشین دور دست رفته و اسلام را میان ترکان آن نواحی گسترش دادند. بار تولد نوشته است:

تبلیغات اسلامی در آسیای میانه، در خارج از مرزهای سیاسی خلافت، به موفقیت‌هایی دست یافت که بسی برتر از

موفقیت‌هایی بود که در نواحی دیگر دنیای اسلام به دست آمد.

در اواخر دوره سامانی و پس از آن، نفوذ اسلام در میان ترکان، بیش‌تر به وسیله مبلغانی صورت می‌گرفت که برخی از آنها صوفی بودند و با مهاجرت به درون قبایل ترک منطقه، اسلام را میان مردم رواج می‌دادند.

خاندان ابو حفص سبب شدند تا بخارا مرکز مذهب حنفی در شرق شود، به طوری که سامانیان و سلجوقیان بر همین مذهب رفتند و تعصب فراوانی نسبت به آن داشتند. شهرت خاندان ابوحفص به قدری بود که تا قرن هفتم هجری، هنوز مدرسه‌ای به نام مدرسه ابوحفص در بخارا وجود داشت که یکی از وابستگان آن خاندان، مدرسه مزبور را اداره می‌کرد.

در اواخر قرن سوم یا اوایل قرن چهارم هجری، با توجه به رواج برخی از مذاهب مخالف با مذهب رسمی حاکم بر ماوراء النهر، با حمایت سلطان متنی به عنوان اعتقاد نامه تهیه شد که همه مردم عقاید خویش را با آن تطبیق داده و هر آنچه مخالف با آن است، به عنوان بدعت، طرد کنند. این اعتقادیه را سواد اعظم نامیدند. این متن در اواخر قرن سوم به عربی تألیف و در قرن چهارم به دستور نوح بن منصور به پارسی در آمد. نویسنده آن ابو القاسم اسحاق بن محمد سمرقندی بود که آن را به عربی نوشت و در میانه قرن چهارم به پارسی در آمد.

تسنن موجود آن زمان در ماوراء النهر از نظر اعتقادی و فقهی، بر آیین حنفی بود. این حنفی‌گری در خراسان با عقاید شخصی به نام ابو منصور ماتریدی شکل گرفته بود که موضع نسبتاً میانه‌ای داشت. آن‌ها به معنای حقیقی کلمه مرجئی مذهب بودند گر چه بخاطر تنفر دیگر سنیان عراق از این کلمه، آن را بکار نمی‌بردند و حتی در ظاهر از آن بدگویی هم می‌کردند. این مذهب، همان طور که در جای دیگر گفته‌ایم، چنان بود که ایمان را تنها عبارت از اقرار زبانی و نهایت اقرار دل می‌دانست، اما عمل انسان را در آن دخیل نمی‌دانست.

در رساله اعتقادیه پیشگفته، یعنی همان سواد اعظم اطاعت از سلاطین نیز به عنوان یک اقدام شرعی لازم مورد توجه قرار گرفته و در جای جای آن، بر آن تکیه و تأکید شده است.

علما در روزگار سامانیان منزلت اجتماعی و سیاسی بالایی داشتند. زمانی که صحبت از روی کار آمدن امیر جدیدی بود «سپهسالاران، امراء، قائدان و اشراف» به اتفاق «علما» تصمیم می‌گرفتند.

جالب آن که زمانی محمد بن اسماعیل بخاری، نویسنده کتاب معروف به صحیح بخاری، از بغداد به این شهر آمد. گویا فرزند ابوحفص، وی را از فتوا دادن منع کرد، اما او در ماندن سماجت کرد تا آن که بخاری فتوای عجیبی درباره احکام شیر دادن گوسفندان - در ممنوعیت ازدواج میان گوسفندانی که خواهر و برادر رضاعی هستند! - داد. پس از آن مردم بر او شوریدند و وی را از بخارا بیرون کردند.

موقعیت علمی و مذهبی نیشابور

نیشابور پایتخت نخست خراسان بود که در پرتو حکومت طاهریان آباد شد. در دوره سامانیان، سپهسالاران سامانی در نیشابور اقامت داشتند و از این رهگذر و نیز نزدیکی آن به سرزمین‌های اصلی اسلام، بر آبادی آن شهر افزوده شد. دو کتاب حدیثی مهم اهل سنت یکی از محمد بن اسماعیل بخاری (م 257) است و دومی از مسلم بن حجاج نیشابوری (م 262). افزون بر آن، کتاب پر ارج المستدرک علی الصحیحین که در تکمیل دو کتاب بالاست، از حاکم نیشابوری (م 405) است. بدین ترتیب دانش حدیث و عالمان محدث در این خطه، از جایگاه بلندی برخوردار بوده‌اند، گر چه بیش‌تر اینان، کتاب‌های حدیثی خود را در بغداد فراهم آورده‌اند. از خطه نیشابور، عالمانی برخاستند که گاه مذهب آن‌ها تا قرن‌ها نفوذ خود را در شهرهای مختلف ماوراءالنهر و ایران حفظ کرد. از آن جمله محمد بن کرام - یا کرام، بدون تشدید - سیستانی نیشابوری (م 255) است که بنیادگذار مذهب کرامیه می‌باشد. مذهب کرامیه برای قرن‌ها، به رغم دشمنی فراوان سنیان اهل حدیثی خراسان با آن، مذهب بسیاری از مردمان آن خطه و سایر مناطق بود. این مذهب بیش‌تر گرایش عرفانی داشت و بعدها خانقاه‌هایی را در دنیای اسلام پدید آورد.

صوفیان کرامی مذهب، نقش مهمی در رشد اسلام در نقاط دور دست ماوراءالنهر و خوارزم داشته‌اند. نوشته‌اند که تنها به دست اسحاق بن محمشاد کرامی، پنج هزار نفر اسلام آوردند. گفتنی است که کرامیه نیز از گرایش‌های انحرافی بی‌بهره نبوده و بیش‌تر حزبی و گروهی می‌اندیشیدند و به داشتن عقایدی چون تشبیه در مسأله توحید متهم بودند.

دانش اسلامی در نیشابور، در قرن سوم، به ویژه قرن چهارم، بسیار گسترده شد. تاریخی که در قرن چهارم برای این شهر نوشته شد، نام نزدیک به سه هزار تن از عالمان این شهر را در بر داشته است. مؤلف این کتاب عالم برجسته نیشابوری محمد بن عبد الله معروف به حاکم نیشابوری (321 - 405) است. حاکم آثار حدیثی چندی نیز نگاشت که مهم‌ترین آن‌ها، کتاب المستدرک است که تکمیل دو کتاب حدیثی معروف بخاری و مسلم پیش گفته است.

وی از علاقه‌مندان به امیر مؤمنان علیه السلام و از دشمنان سرسخت معاویه بود. وی مقام امام را برتر از همه صحابه می‌دانست. همو کتابی نیز با نام مفاخر الرضا درباره حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام نوشت.

عالمان شیعه در خراسان

خراسان مرکز تسنن بود، زیرا طاهریان و بعدها صفاریان و به ویژه سامانیان، سخت از این مذهب دفاع می‌کردند. بعدها، در اوایل قرن چهارم، درگیری سامانیان با آل بویه در مرکز ایران، بر سختگیری سامانیان در تسنن افزود، زیرا که آل بویه گرایش‌های شیعی داشتند. با این حال، از زمان طاهریان و پس از آن، به روزگار سامانیان، جوامع شیعی کوچکی در شهرهای مختلف خراسان مانند نیشابور، سمرقند، کش و نقاط دیگر وجود داشت.

یکی از دانشمندان برجسته شیعه نیشابور در قرن سوم، فضل بن شاذان نیشابور (م 260) است که مقبره وی تا روزگار ما در این شهر بر جای مانده است. وی چند ده تألیف داشته که متأسفانه بسیاری از آنها از میان رفته است. یکی از آثار بر جای مانده او کتاب الايضاح است که در آن روایات اهل سنت را در مسائل مختلف نقد کرده است. وی روزگار سامانیان را درک نکرد و در حکومت طاهریان نیز مبعوض واقع شد. حضور چهره‌هایی مانند فضل بن شاذان، نشان می‌دهد که حوزه علمی شیعه در خراسان بسیار غنی و پر بار بوده است.

از دیگر عالمان برجسته شیعه در ماوراء النهر، محمد بن مسعود تمیمی معروف به عیاشی است که در اواخر قرن سوم می‌زیست. وی در آغاز بر مذهب سنت بود، اما بعدها به تشیع گروید. او میراث پدریش را که سیصد هزار دینار بود در راه علم صرف کرد و خانه‌اش در حکم مسجد و مدرسه شده بود. هر اتاق وی به کاری علمی از قبیل استنساخ کتاب‌ها و مقابله آن‌ها اختصاص یافته و هرگاه، مملو از جمعیت بود. ابن ندیم نوشته است که او از فقیهان شیعه و عالم برجسته زمانش بوده و کتاب‌هایش در خراسان جایگاه برجسته‌ای داشته است. از میان آثارش، تنها کتاب تفسیر او بر جای مانده است. شاگرد مشهور او محمد بن عمر بن عبد العزیز کشی است که در نیمه قرن چهارم می‌زیسته است. وی کتاب بزرگی به نام معرفة الرجال در شرح حال اصحاب ائمه اطهار علیهم السلام و عالمان و راویان شیعه داشته که گزیده آن با نام اختیار معرفة الرجال بر جای مانده است. این گزیده از شیخ طوسی (م 460) است.

در قرن سوم و اوایل قرن چهارم، اختلاف مذهبی به تدریج میان حنفی‌ها و شافعی‌ها در همه شهرها آغاز شد. نیشابور نیز در این درگیری‌ها وارد شد. نفوذ شافعی‌ها در این شهر بیش‌تر بود و عامل آن، رقابت نیشابور با شهرهای ماوراءالنهر بود که در مذهب حنفی تعصب می‌ورزیدند. در شرح دوران‌های تاریخی غزنویان و سلجوقیان، از این درگیری‌های خانمان سوز سخن خواهیم گفت.

نظام اداری سامانیان

دولت صفاری دولتی برخاسته از مردمان عیاری بود که نتوانست یک نظام اداری استواری را ایجاد کند. به عکس، سامانیان از اساس، قومی اشرافی بودند که خود در دستگاه اداری بالیده بودند. طرفداران آنها از طبقه‌ای بودند که در مرکز اصلی قدرت، خواستار آرامش و نظام سازی بودند. از این جهت، تفاوتی اساسی میان این دو دولت وجود دارد.

درباره نظام اداری در دنیای اسلام باید گفت: اصولاً امویان با الهام از ایرانیان و رومیان نظامی ساده پدید آوردند. عباسیان، تحت تأثیر ایرانی‌ها، این نظام سازی را توسعه دادند. از آنجا که طاهریان در خراسان پیرو بغداد بودند، همان سیستم را در خراسان اجرا کردند. در دوره سامانی‌ها، که از جهتی توجه بیشتری به میراث ساسانی‌ها شد، این نظام توسعه بیشتری یافت، اما به هر روی تحت تأثیر نظامی بود که در بغداد وجود داشت.

در دوره سامانی‌ها، تشکیلات امارت، دو بخش بود. نخست دربار یا درگاه که امیر در آنجا می‌نشست و در کنار آن، چندین نفر دیگر مشاغل مهمی را در اختیار داشتند: صاحب شرطه یا رئیس پلیس، صاحب حرس یا نگاهبان، حاجب الحجاب که شغل وزارت دربار را در نظام‌های شاهی یا ریاست دفتر را داشت. این حاجب‌ها که در اصل از غلامان ترک بودند، نفوذ زیادی در دربار داشتند. درست بمانند بغداد که غلامان ترک به مرور بر خلیفه چیره شدند، در دربار سامانی نیز وضع به همین صورت به پیش رفت. اساساً پیدایش شغل غلام - ترک از شغل‌هایی است که تأثیر زیادی در تحولات سیاسی - قومی دنیای اسلام از خود بر جای گذاشت. در مجموعه دربار، کسانی هم به عنوان صاحب منصب سپاه بودند که مسئول اصلی آن لقب سپهسالار داشت و در نیشابور اقامت می‌کرد.

بخش دوم امارت، دیوان‌ها بودند که زیر نظر وزیر اداره می‌شدند. دیوان سازی بر اساس طرحی بود که در بغداد اجرا می‌شد. در دوره سامانی‌ها، ده دیوان مختلف در بخارا وجود داشته که نرخی نام آنها را در تاریخ بخارا آورده است. این دیوان‌ها عبارت بودند از: 1 - دیوان وزیر، 2 - دیوان مستوفی (خزانه‌دار) 3 - دیوان عمید الملک (دیوان رسائل) 4 - دیوان صاحب شرط (پلیس) 5 - دیوان صاحب‌برید 6 - دیوان مشرفان (نظارت و مراقبت) 7 - دیوان املاک خاصه (شاه) 8 - دیوان محتسب (امر به معروف نهی از منکر و نظم و مراقبت از اصناف و ..) 9 - دیوان اوقاف 10 - دیوان قضا

در هر شهر مسجد جامعی وجود داشت که امام جمعه‌ای در آن نماز می‌خواند. به طور معمول امام جمعه که می‌بایست از علمای برجسته شهر باشد، از طرف امیر سامانی منصوب می‌گردید. در آن روزگار، عالم برجسته شهر را که فقیهی به‌نام بود استاد می‌نامیدند. در هر شهر خطیبانی هم بودند که جدای از شایستگی‌های فردی، لازم بود تا با حکومت مناسبات حسنه‌ای داشته باشند.

ارتباط خلیفه و سلطان

در تحلیل مسائل سیاسی ایران در تمامی قرن سوم تا هفتم، یک اصل اساسی وجود دارد. آن اصل، مشروعیت دینی خلیفه عباسی است که با توجه به مبانی پذیرفته شده در فقه سیاسی اهل سنت، تنها خلفای رسمی دنیای اسلام شناخته می‌شدند. آن‌ها در اوایل، به طور مستقیم بر تمامی سرزمین‌های اسلامی - منهای اندلس - حکمرانی می‌کردند، اما به مرور، مناطق دوردست، از دسترس آن‌ها خارج شد و تنها به مناطق مرکزی به ویژه عراق اکتفا کردند.

حضور خلفا در سایر مناطق، حضوری معنوی و دینی بوده و در میان قدرتمندان محلی که کم‌کم نام سلطان به خود گرفتند، هر کدام را که قدرت بیش‌تری داشتند، تأیید می‌کردند، مشروط بر آن که هر ساله مبالغی پول بفرستند و قصد بغداد را نکنند. اگر چنین می‌کردند، خلفا ابتدا با آن‌ها به نبرد پرداخته و اگر کاری از پیش نمی‌بردند، تسلیم زور سلطان می‌شدند و باز قدرت صوری خود را نگاه می‌داشتند.

بارها اشاره کرده‌ایم که آن‌ها به حکمیت میان دو قدرت سیاسی معارض در یک منطقه نمی‌پرداختند، بلکه به انتظار می‌نشستند تا یکی از آن‌ها با سلاح دیگری را سرکوب کند و پس از پیروزی، منشور ولایت مورد مناقشه را به فاتح می‌دادند. بسا می‌شد که در فاصله یک سال، در دو زمان، به دو قدرت محلی معارض منشور یک ولایت داده می‌شد.

برخی از قدرت‌های محلی، بر حسب اعتقادشان به مذهب سنت و جماعت، از ادات بیش‌تری به خلفای عباسی نشان می‌دادند، اما برخی دیگر، که یا تمایلات شیعی یا خارجی و یا ملی‌تری داشتند، به نوعی با دستگاه خلافت در می‌افتادند. تا زمانی که عباسیان به دست مغولان برافتادند، هیچ‌کدام از سلاطین نتوانستند قدرت عباسیان را از اساس، از میان ببرند. این نشانگر نفوذ عمیق عباسیان در میان اهل سنت بود که به طور مرتب، از سوی اندیشمندان و فقهای سنی در طی این چند قرن مورد تأیید قرار می‌گرفتند.

وزارت در دوره سامانی

سامانیان که سخت از نظام‌مندی بغداد پیروی می‌کردند، منصب وزارت را با جدیت زنده کردند. گذشت که کار وزیر نظارت بر دیوان‌ها بوده است. مهم‌ترین صفت یک وزیر، توانایی در تدبیر و تسلط بر دبیری و کتابت بوده و به همین دلیل، وزیران سامانی، به طور عمده از دبیران و کاتبان برجسته بوده‌اند.

در این دوره، چند وزیر با کفایت و دانشمند کار وزارت را عهده‌دار شدند که به دلیل شایستگی خود، موقعیت این منصب را نیز تقویت و تثبیت کردند. سه خاندان برجسته، جیهانی، بلعمی و عتبی، وزیرانی را به این دولت عرضه کردند که در

شمار معروفترین وزیران شرق اسلامی، در تاریخ ایران هستند.

ابو عبد الله جیهانی در آغاز امارت نصر بن احمد که هشت ساله بود، وزارت را عهده‌دار شد. وی در خراسان لقب شیخ العمید داشت و به عنوان کاتب و دبیر، شهرت زیادی در این سرزمین به دست آورد. او از سال 302 تا سال 309 منصب وزارت را داشت. وی آثار فراوانی نگاشت که مهم‌ترین آن‌ها، کتاب المسالک و الممالک در جغرافیاست. از این کتاب اطلاعاتی در کتاب‌های جغرافیایی بعد از وی بر جای مانده است.

مقدسی در مقدمه کتاب احسن التقاسیم نوشته است: ابوعبد الله وزیر امیر خراسان بود. فلسفه و نجوم و هیئت می‌دانست. او بیگانگان را گرد می‌آورد و احوال کشورها، راه‌ها، دروازه‌ها و چگونگی آن‌ها را از ایشان می‌پرسید.

پس از جیهانی، ابو الفضل بلعمی وزارت امیر سامانی را عهده‌دار شده که وی نیز شهرت به‌سزایی دارد. زمانی که در سال 317 در بخارا شورشی در گرفت - امیر نصر در نیشابور بود - بلعمی با درایت توانست شورشیان را به جان یکدیگر انداخته، و شهر را در اختیار خود بگیرد.

پس از درگذشت وی به سال 329، فرزند جیهانی، یعنی محمد بن محمد جیهانی برای مدتی منصب وزارت داشت. ابو علی محمد، فرزند ابو الفضل بلعمی نیز چند دوره وزارت را در روزگار منصور بن نوح (350 - 365) عهده‌دار بود. ترجمه تاریخ طبری توسط ابوعلی بلعمی در دوران امارت منصور بن نوح به سال 352 انجام گرفت. محتمل است که به دستور وی، شخص دیگری این کار را انجام داده باشد.

یکی دیگر از وزیران معروف ابو جعفر عتبی است که نام وی در آثار ادبی و تاریخی فراوان آمده است. او وزیر عبد الملک بن نوح سامانی بود. فرزندش عبید الله وزارت نوح بن منصور سامانی را داشت که به رغم شایستگی در سال 371 یا 372 کشته شد. از دیگر وزیران با کفایت و مشهور سامانی، عبدالله بن عزیر است که در سال‌های پایانی سلسله سامانی، وزارت آنان را بر عهده داشته است.

از این فهرست، چنین به دست می‌آید که به روزگار سامانیان، شغل وزارت، در اختیار مردان برجسته و والایی بوده که هر کدام در تاریخ ادبیات فارسی و عربی، شهرتی داشته و در باروری علم و دانش در محدوده خویش، سهمی فراوان داشته‌اند.

مولف تاریخ بخارا در کتابش عنوان می‌کند که دربخارا پایتخت دولت سامانی ده وزارتخانه یا دیوان وجود داشته که این دیوان‌ها عبارتند از:

دیوان صدراعظمی (وزیر)

دیوان خزانه‌داری (مستوفی)

دیوان رسایل (عمید الملک)

دیوان رئیس نگهبانان شاهی (صاحب شرط)

دیوان رئیس چاپار (برید)

دیوان بازرس مالیاتی و مفتش عمومی (مشرف)

دیوان املاک خصوصی پادشاه (مملکه خاصه)

دیوان رئیس انتظامات (محتسب)

دیوان عطیه‌های امینی (اوقاف)

دیوان دادگری (قضا) ابن دیوان سالاری مرکزی سازمان‌های مشابهی در مرکز ولایات داشته که اما در سطحی کوچک‌تر بود.

11. رئیس دربار (حاجب)

رشد زبان فارسی دری، در زمان سامانیان و در مشرق اسلامی صورت گرفت.

یکی از کارهای مهمی که در روزگار سامانیان به انجام رسید، ترجمه تفسیر بزرگ طبری بود. این متن که در چهل مصحف به زبان عربی بود، به بیست مصحف فارسی - با حذف سند نقل‌ها - ترجمه شد. متأسفانه از آن ترجمه اثری نمانده و تنها متن تلخیص گونه‌ای از آن با افزوده‌های فراوان در هفت مجلد بر جای مانده که به چاپ رسیده است. عبارتی که مترجم متن عربی در علت ترجمه آورده است، چنین است:

این کتاب تفسیر بزرگ است از روایت محمد بن جریر الطبری، ترجمه کرده به زبان پارسی دری راه راست. . . پس دشخوار آمد بر وی خواندن این کتاب و عبارت کردن به زبان تازی، و چنان خواست کی مر این را ترجمه کنند به زبان پارسی. منصور بن نوح (350 - 365)، اصرار بر ترجمه تاریخ طبری داشت که این مهم، همان گونه که در مقدمه کتاب مزبور آمده در سال 352 انجام گرفته است. دلیل آن نیز در همان مقدمه، استفاده عموم مردم از متن فارسی یاد شده است. البته مترجم شناخته شده نیست، گر چه از همان اوان، به نام بلعمی، وزیر دولت سامانی منسوب شده است.

با این همه باید توجه داشت که در بیش‌تر روزگار سامانیان، زبان دیوانی، زبان عربی بود، گر چه زبان عمومی تکلم، زبان فارسی و در برخی از مناطق خراسان زبان‌های محلی مانند سغدی و غیره رواج داشت. با این حال نوشته‌اند که اسماعیل، از زبان فارسی در کارها استفاده می‌کرد، اما فرزندش احمد، بار دیگر، زبان عربی را جایگزین زبان فارسی کرد.

نکته مهم آن که توجه به زبان فارسی، به معنای ایرانی‌گری و دوری از اسلام نبوده است، چرا که سامانیان سخت تحت تأثیر عالمان دینی بوده و به عنوان سنیان متعصب و پیروان راستین خلفای عباسی شناخته می‌شوند.

گفتنی است که رواج فارسی دری در خراسان، مانع رشد زبان عربی به عنوان زبان فرهنگی و علمی در این دیار نبود. حتی مهم‌تر از آن نفوذ زبان عربی در میان کتیبه‌های سفالینه است که نشان از عمق این نفوذ دارد. نویسنده کتاب کتیبه‌های سفال نیشابور ثابت کرده است که در میان حدود یک صد و چهل ظرف سفالین نیشابوری باقی مانده از قرون نخست اسلامی، حتی یک کتیبه فارسی وجود ندارد، بلکه روی تمامی آن‌ها عبارات و اشعار عربی آمده است. جالب‌تر آن که ابن اثیر دو بیت شعر عربی از اسماعیل بن احمد سامانی نقل کرده است.

شخصیت مهمی که سرآغاز شعر فارسی است، رودکی است که نام اصلیش جعفر بن محمد است. وی از منطقه رودک سمرقند بوده و وفاتش در سال 329 رخ داده است. او از شاعران دربار سامانی است و مبالغه‌نگفتی به عنوان صله و انعام از آنان دریافت کرده و ثروتی عظیم انباشته است. به همین دلیل اشعاری که وی داشته و آنها را بالغ بر یک صد هزار بیت دانسته‌اند، بیش‌تر در مدح امیران سامانی بوده است. البته شاعر معاصر وی بلخی (م 325) شعری گفته که نشان از تمایلات اسماعیلی - یا علاقه به علویان - رودکی دارد:

پس از رودکی، سیل شاعران در دنیای ادب پارسی پدید می‌آیند و اشعار زیبایی را که برخی به تقلید از اشعار عربی و برخی با آفرینش مفاهیم و فضاهای جدید است، پدید می‌آورند.

از اقدامات مورد توجه این شاعران منظوم کردن متون تاریخی بوده است. این اقدام سبب شد تا بخشی از تاریخ دوران اساطیری ایران که متون اصلی آن به تدریج رو به نابودی بود، محفوظ بماند. احمد بن منصور، مشهور به دقیقی که در نیمه قرن چهارم زندگی می‌کرده شاهنامه ابو منصور را به نظم در آورده است.

سامانیان

اسماعیل = معروف به (امیر عادل و امیر ماضی)

احمد = معروف به امیر شهید

نصر = معروف به امیر سعید

نوح = معروف به امیر حمید

عبدالملک = معروف به امیر رشید

منصور = معروف به امیر موید

نوح ثانی = معروف به امیر رضی

منصور ثانی

عبدالملک (اسماعیل منتصر)

دوران سامانیان با دستگیری اسماعیل در سال 389 توسط ایلیک خان پایان یافت که از سال 279 تا سال فوت اسماعیل که در تاریخ 395 است سامانیان به مدت 116 سال حکومت کردند و مرکز حکومت ایشان بخارا بوده است.

غزنویان

چنانکه از نام آنان پیداست اسم ایشان از محلی به نام غزنه یا غزنین یکی از شهرهای افغانستان امروزی به دست آمده شاید بتوان گفت موسس سلسله غزنویان ابواسحاق البتکین است وی غلامی از غلامان سامانیان بوده که به وسیله امیر شهید احمد بن اسماعیل از دیار شرق خریداری شده بود وی در دربار شاهان مثل احمد و نصر به خدمتگزاری مشغول بود چنانکه با سعی و تلاش توانست در دوره عبدالملک اول به مقام حاجب سالاری رسید.

از جمله کارهای که در دوران خدمتش در دربار سامانیان انجام داد بکربن مالک سپهسالار اردوی سامانی را در بخارا به هلاکت رساند و چنانکه آمده است این اتفاق در سال 345 هجری صورت گرفت و بنا به روایت منابع وی در سال 349 هجری از مقام حاجب سالاری به مقام سپهسالاری ارتقا یافته است.

البتکین از تاریخ 349 تا اواخر 350 هجری در خراسان بود او در سال 351 هجری به شهر غزنه رسید امیر بوعلی نامی را که امیر محلی بود در این نقطه شکست داد تاریخ 351 هجری را بایستی ابتدای تأسیس سلسله غزنوی دانست. وی در سالهای 351 تا 352 که زمان مرگ اوست در حدود کابل و معابر کوهستانی شرقی افغانستانی به جهاد مشغول بود در این

مدت او بر کابل مسلط گردید و با یکی از راجه‌های سند به جنگ پرداخت لیکن قبل از آنکه جنگ را به سر برد وفات یافت و بعد پسر او اسحاق عهده دار وظیفه او گردید و در سال 355 پسر او اسحاق فوت نمود و امارت غزنین به دست غلامان البتکین افتاد و از ایشان دو تن یکی بعد از دیگری از طرف سپاهیان و مجاهدین لشگر به امیری رسیدند تا آنکه در بیستم شعبان سال 366 هجری داماد او سبکتکین جانشین وی گردید و او هم مانند البتکین از غلامان ترک نژاد بود البتکین او را هم به مانند خویش که احمد سامانی از دیگران خریده بود در عهد عبدالملک اول از تجار برده فروش خریده و سپس به دامادی خود سرفرازش نموده بود.

از جمله حوادث مهم دوران وی می‌توان چنین گفت که اگر چه اساس دولت غزنوی توسط البتکین در غزنه یا غزنین نهاده شده ولی نیاستی فراموش نمود که موسس حقیقی این دولت سبکتکین است اولین فتح مهم سبکتکین تصرف دو شهر قصدار از بلاد مکران قدیم واقع در بلوچستان امروزی و شهر بُست (از شهرهای سیستان قدیم در دره وسطای هیرمند) است از جمله غنایمی که سبکتکین در نبرد با این شهرها بدست آورد پیوستن شاعر و مُنشی عالی قدر ابوالفتح علی بن محمد بُستی است.

ابولقاسم محمود بن سبکتکین رسماً در سال 389 از طریف خلیفه القادر به یمین الدوله و امین المله ملقب شد و به جای سامانیان که در این دوران از بین رفته بودند والی خراسان گردید و از همین زمان است که محمود غزنوی لقب سلطان را به خود گرفت در سال 389 سلطان محمود بر ماوراء النهر استیلا یافت.

هنگامی که محمود سرگرم غزوات هند بود و در مولتان سند اقامت داشت و ایلک نصر خان حاکم ماوراءالنهر در سال 396 به قصد تسخیر خراسان از یک طرف و از طرف دیگر سردار خود سبازی تکین را به تصرف طوس و نیشابور فرستاد و از طرف دیگر جعفر تکین حکمران بخارا را روانه بلخ نمود محمود به سرعت خود را به ذخراسان رساند و جعفر و سبازی را مغلوب نمود و خراسان را از استیلای خانیان نجات داد و الیک خان نصر به یاری قدر خان پسر بغراخان والی ختن با سپاهی دیگر از جیحون گذشت و به جنگ محمود که در این ایام با جمعی از ترکان غز و خلج و افغانه و هندیان و با 500 فیل جنگی در تخارستان مقیم بوده شتافت و در طی جنگی در سال 398 در نزدیکی پل چرخیان بلخ آب در دشت کتر چهار فرسخی اتفاق افتاد سپاه خانیان شکست خوردند. این جنگ به جنگ که کتر معروف است و جنگ کتر یکی از وقایع مهم دوره غزنویان است چراکه از این تاریخ تا عهد سلاجقه، دیگر خطر خانیان از جانب خراسان رفع شد.

در دوره سامانیان در ناحیه خوارزم که تحت امر دو سلسله از امرا بود یکی مأمونیان که در قسمت چپ جیحون اسکان

داشتند و پایتخت شان شهر گرگانج یا جرجانیه یا اورگنج بود و دیگری خوارزمشاهیان قدیم که مرکز حکومت ایشان شهر کاث یا شهرستان قرار داشت ابوالحسن علی خوارزمشاه خواهر محمود را به زنی گرفت و بعد از فوت ابوالحسن علی، ابوالعباس مامون بن مامون والی جرجانیه و خوارزم گردید و خواهر دیگر محمود را به زنی گرفت چون می‌خواست به نام محمود برادر زنش در ناحیه خوارزم خطبه بخواند. امرا و مردم از او ناراضی شده و او را به قتل رساندند و محمود غزنوی برای گرفتن انتقام داماد خود با سپاه‌یانی به خوارزم اعزام و طی نبردی که بین سپاه خوارزمشاه با محمود در گرفت محمود آن‌ها را شکست داد و در سال 408 پنجم صفر وارد جرجانیه شد و تمام افراد خاندان مأمونی را دستگیر کرد خوارزم را به سردار معروف خود آلتونتاش سپرد و این جنگ در تاریخ به جنگ هزار شب معروف است. چنانکه آمده است ابوعلی سینا مدتی را در دستگاه ابوالحسن علی و ابوالعباس سپری نموده و ابوریحان بیرونی از جمله خواص و مستشاران ایشان بود.

سلطان محمود غزنوی 12 بار به هندوستان حمله کرد حال بیابید ببینیم بر اساس منابع تاریخی انگیزه اصلی محمود غزنوی از حمله به هندوستان چه بوده است؟ آیا اهداف اقتصادی و زیر بنای حمله وی بوده است یا اهداف مذهبی؟ هریک از سفرهای جنگی ظاهراً به نیت جهاد با کفار هند صورت گرفته است اما باطناً برای غارت بلاد و معابد و بتخانه‌های ایشان که به کثرت ثروت و الات و ادوات و اصنام سیمین و زرین مشهور بوده با راجه‌ها و حکام محلی هندوستان جنگ‌ها کرده و از شهرهای ایشان هر بار غنایمی بی شمار با خود آورده است گویا هجوم به هند را سلطان محمود غزنوی بعد از جلوس خود متداول نموده است و تا پنج سال پیش از وفات آن را دنبال می‌کرده است شروع آن از تاریخ 392 هجری آغاز شده است

مطیع کردن خلف بن احمد به دنبال اهداف پدر به هند حمله نمود و قسمتی از بلاد شرقی پیشاور را تصرف نمود در سال 395 به جلگه پنجاب حمله کرد و پایتخت پنجاب مرکزی را به به نام بهاطیه را ضمیمه خاک خود نمود و با 1500 زنجیر فیل به غزنه برگشت.

در سال 396 به بهانه دفع والی مسلمانان مولتان که به مذهب اسماعیلی درآمده بود به آن نواحی حمله ور گردید و بعد از آن به داخل جلگه گنگ گردید چنانکه آمده است محصور حصار کالنجر که نندا راجه آ به آن پناه برده بوده به محاصره درآورد ولی به علت حمله ایلک خان به خراسان او با نندا صلح نمود و به ایران برگشت.

از جمله غزوات محمود که در تاریخ هم از اهمیت خاصی برخوردار است حمله او به قلعه ناردین از قلاع پنجاب و حمله او

به بتخانه تانسیر در شمال هلی بوده که به بت بزرگ آن دست یافت و به غزنین برگشت که در این واقعه در سال 405 و 404 هجری اتفاق افتاده است.

در سال 409 محمود به شهر قنوج حمله ور گردید خزاین آن را فتح نمود و بار دیگر در همان سال به بتخانه موترا حمله ور گردید خزاین آن را به غارت برد.

بزرگترین و آخرین یورش محمود به هندوستان در سال 416 به ولایات گجرات بوده است که بتخانه‌های معروف هندوستان در شهر سومنات بود که علت اصلی دست یابی محمود بر این بت‌ها را بر اساس عقاید هندوان خشم و غضب بت سومنات بر آن‌ها بوده است

چنانکه آمده است محمود در سال 416 هجری بر شهر نهلواره پایتخت ولایت گجرات قدیم استیلاء یافت و بت اعظمی که از سنگ ساخته شده بود به طول پنج زراع بود درهم شکست و تکه‌های از آن را برای چنین فتحی به غزنه و شهر مکه و بغداد در سال 416 فرستاد و خود در سال 417 از آن نواحی برگشت.

بعد از این فتوحات محمود توانست غائله آل بویه یعنی مجدالدوله را خاتمه دهد و حدود آن را به متصرفات خود اضافه کنید و تمام دارایی آن را به خود اختصاص داد .

سلطان محمود غزنوی در سال 421 به مرض سل مبتلا گردید بعضی گویند که به مرض دق مبتلا گردید و در بهار سال 421 به غزنین آمده و در 23 ربیع الاول سال 423 هجری فوت نمود گویند که بالغ بر 400 نفر در دربار محمود وجود داشت و او را مدح می‌کردند مثل:

عنصری بلخی

فرخی سیستانی

عسجدی مروزی

زینبی علومی

فردوسی طوسی

منشوری سمرقندی

کسایی مروزی

غضایری رازی

نام آورترین فرد در دربار محمود غزنوی

فردوسی با شاهنامه مشهورش 2. ابوریحان بیرونی چنانکه حتی حکم قتل ابوریحان بیرونی به جهت عدم درک یک واقعیت علمی صادر نمود ولی با وساطت منشی خودش ابونصر مشکان از چنین اشتباه بزرگی دست کشید.

بایستی گفت سلطان محمود غزنوی حنفی مذهب و تعصب بسیار شدید داشته است چون در دوره محمود غزنوی است که تبلیغات دعاه اسماعیلی در ماوراء النهر و خراسان عده زیادی از مردم را به این آیین وادار نمود هرکجا از ایشان را می یافت به قتل می رساند مخصوصاً به آن علت که دعاه اسماعیلی اهل ایران را که از خلفای فاطمی مصر می خواندند دلیل آن هم بر این بوده است که این خلفا مدعی بنی عباسی مورد ستایش محمود بودند به همین سبب واژه قرمطی دایر گشت یعنی اسماعیل و طرفداران فاطمیون.

وی یاران مجدالدوله را به جرم معتزلی بودند همگی را از دم تیغ گذراندند و کتابخانه آنها را به آتش کشید چنانکه در بالا هم ذکر کردیم محمود فردی طماع و آزمند بوده است بیشتر غزوات او ظاهراً به نیت اسلام و جهاد علیه کفار بوده ولی غرض اصلی اش غارت معابد پرثروت هند و آوردن آن ثروتها به دیار خود بوده است

محمود در این دوران حکومت خود از وزرای سود می برد که از جمله این وزراء نظام الملک بوده است اگرچه اولین وزیر وی ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی بوده است ولی او را در سال 401 عزل نمود و این پست را به ابوالقاسم احمد بن حس میمندی رسید اسفراینی کتاب شاهنامه فردوسی را برای نشان دادن فضل و ادب و هنر خودش به عربی ترجمه نمود و حتی گویا موجب محرومیت فردوسی از دریافت پاداش خود گردید و آخرین وزیر سلطان محمود غزنوی ابوعلی حسن بن محمد بن میکال معروف به حسنک وزیر بود.

بعد از محمود پسرش محمد جانشین وی گردید و آن هم بنا به سفارش خود محمد در وصیت نامه اش محمود غزنوی چون فردی عیاش بود نمی توانست به امور مملکتی رسیدگی نماید طی درگیری که بین مسعود و محمد غزنوی به وجود آمد مسعود توانست در 31 شوال سال 421 بر محمد دست یابد درحالیکه به خوردن شراب و عیش و نوش بوده اسیر نمود و دستور داد تا او را کور نمایند مسعود جای وی را گرفت از جمله کارهایی که مسعود غزنوی انجام داد کشتن حسنک وزیر بوده است این سلطان به علت سعی و تلاشی که خواجه حسنک وزیر در رساندن محمد به سلطنت کرده او را به اتهام قرمطی بودن متهم ساخت چنانکه بیهقی شرح مفصلی را از این وقایع و دلیل کشتن حسنک را آورده است

جا دارد که پیش از اینکه واقعه مهم دیگر از دوران مسعود نام ببریم که به طایفه ترکان آغاز پردازیم و بعد واقعه

درگیری این طایفه را با مسعود بیان نماییم این قوم در شمال خوارزم یعنی دریاچه آرال حالیه در حدود مصب شطوط سیحون و جیحون و دشت بین دریای آرال و خزر سکونت داشتند که آن‌ها را اصطلاحاً اغز که نام عمومی آنان است می‌نامند رئیس این طایفه شخصی به نام سلجوق پسر دقایق بوده است که در اراضی مصبی بین سیحون در جنوب بیحره خوارزم شهر نشینی اختیار کردند سلجوق به زودی اسلام را قبول نمود و شهر جند را که در کنار سیحون قرار داشت به دین اسلام درآورد.

سامانیان ایشان را در قریه نور از قرای شمال شرقی بخارا ساکن کردند و سلاجقه از این تاریخ به بعد بر شکوه و عظمت خود افزودند و چون به اسلام گرویده بودند کسی نیز معترض ایشان نمی‌شد و تاموقعی که بر غزنویان قیام کردند و به تشکیل دولت بزرگی موفق آمدند مسکن ایشان همان قریه نور بخارا بود.

زمانی که آلتونتاش فوت نمود سلطان مسعود خوارزمشاهی مقام وی را به عهده مأموری دیگری گذاشت و هارون پسر آلتونتاش را به شغلی که در شأن او نبود گماشت در صورتی که هارون منتظر گرفتن مقام پدر بود به همین علت هارون با ترکمانان سلجوقی دست به یکی کرد و درشوال 423 علناً بر مسعود قیام نمود لیکن قیام او از کاری پیش نبرد.

هارون بن آلتونتاش هم نیز به دست غلامانش به قتل رسید و اقامت درحوالی خوارزم بر آن طایفه غیر ممکن شد به همین دلیل ترکمانان مذکور به دامنه‌های جنوبی جبال شمال خراسان یعنی در جنوب ریگزار ترکستان حالیه و حوالی شهر نسا کوچ کردند.

سلجوق دارای سه پسر بود.

محمد طغرل 2. داوود جغری 3. ییغو بود

در سال 426 هجری داوود سلجوقی مسعود را شکست داد و بکتغدی منهنزماً به خراسان پیش مسعود برگشت و این شکست اولین وهن بزرگی بود که به شوکت و دولت سلطان مسعود وارد آمد و برخلاف سلاجقه را جری و چیره‌تر کرد.

به هر حال در سال 430 هجری در نبردی که بین مسعود و سلجوقیان در نزدیکی مرو در محلی به نام دنداقان درگرفت مسعود در این میان شکست خورد و به طرف هرات گریخت و سلاجقه به غارت باروبنه سنگینی که همراه سپاهیان مسعود بود و همان نیز یکی از علل شکست لشگریان مسعود گردید پرداختند.

در اصل واقعه دنداقان به منزله حکم ختم سلطنت غزنویان در ماوراء النهر و ایران بود مرگ سلطان مسعود غزنوی در سال 433 بود مسعود توسط افراد خودش دستگیر گردید و برادر نابینایش را به تهدید به امارت برداشتند و مسعود به

امر برادرش محمد در ربیع الاخر سال 432 زندانی و کمی بعد در زندان به قتل رسید.

از جمله جنگ‌های معروف غزنوی بین محمد و مودود بن مسعود است زمانی که مسعود در کنار رودخانه سند به قتل رسید محمد به دستگیری دشمنان مودود به امارت برداشته شد. مودود در خراسان بود پس به تهیه سپاه‌یانی که به جنگ با محمد عموی خود پرداخت و او را پس از چهار ماه امارت کردن کشت، در سال 435 مودود به قصد گرفتن خراسان لشگری به خراسان بازگشت اما ایشان از آلب ارسلان پسر طغرل سلجوقی شکست یافت و با هزیمت به غزنین برگشت و در آخر عمر مودود به خیال پس گرفتن ممالک از دست رفته پدری با چند نفر از ملوک اطراف مثل ابوکالیجار دیلمی و خاقان ترک برضد سلاجقه اتحاد کرد و قرار شد که متحدین از سه طرف به سلجوقیان بتازند لشگریان ابوکالیجار در کویر لوت دچار صدمات بسیار شدند و خود او نیز مریض گردید و به اصفهان برگشت و در بیستم 441 مودود بن مسعود فوت نمود فقط در حدود خراسان و خوارزم چندی به غارت و تاخت و تاز پرداختند و پس از شکست از سلاجقه به وطن خود مراجعت نمودند.

بعد از مودود پسر کوچکش امارت را به دست گرفت وی معروف به مسعودثانی است به دنبال وی عبدالرشید فرزند محمد درصدد برآمد ملک پدرش را بگیرد او تحت نفوذ شخصی به نام طغرل که از حاجبان برادرزاده‌اش مودود بود قرار داشت امارت این طغرل که او را در تاریخ کافر نعت لقب داده‌اند 40 روز بیشتر طول نکشید که به وسیله یکی از غلامان غزنوی به قتل رسید و بعد از او فرح زاد به مدت 7 سال امارت نمود از جمله وقایع مهم دوران وی می‌توان به لشگرکشی او به خراسان و شکست دادن یکی از سرداران آلب ارسلان اشاره داشت که او را اسیر کرد.

در دوره سلطنت ابراهیم غزنوی در قدم اول باچغری سلجوقی صلح کرد و مصمم شد که حال نزاعی را که از زمان مودود تا این تاریخ مابین اصحاب چغری بیک و پسرش الب ارسلان و لشگریان غزنوی بر سر تصرف خراسان باقی بود برطرف سازد وی پادشاه عادل و فاضل و دینداری بود.

از زمان بهرام شاه غزنوی به بعد دولت غزنویان خراج‌گذار سلجوقیان گردید در همین دوره قطب‌الدین محمد غوری که از برادرانش علاء‌الدین حسین و سیف‌الدوله سوری متوحش شده به غزنین پناه برد و بهرام شاه به سعایت جمعی از افراد به او سم داد و او را مسموم کرد و این امر موجب دشمنی بین بهرام شاه غزنوی با سلاطین غوری گردید.

چنانکه در قسمت غوریان خواهید دید غوریان، غزنویان را از عرصه تاریخ محو می‌کنند از جمله حوادث مهم دیگر دوره بهرام شاه غزنوی کشتن یکی دیگر از امرای غوری بود چنانکه آمده است که در سال 544 سیف‌الدین سوری برای

گرفتن انتقام برادر به این ناحیه حمله ور گردید که وی به دست بهرام شاه غزنوی گرفتار و به قتل رسید و به این صورت علاء الدین حسین که از قتل برادر اول قطب الدین در خشم و غضب بود از شنیدن خبر کشته شدن برادر دوم به دست بهرام شاه غزنوی چنان برافروخت و در نتیجه زمانیکه بر غزنه دست یافت دستور داد که هفت شبانه روز در آن به قتل عام و سوختن آن بپردازند و دستور داد به غیر از نعش‌های محمود و مسعود و ابراهیم تمامی اجساد سلاطین غزنوی را از گورهایشان بیرون آورده و به آتش بکشند و بسیاری از ابنیه و عمارات و کتب در این شهر را به باد فنا داد و در سال 548 بهرام شاه در غزنین فوت نمود و در اصل می‌توان گفت که بهرام شاه غزنوی بهترین و خوشنام‌ترین سلاطین غزنوی بوده است چراکه او در تربیت شعرا و اهل فضل با سلطان سنجر رقابت می‌نمود.

در عهد او شهرهایی چون غزنین و لاهور با پایتخت سنجر مرو شاهجان برابر می‌کرد از جمله شعرای معروف این دوره که بهرامشاه را مدح گفته‌اند مسعود سعد سلمان و حکیم ارجمند سنایی غزنوی بوده است که معروفترین اثر وی همان کتاب حدیقه الحقیقه سنایی است و علاوه بر آن کتاب کلیله و دمنه بهرامشاهی که به قلم ابوالمعالی نصرالله بن عبدالحمید شیرازی است.

بعد از مرگ بهرام شاه، خسرو جانشین او شد و بعد از فتح غزنین به دست طایفه اغز خسرو شاه غزنوی به لاهور آمد و در آنجا وفات یافت و بعد از او پسرش خسرو ملک جانشین وی گشت در عهد وی غوریان غزنه را از ترکان غز گرفتند و شهاب الدین محمد بن سام به تدریج در پیشاور و لاهور و مولتان یعنی دره‌های شطوط کابل و سند را از کف خسرو ملک بیرون آورد. در سال 582 خسرو ملک از شهاب الدین تقاضای صلح نمود لیکن قبل از آنکه به چنین قراری موفق آید یاران شهاب الدین او را دستگیر ساختند با این واقعه دولت محمودیان به آخر رسید خسرو ملک تا سال 598 در غور محبوس بود در این تاریخ او را به قتل رسید.

و به این صورت حکومت غزنویان به دست حکام غوری به پایان رسید جا دارد در اینجا به مسائل حاشیه‌ای دوره غزنوی بپردازیم و چنانکه از تاریخ بخارا نرشی و مفاتیح العلوم خوارزمی بر می‌آید شکل و ساختار غزنوی را به این چنین به تصویر کشیده‌اند که در اصل دولت غزنوی آشکارا از روی نمونه دستگاه اداری دولت سامانی در بخارا اقتباس شده است چنانکه بایستی به یاد داشته باشیم که اساس و ساختار دولت و دیوان سامانیان بر اساس دیوان خلفای عباسی و بغداد و آنها هم تقلیدی از دیوان ساسانیان انجام دادند ولی در طول زمان دچار تغییراتی شده‌اند امپراتوری غزنوی 5 اداره بزرگ دولتی داشت که عبارتند از دیوان وزیر که به ریاست وزیر که به مالیه و اداره عمومی مربوط بود.

دیوان رسالت که تحت ریاست دبیر بزرگ که به مکاتبات اداری و سیاسی اختصاص داشت.

دیوان عرض که تحت قیادت و رهبری عارض بود که ماموریت وی گرد آوری و سازمان‌دهی و تجهیزیات سپاه مربوط می‌شد.

دیوان اشرف که تحت نظر مشرف بزرگ بوده که به ارتباطات داخلی و نظام جاسوسی مرتبط می‌گشت و دیوان وکالت که به مباشرت وکیل خاص با مباشر اهل خانه سلطان که وظیفه‌اش اداره کاخ شاهی و اداره‌ی املاک و داری‌های پادشاه بود.

نام فرمانروایان	سال رسیدن به سلطنت	
	هجری قمری	میلادی
سبکتکین	366	977
اسماعیل بن سبکتکین	387	997
محمود بن سبکتکین	388	998
محمد بن محمود	421	1030
مسعود بن محمود (اول)	421	1031
ابراهیم	451	1059
بهرامشاه	512	1118
خسرو ملک (در لاهور)	555-582	1160-1186

آخرین امر غزنوی خسرو ملک بوده است که روی هم رفته ایشان 200 سال حکومت کردند که مشروع آن از سال 387 تا 582 پایان گرفت دولت غزنوی در آخر امر به دست غوریان از بین رفت.

غوریان (543 تا 612 ه. ق)

غور ناحیه‌ای کوهستانی و وسیع بین هرات و غزنه با مرکزیت شهر فیروزکوه بوده است. مورخین نسب غوریان را به ضحاک تازی می‌رسانند که وقتی فریدون بر او پیروز شد طایفه‌ای از اولاد او به غور گریختند و قلعه‌های مستحکمی بنا کردند و حکومت غور در اولاد ضحاک موروثی شد. غور در سال 31 ه. ق در عهد خلافت عثمان و یا طبق قول جوزجانی در عهد خلافت حضرت علی (ع) فتح شد و شنسب از دست حضرت علی عهد و لواء حکومت غور را دریافت داشت لذا به آنان، آل شنسب هم می‌گویند.

این سرزمین تا مدت‌ها پس از ورود مسلمانان به ایران به کیش بودایی گرایش داشتند. مسلمانان چندین بار به این ناحیه یورش بردند، اما با مقاومت مردم این سرزمین روبه‌رو شدند. در اواخر سده‌ی دوم هجری قمری مردم این سرزمین به

تدریج دین اسلام را پذیرفتند.

در ابتدا حکومت غوریان به منطقه غور محدود می‌شد. آنان با حاکمان اموی مخالفت بودند لذا در قیام ابومسلم و دعوت عباسیان حضور داشتند. بعدها در دورهٔ هارون الرشید امیر نجفی نهاران از او عهد و لواء گرفت. غوریان در دورهٔ محمود غزنوی شروع به افزایش متصرفات خود کرده به مرور بر خراسان، غزنه، بامیان و هند مسلط شده امارت خود را به سلطنت تبدیل کردند. این حکمرانان لقب غرشاه (غر در پشتو به معنای کوه است) داشتند.

سلسله‌ای از امرا هستند که از قدیم در نواحی صعب غور واقع در کوهستان‌های مابین هرات و غزنه امارت داشتند و به ملوک شنسبانیه یا آل شنسب مشهور بوده اند، و به دو شعبه اصلی منقسم می شدند: یکی از آن دو در غور سلطنت میکردند و پایتخت آنان فیروزکوه بود و دیگر طخارستان واقع در شمال غور که پایتخت ایشان بامیان بود، و آنان را غوریه بامیان نیز می‌گفتند. علت اشتها این دو سلسله به آل شنسب، انتساب آنان بشخصی است به نام شنسب که گویند در صدر اسلام می زیست و بر دست علی بن ابیطالب (ع) اسلام آورد. یکی از اعقاب شنسب به نام فولاد غوری معاصر ابومسلم خراسانی با او در بیرون راندن عمال بنی امیه از خراسان یاری کرد و بدین سبب او و برادرزادگانش همچنان در امارت خود باقی ماندند.

یعقوب لیث صفاری، تصرفاتی به سرزمین غور داشته و تا طخارستان پیش روی کرده است.

در زمان غزنویان چون غزنه پایتخت این حکومت نزدیک غور قرار داشت حکمرانان غزنوی نمی توانستند به مسائل غور و حکمرانش بی تفاوت باشند.

سبکتکین بنیانگذار غزنویان به گرفتن باج و خراج بسنده کرد.

در زمان سلطان محمود به علت اینکه رقیب سیاسی او ایلک خان قصد گسترش قلمرو خود از سمت خراسان را داشت او را مجبور به لشکر کشی به سمت غور کرد.

هنگامی که سلطان محمود غزنوی در حال تصرف شهر مولتان در هندوستان (396) را داشت ایلک خان از موقعیت استفاده کرده و لشکریان خود را از دو سو - بلخ و مرو - به خراسان فرستاد و توانست شهرهای بلخ، مرو و نیشابور را تصرف کند. سلطان محمود در سال 397 بعد از فتح مولتان متجاوزان قراختایی را بیرون کرد.

ایلک خان باز هم در سال بعد، با پسر عموی خود قادر خان یوسف حمله کرد. اما سلطان محمود در محلی به نام پل چرقیان (نزدیک بلخ) آن‌ها را شکست داد و از آن به بعد قراختاییان دیگر به خراسان حمله نکردند.

محمود غزنوی به تدریج مناطق کوهستانی و خوارزم را فتح کرد. در سال 400 به غزنه آمد و عازم جوزجان شد و آنجا را فتح کرد.

سال بعد در زمانی که محمد بن سوری در بخشی از غور حکومت می‌کرد به غور حمله کرد. محمد بن سوری خود را تابع سلطان محمود می‌دانست اما گاه از دادن خراج امتناع می‌کرد در ضمن وی برای مقابله احتمالی در برابر حمله سلطان محمود شروع به ساخت استحکامات کرده بود.

سلطان محمود لشکری عظیم به فرماندهی آلتونپاش به سوی غور فرستاد اما موقعیت ویژه غور یعنی کوهستانی بودن منطقه منجر به شکست آلتونپاش شد.

عاقبت سلطان محمود با حيله‌های جنگی، غوریان را شکست داد.

این حمله سلطان محمود نقطه عطف برای تاریخ این سرزمین هست چرا که از این زمان پیتا سال 543 هجری دیگر غور استقلال خود را نتوانست به دست بیاورد. و سلطان امارت غور را به پسرش ابوعلی سپرد، امیر مسعود غزنوی - فرزند سلطان محمود و حاکم هرات - در سال 411 هجری از سمت غرب به غور حمله کرد و توانست بخش دیگر غور را به دست بیاورد. بیهقی می‌گوید: تا این زمان هیچ حکمرانی نتوانسته بود این مقدار سرزمین غور را تصرف کند.

ابو علی سوری چند مدرسه و یک مسجد جامع در فیروزکوه (یکی از شهرهای غور) بنا کرد و نسبت به مردم مهربان و با عدالت رفتار می‌کرد. و دانشمندان را محترم می‌شمرد.

لیکن او در دوره مسعود مغلوب پسرعم خود عباس بن شیث که مردی فاضل و منجمی ماهر بود، شد و از امارت خلع گردید. بعد از مدت طولانی برادرزاده این شخص به نام عباس بر او شورید و حکومت را به دست گرفت.

عباس بن شیث بن محمد بن سوری در سیاست خارجی و داخلی متفاوت با ابوعلی سوری عمل می‌کرد وی بر خلاف عمویش با مردم با خشونت رفتار می‌کرد. عاقبت بزرگان و اشراف و امرا نامه به سلطان ابراهیم بن مسعود غزنوی که از سال 451 تا 481 حکومت می‌کرد نوشتند و از او کمک جستند.

سلطان ابراهیم غزنوی هم به غور حمله کرد و به محض ورود سلطان ابراهیم تمام لشکریان غور به او پیوستند و امیر عباس را به او تحویل دادند.

سلطان حکومت منطقه را به پسر عباس داد امیر محمد با مردم به مهربانی رفتار می‌کرد و نسبت به سلاطین غزنوی تابعیت تمام داشت.

بعد از او پسرش عزالدین حسین به حکومت رسید. (493-543)

سنجر یکی از شاهزادگان سلجوقی در سال 490 به حومت خراسان رسید و در سال 501 ه. ق به غور حمله کرد و عزالدین حسین را دستگیر نمود. و پس از آن عزالدین حسین هر ساله برای سنجر خراج می‌فرستاد. ملک عزالدین حسین در تاریخ به ابوسلاطین معروف است چراکه تعدادی از سلاطین غور از فرزندان او هستند. پس از وی سیف الدین سوری به سلطنت رسید این فرد شهر و قلعه‌ای آستی را که یکی از شهرهای گور بود را به عنوان پایتخت انتخاب کرد و حکومت نواحی مختلف غور را به برادرانش وا گذاشت از جمله به قطب الدین (ملک جبال) حکومت فیروز کوه را داد این شخص در ابتدای حکومتش به علت اختلاف با برادرش به نزد بهرام شاه غزنوی (پدر زنش) رفت اما بهرام شاه بعد از مدتی به او ظنین شد و او را به جرم خیانت به حرم پادشاهی در سال 543 به قتل رساند. سیف الدین سوری به انتقام خون برادرش به غزنین لشکر کشید و آن شهر را به تصرف در آورد. از آنجا که بهرام شاه قدرت چندانی نداشت و هر ساله باج و خراج به سلطان سنجر می‌فرستاد بدون هیچ مقاومتی شهر را ترک و به هندوستان (شهر لاهور) رفت.

سیف الدین سوری در غزنین خطبه به نام خود خواند و فتح غزنین مبداء تحولات برای خاندان آل شنسب و خراسان محسوب می‌شود. در زمستان سال بعد در حالیکه نیروهای سیف الدین سوری در غزنه حضور نداشتند بهرام شاه غزنوی حمله کرد و توانست غزنه را فتح کند و سرسیف ادین را برای سلطان سنجر فرستاد. بهاء الدین سام (برادر سیف الدین وجانشین وی در غور) وی فیروز کوه را پایتخت خویش کرده بود و 4 قلعه دفاعی درمرزهای غور بنا کرده بود از آنجا که سلطان سنجر پس از شکست در جنگ با قراختائیان (جنگ قطوان در سال 536 دچار ضعف شده بود بهاء الدین سام شروع به ساخت استحکامات کرد و برای انتقام خون برادرانش به غزنه لشکر کشید. در میان راه بهاءالدین سام در اثر بیماری در گذشت.

علاء الدین حسین کار حمله به غزنین را دنبال کرد. وپیشنهاد صلح بهرام شاه را قبول نکرد و در سال 556 ه. ق. در عهد خسروشاه بن بهرامشاه به خونخواهی برادران خود به غزنین تاخت و سه روز آن را غارت کرد، و از همه کسانی که در اسارت برادر او و مصلوب ساختن وی شرکت داشتند، و حتی از زنانی که به تغنی اشعاری در هجو برادرش متهم بودند، به فجیع ترین وضعی انتقام گرفت، قبور پادشاهان غزنوی را شکافت و اجساد آنها را به آتش کشاند وگفت من جهانسوزم و به همین علت در تاریخ به جهانسوز مشهور است و بسیاری از مردم غزنین را با خود به فیروزکوه برد و بر خود لقب

سلطان معظم نهاد و بر رسم سلاطین سلجوقی و ترک برای خود چتر شاهی ترتیب داد. بعد از علاءالدین حسین سیف الدین محمد جانشین او شد. سیف الدین بیشتر به امور دینی می‌پرداخت تا به مسائل حکومتی. اقدام او بر کندن اسماعیلیانی بود که در زمان پدرش اجازه یافته بودند به تبلیغ دینشان بپردازند. سپهسالار او که به روایتی در قتل وی دست داشته است به غور می‌رود و غیاث الدین محمد یکی از پسر بهاءالدین سام را به سلطنت برداشتند. از خوشبختیهای این پادشاه مشهور آن بود که برادری شجاع و سپهسالاری جنگاور و وفادار داشت بنام شهاب الدین محمد بن سام که غیاث الدین بسیاری از فتوحات خود را مرهون او بوده است. در آغاز عهد غیاث الدین، غزان استیلا یافته، غزنه را در دست گرفته بودند و حکومت غوریان را از رونق انداخته بودند تا عاقبت غیاث الدین برادر خود شهاب الدین را به جنگ غزان فرستاد، و او بعد از جنگ سخت غزنه را در سال 569 هـ. ق. از چنگ آن قوم بیرون آورد، و سپس به بسط فتوحات خود از حدود کرمان تا ولایت سند پرداخت و در سال 579 هـ. ق. تا لاهور پیش رفت و آن را محاصره و تصرف کرد، و سلطنت غزنویان را منقرض ساخت، و پس از آن بر هرات تاخت و آن را از چنگ ترکان سنجری بیرون آورد، جوزجانی صاحب کتاب منهاج سراج {طبقات ناصری} می‌نویسد قیاس الدین محمد به خاطر ناخشنودی مردم هرات از طغرل و به دعوت مردم هرات به آنجا حمله کرد.

جوزجانی مورخ درباری غوریان است.

غیاث الدین بعضی دیگر از بلاد خراسان را نیز بر متصرفات غوریان افزود، و باز به هند روی نهاد، و در آنجا به فتوحات پیاپی موفق شد و ولایت شمال آن سرزمین را یکایک تسخیر کرد و بسیاری از هندوان را به اسلام آورد. بر اثر فتوحات شهاب الدین دامنه ممالک غوریان وسعت یافت، چنانکه بقول منهاج سراج: «از مشرق هندوستان و از سرحد چین و ماچین تا در عراق و از آب جیحون و خراسان تا کنار دریا و هرمز خطبه به اسم مبارک این پادشاه (یعنی غیاث الدین محمد) تزیین یافت. بعد از فوت غیاث الدین در 599 هـ. ق. برادرش شهاب الدین محمد با لقب معزالدین بر جای او نشست. از وقایع عمده دوره سلطنت وی جنگی میان غوریان و خوارزمیان است که به شکست غوریان تمام شد، و سلطان غور در فکر جبران این شکست بود که در سال 602 هـ. ق. به دست یکی از فدائیان ملاحده به زخم کارد از پای درآمد. کمال وسعت و قدرت دولت غور در عهد غیاث الدین و شهاب الدین (معزالدین) بود، و بعد از قتل معزالدین، از دوره سلطنت غیاث الدین محمود بن غیاث الدین محمد تجزیه ممالک غور آغاز شد، چنانکه قطب الدین ایبک در دهلی و ناصرالدین قباچه در سند کوس استقلال زدند، و بتدریج قدرت سلاطین غور منحصر به ناحیه غور و قسمتی از افغانستان

و خراسان شد. تسلط خوارزمشاهیان نیز آنی سلاطین غور را آسوده نمی گذاشت، چنانکه غیاث الدین محمود رادر سال 607 هـ. ق. در بستر خواب کشتند و پسر چهارده ساله اش سام و برادرش را که از بیم خوارزمیان به غزنین گریخته بودند اسیر کردند و به خوارزم بردند، و علاءالدین اتسز پسر علاءالدین جهانسوز از جانب خوارزمشاه تا سال 611 هـ. ق. در فیروزکوه حکومت راند، و در این سال میان او و تاج الدین یلدوز حاکم غزنین جنگی درگرفت که به قتل علاءالدین اتسز پایان یافت. شعبه سلاطین بامیان را هم که بوسیله ملک فخرالدین مسعود عم غیاث الدین محمدبن سام شروع شده بود، در عهد جلال الدین علی بن سام دور به نهایت رسید، و محمد خوارزمشاه در سال 609 هنگامی که در ماوراءالنهر بود ناگهان بر سر وی تاخت و او را از میان برد. ملوک غور مانند سایر ملوک ایرانی نژاد در فتوحات خود بیم و اضطرابی را که پادشاهان ترک نژاد این عهد معمولاً در دلها می افکندند ایجاد نمی کردند، و غالباً مردمی عادل و نیکوسیرت بودند و دربار آنان بیشتر به شاعران بزرگ مزین بود. نظامی عروضی که خود از پروردگان این دستگاه بود از شاعران بزرگ آل شنسب اینان را می شمارد: ابوالقاسم رفیعی، ابوبکر جوهری و علی صونی بر روی هم اشتغال سلاطین غور در مدت توسعه ممالک، و ضعف و تباهی حال آنان در اواخر ایام مجال پرداختن به امور علمی و ادبی را چنانکه باید نمی داد، خاصه که در عهد قدرت آنان نیز مساعد با احوال علم نبود. از میان سلاطین غوری برخی شعر می سروده‌اند و از آن جمله ابیات متعددی از علاءالدین حسین در طبقات ناصری نقل شده است.

ممالیک غوریه : سلاطین غور خاصه معزالدین محمدبن سام به رسم همه سلاطین روزگار در دستگاه خود عده ای غلام ترک داشتند که در زمره سپاهیان خدمت میکردند و از میان آنان بعضی به امارت و قدرت می رسیدند. معزالدین محمدبن سام از غلامان فراوان خود گروهی را به مراتب عالی رسانیده، فرماندهی دسته‌هایی از سپاهیان خود را بدانان داده بود و همین امر مقدمه ضعف و سقوط سریع حکومت غوریان بعد از وفات او گردید این غلامان ترک به سرعت شاهزادگان غوری را از غزنین بیرون راندند و خود بر قسمت‌های جنوبی ممالک غوری فرمانروایی یافتند.

تاج الدین یلدوز مرتبه دامادی سلطان معزالدین محمد داشت و قطب الدین ایبک داماد تاج الدین یلدوز بود و شمس الدین التتمش و ناصرالدین قباچه دو دختر قطب الدین ایبک را در حباله نکاح داشتند. تاج الدین یلدوز بعد از معزالدین محمد چندی برای تشکیل سلطنت خاص خود کوشید، لیکن پس از جنگ‌های متعدد که با مدعیان امارت کرد عاقبت از جلو حمله سلطان محمد خوارزمشاه به جانب بدوان هند گریخت و در جنگی که میان او و شمس الدین التتمش روی داد اسیر و مقتول شد. قطب الدین ایبک نیز چندگاهی حکومت غزنین را به دست گرفت، لیکن از تاج الدین یلدوز

شکست یافت و به هند گریخت. ایبک از غلامانی بود که سلطان معزالدین از تجار خراسانی در غزنین خریده، و بر اثر لیاقتی که در او مشاهده کرده بود به مقامات عالی رسانید و چند فتح از فتوحات معزالدین بر دست همین غلام برآمد، و او بعد از فوت معزالدین محمد در عهد سلطنت غیاث الدین محمود چتر و لقب سلطانی از پادشاه غوری یافت و در سال 602 هـ. ق. در لاهور بر تخت سلطنت جلوس کرد و در سال 607 هـ. ق. درگذشت، و مدت سلطنت او با چتر و سکه و خطبه چهار سال و کسری بود. بعد از فوت قطب الدین ایبک ممالک هند میان چهار تن از ممالیک غوری تقسیم شد و بدین ترتیب سند را ناصرالدین قباچه در تصرف آورد، و دهلی به شمس الدین التتمش رسید، و ممالک لکهنوتی به ملوک خلیج رسید، و لاهور گاه در تصرف ناصرالدین قباچه و گاه در تملک تاج الدین یلدوز و زمانی در تملک شمس الدین التتمش بود. ناصرالدین قباچه از بندگان معزالدین محمد بود که بعد از کسب شهرت و امارت به دامادی ملک قطب الدین ایبک رسید و بعد از آن مولتان و ولایت سند را تا لب دریا در تصرف آورد، و پس از آن چندی در توسعه متصرفات خود کوشید، و هنگام حمله مغول به مولتان و محاصره آن در سال 621 هـ. ق. مقاومت مردانه کرد، و عاقبت پس از بیست و دو سال امارت در سال 624 هـ. ق. بعد از شکست‌هایی که از شمس الدین التتمش یافت خود را غرق کرد، و مدت حکومت او به پایان رسید. شمس الدین التتمش که با عنوان سلطان حکومتی قوی در هندوستان ایجاد کرد، هم از بندگان ترک بود که نخست او را از ترکستان به بخارا بردند و به خاندان صدر جهان فروختند و بعد از آن که چند بار به معرض خرید و فروش درآمد در دهلی به قطب الدین ایبک فروخته شد و داستان فروختن او به قطب الدین ایبک خود شرح مفصل دارد که منهاج سراج در طبقات ناصری به تمامی آورده است. التتمش بعد از وصول به مقامات مهم لشکری و اظهار جلالت و شجاعت معتوق شد و در زمره احرار درآمد، و بعد از فوت قطب الدین ایبک در سال 607 هـ. ق. بر تخت امارت دهلی نشست، و سپس با تاخت‌هایی که بر امرا و ممالیک اطراف برد، متصرفات خود را توسعه داد و بسیاری از ملوک و امرا را از میان برد و یا مطیع و منقاد خود ساخت، و از خلیفه فرمان سلطنت گرفت و تا سال 633 هـ. ق. به کامرانی سلطنت کرد و سلسله‌ای را به نام سلسله شمسیه بوجود آورد که تا سال 686 هـ. ق. حکمروایی داشتند. تشکیل حکومت‌های ممالیک هند و سلسله امرای خلجی که در همین اوان اتفاق افتاد، مصادف بود با آشوب‌های خراسان از دست خوارزمیان و حملات مغول و ویرانی ماوراءالنهر و خراسان، و به همین سبب بسیاری از اهل علم و ادب که روی قرار در اوطان خود نداشتند به هندوستان گریختند، و در خدمت ممالیک پذیرفته شدند و در نتیجه از آغاز قرن هفتم هجری به بعد هند یکی از مراکز مهم زبان و ادب فارسی شد.

اوج‌گیری دولت غوریان هم زمان با حیات سیاسی دولتهای غزنوی، سلجوقی و خوارزمشاهی میباشد.

رابطه سلاطین غور با خلافت عباسی رابطه دوستانه بود. خلیفه عباسی (الناصرالدین الله) سعی می‌کرد با حمایت کردن از غوریان قدرت سلجوقیان را تضعیف کند.

امام فخر رازی در دربار غوریان مزیسته است.

در منابع آمده است که غیاث الدین محمد در اواخر عمر خویش از مذهب کرامی به شافعی تغییر مذهب داد.

مذهب کرام که بیشتر مردم غور بر این مذهب بودند چه بود؟

کرام یعنی بخشنده. اکثر مردم غور تا قرن سوم تحت تاثیر مذهب بودا بودند آن‌ها از این قرن به بعد تحت تاثیر فرقه کرامی و اسلام قرار گرفتند و اسلام را پذیرفتند.

بنیانگذار این فرقه ابو عبدالله محمد بن کرام سگری نیشابوری بود.

در قرن سوم هجری چندین فرقه وجود داشت به گفته محمد خوارزمی مهم ترین آن‌ها عبارت از تشیع، تسنن، خوارج، معتزله، مرجئه، مجبر و مشبهه بودند.

کرامی‌ها را باید از گرایش مشبهه دانست. کرامی‌ها هم ذات خدا وهم صفات خدا را به انسان تشبیه می‌کردند. بعد از محمد کرام شاگردان و پیروان او بر مزار وی در بیت المقدس اعتکاف کردند و یک زاویه تشکیل دادند و به خانقاه شهرت یافت گفته می‌شود که این اولین خانقاه است.

از آثار باقی مانده غوریان منار جام در مسجد جام فیروزکوه و مسجد جامع هرات است.

و مسجد جامع قوه الاسلام یا قطب دهلی که نشانه اهتمام این خاندان به گسترش اسلام است.

نامهای ملوک و حکام غور بشرح زیر است :

غوریان یا شنسبانیان

(افغانستان و هندوستان)

الف - غوریان فیروزکوه و غزنه (شاخه اصلی) :

1- عزالدین حسین بن حسن بن محمد

2- قطب الدین محمد (در فیروزکوه، متوفی بسال 541).

در حدود سال 540. سیف الدین سوری (در غزنه - متوفی به سال 543). بهاءالدین سام (در فیروزکوه از 543 تا 544)

- 3- علاءالدین حسین جهانسوز (غور، سپس غزنه و فیروزکوه). 544
- 4- سیف الدین محمدبن حسین (فیروزکوه 556، متوفی به سال 558)
- غیاث الدین محمدبن سام (در غور)
- شهاب الدین محمد غوری بن سام (غزنه)
- 5- غیاث الدین محمدبن سام (558 متوفی به هرات بسال 599)
- شهاب الدین، سپس معزالدین (عامل سابق غزنه) .
- 6- معزالدین محمد غوری بن سام (599 متوفی به سال 602)
- علاءالدین محمدبن شجاع الدین علی (در غور)
- ممالیک چهارگانه علاءالدین محمد که کشورها را میان خود تقسیم کردند و هر کدام از ایشان لقب «معزی» گرفتند، به اسامی زیر:
- الف - قطب الدین ایبک (در لاهور پس از آن دردهلی از 602 تا 607)
- ب - تاج الدین ییلدز (در غزنه از 602 تا 611 / 612 / 613)
- ج - ناصرالدین قباچه (در سند و ملتان و اوج از 602 تا 624)
- د - بختیار محمد خلجی (در لکهنوتی)
- 7- غیاث الدین محمودبن محمدبن سام (602 در غور مقتول به سال 609)
- 8- بهاءالدین سام بن محمود صفر 609
- 9- علاءالدین اتسزبن حسین، (610 سلطان اسما، عامل خوارزمشاه)
- 10- علاءالدین یا ضیاءالدین محمدبن شجاع الدین علی (سلطان اسما، عامل اتسز خوارزمشاه تا 612)
- ب - غوریان بامیان و طخارستان :
- 1- فخرالدین مسعودبن حسین (540 برادرزادگان وی اورا معزول کردند).
- 2- شمس الدین محمدبن مسعود 558
- 3- بهاءالدین سام بن محمد 588
- 4- جلال الدین علی بن سام (602 مقتول به دست خوارزمشاه - 612)

حکام غور

سیف الدین حسن قرلغ (والی از جانب جلال الدین منکبرنی حدود 621)

ناصرالدین محمدبن حسن قرلغ (647 متوفی در حدود 658)

غوریان مالوه : مالوه به فتح واو یکی از قدیمترین دولتهای طایفه رچیوت است. پایتخت اسلامی آن در شهر مندو قرار داشت که آن را هوشنگ غوری ساخته بود. از ملوک مسلمان دو سلسله یکی بعد از دیگری در مالوه سلطنت کرده اند: غوریان و خلجیان. سلسله نخستین را دلاورخان غوری از حکام سلاطین دهلی تشکیل داد و شامل او و پسر و نواده وی است.

سلاطین سلجوقی

سلجوقیان از یک طایفه و عشیره ای بودند به نام قنق یا قنیق. اینها جزء گروه بزرگتری به نام تغز (اغز)، اغزهای نه گانه بودند. اغزها شاخه ای بودند که جمعیت زیادی داشتند و به قول محمود کاشغری صاحب کتاب دیوان لغات اغزها در اصل بیست و چهار طایفه ترک بودند که نه تای آنها طی مناسباتی که با جهان اسلام داشتند خود را اغز تغز (اغزهای نه گانه) می نامیدند.

شخصی به نام تومل توانست قبیله‌ها را با هم متحد کند و تومل به عنوان رهبر این قبیله‌ها به آنها ترک گفت و از این به بعد واژه ترک متداول شد.

ترکمانان غز و خزر که در ایام شوکت امرای سامانی در دشت‌های بحیره خوارزم (آرال) و سواحل شرقی دریای آبسکون (بحر خزر) و دره‌های علیای سیحون و جیحون سکونت داشتند و مسکن ایشان بین بلاد اسلامی ماوراءالنهر و مسکن ترکان شرقی قرلق (خلخ) و غزان غیر مسلمان بود وسلاجقه که پیش از ریاست یافتن سلجوق نام بخصوصی نداشتند به علت قبول اسلام و مجاهدت ممالک سامانی گاهی در کشمکش‌های بین این امرا و خانیان توران با سامانیان کمک می کردند و سامانیان به همین سبب مانع رفت و آمد ایشان به بلاد خود نمی شدند یکی از روسای آن سلجوق بن دقاق نام داشت و در اواخر عهد سامانی قبیله خود را برداشته و به شهر جند از بلادکنار سیحون در دره علیای این شط آورد و در آنجا مقیم شد. زمانی که سلجوقیان وارد قلمرو سامانیان شدند درست مقارن بود با اتحاد قبایلی دیگر از ترکان در شرق ماوراءالنهر که آنها به ایجاد حکومتی دست زدند که به ایلک خانیان و قراختائیان مشهور هستند.

بعد از مرگ سلجوق پسرش میکائیل جانشین وی گردید او به همراه ترکمن نان قبیله پدری با کفار مجاور جند به جهاد

پرداخت ولی در این مجاهدت به قتل رسید او سه پسر داشت که عبارت بودند از بیغو یا جبغو، جغری، و طغرل. چنانکه آمده است این سه پسر پس از مرگ پدر قبيله خود را که از عهد سلجوق به سلاجقه معروف شده بودند از ناحیه جند کوچ کرده و عازم حدود بخارا پایتخت سامانیان شدند در حدود سال 416 فتنه ترکمانان سلجوقی در ماوراءالنهر اسباب زحمت کلی گردید. قراخانیان در سال 389 با تصرف بخارا به حکومت سامانیان خاتمه دادند و تا سال 607-8 در این منطقه حکومت کردند.

حاکم قراخانیان به سلجوقیان پیشنهاد کردند که به منطقه سغد یا سغدیان مهاجرت کنند سلجوقیان از این قضیه استقبال کردند. هدف حاکم قراختایی از این کار این بود که سلجوقیان به عنوان مرز حایل بین آنها و محمود غزنوی واقع شوند.

در سال 415 سلطان محمود به قصد جنگ با علی تکین و فرود آوردن ضربه ای به قراخانیان از رود جیحون گذشت و در راه با مقاومت سلجوقیان که تیراندازان ماهری بود روبه‌رو شد.

که ریاست ایشان را ارسلان بن سلجوق برعهده داشت سلطان محمود غزنوی ارسلان را اسیر نمود و به بلاد هند فرستاد و تعداد زیادی از این طایفه را به قتل رساند و تعدادی از آنها به خراسان گریختند و گویند لشگریان غزنوی ایشان را تا اصفهان تعقیب نمودند و تعداد از ایشان حتی به آذربایجان رفتند به گفته گردیزی صاحب کتاب زین الاخبار محمود آنها را به خاطر مهارت‌های نظامی‌شان زیر سلطه خود گرفت و از آنها باج و خراج گرفت و آنها را ساکن طوس ساخت (416) اینها بعد از مدتی در ارتباط با حاکم طوس (ارسلان جاذب) رابطه اشان تیره شد و دست به شورش زدند و در سال 419 محمود به قصد سرکوبی آنها به طوس آمد. و سلجوقیان به سوی اصفهان و کرمان و قلمرو آل بویه فرار کردند و به پیشنهاد حاکم کرمان به سوی آذربایجان سفر کرد. در آذربایجان حاکم روادیان از آنها استقبال کرد (420 هـ) ورود این‌ها شروع ترکی شدن این منطقه بود.

دسته ای دیگر از ترکان سلجوقی به رهبری طغرل و چغری و موسی بیغو و ابراهیم ینال از ماوراءالنهر و با عبور از رود جیحون وارد خراسان شدند.

طغرل به دستیابی ابوالقاسم عبدالله جوینی معروف به سالار پوژگان به نیشابور وارد گردید و در سال 429 یعنی دو ماه بعد از غلبه بر سباشی حاکم هرات و فرمانده سپاه خراسان از سوی سامانیان دو سال پیش از نبرد دندانقان (بین سلجوقیان و مسعود غزنوی) خود را سلطان خواند.

سال 429 هجری سال تأسیس سلجوقیان است. خبر اشتغال نیشابور در 429 (ق) به خلیفه عباسی القائم بالله (422-467 ق) رسیده بود اما مناسبات سیاسی با بغداد بعد از واقعه دندانقان آغاز گردید. سلجوقیان فتح نامه رسمی را توسط ابواسحاق الفقاعی به بغداد فرستادند.

بعد از نبرد دندانقان در سال 430 هجری طغرل درصدد برآمد که شهرهای دیگر را به متصرفات خود اضافه نماید چنانکه در تاریخ آمده است او در سال 433 هجری گرگان و طبرستان را فتح نمود و آخرین فرد از سلسله آل زیار تحت عنوان انوشیروان فک المعالی را از میان برداشت و سلسله آل زیار با فوت انوشیروان (435 هجری) این سلسله خاتمه داده شد. وی در سال 434 تواست خوارزم و ری و همدان را جزء متصرفات خود قرار دهد و آل بویه و آل کاکویه را از این سرزمین بیرون کرد.

در سال 443 طغرل اصفهان را مسخر ساخت و دولت دیالمه کاکویه را در آنجا برانداخت و ابومنصور را به حکومت یزد و ابرقو فرستاد و نیروهایی که به سرداری برادرش قاورد به کرمان فرستاده بود توانستند حکمران آل بویه و لشکرشان را از فارس و همچنین کرمان بیرون رانند.

چنانکه در شرحی که در تاریخ آل بویه گذشت سرانجام ملک الرحیم دیلمی فرمانده ظاهری بغداد به وسیله طغرل اسیر گردید و با این واقعه دولت دیالمه آل بویه به دست طغرل اول در سال 447 پایان یافت و در سال 467 اوضاع دارالخلافه و بلاد الجزیره و آذربایجان صورت خوشی نداشت خلیفه القائم بامرالله خلافت را برعهده داشت لیکن کلیه اختیارات خلیفه در این دوران برعهده ابوالحارث ارسلان بساسیری بود.

خلفای فاطمی در حدود تونس حکومت تشکیل دادند و در سال 356 بر وادی نیل دست یافتند و شهر القاهره را به یادگار فتح آن سرزمین بنا کردند و مرکز خلافت از طوس به القاهره انتقال یافت.

در این دوران سیف الدوله حمدانی به علت شیعی بودن به فاطمیان گروید و خلفای فاطمی در سال 394 رسماً حلب را به ممالک خویش ضمیمه کردند و تا سال 414 که اعراب بنی مرداس بر حلب مستولی شدند به آن ولایت حاکم فرستادند در دوره خلافت المستنصر بالله فاطمی (427 تا 428) بغداد وقائم خلیفه عباسی سخت درمورد خطر فاطمیون قرار داشت.

در سال 446 طغرل به آذربایجان که در این دوران زیر نظر خاندان روادی بوده آمد و آنجا را تصرف نمود طغرل به طرف شهر ملازگرد از بلاد ارمنستان که در تصرف رومیان شرقی بود شتافت و حوالی آن شهر را ویران نمود به علت سرما

محاصره ملازگرد را رها کرد و پس از گرفتن اسرا و غنائم بسیار و مطیع ساختن امیر مروانی دیار بکر به آذربایجان برگشت و از آنجا به ری آمد.

در بغداد درگیری میان ابن مسلمه وزیر قائم و ابوالحارث ارسلان بساسیری شحنة بغداد، شهر را دچار فتنه و آشوب کرده بود. ابن مسلمه، بساسیری را عامل مستنصر، خلیفه فاطمی مصر (427-487ق) می دانست ارسلان بساسیری (اهل فسا) که خود شیعه اسماعیلی بود، بر بغداد تسلط یافت. وی خلیفه القائم را از شهر بیرون راند و خود به منصب حکومت نشست و در بغداد خطبه به نام خلیفه فاطمی مصر المستنصر بالله خواند. با توجه به اوضاع حاکم، ابن مسلمه وزیر، خلیفه را بر آن داشت که به طغرل رو آورد، و او در رمضان سال 447 وارد بغداد شد. اما چنانکه قبلا هم به کرات گفتیم در این دوران این نواحی از آن آل بویه عراق بود. در سال 447 هجری در نتیجه اوضاع پیش آمده به امر قائم خلیفه عباسی در بغداد خطبه به نام طغرل خواندند و ملک رحیم پس از شش سال و 12 روز امارت بر بغداد دستگیر شد و در نتیجه دولت آل بویه که از زمان معزالدوله همواره بر بغداد مستولی و برخلیفه حاکم بودند بر افتاد قائم خلیفه با دختر چغری بیگ ازدواج کرده و اداره بغداد به سلطان واگذار شد. طغرل دختر خلیفه را خواستگاری کرد هر چند خلیفه به این امر رضا نبود اما به اجبار قبول کرد. و طغرل یک سال بعد در ری در سن 70 سالگی فوت نمود. نام اسلامی طغرل، ابوطالب محمد بود و از طرف خلیفه عباسی، لقب رکن الدین را به دست آورد.

مقاومت بساسیری در سال 451 به جایی نرسید و در آخرین جنگ شکست خورد و در کوفه کشته شد.

پس از رسیدن طغرل به همدان گرفتار طغیان برادرش ابراهیم ینال گردید و چون سپاهیان کافی به همراه نداشت از برادرزادگان خود پسران داوود یعنی از آل ارسلان و قاورد ویاقوتی کمک خواست و ایشان به یاری او آمدند و ابراهیم ینال را در نزدیکی ری شکست دادند و طغرل این بار امر داد تا او را کشتند.

از جمله وزرای مشهور وی ابوالقاسم علی بن عبدالله جوینی معروف به سالار پوژگان بود و علاوه بر آن ابونصر منصوربن محمد کنذری معروف به عمیدالملک بود بعد از وی آل ارسلان به امارت رسید وی با کمک و یاری وزیر خویش که ابوعلی حس بن علی بن اسحاق طوسی معروف به خواجه نظام الملک نویسنده معروف سیاست نامه به این مقام رسید.

پادشاهی آل ارسلان: بعد از در گذشت چغری بیگ داوود در سال 451ق-1059م طغرل با زن وی ازدواج کرد. طغرل از میان فرزندان متعدد برادرش، سلیمان را که در صحنه سیاست ناشناخته بود نامزد جانشینی خود کرده بود.

سلجوقیان بیشتر به آل ارسلان تمایل داشتند. دو تن از امرای بلند پایه سلجوقی به نام های ارسعن وارد دم در قزوین

خطبه به نام آلب ارسلان خواندند. کندی مقاومت را جایز ندانسته او نیز در ری خطبه به نام آلب ارسلان خواند. و سلیمان را ولیعهد او قرار داد. اکنون دل مشغولی نظام الملک، وزیر آلب ارسلان، قدرت فوق العاده عمیدالملک وزیر با کفایت و مشاور طغرل بود.

اندکی بعد از جلوس سلطان بر تخت شاهی در سال 455ق/1063م کندی دستگیر شد و ده ماه بعد نظام الملک حکم قتل او را از سلطان گرفت.

اولین اقدام آلب ارسلان سرکوبی قیام قتلش بن اسرائیل پسر عموی پدرش بود (456ق) چنانکه جنگی در نزدیکی خوار ری اتفاق افتاد و قتلش از صحنه نبرد فرار نمود و پس از مدتی مرده او را یافتند. از جمله اقدامات آلب ارسلان با کمک ویاری خواجه نظام الملک حدود دولت سلجوقی را به کناره‌های سیحون و سواحل دریای مدیترانه رساند و جمیع مخالفان خود را سرکوب نمود.

چنانکه گویند بعد از فراغت از ماوراء النهر وی به قصد جهاد عازم بلاد ارومیه و حدود ممالک روم شرقی گردید و از نیشابور به ری و از آنجا به آذربایجان و نخجوان حرکت کرد و نیروی سلجوقی توانست به راحتی نیروهای امپراطوری روم شرقی یعنی بازیلیوس دوم را شکست دهد و قسمتی از گرجستان و دولت ابخاز و ارمنستان را تصرف نماید. در سال 459 هجری عماد الدوله قاورد امیر سلجوقی کرمان و برادر سلطان عاصی شد و نام آلب ارسلان را از خطبه انداخت و دعوی استقلال نمود آلب ارسلان به کرمان آمد و پس از مغلوب ساختن لشگریان قاورد در قلع جیرفت بر او دست یافت و او را عفو نمود و دوباره او را امیر کرمان کرد.

در این میان خواجه نظام الملک قلعه اصطخر را برای سلطان فتح نمود در سال 463 آلب ارسلان با نیروی امپراطوری روم شرقی که امپراطور آن رومانوس دیوجانس بود درگیر شد و آلب ارسلان با قوای اندک گویا بنا به روایت تاریخ به 5 هزار نفر می‌رسید در مقابل نیروی 200 هزار نفری امپراطوری در شهر ملازگرد مقابله نمود آلب ارسلان در این نبرد دل به دریا زد و به عنوان مجاهدی که جزء فتح و شهادت جوئی مقصود دیگری نبود و با همراهیان خود که سوارانی متعصب و چابک بودند به نام دفاع اسلام در نزدیکی این شهر درگیر شد و نیروی روم را شکست داد و در صورت پرداخت غرامتی بالغ بر 1500000 ایشان را عفو نموده و یک صلح پنجاه ساله بست و رومانوس دیوجانس را به کشورش بازگرداند.

در ابتدای سال 465 آلب ارسلان برای سرکوبی شمس الملک پادشاه توران با سپاه بالغ بر 200 هزار نفر از جیحون گذشت و در صبح ششم ربیع الاول 465 هجری نهبان قلعه ای (کوتوال) که معروف به یوسف خوارزمی بود به سبب

انجام قصوری او را به دست بسته به نزد وی آوردند او از افرادش خواست که او را رها نموده تا با تیری او به این هلاکت برساند لذا به هنگام تیراندازی تیر آلب ارسلان به خطا رفت و یوسف با کاردی که در دست داشت زخم کاری بر او زد و او بعد از مدت نه سال ونیم سلطنت عاقبت در شهر مرو درگذشت.

آلب ارسلان شش پسر داشت و چنانکه بنابر وصیت خودش پسرش ملک شاه به حکومت رسید در همان اوایل حکومت وی، عمویش قاورد به تحریک امرای بلند پایه خویش از عمان به کرمان بازگشت و ادعای سلطنت کرد و به اطراف ری و جبل حرکت کرد و ملک شاه خود را به سرعت به شهر ری رساند در نزدیکی همدان با سپاهیان قاورد روبه‌رو شد و بالاخره بر او غلبه کرد و قاورد را گرفت و شبانه او را به صواب دید خواجه نظام به قتل رساند ملک‌شاه قلمرو قاورد و نیز لقب او را که عمادالدوله بود به سرهنگ ساوتکین بخشید اما پس از مدتی کرمان را پسر قاورد کرمانشاه واگذاشت و کرمان و عمان و سواحل دریا همچنان به ارث تا سال 583 درخاندان قاورد بود و این دست خاندان را سلاجقه کرمان گویند.

از جمله اقدامات ملک شاه سلجوقی وی یکی از امرای ترک خود که اتسز (اتسیس) نام داشت با عده‌ای سپاهی به تعرض بلاد شام و فلسطین که تحت امر مستنصر بالله فاطمی بودند فرستاد اتسز در سال 463 به بیت المقدس تاخت و دمشق را در محاصره گرفت لیکن در این تاریخ به فتح آنجا نایل نیامد وی به علت ظلم و اجحاف به مردم و همچنین دفاع لشکریان فاطمی کاری از پیش نبرد و منهزم به شام برگشت.

ملک شاه در سال 470 هجری برادر خود تتش را که تاج الدوله لقب دشت مأمور شام کرد و به او اجازه داد هرچه زودتر این بلاد را فتح کند تاج الدوله تتش ابتدا حلب را محاصره نمود و چون در این تاریخ سپهسالار اردوی فاطمی به تنبیه اتسز خوارزمی به شام آمده و دمشق را محاصره کرده بود تتش به دعوت اتسز به یاری او رفت و مصریان از شنیدن این خبر گریختند.

اتسز تتش را به دمشق راه نداد و در بیرون باروری با او شهر ملاقات کرد تتش از این قضیه غضبناک شد واتسز را کشت و دمشق را در سال 472 هجری متصرف گردید و سلسله سلاجقه شام را تاسیس کرد.

در این دروان شرف‌الدوله مسلم بن قریش حلب را از چنگ آخرین امیر مرداسی بیرون آورد و آن سلسله را منقرض نمود شرف‌الدوله در تاریخ 476 چون از حرکت تتش به امر ملک شاه آگاهی یافت به منظور دفع آن از خلیفه فاطمه مصر کمک خواست تا دمشق را از تصرف سلاجقه بیرون آورد ولی به علت رسیدن خبر شورش در بلاد اصلی خود ناچار شد از این امر دست بردارد.

ملک شاه در سال 477 هجری شرف الدوله عقیلی را در موصل شکست داد ولی به علت انقلاب و عصیانی که در خراسان توسط برادرش تکش علیه وی (ملک شاه) صورت گرفته بود از این کار دست کشید.

در سال 475 هجری ملک شاه نواحی قونیه و آق سرا از بلاد آسیای صغیر را به پسرش شهاب الدوله قتلش یعنی سلیمان واگذاشته بود این سلیمان مؤسس شعبه سلاجقه روم گردید.

ملک شاه سلجوقی توانست در سال 477 انطاکیه را فتح نماید و حدود سلجوقیان را به آن نواحی برساند. و بنا به روایت معروف اسبان را از دریای روم (مدیترانه) آب دادند.

در سال 477 شرف الدوله عقیلی (خاندان یا سلسله عقیلیان) در طی نبرد با سلیمان سلجوقی کشته شد و امارت خاندان عقیلیان در این سال به پایان رسید ملک شاه در سال 479 از اصفهان عازم الجزیره و شام شد و در راه موصل به بلاد بالای دره فرات رفت و بعضی از قلاع این نواحی را که هنوز در دست رومیان بود فتح کرد و چنانکه می بینیم در همین سال حلب جزء متصرفات ملک شاه گردید.

در سال 482 ملک شاه شهرهای ماوراء النهر یکی پس از دیگری به تصرف درآورد ابتدا بخارا سمرقند و اوز جند را تصرف نمود و آن ها را به امراء خود واگذار نمود در همین سفر مشهور ملک شاه به ماوراء النهر و کاشغر بود این همان سفری است که گویند اجرت ملاحان جیحون را خواجه نظام الملک بر خراج انطاکیه نوشت تا وسعت مملکت و روانی سکه و آزادی تجارت را ثابت کند. اصولاً، در زمان سلجوقیان ارتباطات تجارتي ایران توسعه یافت. و فرستاده امپراطور روم شرقی را که پس از فتح ملازگرد سالیانه خراجی به سلاطین سلجوقی می داد و برای ادای این دین به اصفهان آمده بود با خود به حدود کاشغر آورد تا در آنجا خراج مقرر را به سلطان سلجوقی دهد.

درمراجعه ملک شاه به خراسان ترکان چگلی که در خدمت ملک شاه می زیسته اند و به ریاست عین الدوله در سمرقند مانده بودند دبه علت نرسیدن مقرری خود شوریدند و امیر خانی فرغانه یعقوب تکین را که برادرخان کاشغر بود به سمرقند دعوت نمودند یعقوب تکین به سمرقند آمد و عین الدوله را کشت و خود بر آن شهر مستولی شد.

شاید بتوان گفت از جمله وقایع مهم دوران ملک شاه سلجوقی ظهور و دعوت جدید اسماعیلیه بوده است با توجه به منابع تاریخی می بینیم که این گروه از شیعیان آل علی (ع) بوده و چنانکه آمده است پس از امام جعفر صادق به جای امام موسی کاظم ع برادر او اسماعیل را امام هفتم می دانند و معتقد بودند که اسماعیل مستور شده وائمه بعد از او در غیبت هستند و به همین علت این گروه از شیعه را اسماعیلیه یا به علت آنکه فقط به هفت امام قائل بودند بعیه و سبیه

می‌نامند و همچنین بنا به نظر ایشان چون عقل انسان از درک و معرفت خداوند عاجز است و امام بایستی مردم را مثل معلم از راه تعلیم به این معرفت آگاه کند. به همین مناسبت است که اسماعیلیه را تعلیمیه هم می‌گویند و اینان معتقد بودند که اسلام دارای دو رو است یکی ظاهر و دیگری باطن اگر انسان بر باطن شریعت پی ببرد ظاهرا را مهمل گذاشته است به همین دلیل به ایشان باطنیه هم و بعضاً قرمطی می‌گویند.

مهمترین پیشرفت کار ایشان قبل از اهمیت یافتن سلسله فاطمیان در آفریقا قیام قرامطه است که در سال 287 ظهور کردند و بر بسیاری از شهرهای عراق و شام عمان بحرین استیلاء یافتند و حتی چنانکه آمده است اینان مکه را فتح نمودند و مدت‌ها اسباب و اذیت و کشتار مسلمین را در این نواحی فراهم نمودند.

اگر چه بایستی ریشه نفوذ اسماعیلیه را به دوران خیلی قبلتر جستجو بکنیم شاید این عمل به دوره امارت امیر نصر بن احمد سامانی و در بدو کار دیالمه آل زیار بدانیم که اینان توانستند در ماوراءالنهر و ایران نفوذ پیدا کنند اگرچه با روی کار آمدن ترکان متعصب غزنوی و سلجوقی نفوذشان کمتر شد. آنها به اسماعیلیه اجازه فعالیت چندانی ندادند و اسماعیلیه که فقط دعاه و یا پیروان آن مذهب بودند در پناه کوه‌ها و قلعه‌های مستحکم می‌زیسته‌اند و از آنجا تعالیم دینی خود را به مردم می‌رساندند اما در غرب آفریقا برخلاف کار ایشان پیشرفت بزرگی حاصل نمود و در سال 296 در تونس دولتی را تشکیل دادند و برای آنکه ائمه ایشان با علویان ایران اختلاط پیدا نکنند خود را به دختر گرامی پیامبر منتسب کردند و خودشان را فاطمیون نامیدند.

چنانکه در تاریخ متعدد می‌بینیم بعد از مرگ المستنصر بالله خلیفه فاطمی مصر (427-487) میان دو پسرش المصطفی الدین الله نزار و مستعلی بر سر خلافت نزاع به وجود آمد و در نتیجه این اختلاف آن شد که اسماعیلیه به دو گروه منقسم شدند. نزاریه طرفداران نزار و دیگری مستعلیه (مستعلویه) که طرف مستعلی را گرفتند.

نزار هیچوقت به حکومت و امارت نرسید بلکه کشته شد این دعوت نزاریه را دعوت جدید می‌خوانند اسماعیلیان ایران که از این تاریخ به بعد به دعوت پرداختند همه از نزاریه‌اند و مدعی هستند که فرزندان یکی از پسران نزاریه هستند و در ایام خلافت المستنصر از کسانی که به دین اسماعیلی درآمد شخصی به نام حسن بن صباح که از مردم ری بود.

وی در سال 469 از ری به اصفهان آمد و از آنجا به آذربایجان و شام رفت و در سال 471 هجری به مصر مهاجرت نمود و یکسال و نیم در آنجا مقیم گردید و به آئین اسماعیلیه درآمد به ایران برگشت و به در سال 473 و اواخر آن به دعوت مردم ایران به مذهب اسماعیلیه نزاری پرداخت و در سال 483 قلعه الموت را فتح نمود در آن استیلاء یافت و گویند این

قلعه از آن آل جستانیان بوده است.

وی در آنجا به تعلیم افرادی پرداخته که این افراد در جانبازی زبانزده عام و خاص بودند که به فدایی معروف شدند از وزاری ملکشاه کسانی که بیش از همه در از بین بردن نظام الملک سعی داشتند سه تن بودند تاج الملک سابق کردکه دراین تاریخ وزارت ترکان خاتون زوجه ملکشاه و ریاست دیوان طغری و انشای سلطانی را داشت این افراد عبارتند از:

مجدالملک ابوالفضل اسعد بن محمد قمی رئیس دیوان استیفا

سدید الملک ابوالمعالی مفضل بن عبدالرزاق رئیس دیوان عرض

تاج الملک رئیس دیوان طغری و انشای

در سال آخر سلطنت مابین شحنه مرو که از خواص بندگان سلطان بود و شمس الملک عثمان که یکی از پسران خواجه بود نزاع شد و سلطان بر اثر شکایت شحنه مرو تاج املک مجد الملک را پیش خواجه فرستاد و به او پیغام داد که اگر در ملک شریک منی آن حکم دیگر است و اگر تابع منی چرا حد خویش را نگاه نمی داری و فرزندان و اتباع خویش را تادیب نمی کنی که برجهان مسلط شده اند تا حدی که حرمت بندگان ما را نگاه نمی دارند اگر می خواهی دستور دهم تا دوات از پیش تو بگیرند- یعنی تو را از دیوان خلع نمایم - خواجه از این پیغام رنجید و گفت به سلطان بگویند که تو نمی توانی با من این کار را بکنی چون من درملک تو شریکم و تو به آنچه رسیدی از من داری که من بودم بعد از کشته شدن آلب ارسلان نیروها را جمع آوری کرده و تو را به پادشاهی رساندم و ملک و دولت تو را وسعت دادم هر گاه این دولت برداری آن تاج بردارند.

ملک شاه از این امر بسیار ناراحت گردید و درصدد انتقام برآمد گویند که خواجه نظام الملک در رکاب ملک شاه سلجوقی در سال 485 از اصفهان به سمت بغداد حرکت کرد و در صحنه کرمانشاه جوانی در لباس صوفیان برای تقدیم عرض حال پیش خواجه آمد و خواجه در دهم رمضان 485 هجری با کاردی آن جوان زخمی شد و نظام الملک از آن زخم مرد و چنین شهرت یافت که قاتل از فدائیان اسماعیلی بوده و به اغوای تاج الملک به قتل خواجه اقدام نمود.

گویند نظام الملک اصلاً از دهقان زادگان از ولایت بیهق (سبزوار) بوده وی در طوس تربیت یافته بود پس از تحصیل ادب و فقه به خدمت عامل بلخ درآمد و عامل مزبور او را به آلب ارسلان شناساند و نظام الملک در سال 455 پس از قتل خواجه عمید الملک کندری که خود در آن دخیل بوده است به وزارت رسید.

چنانکه وی در دوره ملکشاه سلجوقی القابی چون خواجه بزرگ و سید الوزرا گرفت از جمله کارهای وی ساختن مدارس

تحت عنوان نظامیه در بغداد بوده است ابنیه دیگری او نیز در اصفهان و بغداد و بلاد دیگر به وجود آورد.

نظام الملک در واقع اتابک ملک شاه وی سیاست دولت را از طریق دیوان وزیر یا دیوان سلطان که مرکز اجرایی دولت بود ریاست آن را خود برعهده داشته هدایت می کرد.

وقتی که نظام الملک ملک شاه سلجوقی را در سفرهای جنگی همراهی می کرد و بر کار دیوان های تابعه که محل آن معمولاً در اصفهان تخت گاه سلطان یا جای دیگری بود نظارت می کرد این دیوان ها عبارت بودن از دیوان مستوفی دیوان انشاء یا طغرای دیوان عارض الجیش و دیوان مشرف.

وی موفق گردید این دیوان سالاری مرکزی را که تقسیمات پنجگانه آن آشکارا تقلیدی از دیوانسالاری غزنوی بود تا حدود زیادی در قالب که خود می خواست بریزد و شکل دلخواه خود را به آن بدهد وی این دیوان سالاری را از کارمندانی پر کرد که یا از خویشاوندان و بستگان خودش بودند و یا از دست پروردگان و حامیان وی بودند.

در رابطه با امور کشوری، نظام الملک برای جاری ساختن سیاست های خویش حکمرانی شهرها و ایالات کلیدی نظیر مرو، بلخ، خوارزم و ری و نیز مشاغل مهم دیوانی را به هریک از دوازده پسر و دامادهاش می سپرد. عمیدالدوله ابن جهیر وزیر خلیفه مقتدری و ابوالمحاسن سیدالروسا، فرزند و نایب کمال الدوله صاحب دیوان انشاء و طغراء دامادهای وزیر بودند.

مؤیدالملک عبیدالله، شایسته ترین فرزند نظام الملک قدرت زیادی در دولت سلجوقی داشت. او سفیر ملکشاه در مناسباتش با امرای قدرتمند عرب نظیر شرف الدوله مسلم بن قریش عقیلی بود و موفق شد او را به ترک عصیان در 477ق/1074م حضور داشت و با وی بیعت کرد. و بعد مأمور اخذ بیعت از فرمانروای غزنه گردید.

بعد از قتل خواجه نظام طولی نمی کشد که ملک شاه سلجوقی از کرمانشاه به بغداد آمد در نیمه شوال 485 او را به وضعی که کسی نداشت مسموم کردند و ظاهراً این کار به دست غلامان نظامیه و طرفداران خواجه که سلطان ملکشاه سلجوقی را که در قتل مخدوم خود خواجه نظام الملک دخیل می دانستند صورت گرفت و چون ملک شاه مرد چندان از مرگ او متأثر نشدند و مرگ او پس از قتل خواجه نظام الملک چندان مهم نبود.

چنانکه آمده است اصفهان در عهد ملکشاه سلجوقی و خواجه نظام الملک از مهمترین بلاد دنیا و یکی از آبادترین آن ها بوده و از پادشاه و وزیر و عمال و اعیان دیگر سلجوقی در آن شهر ابنیه بزرگی ساختند.

علاوه بر آن، برای نخستین بار حوزه قدرت پادشاهی سلجوقی تا حرمین شرفین - مکه و مدینه - نیز گسترش یافت و هر سال هدایا و نذورات بسیار توسط شاه و وزیر او خواجه نظام الملک، به مکه می رسید. همچنین، قدرت و نفوذ خلفای

فاطمی که تا آن روزگار در مکه و مدینه زیاد شده بود، کاهش یافت.

وزرای نامی ملک شاه که دارای سمت دیوان استیفا بودند:

1. شرف الملک محمد بن منصور خوارزمی

2. محمد مجد الملک قمی از او نیابت می کرد.

از جمله کارهای مشهور ملک شاه اقدام به اصلاح تقویم و بستن زیجی است در اصفهان به سال 467 که در آن حکیم و شاعر عالی قدر ابوالفتح عمر خیام نیشابوری نیز شرکت داشته و این تقویم همان است که به تقویم جلالی شهرت یافته است.

بعد از مرگ ملک شاه ترکان خاتون و تاج الملک وفات سلطان را پنهان کردند ترکان خاتون از مقتدی خلیفه عباسی حکم پادشاهی محمود را گرفت پس از اطلاع پسر ارشد ملکشاه برکیارق و، ترکان خاتون و تاج الملک و محمود به اصفهان گریخت. جنگ بروجرد بین اردوی ترکان خاتون و تاج الملک و محمود با برکیارق اتفاق افتاد. 485 هـ.

تاج الملک در حین جنگ بروجرد گریخت لیکن دستگیر شد و او را پیش برکیارق که به محاصره اصفهان مشغول بود آوردند چنانکه آمده است در دوازده محرم سال 486 هجری تعدادی از نظامیه بر سرتاج الملک ریختند و او را که در این تاریخ بیش از 47 سال نداشت پاره پاره کردند در دوره امارت برکیارق مدعیان زیادی به سلطنت برخاستند.

که از جمله اینان اسماعیل بن یاقوت در آذربایجان بود که ترکان خاتون به وعده ازدواج او را فریقت و او برعلیه برکیارق قیام نمود. ابتدا اسماعیل در جنگ با برکیارق پیروز شد ولی طول نکشید امرا و سران برکیارق بر سرا اسماعیل ریختند و او را کشتند و در سال 486 برکیارق لقب رکن الدین را از مقتدی دریافت نمود. اتفاقاً روز بعد خلیفه مرد و جانشین او مستهر نیز سلطنت برکیارق را تقویت نمود.

مرکز قدرت شخصی برکیارق اساساً عراق و مغرب ایران بود و بزرگترین دشمنان برکیارق تتش - حاکم دمشق و اطراف آن - را در نتیجه یک جنگ که در صفر 488 در نزدیکی ری اتفاق افتاد منهزم شد و تتش به قتل رسید در زمان برکیارق امیر عاصی خراسان به نام ارسلان ارغو دست به شورش برداشت. برکیارق در نخستین سالهای پادشاهی با این تور که فرزندان وزیر بزرگ به اوضاع آشفته بعد از مرگ پدرش سرو سامان خواهند داد سه تن از پسران نظام الملک را یکی بعد از دیگری به وزارت منصوب کرد اولین وزیر سلطان عز الملک بن نظام الملک حکران پیشین خوارزم بود که بیشتر وقت خود را به میگزاری سپری می کرد. در ماه ذیحجه همان سال مؤید الملک عبیدالله فرزند با کفایت خواجه نظام الملک به وزارت رسید. اما دشمنی مادر برکیارق، زبیده خاتون، دختر امیر یاقوتی، موجب برکناریش گردید و برادر بزرگترش

ابوالمظفر فخرالملک که شایستگی او را نداشت به جای وی بر کرسی وزارت تکیه زد. میان ابوالمظفر و عبیدالله بر سر تقسیم جواهراتی که از پدر میراث مانده بود اختلاف شدیدی وجود داشت. ضعف ابوالمظفر فخرالملک موجب افزایش قدرت و اعتبار مستوفی مجدالملک بلاسانی قمی گشت و این اولین نشانه در تنزل دیوان اعلی و به هم ریختن سلسله مراتب دستگاه دیوانی است.

ارسلان ارغو برادر ملک شاه خراسان را گرفت و برکیارق نتوانست او را به وسیله عمویش بنام بوری برس سرکوب کند و خراسان زیر نظر ارسلان ارغو باقی ماند برکیارق برای سرکوبی ابن امیر عاصی شخصی به نام امیر قماج و کیامجیر الدوله ابوالفتح علی بن حسین اردستانی را به همراه برادر کوچکش احمد سنجر به خراسان فرستاد ولی پیش از آنکه این سپاهیان به خراسان برسند ارسلان ارغو به وسیله غلامانش به قتل رسید و خراسان بدون درگیری و آسانی فتح گردید.

سلطان پس از هفت ماه اقامت در بلخ به سنجر القابی چون ملک و ناصرالدین داد و او را حاکم خراسان کرد سلطان سنجر سلجوقی در سال 490 هجری مجیرالدوله را از شغل خود عزل نمود و فخرالدوله را به وزارت خود برداشت فخرالملک تا عاشورای سال 500 که تاریخ قتل به دست فدائیان اسماعیلی است همچنان وزیر سنجر بود.

از جمله قیام کنندگان درگیر علیه برکیارق محمد سلجوقی برادر وی بود که او به وسیله وزیر خلع شد برکیارق به نام مؤید الملک تحریک می شد محمد سلجوقی بر اران و گنجه مسلط شد برکیارق در حرکت برای دفع محمد سلجوقی دچار طغیان سپاهیان خود گردید که خواستار قتل مجدالملک قمی (وزیر برکیارق) بودند و برکیارق که از عهده سرکوب سپاهیان نیامد وی به ناچار به اصفهان فرار نمود.

ما بین محمد و برکیارق پنج نوبت بر سر سلطت جنگ در گرفت در جنگ چهارم که در سال 493 در نزدیکی همدان اتفاق افتاد برکیارق که از شهنه بغداد و امرای موصل و حله و الجزیه کمک گرفته بود شکست خورد و برکیارق فرار نمود و به امیر حبشی پناه برد. سلطان سنجر طرف محمد را گرفت.

در طی درگیری دیگری که به نام جنگ پوژگان است که بین برکیارق و سلطان سنجر در گرفت برکیارق و حبشی شکست خوردند آخرین جنگی که بین برکیارق و محمد در سال 496 در نزدیکی خوی اتفاق افتاد و شکست بر لشکر محمد روی کرد و محمد به جانب ارمنستان رفت و برکیارق به تبریز در سال 498 برکیارق به مرض سل مبتلا گردید و بعد از چهل روز در بروجرد فوت نمود.

بعد از فوت برکیارق محمد به امارت رسید چنانکه آمده است سنجر که از سال 490 هجری به حکومت خراسان و ماوراء

النهر منصوب بوده همواره جانب محمد را رعایت می‌کرد و به میل تمام ریاست و سلطنت برادر را بر خود شناخت و هیچ‌گاه از تحت حکم او بیرون نرفت باطنیان اسماعیلی و دعوت جدیده پس از کشته شدن خواجه نظام الملک و مرگ ملک‌شاه از جنگ‌های دائمی بین برکیارق و محمد و اوضاع بالنسبه مغشوش ممالک سلجوقی استفاده کردند و در نقاط مختلف مخصوصاً در قاینات و ری و ساوه و اصفهان به تبلیغات علنی و قتل و آزار مخالفین پرداختند.

اسماعیلیه برای محافظت از جان خویش به قلاع محکم پناه می‌جستند یکی از روسای ایشان احمد ب عبدالملک عطاش نام داشت که در حوالی سال 488 بر شاهد یا قلعه جلالی که آن را سلطان ملک شاه برفراز کوه آتش گاه اصفهان ساخته بود مستولی شد و پدراين احمد یعنی عبدالملک از طرف اسماعیلیان داعی عراق بود.

حسن صباح در سال 464 در ری به خدمت او رسید و نیابت او را یافت و چون حسن به ریاست اسماعیلیان ایران رسید احمد را به پاس احترام به ریاست باطنیان اصفهان باقی ماند اگر چه برکیارق در ایام سلطنت چند بار به دفع اسماعیله پرداخت. در سال 489 هجری یکی از قلاع مهم ایشان را در ابهر گرفت لیکن به علت گرفتاری‌های بزرگ چندان فرصتی برای قلع و قمع این طایفه به دست او نیفتاد و از این گذشته بر کیارق و امرای او گاهی نیز به جهت از میان بردن دشمنان پنهانی با باطنیه همدست شدند چنانکه فدائیان به اشاره سلطان برکیارق دست به قتل‌هایی زدند و به خصوص پس از شکست در سال 494 و قتل مؤید الملک اسماعیلیه در دستگاه کشوری و لشگری برکیارق نفوذ فوق العاده‌ای یافتند و حتی جمعی را به آیین خود درآوردند.

در ایام سلطنت سلطان غیاث الدین محمد کار محمد بن عبدالملک عطاش و یاران او که در شاهدز اصفهان جای داشتند سخت بالا گرفت و محمد دید که در کنار پایتخت او آشیانه فساد عجیبی بوجود آورده بود است.

در سال 500 هجری بعد از تسخیر قلعه شاه‌دز توسط محمد احمد بن عطاش و پسرش به قتل رسیدند طرح فتح قلعه شاهدز به وسیله وزیرش سعد الملک سعد بن محمد آبی صورت گرفت.

علاوه بر این خان لنجان از قلاع معروف اسماعیلیه در اصفهان توسط سعد الملک فتح گردید ولی به سبب بالا رفتن شهرت و قدرت سعد الملک او را به همدستی با باطنیان متهم ساختند و در شوال سال 500 هجری به این جرم محمد او را کشت و وزارت خود را به یکی از پسران خواجه نظام الملک یعنی ضیاء الملک احمد که در همین تاریخ به نظام الملک ثانی ملقب شد عمده اشتها نظام الملک ثانی در دوره وزارت محمد سلجوقی فتح نعمانیه در سال 501 و دیگری لشرگشی او به قلعه الموت است.

پادشاهی سنجر را میتوان در دو دوره بررسی کرد: نخست دوره گسترش حوزه اقتدار که شامل فرمانروایی او بر سیستان و ماوراءالنهر و به دست گرفتن نظارت بر امور غرب امپراتوری می‌شد که به دست فرزندان برادرش محمد طبر اداره می‌گردید. دوم درگیری با رویدادهای ماوراءالنهر از قبیل عصیان اتسز حاکم خوارزم، شورش ترکان قارلق (کارلوک)، جنگ با قراختائیان و بالاخره فتنه غزان. هریک از این رویدادها سلطان را به چالشی نو طلبید و سرانجام بعد از تحمل مشقات دوره اسارت در نزد غزها در ربیع الاول سال 552ق/1157م در سن هفتاد و یک سالگی دار فانی را وداع گفت.

سنجر به آرزوی جد بزرگش چغری بیگ داود برای فرمانروایی بر شرق ایران تحقق بخشید. او سیستان را که ملک موسی یبغو عموی طغرل و چغری بود تصرف کرد و امیر صفاری تاج الدین ابوالفضل را به حکمرانی آن گماشت. امیر سیستان در تمام مدت حکمرانیش به سلطان وفادار ماند و در لشکرکشی‌هایش در کنار او بود. در نخستین نبرد غزته معروف به جنگ پیلان شجاعت و دلوری‌های او پیروزی را برای ملک سنجر به ارمغان آورد. و در شکست قریب الوقوع سنجر در پیکار قطوان او در قلب سپاه در جایگاه سلطان ایستاد تا سنجر بتواند به پایتخت خود مرو بگریزد. تأمین امنیت در مرزهای شرقی و شمالی از عمده دل مشغولی‌های سلجوقیان از بدو ورود به خراسان بود. در ایام پادشاهی علاءالدوله مسعود ثالث غزنوی (508-492ق/1099-1114م) که خواهر سنجر را به زنی داشت روابط با غزنویان مسالمت آمیز بود. پس از درگذشت مسعود، پسرش ارسلان‌شاه بر تخت نشست. او کلیه برادرانش را زندانی کرد و تنها بهرام‌شاه توانست به خراسان بگریزد و به سنجر پناهنده شود. سنجر به حمایت از بهرام‌شاه در سال 508ق/1114م به قصد برکنار کردن ارسلان‌شاه روانه غزته شد. در جنگی که درگرفت ارسلان‌شاه با سی هزار سوار، تعداد زیادی پیاده و یکصد و بیست فیل که بر هر یک چهار سپاهی سوار بودند در برابر ملک سنجر صف آرایی کرد. امیر تاج الدین ابوالفضل با نیروی کمکی خود در بست به سنجر پیوست و او به کمک امیر تابع خود بر خصم فایق آمده و پیروزمندانه وارد غزته شد. وی بهرام‌شاه را بر سریر شاهی نشاند و مقرر کرد سالانه 250 هزار دینار به عنوان خراج به خزانه سنجر بپردازد. و در خطبه نام خود را بعد از نام سلطان محمد و ملک سنجر بیاورد. پیش از این هیچ یک از سلاطین سلجوقی به قصد تصرف غزته را نکرده بود. هرگاه ملک‌شاه به فکر تسخیر غزته می‌افتاد، نظام الملک به پاس حرمت دودمان سبکتکین به عنوان مروجان اسلام در سرزمین کفر او را از این کار منصرف می‌کرد. سلطان محمد نیز سنجر را از حمله به غزته و آسیب رساندن به غزنویان بر حذر می‌داشت. بعد از مراجعت ملک سنجر به خراسان، ارسلان‌شاه از لاهور به غزته بازآمد و آن شهر را برای مدت کوتاهی اشغال کرد. بهرام‌شاه بار دیگر به سنجر متوسل شد و به یاری سپاه خراسان به برادر دست یافت و او را بکشت. اما

بعد از کسب موفقیت‌هایی در لشکرکشی به هندوستان و فرونشاندن شورشهایی که والی هندوستان به راه انداخته بود، بهرام‌شاه در سال 529ق/1134م بر سنجر شورید. سلطان با وجود سرمای شدید زمستان همراه امرای دست نشانده اش اتسز خوارزمشاه و امیر سیتان بار دیگر عازم غزنه شد و آن را تسخیر کرد. اما در برابر اظهار ندامت و پوزش بهرام‌شاه نرمش نشان داد و دوباره سلطنت را به او واگذاشت. چند سال بعد، از زمان سلطنت علاءالدوله حسین بن حسین معروف به جهانسوز (544-556ق/1149-1160م) دولت غزنوی دچار حملات مکرر خاندان شنسبی غور گردید. اینان از جانب غزنویان حکومت فیروزکوه و بامیان را در دست داشتند. قدرت گرفتن غوریان مقارن بود با فتنه غز و اغتشاش اوضاع در خراسان. در نتیجه سلطان سنجر مجال نیافت در امور غزنه مداخله کند و سرانجام دولت غزنوی در سال 582ق/1186م به دست غوریان منقرض گردید.

سنجر در سالهای نخست حکمرانی در خراسان درگیر منازعات امرای قراخانی گردید. در سال 496ق/1102م حاکم تالاس و بلاساغون قدرخان جبرئیل ماوراءالنهر را اشغال کرد و از آنجا به تشویق امیر کند کز متوجه خراسان گشت و ترمذ را متصرف شد.

دوره امارت وی نزدیک به 62 سال طول کشید دوره زمامداری وی را به دو دوره تقسیم می‌کنند دوره اول از 490 تا سال 511 که سنجر عنوان ملکی از جانب برادران فقط امارت داشت دوره دوم از سال 511 تا سال 522 که درایام سلطنت و ریاست بر کل ممالک سلجوقی است وی القاب معزالدین و سلطان السلاطین را دارد چنانکه آمده است از این تاریخ ایشان را ملک مشرق می‌خوانند اولین واقعه‌ای که در دوره سلطان سنجر اتفاق افتاد دفع فتنه ارسال ارغو و فتح تخارستان و ترمز است.

از جمله امرای بزرگ سلطان سنجر امیر یرغوش بوده است.

سلطان سنجر در حین اقامت در غزنین بر وزیر خود بدگمان شد و امرای سنجری که با صدرالدین محمد خوب نبوده وی را که آخرین وزیر سلطان سنجر است و بنا به دستور سنجر در سال 511 هجری به قتل می‌رسانند از جمله وقایع دوره سلطان سنجر جنگ ساوه است این جنگ بین سلطان مغیث الدین محمود برادرزاده سلطان سنجر و خود سلطان سنجر در نزدیکی ساوه به سال 513 درگرفت.

که در این نبرد سلطان سنجر با 20000 نفر و 18 زنجیر فیل به همراه شهاب اسلام (برادر زاده خواجه نظام الملک و وزیر سنجر) و امیر ابوالفضل نصرین خلف سیستانی و علاء الدین محمد خوارزمشاه و امیر علاء الدوله گرشاسپ اتابک

کاکویی یزد به جلوی سپاه محمود شتافت. محمود شکست خورد ولی با وجود این سنجر او را جانشین خود کرد.

از جمله وزرای معروف سلطان سنجر عین القضاة همدانی بود.

چنانکه آمده است سلطان سنجر لشکر کشی دوم خود را در سال 524 به ماوراء النهر ادامه داد در همین دوران است یعنی در حدود 518 و 519 طایفه‌ای از زرد پوستان تحت عنوان قراختایی به وسیله شخصی به نام یلوتاشه به تشکیل دولت وسیعی موفق آمدند و این یلوتاشه را گورخان یعنی خان خانان می‌خواندند و گورخان بعد از او لقب عمومی پادشاهان قراختائی گردید.

پایتخت این دولت تازه در شهر بلاساغون قرار داشت.

اما خوارزمشاه جدید فرزندان غلامی ترک هستند که انوشتکین نام داشت بنا به روایت تاریخ انوشتکین توسط یکی از امرای سلجوقی در قرجستان خریده شده است و به همین دلیل او را انوشتکین غرجه می‌گفتند. در ابتدا او در دستگاه ملک شاه سلجوقی به شحنگی خوارزم رسید و در زمان برکیارق پسرش به نام قطب الدین به حکومت خوارزم رسید و قطب الدین محمد لقب خوارزمشاه را گرفت و در اصل می‌توان وی را مؤسس واقعی خوارزمشاهیان در سال 490 هجری به حساب آورد گویند بعد از مرگ سلطان محمد خوارزمشاه سنجر مقام او را به اتسز داد و اتسز لقب ابوالمظفر علاء الدوله اختیار کرد اتسز هم همان روش و شیوه پدرش قطب الدین را در پیش گرفت و حتی آمده است زمانی که سلطان سنجر به منظور سرکوبی بهرامشاه غزنوی به غزنین حرکت کرد اتسز نیز رکاب وی بود در سال 530 هجری که سلطان به بلخ رسید اتسز به علت حسد امرای سنجر و بی‌مهری‌های سلطان به خوارزم رفت و از همین تاریخ بر سنجر عاصی گردید.

سنجر با سپاه انبوهی در محرم سال 553 هجری از بلخ به قصد خوارزم حرکت نمود و اتسز در قلعه هزار اسب از قلاع نزدیکی جرجانیه پایتخت خود متحصن شد و اراضی اطراف آن را در آب غرق نمود تا مانع پیشرفت سلطان سنجر شود طی جنگی که بین اتسز و سنجر در نزدیکی هزار اسب در گرفت غریب به ده هزار تن از سپاهیان اتسز به قتل رسیدند.

اتسز در سال 535 خوارزم را گرفت و از ترس سوگند نامه ای پیش سنجر فرستاد و خود را مطیع سنجر اعلام کرد.

از وقایع مهم دوره سلطان سنجر جنگ قطوان است که در این جنگ در ماه صفر سال 536 بین سلطان سنجر سلجوقی با گورخان قراختایی که ملقب به اعوریا (یک چشم) است در گرفت در این نبرد امرایی چون 1. امیر قماج 2. ابوالفضل سیستانی 3. بهرامشاه غزنوی 4. علاء الدین حسین جهانسوز غوری 5. شاه غازی نصرت الدین اسپهبد طبرستانی حضور داشتند. نبرد قطوان در محلی تحت عنوان قطوان شش فرسخی سمرقند در گرفت و سلطان سنجر سلجوقی در این نبرد

شکست خورد شکست قطوان اولین و بزرگترین مغلوبیت سلطان سنجر بود.

بعدها می‌بینیم که همین دولت قراختایی در سال 609 هجری به وسیله علاءالدین خوارزمشاه از صفحه تاریخ محو می‌شود و حدود خوارزمشاهیان به مغولان نزدیکتر می‌شود.

در سال‌های 538 تا سال 542 سلطان سنجر به خوارزم لشکر کشی‌هایی می‌کند و با نیروی خوارزمشاهی که در رأس آن اتسز بود درگیری می‌شود.

چنانکه آمده است رئیس دیوان انشاء دربار سلطان اتسز خوارزمشاه رشید الدین عمر بلخی معروف به رشید الدین وطواط بود اتسز خوارزمشاه با سلطان سنجر روابط خوبی نداشت و صلح جویی او همیشه از روی ناچاری بود حتی در تاریخ آمده است اتسز خوارزمشاه دو نفر را مأمور قتل سلطان سنجر می‌کند ولی ادیب شهاب الدین اسماعیل صابر مخفیانه سلطان سنجر را از واقعه مطلع می‌کند و سلطان سنجر از این واقعه جان سالم به در می‌برد و آن دو نفر را دستگیر می‌نماید ولی ادیب صابر جانش را در این خوشی خدمتی به سنجر از دست داد چرا که اتسز چون از این قضیه اطلاع پیدا کرد و دستور داد که ادیب صابر را به جیحون اندازند.

طایفه غز مانند سلاجقه از ترکمانان مسلمان ساکن ماوراءالنهر بودند که بعد از آنکه قراختانیان بر این دیار تسلط یافتند از آنجا هجرت نمودند و در حوالی بلخ سکونت یافتند.

امیر قماچ از بزرگترین امرای لشگری سنجر بود بدویان غز یکبار در محرم سال 548 نزدیک بلخ و بار دیگر در جمادی الاول همین سال در نزدیکی مرو لشکر سنجر را شکست دادند در این دفعه اخیر امیر قماچ و جمعی دیگر از امرای سنجر به قتل رسیدند تنها شهر هرات به علت باروری محکم از تعرض ایشان مصون ماند ولی باقی شهرها مانند مرو و بلخ طوس و نیشابور غارت گردیدند.

امرای غز که مشهورترین ایشان ناصرالدین ابوشجاع طوطی بود سنجر را تا اوایل سال 551 در حبس داشتند و به ظاهر به او احترام می‌کردند در تمام مدت اسارت سلطان سنجر اتسز خوارزم شاه با وجود اینکه پیوسته به خراسان چشم دوخته بود از پریشانی اوضاع ممالک سنجر استفاده نکرد و بیشتر این ایام به جهاد در حدود شمال و مشرق خوارزم اشتغال داشت و در این مدت سلطان از ترس اینکه مبادا زوجه‌اش در دست ترکمانان باقی بماند حاضر به فرار نگردید در سال 552 سلطان پس از سه سال اسارت بعد از آنکه خاتون وفات یافت توانست از آنجا فرار نماید و خود را به مرو برساند و در آنجا به تخت بنشیند ولی در ربیع الاول سال 552 در مرو شاهجان فوت نمود و در آنجا مدفون شد سلطان سنجر از

بزرگترین و بهترین سلاطین ایران است. چنانکه آمده است از اقصای کاشغر تا لب دریای مدیترانه از قباچ تا سال هرمز و حرمین بنام او خطبه می خوانده اند و از حدود 511 هجری که سال جلوس اوست به سلطنت تا هنگام مرگ سلاطین خوارزم و غزنین و عراق و تا جنگ قطوان امرای کاشغر و ماوراء النهر همه دست نشانده او بودند و به دربار او خراج می فرستادند.

از جمله شاعران دربار سلطان سنجر 1. معزی نیشابوری 2. محمد انوری ابیوردی 3. صابر ترمذی 4. کمالی بخارایی 5. عبدالواسع جبلی 6. حکیم سنایی بعد از مرگ سلطان سنجر مؤیدآی و محمود بر تخت نشستند و خراسان توسط خوارزمشاهیان مسخر گردید و مویدای آی به دست خوارزمشاه به قتل رسید.

در سال 511 هجری سلطان مغیث الدین ابوالقاسم محمود بر جای پدر خود در عراق به سلطنت نشست وزیر دربار او کمال الملک علی بن احمد سمیرمی بود سلطان محمود در ابتدای سلطنت خود دگرفتار عصیان دو برادر خود طغرل و مسعود گردید.

در سال 517 محمود به جنگ با گرجیان مشغول گردید چنانکه آمده است داود ثانی (پادشاه گرجستان) شهر تفلیس را که در دست سلاجقه بود در سال 515 به محاصره درآورد و آنجا را که قریب 400 سال در دست مسلمین بود فتح نمود و دوباره تفلیس پایتخت گرجستان شد و به همین علت است که گرجیان داود ثانی را زنده کننده گرجستان لقب داده اند.

در سال 520 به علت اختلافی که بین شحنة سلطان محمود در بغداد و مسترشد خلیفه بروز کرده بود سلطان با لشکر فراوان به بغداد عازم شد. و آنجا را گرفت و مسترشد به صلح با سلطان مجبور شد. بعد از وی غیاث الدین داوود بن محمد و ابوطالب طغرل بن محمد به امارت رسیدند. و به دنبال ایشان غیاث الدین ابوالفتح مسعود بن محمد به امارت رسید از جمله حوادث مهم دوران وی قتل المستر شد در 18 ذی القعدة سال 529 و قتل راشد در سال 532 بوده است چنانکه آمده است المسترشد به دست جمعی از باطنیان به قتل رسید و بعدها چنین معلوم شد که سنجر آن جماعت را به قتل خلیفه برانگیخته بوده است و خلیفه راشد که از عهده خراج بر نمی آمد با داوود سلجوقی به خوزستان آمد و از آنجا به اصفهان رفت و در آن شهر یعنی در 25 رمضان بدست یک تن از اسماعیلیه به ضرب کارد جان سپرد.

بیشترین دوران امارت مسعود غزنوی صرف جنگ با امرای خود و کسانی که علیرغم وی برادران یا برادرزادگان او را به پادشاهی علم کرده بودند صرف شد مسعود بعد از نزدیک به 18 سال سلطنت در تاریخ اول رجب سال 547 درگذشت او آخرین پادشاه بزرگ سلاجقه عراق بلکه بازپسین مرد معتبر خاندان سلجوقی است و بعد از مسعود سلجوقی

برادرزاده اش ملک شاه بن محمود بن محمد پادشاه شد به دنبال وی به ترتیب غیاث الدین ابوالفتح، سلیمان شاه و ارسلان شاه به حکومت رسیدند از جمله وقایع مهم دوره ارسلان شاه لشکرکشی وی و اتابک ایلدگز به گرجستان در سال 557 هجری است و جنگ با گیورگی سوم (551-580) پادشاه این مملک و ابخاز و فتح بلاد آبی و دوین یا دبیل در شرق آارات و جنوب ایروان بود که در نتیجه آن مسلمین از گرجیان غنایم بسیار گرفته و بلادی را که پدر گیورگی از چنگ مسلمین به در برده بود بار دیگر به تصرف خود باز آورد.

بعد از وفات ارسلان شاه پسر کوچک او طغرل سوم به حکومت رسید.

در سال 584 بین طغرل سوم و قزل ارسلان جنگی در گرفت این جنگ که در همدان روی داد و یک ماه به طول انجامید سپاه قزل ارسلان از پای درآمد و طغرل به جانب آذربایجان رفت تا به ممالک اصلی اتابک دست اندازی کند و طغرل به وسیله اتابک دستگیر شد و در آذربایجان در قلعه‌ای در حبس افتاد و اتابک خود را سلطان خواند لیکن همان شبی که می‌خواست فردای آن جشن سلطنت بگیرد در ماه شعبان 587 او را کشتند و این عمل را به فدائیان نسبت داده‌اند طی جنگی که بین طغرل سوم و قتلغ اینانج در 24 ربیع الاول 590 هجری در گرفت او به قتل رسید و تکش خوارزمشاه سر او را برای خلیفه الناصرالدین الله به دارالخلافه فرستادند (ربیع الاول سال 590 هـ ق) بدین طریق دولت سلجوقیان عراق با قتل طغرل به پایان رسید.

پایتخت سلاجقه از اواخر طغرل اول تا ایام محمود بن محمد در اصفهان قرار داشت و از عهد محمود تا انقراض این سلسله در همدان بود اما سنجر شهر مرو را که به لقب شاهجان یعنی مقرر سلطان ملقب شده به پایتختی اختیار نمود و مرو (شاه جان) تا استیلای وحشیان غز یکی از آبادترین بلاد دنیای متمدن و از مراکز معتبر علم و ادب بود.

طغرل اول، آلب ارسلان و ملک شاه وبرکیارق و محمد و سنجر را که در عهد ایشان جمیع ممالک سلجوقی از کاشغر تا انطاکیه تحت یک امر بوده سلاجقه بزرگ می‌نامند و فرزندان و فرزندزادگان محمد را که در ری و همدان و کردستان سلطنت می‌کردند سلاجقه عراق می‌نامند و سلاجقه شام توسط تتش (487-511) بنیان نهاده شد. این سلسله سلجوقی به وسیله اتابکان شام و الجزیره قبل از اینکه سلسله سلاجقه عراق از میان برود در سال 511 هجری توسط افراد خود از صحنه تاریخ محو گردید.

سلاجقه آناتولی (عرب) که به سلجوقیان روم شهرت یافتند. سلاجقه روم توسط سلیمان بن قتلش در سال 470 هجری قمری بنیان نهاده شد. در سال 732 دیگر حکومت غرب از تسلط سلجوقیان خارج شده بود و به تیره دیگر

ترکان یعنی خلفای عثمانی انتقال یافت.

سلاجقه بزرگ : سال تأسیس 429 موسس آن طغرل - مرکز آن اصفهان - سال انقراض 552 به وسیله ترکان غز

سلاجقه کرمان : سال تأسیس 433 موسس آن قاورد - مرکز کرمان - سال انقراض 583 به وسیله ترکان غز

سلاجقه شام - سال تأسیس 487 موسس آن تتش - مرکز آن دمشق - سال انقراض 511 به وسیله اتابکان شام و الجزیره

سلاجقه روم: سال تأسیس 470 موسس آن سلیمان بن قتلمش - مرکز آن انطاکیه - سال انقراض 700 به وسیله

ترکان عثمانی

سلاجقه عراق : سال تأسیس 561 موسس آن فرزندان محمد و فرزندان زادگان آن - مرکز آن همدان - سال انقراض 700

به وسیله ترکان عثمانی

سلاجقه عراقی: سال تأسیس 561 موسس آن فرزندان محمد و فرزندان زادگان آن - مرکز آن همدان - سال انقراض 590 به

قتل طغرل سوم به دست تکش خوارزمشاه

بعد از فروپاشی سلطنت و امارت سلجوقیان اتابکانی بر رأس کار آمدند که عبارتند از :

اتابکان دمشق : طغتكین اتابک پسر تاج الدوله تتش سال تأسیس 497- انقراض 549

اتابکان موصل - عمادالدین زنگی از غلام زادگان سلطان ملک شاه سال تأسیس 521- انقراض 648

اتابکان آذربایجان - ایلدگز، اتابک ارسلان شاه سال تأسیس 541- 626

اتابکان خوارزم - انوشتهکین غرجه سال تأسیس 490 - انقراض 628

اتابکان سلغز - سلغز جد اتابکان فارس سال تأسیس 543- انقراض 684

اتابکان اربل - امرای اربل (539-630)

اتابکان ارمنستان - داوود پادشاه ارمنستان

اتابکان دیاربکر - امرای دیاربکر

در دولت سلاجقه امور لشکری در دست عنصر ترک بوده و امور کشوری یعنی دیوان و دفتر در دست منشیان و مستوفیان

و وزرای ایرانی بود چون عادت سلاجقه این بود که شاهزادگان خردسال را برای تربیت درموقع فرستادن به حکومت

ولایات به سرپرستی می سپردند جمعی از این غلامان این مقام را پیدا کردند و ایشان را به ترکی آتابیک می گفتند که در

ترکی آتا به معنی پدر است.

در دوره سلجوقی به وزرا زمین‌هایی نیز واگذار می‌گردید اما هرگز معلوم نیست که این زمین‌ها را به عنوان املاک خصوصی به آن‌ها می‌دادند یا به جای مواجیشان. هر دو این واگذاری‌ها با اقطاع لشگری و دیوانی فرق می‌کرد آن لازم نبود سپاهی فراهم سازد زیر در پاره‌ای از موارد دارای سپاه خصوصی و شمار سپاه خصوصی نظام الملک زیاد بود وزراء غالباً پس از طی مراتب پایین دیوان به سمت وزارت می‌رسیدند. در زمان سه سلطان نخست سلجوقی، یعنی طغرل، آلب ارسلان و ملکشاه، وزیر مناسبات سلطان با خلیفه، نظارت بر امور دینی، عمران و آبادانی کشور و سازماندهی ارتش نقش برجسته‌ای ایفا می‌کرد.

در رأس دستگاه اداری «دیوان اعلی» و یا دیوان وزیر قرار داشت و دوات نشان شایستگی این مقام بود. این دیوان چهار شعبه داشت: دیوان رسایل که در زمان سلجوقیان دیوان انشاء و طغرا نامیده می‌شد، دیوان استیفا، دیوان اشرف الممالک و دیوان عرض.

دیوان انشاء و طغرا بعد از دیوان اعلی قرار داشت و صاحب آن به هنگام شکار به نیابت وزیر، سلطان را همراهی می‌کرد. کلیه مکاتبات، فرمان‌ها، منشورهای مناصب دولتی، ثبت اقطاع دیوانی، تعیین وجوه ارازق و مواجب خدمت گزاران دولت از وظایف این دیوان بود. رئیس دیوان انشاء و طغرا طغرای نامیده می‌شد که علاوه بر خط خوش برای ترسیم طغرا می‌بایست در فن دبیری و نثر دیوانی تبحر داشته باشد.

دیوان برید بخشی از تشکیلات دیوان رسایل بود. منهیان این دیوان از سراسر امپراطوری گزارش تهیه می‌کردند و آن را توسط اسکذاران (=پیکها) ارسال می‌داشتند.

صاحب برید هر ایالت موظف بود احوال دست به کاران دولت، وضع بازرگانی، کشاورزی، رفتار محصلان مالیات با دهقانان، قیمت ارازق و غیره را گزارش کند. این دیوان در زمان سلجوقیان منسوخ گردید. بنداری گسترش سازمان‌های ستی اسماعیلیان را ناشی از فقدان برید می‌داند.

دیوانی که مستوفی بر آن ریاست داشت دیوان استیفا و یا دیوان محاسبات خوانده می‌شد. در رابطه با امور مالی دیوان استیفا مهم ترین دیوان بعد از دیوان وزیر بود.

رئیس دیوان اشرف (مشرف) و یا مشرف الممالک خوانده می‌شد. او می‌بایست از هر چه در دربار می‌گذشت با خبر باشد و در صورت لزوم گزارش کند. اما وظیفه اصلی او بازرسی کل کشور بود.

روش اعطای اقطاع: نظام الملک می‌نویسد که در زمان غزنویان به لشکریان اقطاع نمی‌دادند و دستمزد آنان را هر سه

ماه یکبار نقدی می‌پرداختند. اما در اوایل عصر غزنوی نظام اقطاع در غزنه برقرار بوده است.

به طور کلی در عهد سلجوقی از چهار نوع اقطاع عمده می‌توان نام برد که وضعیت هر یک در مناطق مختلف امپراتوری متفاوت بود. نوع اول اقطاعی بود که به برخی از اعضای خانواده سلجوقی داده می‌شد. رهبران سلجوقی در بدو ورود به ایران نیاز مبرمی به مرتع داشتند، از این رو خراسان، کرمان، همدان، حلوان و غیره را به اعضای مختلف خانواده واگذار کردند. نوع دوم اقطاع « دیوانی » است که به حکام ولایت داده می‌شد. در اوایل دوره گسترش این گونه اقطاعات به برخی از حکام پیشین ایالات و صاحبان مناطق خاص اعطا می‌گردید. در امپراتوری سلجوقی اصطلاح متفاوتی برای حکومت ولایت وجود داشت. در بخش غربی امپراطوری حکومت ولایت، عمل، ریاست، و یا نیابت متداول بود و اصطلاح اقطاع فقط به اقطاعات نظامی اطلاق می‌گردید. در اقطاع دیوانی والی (مقطع) اختیار تام در اداره ایالت داشت و می‌توانست اداره بخش‌هایی از آن را به دیگران محول کند و یا آن را موروثی کند. این موضوع به ویژه در مورد حاکمی صدق می‌کرد که به استقلال کامل دست یافته باشد.

نوع سوم اقطاع نظامی است. ترکمانانی که به رهبری طغرل و چغری با سپاه سلطان مسعود می‌جنگیدند مواجب دریافت نمی‌کردند و تنها به غارت و چپاول دل بسته بودند. گاهی رهبر ترکمنان مبلغی را میان آن‌ها تقسیم می‌کرد تا دست به غارت منطقه تسخیر شده خاصی نزنند.

نوع چهارم اقطاع وقفی است. در عصر سلجوقی سرزمین‌های وسیعی وقف مؤسسات آموزشی، مساجد و یا سایر امور خیریه می‌گردید. موقوفات مدارس نظامیه به دست مدرسان آن اداره می‌شد. در فرمان‌هایی که از دیوان رسائل سنجر برای مدرسان نظامیه نیشابور، بلخ و چند مدرسه دیگر در توابع صادر گردیده تولیت اوقاف آن‌ها به مدرسان سپرده شده است. گاهی تولیت اوقاف منطقه ای به قاضی محل واگذار می‌گردید و بعد از درگذشت او تولیت به ورثه او منتقل می‌شد.

بسیاری از وزراء بیش از آن‌که وزیر شوند سمت مستوفی عارض الجیش یا طغرایمی داشتند و برخی از آنان پس از استخدام در ولایات یا دیوان امیری یا ازدواج با شاهزاده خانمی سلجوقی وارد دیوان اعلی می‌شدند.

دیوان وزیر بالقوه و در ایام وزارت نظام الملک بالفعل یکی از بزرگ‌ترین مراکز قدرت بود اما این قدرت خطرات زیادی نیز برای صاحب آن در برداشت. وی درشغل خویش امنیت نداشت و به اراده سلطان و بی هیچ علتی ممکن بود از سمت خویش برکنار شود عمده ترین وظیفه یک قاضی در دوره سلجوقی احتمالاً چشم گماردن برنهاد دینی از سوی سلطان بالخاصه به منظور جلوگیری از رواج آرای الحادی بود اما همیشه نظارت بر مساجد به دستان نهاد دینی به خصوص

محتسبان نواحی به قاضی سپرده می‌شد.

در مرو منصب خطیب در دستی شافعی بود و معمولاً در شهرهای بزرگ امپراطوری خطیب راسلطان انتخاب می‌کرد آل‌ب ارسلان دارای قاضی القضاتی در امپراطوری خودش بود و او را قاضی القضاة ممالک می‌خواندند.

در شهرهای بزرگ شافعیان و حنفیان هر یک رئیسی داشتند که گاه منشور انتساب خود را از سلطان می‌گرفتند ابوسعید عبدالکریم بن محمد بن منصور سمعانی که منشور شغل ریاست شافعیان مرو و اطرافش را از سلطان سنجر دریافت کرده بود. متنفذترین و محترم‌ترین بخش جمعیت محلی گروهی بودند که طبقات مذهبی را تشکیل می‌دادند و بسیاری از آنان پیروان زیادی در میان مردم داشتند.

اخلاق عمومی و اجرای فرایض دینی مسلمانان تحت نظارت کلی محتسب بود سنگر مذهب سنت عمدتاً در مشرق ایران بود و در صورتی که مراکز عمده شیعه در عراق عجم و طبرستان به خصوص در قم، ری، آوه (ساوه) بود.

تسنن ایرانی معمولاً حنفی شافعی بود مذاهب دوره سلجوقی عبارتند از :

حنفی که در کلام به معتزله نجاریه، کرامیه، مرجئه، جبریه تقسیم می‌شد

مالکی در کلام به خارجی، معتزله، مشبهه، سالمیه (مالکان بصره) و اشعری تقسیم می‌شد.

شافعی که از حیث کلام به شش گروه تقسیم می‌شوند مشبهه در همدان، قروه، بروجرد، اصفهان، یزد، هرات، سلماس، شیراز پیروانی داشتند.

چنانکه قید شد موسسه سلسله اتابکان آذربایجان شمس الدین ایلدگز بود که در سال 541 حکومت آذربایجان و اران را مسعود به او سپرد و ایلدگز در حقیقت به جهاد در مقابل گرجیان عیسوی پرداخت بعد از فوت شمس الدین ایلدگز ابوجعفر محمد جهان پهلوان و به دنبال وی عثمان قزل ارسلان به حکومت رسیدند.

در این دوره قسمت غربی آذربایجان از حدود تبریز تا حوالی الجزیره در دست خاندانی بود و از بقایای روادیان که چون جدشان احمد یل نام داشت ایشان را احمد یلیان می‌خوانند و این خاندان اوایل قرن ششم یعنی دوره سلطنت سلطان محمد ملک شاه در این ناحیه امارت یافته بودند و اما از مشاهیر ایشان است آق سنقر پسر احمد یل که اتابک داوود و مسعود پسران سلطان محمد بود و در سال 527 به دست باطنیان به قتل رسید.

در سلطنت طغرل سوم دیدیم به زودی میان او و سلطان به هم خورد و قزل ارسلان طغرل را محبوس کرد و برای خود تهیه اسباب سلطنت دید اما در شعبان 587 او را کشته یافتند بعد از وی امارت آذربایجان و اران نصیب نصره الدین

ابوبکر شد. همسایگان دیگر او را به طمع تصرف بلاد او افتادند. اتابک ابوبکر مردی عیاش بود اما برخلاف او همسایه شمالی یعنی گرجستان تحت ادره زنی لایق به نام تامادا دختر گیورکی بود وی توانست نواحی ارس را بگیرد. چنانکه در سال 602 امیر اربل مظفرالدین کوبکیری با امیر احمد یلی مراغه علاءالدین کره ارسلان به قصد آذربایجان شرقی همدست شدند. علاءالدین ارسلان همان شخصی است که شاعر مشهور نظامی گنجوی مثنوی بهرام نامه را در سال 593 هجری به نام او منظوم ساخته است.

بعد از وی مظفرالدین اوزبک در رأس کار قرار گرفت و اتابک اوزبک که تاب مقاومت در برابر تجاوزات دائمی گرجیان به حدود مشکین و اردبیل و استیلای مغول را نداشت با دادن پول و جامه و چهارپای بسیار با مغول از در صلح درآمد و چون بار دیگر شنید که باز جمعی از این طایفه عازم تبریز شدند شهر را رها کرده و به نخجوان رفت و روسای تبریز به تدبیری پایتخت اتابکان را از قتل و غارت مغول نجات بخشیدند و اتابک به تبریز برگشت در سال 622 هجری جلال الدین منکبرتی خوارزمشاه به قصد تبریز حرکت نموده اوزبک زوجه خود را در شهر گذاشت و خود به گنجه گریخت. در برگشتن از تفلیس چون روسای تبریز با جلال الدین راه نفاق پیش گرفتند وی ایشان را سیاست فرمود که ملکه زوجه اتابک اوزبک را تحت اختیار خود درآورد و اتابک از غصه این قضیه جان سپرد بعد از مرگ وی اتابک اوزبک معروف به خاموش جانشین وی گردید. دلیل دادن این لقب به وی به این سبب است که وی مادرزادی کر و گنگ بوده است در سال 626 زمانی که سلطان جلال الدین منکبرتی در گنجه بود اتابک خاموش پیش او رفته زمین خدمت بوسید و سپس از آنجا به الموت سفر کرد و پس از یک ماه در آنجا مرد و زوجه جلال الدین را به زنی گرفت و سلسله اتابکان آذربایجان پس از قریب 85 سال امیری بر افتاد.

خوارزمشاهیان

خوارزم با نام‌های خوارسمیه و خوارسمیا در منابع ذکر شده. این سرزمین پس از حمله مغول (خیوه) نامیده شد. از زمانهای قدیم رود جیحون مرز میان اقوام فارس و ترک زبان، یعنی ایران و توران بود. ایالت خراسان نیز در قرون نخستین هجری به چهار قسمت یا ربع تقسیم می‌گردید. که عبارت بودند از: نیشابور، مرو، هرات و بلخ.

بیشتر اتابکان موقعیت خود را تا زمان حمله مغول به ایران حفظ کرده بودند مانند اتابکان فارس و اتابکان آذربایجان، بعد از مغول تا سال‌ها در ولایت‌های مذکور حکومت داشتند. مهمترین این اتابکان، اتابکان خوارزم بودند که به خوارزمشاهان

و خوارزمشاهیه نیز شهرت یافته اند. اصولاً بعد از اسلام (به خصوص در زمان غزنویان)، حکام خوارزم همان عنوان پیش از اسلام خود یعنی خوارزمشاه را به دنبال نام خود داشتند، چنانکه آلتون تاش در زمان سلطان محمود که حاجب بزرگ او بود و حکومت خوارزم را یافت، به همین لقب ملقب گردید. قبل از او نیز مأمون بن مأمون و علی بن مأمون و مأمون بن محمد، همین عنوان را داشتند.

تاریخ تأسیس وابتدای کار خوارزمشاهیان را که فرزندان انوشترکین قرجه هستند (که طشت دار سلاطین سلجوقی بود) که اولین ایشان قطب الدین محمد بود (490-522) وی در تمام دوره فرمانروایی بر خوارزم همواره مطیع و تابع سنجر بود و هیچ گاه از فرمان او سر نیپیچید محمد خوارزمشاه در سال 522 هـ ق وفات یافت و پسرش اتسز به مقام او منصوب شد. دوران خوارزمشاهی علاء الدین اتسز در کل به دو دوره تقسیم می‌شود:

دوره اول یعنی از سال 522 تا 530 که در این فاصله اتسز مانند پدر مطیع و خدمتگذار سنجر بود و در خدمت سلطان به جنگ و شمشیر زنی اشتغال داشت.

دوره دوم از سال 530 تا سال 551 هجری که در ظرف آن میان او و سلطان اکثر ایام خصومت و رقابت برقرار بود و سنجر به شرحی که در تاریخ سلطنت او گذشت سه بار یعنی در ربیع الاول سال 533 و ربیع الاول سال 536 و جمادی الاخر سال 542 هجری به خوارزم لشکر کشید و هر سه بار اتسز را مغلوب و تسلیم و به عذر خواهی مجبور نمود و اتسز از 542 به بعد دیگر به علت گرفتاری‌هایی که در کشمکش با قراختائیان و انقلابات حدود شمالی و شرقی قلمرو خود داشت و دیگر بر سلطان قیام ننمود.

اتسز در سال 551 هجری در ولایت قوچان درگذشت رئیس دیوان انشاء او رشید الدین محمد وطواط بلخی بود که به سال 537 وفات یافت و به فرمان اتسز، رشیدالدین وطواط کتاب بسیار مشهور حدایق السحر فی دقایق الشعر را نوشت. در عهد اتسز جرجانیه عمده علم و ادب بوده است و علمایی چون جارالله ابوالقاسم محمود بن عمر زمخشری خوارزمی که تالیفات عمده او کتاب کشف در تفسیر قرآن و انموذج در نحو عربی و مقدمه الادب در لغت عربی به فارسی رقم زده است و علاوه بر آن زید الدین سید اسماعیل حسن جرجانی که کتاب ذخیره خوارزمشاهی را به نام قطب الدین محمد تألیف کرد. بعدها بنا به دستور اتسز آن را خلاصه کردند و از آن خلفی علایی را به نام علاء الدین اتسز ساخته اند.

پس از مرگ وی پسرش ایل ارسلان جانشین وی گردید هشت ماه بعد از جلوس ایل ارسلان سلطان سنجر بنا به عللی فوت نمود و خاقان رکن الدین محمود برجای او نشست ایل ارسلان سه روز به عزاداری سلطان مشغول گشت و نامه‌ای به

خدمت خاقان رکن الدین فرستاد و او را به سلطنت تهنیت گفت و خود را همچنان خدمتگزار سلاجقه نشان داد. از وقایع مهم سلطنت ایل ارسلان خوارزمشاهی سلسله جنگ‌های او در ماوراء النهر و درگیری‌های او در خراسان است در سال 567 قراختاییان به این دلیل که ایل ارسلان از پرداخت خراج سالیانه که پدرش می‌بایستی آن را به گورخان قراختایی بپردازد امتناع ورزید به خوارزم حمله نمودند و لشکر ایل ارسلان را کنار جیحون شکست دادند و ایل ارسلان کمی بعد از این واقعه فوت نمود.

با فوت ایل ارسلان، سلطان‌شاه، پسر دوم وی، با حمایت‌های مادرش، ترکان خاتون، به تخت نشست. تکش پسر ارشد ایل ارسلان که در این زمان حکومت ولایت جند را بر عهده داشت، از آنجاکه این مقام را حق خویش می‌دانست، از پذیرش حکومت برادر سر باز زد و نمایندگان سلطان‌شاه را که برای دعوت وی جهت بیعت برای خوارزمشاه جدید آمده بودند، بازگرداند و اعلام نمود به خوارزم عزیمت نخواهد کرد و سلطنت سلطان‌شاه را به رسمیت نمی‌شناسد.

تکش از شهر جند نزد حاکم قراختاییان پناه برد. دختر گورخان و همسرش فوما در سرزمین قراختاییان حکومت می‌کردند. تکش از آنان یاری خواست و قول داد در صورت مساعدت آنان در نبرد با سلطان‌شاه، خراجی سالیانه به آنان بپردازد. ملکه قراختایی پیشنهاد تکش را پذیرفت و وی با لشکری فراوان با همراهی همسر ملکه، فوما، به سوی خوارزم حرکت نمود، اما سلطان‌شاه چون خبر لشکرکشی تکش و همراهان وی را شنید تاب مقاومت نیاورد و همراه مادرش به نیشابور نزد ملک مؤید آی به گریخت، و تکش نیز در دوم ربیع الاخر سال 568 هـ پس از ورود به خوارزم به تخت سلطنت نشست.

سلطان شاه و ترکان خاتون، امیر مؤید آی آبه را با وعده‌های بسیار با خود همراه کردند. علاءالدین تکش ضمن شکست سپاه، توانست مؤید آی آبه را نیز به اسارت در آورد، اما سلطان‌شاه و ترکان خاتون به دهستان گریختند. پس از آن تکش به خوارزم بازگشت و سلطان‌شاه نیز نخست در نزد فرزند و جانشین مؤید، طغاشاه ابوبکر و پس از آن در دربار غیاث الدین، پادشاه غور، پناهگاه و مأمنی یافت.

پس از چندی سلطان‌شاه با سپاهی که از قراختاییان دریافت کرد برای مقابله با تکش آماده شد. در این رویارویی سلطان‌شاه موفق به اشغال مرو شد. او این شهر را مقر قدرت خویش قرار داد. حاکمیت سلطان‌شاه بر این مناطق بیش از دوازده سال به طول انجامید. او طی این مدت توانست نواحی طالقان و مرو رود تا حدود هرات و تمامی خطه خراسان را در اختیار خود درآورد. در این سال‌ها تهاجمات سلطان‌شاه به نواحی مرزی غوریان موجب اختلافاتی میان سلطان‌شاه و

غیاث الدین غوری گردید و در نتیجه تهاجم مشترک سپاهیان غزنه و سیستان و بامیان (در سال 588هـ) تحت فرمان غیاث الدین غوری، سلطان‌شاه در حوالی مرغاب شکست خورده، متواری شد.

آخرین لشکرکشی سلطان‌شاه به خوارزم در سال 589هـ صورت گرفت که با عدم موفقیت روبه رو شد؛ اما آنچه که باعث تقلیل قوای سلطان‌شاه و در نتیجه نابودی قدرت او گردید، اقدام بدرالدین چقر، فرمانده قلعه مستحکم سرخس، بود که در این هنگام قلعه را به نیابت سلطان‌شاه نگهداری و محافظت می‌کرد. بدرالدین آمادگی خود را جهت واگذاری قلعه به سلطان تکش اعلام نمود. با این اقدام بدر الدین، یعنی اعلام خدمتگزاری و تسلیم خزاین و کلید قلعه سرخس به سلطان تکش، سلطان‌شاه با ابتلا به بیماری شدید افسردگی، در رمضان سال 589هـ در گذشت.

در این موقع، اقدام قتلغ اینانج، پسر پهلوان اتابک، مبنی بر دعوت از سلطان خوارزمشاه در منازعات عراق عجم علیه سلطان طغرل سلجوقی، موجبات مداخله بیشتر سلطان تکش را در امور عراق فراهم نمود.

در جمادی الاخر سال 590هـ سلطان تکش با سپاهی مجهز به جنگ سلطان طغرل رفت که با کشته شدن وی و ارسال سر او نزد خلیفه عباسی، الناصرالدین الله، به حاکمیت سلاجقه عراق خاتمه داد و در چهارم رجب همان سال بر تخت سلطنت عراق جلوس کرد.

خوارزمشاه پس از کشتن طغرل به همدان پایتخت او آمد و در آنجا شنید که ناصر خلیفه عباسی وزیر خود مؤید الدین بن القصاب را با خلعت‌هایی به جلوی او فرستاده و وزیر مزبور به یک فرسخی شهر نزول نموده تکش وزیر خلیفه را به خدمت خود خواند.

لیکن مؤید الدین قصاب به خوارزمشاه پیغام داد که او باید به احترام خلعت خلیفه پیاده به پیش اسب وزیر بیاید خوارزمشاه چون می‌اندیشید که مبادا وزیر خلیفه قصد حيله‌ای داشته باشد به دستگیری او رفت و مؤیدالدین بن قصاب به طرف کوهستان‌های ایران غربی گریخت و این ابتدای بروز دشمنی صریح بین خوارزمشاه و دارالخلافه بغداد بود. خوارزمشاه به شرحی که گذشت همدان و اصفهان را به قتلغ اینانج سپرد و ری را برعهده پسر خود، یونس و اتابک او (میاجق) گذاشت.

وزیر خلیفه در سال 591 کرمانشاه و همدان و آوه و ساوه و ری را از دست یونس خان و میاجق گرفت و خوارزمیان تا خوار عقب نشستند.

تکش در سال 592 هجری بار دیگر به عراق و همدان شتافت و عساکر خلیفه را شکستی سختی داد و نعش مؤید الدین

این قصاب را که قبل از وصول خوارزمشاه به همدان مرده بود از خاک بیرون آورد و سر او را برید و به خوارزم فرستاد و خود به اصفهان رفت و آنجا را نیز فتح کرد و به خوارزم مراجعت نمود. در جنگی که میان سپاه خلیفه و لشکریان خوارزمشاه در حوالی ری و ساوه به سال 591 روی داد، لشکر خوارزم تا خوار عقب نشستند. خوارزمشاه در سال 596 هـ. ق پسر خود - تاج الدین علیشاه - را حاکم اصفهان کرد، و پسر دیگریش - سلطان محمد - را حکومت خراسان داد. سلطان تکش پس از اتمام جنگ تمام افرادی را که از سپاه خلیفه به اسارت در آمده بودند، مورد عفو قرار داد. بنا به روایت جوینی و ابن اثیر، هیأتی جهت تقدیم منشور سلطنت از سوی خلیفه نزد سلطان تکش آمدند. بدین ترتیب حکومت نواحی عراق و خراسان و ترکستان از سوی خلیفه به سلطان خوارزمشاه تکش واگذار گردید و پسرش محمد نیز از سوی خلیفه لقب قطب الدین یافت.

سلطان تکش قصد تسخیر قلاع اسماعیله نمود. او پس از فتح قلعه ارسلان گشای و در هنگام محاصره قلعه ترشیز که چهار ماه طول کشید دچار بیماری شد و در رمضان سال 596 هـ در گذشت.

اسماعیلیه که لشکرکشی خوارزمشاه را به قلاع خود نظام الملک وزیر می دانستند و او را در جمادی الاخر سال 596 به این سبب به قتل رساندند از مهمترین و مشهورترین افراد در دربار علاءالدین تکش از لحاظ شعر و ادب بهاء الدین محمد بن موید بغدادی است که شاعر و منشی و رئیس دارالانشای سلطان بوده و مجموعه منشآت او به نام التوسل الی الترسل معروف است و شخص دیگری علامه بزرگوار فخرالدین محمد بن عمر رازی که چند اثر خود را به نام علاء الدین محمد تکش خوارزمشاه به رشته تحریر درآورده است.

بعد از علاء الدین تکش پسرش علاء الدین محمد جانشین وی گردید (596) سلطان غیاث الدین (حاکم غور) به تحریک خلیفه الناصرالدین بر خوارزمشاه شورید و قسمت‌هایی از خراسان بزرگ را از آن خود کرد. سلطان محمد در 612 دولت غوریان را منقرض کرد و بر هرات و فیروزکوه و غزنه دست یافت.

در سال 606 و 607 اقدام به فتح مازندران کرد. سومین حکومتی که در نتیجه حملات سلطان محمد خوارزمشاه و سیاست او تضعیف شد، دولت قراختاییان بود. بنابر روایت ابن اثیر: جنگ ایلامش به فرماندهی تاینگو صورت گرفت. در این جنگ بسیاری از سپاهیان و امرا بزرگ قراختایی کشته شدند و تاینگو نیز به اسارت درآمد. سلطان محمد از این پیروزی استفاده کرد و سمرقند و بخارا را به امپراتوری خویش ضمیمه ساخت و باقیمانده قراختاییان را تا اوزکند تعقیب نمود و برای هر شهر والی نصب کرد.

هرچند پس از مبارزه طولانی میان قراختاییان و سلطان محمد و در نهایت جنگ ایلامش، دولت قراختاییان سقوط نکرد، اما بسیار ضعیف گشت و این مبارزه، زمینه سقوط این دولت را به دست نایمانها فراهم ساخت.

سلطان محمد با فتح سمرقند و به قتل رساندن حاکم آن عثمان خان و تمام بستگان او به موجودیت سیاسی خاندان قراختاییان نیز پایان داد.

سلطان خوارزمشاه پس از تضعیف و نابودی دولت‌های قراختاییان، غوریان، ملوک مازندران و قراختاییان سرزمین‌های کرمان، سیستان و اطراف این مناطق تا سواحل دریای عمان را به امپراتوری خود ضمیمه کرد.

سلطان محمد پس از کسب این موفقیت‌ها و حذف تمام رقبای خویش و گسترش امپراتوری خوارزمشاهی، لازم دانست که خلیفه عباسی، الناصرالدین الله، نیز بر اقدامات او مهر تأیید بزند و همانطور که قبلاً خطبه به نام آل بویه و سپس سلاجقه خوانده میشد، حال به نام خوارزمشاهیان جاری شود. به همین منظور هیأتی به ریاست مجیرالدین عمر بن سعد خوارزمی به نزد خلیفه الناصرالدین الله فرستاد، اما خلیفه درخواست سلطان را رد کرد. در جنگی که میان سپاه خلیفه و لشکریان خوارزمشاه در حوالی ری و ساوه به سال 591 هـ. ق روی داد، لشکر خوارزمشاه در حوالی ری و ساوه عقب نشستند. خوارزمشاه در سال 596 هـ. ق پسر خود - تاج الدین علیشاه - را حاکم اصفهان کرد، و پسر دیگرش - سلطان محمد - را حکومت خراسان داد. وی در رمضان سال 596 هـ. ق درگذشت.

چنانکه مشهور است وی در سال 583 سلاجقه کرمان را برانداخت و خود بر کرمان مستولی شد کرمان که به تسلط ملک دینار غز درآمده بود (اگرچه چند صباحی به تسلط خوارزمشاهیان نیز در آمد) به علت حمله طوایف شبانکاره و اتابکان فارس، از حیطة تسلط خوارزمشاهیان خارج شد (599 هـ. ق)

ملک دینار غز منشی معروف افضل الدین ابوحامد احمد بن حامد کرمانی کتاب عقداالعلی را در تاریخ کرمان به سال 584 تالیف نمود در سالهای آخر سلطنت تکش ناصر خلیفه عباسی که بعد از شکست سپاهیان وزیرش به دست این خوارزمشاه پیوسته از قصد او بیم داشت. به تحریک پادشاهان غور در دشمنی با خوارزمشاهیان مشغول گردید چون ناصر به وسیله غوریان چنانکه می‌خواست خود را از تهدید خوارزمشاه خلاص کند موفق نشد به برانگیختن امرا و حکام محلی کوچک و تحریکات دیگر مشغول شد و از جمله با جلال الدین حسن اسماعیلی از خلفای حسن صباح که بر قلاع الموت و رودبار و قهستان تسلط داشت ساخت و حسن که به ظاهر از آیین اسماعیلی دست برداشت بود به لقب نومسلمان معروف شد. وی فرمان ناصر را گردن نهاد. و جمعی از فداییان باطنی را به اختیار خلیفه گذاشت و تا او به

وسیله ایشان به همان سیره اسماعیلیان دشمنان خود را از میان بردارد در سال 608 یکی از زیر دستان اوانصرالدین منگلی بر مخدوم خود - شمس الدین آیتغمش یکی از غلامان سابق اتابک محمد جهان پهلوان - شورید و قسمت عمده عراق را بنام اتابک اوزبک به تصرف گرفت و آتغمش به بغداد گریخت.

منگلی پس از استقرار برامارت عراق از یک طرف با اتابک اوزبک به خصومت پرداخت و از طرفی دیگر به بلاد جلال الدین نومسلمان دست اندازی کرد ناصر (خلیفه)، جلال الدین (اسماعیلی) و اتابک اوزبک را به جنگ منگلی وا داشت چنانکه اتحاد این سه نفر را در تاریخ اتحاد سه گانه گویند.

متحدین در سال 612 منگلی را در ساوه مغلوب ساختند و به قتل رساندند. و سر او روانه بغداد گردید و ممالک منگلی بین ناصر (خلیفه) و اتابک اوزبک و جلال الدین اسماعیلی تقسیم گردد اتابک سهم خود را به برادرش سیف الدین اغلمش واگذار نمود.

در سال 614 جمعی از اسماعیلیه به وسیله ناصر خلیفه مأمور قتل اغلمش شدند دلیل اتخاذ چنین تدبیری به سبب این بود که اغلمش در ممالک تابعه خویش به نام خوارزمشاه خطبه خواند و اغلمش به ضرب کارد از پا درآمد.

سلطان محمد خوارزمشاه در سال 609هـ به دنبال این اقدامات زمینه ساز، با سید علاءالملک ترمذی، به عنوان خلیفه بیعت کرد و در سال 614هـ با قوایی بسیار به سوی عراق حرکت نمود و یغان طائسی را به فرماندهی همدان گماشت و سراسر شهر را به پسرش رکن الدین سپرد.

سلطان خوارزمشاه از همدان عازم بغداد شد، اما در اسدآباد دچار برف و باران شدید گردید و تعداد کثیری از سپاهیاناش کشته شدند و خوارزمشاه ناگریز به بازگشت گردید؛ ظاهراً علت بازگشت سلطان، شنیدن خبر تهدید نمایانها از سوی شرق بود. اما احتمالاً علت بازگشت سلطان، تجهیز دوباره و تجدید قوای نظامی و لشکرکشی مجدد به بغداد بوده است که حمله مغولان به نواحی شرق او را از این هدف بازداشت.

درباره لشکرکشی سلطان به بغداد توجه به اندیشه او در باب تغییر خلافت حائز اهمیت است. این اقدام برای اولین بار صورت می گرفت. حکومت‌هایی چون صفاریان، آل بویه و سلاجقه نیز به بغداد لشکرکشی کرده بوده اند، اما همگی آنان در فکر تغییر خلیفه بودند نه براندازی خلافت عباسی و جانشینی خلافت خاندانی دیگر. سلطان محمد خوارزمشاه بعد از فتح غزنین و یافتن مراسلاتی از خلیفه ناصر عباسی در دستگاه غوریان مبنی بر اینکه ایشان را علیه خوارزمشاه تحریک نموده او دیگر شکی در این مخالفت نداشت به همین دلیل از خوارزم به قصد تصرف بغداد حرکت کرد و به آسانی

توانست اصفهان و ری و قم و کاشان و ساوه و همدان را تحت امر خود دریاورد به روایت جوینی در همین ایام خوارزمشاه به فتوای جمعی از علمای ماوراءالنهر نام ناصر خلیفه را از خطبه انداخت و امر داد که یکی از سادات حسینی ترمد را به خلافت بردارند و گفت ناصر به علت قیام بر پادشاه اسلام و اعمال زشت دیگر لایق خلافت نیست و سادات حسینی به این مقام از او سزاوارترند.

در محرم سال 615 به مرو رسید و چنان شایعه کرد که خلیفه ناصر مرده و دیگر هیچ اشکالی برای حذف نام او از خطبه وجود ندارد از جمله اقدامات دیگر سلطان محمد خوارزمشاه از سر راه برداشتن دولت قراختاییان بوده است چرا که خوارزمشاهیان بر اثر قراردادی موظف بودند سالانه خراجی به غورخان قراختایی بدهند.

مردم به سبب فتوحات عظیمی که سلطان محمد خوارزمشاه در ماوراءالنهر کرده بود مردم از ظلم و جور و ننگ استیلای قراختاییان به سلطان محمد خوارزمشاه شکایت کردند و سلطان از پرداخت خراج سالانه امتناع کرد و به ماوراءالنهر لشکر کشید مردم بخارا مقدم سلطان محمد را احترام کردند با از بین رفتن بقایای دولت قراختایی در ترکستان، توسط سلطان محمد خوارزمشاه، مغولان با خوارزمشاهیان همسایه شدند.

در سال 616 هـ حمله‌ی گسترده و وحشتناک مغولان به قلمرو خوارزمشاهیان آغاز شد. سلطان محمد خوارزمشاه از در پیش گرفتن یک سیاست جنگی کارآمد عاجز ماند.

غالباً مسلمین حکومت‌ها کفار را بر حکومت موجود مسلمانان خوارزمشاه ترجیح می‌دادند حال دلیل کشتن شیخ مجد الدین (عارف و برادر بهاء الدین محمد رئیس دیوان رسائل تکش) در سال 612 هجری دقیقاً معلوم نیست ولی به هر حال سلطان محمد خوارزمشاه در جزیره آبسکون در سال 617 هـ ق با نداشتن انتظامات لشگری صحیح حتی نتوانست به رعایای تابعه خود در دفاع از تاج و تخت خویش تکیه کند بعد از مرگ سلطان علاء الدین محمد خوارزمشاه فرزند او جلال الدین منکبرتی به امارت رسید. آورده‌اند زمانی که خوارزمشاه از جلوی چنگیز فرار می‌کرد

سه پسر وی یعنی جلال الدین، غیاث الدین، رکن الدین در مجاور وی بوده‌اند پیش از اینکه سلطان فوت نماید فرزند خود جلال الدین را جانشین خود اعلام کرد ولی ترکان خاتون و اوزلاغ شاه (برادر جلال الدین) که مادر او قبیچاقی بوده است. زیر بار این مسئله نرفتند و جلال الدین دریافت ترکان خان درصدد قتل وی هست به خراسان فرار نمود. جلال الدین پس از آنکه در نزدیکی شهر نسا بر یک عده از مغولان غالب شد چون لشکر حسابی نداشت به هرات رفت وی جلال الدین منکبرتی تا سال 628 هجری که سال قتل او به حساب می‌آید دائماً با سپاهیان مغول و ملوک ایران غربی

و الجزیره و خلیفه بغداد و ملکه گرجستان به نزاع مشغول بود و از اکثر این جنگ‌ها فاتح بیرون می‌آمد تا آنکه در 28 رمضان سال 628 هجری از سلطان علاء الدین کیقباد (سلاجقه روم) در نزدیکی ارزنجان شکست خورد و به آذربایجان فرار نمود و عاقبت در نیمه شوال سال 628 هجری به دست جمعی از کردان به قتل رسید.

سلسله خوارزمشاهیان که با تصرف ماوراء النهر و خراسان به دست چنگیز برافتاده بود و با قتل سلطان جلال الدین منکبرتی به کلی منقرض شد. اتابکان آذربایجان

شمسن الدین ایلدگز

نصره الدین محمد جهان

عثمان قزل ارسلان

نصره الدین ابوبکر

مظفرالدین اوزبک

اتابک خاموش

شروع حکومت از سال 541 آغاز گردید و با حمله جلال الدین منکبرتی در سال 626 به مدت 57 سال پایان یافت.

سلسله خوارزمشاهیان

نام فرمانروایان	سال رسیدن به سلطنت	
	هجری قمری	میلادی
انوشتهکین	470	1077
قطب الدین محمد	490	1097
اتسز	521	1127
ایل ارسلان	551	1156
تکش	567	1172
سلطان محمد	596	1200
جلال الدین	617-628	1220-1231

مغولان

مقارن با ظهور چنگیزخان اقوام ترک و مغول که مابین حدود شرقی ایران و چین و سیبری جنوبی در دره‌های کوه‌های واحات داخلی صحاری سکونت داشتند به قبایل ذیل منقسم می‌شدند:

قبیله تاتار و قُنقُرات این دو قبیله از وحشتی ترین قبایل زرد پوست آسیای شمالی در قرن 5 و 6 بودند و به امپراطوران چین خراج و باج می‌دادند. به علت مجاورت تاتارها با سرحدات چین و داد و ستد و گه‌گاه جنگ، چینی‌ها همه اقوام مغولستان را تاتار می‌نامید.

طایفه قیات: چنگیزخان از میان طایفه کوچک قیات برخاسته که به آن بورحقین گویند. یعنی اشل چشم (کبود چشم)

قبایل اویرات و ارلاد و جلاپرد مابین نهر آن و دریاچه بایکال

قوم کرائیت ساکن در واحات شرقی صحرای گبی و جنوب دریاچه بایکال تا دیوار چین. از سال 398 هجری پادشاه ایشان دین مسیح را قبول کرد و مسیحی شدند.

قبیله نایمان از قبایل ترک مسکن ایشان در دره آرخن و دامنه جبال آلتایی و دریاچه‌های آن حدود که مثل قبیله کرائیت عیسوی بودند.

ایغورهار- در زبان ترکی، به معنای به هم پیوستن و مدد کردن است- که ترک بوند آنان به آیین مانوی اعتقاد داشتند و اینان در اصل متمدن ترین اقوام ترک و مغول بودند.

ترکان قرلق مملکتشان در جنوب مساکن اویغورها قرار داشت و تمام دره علیای نهرتاریم را شامل می‌شد.

ترکان قراختائی که مقارن با استیلای چنگیزخان دولت بزرگی ما بین دولت خوارزمشاهیان و مساکن مغولان شرقی تشکیل داده بودند.

چنگیز و پدر او باعث شد تمام قبایل مغول و ترک را تابع یک حکومت نماید و به مدد ایشان به ممالک متمدن شرق و غرب مغولستان حمله برند.

اسم اصلی چنگیزخان تموچین است وی در سال 549 هجری در مغولستان تولد یافت و پدرش به نام سیوکای بهادر رئیس و خان قبیله قیات از قبایل مغول است در اثر سعی و تلاش یاسوکای بهادر بود که قیات توانست از باج گذاری به چین خلاصی یابد و به کلی مستقل گردد.

او سیزده سال سن داشت که پدرش فوت نمود ابتدا به کرائیت‌ها پناهنده شد چون منزلت تموچین افزایش یافت خان

کرائیت‌ها سعی کرد که او را از بین ببرند تا در آینده مشکلی از جانب وی ایشان را تهدید ننماید.

چنگیزخان از توطئه‌ای که در از بین بردن او در پیش گرفته بودند اطلاع یافت و به همراه قوم خود از نزد کرائیت‌ها فرار نمود و در طی درگیری که بین رئیس کرائیت‌ها با چنگیزخان درگرفت رئیس کرائیت‌ها به قتل رسید و کشته شد. اعتبار چنگیز خان بالا گرفت و از آن تاریخ است که او را چنگیزخان می‌نامند -چنگیز یعنی خان آسمان -در قوریلتهای 602هـ که اوایل فصل بهار برای اعلام خانی تموچین و ترتیب امور حکومت وی بر قوم مغول تشکیل شد، کوچو، شمن، جادوگر و روحانی بزرگ اعلام داشت که تموچین از جانب عالم علوی برگزیده شده و از جانب آسمان فرستاده شده تا رهبری ایلات تحت فرمان خود را بر عهده گیرد و «آسمان آبی جاویدان» او و ایلش را حمایت می‌کند. این موضوع کاملاً مورد قبول و باور تموچین بود. در همان قوریلتهای کوچو نام تموچین را به چنگیز تغییر داد و از آن پس با مقام و نام جدید خوانده شد. چنگیز برای مغول در قالب پیامبری جای می‌گرفت که کتاب نیز داشت. «یاسا» و «بیلیق» کتاب‌های وی هستند. «یاسا» عبارت بود از «دستورها و قوانین» و «بیلیق» «وصایای» خان بود که به زبان مغولی و به خط ایغوری مدون شده بود. «یاسا» در درجه اول اهمیت قرار داشت، در برگیرنده احکام روزمره و شرح آداب و سنن و معتقدات مغولی بود که در دوره ای طولانی گردآوری شده بود و اثری از سراسر دوران زندگی چنگیز به شمار می‌آمد. در حدود سال 60 هجری چنگیزخان توانست بر خان نایمان‌ها دست یابد و در جنگی که درگرفت او زخمی گردید و فوت نمود و پسرش کوچک خان پسر تابانگ از ترس چنگیز فرار نمود. کوچک فرمانروای مسیحی قبیله نایمان است.

گورخان قراختائی در سال 607 به دست کوچک خان اسیر شد و کوچک و خوارزمشاه به تقسیم ممالک قراختائی پرداختند با انقراض دولت گورخانیان که بین ممالک خوارزمشاهی و مساکن طوایف مغول واقع شده بود در حقیقت سد وصول ایشان به بلاد آباد ماوراءالنهر و خوارزم از بین رفت و خوارزمشاه مغول همخاک گردید و چون این پادشاه در سال 612 برای جنگ با طوایف قرقیز و قباچاق از شهر جند (از بلاد کنار سیحون) گذشت در دشت قباچاق به یک دسته از لشکریان چنگیز که به سرکردگی پسر او جوجی بودند برخورد.

این واقعه دراصل اولین برخورد بین خوارزمشاه و مغول بود اگر چه اهمیتی چندان نداشت لیکن مشاهده رشادت و جنگ آوری تاتارها چنان خوارزمشاه را مرعوب ساخت که در واقع بعد از این پادشاه حتی المقدور از مقابله با آن قوم خودداری می‌نمود و پیوسته از جلوی ایشان عقب می‌کشید. نخستین کشوری که توجه مغولان را به خود جلب کرد چین

بود. لشکریان مغول با عبور از دیوار چین قسمت‌های شمالی چین را تصرف کردند شهر پکن را آتش زدند. چنگیز خان پس از آتش تصرف چین شمالی به مغولستان بازگشت. در این میان سپاهیان او با آموختن بعضی فنون جدید جنگی از چینی‌ها، از قبیل نحوه‌ی محاصره شهرها و استفاده از منجیق و باروت، آمادگی بیشتری برای حمله به سرزمین‌های دیگر داشتند. لذا پس از چین، چنگیز خان متوجه ترکستان در غرب مغولستان شد. ترکستان در حد فاصل مغولستان و ایران، یعنی قلمرو خوارزمشاهیان قرار داشت. چنگیز خان توانست قبایل ترک را نیز به اطاعت خود در آورد. در این دوره، مغولان ضمن آشنایی با ترکان اویغوری، که متمدن‌ترین قبایل ترک به شمار می‌رفتند، از تجربیات اداری و خط آن‌ها استفاده کردند و با کمک اویغوری‌ها سازمان حکومتی خود را بهبود بخشیدند. مغولان در جریان پیشروی‌های خود در ترکستان برای نخستین بار با سپاهیان خوارزمشاهی تماس حاصل کردند.

چنگیز در سال 612 هجری بر پکن مسلط گردید و بر بلاد ایغور هم مسلط شد.

در این میان سلطان خوارزمشاه بعد از شنیدن فتوحات چنگیز خان هیئتی را برای گردآوری اطلاعات به چین فرستاد چنگیز خان مقدم فرستادگان را محترم شمرد و توسط ایشان به سلطان پیغام فرستاد که او مایل است که همواره بین طرفین صلح و صفا برقرار باشد واز ممالک خوارزمشاهی و چنگیزی همواره کاروانیان و تجار به رفت و آمد و داد و ستد مشغول باشند. فرستادگان چنگیز خان در 615 موقعی که خوارزمشاه از عراق برگشته بود به حضور او باز یافتند و ارمغان و نامهٔ چنگیز را رساندند. اگرچه ابتدا خوارزمشاه از چنگیز دل خوری و رنجش حاصل کرد به خاطر اینکه وی او را در ردیف پسران خود قرار داده بود. عین عبارت این چنین است: (تو برابر گرامی ترین پسرانم هستی) که سلطان محمد خوارزمشاه که پادشاه یکی از وسیع‌ترین دولت‌ها آن روزگار بود به عنوان زیر دست خود تلقی کرد. شرط گذاشتند از این تاریخ به بعد دوست یکدیگر را دوست و دشمن یکدیگر را دشمن بدانند. نماینده که از طرف چنگیز این معاهده را پذیرفت شخصی بود از مردم مسلمان خوارزم به نام محمود خوارزمی که او را یلواج می‌نامیدند معنی لغوی این کلمه به معنی «فرستاده» است.

پس از عقد این عهد نامه جمع کثیری از بازرگانان مغول در حدود 450 تا 500 نفر با مقدار هنگفتی کالاهای گرانبها از مغولستان به عزم ماوراءالنهر حرکت کردند اولین شهر مرزی خوارزمشاهی با مغول اترار بود امیر شهر اترار (درکنار سیحون) یعنی غایر خان که اسم اصلی او ینال خان و از خویشاوندان ترکان خاتون مادر خوارزمشاه بود در مال ایشان طمع کرد و همچنین به خاطر اینکه بازرگانی او را به اسم ینال خواند عصبانی شد و به سلطان تفهیم کرد که اینان

جاسوس هستند.

غایر خان همگی این افراد را به قتل رساند به جز یک نفر که به خدمت چنگیز خان رسید و اموالشان را ضبط نمود. چنگیز به سبب این واقعه نماینده‌ای نزد سلطان محمد فرستاد و از او خواست اموال به غارت رفته و شخص خاصی را تحویل دهد از آنجائیکه اکثر لشکریان خوارزمشاه ترک و علی‌الخصوص از بستگان غایر خان بودند و به علت نفوذ فوق‌العاده مادر شاه از غایر خان طرفداری می‌کرد نه تنها از تسلیم غایر خان امتناع ورزیدند بلکه حتی فرستاده چنگیز خان را نیز به قتل رساندند.

این عمل سفیهانه موجب خشم و غضب چنگیز خان گردید و به دست ناقابل خود سیل هجوم مغولان را به ممالک اسلامی هدایت کرد ولی یک نکته اساسی را نباید فراموش کرد و آن تحریک مغولان به وسیله مسلمانان تحت ستم خلیفه ناصر است.

حبه نویان از امرای لشکری مغول بود به کاشغر حرکت و جبهه به دستگیری مسلمانان آن ناحیه که از ظلم پادشاه نایمان به جان آمده بودند به سهولت کوچک را شکست داد و او در حال فرار در حدود بدخشان به قتل رسید و دولت نایمان در سال 615 هجری انقراض یافت. و تمام ترکستان شرقی اطاعت چنگیز را قبول کردند.

رسیدن خبر قتل کوچک و انقراض نایمان خوارزمشاه را سخت متأثر کرد چه این پادشاه چند سال پیش، از مقابله با کوچک بیم داشت و مردم را به خراب کردن بلاد سرحدی امر می‌داد تا راه حمله بر او مشکل شود.

حمله اصلی چنگیز به سرزمین‌های اسلامی در سال 616 هجری صورت گرفت اگرچه تعداد لشکریان خوارزمشاه بیشتر از نیروی چنگیز بود. ولی دلایل وجود داشت که خوارزمشاه نتوانست از آن نتیجه لازم را بگیرد:

لشگر خوارزمشاه از لحاظ نژادی متنوع و اقوام متعدد تشکیل شده بود.

از لحاظ سیستم نظام و جنگی با همدیگر اتحاد و هماهنگی لازم را نداشتند در نتیجه باهم اتحاد نداشتند.

تحت اداره منظم و صحیحی به مبارزه و اجرای عملیات نمی‌رفتند و نایبستی فراموش که مابین سپاه و امرای خوارزمشاهی در باب نقشه دفاع اختلافات زیادی وجود داشت.

اما جدا از این دلایل یک نقض بزرگی وجود داشت و آن هم سوء رفتار و بی‌رحمی‌های سلطان محمد خوارزمشاه که هیچ دولتی و هیچ پادشاه متنفدی را بجا نگذاشته و اکثر بزرگان و لشکریان را یا کشته یا در زندان افکنده بود.

جمع‌گیری از امرای و درباریان خوارزمشاه با چنگیز مخفیانه ارتباط داشتند اولین شهری را که چنگیز با حرکت خودش

به شرق با آن مواجه گردید شهر زرنوق از حصارهای شمال بخارا بود آن‌ها ابتدا قصد مقاومت داشتند ولی آخر امر تسلیم شدند و ایلی مغول را قبول نمودند. اما «دروازه روز» قلعه‌ی بخارا خیلی مقاومت کرد.

چنگیزخان جوانان شهر را برای کارهای غیر نظامی مثل پر کردن خندق‌ها در آوردن سنگ و چوب جهت انباشتن رودخانه و خرابی حصارها به کار می‌گرفت این لشکریان غیر منظم را اصطلاحاً حشر می‌گفتند. به دنبال آن در سال 616 قلعه نور را محاصره نمود در چهارم ذی الحجه، پس از سه روز محاصره، شهر بخارا را که یکی از آبادترین و بهترین و مهم‌ترین شهرهای ماوراءالنهر بود را تصرف کردند. به سبب پایداری نگهبانان قلعه شهر، چنگیز خان دستور داد شهر بخارا را به آتش بکشند.

در سال 617 هجری سمرقند را تصرف نمود و از جمله شهرهای که در مقابل چنگیزیان مقاومت نمود شهر اترار محل اسکان غایر خان اترار در حدود 5 ماه مقاومت کرد ولی آخر امر این مقاومت شکسته شد و غایر خان به دست چنگیزخان افتاد و کشته شد و شهر اترار کاملاً قتل و عام گردید.

سردار معروف بنام الاغ نویان به فتح شهرهای بناکت و خجند مشغول گردید از جمله شهرهای که در مقابل مغولان به سختی مقاومت کرد شهر خجند بود که فرماندهی و ریاست آن برعهده تیمور ملک یکی از شجاع‌ترین سرداران خوارزمشاهی بود بنا به روایت سلطان محمد خوارزمشاه پیوسته از جلوی نیروهای مغول فرار می‌نمود.

سلطان محمد از شدت و وحشت آرام قرار نداشت چنانچه از نیشابور به بسطام و از آنجا به ری آمد (جبه و سبتای مأمور تعقیب خوارزمشاه از طرف چنگیزخان بود. ولی عاقبت خوارزمشاه به حصار سرجهان در پنج فرسنگی سلطانیه حالیه در دامنه جبال طارم عقب کشید و مغولان چون ندانستند که خوارزمشاه به کدام طرف رفته از تعقیب او دست کشیدند. بعد از هفت روز اقامت در این منطقه به گیلان و مازندران پناه برد ولی در این میانه فقط اسپهبد کبود جامه علیه او اقدام کرد در حالی که تمامی امراء این منطقه او را گرامی داشتند سلطان محمد عاقبت به جزیره آبسکون رفت و در آنجا درگذشت. (سال 617هـ. ق)

در این ایام سلطان جلال‌الدین ظهور کرد و در مقابل مغولان ایستادگی نمود.

شهر بلخ یکی از امهات بلاد خراسان بود از در تسلیم درآمد ولی چنگیز نظر به ظهور جلال‌الدین و استظهار مردم خراسان به او به اطاعت مردم بلخ اعتماد نکرده ایشان را به عادت مغول به بیرون شهر برده و به قتل رساند.

تمام بلاد خراسان از حدود مرو الی رود تا بیهق و از نسواو ابیورد تا هرات شهرهای یکی پس از دیگری به تصرف مغولان

درآمد شهر مرو در مقال مغولان پس از پنج روز مقاومت آخر امر تسلیم شد.

از جمله شهرهای مهم دیگری که به وسیله مغولان فتح گردید نیشابور بود این شهر پیش از اینکه مورد تهاجم مغولان قرار گیرد سر تسلیم فرود آورد ولی چون شنیدند که جلال الدین منکبرتی ظهور کرده است بر سر نگهبانان مغولی ریخته و ایشان را به قتل رساندند.

چنگیز داماد خود را به نام تغاجارنویان را برای تسخیر این شهر فرستاد او نیشابور را به محاصره در آورد در طی جنگی که اتفاق افتاد داماد چنگیز تغاجارنویان به قتل رسید این واقعه در 618 هجری اتفاق افتاد.

دختر چنگیز به سبب قتل شوهر در این شهر دستور داد که تمامی نیشابوریان را گردن زده و حتی به سگ و گربه این شهر هم رحم نکنند و حتی دستور داد آن شهر آباد را شخم زنند و تولی سه روز بر این شهر آب بست و در آن جو کاشتند و در این زمان تولی نماینده‌ای به شهر هرات فرستاد که فرستاده تولی را هراتیان به قتل رساندند.

در این دوران حکمران شهر هرات شخصی به نام ملک شمس الدین جوزجانی بوده است وی به مقاومت پرداخت ولی عاقبت به تیری کشته شد و هراتیان شهر را به مغولان تسلیم نمودند.

تولی در همان ابتدا دستور داد که 12 هزار نفر از اتباعی سلطان جلال الدین را که در این شهر بودند به قتل برسانند و به سایر مردم کاری نداشته باشند و به شهرهای دیگر چون طالقان و جوزجانان مشغول شدند و نبایستی فراموش کرد که طالقان در ولایات متعدد وجود دارد که به آن اشاره می‌کنیم که با سایر شهرها اشتباه نشود:

طالقان خراسان یا طالقان بلخ

طالقان قزوین

طالقان اصفهان

طالقان طخارستان

فتح طالقان و قلعه نصرت کوه از قلاع طالقان چندین ماه لشکریان مغول را معطل نمود و آخر الامر فتح گردید بعد از گشودن جوزجانان و طالقان چنگیز به غزنه شتافت و چون در محاصره بامیان پسر جغتای که سخت محبوب چنگیز خان بود به قتل رسید. چنگیز خان از این عمل چنان به خشم و غضب آمد که بعد از فتح غزنه دستور داد علاوه بر مردم جانوران آن شهر را نیز بکشند و هیچ کس را اسیر و حتی بچه در شکم مادر نگذارند تا کسی دیگر در آنجا سکونت اختیار ننماید.

یکی از وقایع مهمی که در دوره چنگیز خان (مغولان) اتفاق افتاد جنگ پروان و فتح جلال الدین منکبرتی است این

جنگ بین جلال الدین منکبرتی با سردار معروف چگیزخان قوتوقونویان درآبادی پروان (بین غزنه و بامیان) صورت گرفت که در این نبرد قوتوقونویان شکست خورد و پیش چگیزخان رفت چگیزخان از شکست او ناراحت نگردید یکی از نتایج پیروزی جلال الدین این است که مغولان قلعه ولخ طخارستان را که در محاصره داشتند رها کرده و فرار نمایند. و بسیاری از بلاد شورش کردند و شحنة‌های مغولان را به قتل رساندند. جنگ پروان اولین و آخرین شکست عمده مغولان در ایران بود.

جنگ سند بین جلال الدین با چنگیز در نزدیکی معبر نیلاب صورت گرفت دراین جنگ جلال الدین شکست خورد و پسر خردسال جلال الدین را که هفت و هشت ساله بیشتر نداشت اسیر مغولان گردید و به دستور چگیزخان به قتل رسید. (618هـ. ق)

مردم مرو به یاری یکی از روسای لشکری جلال الدین حاکم خود را کشتند و علناً بر مغول عاصی شدند قراچه نوریان سردار مغول به سرخس آمد بازماندگان مردم را از دم تیغ گذراند و چون فکر می‌کرد شاید کسانی هم زنده باشند دستور داد تا مؤذنی بانگ اقامه نماز کند، به این تدبیر نیز جماعتی را از سوراخ‌ها بیرون کشید و کشت. او و لشکریانش چهل و یک روز به قتل اهالی و ویرانی آبادی‌ها سرگرم بودند.

درروایات آمده است که مرو چنان صحرايي شده بود که آن مقدار سایه در آنجا یافت نمی‌شد که حیوان وحشی بتواند در سایه بان آن استراحت کند درتاریخ 812 هجری به همت شاهرخ سلطان بن امیر تیمور گورکان آن بلده روی به عمارت نهاد. درسال 619 هجری چگیزخان به مغولستان مراجعت نمود چرا که شورش‌های درنواحی چین شمالی و تبت صورت گرفته بود.

بعد از ویران کردن ولایات فوق اوکتای و جغتای نیز راه ماوراءالنهر را پیش گرفته و در زمستان 619 هجری به بخارا رسیدند. چنگیزخان پسر دیگر خود جوجی را نیز که در دشت قباچاق بود به حضور طلبید و غرض چگیزخان این بود که در کنار سیحون با پسران به شکار بپردازد و ضمناً با ایشان درباره مسائل ممالکی که مسخر شده بود صحبت کند چگیزخان بعد از مراجعت از این سفر مریض شد و در بهار سال 620 هجری به اصلاح مغولی قوریلتا یعنی شورائی با پسران تشکیل داد و درصحرای قلان باشی جوجی به خدمت پدر رسید.

عاقبت امر در سال 624 هجری چنگیز در 72 سالگی فوت نمود جوجی پسر چگیزخان قبل از مرگ چگیزخان فوت نمود درمورد مرگ وی دو روایت وجود دارد:

چگیزخان به سبب اینکه جوجی در هلاک مردم و ویرانی بلاد متعدد از پدر سلیم النفس تر وی حتی می‌خواست با مسلمانان ارتباط برقرار کند و پدر را به قتل برساند چنانکه آمده است به وسیله جغتای با اطلاع چگیزخان مخفیانه مسموم شد.

چگیزخان نسبت به جوجی بدبین بود پس از مراجعت به مغولستان او را به خدمت خود خواست اما جوجی ناخوشی خود را بهانه کرده و از حضور عذر خواست ولی به اطلاع او رساندند که او در حال شکار بوده است. چگیزخان اوگدای (اکتای) و جغتای را برای سرکوبی جوجی فرستاد ولی پیش از رسیدن خبر مرگ جوجی به او رسید. جوجی می‌خواست در حوالی بحر خزر دولت مستقلی داشته باشد و خراسان و مازنداران و ولایات شمالی ایران را که جبهه و سبتای پیموده و تسخیر نکرده بودند ضمیمه ممالک خود نماید و زیر بار فرمان کسی نیز نرود و همین مساله باعث رنجش خاطر چگیزخان و برادران از او بوده است.

تمام سعی چنگیز در ابتداء امر باز کردن راه تجارتي قدیم بین ایران و چین (راه ابریشم) بود و برانداختن اقوام اویغور و قراختایی و نایمان و تاتار را که مانع رفت و آمد کاروان‌ها و موجب ناامنی راه‌ها شده بودند.

نافرمانی نسبت به چگیزخان و سرپیچی از حکم او به منزله ارتکاب گناهی عظیم بود چه به عقیده مغول فرمان خان از آسمان می‌آمد و طغیان بر او حکم طغیان به خدا را داشت کشتن فردی از خاندان خان نیز در همین حکم بود. ویران کردن نیشابور از طرف مغول پس از قتل تغاجار داماد چگیزخان وریشه کن کردن بامیان بر اثر کشته شدن پسر جغتای او روی همین عقیده بود.

معروفترین مشاور چگیزخان محمود یلواج از مسلمین است.

هریک از احکام و قوانین را به مغولی یاسا می‌خوانند که به معنی حکم و قاعده و قانون است و مجموعه آن‌ها یعنی طومارهای مکتوب به خطر ایغوری را که جامع جمیع احکام و آداب رسمی مغول بوده و چنگیزخان آن‌ها را امضاء و تصویب کرده یا سانامه بزرگ می‌خواندند.

یک قسمت از یاسانامه چگیزخان راجع به مجازات‌ها و سیاست‌ها بوده است سخنان خاندان مغول را که پیش مردم مرعی و محترم بوده به مغولی بیلک که معنی داشتن و حکمت است می‌گفتند.

در قشون چگیزخان اکثریت افراد با ترکان و مغولان بود.

چگیزخان چون به هیچ دین و ملتی معتبر ایمان نیاورده بود از تعصب و رجحان ملتی بر ملت و برتری دادن بعضی بر

بعضی اجتناب می کرد ولی درازاء آن به علما و زهاد هر طایفه اکرام می نمود.

مغولان به عادت بدویان در زیر چادرها منزل می کردند و مقام خود را در ییلاق یا قشلاق به زبان مغولی یورت یا اردو می گفتند. خانان مغول را در این قبیل اردوها غالباً شاهزادگان و اقربای خود را برای شور در امور مهمه مثل انتخاب رئیس خاندان و اردو کشی های مهم به توسط فرستادگانی که ایشان را ایلچی می خواندند احضار می نمودند و به این قبیل شوری ها در زبان مغولی، قوریلتای می گفتند.

مجموعه فرزندان و اقربای کسانی را که از تیره یک خان یا شاهزاده مغولی بوده اروغ او و طایفه و رعایا و مردم مطیع تحت امر او را اولوس او می گفتند مقصود از اولوس اربعه چنگیزی تمام مردم بلادی است که بعد از مرگ او تحت حکم چهار پسر او جوجی و جغتای و او گدای و تولی قرار گرفته اند.

مغول پس از حشر با قوم او یغور که طایفه ای از ایشان دین بودایی داشتند از علمای دین بودایی که هر یک را بخشی می گفتند جمعی را به عنوان دبیری و کتابت به خدمت خود گرفتند. ترغو: هدایا یا پیشکشی است که مغولان به همدیگر اعطا می کردند. باسقاق: امیر یا شحنة حاکم اطلاق می شد.

یرلیغ: فرمانی به امارت امیر شهری داده می شد تا کسی دیگر متعرض وی نشود.

تمغا: خان با مرکب سیاه یا آب طلا اوراق را مهر می کرد.

تمغاچی: به مأمور مهر کردن یرلیغها (فرمانها) اطلاق می شد.

حشر: به جماعتی از مردم را به طور غیر نظامی برای پر کردن نهرها و تهیه چوب و آذوقه و علوفه به کار گرفته می شد اطلاق می شود.

یرغوچی: کسانی که به محاکمه افراد می پرداختند (همان قضات) را یرغوچی می گفتند.

تومان: در تقسیمات لشکری مغول را به هر 10 هزار نفر اطلاق می شد.

الاغ: به اسبان و چارپائیان دولتی اطلاق می شد.

یام: محل های که در سر راه منازل کاروانی درست می کردند تا در آنها لوازم لشکر و مسافری را از قبیل علوفه اسبان و . . . را فراهم کنند.

بهادر: به معنی مبارز و دلاور است که به عده هزار نفری نخبگان جنگی مغول اطلاق می شد.

یاغی: به کسانی که سر تسلیم فرود نمی‌آوردند اطلاق می‌گردید.

سیورغامیشی: املاکی بوده که مغولان به افرادی که ایشان را در طی مواردی سخت کمک کرده بودند و آن هم به منظور نوازش اعطا می‌کردند.

قمیز: شراب انگور یا شیر مادبان که خان مغول برای به کسی می‌داد که می‌خواست لطف خود را نشان دهد.

سیورغال: به آن دسته از اراضی اطلاق می‌شد که خانان به منظور سپاس از خدمات افراد اراضی را به آنان واگذار می‌کرد تا از محصول آن استفاده کند و این اراضی خود به خود از طریق ارث انتقال می‌یافت و این اراضی را اصطلاحاً سیورغال گویند.

و یا به اراضی اطلاق می‌شود که به امام و سایر بستگان آن تعلق می‌گرفت که می‌توانست از محصول آن استفاده کند.

اقطاع: به آن دسته از اراضی که فرماندهان و سران حکومتی به منظور قدردانی از افراد خود و خدمات ایشان به ایشان واگذار می‌کردند چنانکه می‌توانست در میان آن‌ها موروثی باشد و در صورت انتقال وزیر می‌توانست آن را به دیگری انتقال دهد.

قطیعه: به آن دسته از اراضی اطلاق می‌شود که در زمان حمله مسلمانان به ایران صاحبان آن‌ها ساسانیان معلوم نبوده و این سرزمینهای بی صاحب بودند که خلیفه آن رامیان مسلمانان تقسیم می‌کرد.

التجاء: آن دسته از اراضی اطلاق می‌شود که صاحبان این اراضی به توصیه و پیشنهاد افراد به دیگران هدیه می‌دادند. مالیات اصلی را مالیات ارضی گویند.

قیچور: مالیاتی بوده که از چراگاهها می‌گرفتند که معنی فنی آن عبارت بود از اینکه یکی از هر صد دام یا یک درصد از دام‌ها از آن خان یا حاکم بوده و همچنین قیچور به معنی دو مالیات مستقیم اصلی بوده است یعنی: یک درصدی را که صحرا گردان می‌پرداختند، مالیاتی که مردم یکجا نشین می‌دادند.

قلان: ظاهراً به معنی مالیات‌ها و تکالیف مختلف در زمان‌ها و مکان‌های مختلف بوده است و از طرفی مخارج امرای لشکر در سفرها و لشکرکشی‌ها بوده است

حق التقریر که مترادف آن رسم الوازه مالیاتی جنسی (غله، شکر و غیره) برای تأمین طرفی قلان و مخارج امرای لشکر را در سفرها و لشکرکشی‌ها تأمین می‌کرده.

طرح: به معنی فروش اجباری محصولات رعیت به خزنه یا امیر محلی به بهای بسیار ارزان‌تر از قیمت بازار و خرید اجباری کالاهای انبارهای دولتی به قیمتی بسیار گرانتر از قیمت بازار.

رکن الدین برادر جلال الدین در جریان حمله مغول به استحکامات فیروزکوه و محاصره 6 ماه آن کشته شد. جلال الدین

پس از جنگ سند با برجا گذاشتن ثروت و خانواده‌اش، تنها با اسب خود به آب سند زد و سالم به آن سمت رود رسید. منابع این دوره به اتفاق این گذر از آب را معجزه‌ خدایی می‌دانند. جلال الدین به سند تاخت و امرای آن دیار را مغلوب نمود و از این امر مشهورتر از همه سلسله شمشیه دردهلی بود که در سال‌های مابین 607-623 به وسیله شمس الدین التتمش تأسیس شده بود.

سرانجام پس از سپری شدن ایامی سخت، روز موعود فرا رسید. در سال 622 سلطان جلال الدین خوارزمشاه با سپاهی که در هندوستان فراهم آورده بود، به ایران بازگشت؛ در حالی که نقشه وحدت بخشیدن به سراسر ایالات ایران و مقابله جدی با مغولان و گرفتن انتقام را در سر می‌پروراند؛ ولی نیت تا عمل فاصله ای طولانی داشت، نه او آن جهان بینی و شم سیاسی را داشت که این مهم را به انجام رساند؛ نه شاهزادگان و فرماندهان خوارزمی - که هر یک چون رقیبی بر ایالتی حاکم یا فرمانده نظامی بودند - او را به رسمیت می‌شناختند و در زیر لوایش گرد می‌آمدند، نه حکام ایرانی ایالت غربی و جنوبی - که نسبت به دستگاه خوارزمشاهی بی اعتقاد بودند - به تکین از وی راضی می‌شدند. گذشته از آن، جلال الدین در تجربه‌های گذشته، قبل از فرار به هند، ثابت کرده بود که فقط در میدان نبرد فرماندهی درجه یک و جنگجویی دلاور و بی‌باک است، نه فراتر از آن. بازگشت سلطان جلال الدین خوارزمشاه به ایران مصادف با بازگشت چنگیز خان به موطن خود به منظور اقدام به آخرین نبرد زندگی خویش در جنوب مغولستان و مرز شمالی چین بود.

در سال 619 سلسله قراختائیان کرمان شکل گرفت موسس این سلسله براق حاجب بوده است این سلسله به مناسبت لقب براق سلسله قتلغ خانی می‌گویند. این سلسله در ابتدای امر زیر نظر خوارزمشاهیان بود و بعدها تحت نظر ایلخانان درآمد. سلطان جلال الدین منکبرتی از خوزستان رسولی پیش ناصر خلیفه فرستاد و از او برای دفع مغولان کمک خواست ولی خلیفه که از رفتار سلطان علاء الدین تکش و علاء الدین محمد خوارزمشاه آزرده خاطر شده بود و کینه خوارزمشاهیان را در دل داشت دعوت او را اجابت نکرد و بلکه درصدد دفع او برآمد و یکی از امرای خود را با 20 هزار نفر به جلوگیری از او فرستاد. ومظفرالدین کوکبوری (586-630) صاحب اربل را هم به فرستادن کمک و دفع جلال الدین دعوت نمود.

اتابک ازبک حاکم ایالت آذربایجان که تاب مقاومت در برابر جلال الدین را نمی‌دید به گنجه گریخت. در 17 رجب سال 622 سلطان جلال الدین تبریز را گرفت و با اینکه از مردم آنجا نفرت داشت و ایشان را در کشتن لشکریان خوارزمشاهی و فرستادن سرهای ایشان برای مغول شریک می‌دانست از سرگناهان اهل تبریز گذشت. از سوی دیگر، جلال الدین نیز پس از استقرار در آذربایجان به هدف عمده خود که فتح گرجستان بود، نایل آمد. او خطای پدرش را که برتری جویی و

ریاست طلبی در دنیای اسلام بود، بی کم و کاست تجدید و تکرار کرد. این خطا از تجدید عداوت‌ها نسبت به دستگاه خلافت آغاز گردید و با حمله به یکی از دشمنان سرسخت مسلمین، یعنی حکومت مسیحی گرجستان تجدید شد و با توسعه طلبی در شمال بین‌النهرین و سوریه خاتمه یافت. در حالی که دشمن اصلی و بی‌امان، شهر به شهر در داخل ایران در حال پیشرفت بود.

جلال‌الدین توانست شهر تووین یا دُوین در نزدیکی ایروان حالیه را بگیرد و بر تفلیس دست یابد و سال 624 اوج قدرت سلطان جلال‌الدین به شمار می‌رود. مغولان در سال 625 برای سرکوبی جلال‌الدین به حدود دیار بکر رسیده بودند در طی جنگی که بین جلال‌الدین و مغولان در گرفت جلال‌الدین در نبرد شکست خورد و فرار کرد و به دست کردها کشته شد.

جلال‌الدین در فتوحات گرجستان به ناجی اسلام معروف شد. حاکم گرجستان ژرژ چهارم بود.

بعد از مرگ چنگیزخان طی قوریلتای سال 626 اوگتای قاآن جانشین وی گردید «از ابنای چنگیزخان هیچ کدام چنان مسلمان دوست نبودند که پادشاه اوگتای» و اولین اقدام وی سرکوبی غائله جلال‌الدین خوارزمشاه بود. قوریلتای سال 628 هجری جرماغون نوین برای تعقیب سلطان جلال‌الدین منکبرتی و تسخیر ممالکی که به وسیله مغولان تصرف نشده بود اعزام گردید شهرهای که درست فتح نشده بودند عبارت از: غزنین، کابل، سند، گیلان، طبرستان، اران، آذربایجان، الجزیره بود. و همچنین قرار شد یک لشکر هم به سمت ختای یعنی چین شمالی برود.

توفیق بزرگ ایرانیان از آنجا آغاز شد که اوگتای قاآن در بدو سلطنت، حکومت ایالات اسلامی تحت تابعیت را همچون گذشته، در اختیار محمود یلواج باقی گذاشت. این شخص که خوارزمی بود، در عهد سلطان محمد به خدمت چنگیز درآمده بود و پس از فتح قسمت عمده چین، از جانب قاآن حکومت آن منطقه را بر عهده گرفت. پس از مرگ محمود یلواج، جای خالی وی را در رأس مناطق اسلامی برهان‌الدین مسعود بیک، فرزندش، پر کرد.

مسعود بیک را شاید بتوان معروف‌ترین و معتبرترین شخصیت این دوره از حکومت مغول دانست. او توانست با فراست و کارآموزگی از بسیاری از ویرانی‌های جدید جلوگیری کند. سرانجام زمانی که هنوز جنگ‌ها در ایران در مراحل اولیه بود ایرانیان به قلب دشمن راه یافتند. آنان امپراتور شمنی یا شاید بودایی را وادار کرده بودند تا مهری برای خود انتخاب کند که نام پیامبر اسلام (ص) بر بالای آن حک شده، بر فراز فرمان‌ها زده شود.

در سال 634 مغولان به طرف بغداد حرکت نمودند و تا سامره را گرفتند خلیفه و علمای بغداد بر ضد ایشان حکم جهاد

دادند مسلمانان در نزدیکی تکریت مغول را شکست دادند.

مغولان تمام مناطق ایران غیر از فارس و کرمان که امرای آنها یعنی اتابکان سلغوری و قراختائیان با جگزار مغول بودند بقیه نقاط را قتل و غارت کردند.

در سال 637 سرداران مغول با لشکری جرار بار دیگر به ارمنستان آمدند ولی به واسطه آنکه سپاهیان غیاث الدین کیخسرو (پسر و جانشین علاء الدین کیقباد) معابر کوه‌های ارمنستان را گرفته بودند نتوانستند به بلاد روم دست یابند.

در سال 639 جرماغون به واسطه فلج بودن از فرماندهی ارودی مغول معزول گردید و بایجونویان به جای او منصوب گردید و این فرماندهان جدید در همین سال با 30 هزار سپاهی به ارزنه الروم و که از بلاد غیاث الدین بود حمله ور گردید اگرچه فتح ابتدا با غیاث الدین بود ولی آخر امر مغولان پیروز شدند مغولان بلاد سیواس و قیساریه (قیصریه) را مسخر کرده عاقبت چون کیخسرو دید که نمی‌تواند حریف مغولان شود سفیری نزد ایشان فرستاد و قبول کرد که هر ساله مقداری جزیه به صورت نقدی و جنسی به خان مغول بدهد و بدین صورت سلاجقه روم هم ضمیمه خاک مغول گردید. به عبارتی دیگر در سال 629 هـ. ق جورماغون توانست وارد گرجستان شود و ارمنستان را نیز که تابع گرجستان بود به تصرف درآورد و در سال 630 گنجه به دست مغولان افتاد.

اوگتای قاآن در سال 631 چین شمالی را فتح نمود و در همین سال اوگتای قاآن طی تشکیل قوریلتای باتو پسر جوجی و گیوک پسر خودش و منگو پسر جغتای را مامور تسخیر ممالک روسی و چرکس بلغارستان نمود. اکتای خود قلمرو التون خان را به خاک و خون کشید و یکی از امیران مغولی به نام طائر به افغانستان حمله کرد و مدتی لاهور را در تصرف داشت. باتو توانست با حمله خود پیروزی نهایی را به دست آورد.

در سال 635 تمام قسمت‌های کوه‌های اورال و شبه جزیره قرم که محل اسکان اقوامی چون باشقرد و بلغار بود مسخر گردید و در جلگه اطراف شط ولگا امرای اسلاو و روسیه را هم شکست داد و بلاد ولادیمیر و مسکو را آتش زدند. بعد از مسکو به اوکراین حمله ور شده و بر پایتخت آن کیف دست یافتند و آنرا زیرو رو کردند. روسیه از این تاریخ یعنی از سال 636 هجری تا دو قرن دیگر یعنی تا تاریخ 886 تحت تسلط مغول (سلطه تاتارها) و محکوم حکم و اداره ایشان بود.

در سال 639 هجری به لهستان و مجارستان روی آوردند و سپاه متحدین آلمان و لهستان را در همین تاریخ مغلوب نمودند و بر شهر برسلو مسلط گردیدند و تا حدود برلین و مملکت ساکس پیش رفتند و دسته ای دیگری از مغولان بر شهر پست پایتخت مجارها مسلط گردیدند و تا نزدیک وینه از طرفی و تا دریای آدریاتیک از طرفی دیگر پیش رفتند ولی

خبر فوت اوگتای موجب بازگشت مغولان گردید که آنان مجبور شدند اروپا را رها کنند در این میان سبتای و باتو برای قوریلتای انتخاب خان جدید به آسیا احضار گردید.

یکی از اهداف بزرگ مغولان گویا تصرف آلمان و اروپای غربی بود و با مرگ اوگتای ناکام ماند.

باتو پس از تسلط بر روسیه به خاطر وضع نامطمئن ایران امیرالامراء قفقاز شده بود و در امور دولت دخالت کرد. اشراف مغول مناطق قفقاز را میان خود تقسیم کردند و اکتای به منظور برقراری نظم و آرامش "بایجو" را به عنوان حاکم جدید به آنجا فرستاد. بایجو در سال 638 به قفقاز رسید، و تا هنگام ورود هلاکو حکومت قفقاز را در دست داشت اما پس از 6 سال ایکیچیکتای را به عنوان نایب وی به قفقاز می‌فرستد وی همچنین ماموریت داشت تا ملک موصل را بگیرد.

اوکتای حکومت خراسان را به عهده جین تمور که از قراختایان و زمانی باسقاق اورگانج بود سپرد. ولی حکمرانی وی قرین موفقیت نگردید چراکه با امیر طائر که در سال 630 فرمانده سپاه بود و قراجه وزیر جغتای و با کلبات از صاحب منصبان عالی رتبه مغول سر ناسازگاری داشت.

اوکتای ناگزیر او را موقتاً از حکومت عزل کرد و "نوسال" را که مغول اصلی بود قائم مقام ساخت اما چون جنتمور در مقر حکومت بی گناهی خود را ثابت کرد به مقر حکومتی بازگشت و نوسال به امور لشکری پرداخت. اما به زودی شرف الدین خوارزمی را به عنوان ناظر به دارالحکومه جین تمور فرستاد. بعد از مرگ جین تمور در سال 633 هـ. ق بین نوسال که در رأس اداره دارالحکومه و گرکوز که به سمت حاک در طوس مستقر بود و اوگوتمور پسر جین تمور ادعای جانشینی داشت نزاع در گرفت و اوکتای به نفع گرگوز فرستاده خود رأی داد. در حین غیبت وی محمد جوینی پدر مورخ معروف اداره امور حکومت را بر عهده داشت.

این هرج و مرج باعث شد که اوکتای کمی پیش از مرگش (5 جمادی الثانی 639) اداره امور هر ولایت را به یک نویمان و هر شهر را به یک امیر بسپرد تا به این ترتیب ظاهراً آرامش حفظ گردد.

اکتای به عنوان فرمانروایی با سخاوت و نیک نفس شهرت یافته است.

پس از مرگ اوکتای همسر وی توراکیناخاتون با موافقت گروهی از شاهزادگان تا تشکیل قوریلتای بزرگ برای تعیین فرمانروای جدید اداره امور قلمرو مغولان را به دست گرفت.

یلوتسعو تسعای وزیر کاردان چنگیز خان و اکتای قآن با این کار موافق نبودند. موکاخاتون همسر دیگر اکتای درصدد جمع آوری طرفداران برآمد و چینقای وزیر منتفذ اوکتای نیز با او همداستان شد.

توراکینا خاتون در این هنگام از محمود یلواج والی ختای که کاردان و مقتدر بود کمک خواست اما به زودی رابطه این دو تیره شد چون امیر چینقای خبر یافت که توراکینا خاتون قصد جانش را کرده به یکی از پسران اکتای به نام کوتان پناهنده شد.

توراکینا رفته رفته تحت تسلط زنی فاطمه نام درآمد که پیش از آن در مشهد کنیزکی بود و با یلواج کینه ورزی می کرد در این موقع عبدالرحمن نامی را والی ختای کردند اما او نتوانست در آنجا نفوذی به هم رساند و پس از پایان فرمانروای توراکینا جای او را باز به یلواج سپرد.

گیوک خان جانشین اوکتای گردید. چنانکه نقش توراکینا خاتون زوجه اوگتای قاآن در این جانشینی نمی توان نادیده گرفت وی پیرو آیین مسیحیت بود و او از کودکی اتابکی یعنی مواظبت و تربیت پسر خود گیوک را به امیر قلاق عیسوی واگذاشته بود. گیوک بعد از رسیدن به مقام خان چینقای مشاور عیسوی پدر خود را نیز مقرب کرد و مقام وزارت را به او داد و این دو نفر مزاج خان را به مساعدت عیسویان برگرداند ولی گیوک مانند پدرش مردی جنگجو و توسعه طلب نبود، وی در سال 647 فوت نمود و به دنبال وی منگوقاآن به جانشینی امارت وی انتخاب گردید. در زمان فرمانروایی گیوک خان نخستین تماس میان خان های مغول و مغرب زمین حاصل شد.

حال بیاییم ببینیم دلیل و انگیزه ارتباط بین مغولان و اروپا چه بوده است؟

اهداف مغرب زمین عبارت از آگاهی از اوضاع و اشاعه مسیحیت و همچنین با کمک و همکاری مغولان حمله به کشورهای مسلمان خاور نزدیک.

در عهد سرقویتی و پسرش منگو رفت و آمد بین ممالک عیسوی اروپا و آسیا و دربار مغول زیاد شد علت این مسئله به شروع جنگ های عیسویان در این ایام در شام بامصر و مسلمین باز می گردد. که سلطان صلاح الدین ایوبی و برادرزادگان او ضربه های زیادی را به مسیحیان این ناحیه وارد نموده بودند چنانکه آمده است منگو قاآن به اصرار همین عیسویان عاقبت تعهد کرد که در مساعدت با عیسویان و فرستادن قشونی برای جنگ با مسلمانان بکوشد مأموریت هولاکو و انقراض خلافت بنی عباسی تا حدی بر اثر همین تعهد بوده است.

در این دوران آداب و سیرت مغولان که به واسطه طول معاشرت و آمیزش با متمدن ترین ممالک مغلوبه از صلابت و خشونت اولیه خوانین مغول اندکی کاهش یافت.

در این دوران قوبیلای (یعنی در سال 654) به فتح چین جنوبی اقدام نمود. و منگو هم سال بعد به او پیوست و آنجا را

گرفتند و منگو قاآن به علت بدی آب و هوا در سال 657 فوت نمود و قویلیای خود را، قاآن -جانشین - وی گردید وی ابتدا شهر پکینگ را به نام خان بالیغ یعنی مقرخان مرکز حکومت خود قرار دارد سپس تمام چین جنوبی و جاوه و ژاپن را هم تسخیر نمود و موسس سلسله مغولان چین گردید.

حکومت قسمت شرقی ممالک مغولی یعنی ختای و چین به محمود یلواج واگذار شده بود سپس ترکستان و ماوراء النهر و بلاد ایغور و فرغانه و خوارزم در زمان منگو قاآن به پسرش مسعود واگذار گردید.

از نکات برجسته دوره قویلیای قاآن (سال 657) فرستادن هولاکو برای تسخیر دارالاماره بغداد، فتح چین، ژاپن، ترمیم خرابیهای لشکرگشی مغول و رونق گرفتن تجارت و ارتباط برقرار کردن با اروپا بوده است.

در عهد قویلیای که دو نفر و نیزی که برادر بودند به نامهای مافیوپولو نیکوپولو و پسر دومی مارکوپولو به دربار وی راه یافتند. از جمله کارهای مهمی که قویلیای قاآن انجام داد: زرف و آمد تجار مسلمان به چین بوده است در کنار آن می توان به راه یافتن ایرانیها در دستگاه قویلیای قاآن و انتشار زبان فارسی در چین اشاره کرد.

قویلیای قاآن بعد از ان محمود یلواج وزارت خود را به سید اجل سپرد او مدت بیست و پنج سال این مقام را داشت تا اینکه فوت نمود در زمان وزارت این وزیر مدبر بود که قویلیای قاآن ترتیب پول کاغذی معروف به چاو را در چین داد. و در تمام مملکت چین با این پول معامله می گردید. قویلیای قاآن هولاکو را برای تصرف مجدد ایران فرستاد.

بهاء الدین محمد جوینی که از حدود 630 هجری که از طرف حاکم مغولی خراسان مأمور اداره امور مالی و جمع آوری عایدات انتخاب شد یا به اصطلاح آن ایام به سمت صاحب دیوانی کل ممالک برگزیده شد.

او تا سال 651 هجری که سال فوت اوست همواره این مقام جلیل را برعهده داشت مخصوصاً قسمت ایام حکومت امیر ارغوان بر ایران که از 641 تا 654 طول کشید بهاء الدین جوینی در نهایت قدرت قرار گرفت.

دو پسر بهاء الدین جوینی یعنی شمس الدین محمد جوینی و علاء الدین عطاملک جوینی ممدوحین شاعر بزرگ سعدی (ره) بودند و هردو از رجال بزرگ و از منشیان فارسی زبانند که وارد دستگاه ارغون می شوند و چون در سال 654 هولاکو به ایران آمد و ارغون به خدمت او پیوست شمس الدین محمد جوینی و برادرش عطاملک جوینی نیز خدمت هولاکو را پذیرفتند.

ماموریت اساسی هولاکو چنانکه قبلاً به آن اشاره شد از طرفی فتح دوباره ممالک فتح شده در ایران و علاوه بر آن دفع فدائیان اسماعیلی و خاندان بنی عباس بود.

فرستادهٔ اسماعیلیان در قوریلتهای سال 1246م با انتخاب کیوک مخالف بود در این دوره مرکز عمده اسماعیلیان کوه‌های ولایت طالقان و رودبار والموت بود در این حدود قریب پنجاه قلعه مستحکم وجود داشت که اسماعیلیان آن را به تصرف خودشان درآورده بودند مشهورترین قلاع اسماعیلیان که می‌توان از آن نام برد عبارتند از ؛ الموت، میمن دز، لنبه سر مرکز اسماعیلیان قلعه الموت بود علاوه بر آن اسماعیلیان در ولایت قومس (سمنان و دامغان حالیه) و قهستان نیز قلاع استوار متعددی داشتند و یک نفر حاکم این قلعه‌ها بود که آن را محتشم می‌گفتند.

از جمله خلفای اسماعیلی که بنا به روایتی در پیشرفت کار مغولان نقش به‌سزایی داشته است، جلال الدین حسن پیشوا ملقب به نومسلمان بود ولی بعداً از فرمانبرداری مغولان سرپیچید. بعد از او علاء الدین محمد جانشین وی گردید. هولاکو گیتوبوقا معروف را برای تصرف قلاع اسماعیلی فرستاد او توانست بعضی از قلاع اسماعیلی را پس از محاصره بگشاید از جمله قلاع مستحکم اسماعیلیان قلعه گرد کوه و دیگر قلعه دز گنبدان در سه فرسخی دامغان بود که به دستور وی به محاصره مغولان درآمد.

در این زمان علاء الدین محمد پیشوای اسماعیلیه ایران چون کفایت لازم را نداشت و دائماً در فسق فجور بوده است یکی از حاجیان او به دستور پسرش (رکن الدین خورشاه) علاء الدین محمد را به قتل رساند و رکن الدین خورشاه در سال 653 هجری به امارت نشست.

محتشمی قهستان را در این دوران ناصرالدین عبدالرحیم برعهده داشت هولاکو شمس الدین کرت و امیر ارغون (حکمران ایران شرقی) را به رسم اطاعت پیش ناصرالدین (محتشم قهستان) فرستاد و او را به قبول فرمان خود خواند و ناصرالدین محتشم پیش هولاکو رفته و تسلیم شد و هولاکو به او احترام زیاد نمود و او را به شهر تون فرستاد. خواجه نصیرالدین طوسی کتاب معروف اخلاق ناصری را به نام ناصرالدین محتشم تالیف کرده است.

هولاکو خود شخصاً در سال 654 تصمیم گرفت الموت را فتح نماید و به خلافت چندین ساله (177 ساله) اسماعیلیان خاتمه دهد.

خورشاه به صواب دید خواجه نصیرالدین طوسی که در این موقع در قلعه میمون دز بود حاضر به قبول اطاعت شد. رکن الدین خورشاه دریافت که مقاومت در مقابل هولاکو دیگر فایده‌ای ندارد تسلیم شد و از قلعه پایین آمد و بدین صورت در ذی العقده سال 654 هجری رکن الدین خورشاه تسلیم هولاکو گردید و خلافت 177 ساله اسماعیلیان پایان داده شد. هولاکو با خورشاه به احترام تمام رفتار کرد.

عطاملک جوینی به اجازه هولاکو در کتابخانه متعلق به حسن صباح و بازماندگان آن به مطالعه کتاب‌های آن پرداخت و کتب مفید آن را جدا کند و بقیه‌اش را که متعلق به اصول و فرع دین اسماعیلی است بسوزاند.

علاوه بر آن قریب به صد قلعه اسماعیلیان در حوالی قهستان بود خراب نمودند که فقط از این میان سه حصار گرد کوه و لنبه سر و الموت هنوز دست از مقاومت برداشته بود. که به ترتیب فتح شدند. الموت آخرین پناهگاه اسماعیلیان بخاطر فشار گرسنگی گشوده شد.

خورشاه درکنار جیحون بدست همراهان مغولی به قتل رسید.

کشتار اسماعیلیان در حکومت اسلامی وقت مورد تأیید قرار گرفت و انقراض اسماعیلیه برای آسیای غربی وسیله نجاتی از بدخواهی اسماعیلیان شد.

بعد از انقراض اسماعیلیان ایران نوبت به خلافت بغداد رسید که در این دوران خلافت بغداد از آن ابواحمد عبدالله ملقب به المستعصم بالله عباسی سی و هفتمین و آخرین خلیفه از خاندان عباسی بود که در سال 640 هجری عهده دار این پست گردیده بود و وزارت وی در این دوران در دست مؤیدالدین محمد بن العلقمی بود که مخفیانه با هلاکو ارتباط داشت حتی وصاف هم بی محابا المستعصم را به دلیل سستی و بی فکری‌اش سرزنش می‌کند.

اولین بار مغولان در سال 643 به جانب بغداد آمدند و لشکر خلیفه به سرداری شرف الدین اقبال شرابی و به دستور ابن العلقمی در زمان حمله مغول به جهاد با ایشان مشغول گردید و مسلمانان پیروز شدند.

عاملی که بعدها موجب شکست امرای خلیفه در نبرد با مغولان گردید به سبب عدم وفاق و اتحاد در میان ایشان بوده است از طرفی بین اهالی بغداد منازعات مذهبی شدیدی وجود داشت. به خصوص در سال 650 میان شیعه و سنی جنگ در گرفت و پسر بزرگ خلیفه محله شیعیان بغداد و مرقد امام موسی کاظم (ع) را ویران نمود و این حرکت موجب گردید که شیعیان از عباسیان متنفر گردند. مؤیدالدین بن العلقمی که از شیعیان بود بخاطر این واقعه باطناً از خلیفه رنجید.

هولاکو در این زمان با سپاه زیاد به همدان آمد و در این سفر بدرالدین لؤلؤ (616-657) صاحب موصل و اتابک ابوبکر بن سعد اتابک فارس و خواجه نصیرالدین طوسی و عطاملک جوینی نیز با او همراه بودند. همه‌ی منابع بر نقش خواجه نصیرالدین طوسی در حمله مغولان متفق القول هستند.

هولاکو سفیرانی به نزد خلیفه فرستاد و از او خواست که تسلیم شود و خلیفه خود شخصاً به نزد هولاکو

برودکشمکش‌های رباری در این زمان حساس به اوج رسیده، در نوع خود بی نظیر بود. سرانجام پس از دریافت این نامه، گروه مخالف با راهیابی به نزد خلیفه، چنین به وی تفهیم کردند که برای جلوگیری از مغول از طریق جنگ، با هیچ مشکلی روبه‌رو نیستند و خطری که نتوان جلوی آن را گرفت، در بین نیست. به خلیفه گفتند که وزیر مقابله با مغولان را بزرگ جلوه داده است تا بازار خویش را گرم کند و از آن بهره‌های مالی و سیاسی برد. البته، زمانی که خلیفه با ابن العلقمی درباره نامه به مشورت نشست، وزیر عقیده داشت که می‌بایست پیشکش‌های فراوانی از نقود و جواهر و... برای دشمن فرستاد و شرایط آن‌ها را پذیرفت؛ زیرا معتقد بود بغدادیان نیروی برابری با آنان را ندارند. اما خلیفه هدایای ناقابل برای هولاکو فرستاد و خلیفه در پاسخ نامه دو سفیر به نزد هولاکو فرستاد و به او از عاقبت حمله کنندگان به بغداد مثل یعقوب لیث صفاری و سلطان محمد سلجوقی علاء الدین خوارزمشاه و عمرولیت صفاری را که به نحوی شکست خوردند پیش هولاکو آشکار ساخت و او را ترساند.

هلاکو با خواندن نامه و شنیدن این نوع اخبار توهین آمیز، بسیار خشمگین شد و این بار در جواب، پیامی تهدید آمیز به نزد خلیفه فرستاد.

بایجو از طریق غرب راهی بغداد شد. کیتوبوقای مسیحی، بزرگترین فرمانده هلاکو، جناح چپ را عهده دار شد و از طریق لرستان عازم بغداد گردید و هلاکو خود از طریق کرمانشاه و حلوان به طرف شرق بغداد روانه شد. بدین ترتیب در سال 656هـ بغداد از شمال، غرب و شرق مورد تهاجم و محاصره قرار گرفت.

مجاهدالدین آیبک، دواتدار صغیر، با ده هزار سوار عازم جنگ با بایجو شد. در کنار دجیل دو طرف با یکدیگر روبه‌رو گردیدند، در اولین نبرد، فتح با سپاهیان خلیفه شد و مغولان در پشت دجیل متوقف گشتند.

روز بعد بر خلاف تصور بغدادیان، دشمن خود را به پشت دروازه‌های اصلی بغداد رسانید. به دستور خلیفه دروازه‌ها را بستند و همه بغدادیان سلاح به دست گرفتند و به سرکردگی دواتدار و شرابی و سلیمان‌شاه مشغول جنگ شدند. خلاصه اینکه بغداد پنجاه روز در محاصره بود و در طول این مدت بغدادیان با رشادت جنگیدند.

ابن العلقمی معتقد بود که وقت آن است که خلیفه تسلیم شود. سرانجام وزیر حرف خود را به کرسی نشانید و خلیفه رأی او را پذیرفت. ابتدا، شرف الدین مراغی از علمای معتبر و شهاب الدین زنگاگی، قاضی القضاة بغداد را نزد هلاکو فرستاد و امان خواست و سپس در روز یکشنبه چهارم صفر سال 656هـ خود به اتفاق دو پسرش ابوالعباس احمد، ابوبکر - که ولیعهد بود- و ابولفضایل عبدالرحمان و تنی چند از خواص ائمه، سادات و مشایخ که بسیاری از علویان نیز در بین

آنان بودند، برای رفتن به نزد هلاکو از بغداد خارج شد.

مستعصم روز یکشنبه 4 صفر 656 با سه پسر خود به سه هزار نفر از سادات ائمه و قضات و اکابر اعیان بغداد از شهر خارج شده به خدمت هولاکو رسیدند و هولاکو به ظاهر به نرمی سخن گفت ولی در آخر امر هولاکو دستور ایشان را به جهت سرشماری به بیابان برده و همگی را کشت.

به دستور هولاکو خلیفه مستعصم بالله در داخل فرشی پیچیده و او را به این شکل کشتند و تا قطره‌ای از خون او به زمین نریزد و حوادث ناگواری که خود پیش بینی کرده بود پیش نیاید.

هولاکو خودش در سال 663 هجری در حالی که چهل و هشت سال بیشتر سن نداشت در کنار نهر جیغاتو در آذربایجان جان سپرد.

هولاکو مراغه را به پایتختی انتخاب نمود از جمله حوادث مهم دوره هولاکو ساخته شدن رصد خانه مراغه و زیج ایلخانی توسط خواجه نصیرالدین طوسی است.

از وقایع مهم ایام هولاکو بعد از تصرف بغداد لشکرکشی‌های او و فتح شهرهای الجزیره و حلب و دمشق در سالهای 657 و 658 است وی فتح مصر را در نظر داشت ولی با شکستی که سپاه مغولی در عین جالوت خوردند و فقط به همان اطاعت مصر قناعت ورزید.

از جمله حوادث مهم دوران قبل مرگ هولاکو شکست خوردن سپاه مغولی در رمضان سال 628 در محل عین جالوت به فرماندهی کیتوبوقا از سلاطین ممالک مصر با علاء الدین کی خسرو به سرداری با بیبرس در فلسطین بود که تمامی سپاهیان مغول و فرمانده ایش به قتل رسیدند. -ممالک مصر که پس از سقوط بغداد به بزرگترین کانون سیاسی، مذهبی مسلمانان تبدیل شده بود شکست خورد. از این پس حدود قلمرو هولاکو با ممالک روشن شد و سوریه و فلسطین در دست ممالیک باقی ماند. -

هولاکو شخصا بودائی مذهب بود و درخوی بتخانه‌ها ساخت و زوجه‌اش عیسوی بود. هولاکو در اثر نفوذ زوجه و امرای خود به توجه حال عیسویان ایران که در آذربایجان و ارمنستان زیاد بودند پرداخت و به حکم او در همه جا برای ایشان کلیسا می‌ساختند و آخرین پناهگاه اسلام در مقابل مغول فلسطین و افریقای شمالی بود.

مغولان در نبرد مشهور «کوسه داغ» در 14 محرم سال 641 هـ. ق پس از شکست دادن سلجوقیان آناتولی، به استقلال آنا خاتمه دادند. سلجوقیان آناتولی، از این تاریخ تا متلاشی شدن کامل آنان در اوایل قرن هشتم هجری، تنها توانستند به

صورت یک حکومت تابع به موجودیت خود ادامه بدهند.

ایلخانان

مغولان ایران به علت تابعیت خود نسبت به خان بزرگ مغول، نام ایلخان (تابع خان) بر خود گذاشتند.

هلاکو فرمان داد تا عزالدین کیکاووس دوم فرزند غیاث الدین به اتفاق برادرش رکن الدین قلیچ ارسلان چهارم و علاء الدین کیقباد دوم در آسیای صغیر سلطنت کنند. عزالدین در آغاز چندین سال به تنهایی سلطنت کرد علاءالدین را به زودی شکست داد و آسیای صغیر میان دو برادر تقسیم شد عزالدین از قیصریه به جانب شرق و رکن الدین بر نواحی عربی تا کنار دریا سلطنت کند قزل برماق سرحد میان دو قسمت را تشکیل می‌داد. نظارت عالی برعهده یک والی مغول بود. علاءالدین 659 به دربار امپراتور روم شرقی پناه برد و قیصر برای جلب رضایت هلاکو او را زندانی کرد اما هیچ گاه نخواست کاملاً سلجوقیان را سرکوب کند چراکه اینان میان امپراتور روم شرقی و مغولان حصار دفاعی مناسب بودند. عزالدین نتوانست رفتار امپراتور بیزانس را تحمل کند در نتیجه خان دشت قبیچاق را برانگیخت و او را آزاد کرد و سلطان سلجوقی در سال 677 هـ. ق در آنجا جان سپرد.

رکن الدین به دست وزیرش معین الدین سلیمان ملقب به پروانه که یکی از اشراف مغول بود به سال 666 هـ. ق به قتل رسید و پس از مرگش پسر دو ونیم ساله اش به نام غیاث الدین کیخسرو سوم به سلطنت نشست و پروانه به نام وی به سلطنت پرداخت.

اما شهرهای شیعه از برکت کیاست نصیرالدین طوسی خود تسلیم شدند.

منکوقآن در محاصره یکی از استحکامات چین در 657 هـ. ق جان سپرد.

مغولان استحکامات سوریه را به همان سرعتی که به دست آورده بودند، از دست دادند. سپاهیان مغول از محاصره البیره صرف نظر کردند. و مصریان در سوریه بار دیگر فرمانروا شدند و مغولان تنها توانستند از الملک الناصر که قرار بود در صورت تصرف سوریه والی آنجا گردد انتقام بگیرند و به او اتهام ارتباط با مصریان را زدند و او را به قتل رساندند.

از سال 659 میان سپاهیان ایلخان و خان دشت قبیچاق جنگ‌های خونین درگرفت به طوریکه هیچ یک از آن دو نتوانستند به پایان آن را به چشم ببینند و همیشه خان‌های دشت قبیچاق بودند که حمله می‌کردند و اگرچه غالباً پیروز می‌شدند اما هیچ گاه به مقصود خویش نرسیدند.

برکه با فرمانروای مصر رابطه خوبی داشت و علت آن تشریف وی به اسلام بود. و این برای مغول خطری بود چراکه احتمال

اتحاد آن دو بر ضد هلاکو وجود داشت هر چند که در زمان هلاکو عملی نشد.

هلاکو برای نظام دادن به کشورش در سال 661 هـ. ق فرمان داد مجلس شوری تشکیل گردد و این مجلس فرمانهای او را تایید کرد در همین مجلس بود که شمس الدین محمد جوینی (برادر مورخ) به وزیری برگزیدند. مانوئل اول فرمانروایی طرابوزان که از زمان شکست سلجوقیان آسیای صغیر با مغولان همسایه شده بود و می‌بایستی سپاه در اختیار ایلخانان قرار دهد.

میخائیل هشتم امپراتور بیزانس نیز به سال 659 هـ. ق همین راه را پیش گرفت و قراردادی با هلاکو بستند که هلاکو بستند که هلاکو بتواند آزادانه با ترکان آسیای صغیر یعنی سلجوقیان آنطور، که مایل است رفتار کند. در سال 659 فرستادگانی از روم شرقی که ریاست آنان را theodosius برعهده داشت. این فرستادگان با ایلخان قراردادی منعقد کردند، که آن را مخفی نگاهداشتند، چه امپراتوری بیزانس با دشت قباچاق و مصر روابط نزدیک داشتند و بی شک این دولت‌ها نمی‌توانستند انعقاد قرارداد امپراتور با دشمن خود را تحمل کنند. میکائیل هشتم قصد داشت دخترش مریم را به همسری هلاکو در آورد لکن زمان امان نداد و مرگ ایلخان این ارتباط را قطع کرد. هلاکو در روز یکشنبه 19 ربیع الثانی 663 در 48 سالگی به علت بیماری صرع درگذشت. رصدخانه معروف مراغه در زمان هلاکو بنیان گذاری شد.

هلاکو نخست به علل مذهبی به اسلام تمایل نداشت، و بعداً به علل سیاسی نیز بی میلی‌اش تشدید شد و موجب گردید، که تا اندازه‌ای با مسیحیان سر آشتی داشته باشد. در این زمینه بی شک همسرش دوقوز خاتون که در رمضان سال 663 بدرود حیات گفت بی‌تأثیر نبوده است. از جانشینان هلاکو تنها غازان را می‌توان با سر سلسله ایلخانان مقایسه کرد. بعد از فوت هولاکو اباقاخان جانشین وی گردید. (663-680) صاحب دیوان شمس الدین محمد جوینی و برادرش عطاءالملک جوینی اسباب رونق کار دولت اباقاخان بودند اباقاخان شهر تبریز را به پایتختی اختیار نمود وی زمستان‌ها را در اراک و بغداد کنار جغاتو و تابستان‌ها را در آلاتاغ و سیاه کوه سپری می‌کرد.

سلطنت مصر در این دوران در دست یکی از ممالک ایوبی به نام الملک الظاهر بیبرس بود (658-676) وی از مشاهیر سلاطین اسلام است. از سال 666 تا 671 هجری در چندین سفر جنگی به شام عیسویان صلیبی را شکست داده بود و لبنان را از وجود ملاحده اسماعیلی خالی ساخت. بیبرس در سال 675 به دربندهای شام و حوالی بلاد آسیای صغیر لشکر کشید و معین الدین پروانه (وزیر رکن الدین) که باطناً به علت مسلمانی و کینه با عیسویان ارمنستان صغیر با

بیبرس همراه بود و وسایل پیشرفت او را تهیه دید و بیبرس در نزدیکی قیساریه در محلی که ابلستین نام داشت در ذی العقده سال 675 لشگریان مغولی و عیسوی را مغلوب نمود و به بلاد روم وارد گردید ولی به علت کمی آذوقه به شام برگشت.

اباقاخان چون خبر شکست کشته شدگان ابلستین را شنید درصدد انتقام برآمد بسیاری از سرداران و مسئولین این شکست را کشت از آن جمله ؛ معین الدین پروانه را قطعه قطعه کرد و در یک دیگ پخت و مغول برای نشان دادن آتش غضب هریک پاره‌ای از گوشت او را خوردند.

الملك الظاهر بیبرس پس از مراجعت از روم در 27 محرم 676 در دمشق مرد و پس از آن که دو پسرش یکی پس از دیگری به سلطنت رسیدند سیف الدین قلاوون الفی مشهورترین سردار بیبرس در سال 676 لقب الملك منصور اختیار کرد و زمام سلطنت مصر را به دست گرفت اما پادشاهی او بلامنازع نبود از جمله یکی از این مدعیان که در شام و لبنان قیام کرد و سیف الدین قلاوون نیز به تصدیق سلطنت او در این نواحی مجبور گردید اباقاخان را به دفع سیف الدین به شام دعوت نمود و اباقاخان با برادر خود منگو تیمور و 80 هزار سپاهی به الجزیره و شام آمد.

سیف الدین قلاوون در 14 رجب سال 680 در نزدیکی حمص منگو تیمور را شکست سختی داد و برادر اباقا شکست خورده و فرار نمود و پیش ایلخان آمد.

وزارت اباقا در تمام مدت ایلخانی‌اش با شمس الدین محمد صاحب جوینی بود از جمله زیردستان وی مجلال‌مک یزدی بود که سعی داشت مقام صاحب دیوانی ارغون پسر اباقا را به دست آورد. مجدالملک هیچ گاه از دسیسه و دشمنی با خاندان جوینی دست برنمی داشت و در 679 شریک و رقیب صاحب دیوان شد. مجدالملک یزدی با عنوان مشرف الممالک به منصب وزارت رسید. در اثر تحریکات او در سال 680 اباقا اموال عظاملک برادر خواجه را به جرم اختلاس گرفت. مجدالملک به این برادر نیز همانگونه تهمت بست که به آن دیگری، یعنی دست بر حساسترین مسأله روز گذاشت و آن تهمت برقراری ارتباط با فرمانروایان مصر بود به این ترتیب کار عظاملک سخت شد.

آخر الامر اباقا در 20 ذی الحجه سال 680 فوت نمود و برادرش احمد تکودار جانشین وی گردید وی در جوانی به رسم آئین مسیح تعمید یافته بود ولی پس از حشر با مسلمانان به تدریج به شریعت اسلام مایل شد و به امرا و رجال مسلمان و علاقه پیدا کرد و از طرف ایشان به احمد موسوم گردید.

از جمله حوادث دوره احمد تکودار اعلام مسلمانی خود و نامه‌ای در این مورد به علما و بزرگان بغداد نوشت و خود را

حامی دین اسلام و پیرو شریعت رسول اکرم معرفی نمود و این اعلام او در بین مسلمانان تأثیر بسیار خوبی نهاد و جماعتی از مغول نیز به تبعیت او اسلام آوردند.

تکودار هم مجد الملک را برای پس دادن حساب خود به عطاملک سپرد و دشمنان او عاقبت آن مرد زیرک جاه طلب را در 8 جمادی الاولی سال 681 بر درخیمه عطاملک پاره پاره کردند و هر یک از اعضای او را به اقلیمی فرستادند. یاران مغولی ارغون درصدد انتقام جویی برآمدند ارغون که در این تاریخ در خراسان بود پس از آمدن به عراق درصدد آزار عمال عطاملک برآمد از جمله جسد برادر او علاءالدین را که تازه فوت نموده بود از قبر درآورد و در راه انداخت و چون این خبر به عطاملک که در اران بود، رسید درچهارم ذی الحجه از غصه فوت نمود.(618هـ)

تکودار به تدبیر خواجه شمس الدین توانست در صفر 683 لشکریان ارغون را در نزدیکی قزوین مغلوب سازد چون احمد تکودار نقشه قتل ارغون را کشید پیش از آنکه بتواند او را به قتل رساند نقشه وی افشاء گردید و جمعی از امرای او مخصوصاً امیر بوقا که باطناً با ارغوان همدست بودند. در شب 18 ربیع الاخر 683 در حالیکه سلطان مست بود به اردوی او ریختند و سپاه سالار لشکرش را کشتند ولی احمد تکودار و خواجه فرار نمودند اما در راه فرار از آذربایجان دستگیر شده و ارغوان امر داد که او را به انتقام قتل برادرش در 26 جمادی الاولی سال 683 او را به قتل برسانند.

بعد از قتل احمد تکودار ارغون به امارت و حکومت رسید. در این میان خواجه شمس الدین محمد ابتدا توانست حکم بخشش خود را از ارغون بگیرد اما دشمنان خواجه و امیر بوقا از تجدید اقتدار خواجه سخت در بیم و هراس بودند و به او گفتند که خواجه در مسموم کردن پدرش دخیل بوده است. ارغون دستور داد که در 14 شعبان 683 هجری در نزدیکی اهر او را کشتند و پسران و حتی نوادگان و برادرزادگان وی را به تدریج به قتل رساندند.

از جمله افرادی یهودی تبار که در دربار ارغون می‌زیست سعد الدوله بود چون میل باطنی ایلخان را به جمع آوری مال می‌دانست برای رسیدگی به حساب کارکنان امیر بوقا در بغداد از ارغوان مأموریتی گرفت و در دوبار که به عراق رفت هر بار بیشتر مال جمع آورد به ارغون تحویل داد و ارغون او را به پاس این حسن او را وزیر خود کرد و سال بعد یعنی سال 687 بوقا را به جرم خیانت و خیال عصیان بر مخدوم کشت - (امیر بوقا جانشین خواجه شمس الدین بود).

سعد الدوله که مردی زیرک بود تمام کارهای ارغون را بدست گرفت و تا سال 690 هجری که سال فوت ارغون است همچنان مقتدر و مسلط بود تا جایی که ارغون را وادار کرد که تصمیم حمله به کعبه بگیرد و حرمین را به بتکده‌ای تبدیل نماید و علمای اسلام را به قتل رساند ولی در این میان مریض شد و از انجام تصمیم خود دست برداشت. امیر

ارغون در سال 690 هجری فوت کرد و امرای ارغون سعد الدوله را در همان سال به قتل رساندند.

بعد از ارغون گیخاتو که حکومت بلاد روم را داشت به آذربایجان آمد و به تخت سلطنت جلوس کرد.

در همان سال جلوس وی شورش‌های از ترکمانان و یونانیان بلاد روم اتفاق افتاد او برای سرکوب آنان به مدت ده ماه از وقت خود را صرف نمود. گیخاتو وزارت خود را برعهده صدرالدین احمد خالدي زنجانی سپرد به سبب زیاده روی و اسراف ایلخانان و صدرالدین کار به جای رسید که در خزانه پولی باقی نماند. در نتیجه گیخاتو در سال 693 اقدام به چاپ پولی به نام چاو - که شبیه به اسکناس‌های حالیه بود - در ممالک ایلخانی کرد ولی مردم از پذیرش آن امتناع کردند. بایدو از طرف گیخاتو مأمور دفع یاغیان عرب در واسط شد.

گیخاتو به سبب ضعف نفس و افراط در شرابخواری و عیاشی و فسق و فجور بالاخره بعد از یک سلطنت کوتاه در سال 694 هجری فوت نمود بعد از گیخاتو بایدو جانشین وی گردید تغاجار به منصب امیرالامرای بایدو رسید جلوس وی مقارن با قیام غازان خان بود.

غازان خان در سال 694 هجری به تشویق امیر نوروز قبول اسلام کرد و نام خود را محمود گذاشت و به پیروی او 100 هزار نفر از مغولان به دین اسلام روی آوردند دشمنی میان بایدو و غازان در اواخر 694 چنان زیاد شد که بایدو و به بهانهٔ نرسیدن عایدات ملک فارس که بایدو و آن را ضمیمه قلمرو غازان کرده بود به آذربایجان لشکر کشید و صدرجهان زنجانی هم که از عزل خود از وزارت توسط بایدو راضی نبود به اردوی غازان ملحق شد. همچنین تغاجار نیز به غازان پیوست.

عاقبت در سال 694 غازان بایدو و را کشت.

نسبت یا وابستگی که ایلخان نسبت به خان بالیق داشتند از بین رفت و غازان در دهم ذی الحجه سال 694 به تبریز وارد شد و در نوروز آن سال به ایلخانی جلوس نمود. با روی کار آمدن غازان جنگ‌های داخلی خاتمه یافت برای تمرکز اداری امور کشور در دوره وی ضرب سکه به طور آزادانه منع شد.

از حوادث مهم دوره غازان دستور ویران ساختن کلیسا و معابد یهودی و آتشگاه‌های زرتشتی و بت خانه‌های بوداییان را صادر کرد. غازان صدر جهان را به صدارت خود برداشت و طغاجار را هم به سپهسالاری لشکر روم فرستاد ولی پنهانی دستور قتل او را داد و به این ترتیب از شر مرد منتفدی آسوده شد.

از سوی دیگر آشکارا تعلق سرزمین ایران به قلمرو قآن را منکر شد. تشریف غازان به دین اسلام و مرگ قوبیلای در سال 1294 و بی شایستگی جانشینان وی موجبات اصلی این تجزیه بود.

این تجزیه طلبی در بیان القاب تازه برای قآن و حذف عناوین مأنوس و مرسوم کردن تقویمی جدید که به موازات تقویم اسلامی و تقویم مغولی شروع می‌شود ظاهر گردید.

غازان با یه کار بردن نیروی فراوان و وزیران کاردان اشتباهات گذشته مغولان را جبران نمود. وی با واگذاری زمین‌های بایر به امراء موجبات افزایش محصولات کشاورزی شد.

غازان نیز مانند دیگر ایلخانان در عرصه سیاست خارجی موفقیتی نیافت. شاهزاده ماورالنهر دوا، یکی از پسران براق، پس از تاخت و تاز در خراسان به مازندران رسیده بودوظیفه دفع این متجاوز به امیر نوروز محول شد.

امیر نوروز پسر امیر ارغون بود که در سیتان به سرداری لشکر و کشوری رسیده بود پس از قتل بغای در سال 687 قیام کرد و در سال 694 با غازان پیمان دوستی بست و غازان به توصیه وی به دین اسلام در آمد. وضع نامطلوب مالی امیر نوروز را مجبور کرد از مردم تبریز قرض بگیرد امیر ارغون از قبیله اویرات بود و عده ای را به غرب آورده بود و سپاهیان با دیدن پیوستن فرزندان ارغون به دولت مرکزی -از جمله نوروز- رهبری شان را از دست دادند. به فرماندهی تغای گورگان در حوالی ازروم شورش کردند. امیر مولای توانست این شورش را درهم شکند. نوروز تا هرات پیش رفت و مغولان به ترکمنان درسی دادند در نتیجه خراسان تا مدتی از تهدید آن‌ها مصون ماند.

گروهی از امیران از دوری نوروز استفاده کردند و به مخالفت با اسلام پرداختند این گروه که رهبری آن با شاهزاده سوکا یکی از برادر زادگان اباقا و طایجو بود تصمیم به از میان برداشتن نوروز گرفتند. میرخواند می‌گوید توطئه‌کنندگان طایجو را بعدها به میان خود راه داده‌اند و طایجو نقشه آن‌ها را به نوروز گفت و امیر الامرا نیز که باخبر بود توطئه‌گران را دستگیر و به استثنای طایجو آن‌ها را به قتل رساند.

دوران نفوذ نوروز به زودی پایان یافت. رابطه نورین آغا، یکی از نزدیکان ایلخان، با وی به سختی تیره شد. با این وجود غازان او را بار دیگر به خراسان فرستاد تا به وضع آن ایالت سروسامان بخشد. در این هنگام که ایلخان برای سرکوبی افراسیاب اتابک لرستان به آن سامان لشکرکشی کرده بود و وی را به جرم شورش‌های متحدش به قتل رسانده بود. ایلچی ئی را که ظاهراً نوروز به دربار سلطان مصر فرستاده بود دستگیر کردند. غازان نوروز را بازخواند، ولی وی اطاعت نکرد سرباز زدن از فرمان ایلخان موجب شد که شه تن از برادران نوروز از جمله حاجی بیک و دو تن از پسرانش را به قتل رسانند. و نوروز از بیم سپاهیان و برادران غازان خربنده (الجاتو آینده) به دربار فخرالدین کرت فرمانروای هرات گریخت. فخرالدین ابتدا او را پذیرفت اما پس از جنگ طولانی وی را در اختیار ایلخان قرار داد. قتلغ شاه فرمانده

سپاهیان ایلخان در تاریخ 696 نوروز را گردن زد.

24 ذیحجه 692 شاهزاده طایجو را نیز، که به روایت میرخواند در بیاناتش به غازان توهین کرده بود کشتند اما علت اصلی قتل او، دوستی وی با نوروز در مورد توطئه مذکور بود.

در 19 رجب 697 صدرالدین زنجانی ناشر اسکناس را به قتل رساندند حتی وابستگی وی به رشیدالدین فضل الله -وزیر- نتوانست او را از مرگ برهاند.

پس از حمله مصریان در سال 1298 م به پایتخت ارمنستان صغری، سولامیش والی آسیای صغیر که به سمت امیرالامرای فرماندهی سپاهیان را نیز به عهده داشت به همدستی امیر تاش تیمور قیام کرد. 12 جمادی الاول 690 غازان امیر قتلغ شاه را به آسیای صغیر فرستاد و وی سولامیش را که از جانب مصریان نیز تقویت می شد در زنجان شکست داد. خدابنده از طرف برادر مأموریت یافت تا نیکوداریان را که در بین النهرین اجتماع کرده و به هرات پیشروی کرده بودند گوشمالی دهد. خربنده از فخرالدین کرت خواست که آنانرا به ری تحویل دهد و چون تاخیر کرد برادران غازان حمله کردند. فخرالدین کرت به وساطت شیخ الاسلام و با پرداخت مبلغی هنگفت از غارت مصون ماند. در این نبرد هدف اصلی که نابودی نیکوداریان بود تحقق یافت.

در اواخر سال 698 هـ. ق غازان، سعدالدین سامی (ساوجی) را به سمت وزارت و صاحب دیوانی منصوب کرد و وزیر جدید در کنار رشیدالدین نفوذ یافت.

غازان هنگام تشرف به اسلام از مملوک مصر (الملك الناصر) خواست که به سرزمین مغولان حمله نکند اما سپاهیان مصری شهرهای رأس العین و ماردین تاختند و این دو شهر را تصرف کردند غازان به محض سرکوبی شورش آسیای صغیر 26 صفر 699 فرمان حمله بر مصر را داد شاهان تحت الحمایه از جمله گرجستان که سپاه فراوانی در اختیار غازان گذاشتند. فرمانروای مغول از رود فرات گذشت و حلب را تسخیر کرد و در 28 ربیع الاول 699 لشکریان مصر را در نزدیکی مجمع المروج شکست داد و در پایان سال دمشق داوطلبانه درش را به روی مغول باز کرد.

غازان در دمشق دستور داد تا خطبه به نام وی خوانند و قیچاق حاکم مصری که به او پیوسته بود سردار سپاهیان کرد و ایلخان قتلغ شاه را امرالامراء آن سامان کرد. قیچاق دوباره متمایل به مصر شد سپاهیان مصر که در 13 صفر 700 از قاهره حرکت کردند توانستند دمشق را به تصرف در آورند. غازان تا حلب پیش رفت و به خاطر آب و هوا عقب نشینی کرد در راه به ماردین که فرمانروای آن نجم الدین بود وارد شد و این تنها شهری است که پس از این تاریخ نیز در دست

مغولان ماند.

غازان تصمیم به توافق با مصریان گرفت و هیئتی را به ریاست قاضی کمال الدین بن مونس موصلی به قاهره فرستاد. در سال 701 اگرچه توانست موجب انعقاد قرارداد نهایی شود اما تا مدتی مناطق قلمرو ایلخان آرامش یافت.

سپاهیان غازان تفتغای خان دشت قبچاق را که از راه دربند حمله کرده بود شکست داد.

702 هیئتی مرکب از 325 نفر به ریاست عیسی گورکان از جانب تفتغای به دربار ایلخان آمد، و از وی خواست که قفقاز را به خان دشت قبچاق واگذار کند. غازان پس از استهزاء فرستادگان خان دشت قبچاق آنان را طرد کرد. این درخواست در زمان الجایتو تکرار شد. استحکاماتی که به دستور غازان به موقع در اران بنا شده بود مانع آن گشت که خان دشت قبچاق با لشکرکشی‌هایش به قفقاز دست یابد.

اندرونیک دوم امپراتور روم شرقی به بین‌النهرین آمد و بی‌طرفی خود را به غازان گفت.

مصریان به پایتخت ارمنستان صغری حمله کرده بودند سنباد از دادن باج و خراج که باید به مصر و غازان می‌داد سر باز زده بود.

غازان هیئتی را به ریاست قطب الدین موصلی و قاضی ناصرالدین تبریزی به قاهره فرستاد و سلطان مملوک را تهدید کرد که تسلیم شود وگرنه به سرنوشت محمد خوارزمشاه دچار می‌شود. الملک ناصر گفت فرستادگان مصری پاسخ خواهند داد و اینها همزمان با فرستادگان خان دشت به حضور وی رسیدند در سال 702 و چون غاران در همان روز خبر مسرت بخش پایان جنگ‌های خراسان را شنید دستور حمله به مصر را داد.

قتلغ شاه لشکریان گرجستان را نیز که به سرداری امیرمولای و شاه وختنگ سوم در دیار بکر به وی پیوسته بودند به همراه آورد سپاه مغول در 702 به فرماندهی قتلغ شاه از راه کربلا به سوریه حمله کرد. بعد از دیدن کثرت سپاه مملوک، دو دستگی ایجاد شد و چوپان سردار معتقد بود عقب نشینی خطرناک است. به این سبب دو سپاه در روز شنبه 2 رمضان 702 هـ. ق در نزدیکی شهقب با هم روبرو شدند و پس از نبردی طولانی سپاه غازان شکستی نابود کننده خورد. قتلغ شاه و چوپان جان سالم به در بردند. سوریه برای همیشه از دست رفت. مصریان پایتخت ارمنستان صغری را دوباره غارت کردند. تکفور حاتم دوم پادشاه ارمنستان باید به مصر خراج می‌داد. غازان برای رسیدگی به اشتباهات جنگ سوریه در اوجان در سال 703 مجلس تشکیل داد.

کمی پس از قتل نوروژ قتلغ خواجه ماورالنهر، سیتان و بلخ را گرفت و از آنجا چندین بار به هند لشکر کشید و غنایم به

دست آورد. وی در سال 698 به فارس حمله و لشکر مغول به فرماندهی تیمور بغای را شکست داد 699 شیراز را ترف کرد. و سپاه ماورالنهر تا کازرون پیش رفتند پس از پیکارهای مغرب خدابنده برادر غازان برای کمک به فارس آمد و سپاهیان مغول به سرکردگی قداق و سوغ تا پشورغان پیش رفتند و بر قتلخ خواجه چیره شدند و او را وادار به عقب نشینی کردند.

غازان به سال 703 در بین النهرین بیمار شد و شاهزاده الافرنک قیام برای به دست گیری سلطنت کرد که با عزم راسخ به وفاداری سعدالین وزیر موجب دستگیری شاهزاده شد. غازان برادرش خدابنده را به جانشینی تعیین کرد و از او خواست فرمان‌های قانونی او را محترم شمارند ایلخان در 11 شوال 703 در سی سالگی در ری در گذشت. بعد از غازان برای بدست گیری سوریه یک حمله بیهوده به الرحیه 1312م صورت گرفت و گرجستان و فارس و کرمان رفته رفته استقلال یافتند.

از جمله اقداماتی که غازان خان انجام داد:

وضع وصول مالیات را مرتب و دست عمال و و حکام جور را بیش از پیش کوتاه نمود و عامه را ازین بابت آسوده نمود و چرا که مالیات‌های دریافتی به خزانه نمی رسیدند و توسط امراء و سرداران مالیاتی تباه می شدند و به همین سبب وی قانون مال را در هر ولایت تنظیم نمود.

ساختن یامخانه‌ها برای اسکان ماموران دولتی و مملکتی که به جهت انجام پاره‌ای از کارها لازم ملکتی به شهرها می رفتند. و برای هر یام پانزده اسب در نظر گرفته شد که در آن نگهداری شود و برای هر ایلچی مخارج تهیه نمود و در هر شهر منزلی به اسم ایلچی خانه جهت اقامت آن‌ها در نظر گرفته بود.

غازان خان در شعبان 698 هجری یرلیغنی به تمام بلاد ایلخانی ارسال داشت و به موجب آن منفعت دادن پول را اکیداً غدغن نمود و امر نمود که داروغگان و حکام متخلفین از حکم را مجازات کنند.

ضرب سکه تا مانع از سکه‌های متعدد در قلمر خود شود و عیار سکه‌ها را یکسان کرد تا مانع ضرر تجار شود.

تعیین دقیق اوزان و مقیاسها و کیل‌ها که در هر یک از ولایات متفاوت بوده است که این امر موجب ضرر و زیان خریدار و فروشنده می شد.

برای آبادنی ویرانه‌ها و خرابی‌ها که در اثر جنگ‌های متعددی که مغولان موجب آن گشته بودند به حکم غازان از مالیات هر ولایت مبلغی را به عنوان بذر و مصارف زراعت به اختیار حکام بگذراند و هنگام برداشت محصول از آن‌ها بگیرند.

غازان راه‌ها را امن و دزدان را از این راه‌ها جمع‌آوری نمود و راهداران امین را بر آن قرار داد.

لغو پرداخت هرگونه پول یا مبالغی به ملازمان دولتی و ملازمان خاصه ایلخانان و سایر افراد و اگر کسی از کسی دیگر چیزی دریافت نموده بود و به ضرب چماق از ایشان باز پس می‌گرفت.

غازان به موجب حکمی، شرب شراب و بد مستی درمشاع عام را قدغن کرد.

یکی از بزرگترین اقدامات وی ترتیب امرمرافعات (دعواها) و انتخاب قضات و شهود و نظم امور معاملات عرفی است.

تعیین کرده جیره و وظیفه برای لشکریان و سران سپاهی که از قبل دایر نموده است.

حذف مقرری اسلحه سازان که ایشان تا آن روز مقرری و علوفه از دولت دریافت می‌کردند به جای آن قرار بود که هر ساله صد دسته اسلحه تحویل دهند. غازان دستور داد موقع گرفتن اسلحه پول آن را بدهند.

از جمله اصلاحاتی غازانی ترتیب تاریخ ایلخانی یا تاریخ غازانی است و این کار را او برای تطبیق سنوات قمری با سنوات شمسی کرده چه بواسطه عقب افتادن نوروز و پیدا شدن سیزده سال اختلاف بین سال‌های شمسی و قمری درعهد این پادشاه در 13 رجب سال 701 سال قمری و شمسی را که از عهد المعتضد خلیفه عباسی و دیالمه دیگر با یکدیگر تطبیق نشده بود تطبیق کرد و روز فوق را ابتدای تاریخ جدیدی قرارداد ولی این تاریخ رواج پیدا نکرد و بهزودی از بین رفت.

شام غازان از جمله آثار ارزنده‌ای است که توسط غازان خان ساخته شده این قبه از عجایب ابنیه اسلامی و بزرگترین و عظیم‌ترین قبه‌ای است که تا آن تاریخ درممالک اسلامی ساخته شده است غیر از این بنا غازان تمام شهر اوجان را در تاریخ 698 از نو بنا نهاد.

بعد از وی سلطان محمد خدابنده یا همان اولجایتو به حکومت رسید الجایتو ابتدا شاهزاده آلا فرنگ پسر گیخاتو را که به دستگیری هرقداق سپهسالار سپاه خراسان مدعی جانشینی غازان بود به دست یکی از امرای خود کشت و هرقداق هم اگر چه گریخت ولی بزودی دستگیر شده با دو برادر و سه پسر خود به قتل رسید و محمد در قدم اول از شر غائله بزرگی خلاصی یافت.

سلطان محمد اولیجاتو را به مناسبت تعلقی که به مذهب شیعه اظهار می‌داشته شیعیان خدابنده لقب داده‌اند ولی اهل تسنن از راه دشمنی و کینه‌جویی این کلمه را خربنده کرده و لقب سلطان محمد اولجایتو به همین علت درکتب قدما به هر دو شکل مذکور شده است.

در سال 704 اولجایتو بنای شهری که غازان قصد ساخت آن را داشت درمحل سلطانیه امروزی ساخت و ساخت این

شهر به مدت 10 سال طول کشید در ساخت پایتخت جدید امرا و وزرای اولجایتو نیز هرکدام به سهم خود شرکت کردند این اثر برای سالیان دراز باقی ماند ولی در زمان امیر تیمور گرکانی سلطانیه با خاک یکسان شد.

اولجایتو ولایت گیلان را در سال 706 فتح کرد دلیل اصلی فتح گیلان توسط اولجایتو این چنین است که اولجایتو سفرای را به پیش امرای گیلان فرستاد و ایشان را به اطاعت از خود دعوت نمود این امراء همه در ابتدا هدایایی پیش سلطان روانه کرد و از در فرمان برداری برآمدند و مورد اکرام و احترام شدند ولی اندکی بعد فهمیدند که به واسطه ثروت فوق العاده گیلان و گرانی محصولات حاصله از آن شهر مخصوصاً ابریشم، امرای اولجایتو چشم طمع به این ولایت دوخته‌اند و هرکدام از امرای مزبور توقعاتی بی پایان دارند و به همین جهت به تدریج سر از اطاعت پیچیدند و درصدد دفاع املاک موروثی و مال و نام خود برآمدند و همین حرکت اولجایتو را خشمگین کرده و به فرستادن اردو و استیلای برگیلان از چهارحد تصمیم گرفت الجایتو با دادن تلفات فراوان این شهر را به تصرف در آورد اما سپهسالار کل اردوی او یعنی قتلغشاه که شخص اول مملکت بود در این واقعه به قتل رسید. مقام قتلغشاه به امیر چوپان واگذار شد.

مادر الجایتو که از قبیله عیسوی کرائیت بود فرزند خود را در ابتدا به اسم نیکلا مطابق مراسم آئین مسیح تعمیم داد و الجایتو در این کیش سرمی کرد تا مادرش فوت نمود و وی زوجه ای مسلمان اختیار کرد این زن اولجایتو را به مذهب اسلام تشویق نمود و خدابنده بر اثر نفوذ علمای حنفی خراسان شعبه حنفی از مذاهب اربعه تسنن را پذیرفت و رسماً مسلمان شد و دستور داد تا نام خلیفه اول را برمسکو کات نقش کنند. خدابنده در سال 709 بنا به اصرار یکی از امرای متنفذ خود و اصرار یک از علمای شیعه به مذهب شیعیان درآمد و دستور داد که نام خلفای سه گانه را از خطبه و سکه بپندازند و نام حضرت علی ع و امام دوم و سوم شیعیان را در خطبه بیاورند و دستور داد که مردم ایران قبول تشیع نمایند. اولجایتو مدارس خصوصی برای تعلیم اصول و عقاید فرقه شیعه ترتیب داد و مدرسه‌ای دیگر در اردو به نام مدرسه سیاره از خیمه و کرباس ترتیب داد. و آن را دائماً با اردو می‌گرداندند.

علمای مذهبی این مذهب چون علامه جمال الدین حسن بن مطهر حلی (648-726) و پسرش فخرالمحققین فخرالدین محمد (682-771) فخرالدین محمد به خدمت اولجایتو در سلطانیه آمدند و علامه حلی که از مشهورترین مصنفین فرقه امامیه اثناعشریه و از علمای معقول و منقول از شاگردان خواجه نصیرالدین طوسی است به رسم تحفه دو کتاب در اصول عقاید شیعه تالیف کرده و به پیشگاه اولجایتو آورد.

دلیل کاهش یافتن علاقه اولجایتو به آیین شیعه به این سبب بود که تعدادی از بلاد ایران مخصوصاً اهل قزوین و شیراز

و اصفهان زیر بار احکام شیعه نمی‌رفتند و جماعتی از امرای او نیز در حفظ مذهب اهل سنت اصرار و تعصب داشتند و این عامل موجب گردید که حرارت او نسبت به طرفداری از تشیع کاسته شود.

در سال 711 خواجه رشید الدین برای دفاع و از بین بردن رقیب خویش سعد الدین ساوجی به سعایت و بدگویی از او در نزد اولجایتو پرداخت و به امر اولجایتو وی در دهم شوال همین سال به قتل رسید.

اولجایتو بالاخره برای پایان دادن نزاع بین دو وزیر ممالک خود را به دو قسمت کرد، عراق عجم و خوزستان و ولایات لرنشین و فارس و کرمان را به عهده خواجه رشید الدین و عراق و عرب و دیار بکر واران و بلاد روم را تحت اداره علیشاه گذاشت ولی علیشاه از سلطان تقاضا کرد که ایشان را در اداره کل ممالک شریک گرداند و امضای هر دوی ایشان در پای احکام و فرمان‌ها باشد.

در سال 716 اولجایتو به خاطر زیاده‌روی در خوردن شراب و شهوت‌رانی در اطراف سلطانیه درگذشت وی در زمان مرگش دو فرمان (یرلیغ) صادر کرد یکی دایر بر تجدید ذکر نام خلفای راشدین در خطبه نماز جمعه و دومی راجع به برگرداندن نیمی از اموال خواجه سعد الدین ساوج به پسران او.

در زمان الجایتو علاوه بر اتمام بنای سلطانیه و گنبد آن در پای کوه بیستون شهر دیگری به نام سلطان آباد چمچال یا بغداد کوچک و در حد موقان نزدیک نهر ارس شهری دیگر به نام سلطان آباد الجایتو ساخت و با پاپ و سلاطین عیسوی اروپا و روم شرقی نیز ارتباط داشته و نمایندگانی به فرانسه و انگلیس و ایتالیا فرستاد. در عهد وی مردم ایران در رفاه بودند او هیچ وقت از حد تعارف تجاوز نمی‌کرد.

بعد از الجایتو فرزندش ابوسعید بهادرخان به سلطنت رسید (717-736هـ) که باید او را آخرین فرمانروای حقیقی ایلخانی دانست.

شاهزاده خردسال در طول فرمانروایی خراسان، از جانب پدر به یکی از امرای بزرگ مغولی به نام امیر چوپان سپرده شده بود و عملاً او بود که فرمان می‌راند.

مراسم باشکوه تاجگذاری و جلوس بر تخت سلطنت ابوسعید به سال 717هـ صورت گرفت. سلطان کودک بود و از کار ملک و دولت آگاهی نداشت. از این رو حکمران واقعی مملکت امیر چوپان بود. ایرانیان موفق شدند از ابوسعید نیز فردی مسلمان، معتقد و فرهنگ دوست بسازند.

نام ابوسعید پس از نام الملک الناصر، سلطان مصر در خطبه خوانده شد و بر سر منابر او را دعا کردند. بدین ترتیب، اسلام

در حکومت ایلخانی به پیروزی رسید و خاتون‌هایی که تا این زمان هنوز مسیحی باقی مانده بودند همگی به دین اسلام گرویدند. اشرافیت فنوئال ایلی نیز تقریباً سراسر به دین اسلام گرویده بودند.

هنگامی که ابوسعید بر تخت سلطنت نشست، چون گذشته، وزارت را توأمان به خواجه رشیدالدین فضل الله و تاج الدین علیشاه گیلانی داد و چون میان رشیدالدین و امیر چوپان دوستی و اتحاد برقرار بود و این موضوع بر تحکیم نیروی خواجه و بیم و تشویق تاج الدین علیشاه می‌افزود، مانند گذشته میان دو وزیر دشمنی و کینه به شدت وجود داشت و تاج الدین علیشاه پیوسته در این فکر بود که چگونه از قدرت رقیب بکاهد.

در سال 718 در نتیجه تحریکات علیشاه بالاخره خواجه رشیدالدین در اواخر ماه رجب سال 717 از وزارت معزول شد و خواجه سلطانیه را ترک گفته و برای استراحت به تبریز رفت. اما پس از مدتی به علت نا به سامانی کارها، امیر چوپان نزد وی کس فرستاد و او را مجدداً دعوت به کار کرد. آمدن خواجه موجب وحشت تاج الدین علیشاه و دوستانش شد. این بار علیشاه و یارانش ساعیان خواجه را در پیش ابوسعید متهم به اینکه وی الجایتو را مسموم نموده است و گفتند که خواجه این کار را به وسیله پسرش خواجه ابراهیم که شربت‌دار ایلخان بوده انجام داده است. این بیان سلطان ابوسعید را سخت غضبناک کرد و حکم قتل خواجه را صادر کرد. میرغضبان در 17 جمادی الاول 718 ابتدا فرزند خواجه را که شرابدار الجایتو بود و شانزده سال بیشتر نداشت پیش چشم پدر کشتند و بعد خواجه رشید الدین را که در آن زمان 72 سال سن داشت در نزدیکی تبریز از وسط به دو نیم تقسیم کردند.

بعد از قتل خواجه رشیدالدین دشمنان او تمام اموال او و اموال فرزندان او را ضبط نمودند محله ربع رشیدی که در تبریز از بناهای او بود به باد غارت دادند.

چنانکه آمده است بعدها میرانشاه پسر امیر تیمور که بر اثر سقوط از اسب حال جنون یافته بود دستور داد که استخوان‌های خواجه رشید الدین را از مسجدی که در ربع رشیدی تبریز بود بیرون آوردند و در قبرستان یهود به خاک بسپارند.

در دوره ابوسعید شورش‌های متفاوتی اتفاق افتاد که از مهمترین آن‌ها به قرار زیر است.

شاهزاده یسور (از الوس جغتای) در سال 716 هجری به ادای تسخیر خراسان و مازندران برخاست و در اوایل سال 717 هجری تا مازندران پیش راند که به وسیله امیر حسین گورکان پسر امیر آق‌بوقاجلایر و به دستور ابوسعید به قتل رسید.

از طرف شمال غربی یعنی از جانب معابر جبال قفقاز اوزبک خان پادشاه دشت قیچاق به ممالک ایلخانی حمله برد این

فتنه را هم خود ابوسعید به همراهی امیر چوپان دفع نمود و اوزبک خان از طرف دربند به کشور خود مراجعت کرد
 امیر چوپان که بزرگترین و مقتدرترین امرای ابوسعید بود در لشکرگشی به دربند چون از بعضی از سرداران و امرای
 ابوسعید در کار جنگ سستی دیده بود ایشان را یا معزول کرد و یا سیاست نمود همین مسئله باعث رنج ایشان از امیر
 چوپان و تصمیم آن جماعت به قتل این امیر گردیدند.

هنگامی که رابطه امیر چوپان با ابوسعید تیره شده بود وی به نزد ملک غیاث الدین کرت در هرات رفت اما میزبان
 برهمان خیانت ورزید او را کشت و انگشت او را به نشانی در محرم سال 728 به اردوی ابوسعید در قراباغ فرستاد.
 ابوسعید شیخ حسن گورگانی را به طلاق گرفتن از بغداد خاتون که دراصل عامل کدورت بین او و امیر چوپانی بوده وادار
 نمود و ابوسعید با بغداد خاتون ازدواج کرد و به او لقب خداوندگار داد.

امیر چوپان دارای 9 پسر بود که پسر ارشد وی چون از مرگ پدر خبردار گردید پیش خان دشت قبیچاق رفت و در
 خدمت او در جنگ با طوایف چرکس به قتل رسید.

پسر دوم امیر چوپان، تیمور تاش حاکم ولایت روم بود که در آن قسمت فتوحات مهمی انجام داد و با ملک الناصر
 سلطان مصر در دوستی به سر می برد. وی پس از مرگ پدر بر ابوسعید عاصی گردید و الملک ناصر او را پیش ابوسعید
 فرستاد سپس چند نفر رامحرمانه مأمور کرد که او را در 4 شوال سال 728 قبل از اینکه به ایران برسد بکشند.

پسر سوم امیر چوپان محمود نام داشت وی حاکم ارمنستان و گرجستان بود ابوسعید در سال 728 هجری او را در تبریز
 کشت و یکی دیگر را نیز که در خراسان و با امیر چوپان همراه بود ملک غیاث الدین به قتل رساند

ابوسعید در سال 736 در اران مریض شد و در ناحیه شروان جان سپرد و جسد او را به سلطانیه آوردند و در گنبدی که در
 آن حوالی خود ساخته بود دفن گردید از جمله کارهای مورد ستایش ابوسعید دستور داد خم‌های شراب را درهمه جا
 خالی کردند و شرابخانه‌ها را بستند و فقط در هر ولایت جهت خارجیان یک میخانه باز باشد.

بعد از مرگ ابوسعید سلسله ایلخانان به سرعت رو به انحطاط رفت چنانکه بعد از ابوسعید شخصی به نام ارپاگاون به
 سلطنت رسید از وقایع مهم سلطنت ارپاگاون قیام عده ای از اسرای آشوب طلب ابوسعید به همراه دلشاد خاتون و حاجی
 خاتون مادر ابوسعید که به تدریج گرد امیر علی پادشاه جمع شده او را به مخالفت ارپاگاون برانگیختند.

و امیر علی پادشاه، موسی خان نواده بایدوخان رابه ایلخانی برداشته از دیار بکر به آذربایجان حرکت کرد و در یک جنگ
 که در کنار رود جغاتو در نزدیکی همدان در تاریخ 17 رمضان 736 اتفاق افتاد وی توانست اردوی ارپاگاون وخواجه غیاث

الدین را منهزم نمود و بر ایلخان و وزیرش دست یافته و هر دو را به قتل آورد.

بعد از قتل خواجه غیاث الدین و ارباگاون، امیر علی پادشاه و موسی خان از شوال تا 14 ذی الحجه سال 736 حکومت کرد به سبب ضعف و سستی وی آشوبها و شورشهای در ولایات به وقوع پیوست. موسی خان فردی به نام جمال الدین شروانی را به وزارت رساند که او بیشتر از 2 یا 3 ماه وزارت نکرد.

بعد از وی طغا تیمورخان به سلطنت رسید چنانکه آمده است موسی در نیمه ذیالعقده در سال 737 از هجری در نزدیکی مراغه بدست امیر شیخ حسن افتاده و در دهم ذیالقعه آن سال وی به قتل رسید در سال 738 امیر شیخ حسن کوچک یا امیر شیخ حسن چوپانی که بعد از کشته شدن تیمور تاش به دست افراد الملک الناصر به طور پنهانی میزیست.

ولی سرانجام دو شیخ حسن بزرگ و کوچک در 20 ذی الحجه 738 هجری در حدود آلتاغ نخجوان با یکدیگر روبهرو شدند و قبل از آنکه جنگی درگیرد و امیرپیرحسین پسر امیر محمود بن امیر چوپان که از سرداران شیخ ایکانی بزرگ بود ارودی او را رها کرده به طرف لشکریان پسر عم خود امیر شیخ حسن چوپانی رفت و شیخ حسن بزرگ ناچار فرار اختیار نموده راه تبریز را پیش گرفت و با محمد خان ایلخان ساخت ولی او بدست شیخ حسن چوپانی افتاده و کشته شد و آذربایجان و عراق در تصرف چوپانیان درآمد.

بعد از وی ساتی بیک و شاه جهان تیمور خان و سلیمان خان به ترتیب به عرصه حکومت راه یافتند و آخرین امیر ایلخانی که بر تخت جلوس کرد انوشیروان عادل بود بعد از انتصاب انوشیروان ملک اشرف که دومین سلسله امرای چوپانی محسوب می شد به شهر گنجه آمد و آنجا را مسخر ساخت و پس از نابود کردن دو عموی خود را در تاریخ 744 هجری به کلی مستقل گردید. و قریب چهارده سال به ظلم و ستم و اندوختن مال حکومت می کرد و تا آنکه در اوایل سال 759 هجری جانی بیگ پادشاه دشت قیچاق به دعوت مردم تبریز به آن شهر آمد و او را کشت و دولت امرای چوپانی با قتل او خاتمه یافت.

حکومت های محلی

در فاصله میان زمان مرگ سلطان ابوسعید تا استیلای قطعی تیمور بر ایران، یعنی سال 795 هجری که حدود شصت سال طول کشید، چند سلسله از حکومت های مستقل در گوشه و کنار این کشور به وجود آمدند که آل چوپانیان، آل جلایر و آل مظفر از آن جمله اند.

آل جلایر مؤسس آن شیخ حسن بزرگ پسر امیر حسین بن آقبوقا بن ایلکان نویان جلایر است که یکی از امرای ابوسعید بود که در سال 740 در کار حکومت استقلال یافت. او سلسله آل جلایر را تأسیس نمود و عراق عرب را به تصرف خود درآورد. سپس با تصرف آذربایجان به دست شیخ اویس، نواحی آذربایجان، اران، عراق عرب و قسمتی از عراق عجم به تصرف این حکومت درآمد.

اولین حمله تیمور به نواحی شمال شرقی ایران با سلطنت سلطان حسین جلایری که در غرب ایران همواره با شورش‌ها و انقلابات فراوان روبه‌رو بود، مصادف شد.

پس از سلطان حسین، سلطان احمد به سلطنت رسید. اما در زمان او تیمور به غرب ایران لشکر کشید و سرزمین‌های آل جلایر را به تصرف خود درآورد. سال انقراض 813

آل چوپان فرزندان امیر تیمور تاش پسر امیر چوپان اولین آنها شیخ حسن کوچک در آذربایجان و اران بود. سال انقراض 859 به دست جانی بیک

آل مظفر امیر مبارز الدین در یزد و کرمان انقراض سال 759

آل اینجو مؤسس فرزندان امیر اشرف محمود شاه اینجو در فارس استقلال 742 فارس انقراض 758 با قتل شیخ ابواسحاق سرداران در 738 شیخ خلیفه در سبزواریت استقلال برداشتند پایان آن در سال 788 به دست تیمور.

و حاکمان محلی غیر مغول همچون آل کرت در هرات و آل مظفر در یزد در این دوره به وجود آمدند.

آل کرت: اولین کس از این خاندان شخصی به نام ملک رکن الدین بن تاج الدین است کوتوالی ملک رکن الدین بر قلعه خیسا مصادف بود با شروع استیلای مغول و رکن الدین از چنگیز تبعیت می‌کند ملک شمس الدین محمد بعد از فوت رکن الدین در سال 643 جانشین وی گردید.

ملک شمس الدین از اولین کسانی بودند که برای ادای خدمت به حضور هلاکو شتافت. از آنجا که شمس الدین جانب

براق را گرفته بود در نتیجه ملک شمس الدین در تبریز در قلعه خیسا متحصن شد وی در سال 676 مسموم گردید

بعد از = او امیر فخرالدین جانشین وی گردید وی در سال 696 بدست قتلغ شاه به قتل رسید بعد از وی ملک غیاث الدین

ملقب به شمس الدین کهین به امارت نشست او امیرچوپان را به قتل رساند و بعد از چندی او خود فوت نمود و سه پسر

او یعنی = شمس الدین محمد و ملک حافظ و ملک مغز الدین حسین به ترتیب جانشین وی شدند از معروفترین ایشان

ملک مغز الدین حسین است که سعد الدین تفتازانی کتاب مطول را به نام وی تألیف کرده است.

ملک غیاث الدین ثانی آخرین امیر آل کرت است که با حمله تیمرو گورکانی به خراسان و تسلط یافتن او بر هرات ملک غیاث الدین را دستگیر نمود و در سال 787 او را به همراه پسر و برادرش در ماوراء النهر به قتل رساند و سلسله آل کرت منقرض شد.

قراخانیان کرمان به وسیله براق حاجب از امرای برگ سلطان غیاث الدین پسر سلطان محمد خوارزمشاه صورت گرفت و چون براق لقب قتلغ خان داشته است سلسله قراخانیان را سلسله قتلغ خانیه نیز می گویند از مشهورترین ایشان می توان سلطان حجاج را نام برد. (656-676)

خاندان اینجو آل مظفر از جمله خاندانهای این دوره می باشند مرکز آل اینجو شیراز بوده است و انقراض آن در سال 758 توسط امیر مبارزالدین محمد صورت گرفته است.

آل مظفر یعنی فرزندان مظفر که از مردم خواف خراسان به نام غیاث الدین حاجی می باشند وی دارای سه پسر بوده است محمد، ابوبکر و منصور که منصور نیز دارای سه پسر به نامهای محمد، علی و مظفر بود. ابن مظفر همان شخصی است که لقب شرف الدین ملقب شده است او در خدمت گیخاتو و پس از آن به خدمت غازان درآمد. مرکز و محل امارات آل مظفر در یزد میبده بوده است.

پسر مظفر امیر مبارزالدین اولین نفر از آل مظفر می باشد در سال 718 سلسله اتابکان یزد برافتاد و حکومت آن پس از رسیدن امیر مبارزالدین به خدمت ابوسعید از طرف ایلخان در عهده او گذاشته شد.

خواجه غیاث الدین، فرزند خواجه رشیدالدین فضل الله، به فرزندان اینجو نظر موافق داشت. وقتی محمود شاه به دست ارباگون کشته شد، پسرانش از اردو فرار کردند و مسعود شاه اینجو به همراهی امیر پیر حسین چوپانی، به شیراز رفت. حکومت فارس و کرمان و یزد به او سپرده شد تا وقتی که امیر محمد مظفر به حضور پیرحسین آمد و فرمان راهداری یزد و اطراف را به عهده گرفت.

وقتی در ار حمله ملک اشرف چوپانی به فارس، پیرحسین شکست خورد و کشته شد؛ به اشاره ملک اشرف، پسر کوچک محمود شاه، که جمال الدین شیخ ابواسحاق نام داشت، حاکم فارس شد (سال 743 هـ. ق)

شیخ ابواسحاق که ممدوح حافظ شیرازی هم بود، با رقیب نیرومندی به نام امیرمبارزالدین محمد مظفر میبده روبه رو شد. وی در یزد قدرت یافته و سلسله اتابکان یزد را منقرض ساخته بود (718 هـ. ق). و اندکی بعد، بر کرمان نیز تسلط یافت.

شیخ ابواسحاق در سال 738 هـ. ق. به قصد جنگ با امیر محمد مظفر عازم یزد شد، اما شکست خورد و بازگشت. مدتی بعد، شیخ ابواسحاق به کرمان لشکر کشید (741 هـ. ق) اما در این جنگ نیز کاری از پیش نبرد و از سیرجان عقب

نشینی کرد.

در این سال، امیر محمد مظفر در جیرفت با طوایف اوغان و جرمان، که به شیخ ابواسحاق کمک کرده بودند به شدت جنگید. هر چند توفیق او کم بود، ولی بعد از آن، نواحی جنوبی کرمان به هر صورت - از او متابعت می‌کردند.

حمله دوم شیخ ابواسحاق یزد (751 هـ. ق) بهانه ای به دست داد تا امیر محمد مظفر با لکر خود برای تسخیر فارس عازم شود. در جنگی که در گرفت، امیر شیخ ابواسحاق شکست خورد و به اصفهان گریخت. امیر مبارزالدین اصفهان را محاصره کرد. شهر تسخیر و شیخ ابواسحاق اسیر شد و به قتل رسید. (جمادی الاول 758 هـ. ق)

از این پس، یزد، فارس و کرمان در قلمرو امیر مبارزالدین قرار گرفت. وی به تبریز هم لشکر کشید و چند صباحی آن ولایت را از چنگ امرای چوپانی و آل جلایر بیرون آورد.

امیر مبارزالدین در رمضان سال 759 هـ. ق در توطئه فرزندان او، شاه شجاع و شاه محمود در فارس، کرمان و اصفهان به حکومت پرداختند و شاه یحیی، پسر شرف الدین مظفر برادر زاده شاه شجاع، نیز یزد را به خود اختصاص داده بود (789-795 هـ. ق)

بلافاصله بعد از سقوط امیر محمد مظفر، فرزندانش به رقابت با یکدیگر پرداختند و هر کدام با گرفتن گوشه ای از کشور، مترصد جنگ با یکدیگر بودند. شاه شجاع که در فارس مرکزیت دیافته بود، برادر کوچک خود، سلطان احمد، را بر کرمان حکومت داد. وی نیز هرچند با رقابت دید پهلوان اسد خراسانی - حاکم قبلی کرمان - روبه رو شد، اما کار با جنگی سخت، که منجر به محاصره و قحطی کرمان شد، پایان یافت. (776 هـ. ق)

همچنین، شاه شجاع با رقابت برادر دیگرش، شاه محمود (حاکم اصفهان) روبه رو گردید. این برادر هم مدتی شیراز را محاصره کرد تا اینکه بین آن دو مصالحه شد. در بهار سال 766 هـ. ق شاه شجاع به جیرفت تاخت و عشایر اوغان و جرمان را مطیع ساخت. ولی، در همین وقت شاه محمود بار دیگر به شیراز حمله نمود. شاه شجاع ناگزیر به جنگ برادر شتافت. شاه محمود برای بار دوم مصالحه کرد و به اصفهان بازگشت. (766 هـ. ق)

از این پس، شاه شجاع چند بار به اصفهان لشکر کشید. ولی، در همین ایام شاه محمود وفات کرد و قضیه تصرف اصفهان پیگیری نشد. شاه شجاع یکبار نیز به سلطانیه (آذربایجان) لشکر کشید. این لشکرکشی برای سرکوبی عادل آقا بود که به هواخواهی سلطان حسین جلایر قیام کرده بود. (785 هـ. ق)

به طور کلی، جنگ‌های متوالی شاه شجاع موفقیت آمیز نبود. اختلافات خانوادگی تا آنجا بالا گرفت که وی پسر خود

شبلی را نیز کور کرد. در آخر کار، خود به امراض متضاده مبتلا شد و در شعبان سال 786 هـ. ق در گذشت. سپس پسرش، سلطان زین العابدین، در شیراز به جای او نشست، ولی با مخالفت شاه یحیی حکمران یزد روبه‌رو شد از سوی دیگر، شاه منصور (پسر شاه مظفر، نوه محمد مظفر) نیز در ولایت‌ها سر به طغیان برداشته بود. وی با امرای مازندران و ری دست به یکی کرد و خود را به خوزستان رسانید. و پس از تسخیر قلعه سلاسل، عازم فارس شد، شیراز را تسخیر نمود و سلطان زین العابدین را زندانی کرد. و این درست زمانی بود که امیر تیمور گورکانی، پس از تسلط بر خراسان و ماوراءالنهر و گرگان و مازندران، با لشکری عظیم از ری گذشت و از طریق اصفهان و لرستان به خوزستان رسید. سپس، از آنجا نیز عازم فارس گردید.

شیراز در جمادی الاول سال 795 هـ. ق برای بار دوم بدون مقاومت زیادی به تصرف تیمور درآمد و شاه منصور در میدان جنگ با تیمور به قتل رسید. در این ماجرا، همه افراد سر شناس خانواده مظفری که برای اطاعت به حضور تیمور آمده بودند، در راه بازگشت تیمور با او همراه شدند، همه آنها به قتل رسیدند. (رجب سال 795 هـ. ق). بدین طریق، سلسله مظفری که بر قسمت عمده‌ای از ولایت‌های ایران تسلط داشت، و از آذربایجان تا بلوچستان، و از خواف خراسان تا سلاسل خوزستان جزو قلمرو آن بود، توسط تیمور لنگ از میان رفت.

از مشهورترین شعراء و علما در دربار ابواسحاق

خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی

نظام الدین عبید زاکانی

شمس فخری اصفهانی

سلاطین آل مظفر اگر چه مردمانی رشید و شمشیرزن و مروج علم و ادب بودند ولی تعصب و قساوت بر مزاج ایشان غلبه داشت و مخصوصاً نفاق و برادر کشی و کور کردن چشم یکدیگر از حرکاتی بود که حتی شاه شجاع نیز با آن علم و فضل بی نصیب نبود و همین امر موجب برفتادن دولت آل مظفر گردید.

مشهورترین سلسله‌ای که در ایام فترت بین انقراض ایلخانان ایران و ظهور امیر تیمور گورکانی از تجزیه دولت بزرگ ایلخانی به وجود آمده سلسله آل جلایر یا ایلکانیان است موسس اصلی این سلسله شیخ حسن بزرگ در سال 757 هجری فوت نمود در مدت هفده سال سلطنت مستقل شیخ حسن بزرگ در عراق غالب امور را دلشاد خاتون زوجه مدبره او اداره می‌کرد. یک قسمت مهم از دیوان خواجه سلمان ساوجی مدایح این خاتون است. معزالدین اویس جانشین شیخ

حسن گردید وی شعر دوست و شاعر بود و در سخن پردازی در خدمت خواجه سلمان ساوجی شاگردی می کرد.
 سلطان اویس در سال 759 هجری توانست بر تبریز مسلط شود. پس از فوت سلطان اویس، قرامحمد و برادرش مرام خواجه ترکمانان مطیع خود را که قراقویونلو نام داشتند تحت اداره آوردند.
 امیر تیمور در سال 788 هجری آذربایجان را تسخیر نمود در جنگی که بین آل جلایر و قرایوسف ترکمان در تبریز اتفاق افتاد سلطان احمد در سال 813 به قتل رسید و در حقیقت وی آخرین امیر سلسله ایلکانی بوده است.

فهرست اسامی ایلخانان

(از 651 تا 756)

- 1- هولاکو خان بن تولوی بن چنگیز از 651 تا 663
- 2- اباقاخان بن هلاکو از 663 تا 680
- 3- سلطان احمد تگودار بن هلاکو از 680 تا 683
- ارغون خان بن اباقا از 683 تا 690
- گیخاتون بن اباقا از 690 تا 694
- بایدو خان بن طرغای بن هولاکو از ج 1 سال 694 تا ذی 694
- غازان خان بن ارغون از 694 تا 703
- اولجایتو خدابنده بن ارغون از 703 تا 716
- ابوسعید بهادر خان بن اولجایتو از 716 تا 736
- ارپاگون بن ارتوبوکابن تولوی از 736 تا
- موسی خان بن علی بایدو از شوال تا ذی 736
- محمد خان بن منگو تیمور بن هلاکو از ذی 737 تا
- ساتی بیک دختر اولجایتو از 739 تا 741
- شاه جهان تیمور بن آلافرنگ بن گیخاتو از 741 تا 745
- سلیمان خان بن یشموت بن هلاکو از 741 تا 745
- طغاتی‌مور از 736 تا 753

سربداران

یکی از مهمترین حکومت‌های محلی بعد از سقوط ایلخانان سربداران بود امرای این سلاله شهر سبزوار را که از قدیم مردم آن به تشیع اشتها داشتند مرکز خود قرار دادند و با بعضی از علمای شیعه که در خارج ایران مخصوصاً در جبل عامل - مرکز مهم شیعیان در آن ایام - اقامت داشتند داخل مکتبه شدند. و بر اثر دعوت آنها فقیه معروف شهید اول شیخ شمس الدین محمد مکی (مقتول به سال 786) کتاب مشهور خود را یعنی المعه دمشقیه را به نام خواجه علی مؤید سربداری تألیف کرده به خراسان فرستاد تا شیعیان آن دیار بر طبق فتاوی او که در کتاب مندرج است عمل نمایند. یکی از خواجهگان متمول قریه باشتین از قراء سبزوار به نام خواجه فضل الله که از طرف پدر به امام حسین و از طرف مادربه یحیی بن خالد برمکی نسبت می‌رساند مقارن رواج بازار اصحاب شیخ حسن جویری که مردم را به قیام بر اهل سنت و کوتاه کردن دست ستمکاران می‌خواندند در باشتین مستقر بود و یکی از پسران او که امین الدین عبدالرزاق نام داشت در دربار ابوسعید خان می‌زیست. وی مأموریت جمع آوری مالیات کرمان را داشت .

عبدالرزاق چون مالیات دریافتی سلطان ابوسعید را خرج کرد و چیزی در بساط نداشت در همین ایام به باشتین مراجعت کرد تا با فروش مقداری از املاک پدر کسری پول مالیات گرفته شده را تامین و به دربار ابوسعید برگردد در این میان برادران او ایلچی وزیر خراسان به نام خواجه علاءالدین محمد را کشته‌اند چرا که او از آنان شراب و شاهد خواسته بود که در این میان قیام سربداران شروع می‌شود و عبدالرزاق در رأس اینان قرار گرفت.

آنها در سال 738 شهر سبزوار را تحت استیلای خود درآورده و علم استقلال برافراشتند و در اثر درگیری که بین عبدالرزاق و امیر وجیه الدین مسعود - برادر عبدالرزاق - در گرفت امیر وجیه الدین مسعود خنجر کشید و او را کشت. و در ذی الحجه سال 738 هجری ریاست سربداران به او منتقل گردید. مدت زمان حکومت عبدالرزاق دو سال و یکماه بوده است. امیر وجیهه الدین توانست نیشابور را در سال 739 به دست آورد.

در این میان طغا تیمور (حاکم خراسان) از قدرت سربداران به هراس افتاد و لشکری آماده کرد و به جنگ سربداران آمد امیر مسعود و شیخ حسن جویری در سال 741 به جلوی آن اردو شتافتند و سربداران امیر علی برادر طغا تیمورخان را در معرکه قتال کشتند و بعد از جنگ سختی بر سپاهیان طغا تیمور خان غلبه یافته ایشان را منهزم ساختند و با غنایم بسیار به سبزوار برگشتند و این فتح بیش از پیش ایشان را در خراسان مشهور کرده و بر تعداد تبعه سربداران افزود.

وجیه الدین مسعود و شیخ حسن جوری بعد از کشتن امیر علی کاون و مغلوب کردن لشکر جرجان به قصد طغاتی‌مور خان حرکت کردند و در لب آب ارتک او رار مغلوب ساختند. بعد از تسخیر خراسان و جرجان امیر مسعود و شیخ حسن جوری به عزم تسخیر هرات که در تصرف ملک حسین کرت بود حرکت کردند و بیشتر قصدشان سرنگونی ملک حسین بود که در تبلیغ و ترویج آیین تسنن جد بلیغ داشت در رجب سال 743 جنگی در دو فرسخی قصبه زاوه محال خواف درگرفت و سربداران دراین نبرد شکست خوردند.

امیر مسعود دراواخر 743 به قصد تسخیر مازندران به آن سرزمین لشکر کشید وی ابتدا آمل را گرفت ولی به علت سختی راه‌ها و تعرضات مردم و امرای مازنداران برگشت.

امیر سربداری در راه فرار به دست مازندرانیان افتاد و در آخر ربیع الاول 745 به قتل رسید.

خواجه علی مؤید آخرین امیر سربداران که در سال 766 هجری به امارت رسید.

چون خواجه علی در ابتدای امارت نسبت به اتباع شیخ حسن جوری که در جنگ زواه کشته شده بود تغییر عقیده داد یکی از ایشان در سال 778 به فارس رفت و از شاه شجاع استمداد نمود شاه شجاع او را یاری کرد و او به خراسان برگشته در سال 779 سبزوار را تسخیر ساخت خواجه علی به مازندران رفت و به کمک امیر ولی سبزوار را پس گرفت. خواجه علی موید ولایات قاین و طبس و ترشیز و قهستان را نیز بر ممالک خود ضمیمه ساخت و از دامغان تا سرخس قلمرو او وسعت یافت.

ما بین او و امیرولی چند بار کشمکش صورت گرفت و امیرولی بالاخره سبزوار را در محاصره گرفت خواجه علی به امیر تیمور گورکان توسل جست امیر تیمور پس از چهار ماه از این تاریخ یعنی در سال 782 به خراسان آمد و خواجه علی به خدمت او شتافت و تا سرخس به استقبال او رفت و از این تاریخ ملازم امیر گورکانی شد و در تمام یورش‌ها همراه امیر تیمور بود.

گویند که خواجه علی موید به مدت هفت سال در رکاب تیمور بود و تا در تاریخ 788 در خرم آباد لرستان در ضمن جنگی تیر خورده وفات یافت و سلسله سربداران با قتل او به انتها رسید. اما طغاتی‌مور خان به دست خواجه یحیی سربداری در سال 754 کشته شد در سال 761 پسر طغاتی‌مور لقمان را عنوان سلطنت جرجان داد امیر تیمور در سال 786 جرجان را گرفت و امیر ولی که به جای لقمان به سلطنت نشسته بود به تبریز و خلخان گریخته در آنجا به امر امیر تیمور مقتول گردید و امیر تیمور لقمان را حکومت جرجان داد. او تا سال 790 هجری در این مقام باقی ماند و پس از مرگ او

تا سال 812 هجری پسر و نواده او نیز تحت حمایت تیموریان مدت قلیل حکومت جرجان استرآباد را داشتند.

تیموریان

مورخان نسب تیمور را از جانب پدر به امیر قراچارنویان برلاس می‌رسانند و قراچار را جد پنجم تیمور می‌دانند. لازم است ذکر شود که تومنه خان پدر چهارم چنگیز خان است و چون همین شخص پدر نهم امیر تیمور نیز هست سپس این دو جهانگشا از یک تیره‌اند. کتاب معزالانساب نیز که در سال 829 برای شاهرخ نوشته شد. نسب تیمور را به تومنه خان و بدین ترتیب اجداد تیمور را به اجداد چنگیز مرتبط ساخته است. فرزندان جغتای که سلسله ایشان را خاندان جغتای یا اولوس جغتای می‌گویند مدت 136 سال بر ماوراءالنهر و قسمتی از خوارزم و کاشغر حکومت داشتند. تیمور پسر امیر ترغای است و نسبت او را به چنگیز می‌رسانند تیمور به تاریخ شعبان سال 736 یعنی قریب پنج ماه بعد از فوت سلطان ابوسعید بهادرخان یکی از قرای شهر کش (شهر سبز حالیه) در جنوب سمرقند در سر راه بین این شهر و بلخ) متولد شد.

چنین به نظر می‌رسد که آغاز کار و اقتدار تیمور به فاصله سالهای 760 تا 770 مربوط می‌شود در سال 761، اوضاع ماوراءالنهر آشفته گشت و امرا دست به کشتار همدیگر زدند. در همین حال توغلق تیمور خان فرمانروای بخش شرقی ممالک اولوس جغتای، فرصت را مغتنم شمرد و با لشکری برای مداخله در امور آن نواحی، به ماوراءالنهر آمد. وی خود را به امرای توغلق تیمور خان نزدیک کرد و به وساطت ایشان به دستگاه آن پادشاه راه یافت.

پس از مراجعت توغلق تیمور به مملکت اصلی خود، تعدادی از امیران، دست به تحریکاتی زده و بعضی از شهرهای ماوراءالنهر را به تصرف خویش درآوردند. توغلق تیمور برای بار دوم در سال 762 به حدود وارد شد. برخی از امرای ماوراءالنهر، از جمله امیر تیمور، به خدمت او آمده، به وی ملحق شدند و برخی دیگر فرار نموده یا به قتل رسیدند. بدین ترتیب هدف تیمور که خلاصی بخشیدن ماوراءالنهر از دست امیران بانفوذ بود، تحقق یافت.

توغلق تیمور پس از برچیدن حکومت ملوک طوایفی در ماوراءالنهر، پسر خود، الیاس خواجه اوغلان را به حکومت آن دیار منصوب کرد. امیر تیمور را نیز مورد لطف خود قرار داد و از او خواست تا فرزندش را در اداره امور آن دیار یاری دهد. از آنجا که الیاس خواجه مردی مستبد و خونخوار بود و ظلم و ستم و تجاوز را بنا نهاد، در نتیجه میان او و امیر تیمور اختلاف افتاد. تیمور اقامت در خدمت او را مصلحت ندید و راه فرار در پیش گرفت. او به نزد امیر حسین قزغنی پادشاه بلخ و قندوز و کابل رفت و به هر ترتیب بود آن پادشاه و عده ای از امرای قبیله برلاس را با خود همراه ساخت.

امیر حسین خواهر خود را به امیر تیمور به زوجیت داد و او را به دامادی اختیار نمود تیمور را از این زمان به بعد تیمورگورکان یعنی تیمور داماد گفتند و بعضی نیز معتقدند که تیمور بعدها یعنی زمانی ملقب به گورکان شد که پس از قتل امیر حسین، چهارتن از زنان حرمسرای وی را به عقد خود درآورد. یکی از این چهار زن، دختر غازان خان مغول، سرای ملک خانم بود. او چون دختر خان مغول بود، تا آخر عمر با احترام در حرمسرا می‌زیست و به علت وجود همین سرای ملک خانم بود که تیمور از طرف مغولان ملقب به گورکان گردید و به همین لقب سکه ضرب کرد. از شواهد، اینگونه پیداست که تیمور به لقب خود مفتخر بوده است.

در این میان امیر حسین و تیمور به ملک معزالدین کرت پناه بردند و تعلق تیمور ایشان را از ملک معزالدین درخواست نمود تیمور و امیر حسین به قندهار پناه بردند و از آنجا به سیستان آمدند والی سیستان به حيله بر سر ایشان تاخت و در این گیر و دار بود که تیمور چند زخم برداشت از جمله پاشنه پای او و شانه دست راست او مجروح شد وی از ناحیه پای چنان صدمه دید که هیچ وقت به حالت طبیعی اش برنگشت و از این سبب تیمور همه عمر می‌لنگید و به همین مناسبت است که او را تیمور لنگ خوانده‌اند.

اختلاف و نزاع امیر حسین و امیر تیمور

امیر حسین و امیر تیمور در طول جدال با مخالفان خود، همواره در کنار هم و یار و یاور هم بودند، اما حوادثی پیش آمد که رشته مودت آن‌ها را پاره کرد. در این میان برخی از مورخان عصر تیموری به حرص و آز و مالدوستی امیر حسین اشاره کرده‌اند که موجب اختلاف میان آن دو گردید. اگرچه باید گفت که تیمور، فرمانروایی ماوراءالنهر را برای خود می‌خواست و دنبال بهانه‌ای بود تا آنجا را از آن خود کند. در همین ایام اولجای ترکان آغا، همسر و خواهر امیر حسین، درگذشت و بدین ترتیب رشته خویشاوندی سببی که این دو را به یکدیگر متصل می‌ساخت، پاره شد و دشمنی آن دو بالا گرفت، در سال 767 تیمور سپاهی را مأمور سرکوبی امیر حسین ساخت.

با اینکه در سال 769 بین آن دو به کمک عده ای از علما صلح برقرار گردید و آن‌ها کابل و بدخشان را به اتفاق تصرف نمودند، اما شهرت امیر تیمور از یک طرف و حس کینه توزی امیر حسین از طرف دیگر، دوباره روابط دوستی میان آن‌ها را برهم زد. تیمور مجلس مشاوره‌ای برای از بین بردن او تشکیل داد. به تیمور پیوستند. تیمور به مشاورت امرا، سیورغتمش را که از نوادگان اوکتای بود، به خانی اولوس جغتای ماوراءالنهر انتخاب نمود و در بیرون شهر بلخ برای مقاتله و مقابله با سپاهیان امیر حسین صف آرایی کرد.

در سال 771 هجری امیر حسین تسلیم امیر تیمور گردید و تیمور به ظاهر به او پناه داد ولی در اطراف بلخ در اوایل رمضان این سال امیر حسین و دو پسرش را کشتند و ماوراء النهر از این زمان به بعد بلامنازع و مسخر و مطیع امیر تیمور گورکان گردید تیمور در رمضان سال 771 کاملاً مستقل شد. امیر تیمور از آن پس به صاحبقران ملقب شد. تیمور در فاصله سالهای 773 تا 781 چهار بار به خوارزم لشکر کشید. در سال 781 طی سه ماه و نیم محاصره خوارزم، آن خطه را ضمیمه ممالک خویش کرد.

در سال 782 امیر تیمور پسر چهارده ساله اش میرانشاه را روانه خراسان نمود که در این دوران بسیار اشفته بوده است. و در سال 784 امیر تیمور در آخر زمستان این سال به یاری خواجه علی از بخارا عازم خراسان شد و غفلتاً حصار کلات را که پناهگاه رئیس ترکمانان بود گرفت سپس به درخواست ملک غیاث الدین که خود در رکاب تیمور بود حصار ترشیز را هم که در دست یکی از عمال یاغی کت بود مسخر ساخت.

مازندران تا سال 750 در دست طبقه ای از ملوک باوند از شاهزادگان قدیم ایران بود.

در مازندران در سال 760 بین سید قوام الدین مرعشی - که از فرزندان سید علی مرعشی (از احفاد امام علی زین العابدین بود و در مازندران مورد احترام کلی مردم بود- و افراسیاب نبردی در گرفت که طی آن افراسیاب چلاوی به قتل رسید و سید قوام الدین خود حاکم مازندران شد و سلسله ای تشکیل داد که ایشان را سادات علویه قوامیه می نامند سید قوام به حمایت پسرانش توانست نقاط مهمی از گیلان و فیروز کوه و کلارستاق و نور و کجور حتی هزار جریب و قزوین را مطیع خود سازد.

سید قوام الدین دارای چهارده پسر بود که بزرگترینش سید کمال الدین بود که بر جای پدر نشست او به استرآباد و گرکان یعنی قلمرو امیرولی حمله کرد و در سال 782 امیر ولی را مغلوب و به خراسان منهزم کرد. و با حمله دوم تیمور به مازندران در اوایل سال 787 سید کمال الدین نیز تسلیم تیمور شد و خراسان در دست پسران سید قوام (پسر قوام الدین) باقی ماند.

سومین لشکر کشی تیمور به ایران، در سال 786 با یورش مجدد او به مازندران آغاز شد. در آن هنگام، امیر ولی نیز برای مقابله با تیمور از رود گرگان گذشته در سرزمین کبود جامه، حوالی بهشهر کنونی اردو زده بود. جنگ کبود جامه بین سپاهیان تیمور و امیر ولی در گرفت و قریب به بیست روز دوام یافت. در این جنگ امیر ولی و لشکریان اسرآبادی و مازندرانی او با کمال جسارت و شهامت جنگیدند اما سرانجام امیر ولی تاب مقاومت نیاورده، ابتدا به رستمدر و سپس به

گیلان و سر آخر به آذربایجان گریخت.

یورش سه ساله : امیر تیمور در سه حمله نخست به ایران، موفقیت‌هایی کسب کرد و چون از اوضاع پریشان و آشفته این کشور مطلع بود، بار دیگر در سال 788 برای تسخیر نواحی مختلف آن از جیحون عبور کرده، وارد ایران شد. مورخان معاصر تیمور، این لشکرکشی و جنگ و خونریزی را که به مدت سه سال طول کشید، یورش سه ساله خوانده‌اند. قبل از رسیدن تیمور به خراسان عادل آقا به کمک امرا و سپاهیان میرانشاه (پسر تیمور) همدان را تسخیر کردند و تبریز را از دست کسان احمد جلایر گرفتند و در گرمرو آذربایجان بر امیر ولی دست یافتند و او را به قتل رساندند.

چنانکه دیدیم امیر تیمور خود را به عجله به مازندران رساند و پس از آنکه سید کمال الدین قوامی و خواجه علی سربداری به خدمت او رسیدند به لرستان به دفع ملک عزالدین لر رفت و درحمله‌ای که به خرم آباد کرد خواجه علی مؤید آخرین امرای سربداری زخمی شد و فوت نمود.

بعد از فتح آذربایجان و گرجستان و شروان امیر تیمور بلاد ارمنستان مثل بایزید و ارزنة الروم و ارزنجان را نیز گرفت و میرانشاه را به تعقیب قرامحمد قراقویونلو و رئیس ترکمانان حدود وان و بایزید فرستاد و قرامحمدگریخت و تیمور شهر وان را هم پس از 27 روز محاصره گشود و به آذربایجان مراجعت نمود.

خرابی و کشتار در اصفهان : شاه شجاع پادشاه آل مظفر، که آوازه کشور گشایی تیمور را شنیده بود، می‌خواست به هر تدبیری که شده قلمرو حکومت خود را از صدمات سپاهیان تیموری حفظ کند. به همین دلیل نامه ای به امیر تیمور نوشت و سیانت فرزندان خود را به وی سفارش کرد. در آن زمان حکومت اصفهان در دست سلطان زین العابدین، پسر شاه شجاع مظفری بود. تیمور در سال 789 هنگامی که در آذربایجان بود بنا به وصیت شاه شجاع، سلطان زین العابدین فرزند وی را به خدمت خود خواست. اما وی از رفتن به خدمت او امتناع کرده و به پیغام امیر تیمور اعتنایی نکرد و حتی به فرستاده امیر تیمور نیز اجازه مراجعت نداد. چون امیر تیمور از این امر باخبر شد در پاییز سال 789 عازم تسخیر عراق عجم و فارس شده، از راه همدان و گلپایگان به اصفهان روی آورد و در بیرون دروازه طوقچی اردو زد. علما و بزرگان اصفهان به استقبال او رفتند و امان خواستند و تعهد کردند که مالی به عنوان تحصیل امان تسلیم کنند.

امرای تیمور درتحصیل مال و به مردم اصفهان ظلم وستم زیاد نمودند و حتی آمده است از تجاوز به ناموس مردم هم خودداری نکردند این امر موجب گردید که مردم به رهبری علی کجه پا سر به شورش بردارند و تحصیل کنندگان مالیاتی و گماشتگان امیر تیمور را به بدترین شکل بکشند تیمور در همین ایام به اصفهان حمله ور گردید و دستور قتل

عام را صادر نمود چنانکه آمده است 70 هزار سر، کشتگان را جمع کرده و تحویل او بدهند و بیست و هشت کله منازه از سر مقتولین بر پا نمود. بعد از واقعه اصفهان امیر تیمور عازم شیراز شد. سلطان زین العابدین از ترس گریخته و امیر گورکانی بدون زحمت و به راحتی در اواخر سال 789 وارد شهر شد. بزرگان شیراز پیش او رفتند و اطاعت وی را گردن نهادند. همچنین بعضی از شاهزادگان مظفری به خدمت او آمدند و چون خبر عصیان توقتمش در شیراز به او رسید، ممالک مظفری را بین شاه یحیی و سلطان محمد و سلطان احمد و ابواسحق تقسیم کرده، با نهایت شتاب راه سمرقند را در پیش گرفت.

یورش پنج سال تیمور از سال 794 آغاز گردید و تا سال 798 که با سرکوبی شورش‌هایی که در داخل ایران برخاسته بود به اتمام رسید اولین کاری که امیر تیمور کرد سرکوب نمودن شورش سید کمال الدین قوامی مرعشی بود که این خاندان را از ریشه برکند و سید را سوار کشتی نمود و به خوارزم فرستاد.

دومین شورش توسط شاه منصور در شیراز صورت گرفت که امیر تیمور با حمله به شیراز این سلسله را در سال 795 برانداخت و در همین سال تیمور قرامحمد را مغلوب و آق قویونلوپان را به سختی منهزم ساخت و در شوال 795 به قصد بغداد حرکت کرد سلطان احمد که تاب مقاومت نداشت بغداد را رها کرده و به شام گریخت. تیمور به درخواست مردم بغداد قلعه تکریت را گرفت. در تاریخ 796 عمر شیخ که به ملاقات پدر می‌آمد در همین شهر یعنی بغداد به تیر مردم آنجا به قتل رسید.

در یورش پنج ساله بود که تیمور برای فتح نواحی هند حرکت کرد توانست با تسخیر قلعه بطنیر از مهمترین قلاع پنجاب همت گماشت و پس از شش روز عاقبت آنجا را در 27 صفر فتح نمود. جنگ پانی پت در نزدیکی دهلی بین حاکم سند و پنجاب (سلطان محمود دوم) و سلطان تیمور بود و در این جنگ غلبه کلی با تیمور بود.

موقعی که امیر تیمور به سمرقند برگشته بود به او خبر رسید که پسرش میرانشاه بر اثر سقوط از اسب در حین شکار اختلاط دماغ پیدا کرده و به یین علت حرکات ناشایست انجام می‌دهد.

در یورش هفت ساله تیمور در قدم اول به تبریز آمد و پس از تنبیه ندمای میرانشاه به سرکوب گرجیان پرداخت. سپس امیر تیمور به طرف آسیای صغیر حرکت نمود سلطان عثمانی بایزید خان اول در این دوران بر رأس کار بود در 19 ذی الحجه سال 804 هجری طی درگیری که بین امیر تیمور با بایزید اول در جنوب غربی شهر انکوره یا انقره (همان آنکارا

پایتخت ترکیه امروز) درگرفت سلطان بایزید و نیروهایش به سبب تدبیری که امیر تیمور در بستن آب بر وی و همراهیان سلطان که قریب کرد در نتیجه گرمایش شدید و کمبود آب نیروهای بایزید تلف شدند و بایزید خودش فرار نمود. ولی اسیر شد و در سال 805 در اسارت تیمور فوت نمود تیمور در 17 شعبان سال 807 در حالی که قصد فتح چین و لشکرکشی به هند را داشت در محل اترار (فاراب قدیم) در کنار سیحون سرما خورد و چون در نوشیدن شراب افراط نمود به حال بسیار خطرناکی افتاد در تاریخ فوق در سن 71 سالگی فوت نمود و جسد او را به سمرقند بردند و در آنجا دفن کردند.

ماده تاریخ تولد و فوج و فوت امیر تیمور:

سلطان تمر آنکه مثل او شاه نبود در هفتصد و سی و شش آمد به وجود

در هفتصد و هفتاد و یکی کرد خروج در هشتصد و هفت کرد عالم بدرود

امیر تیمور دارای چهارپسر بود که عبارت از:

غیاث الدین جهانگیر که در اوایل حکومت امیر تیمور در سمرقند فوت نمود.

معزالدین عمر شیخ حکمران فارس چنانکه در چهار منزلی بغداد بر اثر تیر به قتل رسید. 796

جلال الدین میرانشاه به سبب افتادن از اسب در حین شکار اختلال حواس پیدا کرده و عاقبت امر به دست قرايوسف ترکمان کشته شد.

معین الدین شاهرخ بهترین و مشهورترین پسر امیر تیمور گورکانی است.

امرای تیموری که در اترار مقیم بودند پس از مرگ مخدوم خود با اینکه تیمور، پسر محمد پسر جهانگیر را به ولیعهدی نامزد کرده بود میرزا خلیل پسر میرانشاه را که در اردو بود به سلطنت برداشتند و او را در چهارم رمضان 807 در سمرقند به تخت سلطنت تیمور نشانند سلطنت میرزا خلیل در ماوراءالنهر با اشکالات زیاد برخورد چه جماعتی از امرا و طرفداران وصیت امیر تیمور سر به مخالفت برداشتند و چون رفتار میرزا خلیل هم چندان پسندیده نبود در این زمان پیر محمد دست از ادعای خود برداشت و به سرکوبی میرزا خلیل لشکر به ماوراءالنهر آورد لیکن مغلوب شد و به قندهار گریخت و در صدد لشکرکی دیگری بود که در آنجا به دست شربتدار، یکی از امرای خود در سال 809 به قتل رسید.

خلیل سلطنت ماوراءالنهر را در سال 812 به پسر خود میرزا الغ بیک واگذاشت و خلیل همچنان در حکومت عراق بود تا

اینکه در سال 814 جان سپرد.

در طی جنگی در سال 810 بین قرایوسف ترکمان با ابوبکر تیموری (پسر میرانشاه) درگرفت میرانشاه به قتل رسید ابوبکر را هم مردم تبریز برعکس محمد عمر (فرزند دیگر میرانشاه) به آن شهر خواندند.

محمد عمر که یک سال قبل از قلمرو خود رانده شده و به پناه شاهرخ (پسر چهارم تیمور) رفته بود و برعموی خود شورید و چون درجنگ مغلوب و مجروح شد در سال 809 فوت نمود ابوبکر هم پس از دو شکست از قرایوسف به کرمان فرار کرد و در سال 810 به قتل رسید.

شاهرخ از جمله بهترین پادشاهان ایران است که براین خطه حکومت نمود مدت سلطنت اوچهل و سه سال است و تقریباً درتمامی جنگهای خود فاتح بود همسر وی گوهرشاد آغا بود که از جمله آثار وی ساختن مسجد گوهر شاد آغا در مشهد مقدس است.

بعد از شاهرخ پسرش میرزا الغ بیک به حکومت رسید که مهمترین پسرشاهرخ است و به غیر از او غیاث الدین بایسنفر دراین رده قرار دارد هموست که بار دیگر کتاب شاهنامه فردوسی را جمع آوری کرده و از آن شاهنامه بایسنقری را ترتیب داده است. وی درسال 837 درهرات فوت نمود و در مسجد گوهرشاد مدفون گردید.

در سال 823 هجری الغ بیک به دستیاری تعدادی از علما ریاضی و هیئت زمان مثل صلاح الدین موسی قاضی زاده رومی و مولانا علی قوشچی و غیاث الدین جمشید کاشانی زیج معروف الغ بیکی را که استخراج تقویمها تا این اواخر بر آن اصل مبتنی است ترتیب داد.

اما برخلاف دانش دوستیش در امور سلطنتی چنان کفایتی از او دیده نشده چنانکه در زمان حیات پدر یعنی در 828 از مغولان ازبکی شکست یافت و در وقایع دوره سلطنت نیز هیچ وقت موفق نبود درسال 853 هجری میرزا عبدالطیف در بلخ بر پدر یاغی گردید و در جنگی که با او کرد غالب شد و الغ بیک به دست پسر اسیر شد. عبدالطیف پدر را به توسط یکی از خدمتکاران خود در 10 رمضان 853 پس از دو سال و هشت ماه سلطت گشت.

عبدالطیف تیموری بعد از پدر برتخت نشست وی را بخاطر تندخوی و بد گمانی اش نوکران پدرش در بیرون سمرقند به ضرب تیر کشتند و سر او را درمدخل مدرسه الغ بیگ آویختند.

در دوره میرزا عبدالله ابوسعید نواده میرانشاه درسال 854 دست به قیام زد ولیکن به زودی سرکوب گردید. ابوسعید به پناه ابوالضیرخان پادشاه ازبکان رفت و از او یاری گرفت ودرجمادی الاول 855 درچهار فرسخی سمرقند میرزا عبدالله را مغلوب و مقتول کرد.

میرزا بابر بعد از وی به سلطنت رسید و جهان‌شاه قراقویونلو عراق و فارس و کرمان را در حدود 857 از دست میرزا بابر خارج کرد. وفات میرزا بابر در سال 861 هجری اتفاق افتاد.

میرزا سلطان ابوسعید پسر میرزا سلطان محمد بن میرانشاه است که پس از کشتن میرزا عبدالله به دستیاری ابوالخیرخان اوزبک در سال 855 به سلطنت ماوراءالنهر نشست است.

ابوسعید پس از غلبه بر نوادگان شاهرخ هرات و غزنه و کابل و سیستان و کمی بعد خوارزم را به تصرف خود آورد و در 872 هجری چون جهان‌شاه قراقویونلو به دست اوزون حسن آق قویونلو به قتل رسید ابوسعید به دعوت امرای عراق، آذربایجان و کرمان به جنگ با اوزون حسن آمد و در جنگ حسن بیگ بر ابوسعید غلبه یافت و ابوسعید در حین فرار دستگیر در 25 رجب 873 پس از هجده سال سلطنت به قتل رسید.

سلطان حسین میرزای بایقرا یکی از مشهورترین امرای تیموری است چه علاوه بر حال امن و راحت نسبی که مردم خراسان و هرات در مدت سلطنت او داشته‌اند عصر او درخشان‌ترین ادوار تمدنی دوره زمامداری تیموریان است.

وزیر معروف سلطان حسین بایقرا آخرین امیر تیموری امیر نظام الدین علیشیر که در شعر فارسی و ترکی نوائی تخلص می‌کرد و مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی و میرخواند مورخ مولف کتاب روضه الصفا و بهزاد نقاش در جوار وی بودند.

جنگ و جدال داخلی و نفاق و قتل و کشتار خانوادگی و عدم اتحاد و یگانگی و بدبینی شاهزادگان تیموری نسبت به یکدیگر، از زمان مرگ الغ بیک و به خصوص از قتل ابوسعید به بعد از طرفی و قیام ترکمانان قراقویونلو و سپس آق قویونلو و نیرو گرفتن از بکان در ماوراءالنهر از طرف دیگر، از جمله عوامل سقوط و انقراض حکومت تیموریان به شمار می‌آید.

سیاست عدم تعصب نسبت به مذهب که در دربار بسیاری از ایلخانان، اتخاذ شده و کم‌کم در سراسر اجتماع بسط یافته بود، در دوره تیموریان ادامه نیافت.

تیمور و همه اطرافیان او مسلمان و در اعتقاد دینی و مذهبی خود یا راسخ و یا متظاهر بودند. ایشان در عین خشونت و اقتداری که در حکومت خود داشتند، نسبت به علمای مذهبی و مشایخ و اهل دین، مهربان و متواضع بودند و در بسیاری از موارد، تحکیم مبانی شرع مبین را بهانه جهانگشایی و فتوحات و خونریزی خود قرار می‌دادند.

تیمور چنانکه گفته شد به بعضی از لشکرکشیهای خود عنوان «جهاد» می‌داد تا در شمار غازیان اسلام درآید و از این عنوان نیز نصیبی برد.

به عقیده برخی از محققان، تیمور و جانشینانش مدعی خلافت بودند. تیمور به بیان مورخ مخصوصش، نظام الدین، عنوان

خلافت پناه و خلافت پناهی داشت و تثبیت این عنوان برای جانشینان او نیز در آثار مورخان دیگر آن عهد به تکرار انجام گرفته است. اما عنوان خاقان تنها عنوانی است که تقریباً در همهٔ تواریخ آن دوره به پادشاهان تیموری داده شده است. حتی بعضی از آنان، از جمله شاهرخ، عنوان «خاقان سعید» و باری سلطان حسین بایقرا عنوان «خاقان منصور» مورد استفاده قرار گرفته است.

مذهب رسمی پادشاهان و شاهزادگان تیموری، مذهب اهل سنت حنفی بود. علمای عصر و همچنین عامه، پیرو همین مذهب بودند، ولی تعداد شیعیان نیز کم نبود؛ عدهٔ آنان در خراسان و عراق و آذربایجان بیشتر و در ترکستان و شرق خراسان کمتر بود.

روابط تیمور با پادشاهان اروپا: تیمور پس از جنگ آنکارا، فتح نامه‌هایی به پادشاهان اروپا فرستاد و در نامه‌های خود حسن روابط با آن‌ها را خواستار شد. آن‌ها نیز نامه‌های تبریکی برای او فرستادند و پیروزی وی را تهنیت گفتند. از آن جمله تیمور نامه‌ای به هنری چهارم پادشاه انگلیس، شارل ششم پادشاه فرانسه، هنری سوم پادشاه کاستیل (اسپانیا) فرستاد. کلاویخو در سفرنامهٔ خود از نحوهٔ جهاننداری و فرمانروایی تیمور در دوران جنگ و صلح با زیرکی و مهارت بیان، انتقاد کرده است.

سفریان اسپانیا در بهار سال 809 (1406 م) به اسپانیا رسیدند و به خدمت هنری سوم باریافتند. گزارش‌های کلاویخو از ایران عصر تیمور، شامل مطالبی دربارهٔ آداب و سنن مردم، وضعیت شهرها و ساختمان‌ها، معماری این عصر، رسوم نظامی، زبان و لهجه‌های مختلف ایران و مسائل سیاسی و برخورد‌های نظامی برای رسیدن به قدرت است. کلاویخو سفرنامهٔ خود را در سال 809 در مادرید به پایان رساند و از آنجا که در آن ایام، هنوز ماشین چاپ اختراع نشده بود، نسخه‌های متعددی از روی آن نوشته شد، اولین چاپ اثر کلاویخو در سال 1582 صورت گرفت و بعدها به بسیاری از زبانهای دیگر ترجمه شد.

اروپایی دیگری که در عصر تیموریان از مشاهدات خود اثری برجای گذاشته شخصی است به نام «هانس یوهان شیلت برگر» او نخستین آلمانی است که با مردم توران و ایران آشنایی پیدا می‌کند. وی سربازی از اهالی باواریا بود که در سال 797 (1395 م) در شانزده سالگی در جنگ نیکوپولی به اسارت سلطان بایزید اول عثمانی در آمد.

شیلت برگر این بار به دست تیمور، فرمانروای جغتایان اسیر شد و ناگزیر همراه وی به سفرهای جنگی ارمنستان و گرجستان رفت و سپس بخت بد، او را به سمرقند کشاند و پس از مرگ تیمور، مدتی نیز در خدمت فرزندان وی،

میرانشاه و شاهرخ، در جنگهای مازندران و ارمنستان و ماوراءالنهر شرکت کرد او همراه چهار عیسوی به عنوان محافظ یکی از شاهزادگان اردوی طلایی به دشت قبچاق و از آنجا با تاتارها به سیبری رفت و پس از مرگ فرمانده اردوی طلایی، دچار بی سروسامانی شد و به شهر کفه (کافا) در کنار دریای سیاه و از آنجا به مصر رفت و برای اجرای مأموریت‌هایی به فلسطین و عربستان مسافرت نمود. گویا شیلت برگر در این سفر، به اماکن مقدسه اسلامی نیز راه یافته، چون قبر پیغمبر (ص) را در مدینه توصیف کرده، و اگر چنین باشد او نخستین اروپایی است که بدان اماکن مقدس راه یافته است. او پس از مدتی به قفقاز آمد و در شهر باطوم موفق به فرار شد.

وی شرح دیده‌ها و شنیده‌ها و اسارت و دربه دری خود را در این سالها متمادی (از 797 تا 83 هـ) (1395 تا 1427 م) به صورت کتابی درآورد، که به دو نام خاطرات سفر شیلت برگر اسیر آسیای غربی یا سفرهای شیلت برگر به سرزمین کافرها معروف است. این کتاب در سده نوزدهم به سال 1866 نخست به زبان روسی و سپس به زبان انگلیسی و به نام شیلت برگر؛ شرح اسارت و سفرهای وی در اروپا و آسیا و آفریقا ترجمه شد.

بعضی از دانشمندان اروپایی وی را همپایه مارکوپولو و اثر او را از گرانبهاترین سفرنامه‌های قرون وسطی می‌دانند. شاید بتوان سفرنامه او را از یک نظر، شبیه کتاب عجایب المقدور فی اخبار تیمور ابن عربشاه، دانست. چراکه او نیز در جوانی در دمشق به اسارت درآمده بود و به سمرقند برده شد و در کتاب خود فجایع تیمور را بی محابا برملا نمود.

آق قویونلو و قراقویونلو

علت وجه تسمیه این دو طایفه به اسامی قراقویونلو و آق قویونلو به قول بعضی به علت رنگ علم‌های ایشان بوده است و به گفته بعضی دیگر به سبب رنگ گوسفندانشان است. آق قویونلو به معنی صاحبان سفید گوسفند و قراقویونلو به معنی سیاه صاحبان گوسفندان سیاه.

ترکمانان قراقویونلو نیم قرن زودتر از آق قویونلوها روی کار آمدند و ایشان پیرو مذهب شیعه بودند.

رئیس ایل آق قویونلو شخصی به نام قراعثمان بایندری بود که در جنگ با قراپوسف شکست خورد سپس قراپوسف بر دیار بکر غلبه پیدا کرد و در نزدیکی تبریز سلطان احمد جلایر را مغلوب و مقتول کرد و عراق عرب را هم تسخیر کرد و در 815 امیر شروان و پادشاه گرجستان را شکست داد و در 816 سلطانیه وسواه قزوین و طارم را گرفت و از طرف مغرب نیز تا حلب پیش راند اما در 823 موقعی که به جلوگیری شاهرخ رفت در اوجان آذربایجان به مرگ ناگهانی جان سپرد و لشکریانش منقرض شدند. با اینکه بیرام خواجه و قرامحمد به عنوان مؤسسان سلسله قراقویونلو یاد شده، لیکن

قرايوسف، بنيانگذار واقعی این سلسله و در حقیقت بزرگترین فرمانروای آن خاندان است.

بعد از قرايوسف طایفه قراقویونلو، امیر اسکندر پسر او را به امارت نشانده وی در چندین جنگ با شاهرخ شکست یافت و بالاخره وی به دست برادر خودش جهانشاه دست نشانده شاهرخ در قلمرو قراقویونلوها شکست یافت و به حدود نخجوان گریخت و در آنجا به دست پسر خود در 25 شوال سال 841 به قتل رسید.

جهانشاه پسر قرايوسف در سال 839 هجری به امارت رسید. وی از مشهورترین امرای قراقویونلو است چه او هم مردی شاعر و هنر دوست و با ذوق بوده و هم دولت قراقویونلو را به اوج عظمت و وسعت رسانده چنانکه در سال 844 هجری گرجیان را مغلوب کرده و عراق عرب را از دست یکی از برادران خویش گرفته و در 850 بر عراق عجم و فارس کرمان مستولی شده و در سال 862 هجری به عزم تسخیر هرات لشگر به آن سمت کشیده و پس از شکست دادن میرزا علاء الدوله تیموری بر هرات نیز استیلا یافت و در سال 872 جهانشاه به عزم سرکوب حسن بیک از قبيله آق قویونلوها به دیار بکر رفت غافلگیر شد و درحین فرار به قتل رسید.

از آثار نیک جهانشاه قراقویونلو مسجد بسیار زیبایی است در تبریز به نام مسجد کبود (گوی مسجد) که با وجود صدمه دیدن از زلزله همان قسمت از آن که هنوز برجاست از بهترین کاشیکاری و معماری اسلامی است.

حسنعلی میرزا آخرین امیر خاندان قراقویونلو پسر جهانشاه است. با شکست وی از اغورلو محمد پسر اوزون حسن در سال 873 حکومت قراقویونلو پایان یافت.

موسس سلسله امرای آق قویونلو ابوالنصر حسن بیک است که او را به مناسبت طول قدش به ترکی اوزون حسن یعنی حسن دراز می خواندند و او نواده قرا عثمان بایندری است امیر حسن بعد از غلبه بر برادر ارشد ریاست طایفه را از آن خود کرد و بر بلاد ارمنستان غربی و دره علیای دجله مسلط شد و نواحی کرد نشین این حدود را تحت امر خود درآورد چون مادر وی یکی از شاهزاده خانمهای عیسوی از خاندان امپراطور یونانی ناحیه طرابوزان بود با آخرین امپراتور آن قسمت متحد شد و برادر زاده آن امپراتور را نیز به زوجیت خود گرفت و از این زن که نام او کاترینا است امیرحسن یک پسر و دو دختر پیدا کرد و از این دو دختر یکی را که نامش مارتا یا علمشاه خاتون بود به زنی به شیخ حیدر صفوی داد و این مارتا مادر شاه اسماعیل و جدّه سلاطین صفویه است. مقارن همین ایام یعنی در سال 857 هجری سلطان محمد ثانی پادشاه عثمانی شهر استانبول را فتح کرده و دولت روم شرقی را منقرض ساخت. سلطان محمد در اواخر سال 876 لشکر زیادی را به آناتولی فرستاد و ترکمانان را که به آناتولی آمده بودند در جنوب قونیه شکست داد. چند ماه بعد

یعنی در ربیع الاول سال 877 هجری به همراه سپاهی 100 هزار نفری به ارزنجان رفت و طی نبردی با اوزون حسن که در اطراف رود فرات و سپس در نزدیکی ترجان اتفاق افتاد. استفاده عثمانیها از سلاح گرم و بخصوص توپ، و عدم آشنایی آق قویونلوها با این نوع سلاحها باعث شکست و فرار آنها شد. اوزون حسن عقب نشینی کرد تا بتواند هر طور که شده از ونیزیها سلاح گرم و توپ بگیرد تا بتواند به طور قطع دشمن را از پا درآورد. به همین منظور کاترینو زنو و سفرای دیگر را با نامه‌هایی به سوی پادشاهان اروپایی گسیل داشت، تا از ایشان یاری جوید. او در این نامه‌ها به وجود خطری که هر دو طرف را مورد تهدید قرار داده بود و نیز اینکه او اساساً به تحریک و تشجیع ونیز و دولت‌های مسیحی با عثمانی‌ها پیکار کرده است، تأکید کرد.

بعد از نبرد ترجان برای اوزون حسن نیز روشن شد که بهتر است به جای وارد شدن در معارک و مهالک جدید در غرب، به تحکیم متصرفات ایرانی خود بپردازد.

آخرین واقعه عمده سلطنت امیر حسن بیک لشگر کشی اوست در سال 881 هجری به تفلیس و فتح آن شهر و گرفتن اسرا و غنایم بسیار چون از این کار فراغ گردید به تبریز برگشت و در آخر رمضان سال 882 هجری در آن شهر وفات یافت. مهمترین حوادث سیاسی دوره حکومت اوزون حسن

امیر حسن بیک بدون شک مقتدرترین فرمانروای آق قویونلو بود. او باهوش و درایت خود بسیاری از فرمانروایان معاصر خود را سرکوب کرد و امپراتوری نسبتاً بزرگی را به وجود آورد. حوادث سیاسی زمان وی را می‌توان به شرح زیر خلاصه نمود:

- 1- تلاش‌های بدون نتیجه برادران اوزون حسن، بخصوص جهانگیر، برای کسب قدرت و عدم موفقیت آنان
- 2- مطیع کردن کردها و تصرف شهرهای مهم کردستان
- 3- اتحاد و اتفاق سیاسی با عثمانیها و تصرف ناحیه قویله حصار (قویونلو حصار) از متصرفات عثمانی
- 5- لشکرکشی‌های مکرر به گرجستان. او در مجموع پنج بار به گرجستان لشکر کشید و در هر بار غنایم فراوانی را با خود به همراه آورد. اما از این رهگذر بر قلمرو حکومتی او چیز مهمی افزوده نشد.
- 6- حمایت از شیخ جنید صفوی. شیخ جنید صفوی پس از تهدیدات جهانشاه قراقویونلو اردبیل را ترک گفت و پس از مسافرت به سرزمینهای متعدد، سرانجام پیش اوزون حسن آمد. او با خواهر اوزون حسن خدیجه بیگم، ازدواج کرد. از این تاریخ به بعد جنید و فرزندش حیدر مورد حمایت شخص اوزون حسن قرار گرفتند.
- 7- غلبه بر جهانشاه، مقتدرترین فرمانروای قراقویونلو و قتل وی.

8- غلبه بر حسنعلی، آخرین بازمانده قراقویونلوها و قتل وی به دست فرزندش.

9- کشتن ابوسعید فرمانروای تیموریان.

10- نفوذ آق قویونلوها به داخل ایران.

بعد از فوت امیر حسین بیک، سلطان خلیل و بعد از او یعقوب بیک به امارت رسید. یعقوب بیک مدت دوازده سال و دو ماه پادشاه بود و در این مدت بیشتر عمر خود را به خوشگذرانی و معاشرت با اهل ادب و شعر گذراند. واقعه عمده سلطنت وی لشکر کشی اوست به مدد فرخ یسار امیر شروان در 893 و یاری به او در مقابل سلطان حیدر صفوی پدر شاه اسماعیل در این واقعه چنانکه بعداً به آن اشاره می‌کنیم سلطان حیدر به قتل رسید.

از امرای دیگر آق قویونلوها بایسنقر است که به سعی صوفی خلیل موصول از امرای متنفذ آق قویونلو به امارت نشست امرای دیگر به این ترتیب مخالفت کردند و برادر یعقوب مسیح را سلطان خواندند در جنگی که بین طرفین در گرفت مسیح و چند تن از شاهزادگان آق قویونلو کشته شدند.

بعدها رستم نواده امیر حسن (اوزون حسن) به جای او نشست در زمان وی بود که پسران شیخ حیدر صفوی یعنی سلطانعلی و اسماعیل و ابراهیم را که یعقوب بیک به قلعه اصطخر فرستاده بود آزاد کرد و در خدمت خود نگاه داشت و به یاری برادر بزرگتر ایشان سلطان علی در سال 897 هجری بایسنقر را که از شروانشاه مدد گرفته بود کشت. ولی بعد نسبت به سلطان علی بدگمان شد، و او را کشت.

مشهورترین امرای آخری آق قویونلو یکی سلطان مراد پسر یعقوب بیک بن اوزون حسن است که در ناحیه دیار بکر در سال 920 به وسیله اسماعیل موسس دولت صفوی به قتل رسید.

نکات تاریخ ایران اسلامی از ابتدا تا صفویه

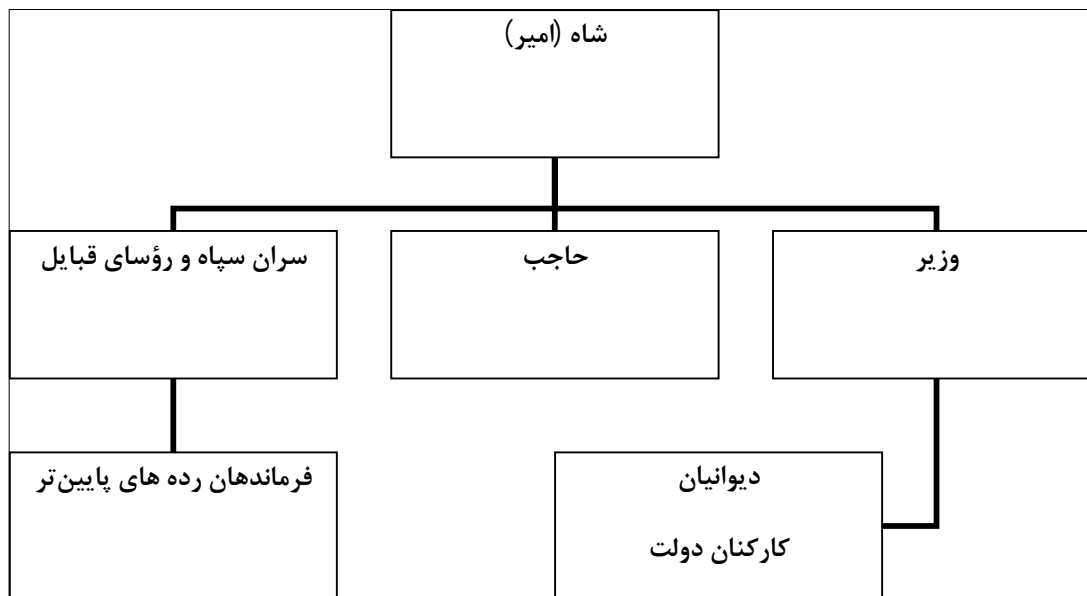
جا دارد پیش از اینکه وارد بحث دولت صفویه بشویم نکات جا مانده از ابتدای ایران اسلامی تا صفویه را بازگو کنیم: در یک کلی می‌توان سیر تمدن و فرهنگ ایران را، در دوره‌ی مورد بحث به سه دوره‌ی تقریبی تقسیم کرد. دوره‌ی نخست؛ شامل قرون اول تا سوم هجری، دوره‌ی ای است که می‌توان آن را دوره‌ی انتقال نامید. در این دوره آن بخش از میراث ایران پیش از اسلام که با شرایط جامعه‌ی جدید ایران، به عنوان یک جامعه‌ی مسلمان، همخوانی داشت و در ضمن به رفع مشکلات اجتماعی کمک می‌کرد، جای خود را یافت. هم چنین در این دوره در سایه‌ی تعالیم اسلام و آشنایی ایرانیان با میراث‌های دیگر ملت‌ها، تمدن و فرهنگ ایرانی - اسلامی به تدریج شکل گرفت. در دوره‌ی دوم

شامل قرون چهارم و پنجم هجری است. در این دوره مسلمانان و از جمله ایرانیان به رشد بسیاری در عرصه‌های مختلف دست یافتند. در ایران این دوره مصادف با ایام اقتدار سلسله‌هایی چون سامانیان، آل بویه و سلجوقیان بود. محققان این دوره را دوره طلایی تمدن و فرهنگ ایران دانسته‌اند. در دوره‌ی سوم که قرون ششم تا نهم هجری را شامل می‌شود، اگرچه تکاپوهای تمدنی ادامه یافت، اما قوت و پویایی دوره یقبل را نداشت. این وضعیت به مسلمانان و نیز حملات پیاپی و ویرانگر مهاجمان مختلف (غزها و مغول‌ها) به ایران بود.

در سلسله مراتب قدرت در ایران، غالباً پس از امیر یا پادشاه و در کنار وزیران، فرماندهان نظامی قرار داشتند که دارای قدرت بسیار بودند.

مقام سیاسی مهم دیگر وزیر بود.

بزرگترین مشکل وزیران درگیری و اختلاف آنها با فرماندهان نظامی بود. وجود دو اصطلاح «اهل قلم» و «اهل شمشیر» در ادبیات سیاسی - تاریخی ما بیانگر همین امر است.



در حکومت قراختاییان در کرمان و اتابکان در فارس، زنان رسماً به عنوان فرمان روا نیز تعیین می‌شدند.

در نظام حکومتی ایران، برای ادراهی امور کشور یک رشته تشکیلات اداری به وجود آمد که به هر بخش آن دیوان (وزارت خانه) و به کارکنان آن دیوانیان می‌گفتند. در جدول زیر مشخصات تعدادی از مهم ترین دیوان‌ها را می‌بینید.

نام دیوان	توضیحات
رسایل	این دیوان زیر نظر وزیر اداره می‌شد و مرکز اداری حکومت به شمار می‌آمد. وظیفه‌ی آن ثبت فرمان‌های حکومتی و نامه‌های اداری و دریافت و ارسال نامه‌های دولتی بود. در دوره‌ی سلجوقی دیوانی به نام دیوان طغرا جایگزین دیوان رسایل شد. طغرا واژه‌ای و به معنای نشان یا خطی بود که در بالای فرمان‌ها و نامه‌های حکومتی ثبت می‌شد و در حکم امضای شاه یا فرمان روا بود.
برید	دیوان برید، که رئیس آن صاحب برید خوانده می‌شد، یکی از مهمترین دیوان‌های حکومتی بود. کارگزاران این دیوان یعنی چاپارها علاوه بر انتقال پیام‌ها و نامه‌ها از مرکز حکومت به مناطق مختلف و بالعکس، به کار خبرگیری و جاسوسی نیز می‌پرداختند و بدین ترتیب نوعی فعالیت امنیتی را برای حکومت انجام می‌دادند.
إشراف	این دیوان زیر نظر فردی با عنوان مشرف الممالک اداره می‌شد و به نحوه‌ی عمل کارگزاران حکومتی رسیدگی می‌کرد.
استیفا	این دیوان به ریاست صاحب دیوان استیفا (مستوفی) به امور مالی حکومت رسیدگی می‌کرد و درآمدها و هزینه‌ها را مشخص می‌نمود.
عَرْض	این دیوان توسط عارض اداره می‌شد و به امور نظامی از قبیل تهیه‌ی مقررات مربوط به سپاه، چگونگی گردآوری سپاه، آمار سپاهیان و پرداخت حقوق و مواجب آن‌ها می‌پرداختند.

خواجه عبدالله انصاری از بزرگترین صوفیان در قرن پنجم هجری است. اگرچه عرفان و تصوف از همان قرون نخستین اسلامی در ایران رواج یافت اما در دوره‌ی حکومت مغولان گسترش بیشتری یافت.

شیخ زاهد گیلانی، علاءالدوله سمنانی و شیخ صفی الدین اردبیلی از جمله صوفیان معروف در قرون هفتم و هشتم هجری بودند. مساجد از نخستین مراکز علم آموزی بود ولی با گذشت زمان مراکز ویژه‌ای نیز برای تعلیم و تربیت ساخته شد که اوج این کار را در ایجاد مدارس نظامیه توسط خواجه نظام الملک توسی دید. نظامیه توسط خواجه نظام الملک توسی می‌توان دید. نظامیه‌ها در شهرهای بزرگی چون بخارا، مرو، نیشابور و بغداد ساخته شد.

ربع رشیدی در عهد مغول توسط خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی ساخته شد یکی از نمونه‌های کم نظیر در این زمینه به شمار می‌آید.

رصدخانه‌ها نیز از دیگر مراکز علمی و آموزشی بودند که در میان آن‌ها رصدخانه مراغه سرآمد بود. این رصدخانه‌ها را

خواجه نصیرالدین توسی، با جلب نظر هلاکو خان، در نزدیکی مراغه ساخت و ده هزار جلد کتاب را که در جریان حمله‌ی مغول از آسیب در امان مانده بود، به آنجا منتقل کرد.

زکریای رازی با نوشتن کتاب الحاوی خدمت بزرگی به علم پزشکی کرد. او نخستین کسی بود که به تریح بیماری آبله پرداخت و رساله‌ی جداگانه‌ای نیز در زمینه‌ی طب کودکان نوشت. ابن سینا نیز با نوشتن کتاب قانون یکی از مهمترین متون پزشکی جهان آن روز را عرضه کرد.

در قرن ششم هجری نخستین دایره‌المعارف پزشکی دارویی زبان فارسی به نام ذخیره خوارزمشاهی توسط سیداسماعیل جرجانی نوشته شد.

تلاش‌های ایرانیان در عرصه نجوم از قرن دوم هجری آغاز شد و تا قرن نهم ادامه یافت. از جمله سرآمدان علم نجوم ابوریحان بیرونی و عمر خیام بودند. کتاب بیرونی به نام قانون مسعودی در علم نجوم منبعی ارزشمند برای بسیاری از دانشمندان در شرق و غرب بوده است. اقدام مهم عمر خیام نیز استخراج و تدوین تقویم جلالی (به نام جلال الدین ملک‌شاه سلجوقی) بود که مبنای تقویم امروزی ایرانی است. در دوره‌ی حکومت مغولان علی‌رغم همه‌ی مصائب و مشکلات، علم نجوم به پیشرفت خود ادامه داد. علت اصلی این موضوع آن بود که مغولان به سعد و نحس و معنی دار بودن حرکات سیارات و ستارگان توجه خاصی داشتند. بزرگانی چون خواجه نصیرالدین توسی از این زمینه برای پیشبرد نجوم بهره گرفتند. کتاب زیج ایلخانی حاصل سال‌ها تلاش خواجه و همکارانش در رصدخانه‌ی مراغه بود. زیج شامل جدول‌هایی بود که بر اساس مشاهدات و محاسبات ستاره شناسان تنظیم و همراه با توضیحاتی نوشته می‌شد.

در قرن نهم هجری غیاث الدین جمشید کاشانی کار خواجه نصیر و شاگردانش را ادامه داد و محاسبات نجومی بسیار دقیقی را در رصدخانه‌ی سمرقند به انجام رسانید.

علم ریاضی نیز در قرون بعد از اسلام در ایران رونق فراوان داشت و علاوه بر منجمان، گروهی نیز به طور خاص در این زمینه فعال بودند. عمر بن فرخان از اهالی طبرستان (قرن سوم هجری)، محمد بن موسی خوارزمی (قرن سوم هجری) - نام لگاریتم (لگوریتم) برگرفته از نام این دانشمند بزرگ است.

در دوره اسلامی مهم‌ترین تزئینات بناها شامل گچ و کاشی‌کاری است.

اوزون حسن شخصاً قانونی درباره وضع و وصول مالیات‌های خاص اهالی ساکن و مستقر تهیه کرد و که به نام قانون نامه حسن بیگی معروف شد.

ابوسعید تیموری در سال 65-864 در سمرقند و بخارا تمغا را لغو کرد.

به عوارض گمرکی در دوره صفوی باج می‌گفتند.

در دوره دولت آق قویونلوها امور لشگری در دست شاه بود که مطلقاً فرماندهی کل قوا را در جنگ و صلح برعهده داشت. زمین‌های که به شخص واگذار می‌شد و آن شخص در ازاء آن متعهد به دادن سرباز و سلاح می‌گردید تیول می‌گفتند. سیور غال ریشه ترکی شرقی دارد. که از طرف مغولان در ایران مرسوم گردید و در اصل به سرزمین‌های اطلاق می‌شود که به روحانیون با اهل علم از طرف دولت واگذار می‌گردید و درکنار آن قطعیه به آن دسته از املاکی بی وارثی بود که دولت آن را به قطعاتی تقسیم کرده بود و آن را بین جیره خواران خودش تقسیم کرد و هر بخشی را به کسی واگذار می‌نمود. در این بین نوعی دیگری از املاک بوده که در دست صاحبان قبلی خود مانده بوده و از طریق توصیه تحت حمایت آن‌ها در می‌آمد که این املاک را الجاء یا تلجئه می‌نامیدند و دسته دیگر زمین‌های بود که دولت به منظور دادن مواجب و مستمری افراد آن را به آنان واگذار می‌نمود این زمین‌ها را اقطاع می‌گفتند.

مسجد کبود-گوی مسجد- از جمله آثار جهان شاه در تبریز می‌باشد.

مسجد اوزون حسن گویا قدری خارج از شهر در قریه صاحب آباد بوده است و در طی لشگر کشی سلطان مراد چهارم در یک صد سال بعد از 45-1044 هجری از تمام ساختمانهای موجود تبریز فقط مسجد اوزون حسن سالم و دست نخورده باقی ماند و از جمله آثار وی می‌توان به کاخ عجیب و پر جلال که هشت بهشت نامیده می‌شود و در سال 891 هجری ساخته شده اشاره کرد و درکنار آن مدرسه نصیرییه از جمله آثار وی است وی در باغ این مدرسه دفن گردید. مورخ دربار یعقوب پسر اوزن حسن فضل الله روزبهان اصفهانی بوده. وی کتاب اخلاق جلالی از جلال الدین محمد ابن اسعد دووانی را در مورد دوران خلیل پسر اوزون حسن در زمینه اخلاق عملی وی که نایب السلطنه فارس بوده تالیف کرده است. همچنین فضل الله روزبهان اصفهانی در زمان یعقوب پسر اوزون حسن به درخواست وی تاریخ در مورد زمامداری یعقوب تالیف کرد و درباره حوادث قبل از آن عصر روایاتی آورد این اثر تاریخی در زمان فرمانروایی بایسنقر یعنی بین سال‌های 895 تا 898 و 899 هجری به پایان رسید.

دلیل دشمنی شیخ فضل الله روزبهان اصفهانی بعد از زوال آق قویونلو باصفویه این است که چون وی دارای مذهب تسنن بود ولی دولت صفویه مذهب تشیع دوازده امامی اختیار نموده آمده است که روزبهان اصفهانی در سومین لشگرکشی ضد قزاق‌ها شرکت جست و اثر تاریخی فضل الله روزبهان اصفهانی مهمان نامه بخارا است که وی در سال

915 هجری آن را تالیف کرد. در این اثر وقایع ترکستان غربی توصیف شده است فضل الله در جمادی الاولی سال 927 هجری در بخارا فوت نمود. او قبل از فوتش در سال 890 هجری از طرف سلطان یعقوب نامه تبریکی خطاب به سلطان بایزید دوم تهیه کرد که باعث جلب توجه و تحسین وی گردید.

از جمله شاعران ایرانی دربار یعقوب آق قویونلوها: بابا فغانی شیرازی و اهلی شیروانی که با هرات نیز روابط حسنه داشتند. سلطان حسین بایقرا برای رشد علم و هنر و ادب در هرات زمینه بسیار مساعدی را فراهم نمود. از سیاستمداران برجسته عصر تیموری که شهرتی به هم زده و امیر علیشیرنوائی شاعر بوده است که از هرات فرار کرد و او در دربار سلطان یعقوب آق قویونلو کتاب بهرام و بهروز خود را تألیف کرد از جمله معاصران اوزون حسن عبدالرحمن جامی بوده است جامی در سال 878 تحت حمایت همین ترکمن‌ها وارد تبریز شد اوزن حسن به مشایخ و درویش‌ها علی العموم عنایتی داشته است البته صفویه را به علت نفوذ سیاسی اشان بر سایر فرقه‌ها ترجیح می‌داد.

اما بعد از غلبه اوزن حسن بر ابوسعید کوشش و سعی و تلاش وی برای دست یافتن بر شرق خراسان با شکست مواجه گردید خراسان از دوران فرمانروایان آق قویونلو با تمام تلاشی که کردند نتوانستند چیزی برابر با دربار با شکوه تیموری در هرات ایجاد نمایند.

اولین فرد از خاندان صفوی شخصی تحت عنوان فیروز شاه‌زرین کلاه در قرن پنجم هجری بود وی از جمله زمین‌داران ثروتمند در ناحیه اردبیل بوده است والترهینستن در مورد نژاد صفویان می‌گوید که اینان عرب بوده و از ناحیه یمن به آذربایجان مهاجرت کرده‌اند ولی نظریه دیگری ارائه شده و صفویان را از نژاد ترکمنی می‌پندارند در این میان کسروی معتقد است که صفویان از ساکنین بومی ایران واز تبار خالص آریایی ایرانی هستند.

تاریخ عباسی تالیف جلال الدین محمد نجم یزدی می‌باشد یزدی در این کتاب می‌گویند که شید فیروز شاه زرین کلاه از یمن خارج شد زیرا شمس الدوله و فخرالدین تورانشاه ابن ایوب این سرزمین را تسخیر کردند در سال 569 در محلی به نام رنگین در نزدیک گیلان مستقر گردید.

صفویه

پیش از اینکه وارد بحث شویم ابتدا به جمع بندی معاهداتی که در دوره صفوی بسته شده است می‌پردازیم و بعد وارد بحث می‌شویم معاهداتی که در دوره صفویه بسته شده از جهت تاریخی دارای اهمیت خاصی است و نقش اساسی در تاریخ مناسبات ایران هم در دوره صفویه و دوره‌های بعد (افشاری و زندی و قاجار و ...) باز می‌کند و گاه معاهدات بعدی با

توجه به این معاهدات تنظیم می‌شود.

معاهده صلح استانبول که در سال 1126 بین دولتین روسیه و عثمانی انجام گرفت که موجب آن تقسیم ایران به دو منطقه تحت نفوذ و دولت درآمد که شمال کشور از آن روسیه و غرب آن به دولت عثمانی واگذار گردید.

معاهده صلح استانبول: این معاهده فوق است که از لحاظ اسمی با هم تشابه دارند و در محتوی با همدیگر فرق می‌نمایند این معاهده بین شاه عباس و دولت عثمانی به امضاء رسید. که مناطق غربی ایران، کردستان و گرجستان و کرمانشاه به دولت عثمانی واگذار گردید.

عهدنامه استانبول دوم که بین شاه عباس و دولت عثمانی و در سال 1022 هجری منعقد گردید
 عهده نامه صلح ایروان بین شاه عباس با دولت عثمانی بسته شد که به فتح بغداد منجر گردید در سال 1027 این واقعه اتفاق افتاد.

عهد نامه صلح قصر شیر یا عهد نامه زهاب بین شاه صفی و دولت عثمانی منعقد گردید. پایه گذار اصلی حکومت صفویان شاه اسماعیل بوده است. (907 هـ) صفویان نام خود را از جدشان یعنی شیخ صفی الدین گرفته‌اند که در سال بعد از مرگ فریدریک دوم یعنی به سال 1252 میلادی برابر 50-649 هجری در ناحیه اردبیل متولد شد.

شیخ صفی الدین اردبیلی برای دیدن نجیب الدین بزغوش به شیراز رفت اما خبر درگذشت او را شنید و بازگشت.

شیخ صفی الدین اردبیلی در سال 657 هجری به خدمت مرشد خود یعنی شیخ زاهد گیلانی رسید.

شیخ صفی الدین در مدتی که به خدمت شیخ زاهد اشتغال داشت توانست اعتماد او را به خود جلب کند و مورد توجه و نظرش واقع شود تا آنجا که شیخ زاهد علی رغم داشتن پسران متعدد، منصب سجاده نشینی را به صفی الدین تفویض کرد و دختر خود، فاطمه را به عقد ازدواج او درآورد. در پایان زندگی توجه شیخ صفی به سوی پسر دومش صدرالدین موسی جلب شد. او را به جانشینی و نیابت خود انتخاب کرد و ادارهٔ نذورات اموال و املاک خصوصی طریقت را بر عهدهٔ وی گذاشت و او را مسئول ادامهٔ اطعام فقرا در درگاه خداوند کرد. شیخ صفی الدین در 12 سپتامبر 1334م/12 محرم 735هـ در گذشت.

دوران طولانی ریاست شیخ صدرالدین 91-1334 شاهد یک واقعهٔ مهم بود. بنای زیارتگاه خاندان صفوی در اردبیل آغاز شد و در طول ده سال زیر نظر او پایان یافت.

خواجه علی پسر شیخ صدرالدین بود و سپس جانشین پدر شد. مؤلف سلسله النسب بیان می‌دارد هنگامی که تیمور لنگ

در سال 5 و 804 هجری از لشگر کشی پیروزمندانه خود در آسیای صغیر و جنگ با یزید اول عثمانی باز می‌گردد (جنگ آنقوره) در اردبیل به خدمت خواجه علی رفت و او را ملاقات نمود و دستور دارد که اردبیل و کلیه دهات و قصبات و اراضی متعلق به آن را به عنوان وقف به خاندان صفوی منتقل نمایند و خانقاه او برای جنایتکاران بست باشد اسناد این وقف نامه نیز بعدها یعنی حدود 200 سال بعد در ترکستان نزدیک بلخ بدست سربازان شاه عباس کبیر افتاد جا دارد که اشاره شود پول روشنای چراغ توسط آقچه سی در دربار سلطان عثمانی در این ایام به اردبیل فرستاده می‌شد. تیمور، اسرای رومی را به درخواست شیخ آزاد می‌کند. این اسرا در اردبیل می‌مانند و به صوفیان می‌مانند و به صوفیان روملو شهرت می‌یابند.

ملک اشرف از عشیره مغولی آل چوپان در آذربایجان قدرت را به دست گرفت ملک اشرف از آمدن شیخ صدرالدین به پایتخت خود تبریز سخت بیمناک بوده و به مدت سه ماه وی را در تبریز به اسارت گرفت. عاقبت فرمانده مغولی به نام جانی بیگ در سال 758 هجری در نبردی پیروزمندانه کار ملک اشرف را یکسره کرد و در اوجان نزدیک تبریز، شیخ صدرالدین را چون سلاطین به حضور پذیرفت.

لقب شاه شیخ از آن شیخ ابراهیم پدر شیخ جنید بوده است این شیخ جنید در زمان جدش خواجه علی سیاه پوش کاملاً تحت تاثیر مذهب تشیع قرار گرفته بود. اردبیل در زمان شیخ جنید زیر نظر قره قویونلو به رهبری جهانشاه بود که با تجمع پیروان صوفیان در اطراف جنید موجبات ناراحتی وی را فراهم آورده بود و خروج جنید از اردبیل به واسطه توطئه‌ای بود که در سال 851 بوسیله جهانشاه طراحی شده بود.

در این دوران مورخان دست به نگارش کتبی در مورد چگونگی شکل‌گیری خاندان صفوی زده‌اند که از جمله این آثار می‌توان به کتاب تاریخ احسن التواریخ ابوالحسن روملو اشاره کرد که در مورد صفویه و شکل‌گیری آن به رشته تحریر درآمده است.

از جمله منابعی که می‌توان در مورد این دوران بدان اشاره نمود، به شرح زیر است:

کتاب جهان آرا که توسط قاضی غفاری به رشته تحریر درآمده است.

کتاب صحائف الاخبار از احمد افندی (منجم باشی)

کتاب تاریخ عالم آرا عباسی از اسکندر بیک منشی

جواهر الاخبار از منشی بوداق

تاریخ حیدری از حیدر بن علی حسینی رازی

کلیه کتاب‌های فوق در مورد چگونگی تشکیل دولت صفوی به رشته تحریر در آمده است.

باز به روایت تاریخ برمی‌گردیم اینکه سه دولت عمده دوران جنید

دولت عثمانی که پایتخت آن استانبول بود. (زمان سلطان مراد دوم)

حکومت اوزون حسن از قبیله آق قویونلو در دیار بکر

حکومت ممالیک شامل مصر و سوریه بود که مرکز عمده آن قاهره بوده جنید به سبب تمایل به مذهب شیعه که در این

منطقه به آنجا سفر کرد.

حکومت جهان‌شاه از قبیله قر اقویونلو

چنانکه آمده است شیخ جنید با کلیه پیروانش در جبل ارسوس در کنار خلیج اسکندرون مسکن گزیدند و از حاکم آنجا

ابن بلال یکی از قصور کافران را که قلعه‌ای متعلق به دوران جنگ‌های صلیبی بود اجاره کرده و آن را مرمت نمودند که

درخور خانقاهی باشد.

احتمالا این قلعه در سال 533 ویران شده و اسم این قلعه سرتپا موسوم بوده و امروزه آن را السرت می‌نامند.

شیوخ متعصب این منطقه از فرمانروایی مملوک مصر خواستند که جنید را از آنجا براند بنابراین جنید عازم جاثلیق شد.

شیخ بدرالدین در سال 818 از روم ایلی توانست نهضتی بزرگ از درویشان ترتیب دهد که سلطان محمد اول پادشاه

عثمانی با جهد بسیار توانست بر آن غلبه کند و آن را از بین ببرد.

شیخ جنید در جاثلیق از سال 26-825 به دولت عثمانی تعلق داشته است علی الظاهر با او به مهربانی و مهمان‌نوازی

رفتار شد زیرا حاکم آنجا بنام محمد بیگ با نقشه‌ها و جاه طلبی‌ها و شیخ مخالفی ابراز نداشت.

در سال 872 هجری در قسمت شمال بین‌النهرین یک شاهزاده ترکمن به نام حسن بیگ مؤسس سلسله آق قویونلوها

شد این مرد که به علت تنومندی غیرعادی‌اش لقب اوزون حسن را یعنی حسن بلند قامت گرفته بود.

جایگاه قبیله قره قویونلوها در نواحی ارزنجان و سیواس بوده و آق قویونلوها ناحیه دیار بکر را تحت تصرف داشتند.

پدر بزرگ اوزون حسن یعنی عثمان بیگ ملقب به قره ایلوک زالوی سیاه بوده است. دو قبیله قره قویونلو آق قویونلو

چنانکه گفتیم بر حسب نژاد احشامشان مسما شده بودند در طی نبردی که بین قره قویونلو و آق قویونلو در گرفت عثمان

بیگ در سال 9-838 در نزدیکی ارزنه الروم کشته شد و در این میان اوزون حسن با سالطان طرابوزان بر مبنای

خویشاوندی نزدیکی که پدراوزون حسن یعنی زالوی سپاه با خاندان سلطنتی طرابوزان داشت بدین معنی که اوزون حسن یکی از دختران الکسیس چهارم را به زنی گرفته بود.

اوزن حسن شرط اتحاد خود با سلطان طرابوزان را ازدواج با شاهزاده خانم کاترینا و گرفتن ایالات آناتولی و کاپادوکیه را به عنوان جهیزیه وی مطالبه نمود دلیل این اتحاد به منظور دفع دولت عثمانی بوده است.

در این میان دیوید بعد از مرگ برادش کالیوآنیس چهارم، کاترینا را به دیار بکر فرستاد و کاترینا از این پس به لقب دسپینا خاتون شهرت زیادی پیدا کرد دسپینا در سال 912 در کلیسای ژرژ پایتخت دیار بکر به خاک سپرده شد.

گویند در سال 860 هجری پاپ کالیکست سوم یکی از راهبان را به نام لودویکو بولونیا را به آمد و طرابوزان و گرجستان فرستاد تا امرای نواحی را به نبرد با ترکان تشویق نماید و دلیل اتحاد اوزون حسن با سلطان طرابوزان هم همین مساله بود که همه ملل و قبایل قفقاز و همسایگان عثمانی بر علیه سلطان عثمانی قیام کنند.

در دربار فرانسه و بورگوندی به سلطان محمد دوم ترک کبیر می‌گفتند و به اوزون حسن ترک صغیر می‌گفتند در همین دوران پر هیاهو اتحاد مثلثی شکل گرفت که از اتحاد طرابوزان و گرجستان و اوزون حسن تشکیل می‌شد و بدون تردید نقطه اتکا این اتحاد فرمانده آق قویونلوها (اوزن حسن) بوده است.

در همین دوران شیروانشاهان که در پایتخت خود شماخی به سر می‌بردند و اداره قره سو واقع در مغرب سلسله جبال البرز را در اختیار داشتند در قفقاز به دام افتادند و در روز پنج شنبه چهارم مارس سال 1460 برابر با جمادی الاولی 864 هجری کار به جنگ گرفت در طی نبردی که بین شیروانشاه (امیر خلیل الله) با جنید در گرفت، جنید مورد هدف تیری قرار گرفت و جان سپرد و جسد بی‌جان وی را در ناحیه به نام قرویال دفن کردند بعد از تولد حیدر از خدیجه بیگم او تحت قیومت اوزون حسن درآمد و اوزون حسن در طی نبردی با قره‌قویونلوها فاتح بیرون آمد و از آن پس تبریز به جای آمد مرکز حکومت اوزن حسن گردید.

حیدر در سن 9 سالگی به اردبیل رفت تا رسماً جانشین پدر گردید پیشرفت سیاسی اوزون حسن هم در نتیجه‌ی شکستی که در نخستین جنگ از سلطان محمد فاتح در ناحیه دیار بکر متحمل شد دچار وقفه گردید بعد از صلح اوزون حسن با امپراتوری عثمانی توسعه طلبی وی حالا دیگر بیشتر متوجه کردستان گرجستان قلمر سوریه و آذربایجان بود.

دراواسط قرن پانزدهم اواسط قرن نهم هجری قسمت اعظم قبایل کرد مطیع قراقویونلو بود اما در مناطق غربی کردستان (بدلیس، حصن کیفا و سعرد) تقریباً استقلال نسبی خود را حفظ کرده بودند و فقط به صورت ظاهری تحت نفوذ قره

قویونلو بودند در سال 864 روسای آق قویونلوها بیشتر توجه شان را صرف نفوذ در مناطق شرقی نمودند در نتیجه در دست یابی به اهدافشان ناگزیر با قره قویونلوها برخورد کردند کار انقیاد ترکها توسط اوزن حسن در سال 874 به پایان رسید و اوزن حسن از 63-862 به بعد هر چند وقت یک بار به منظور جهاد با گرجستان مسیحی حرکت می کرد و با این اقدام خود سر مشقی برای شیوخ صفوی گردید.

تمام اعضا خاندان صفوی نیز تا هفدهم (قرن یازدهم هجری) این کار را مورد تقلید خود قرار دادند اوزن حسن روی هم رفته 5 دفعه به گرجستان و اکناف آن لشگر کشید حمله اوزن حسن به بیرا در سال 73-1472 میلادی برابر با 778 هجری باشکست مواجه گردید به این ترتیب همچنان فرات سرحدی او با ممالیک بود.

در دوره جهانشاه آذربایجان به عنوان یکی از مراکز فرهنگ و تمدن بوده و چنانکه می بینیم مسجد کبود گل جامع به فرمان جهانشاه رئیس قبیله قره قویونلو در تبریز بنا نهاده شد جهانشاه چون شبها را تا صبح با معشوقه هایش به سر می برد و روزها را می خوابید سلاطین عثمانی به وی لقب خفاش داده بودند.

از جمله وقایع مهمی که در این دوران اتفاق افتاد دستگیری جهانشاه قره قویونلو به دست اوزن حسن بود این واقعه چنانکه گویند در 30 اکتبر سال 1467 برابر با 872 هجری روی داده است چنانکه آمده است اردوگاه جهانشاه در ناحیه چیخچور بوده و تنها مرز جدای بین آنها با اوزن حسن یک رشته کوه بود.

در طی نبردی که صورت گرفت ترکمنی از لشگریان اوزن حسن که اسکندر نام داشت در عرصه کارو وزار جهانشاه را دنبال نمود و هنگامی که به جهانشاه رسید وی از ترس اسم خود و نشانش را به ترکمنی گفت سرباز درجا جهانشاه را به قتل رساند و لباس های قیمتی او را روی لباس های خودش پوشید.

در جنگ سنجق پسر جهانشاه به نام محمد کشته گردید و پسر دیگرش به نام یوسف نابینا گردید حتی در تاریخ آمده است اوزن حسن جمجمه جهانشاه را به عنوان هدیه نزد سلطان ابوسعید تیموری فرستاد و سرهای شاهزاده محمدی و رستم دلیر را که مشاور اعظم دربار بود به خدمت سلطان عثمانی فرستاد.

بعد از جهانشاه پسرش حسن علی به امارت رسید و برای اولین بار با قوای آق قویونلو در نزدیکی مرند به زد و خورد پرداخت پیروزی اوزن حسن در واقعه مرند در واقع نقطه پایانی در حیات سیاسی سلسله قراقویونلوها بود. اوزن حسن مانع ورود جغتایی ها و خراسانی ها به قره باغ گردید و برای آنکه بر مشکلات دشمن هرچه بیشتر بیفزاید و شروانشاه (فرخ یسار) را در سال 68-867 هجری که جانشین پدرش خلیل شده بود مجبور کرد پل های رودخانه را ویران نماید و فروش

غله را به لشگریان ابوسعید مانع شود بین ابوسعید تیموری و اوزون حسن در دشت مغان جنگی در گرفت.

جنگ قطعی بین ابوسعید تیموری و اوزون حسن در سال 873 هجری در حوالی محمود آباد قراباغ در گرفت و سلطان ابوسعید دستگیر شد و یادگار محمد شاهزاده تیموری که از نوادگان شاهرخ بود و در اردوی آق قویونلو به سر می برد به خونخواهی مادرش گوهر شاد بیگم سلطان ابوسعید را به قتل رساند (سال 873 هجری) و اوزن حسن سر وی را برای سلطان ممالیک به قاهره فرستاد.

حسنعلی میرزا پسر جهانشاه به محض شنیدن خبر شکست هم پیمان تیموری خود به همدان گریخت و در همانجا در سال 873 هجری به دست یکی از فرزندان اوزون حسن به نام اوغورلو محمد پسر اوزون حسن از پای در آمد و با این واقعه آخرین مقاومت قره قویونلوها درهم شکسته شد و مناطق ثروتمند ایران و آذربایجان چون میوه ای رسیده به دامن اوزن حسن افتاد.

جسد جهانشاه در ربیع الثانی سال 873 در صحن مدرسه ماردین به خاک سپرده شد در این میان حکومت اوزون حسن شامل تمام ایران سوای خراسان ارمنستان و بین النهرین گردید روابط اوزون حسن با امرای اروپا و بیش از همه با ونیز و ناپل و روم همچنین با مجارستان و مولداوی به علت نبردهای او با سلطان عثمانی است.

شخصیت او بار دیگر مانند زمان اتحاد سه گانه یعنی باطرابوزان و گرجستان مورد توجه خاص اروپائیان قرار گرفت اوزون حسن در سال 876-877 هجری سفیری به نام حاجی محمد (آزی مامت) به ایتالیا فرستاد تا بتواند در جنگ با عثمانی ها از اتحاد و هم دستی نیروهای مسیحیت برخوردار باشند و ضمناً از جمهوری و نیز تقاضای توپ و توبچی کرد. در مقابل سنای ونیز، جوزافا باربارو را مأمور حمل مهمات و سلاح های آتشین کرد و به دربار تبریز فرستاد.

جوزافا باربارو طی فرمانی با همراهی حاجی محمد به دربار آق قویونلو آمد. در ربیع الاول سال 787 هجری طی نبردی که بین اوزن حسن با سلطان محمد دوم معروف به فاتح در ناحیه ترجان جنگی در گرفت و اوزن حسن در جنگ اتلق بلی شکست خورد و پس از این شکست، رود فرات مرز مشترک بین دو حکومت به رسمیت شناخته شد.

علت شکست این بود که او نتوانست توپ های و نیزی را که بدون فایده ای بر پهنه آبهای ترجان شناور بود به مقابله با توپخانه عثمانی ها که سواران ترکمنی وارانلی او را ژون برگ خزانی می نامیدند بر زمین می ریخت بفرستد.

اوزون حسن در سال 873 هجری پایتخت خود را به تبریز انتقال داد و پسر اوزون حسن یعقوب بیشتر ایام حکومتش را به مملکت داری سپری کرد.

«قانون حسن پادشاه» مجموعه قوانینی است که توسط اوزون حسن به کمک دیوانیان ایرانی برای مملکت خود نوشته است. اوزون حسن در سال 882 هجری در سن 54 سالگی دیده از جهان فرو بست و او را در صحن مدرسه نصیرییه تبریز که خود تأسیس کرده بود به خاک سپردند.

سلطان خلیل (فرمانروای آق قویونلوها) بعد از کشتن برادر ناتنی خود دسپینا را در سن 35 در ناحیه صاحب آباد به عنوان پادشاه آق قویونلوها بر تخت نشاند و در جنگی که در مرند بین دو برادر خلیل و یعقوب و پسران اوزون حسن در گرفت خلیل در این میان به قتل رسید و یعقوب 15 ساله به سلطنت رسید و این جنگ در سال 883 هجری در گرفت.

به طوری که در تاریخ آمده است حیدر در سال 874 هجری همراه اوزون حسن برای اولین بار به بقعه مقدس خاندان خود پا گذاشت اوزون حسن حیدر را به عنوان پیرو و مرشد طریقت در اردبیل منصوب نمود زیرا چنین می پنداشت که حیدر با وجود سن کم می تواند جانشین خوبی بعد از پدرش شیخ جنید شود حیدر با دختر بزرگ اوزون حسن مارتا که مادرش دسپینا شاهزاده خانم طرابوزانی ازدواج کرد.

ترکمن ها مارتا را حلیمه بگیم آغا می نامیدند و به این دختر لقب عالمشاه بیگم داده بودند.

شیخ حیدر به هنگام مرگ اوزون حسن (882 هجری) هنوز 18 سال تمام سن نداشت نتیجه ازدواج حیدر با حلیمه بیگیم آغا که از نظر سیاسی واجد اهمیت بسیار بوده سه پسر بود که این پسران عبارتند از 1. سلطان علی 2. اسماعیل 3. ابراهیم که از آن میان اسماعیل (892 هجری) پس از حدود 9 قرن تسلط بیگانگان البته با وقفه های کوتاه زود گذر توانست اولین حکومت ملی ایران را تأسیس کند.

متحد الشکل شدن لباس از زمان حیدر دایر گردید و پیروان طریقت حیدر خود را با آن معین می کردند از سال 893 هـ/ 1488 به بعد. پیروان طریقت به جای طاقیه ترکمنی تاج صفوی را که به آن کلاه حیدری می گفتند بر سر می نهادند رنگ قرمز کلاه صفوی کنایه ای از اعتقاد صفویان به آل علی و رمزی از دوزاده امام بر حق که همه از اعقاب پیامبر اسلام هستند بود که بر هر یک از ترک ها نقش شده بود.

استعمال لفظ قزلباش برای دارندگان این کلاه ها در ابتدا از طرف عثمانی ها برای استهزا عنوان شد. قزلباش یعنی سرخ سر یا سرخ کلاه چنانکه رواج کلاه حیدری موجب همبستگی درونی گروه جنگجوی پیرو صفویان شد زیرا فقط آن تعدادی از هواخواهان که در پیروی خود پای بر جای بودند و اعتقادی راسخ داشتند به تعویض کلاه خود تن در می دادند. لباس قزلباش از دوره حیات اوزون حسن رواج یافته بود یعقوب پسر حسن بعد از پدر با این لباس مخالفتی نکرد ولی با

بر سر گذاشتن کلاه حیدری به طور جدی مخالف بود.

کلاه قزلباش در عین حال آئینه تاریخ صفویه است کلاه حیدری در سال 894 و 893 هجری از رواج افتاد اما کلاه قزلباشی در زمان شاه اسماعیل دوباره رواج پیدا کرد و کاروانیان و بازرگانان نیز در ابتدای قرن شانزدهم میلادی پارچه قرمز به داخل ایران می‌آوردند.

چنانکه آمده است در دوران شاه طهماسب اندک اندک استعمال این کلاه از حدود 854 از طرف قزلباش‌ها متروک شد و سرانجام در قرن یازدهم هجری فقط استعمال آن منحصر به صوفیانی گردید که به خاندان سلطنت اخلاص خاصی داشتند. در این زمان، پیروان حیدر عبارت بودند از: صوفیان روملو (که تیمور آنان را به درخواست خواجه علی آزاد کرده بود)، ایل شاملو (از ساکنان شام یا سوریه)، قبیله استاجلو (ظاهراً اصل آنان از زنجان یا یکی از شاخه‌های فرعی شاملو بوده است). در این میان، حسین بیگ لله شاملو از مشهورترین و نزدیکترین اطرافیان شیخ حیدر و بعدها شاه اسماعیل به شمار می‌رفت. همچنین وجود شخصی به نام (قراپیری بیگ قاجار) در میان قزلباش‌ها نشانه حضور ایل قاجار در آن جمع بوده است. نخستین اقدام حیدر جنگ با چرکس‌های مسیحی بوده است در این دوران به معبر دربند لقب دروازه آهنین داده بودند و به ترکی آن را دمیرقاپی می‌گویند شیخ حیدر در سال 892 هجری به پایتخت خودش اردبیل وارد شده و در زاویه‌ای که شاه حسین جلایر در آنجا برپا کرده بود اقامت گزید فرخ یسار نیز چاره‌ای جزء اطاعت ندید.

در سال 893 هجری بین شیخ حیدر و متحدانش با نیروهای متحد ترکمن و شروانشاهان جنگ در گرفت و قزلباش‌های صفویه مثل شیرجنگ کردند.

حیدر، یعقوب و سلمان بیگ را که حتی در دوره اوزون حسن به عنوان یک مرد جنگی و فاتح قلعه بدلیس در کردستان شهرت داشت درهم کوبید و در طی این جنگ تیزی به خطا به حیدر اصابت نمود و شیخ از اسب پایین افتاد و نیروهای متحد ترکمن و شروانی شیخ حیدر را در میان گرفتند و علی آقا نامی از نزدیکان سلطان یعقوب و از پسران اوزون حسن سر او را از بدن جدا کرد.

سر حیدر در تاریخ 893 هجری به دربار سلطان یعقوب فرستاده شد و جسد حیدر را قزلباشان شستند و در کفن پیچیدند و در ولایت طبرسران دفن کردند.

در زمان شاه اسماعیل زمانی که طبرسران را با لشگرکشی خود به شیروان سال 907 هجری به دست آورد. دستور داد که نبش قبر نموده و جسد پدرش حیدر را به اردبیل برد و در آنجا دفن کردند.

سلطان یعقوب پسران حیدر یعنی سلطانعلی پادشاه، اسماعیل و ابراهیم را همراه مادرشان مارتا یا عالمشاه بیگم (خواهر ناتنی سلطان یعقوب) در پاییز سال 893 هجری به ایالت فارس برد حاکم آنجا موسوم به منصور بیگ پرناک آن‌ها را تحویل گرفت و همه را در قلعه‌ای واقع در شهر قدیم ساسانی اصطخر زندانی کرد و آن‌ها بعد از چهار سال و نیم توانستند از آنجا رهایی یابند.

یعقوب در سال 6 و 895 هجری هنوز به سن سی سالگی نرسیده بود فوت نمود. از نظر سیاسی طغیان حیدر به نظر می‌رسد برای زمامداری او بزرگترین تهدید محسوب می‌شده است.

یعقوب در سال 94-893 هجری به گیلان لشکرکشی کرد و در کناره آن در اطراف مازندران راه خودش را کج نمود. مرگ یعقوب در سال 96-895 هجری سرآغاز دوران زوال آق قویونلو محسوب می‌شود.

پس از مرگ یعقوب ترکمن‌ها آق قویونلوها به دو دسته تقسیم شدند گروهی طرفدار به سلطنت نشستن آخرین پسر اوزون حسن به نام بایسنقر میرزا بودند که پیروز شدند و بایسنقر بر تخت سلطنت جلوس نمود و در این میان گروه دوم که طرفدار مسیح بودند کشته شدند و رستم نوه دسپینا که با او همدست بود در قلعه النجق زندانی گردید.

چنانکه جنگ بین بایسنقر و رستم در ناحیه مرنند در گرفت که افراد بایسنقر به او پشت کردند و رستم در سال 98-897 هجری در تبریز به تخت سلطنت نشست در سال 898 هجری سلطان (منظور از سلطان شیخ علی که رستم پس از پیروزی وی بر بایسنقر میرزا به او لقب سلطان داد. با مادرش مارتا و برادرش اسماعیل و ابراهیم به طور رسمی وارد تبریز شدند و چون پادشاهان مورد اجلال و اکرام رستم قرار گرفتند و اسماعیل بعداً توانست فقط با اتکاء به پیروان و طرفداران خود حکومت رو به زوال آق قویونلو را مضمحل سازد و ویرانه‌ها را به حکومت واحد ملی ایران مبدل سازد.

هنگامی که صفویان فراری دربار رستم به دهکده شما سی در حوالی اردبیل رسیدند سلطان علی از مرگ قریب‌الوقوع خود آگاهی یافت و در نتیجه برادر کوچکتر خود اسماعیل را به حضور خواند و تاج حیدر را بر سر وی گذاشت و به امرای صوفیه سفارش کرد که از او محافظت کنند چه بزودی دولت وی برقرار خواهد شد انگاه هفت تن از برگزیدگان (اهل اختصاص از جمله حسین بیگ لله، قرا پیری بیگ قاجار، ابدال بیگ، دده بیگ طالشی را انتخاب کرده و به آن‌ها گفت که برادرانش را به اردبیل برساند).

سلطان علی در طی جنگی به سبب گیر کردن پایش در رکاب اسب، از اسب افتاد و در آب خفه شد در سال 899 هجری. جسد سلطان علی را به دستور مادرش به اردبیل آورده و در جوار اجدادش به خاک سپردند اسماعیل از بیم آیه

سلطان و ترکمن‌ها تحت فرمانش درخانه قاضی احمد کاکلی پنهان گردید.

قاضی احمد کاکلی اسماعیل را به خانه زنی به نام خانجان برد پاشاخاتون عامل انتقال اسماعیل به خانه زن دیگری به نام اوبه جراحه از طایفه ذوالقدر بود که پیشه و هنر زخم بندی و جراحی داشت. رستم بیگ قرامانی در نیم شب به مسجد که اوبه اسماعیل را در آن مخفی کرده بود آمدند و اسماعیل را با خود به روستای گرگان برده و در خانه واعظی به نام فرخ زاد گرگانی واعظ پنهان کردند سپس اسماعیل به رشت نزد امیراسحاق رفتند. و در مسجدی به نام مسجد سفید اقامت کردند حاکم لاهیجان از اسماعیل دعوت کرد که به شرق گیلان بیاید و برای اسماعیل در لاهیجان عمارت زیبایی در نظر گرفت که بعدها به مدرسه کیافریدون شهرت یافت.

کاریکا استاد شمس الدین از اهالی لاهیجان را مسئول تربیت آنها کرد.

رستم به دست پسر عمویش گوده (یعنی کوتوله) احمد وایبه خائن تاج و سرخود را از دست داد. این امر در سال 903-902 هجری رخ داد.

از جالب توجه ترین و بدیع ترین حوادث تاریخ جهان شخصیت اسماعیل بوده است و سن 13 سالگی از لاهیجان به طرف اردبیل حرکت کرد و حکومت را در اردبیل به دست گرفت. شمس الدین زکریا در سال‌های 906-905 هجری به نزد شاه اسماعیل رفت و از طرف شاه اسماعیل به مقام وزیر اعظمی منصوب شد.

سلطان خواجه علی در فلسطین درگذشت برجسته ترین طرفداران و هواخواهان نهضت صفوی بهارلویها بودند.

گویند شیخ صفی الدین اردبیلی در دهکده‌ای به نام کلخواران از توابع اردبیل به دنیا آمده است.

اولین پیشوای مشهور قره قویونلوها شخصی به نام بایرام خواجه بود که شهرهای موصل و ارجیش را نیز تصرف نمود.

چهارمین و آخرین لشگر کشی اوزون حسن به سوریه در سال 1475 میلادی صورت گرفت و در این میان قوای پسرش اوغورلومحمد با کلیه نیروهای کمکی حلب درهم شکست.

حال دلیل اینکه اردبیل به صورت مرکز فرماندهی انتخاب شد به سبب دور و بیراهه بودن و بی اهمیت بودن آن شهر بوده که کسی به آن توجه نمی نمود درحومه اردبیل نیز کوهستان‌ها و جنگل‌ها و باتلاق‌های غیر قابل نفوذ گیلان قرار داشت و نزدیکی این پناهگاه که موجب نجات نهضت صفوی از ابتدا تا پایان آن گردید.

حال جا دارد در این جا به منشاء قدرت شاهی صفویان اشاره نماییم. منشأ قدرت صفویان:

فره ایزدی همانند نظریه متعلق به دوران قبل از اسلام که شاهان به عنوان سایه خدا بر زمین بودند.

نماینده مهدی (ع) که در مورخ 255 هجری غایب شد.

مقام پادشاه صفوی به عنوان مرشد کامل برای پیروان طریقت صوفیه.

قدیمی‌ترین سند در مورد دودمان صفویه صفا تالیف ابن بزار اردبیلی است که در سال 759 هجری نوشته شده است. از جمله منابع این دوره عبارتند از سلسله النسب صفویه از شیخ حسن بن شیخ ابدال زاهدی، احسن التواریخ از حسن روملو، تاریخ عالم آرای امینی از فضل الله ابن روزبهان اصفهانی، مطلع السعدین و مجمع البحرین از عبدالرزاق سمرقندی، شیخ جهان آرا از محمد قاضی معروف به غفاری، شرفنامه تالیف شرف بن شرف الدین بدلیسی، تاریخ عالم آرای عباسی از اسکندر بیگ منشی، کتاب حبیب السیر خواند میر، تاریخ حیدری از حیدر بن علی حسنی رازی، تاریخ گیلان و دیلمستان از ظهیر الدین مرعشی، ادب التواریخ از عبدالطیف قزوینی، مرآت البلدان از محمد حسن خان صنیع الدوله، تاریخ عباسی جلال الدین منجم یزدی، تذکره الشعرا از دولت‌شاه نخجوانی، خلاصه التواریخ تالیف قاضی احمد بن میر منشی ابراهیمی حسینی قمی، صحائف الاخبار از احمد بن لطف الله معروف به منجم باشی، تواریخ آل عثمان از درویش احمد معروف به عاشق پاشازاده.

کتاب سلسله النسب صفویه از شیخ ابدال زاهدی که در اواخر دوران صفویه و به هنگام سلطنت سلیمان نوشته شده است هدف از نسب نامه رسمی صفویه اثبات این مطلب بود که دودمان صفویه از فرزندان امام موسی کاظم امام هفتم شیعه است و از آن طریق منتسب به علی (ع) اولین امام شیعه هست که با هشت واسطه به امام علی (ع) می‌رسد. فیروز شاه از سوی دیگر یکی از پسران ابراهیم بن ادهم یکی از زهاد قرن هشتم بوده است.

جایگاه اولیه فیروز شاه بنابر روایت تاریخ به نام رنگین در کناره جنگلهای گیلان بوده است که بعد از مرگ فرزندش عیوض به ناحیه اسفرنجان در ناحیه اردبیل پناه برد.

فیروز شاه نخستین فرد از دودمان صفوی بود که به اردبیل آمده است بعد از فیروز شاه به ترتیب: عوض، محمدالحافظ، صلاح الدین رشید، قطب الدین ابوبکر و امین الدین جبرئیل بوده است.

امین جبرائیل خواجه کمال الدین عربشاه را به عنوان مرشد برگزید و با دختر عم باروقی ازدواج نمود و ثمره این ازدواج شیخ صفی الدین اردبیلی بود وی به تاریخ 650 هجری در ناحیه کلخوران دنیا آمد.

اولین بار شیخ صفی به بعد از بلوغ یاقتن به حضور شیخی در شیراز به نام نجیب الدین بز غوش رسید ولی بیش از رسیدنش به محضر وی، شیخ بز غوش وفات یافته بود. وی در سال 675 هجری به گیلان رسید در آن موقع شیخ صفی

25 سال سن داشت و شیخ زاهد گیلانی 60 سال سن داشته است.

شیخ زاهد گیلانی دخترش را به ازدواج شیخ صفی درآورد و از دختر شیخ زاهد گیلانی صاحب 3 فرزند شد که به ترتیب عبارتند از محی الدین 2، صدرالدین 3، ابوسعید شیخ صفی در ابتدا رهبر طریقت زاهد را بر عهده گرفت و بعد از آن به نام طریقت صفویه مشهور شد و نهضت یا طریقت صفویه در ایران و آسیای صغیر (ترکیه امروزی) و سوریه انتشار یافت. عمده‌ترین مخالفان شیخ صفی در این دوران شیخ جمال الدین پسر شیخ زاهد گیلانی بود چون وی تصور می‌کرد که وی باید جانشین پدر شود نه شیخ صفی و بر همین اساس مخالفت با شیخ صفی را آغاز نمود.

شیخ صفی فرزند خود صدرالدین موسی را به جانشینی خود انتخاب نمود و شیخ صفی در 12 محرم سال 735 درگذشت. در دوران ریاست شیخ صدرالدین 793 تا 735 هجری بنای زیارتگاه خاندان صفوی در اردبیل آغاز شد که ده سال به طول انجامید.

رشید الدین فضل الله وزر بزرگ ایلخان مغلو غازان و الجایتو احترام زیادی برای شیخ صفی قائل بودند سازمان بنیادین طریقت صفوی به دست شیخ صفی الدین پی ریزی گردید شبکه تبلیغاتی صفویه هم در همین زمان در آناتولی شرقی و سوریه گسترش یافت

رسیدن شیخ صدرالدین به مقام رهبری طریقت صفوی مقارن با از هم پاشیدن امپراطوری ایلخانی در ایران و بین النهرین بود در این دوران ملک اشرف از امرای چوپانی از قدرت و نفوذ شیخ صدر الدین ترسید و شیخ صدرالدین را به لطایف و الحیل به تبریز کشیده و زندانی نمود.

دشمنی ملک اشرف با شیخ صدرالدین اساساً انگیزه سیاسی داشته است.

در این زمان باتوخان بینانگذار اردوی زرین در ناحیه دشت قبچاق بوجود آمد و فرمانده اردوی ازرق در دشت قبچاق 59-740 بر عهده جانی بیگ از نوادگان چنگیز خان بود که ملک اشرف را در نزدیکی تبریز اسیر کرد و به قتل رساند. در اردوگاه جانی بیگ در اوجان نزدیک تبریز شیخ صدرالدین از کلیه زمین‌ها و کارگاه‌ها و املاک متعلق به خود و پیروان خود تهیه کرد و به جانی بیگ داد جانی بیگ این زمین‌ها را با عنوان سیورغال و با تضمین شرعی به شیخ واگذار نمود و درآمد آن اموال به طریقت صفویه اختصاص داد.

در سال 773 هجری امیر جلایری احمد بن اویس، اردبیل را به عنوان سیورغال از طرف پدرش در اختیار گرفت و در سال

792 هجری قره قویونلوها آذربایجان را از آل جلایر پس گرفتند و اردبیل به عنوان سیورغال به امرای ترکمنی جاگیرلو داده شد.

درسال 1413م/ 815 هجری اختلافی بین خان جاگیرلو و یاربایش بوجود آمد که، فرمانروای قره قویونلو، به غارت اموال صفویه پرداخت و به زندانی شدن یکی از اعضای خاندان صفوی توسط خان جاگیرلو انجامید.

شیخ صدرالدین چنانکه آمده است درسال 793 هجری در گذشت و در زیارتگاه اردبیل به خاک سپرده شده بعد از شیخ صدرالدین موسی رهبری به خواجه علی سیاه پوش رسید سید احمد کسروی دراین مورد نظر خاصی دارد وی داستان یا روایت سه بار ملاقات خواجه علی بافتح بزرگ تیمور را مردود دانسته است.

ملاقات تیمور با خواجه علی سیاه پوش را چنین نقل می‌کنند که بعد از پیروزی درخشانش بر بایزید اول عثمانی در جنگ آنقره 804 هجری از طریق اردبیل به آسیای مرکزی باز می‌گشت با خواجه علی ملاقات کرد و امیر تیمور اسرایی که در جنگ با عثمانیان گرفته بود را به خواجه علی بخشید و خواجه آن‌ها را نزدیک مزار متبرکه گنج بکول منزل داد و اعقاب آن اسرای آزاد شده، بعدها به عنوان صوفیان روملو شناخته شدند و همچنین تیمور با پولی که قانوناً حق خودش بود اراضی و دهات مجاور اردبیل را خرید و آن‌ها را وقف مزار شیخ صفی کرد و مزار او را بست اعلام نمود.

سند اراضی مربوط به وقف درنزدیک بلخ به دست سپاهیان شاه عباس اول افتاد شاه عباس اول از به رسمیت شناختن تملک خاندان صفوی براین اراضی خودداری کرد.

شاهرخ پسر تیمور نیز همدلی خود را با احساسات مذهبی عوام با احترام به مردان خدا و زیارت مزار مشایخ مشهور در مناطقی که از آن می‌گذاشت نشان می‌داد. او نیز احترام خواجه علی را مرعی می‌داشت.

در سال 830 هجری خواجه علی تصمیم به زیارت مکه گرفت و سومین پسرش ابراهیم رابه عنوان مرشد و سرپرست آرامگاه صفویه در اردبیل باقی گذاشت و عازم مکه شد. خواجه علی از مکه به بیت المقدس رفت و در آنجا درگذشت مرگ وی در سال 851 هجری اتفاق افتاد و رهبری طریقت صفوی به ابراهیم رسید.

ابراهیم شبکه هواخوان را که فعالانه درگیر پیشبرد تبلیغات صفویه در آناتولی و دیگر نقاط بودند حفظ کرده و تقویت کرد در راس این سازمان مقامی که خلیفه الخلفا نامیده می‌شود قرار داشت از نظر مینورسکی دبیر مخصوص امور صفویه را خلیفه الخلفا برعهده داشت خلیفه الخلفا معاون نایب شخص مرشد کامل یعنی رهبر طریقت صفویه شناخته گردید و وظیفه کلیه صوفیان صفویه این بود که به زیارت مقبره صفویه در اردبیل بروند.

از هنگام تصدی رهبری صفویه علائم آشکاری از تمایل به قدرت دنیوی و پادشاهی نشان داد.

چنانکه می‌بینیم جنید اولین رهبری از خاندان صفویه است که لقب سلطان بر خود نهاد و این امر نشان دهنده قدرت

دنیوی است. جنید دیگر به قدرت معنوی صرف راضی نبود با تحریک مریدانش به جهاد علیه کفار، روحیه جنگجویی را در طریقت وارد نمود این فعالیت در ابتدا باعث سوء ظن و سپس تشویق حکمران غرب ایران، جهانشاه قره قویونلو شد. جنید در آخر امر به سوی اوزون حسن حکمران آق قویونلو که دشمن جهانشاه بود و پایگاه وی در دیار بکر بوده پناه برد و در سال 860 هجری متحد شد و هدف از اتحاد جنید با حکمران سنی آق قویونلو به منظور مصالح سیاسی و نظامی بوده است. علاوه بر آنکه قره قویونلوها از لحاظ نظامی آنقدر قوی بودند که مانع هرگونه کودتای نظامی موفق صفویه در آذربایجان شوند. (جنید با ترک اردبیل مرکز قدرت نهضت صفویه به طور ضمنی به این امر اعتراف کرده بود).

از لحاظ مذهبی نیز قره قویونلوها رقیب صفویه محسوب می شدند دلایل بر خورد قره قویونلوها با جنید این بوده که قره قویونلوها دارای عقاید رزمنده شیعی نبوده اما سعی در متحد کردن سران قوم بر پایه عقاید شیعی داشتند هدف جنید از فتح شیروان در سال 860 هجری این بوده که بعدها این مکان به عنوان پایگاه مناسبی برای تهاجمات بعدی در ایران درمی آمد.

در سال 860 هجری جنید در سواحل رود کر نزدیک طبرسران مورد حمله شیروانشاه قرار گرفته و در جنگ کشته شد اولین اقدام حیدر بعد از جنید ادامه اتحاد و اتفاق سیاسی و نظامی با آق قویونلوها از طریق ازدواج با عالمشاه بیگم دختر اوزون حسن بوده است در سال 893 هجری حیدر شهر شماخی پایتخت شیروان را غارت کرد و در سال 894 هجری در طبرسران در فاصله کوتاهی از محل درگیری جنید با شیروانشاه حیدر به خاطر برخورد تیری سرگردان از اسب فرو افتاد و فوت نمود و پیروان او را در میدان جنگ به خاک سپردند و از دیگر حوادث این سال هم می توان به مرگ اوزون حسن اشاره داشت که در همین سال فوت نمود.

حیدر کلاه قزلباشی که نشان از طریقت صفوی بود به اوزون حسن داد و حسن آن را بوسیده و بر سرش نهاد ولی فرزندش یعقوب از نهادن این کلاه خودداری کرد و منشأ دشمنی حیدر با یعقوب از همین زمان آغاز گردید.

پس از مرگ اوزون حسن یعقوب پیروان خود را از بر سر گذاشتن تاج قزلباشی منع کرد وقایع نگار صفویه زاهد ما با نه اظهار می دارد که این اعمال پلیدانه دشمنی با کلاه قزلباشی توسط یعقوب منجر به نابودی سلسله آق قویونلو گردید.

و حال بایستی به خوبی نگریست عامل فروپاشی این سلسله به سبب جنگ های داخلی بوده است بعد از مرگ یعقوب رستم جانشین وی شد و به این فکر افتاد تا با اعلان جنگ به هواداران صفوی به نفع خود و علیه رقیبان خود استفاده کند در زمان رستم بود که برادران صفویه علی، ابراهیم، اسماعیل بعد از چهار سال و نیم حبس در قلعه اصطخر آزاد گردیدند.

سازمان بنیادین اوایل صفویه بسیار شبیه به یک نظام تک حزبی مثل کشورهای توتالیتر عصر جدید بود. مدت زمانی را که اسماعیل در گیلان لاهیجان سپری کرد پنج سال قید کرده‌اند او لهجه ترکی آذری در شعرهای خود به کار می‌برد تا تأثیر تبلیغات خود را در نواحی اردبیل بیشتر کند وی در این اشعار خطایی تخلص می‌کرد. در اوایل قرن سیزدهم یعنی برابر باقرن هفتم هجری به بعد بسیاری از فرقه‌های افراطی شیعی در آناتولی و کردستان رشد یافتند و بسیاری از این گروه با پناه گرفتن در زیر چتر فراگیر و بلند نظر تشکیلات بکتاشی از آزار حکومت عثمانی به جرم رافضی بودن رهایی یافتند پیروان اسماعیل در این دوران به این نتیجه رسیدند که زمان مناسب برای تلاش نهایی در راه دست یابی به قدرت فرا رسیده است دو انگیزه‌ای که موجب شد اسماعیل طرح یا نبرد با شیروان شاه را پیش بکشد:

آزمایش خود در برابر دشمنی که از قدرت کمتری برخوردار است قبل از درگیری در یک جنگ تمام عیار با آق قویونلوها و 2- انگیزه روانی یعنی تمایل برای گرفتن انتقام مرگ پدر و پدر بزرگش حید و جنید از حکام شیروانشاه بود. اسماعیل در سال 902 هجری از رود کرگذشت و در نزدیکی قلعه گلستان با فرخ یسار به نبرد پرداخت و وی در نبرد به قتل رسید و نبرد دیگری بین نیروهای صفویه با سپاهیان الوند میرزا آق قویونلو در ناحیه شرور (نزدیک ارس) در گرفت. آق قویونلوها در این نبرد شکست خوردند و کنترل آذربایجان به دست اسماعیل افتاد.

اسماعیل در سال 907 هجری وارد تبریز شد و رسماً در آن شهر تاج‌گذاری کرد انقلاب صفویه بعد از دو قرن تدارک با به تخت نشستن اسماعیل در تبریز در سال 907 هجری تحقق پیدا کرد و دولت صفوی پا به عرصه وجود گذاشت. مهمترین کار اسماعیل اعلام تشیع اثنی عشری یا دوازده امامی بوده است که یکی از پایه‌های اساسی قدرت رهبران صفویه و ادعای آنها بر اینکه نماینده امام دوازدهم هستند. اساس حکومت صفویه بر تشیع اثنی عشری است.

کیش علی (ع) حداقل از قرن سیزدهم میلادی/ قرن هفتم هجری وابستگی نزدیکی با پیشرفت تصوف ایران یا باطنی گری اسلامی یافته بود.

سومین اساس و پایه قدرت شاهان صفوی فره ایزدی بود چنانکه قبلاً به طور منسجم به آن اشاره گردید. بنابراین تشیع اثنی عشری مهمترین عامل در تبلیغات مذهبی و ایدئولوژی سیاسی صفویه بود. در دوره صفوی تبرائیان به گروهی از شیعیان که به سبب اعتقاد به وجوب ولایت علی (ع) و نسبت به آل علی ع ابراز تولی و نسبت به سایر خلفای اظهار تبری و بیزاری می‌نمودند اطلاق می‌شد و در اصل کسانی بودند که روح و جسم خود را وقف شاه یا رهبر می‌کردند

و از طرفداران صفویه بودند.

با اعلام رسمیت یافتن مذهب شیعه در دوران اسماعیل سنیان بیشترشان به مناطق سنی نشین یا به دربار تیمور در هرات و بعد از تصرف خراسان به دست صفویه به بخارا پایتخت ازبکان پناه جستند.

شاه اسماعیل با رسمی کردن شیعه اثنی عشری چه سودی می برد؟

توان یک ایدئولوژی مذهبی پویا را به خدمت دولت جدید درآورد و بدین ترتیب به دولت این قدرت را می داد تا بر تمام مشکلات غلبه کند.

این عمل تمایز آشکاری بین دولت صفویه و امپراطوری عثمانی که قدرت عمده جهان اسلام در قرن شانزدهم دهم هجری بود به وجود آورد و به این ترتیب به دولت صفوی هویت ارضی و سیاسی داد.

ایران در قرن شانزدهم میلادی مورد طمع امپراتوری عثمانی که در آخرین حد گسترش اراضی خود بود واقع شد برقراری آئین اثنی عشری در ایران موجب ایجاد آگاهی بیشتر نسبت به هویت ملی گردید بدین صورت ایجاد دولت متمرکزتر وقوی تر را به دنبال داشت.

اسماعیل برای نظارت بر اشاعه تشیع و ریاست و بر افراد طبقات روحانی مقامی به نام صدر ایجاد کرد.

مقام صدارت در دولت های تیموری و ترکمن وجود داشت ولی اهمیت عنوان صدر در صفویه این بوده که در اصل یک برگزیده سیاسی بود که شاهان صفوی از این مقام برای نظارت روحانی استفاده می کردند پس در کل بایستی گفت عنوان صدر نشانگر یک برگزیده سیاسی است که شاهان صفوی برای نظارت بر سایر طبقات روحانی استفاده می کرد.

از جمله کارهای صدر

ریشه کن کردن عقاید مخالف

عملکرد خوب بازوی دنیوی حکومت و توانایی بقا در برابر حملات خصمانه همسایگان سنی آن که برای رسیدن به این عمل برقراری موفقیت آمیز همگونی فکری بود از آن پس توان صدر به طور عمده مصروف اداره کلی نهاد مذهب و نظارت بر اوقاف را شامل می شد و در نتیجه نفوذ سیاسی صدر پایین می آمد.

آخرین لشکر کشی صفویه به آناتولی در سال 917 به فرماندهی نور علی خلیفه صورت گرفت این فرمانده تا عمق آناتولی نفوذ کرد و شهر تُغات را غارت نمود و این حملات به سرزمینی عثمانی یکی از عواملی بود که منجر به تهاجم عثمانی به ایران در سال 920 هجری گردید.

عامل دیگری که موجب پیچیدگی اوضاع شده بود و شاه اسماعیل در 907 هـ با آن مواجه گشته بود وجود خصومت متقابل بوده که بین عناصر تاجیک یا ایرانی در جامعه صفویه و نیروهای ایلپاتی ترک، (قزلباش ها) که مسئول عمده به قدرت رساندن صفویه بودند زیرا همانطور که مینورسکی می گوید «قزلباش ها جایی در میراث ملی ایران نداشتند.» به طور کلی عناصر ایرانی «مردمان قلم» در جامعه کلاسیک اسلامی بودند و ایرانیان معمولاً تنها به کار رسیدگی به حساب ها و امور اداری می پرداختند و مردان شمشیر در اصل عنوانی است که به صفویان قزلباش داده بودند. وکیل نفس ونفیس همایون توسط اسماعیل به وجود آمد که صاحب این مقام به عنوان نایب شاه عمل می کرد و نماینده او در امور معنوی به عنوان مرشد کامل طریقت صفویه و هم در امور دنیوی به عنوان پادشاه محسوب می شد.

ایجاد این مقام نشان دهنده کوششی است از سوی اسماعیل برای پر کردن شکاف بین جنبه های دین سالاری و دیوانسالاری و حکومت اولین کسی که به این مقام رسید حسین بیگ لله شاملو بوده است.

دومین تلاش اسماعیل برای پرد کردن شکاف بین ترکمن ها و تاجیک ها تبدیل رئیس طبقات روحانی یعنی صدر به یک برگزیده سیاسی بود مهمترین جنبه های دولت صفوی 1. صدر 2. وکیل نفس ونفیس همایون است که در بین سال های 907 تا 920 هجری می باشد.

شاه اسماعیل تجلی زنده الوهیت وسایه خدا و بر روی زمین محسوب می شد در دوران صفوی قدرتمندترین شخص بعد از پادشاه وکیل نفس همایون می باشد در دوره صفویه قزلباش سه مقام از پنج مقام عمده دولتی را در زمان شاه اسماعیل به خود اختصاص دادند: 1- وکیل نفس 2- امیرالامرای 3- قورچی باشی گری و ایرانیان این دو مقام را به خود اختصاص دادند: صدارت و وزارت

اعضای طبقات روحانی نظیر صدرها وقضات غالباً نه تنها دارای رتبه نظامی بلکه فرمانده نظامی هم بودند.

حاکم بغداد باریک بیک پرناک فرار کردو بغداد توسط شاه اسماعیل بدون خونریزی فتح گردید 914 هـ و 10 سال به طول انجامید تا شاه اسماعیل بتواند بر سراسر ایران دست یابد لشگر کشی اسماعیل به مازندران در سال 909 با خشونت بسیاری همراه بود وممکن است علت این همه خشونت به سبب وجود حاکم محلی به نام امیر حسین کیای چلاوی شیعه مذهب باشد چون در نظر اسماعیل او علاوه بر یک رقیب سیاسی می توانست یک رقیب مذهبی نیز به حساب آید بزرگترین پیروزی اسماعیل در نبرد مرو در بیست و ششم شعبان سال 916 بوده است در جنگ مرو محمد خان شییبانی ازیک با 10 هزار نفر از افرادش کشته شدند و اسماعیل سر خان ازبک را برای سلطان بایزید دوم فرستاد این عمل عطش

کینه و انتقام سلطان سلیم فرزند بایزید را که بعدها به امارت رسید برانگیخت.

از دیر زمان مرز افسانه‌ای بین ایران و تورانیان مشرق زمین مردم ترک تبار رود جیحون بوده است ظهیرالدین بابر شاهزاده تیموری دیار هند شاه اسماعیل صفوی را تشویق نمود که به سمرقند حمله نماید بدین صورت اسماعیل سپاهی به او واگذار نمود تا آن را فتح نماید اشتباهی که ظهیرالدین بابر شاهزاده تیموری انجام داد این بود که بعد از فتح سمرقند نیروهای صفوی را باز فرستاد.

در این میاه شاه اسماعیل صفوی یار احمد اصفهانی را برای کمک به بابر فرستاد.

دلیل واگذاری مقام وکیل نفس نفیس همایونی به حسین بیگ شاملو این بود که وی جزء همان گروه کوچک هفت نفری بود وی از افراد مورد اعتماد وی به حساب می‌آمد که طی چهار سال و نیم اختفای اسماعیل در گیلان او را از اسارت آق قویونلوها نجات داده بود.

دلیلی که مناسبتی برای برکناری حسن بیگ شاملو از این عنوان می‌آوردند بی اعتمادی شاه به او به واسطه غافلگیر شدن در لشکر کشی کردها 912 و 913 هجری و از دست رفتن 300 تن از نیروهای صفوی بود. همچنین او پس از جنگ چالدران شروع به قدرت گیری نمود.

جانشین او زرگری از رشت که به نام امیر نجم مسما بوده گردید حال دلیل برکناری حسین بیگ شاملو را صرفاً بایستی دلیل سیاسی دانست چرا که کوشش اسماعیل به منظور انتصاب این مقام به ایرانیان به سبب ترس از قدرت امرای قزلباش بوده است.

دولت عثمانی در سال 1552 میلادی برابر 907 هجری قمری دستور تبعید و اخراج بسیاری از شیعیان از آناتولی به موری را صادر نموده بود. از جمله دلایل ظاهری جنگ بین شاه اسماعیل با دولت عثمانی:

اقدامات نور علی خلیفه در آناتولی شرقی در سال 917 هجری

حمایت شاه اسماعیل از رقبای سلیم بعد از مرگ سلطان بایزید که در همان سال بود.

جنگ چالدران در سال 920 هجری بین شاه اسماعیل و دولت عثمانی در گرفت. در این جنگ محمد خان استاجلو طرحی را ارائه نمود مبنی بر اینکه به علت قدرت توپخانه نباید از جلو بدان حمله نمود بلکه از پشت به صورت شبیه خون باید به آنان حمله نمود این طرح توسط دورمش خان و شاه اسماعیل رد شد. چنانکه شاه اسماعیل در مقابل محمد خان استاجلو اعلام کرد من دزد طراری قافله نیستم که این طور عمل کنم هر چه مقدر الهی است آشکار خواهد شد. چنانکه

آمده است حسن پاشا از جمله فرماندهان شاه اسماعیل در نبرد چالداران به قتل رسید و تعدادی دیگری از این افراد عبارتند از 1- حسن بیگ لله شاملو 2- سارو پیراستاجلو 3- امیر نظام الدین عبدالباقی

بعضی از مطلعین پیروزی اصلی دولت عثمانی را در چالداران در درجه اول به دلایل لجستیکی می‌دانند و عامل پیروزی بعدی عثمانی‌ها در جنگ چالداران را قدرت آن‌ها می‌دانند. عثمانی‌ها اولین دولت مسلمانی بودند که سلاح آتشین را به کار گرفته و از آن به مقیاس وسیع در جنگ‌ها استفاده می‌کردند. عدم استفاده از توپ و تفنگ دستی توسط اسماعیل در جنگ چالداران به سبب ناآشنایی اسماعیل با این سلاح‌ها بوده است چنانکه می‌بینیم، سلاح‌های آتشین چون توپ و تفنگ نخستین بار در یک قرن بعد از شاه اسماعیل توسط سر آنتونی شرلی وارد ایران گردید. در سال 876 و 875 هجری حکمران ونیز محموله‌ای از سلاح‌های آتشین برای فرمانروای آق قویونلو اوزون حسن فرستاد که از قبرس این محموله توقیف گردید و در سال 83 و 882 هجری ونیزیان 100 نفر توپچی با تجربه و قابل برایش فرستادند ولی چنانکه آمده است اولین کاربرد ثبت شده توسط صفویان در سال 893 هجری است که شیخ حیدر از این سلاح سنگین در محاصره قلعه گلستان استفاده نمود. نکات اصلی قابل توجه در ارتباط با استفاده از توپ توسط ایرانیان این است که در استفاده از آن اولاً ایرانیان مردد بودند ثانیاً برخلاف عثمانی‌ها هرگز به طور موثر از آن در میدان نبرد سود نبرد ثالثاً در صورت استفاده از آن هیچ گونه تمایل برای تجدید کاربرد آن در محاصره‌ها نداشتند. تاثیر آنی شکست صفویه (شاه اسماعیل) در چالداران از دست رفتن ناحیه دیار بکر بود که در سالهای 915-916-917-932 هجری چندین بار به امپراتوری عثمانی ضمیمه شده بود و می‌توان اولین شکست اسماعیل را همین نبرد چالداران به حساب آورد. بعد از جنگ اسماعیل پرچم سیاه برآویخت و بر روی آن کلمه القصاص را منظور کرد چنانکه بعد از قتل امیر عبدالباقی وکیل میرزا شاه حسین این عنوان را به دست آورد. یکی از نقاط قوت نظامی اجرائی در اوایل دوره صفویه این بود که هنگامی که صاحب منصبان نظامی قزلباش به حکومت ولایت منصوب می‌شدند شخصاً به محل ماموریت می‌رفتند و اختیارات قانونی را به دست می‌گرفتند.

دورمیش خان شاملو خواهر زاده شاه اسماعیل توانست در نزد وی مقام ایشیک آقاسی دیوان عالی یا رئیس تشریفات را بدست آورد. دورمیش خان در سال 923 به لرگی پسر دوم اسماعیل به نام سام میرزا منصوب شد.

میرزا شاه حسین در آوریل 1523 میلادی مصادف سال 929 هجری به دست گروهی از قزلباشان به قتل رسید وی فدای جاه‌طلبی خود گردید.

شاه اسماعیل در سال 930 با داشتن 37 سال و دو ماه فوت کرد و تقریباً 23 سال سلطنت کرد. از جمله مشکلاتی که شاه اسماعیل در سنین 14 سالگی با آن روبه‌رو بود چگونگی ادغام تشکیلات صوفیان طریقت صفویه که وی مرشد کامل آن بود در نظام اجرایی دولت جدید که وی پادشاه آن بود و آشتی دادن مردان شمشیر یعنی نظامیان نخبه ترکمن با مردان قلم یعنی ایرانیان.

در آخرین دهه حکومت اسماعیل اول حرکتی در جهت جدایی از مشکل دین سالارانه حکومت که ویژگی مهم اوایل دولت صفوی بود پدید آمده بود.

محمد بیگ جانشین حسین بیگ شاملو - که مقام امیرالامرای داشت و آن را با مقام وکالت ادغام کرده بود شد. - محمد بیگ متناسب با مقامش به عنوان فرمانده کل به درجه سلطانی ارتقاء یافت و لقب چایان سلطان را دریافت کرد. قبایل بزرگ قزلباش که اویماق نامیده می‌شدند به هشت یا نه طایفه تقسیم می‌شدند و اساس روحیه جنگندگی آنان وفاداری قبایلی شدید بود.

بعد از مرگ اسماعیل فرزند او طهماسب میرزا به امارت رسید وی در سال 919 هجری به دنیا آمده است. و در سن ده سال و 3 ماه حکومت را به دست گرفت. دیو سلطان روملو به مقام امیرالامرای و اتا بیگی (لگگی) شاه طهماسب جوان برگزیده شد. دیو سلطان برای نشان دادن مقام نایب السلطنگی لقب قدیمی اتابگی را که توسط ترکان سلجوقی و حکمرانان ترکمن در قرن پانزدهم / نهم هجری به کار می‌رفت از نو احیا کرد. استاجلوه‌ها در زمان طهماسب از امتیاز کنترل پایتخت یعنی تبریز برخوردار بودند.

اتحاد سه‌گانه‌ای که در زمان شاه طهماسب بین سران قزلباش بسته شده بود عبارت بود از:

دیو سلطان روملو

چوها سلطان تکلو

کپک سلطان استاجلو

دلیل از هم پاشیدن اتحاد سه‌گانه قزلباشی این است که دیو سلطان و چوها سلطان با پراکندن سران استاجلو در تیولشان می‌کوشیدند احتمال هر گونه مخالفت موثری از سوی آنان را منتفی سازند و کپک سلطان استاجلو را به گرجستان روانه کردند بهر حال غیبت کپک سلطان از صحنه چه داوطلبانه و چه اجباری به دو رقیبش فرصت داد تا اراضی‌ای که تیول قبیله استاجلو بود تملک نمایند.

استاجلوه‌ها بعد از درگیری با قبایل دیگر به گیلان آمدند. جنگ‌های داخلی دوران طهماسب از زمانی شدت گرفت که چوها سلطان به طهماسب چنین‌القاء کرد که دیو سلطان موجد این همه اختلاف و نزاع است. در سال 933 هجری هنگامی که نایب السلطنه وارد دیوان شد شاه جوان تیری به سوی او یعنی دیو سلطان پرتاب کرد و به اشاره نگهبانان کار دیو سلطان بدین صورت خاتمه پذیرفت. جنگ داخلی دوران طهماسب ظاهراً در سال 933 خاتمه یافت نبرد جام بین شاه طهماسب صفوی با عبیدالله خان ازبک در شهر هرات در گرفت در این میان یکی از سرانجانی بیگ ازبک که در پشت سر سپاه صفویه بود بیرق شاه طهماسب را با بیرق عبیدالله خان ازبک اشتباهی گرفته و به آن نزدیک شد و طهماسب دستور حمله داد ولی چوها سلطان رهبر قبیله تکلو زانو زده و از طهماسب درخواست بازگشت نمود.

در جبهه‌ی هرات حسین خان شاملو حاکم هرات که در جنگ جام رفتاری کاملاً مغایر با رفتار چوها سلطان نشان داده بود به سختی دچار کمبود تدارکات گردید و سرانجام به علت نرسیدن کمک از تبریز مجبور گردید با عبیدالله خان مذاکره نماید و چوها سلطان اعزام نیروی امدادی به هرات را تنها به سبب غرض ورزی با حسین خان به تاخیر می‌انداخت. چوها سلطان می‌خواست با طرح یک نقشه‌ای حسین خان شاملو حاکم هرات را در طی یک مهمانی به قتل برساند ولی حسین خان از این امر آگاه گردید.

شاردن فرانسوی گوید حکومت ایران (عصر طهماسب) حکومتی استبدادی و مطلقه است و همه قدرت در دست یک نفر سلطان می‌باشد.

شاه طهماسب فرمان قتل قبیله تکلوها را صادر نمود آنها با کشتارهای بی‌رحمانه شاه طهماسب فرار نموده و به بغداد گریختند ولی حاکم بغداد که خود تکلو بود برای اثبات وفاداری عده‌ای از آنان را کشت و سرشان را برای شاه فرستاد و عده‌ای از این تکلوها به عثمانیان پناهنده شدند. در تاریخ این قتل و عام به فاجعه تکلو یا آفت تکلویان معروف است (فاجعه تکلو) ماده تاریخ 937ق را نشان می‌دهد. که در سال 937 هجری برابر با 1530 میلادی اتفاق افتاده است. بعد از این واقعه دیگر قبیله تکلو نقش چشمگیری در اداره امور کشور نداشته است. حسین خان روملو اشتباهات چوها سلطان را در برکنار داشتن شاه از کار حکومت و دست کم گرفتن او تکرار کرد او با قتل خودسرانه امیر جعفر ساوجی وزیر در سال 939 موجب خشم شاه شد و سوءظن شاه را در مورد توطئه‌چینی حسین خان روملو برای ساقط کردن او و به سلطنت رساندن برادرش سام میرزا برانگیخت.

در سال 966 هجری کلمه وکیل تقریباً از صحنه خارج شد. دو تن از سرسخت‌ترین دشمنان دولت صفویه: 1- ترکان

عثمانی در غرب 2- ازبکان در شرق بودند. عبیدالله خان ازبک 5 مهاجم به خراسان انجام داد.

طهماسب به مدت 52 سال و بیش از هر پادشاه دیگر صفوی حکومت کرد. طهماسب درجام (هرات) در سال 1528 میلادی / سال 935 هجری شکست قزلباشان را به پیروزی مبدل ساخت. وی نایب السلطنه دیو سلطان روملو را به قتل رساند. (در سال 934 و 933 هجری) و امیرالامرحسین خان شاملو را در سال 1533 میلادی برابر با 940 هجری کشت. و حسین خان در قتل عام تکلوه‌های یاغی نقش برجسته‌ای داشت.

مهارت نظامی شاه طهماسب ماهیت دفاعی داشته است. طهماسب استاد تکنیک‌های محافظه کارانه بود وی از تاکتیک امحای منابع (سیاست سرزمین‌های سوخته) حداکثر بهره برداری را می‌کرد.

در جنگ جام طهماسب در آن مورد که توپ به علت عدم تحرک در برابر نیروهای سواره نظام سبک و پرتحرک که موضع حمله خود را عوض می‌کردند موثر واقع نشد هر چند که توپ‌های به کار گرفته شده توپ‌های سنگین صحرائی نبوده بلکه توپ‌های سبکی بودند. عدم کارایی توپخانه در میدان نبرد در آن مورد باعث افزایش ضدیت صفویه، که از قبل هم قابل ملاحظه بود با این سلاح گردید. برای نخستین بار از مقام نظامی جدیدی به نام توپچی باشی یا فرماندهی کل توپخانه سخن می‌شنویم. استفاده از تفنگ تا قبل از مرگ شاه اسماعیل دسته‌هایی که شوخال یا تفنگ‌های عادی به کار می‌بردند قسمتی از ارتش صفویه را تشکیل می‌دادند.

دو تن از برادران طهماسب که به وی خیانت کردند 1- سام میرزا 2- القاص میرزا بودند که اولی هنگامی که حکمران خراسان بود علیه شاه شورش کرد. و همراه عثمانی‌ها توطئه‌چینی نمود و دومی (القاص میرزا) زمانیکه حاکم شیروان بود علیه شاه قیام کرد و با عثمانی‌ها همراه شد که در سال 954 هجری سلطان سلیمان قانونی (شکوهمند) القاص میرزا را برای لشگری با سرنگونی طهماسب به ایران فرستاد.

شاه طهماسب از لحاظ مذهبی تمام عیار متعصب بود. ایجاد آموزشگاه به شکل غربی در دوران صفوی توسط فرقه‌ای از فرق رهبانی مسیحی که در حدود سال 1116 میلادی در سوریه به وجود آمد به نام کارملیها بود. محرک اولین مهاجم سلطان سلیمان قانونی به ایران در سال 940 و 941 هجری با دسیسه چینی‌های الامه سلطان تلکو بود که پس از کشته شدن چوها سلطان به عثمانی‌ها پناهنده شده بود.

دلیل بازگشت دوباره طهماسب میرزا از شرق پیش از اینکه ازبکان را سرکوب کند به غرب به سبب حمله سلیمان قانونی به سرداری ابراهیم پاشا با 90 هزار نفر که با تحریک و آگاهی دادن الامه بوه است. دلیل بازگشت نیروی عثمانی به

مرزهای خودشان به سبب بارش برف سنگین و سرمای زیاد بود که نیروهای عثمانی به عقب برگشتند و این برف سلطانیه را که عثمانی‌ها در آن اردو زده بودند به‌طور کلی پوشانید و بسیاری از سربازان ترک تبار عثمانی از سرما هلاک گردیدند.

الامه بعد از عقب نشینی به قلعه‌ای در وان پناه برد. دومین حملات عثمانی‌ها را سلطان سلیمان از بغداد آن را هدایت می‌نمود. با پیروزی شاه طهماسب به اتمام رسید. تهاجم سوم عثمانیها به ایران همراه با القاص میرزا بوده است که طهماسب به تدارکات معمول برای مقابله با این حمله دست زد او دستور داد تمامی ناحیه تبریز و مرز عثمانی چنان ویران شود که هیچ اثری از غله یا ساقه‌ای علف باقی نماند. بعد از تصرف تبریز توسط عثمانی‌ها به سبب کمبود آذوقه تبریز را ترک گفتند القاص میرزا چون مایه دردسر برای عثمانیان بود از بغداد اخراج شد و به کردستان گریخت و به دست نیروهای صفوی در آن شهر اسیر شد و نزد شاه آورده شد و شاه او را مورد ملامت قرار داد و به همراه برادرش سام میرزا در قلعه دور افتاده فقهه زندانی شد.

لکن قبل از صلح پایدار تحریکات اسکندر پاشا حاکم وان و حکمران وقت ازروم از جمله حملاتش به خوی و ایروان منجر به چهارمین و آخرین تهاجم عثمانیان به ایران طی سلطنت سلطان عثمانی شد. اسکندر پاشا در خارج از ازروم شکست خورد و 300 هزار نفر را از دست داد. دلیل بازگشت سلطان سلیمان در تابستان سال 939 هجری از ناحیه نخجوان به سمت ازروم به خاطر سیاست امحای منابع طهماسب بوده است. صلح آماسیه بین طهماسب و سلیمان قانونی در سال 1555 میلادی / 962 هجری صورت گرفت که 30 سال به طول انجامید. و در همین دوران بود که شاه طهماسب دریافت تبریز در برابر حملات عثمانیان بسیار آسیب‌پذیر است و پایتخت را به قزوین تغییر داد.

طهماسب در لشکر کشی به ناحیه قفقاز انگیزه‌های اجدادش جنید و حیدر و اسماعیل را داشت یعنی تمایل وی برای تجربه اندوزی سپاهیان در جنگ و گرفتن غنایم کلیساهای گرجی که منبعی غنی از طلا جواهرات و دیگر اشیای تزئینی بود که به خزاین صفویه سرازیر می‌شد. لشکرکشی‌های طهماسب احتمالاً بخشی از یک سیاست عمدی بود برای حفظ روحیه و کارایی جنگی قزلباش‌ها، بعد از جراحت مضاعفی که در چالدران و جنگ داخلی 934-940 بر آنان وارد آمد. ورود گروه نژادی جدید به سپاه از سوی شاه طهماسب که منجر به کم شدن قدرت قزلباش‌ها شد. در اینکه این سیاست آگاهانه بوده قطعیت کمتری برخوردار است. اما در زمان شاه عباس تشکیل غلامان خاصه شریفه که بخش مهمی از نیروی کشوری و لشگری اداره کننده مملکت بودند این نیروی سوم را رسماً به رسمیت شناخت.

یکی از مشهورترین وقایع دوران سلطنت طهماسب دیدار همایون امپراتور مغول و پسرش بابر موسس امپراتوری بابریان در سال 932 هجری از ایران بود.

از جمله موارد صلح آماسیه این است که بخش‌های بزرگ از اراضی شمال غربی از جمله پایتختش تبریز را به آنان واگذار کند. طهماسب در عوض پناه دادن امپراتور مغولی شهر قندها را خواست که از لحاظ استراتژیکی مهم و از زمان تاسیس امپراتوری مغول مورد اختلاف بین دو کشور بود. از جمله افرادی که به دربار طهماسب پناه آورد بایزید بود وی تلاش کرد طهماسب را به حمایت از هدفش که قیام علیه پدرش بود و فرستادن لشکری برای مبارزه با عثمانی‌ها ترغیب کند. اما شاه طهماسب مخالف برهم زدن صلحی بود که به تازگی با سلطان عثمانی برقرار کرده بود. سرانجام شاه به بایزید و 10 هزار تن افراد کاملاً مسلحی که همراه آورده بود در مورد طرح نقشه یک کودتا در قزوین سوء ظن برد. و سلطان سلیمان آشکار کرد که ادامه صلح موجود وابسته به استرداد بایزید است. در سال 969 هجری قمری بایزید و چهار فرزند وی بعد از تحویل به سلطان عثمانی به قتل رسیدند. طهماسب در سال 984 درگذشت. از پسران طهماسب هفت تن آنها از زنان چرکسی و گرجی بودند و فقط دو نفر از آنان به نام محمد خدابنده و اسماعیل دوم از مادران ایرانی، بودند. طهماسب در سال 951 هجری در اعطای کمک به بابر خواهان شیعه شدن همایون بوده است. اعمال اسماعیل در هرات باعث شد طهماسب از وی ناخرسند شده و در مورد توطئه براندازی به وی ظنین شده بود و این سوء ظن‌ها را معصوم بیگ صفوی دامن می‌زد اسماعیل به مدت 20 سال در قلعه قهقهه، زندانی گردید. اسماعیل در 984 در قزوین و در چهل سالگی به تخت نشست. تنها هدف اسماعیل دوم حفظ قدرت به هر قیمتی بوده است با این هدف او هر شاهزاده از خاندان سلطنتی را که تصور می‌رفت مرکز توطئه علیه او شود به قتل می‌رساند یا کور می‌کرد. توطئه‌گران علیه اسماعیل دوم با غمض عین پریخان خانم خواهر اسماعیل همدست شدند و در معجون که محتوی تریاک بود و شاه و یکی از همراهانش از آن استفاده می‌کردند زهر ریختند و اسماعیل در 24 نوامبر 1557 میلادی 13 رمضان 985 هجری قمری بعد از یک سال سلطنت به قتل رسید. شاه اسماعیل دوم فرمان قتل محمد خدابنده و سه پسر او حمزه، ابوطالب، عباس، را داده ولی پیش از اینکه این اقدام صورت گیرد اینان فرار کردند و در این میان خود اسماعیل دوم طی توطئه‌ای به قتل رسید. محمد شاه در سال 985 سوم ذی الحجه در قزوین بر تخت نشست. وی در اشعارش فهمی تخلص می‌کرد. در ربیع الاول سال 985 میرزا سلیمان که از سوی شاه اسماعیل دوم مقام وزارت را داشت ضمن اجازه از پریخان خانم از قزوین خارج شده و به شیراز حرکت کرد. و نقشه‌های پریخان خانم مبنی بر گرفتن قدرت از دست سلطان محمد نقش بر آب

شد. وی طرفدار سلطان محمد خدابنده و همسر وی بود. سلطان محمد خدابنده و همسرش مهد علیا شب بعد از رسیدن به قزوین حکم به خفه کردن پریخان خانم را دادند دایی او شمخال که از سران چرکسی بود اعدام شد و پسر خردسال اسماعیل دوم به قتل رسید.

مهد علیا مصمم بود پسر محبوبش حمزه را به جانشینی شوهرش برساند و می‌ترسید که پسرش عباس میرزا نقشه‌های وی را به هم بریزد او را به قزوین پایتخت صفویان آورد ولی علی قلی خان شاملو حاکم هرات از اجرای دستورش خودداری کرد و از جمله آرزوهای مهد علیا انتقام گرفتن از مردی بود که پدرش را در مازندران به قتل رسانده بود. میرزا خان پسر قاتل پدرمهدعلیا با دریافت امان نامه رسمی زمانی که می‌خواست به قزوین بیاید به اتفاق همراهان قزلباش خود در راه قزوین به دستور مهد علیا به قتل رسیدند.

برداشت کلی جهان خارج از اداره مملکت به دست سلطان محمد شاه و ملکه‌اش حاکی از ضعف و تفرقه در داخل کشور بود. اختلاف ملکه و سران قزلباش به سرعت اوج می‌گرفت سران قزلباش از سیاست ملکه در هواداری از تاجیک‌ها آزرده بودند محمد شاه که مردی دیندار و زاهد و نرم‌خو بود، پیشنهاد کرد که همسرش را به قم تبعید کند یا وی را به مازندران بفرستد یا خود از سلطنت کناره گیری کرده و انتخاب جانشینش را برعهده قزلباش بگذارد. در سال 989 هجری در خراسان دو ایل استاجلو و شاملو در ائتلاف با هم علم طغیان برافراشتند و نسبت به فرزند ده ساله شاه به نام عباس سوگند وفاداری یاد کردند.

در همین زمان حمزه میرزادر 5 محرم سال 995 هجری هنگام لشکرکشی در قراباغ به نحو مرموزی کشته شد، در سال 996 هجری نیروهای ازبک با رهبر جدیدشان به نام عبدا... خان هرات را محاصره کرد. در سال 996 هجری سلطان محمد شاه تاج و تخت پادشاهی را به پسرش واگذار نمود. در سال 996 کودتایی در قزوین توسط مرشد قلی خان حاکم خراسان طراحی گردید که به موجب آن عباس میرزا پسر محمد خدابنده به پادشاهی رسید. مرشد قلی خان رهبر استاجلو به‌طور موقت قدرتمندترین فرد در دولت صفویه شد و نشانه این مقام لقب وکیل دیوان اعلی را از آن خودش نمود. هرات با دفاع قهرمانانه که به مدت نه ماه به طول انجامید در سال 997 به دست ازبکان تصرف شد. اولویت‌های را که عباس اول برای حکومت مشخص کرد عبارتند از:

احیای امنیت داخلی و قانون و نظم

تجدید سازمان سپاه و اصلاح نظام مالی

بیرون راندن ازبکان از خراسان

باز پس گرفتن سرزمین‌های تحت اشغال دولت عثمانی

شاه عباس در سال 998 هجری اقدام دردناک اما قاطعانه انجام داد، آن امضای پیمان صلح با عثمانی‌ها بود که برخی از غنی‌ترین ولایات ایران را به دشمن واگذار می‌کرد. آذربایجان، قزلباغ، گنجه، قراجه داغ و بخش‌های از گرجستان، لرستان و کردستان از جمله ایالات واگذاری شده شاه عباس به دولت عثمانی بود. چنین شرایط صلح تحقیر آمیزی نشان دهنده ضعف موقعیت شاه عباس در هنگام رسیدن به سلطنت بود.

هدف علی خان شاملو متحد ساختن همه سران قزلباش در خراسان به حمایت از عباس میرزا بوده است. یکی از پایه‌های قدرت شاهان صفوی اطاعت و سرسپردگی بی چون و چرای مدیران قزلباش آنان بود. عباس میرزا پس از تشکیل یک ارتش 40 هزار نفری با مشکل پرداخت مواجب افراد این ارتش روبرو شد حاکم هر ولایت مجاز بود که بخش اعظم عایدات آن ولایت را مصرف کند با این شرط که تعداد معینی سپاه نگه داری کند و در موقع لزوم به دستور شاه اعزام نماید و ولایاتی که به این ترتیب سازمان یافته بودند ممالک خوانده می‌شدند و منبع درآمد عمده شاه املاک خاصه بود. راه حلی که شاه عباس برای درآمد خودش در نظر گرفته بود تبدیل املاک ممالک به املاک خاصه بود.

املاک خاصه توسط یک ناظر شاه اداره می‌شد و این مقام اغلب از میان غلامان انتخاب می‌شدند. قزلباشان از غلامان متنفر بودند و آنان را قره اوغلو یعنی پسران بندگان سپاه می‌نامیدند. سیاست شاه عباس در تبدیل این ولایات (ممالک) به املاک خاصه باعث زیان دیدن سلامت اقتصادی مملکت و ضعف نظامی آن شد. منصب قوللر یا فرمانده هنگ‌های غلامان یکی از پنج مقام عمده کشور در آن دوره بوده است الله وردیخان نماینده اشرافیت جدید به این مقام دست یافت. وی حکمران ولایت ثروتمند فارس نیز بود. با مرگ الله وردیخان در سال 1022 هجری قمری شاه عباس پسرش امام قلی خان را به جانشینی وی یعنی حکمرانی فارس منصوب نمود اما در سال 1042 هجری امام قلی خان و تمام افراد خاندانش بنا به فرمان شاه صفی به قتل رسیدند. مرشد قلی خان رهبر قبیله استاجلو مسئول به سلطنت رساندن شاه عباس بوده است. اما در این میان عباس میرزا در 10 رمضان سال 997 هجری نه ماه پس از رسیدن به سلطنت ترتیب قتل وی را داد. اسماعیل اول در سال 916 در مرور بر ازبکان پیروز شد. عباس میرزا در سال 1007 هجری قمری ازبکان را در فضای باز به دام انداخت. در این میان (دین محمد خان) در نبرد زخمی شد و با حمله اقوام و قبایل دیگر کشته گردید. شاه عباس با پیروزی در رباط پریان نه تنها هرات را آزاد کرد بلکه توانست چند قرار داد اتحاد با سران ازبک به

موفقیت نسبتاً خوبی در تثبیت مرز شمال شرقی دست یابد. شاه عباس در سال 1007 هجری به زیارت مقبره علی الرضا (ع) امام هشتم شیعیان در مشهد رفت عباس در سال 1010 هجری عملیاتی علیه عثمانیان در غرب آغاز کرد. کمی پیش از لشکرکشی عباس میرزا پایتخت را به اصفهان منتقل کرده بود دلیل این کار نزدیکی بیشتر اصفهان به مرکز کشور بود و حرکت دادن سپاهیان در جهات مختلف قلمروش را آسان تر می کرد. و خلاقیت به کار رفته در فن شهرسازی اصفهان را تبدیل به یکی از شهرهای زیبای جهان کرد. شاه عباس فرمان بخشودگی دائمی مالیات گله را در خراسان داد و بخشش مالیات‌های اصفهان برای یک سال به عنوان پاداشی برای خدمات صادقانه مردم آن شهر که مالیات آن 20 هزار تومان به حساب می آمد.

مهمترین ولایات تحت اشغال عثمانیان آذربایجان و شیروان بود. اولین اقدام شاه عباس ویران کردن قلعه‌ای در نهاوند بود که عثمانی‌ها به عنوان قرارگاه مقدم باقی نهاده بودند. در سال 1012 هجری شاه عباس به بهانه رفتن به مازندران اصفهان را به سمت شمال در جهت کاشان ترک نمود و از کاشان به قزوین بازگشت و سپس طی شش روز از قزوین به تبریز رفت. نبرد قطعی که بین لشگریان عثمانی با نیروی صفویه در رجب سال 1014 هجری در نزدیک (صوفیان) در گرفت که نیروهای صفوی در این نبرد پیروز شدند در سال 1015 و 1016 هجری یعنی کمتر از پنج سال پس از شروع تهاجم متقابل شاه علیه عثمانی‌ها آخرین سرباز عثمانی از سرزمین ایران که طبق عهد نامه صلح آماسیه (طهماسب و سلیمان 962) منعقد شده بود بیرون رفتند در سال 1025 هجری نیروی بزرگی از عثمانی‌ها ایروان را محاصره کردند ولی در مقابل نیروی صفوی شکست خوردند و این امر منجر به صلح گردید. در ارزنة الروم عهد نامه صلح اولیه بر همان اساس قبلی مجدداً تصدیق شد و سپاه عثمانی عقب نشست عهد نامه اولیه توسط سلطان احمد اول رد شد و محمد پاشا را به ترک وظایف متهم و برکنارش کرد.

الله وردیخان که در سال 1022 هجری به مقام فرماندهی کل منصوب شده بود دستور داد کلیه منطقه ایروان و وان را که سپاه مهاجم می بایست از آن بگذرد ویران کند این عمل پیشرفت عثمانیان را به تعویق افکند با مرگ سلطان احمد اول و به سلطنت رسیدن سلطان مصطفی که جنگ طلب نبود امکان از سرگیری گفتگوی صلح را پدید آورد. در محاصره بغداد توسط شاه عباس راه اصلی تدارکات عثمانی‌ها از راه حلب مسدود گردید.

دلیل عقب نشینی احمد پاشا از بغداد به خاطر کمبود مواد غذایی و وجود بیماری در اردوگاهشان بود که حافظ احمد پاشا در 20 شوال سال 1035 هجری ناچار از عقب کشیدن قوای خود شد و توپ‌ها را به دلیل نبود چهارپائیان برای حمل آن‌ها رها کرد.

از سال تاسیس دولت صفوی 907 هجری تا شروع سلطنت شاه عباس اول سال 996 هجری در اصل دوره تغییر و آزمایش بود. برای ادغام تشکیلات اولیه صوفیان طریقت صوفیه در ساختار اجرایی کشور تلاش‌های شد. کوشش‌های به عمل آمده تا از سلطه عناصر ترکمن بر کشور به بهای تنزل عناصر تاجیک جلوگیری شود. هردو این تلاش‌ها شکست خورد. شکست اولی به معنی وجود حرکت بی وقفه‌ای بود در جهت دوری از منشاء دین سالارانه دولت صفوی و به سوی جدایی بیشتر قدرت دینی سیاسی. شکست دوم منجر به وارد کردن عناصری به عنوان نیروی سوم توسط شاه طهماسب که نه ترکمن قزلباش بودند نه ایرانیان تاجیک؛ این عناصر مسیحی قفقاز که غلام یا قوللر خوانده می‌شدند. عامل عمده ای در تجدید سازمان اداره کشور و تحول اجتماعی همراه آن بودند که توسط شاه عباس تحقق یافت.

زمانی که هنگ‌های قزلباش صرفاً به صورت بخشی از کل نیروهای مسلح در آمده واژه قورچی به واژه ای عادی برای نشان دادن سواره نظام قبایلی قزلباش قدیم بدل شد و فرمانده آنها به نام قورچی باشی که در زمان اسماعیل دوم و سلطان محمد شاه اختیاراتش هم در زمینه سیاسی و هم در زمینه نظامی بی وقفه افزایش یافته بود. در زمان عباس اول همچنان به صورت یکی از مقامات عمده کشور باقی ماند. سقوط قزلباش‌ها از موقعیت مسلطشان به معنای افزایش سریع قدرت وزیر بود. که در رأس دیوان سالاری قرار داشت و بنابر عرف ایرانی بود. از جمله مقامات عمده کشور ایشک آقاسی باشی یا رئیس اعظم تشریفات بود.

عباس اول روش سنتی صوفیان را در انتصاب شاهزادگان خاندان سلطنتی به حکومت ولایات مختلف، تحت سرپرستی یک امیر قزلباش ادامه داد. که اکثر وظایفش تشریفات بود، شورش یکی از پسران شاه عباس موجب شد که او این سیاست سنتی را ترک کند و دستور دهد که از آن پس شاهزادگان خاندان سلطنتی باید کاملاً در محدوده حرم بمانند. واقعه‌ای که موجب تلخی و تیرگی روابط بین شاه و پسرانش گردید شورش یکی از امیران قزلباش در (997-998 هجری) بود این امیر قزلباش قییم پسر دوم شاه عباس به نام حسن بود که حکومت مشهد را در دست داشت. مرکز توطئه علیه شاه عباس فرزند بزرگ وی بوده است که به دستور شاه عباس در سال 1024 در 3 محرم به قتل رسید به احتمال زیاد محمد باقر قربانی بی گناه توطئه چینی چرکسی‌ها شد و شاه عباس از عمل خود سخت پشیمان گردید.

دلیل کور کردن محمد پسر سوم شاه عباس به خاطر این بوده زمانی که شاه عباس در سال 1030 بیمار شده بود پسر سومش محمد آشکارا از قزلباشان تقاضای پشتیبانی کرد و شاه عباس زمانی که بهبود یافت در سال 1036 هجری دستور داد وی را کور کنند. پسران شاه عباس حسن و پسر چهارمش اسماعیل قبل از شاه عباس فوت کرده بودند عباس اول

پسری که قادر باشد جانشین او شود نداشت. جدا از مصیبتی که این وضع برای شاه در پی داشت، سیاست او مبنی بر محدود ساختن شاهزادگان خاندان سلطنتی در حرم موجب انحطاط دودمان صفوی و بعدها یکی از علل سقوط آن شد. به علاوه نظارت خواجگان دربار و زنان حرم بر شاهزادگان خاندان سلطنتی موجب نفوذ ناحق و رویهم رفته زیانبار آنان در امور سیاسی شد.

سلطنت شاه عباس نشانگر نقطه اوجی در شکوفایی بارز هنر بوده است. شاه عباس اول تولید و فروش ابریشم را در انحصار مقام سلطنت در آورد. اصفهان را که شاه عباس اول در سال 1006 هجری مرکز حکومت قرار داد. در واقع ساخته او بود از زمان بنای بغداد در قرن هشتم میلادی (دوم هجری) توسط منصور عباسی چنین نمونه جامعی از شهر سازی در جهان اسلامی وجود نداشته است.

دو نمونه از بزرگترین شاهکارهای معماری صفویه (مسجد شاه و مسجد شیخ لطف الله) بود. از برجسته ترین کارهای شاه عباس به هیچ رو منحصر به اصفهان نبود و توسعه و مرمت مقبره هشتمین امام شیعیان در مشهد و ایجاد جاده سنگفرش مشهوری که در طول ساحل مردابی دریای خزر کشیده شده بود از کارهای برجسته تر اوست. یکی از مشهورترین طرحهای مهندسی شاه عباس که بدبختانه به دلیل ناکافی بودن تکنولوژی موجود در آن زمان با شکست مواجه شد تلاش برای پیوند دادن سرچشمه های دو رودخانه زاینده رود و کوه رنگ بود.

علاقه شاه عباس به ناحیه مازندران در جوار دریای خزر که تونو آن را (تنها ناحیه دوست داشتنی در سراسر ایران) می دانست باعث شد که دو قصر زمستانی اشرف و فرح آباد را در آن جا بنا کند. عباس فرح آباد را که قبلاً (طاهان) نامیده می شد در سال 1020 هجری یعنی هنگامی که دستور بنای قصر سلطنتی را در آن جا داد نامگذاری کرد.

فرح آباد از طریق جاده سنگفرشی مشهور شاه عباس با شهر ساری در 27 کیلومتری آن ارتباط می یافت. شهر جدید اشرف حدود سال 1021 هجری به فرمان عباس اول پایه گذاری شد.

نجیب زادگان ماجراجویی چون برادران شرلی که یکی از ایشان به نام سر رابرت شرلی بوده است. و نیز سیاحانی چون پیترو دلاوله گزارشات ارزشمندی از ایران دوره صفویه برجای نهاده اند.

از جمله اقدامات شاه عباس تبدیل مشهد به یک مرکز عمده زیارتی شیعه که از خروج مقادیر زیادی پول از ایران جلوگیری می کرد. در سال 1009 هجری شاه عباس زیارت مشهور خود را با پای پیاده از اصفهان تا مشهد در عرض 28 روز انجام داد.

از جمله خصوصیت اصلی شاه عباس کبیر حزم و احتیاط بوده است. او ترجیح می‌داد به جای جنگ، از طریق دیپلماتیک به مقاصدش دست یابد و در تعقیب اهدافش بی اندازه صبور بود. در دوران ساسانیان مسیحیت به تدریج از سوی غرب در ایران نفوذ کرد این جریان در زمان شاپور اول آغاز گردید که بسیاری از ساکنان سوریه و دیگر نواحی شرقی امپراتوری روم به ایران کوچانیده شدند. مراکز قدرت در دوران اسلامی ابتداء مدینه و سپس در دمشق و بعد در بغداد بوده است.

تیمور در سال 817 تا 782 هجری وارد ایران گردید و در سال 807 وفات یافت. تمام شمال غرب و مرکز ایران تحت سلطه پی در پی دو سلسله ترکمن قره قویونلو یا سیاه گوسفندان و آق قویونلو سفید گوسفندان در آمد هر دو سلسله تبریز را مرکز حکومت خودشان قرار دادند. در همین سال دماغه امید نیک توسط بارتولو میودیاس (دیاز) پرتغالی دور زده شد و آن را کشف کرد پرتغالی‌ها جزایر بحرین را اشغال کردند اما به جای تحویل آن به ایران بنا بر معاهده 1515 میلادی و 920 هجری مدت هشتاد سال آن را در تملک خود نگاه داشتند و رئیس فرقه آگوستینی در اصفهان که وی علاوه بر وظایف مذهبی، عهده‌دار نمایندگی پادشاه اسپانیا هم بود او نخستین نماینده سیاسی دائمی غرب در ایران به شمار می‌رفت.

پرتغالی‌ها اولین کسانی بودند که به ایجاد امپراتوری سیاسی و منافع تجاری در خلیج فارس پرداختند.

اولین سلاطین اروپایی که به شاه پیشنهاد اتحاد علیه سلطان عثمانی را دادند شارل اول پادشاه اسپانیا و لودویک دوم پادشاه مجارستان بودند. در سال 930 و 929 میلادی سیاست فرانسه در این دوره حفظ روابط دوستانه با ترکان بود. و در سال 989 انگلیس نیز برای بهبود یافتن روابط با سلطان عثمانی فعالیت‌های تجاری خود را توسعه بخشید. شاه عباس سرآنتولی شرلی را با نامه‌های دوستی از سوی شاه برای پاپ و پادشاهان مختلف اروپا اعزام داشت که از جمله آنان بودند؛ رودلف دوم امپراتور مقدس رم و پادشاه بوهیمیا، هانری پادشاه فرانسه، فیلیپ سوم پادشاه اسپانیا، پادشاه اسکاتلند، پادشاه لهستان، ملکه انگلستان، حاکم ونیز، و دوک بزرگ توسکانی. سرآنتونی موظف بود حمایت این شاهان را در مبارزه علیه دشمن مشترک یعنی عثمانیان جلب کند؛ همراه یکی از صاحب منصبان قزلباش به نام حسن بیگ بیات و یک ایرانی دیگر که قرار بود به عنوان سفیر ایران در دربار تزار بوریس گودونف و در مسکو بماند، نیز اعزام شدند.

در رُم نزاع مصیبت باری بر سر حق تقدم بین سرآنتونی و حسین بیگ بیات روی داد که منجر به مصیبت باری بر سر حق تقدم بین سرآنتونی و حسین علی بیگ بیات روی داد که منجر به جدایی بیات از شرلی و تنها رفتن بیات به اسپانیا شد. در این دوره یکی از اتباع انگلیسی بنام سر رابرت انگلیسی به عنوان گروگان برای تضمین رفتار مناسب آنتونی در دربار

صفوی باقی ماند. کوشش رابرت شرلی برای برقراری روابط بین ایران با انگلیس به واسطه فعالیت پشت پرده کمپانی لوانت عقیم ماند چندی بعد سر رابرت شرلی در ایران درگذشت.

هدف اولیه کابوت کشف گذرگاهی از شمال به شرق برای رسیدن به چین بود اما پس از کشف راهی که به آرخانگل منتهی می‌شد به کمپانی مسکووی و کمپانی روسیه تغییر نام داد و این اولین شرکت انگلیسی برای تجارت خارجی بوده است. در زمان صفویه اولین فرد انگلیسی که از راه زمینی به خلیج فارس سفر کرده جان نیو بری بود و در بازگشت به لندن با دیگر بازرگانان تماس گرفت که از جمله آنان ادوارد از (بودن) اولین مدیر کمپانی لوانت در سال 989 هجری بود. مهمترین عاملی که موجب شد که شاه عباس دنگیز بیگ روملو را اعدام کند این بود که لاک و مهر نامه شاه عباس را برای پادشاه اسپانیا شکسته بود و مضمون آنرا با فرماندار کادس در میان نهاده بود و نیز مبلغی پول به یک بازرگان داده بود تا نامه شاه را به پاپ برساند در حالیکه وی موظف بوده است که خود شخصاً نامه را به پاپ برساند و در اصل او در امر رساندن نامه قصور و کوتاهی کرده بود و دیگر اینکه افراد هیئتش به مسیحیت گرویده و در اروپا ماندگار شدند. تنها دلیل برگشتن این سفرا از دین اسلام به سبب سوء رفتار دنگیز بیک بوده است.

نام بندر عباس چنانکه در روایت تاریخی آمده است در دوران صفویه بندر جردن بوده است. چنانکه در زمان شاه عباس امام قلی خان حاکم فارس دو تن از ناخدایان کمپانی هند شرقی انگلیس به نام‌های بلیت و (ودل) تقاضا کرد که در اخراج پرتغالی‌ها از جزیره هرمز او را یاری دهند و در صورت امتناع آنها از کمک به ایران امتیاز تجاری آنها در ایران و خلیج فارس لغو می‌شد. در این میان دو ناخدای انگلیسی امتناع کردند و دلیل امتناع آنها از پیشنهاد شاه عباس به سبب قرار داد صلحی بود که بین انگلیس و پرتغال منعقد شده بود. از جمله مواد قرار دادی را که امام قلی خان با انگلیسی‌ها به امضاء رسانده بود چنین است: غنائم به تساوی تقسیم شوند؛ قلعه‌ واقع در هرمز در اختیار انگلیسی‌ها باشد؛ انگلیس مجاز به صادر یا وارد کردن کالا از طریق هرمز بدون پرداخت هیچ گونه عوارض گمرکی می‌باشد؛ ؛ نیمی از عوارض گمرکی دریافتی از سایر مال التجاره‌ها در هرمز به انگلیسی‌ها داده شود؛ اسرای مسیحی به انگلیس مسترد شود؛ امام قلی خان نیمی از مخارج این لشکر کشی را بپردازد؛ اولین اقدام مشترک انگلیسی‌ها و قوای امام قلی خان تصرف قلعه پرتغالی‌ها در انتهای شرقی جزیره قشم بود. یکی از معدود انگلیسی‌هایی که در این جنگ کشته شد ناخدا ویلیام بافین کاشف خلیج بافین بود.

مرحله بعدی پیاده شدن در خود جزیره هرمز بود. افراد امام‌قلی خان با کشتی‌های انگلیسی به جزیره منتقل شدند.

پرتغالی‌ها و حاکم دست‌نشاندهٔ هرمز به نام محمود شاه به داخل قلعه عقب نشستند. ناوگان انگلیس در آن جانب قلعه که استحکامات تا مقابل آب پیش آمده بود لنگر انداخت و سپاهیان صفوی به حفر خندق و ایجاد سنگر تا مقابل دیوارهای قلعه پرداختند؛ سپس عملیات تخریبی آغاز شد. بخشی از برج با باروت ویران شد و حملهٔ عمومی آغاز گردید. سر رابر شرلی در اصفهان به سال 1036 هجری فوت نمود. در این میان سقوط جزیره هرمز نشانگر پایان یافتن سلطه پرتغالی‌ها در خلیج فارس بود. تأسیس هیئت مبلغین یسوعی در حومه مسیحی نشین اصفهان در سال 1063 تا 1044 افزایش یافت و تأسیس این هیئت مبلغین موجب شد که عده هیئت‌های مذهبی خارجی را که در ایران فعالیت می‌کردند به پنج رسانید:

کارملیه‌ها، دومینکن‌ها، فرانسیسی‌ها، آگوستینی‌ها، یسوعی‌ها

مسئولیت اصلی امنیت خلیج فارس بعدها به فرانسه محول گردید و بعد از آن به انگلیسی‌ها واگذار گردید که به سرکوبی دزدان دریایی بپردازد. یکی از اهداف عمده پطر کبیر تأمین و دسترسی کشور محصور در خشکی‌اش به اقیانوس‌ها و آب‌های گرم بود. چنانکه آمده است انقراض سلسله صفویه در سال 1722 میلادی برابر با 1135 با تسخیر اصفهان بوسیله محمود خان افغانی و درخواست کمک طهماسب دوم شاه صفوی نالایق برای نبرد با افغانان در سال 36 و 1135 هجری به پطر کبیر این فرصت را داد که در بند و باکو را در ساحل دریای خزر تصاحب کند.

با درگذشت پطر کبیر در سال 1173 هجری و قدرت یافتن نادر قلی افشار در سال 1148 هجری در ایران افشار روس‌ها را برای توسعه به سمت جنوب در خاک ایران به تعویق افکند اما به هیچ وجه پایان نیافت. در ایران هنر همیشه اشرافی بوده است به این معنی که خاندان سلطنت و اعضای طبقات بالا بودند که تقاضا برای آثار هنری را ایجاد می‌کردند صفویان در اصل وارثان منتهای هنری درخشان دربار تیموریان هرات در خراسان بودند شاهرخ فرمانروای تیموری به سال 807 تا 850 و پسرش بایسنقر در شمار حامیان هنر و کتاب‌دوستان بودند و برخی از زیباترین نسخ کتاب‌های اسلامی موجود را آنها سفارش داده‌اند.

سلطان حسین بایقرا 874 تا 911 حامی مکتب مشهور هرات در نقاشی بود که بهزاد نماینده برجسته آن بود. دومین شهر امپراتوری صفوی که به خاطر سنت‌های هنری آن شهر را آتن ایران می‌نامیدند گویا همین شهر هرات است که توسط اسماعیل صفوی فتح گردید. که همراه خود نقاش هنرمند بهزاد را به تبریز آورد. شاه اسماعیل بهزاد را به مدیریت کتابخانه سلطنتی منصوب نمود حکم انتصاب بهزاد به قلم مورخ عالیقدر غیاث الدین خواند میر است.

شاهنامه شاه طهماسبی دارای بیش از 250 هزار مینیاتور است، خوشنویسی مورد علاقه شاه عباس شخصی به نام علیرضا بوده و در مورد تصویری که رضا عباسی از او کشیده است شاه عباس را چنان شیفته کرده که دست‌های هنرمند را شاه عباس به سبب این کار زیبا بوسید. شاه عباس صفوی به هنرهای ملزوم کشور (یعنی معماری و شهرسازی) و هنرهای مفید و فایده اقتصادی (یعنی تولید سفال و پارچه‌ها و فرش‌ها قابل صدور) توجه بیشتری نشان می‌داد تا تهیه تدوین کتب که بیشتر جنبه خصوصی‌تر و شخصی‌تر داشته است.

بعد از برکناری صادق بیک افشار از مدیریت کتابخانه سلطنتی، رضا عباسی جانشین وی گردید. رضا عباسی معاصر شاه عباس صفوی استاد مسلم مینیاتور بود. نخستین کارگاه فرش بافی در سال 1038 تا 996 در زمان سلطنت شاه عباس در اصفهان ساخته شد. از جمله طراحان قالی و هنرمندان عصر صفوی به ترتیب می‌توان 1- بهزاد 2- سلطان محمد 3- سید علی را نام برد.

فرش اردبیل یکی از بزرگترین گنجینه‌های موزه ویکتوریا و آلبرت در لندن است. فرش نقش شکارگاه میلان که حتی از آن قدیمی‌تر است و به سال 929 هجری یعنی سال‌های آخر سلطنت پدر طهماسب یعنی شاه اسماعیل اول تعلق داشت، شاه عباس با تاسیس کارگاه‌های قالی بافی در شهرهای چون اصفهان و کاشان و سایر نقاط قالیبافی را به سطح صنعت ملی ارتقاء داد. پادشاه لهستان به نام سیگیسموند سوم مقارن با حکومت شاه عباس بود وی موراتوویچ که بازرگانی ارمنی بود، با دستور سفارش چندین عدد قالی و نظارت شخصی بر بافت آنها، از ورشو به ایران فرستاد و در این میان رئیس صنف بافندگان و نساجان یکی از قدرتمندترین افراد کشور بوده و ایران از نظر کوزه‌گری و سفالگری ایران در مرتبه دوم و تنها بعد از کوزه‌گری چین قرار داشت کوزه‌گری ایران در عصر سلجوقیان و مغولان از قرن دوازدهم تا چهاردهم میلادی که برابر با (ششم تا هشتم هجری) به اوج خود رسیده بود.

مشهورترین ظروف ایران در دوره صفوی ظروف آبی و سفید است. ملکبان شیروانی نخستین کسی است که کوشیده مطالعه جامعی از فلز کاری صفویه به عمل آورد و یا اولین کسی است که آن را به میراث دوران قبل پیوند داده است. عالی‌ترین فولاد برای ساختن شمشیر در زمان صفویه از هند وارد می‌شد.

در قرن شانزدهم /دهم نوع جدیدی زره به نام چهار آئینه ظاهر شد. چهار آئینه زره‌ای است که شامل چهار ورق آهن بوده که با لولا یا تسمه‌هایی با گل میخ‌های جدا نشدنی به هم متصل می‌شد و در قرن 16 شانزدهم میلادی برابر با قرن دهم هجری زره اسب (برگستوان) نیز ظاهراً مورد استفاده بوده است شهر اصفهان یادبودی از شاه عباس است این سخن

از ویلفرید بلانت عنوان می‌دارد.

در طرح بلند پروازانه شاه عباس در ایجاد اصفهان شخصی برجسته به نام شیخ بهاء‌الدین محمد عاملی معروف به شیخ بهایی شرکت داشت یکی از ماده تاریخ‌هایی که به مناسب درگذشت بهائی گفته شده مناسبت خاصی داشته، «افسوس ز مقتدای دوران» است. (1030هـ) بعد از انتخاب اصفهان شاه عباس بلافاصله اجرای عملیات ازبکان در مرزهای شمال شرقی را آسانتر کرد. در عین حال اطمینان خود را به اینکه آن قسمت از مرز سرانجام امن خواهد شد نشان داد.

اصفهان شهر قدیم الاحداث است اما عظمت آن از سال 1006 هجری آغاز می‌گردد که شاه عباس پایتخت امپراتوری صفویه را از قزوین به آن جا منتقل کرد. طراح اصلی شهر اصفهان از شیخ بهائی بوده است.

الحاق آب رودخانه کوه رنگ برای افزایش جریان زاینده رود ابتداء حاصل فکر و اندیشه شاه طهماسب بوده است که بعدها شاه عباس آن را به اجرا گذاشت و نتیجه‌اش را عباس دوم ادامه داد و در سال 1332 توسط سر الکساندر گیب و همکارانش به پایان رسید. دو ویژگی کلیدی طرح اصلی شاه عباس برای اصفهان چار باغ و میدان نقش جهان بود.

یکی از این ویژگی‌های مهم شهرسازی شاه عباس این بود که طرح وی متضمن خراب کردن شهر قدیمی نبود و در طی سلطنت شاه عباس دو تا از بزرگترین شاهکارهای معماری شناخته شد:

بنای مسجد شیخ لطف الله که در سمت شرقی میدان واقع است و ساخت آن از سال 12 و 1011 هجری آغاز گردید و در سال 1027 هجری پایان یافت. مسجد شیخ لطف الله بر خلاف مسجد شاه نمازخانه خصوصی داشت که برای عبادت شخصی شاه طراحی شده بود.

عمارت چهلستون عمارتی بوده که سفر را شاه عباس رسماً به حضور می‌پذیرفت و به سلام می‌نشست و ضیافت‌های رسمی برپا می‌کرد.

مهمترین محلات غیر مسلمان محله جلفا بوده است. که در سمت غرب چهار باغ و چسبیده به آن در امتداد ساحل جنوبی زاینده رود قرار داشت. شاه عباس اول هزاران ارمنی را که به زور از جلفا (در ساحل رود ارس در آذربایجان) کوچ داده بودند در این جا سکنی داد هدف اصلی شاه عباس به کار گرفتن طبیعت ساعی و تخصیص تجاری بازرگانان ارمنی در خدمت صفویه بود.

شاه عباس برای جبران دوری ارمنیان از کاشانه شان امتیازات ویژه‌ای به آن‌ها داد. به آنها اجازه داده شد بی هیچ مانع و ایرادی مراسم مذهبی خود را به جا آورند و حتی شاه مبالغی برای تزئین کلیسای سن ژوزف که در سال 1014 و 1013

هجری ساخته شده بود پرداخت کرد. از جمله اقلیت‌های که در اصفهان عهد صفویه زندگی می‌کردند هندیان، یهودیان و زرتشتیان بودند زرتشتیان در محله‌ای در حومه شهر در جنوب زاینده رود به نام گبرستان زندگی می‌کردند که نسبت به جلفا در قسمت پایین‌تر رودخانه قرار داشت. شاه عباس دوم این محله را که شاه عباس اول ساخته بود ویران نمود و به جای آن (بنا و حرم) خود را در آن قرار داد و آن را (سعادت آباد) نام نهاد.

هندیان که به نام بانیان شهرت داشتند در زمان شاه عباس اول به دلالتی برای تجار خارجی و رباخواری اشتغال داشتند (ساتی) مراسم مذهبی بوده که طبق آن هندیان بر سر جنازه شوهران، همسرانشان را هم می‌سوزاندند (همان خود سوزی زنان بر سر جنازه شوهرانشان)

طریقت‌های چون آگوستینی و کارمیلی و کاپوسن در خود شهر اقامت جسته و یسوعیان و دومینکین‌ها در جلفا در حومه شهر اصفهان مسکن گزیدند.

در جامعه صفوی واژه دولت در ابتدا مفهومی مجرد به دولت صفوی خوانده می‌شدند و وزیر را که در راس دیوانسالاری قرار داشت ملقب به اعتمادالدوله می‌گفتند.

حق سنتی رعایا در تظلم به شاه وسیله مطمئنی برای حفاظت مردم در برابر ظلم دیوانیان بود و روش اصلی کنترل رفتار حکام تابع به شمار می‌رفت.

گروه فتوت در زمان صفویه از درویش و مردم فقیر بودند و فعالیت هایشان اساس اخلاقی و مذهبی داشت. تاورینه تصریح می‌کند کلاتر هر شهر را شاه منصوب می‌کرد. و کلاتر فقط در برابر شاه پاسخگوی بود و وظیفه وی حمایت از مردم در برابر بیدادگری‌ها و ظلم حکام بود.

جامعه صفوی را در فرهنگ امروز بایستی فضیلت سالار نامید.

مقام معیر باشی (ممیز عیارها) می‌باشد.

گرجیانی که داوطلبانه به خدمت صفویان درآمدند از اشراف گرجی بودند اما اکثریت عظیم آرامنه گرجیان و چرکس‌هایی که طی لشکرکشی‌های صفویه در قفقاز از زمان شاه طهماسب به بعد اسیر شدند. و به خدمت صفویه درآمدند احتمالاً از رده‌های پایین اجتماع بوده‌اند اینکه آنان را از نظر رسمی (غلامان خاصه و شریفه) می‌نامیدند. نباید باعث چشم پوشی از این واقعیت شود که افرادی از میان همین غلامان به بالاترین مقامات رسیدند.

نظام اداری صفویه به صورت عمودی به شاخه‌های خاصه و عام یا ممالک تقسیم شده بود، جامعه صفویه تا هنگام ورود

عناصر گرجی ارمنی و چرکسی به آن در نیمه دوم قرن شانزدهم به صورت افقی بر طبق ممیزات نژادی بین دو نژاد موسس یعنی ترکان قزلباش و ایرانیان تقسیم شده بود و از زمان شاه طهماسب به بعد فرمانروایان صفوی با اتخاذ سیاست انتقال پسران صاحب منصب قزلباش به دربار سلطنتی برای تعلیم آنان سعی در تضعیف حد فاصل میان ترک‌ها و تاجیک‌ها (غیر ترک‌ها) داشتند که از زمان‌های قبل نیز به دقت رعایت می‌شد.

یکی از ویژگی‌های مهم جامعه صفوی اتحاد محکمی بود که بین علما و سایر گروهایی که جمع بازار را تشکیل می‌دادند به وجود آمد.

پایه‌های دوگانه اقتصاد داخلی گله‌داری و کشاورزی بود و در قاعده هرم دهقانان قرار داشتند. اصناف و پیشه‌وران موظف به انجام بیگاری و همچنین پرداخت مالیاتی به نام بُنیچه بودند و تقسیم بُنیچه بین اعضای صنف از وظایف کلانتر بود. (بُنیچه: مالیات اصناف)

یکی از منابع درآمد دولت عوارض راهداری بود که جمع آوری و عوارض راهداری بر عهده راهدارها بوده است. در دوران حکومت ضعیف دو پادشاه آخر صفوی شاه سلیمان و شاه سلطان حسین کارایی این نظام کمتر شد.

دو حادثه‌ای که در قرن 15 (میلادی) یا نهم هجری بر برتری تجارت و نیز ضربه زد 1- تصرف قسطنطنیه 1453 توسط ترکان 2- حادثه کشف راه دریایی به جنوب شرقی آسیا با دور زدن دماغه امید نیک در سال 892 هجری توسط پرتغالی‌ها صورت گرفت هدف آمدن تجار پرتغالی به آسیا و خاصه ایران و برقراری حاکمیت پرتغالی‌ها بر تمامی آسیا بود. ناخدای برجسته پرتغالی این دوران آلفونس دالبو کرک به درستی سه نقطه کلیدی را که کنترل آن‌ها تسلط بر آسیا را به ارمغان می‌آورد تشخیص داد این نقاط مهم:

عدن

هرمز

تنگه مالاکا

شاه عباس صفوی در سال 1010 پرتغالی‌ها را از بحرین بیرون راند اما دریافت که بدون کمک نیروی دریایی قادر به بیرون راندن آن‌ها از پایگاه بسیار نیرومندترشان در هرمز نیست. شاه عباس با زیرکی خاص خود موفق به کسب کمک انگلیسی‌ها برای نیل به این هدف گردید.

سقوط هرمز و فتح آن که با یک حمله مشترک انگلیسی و ایرانی صورت گرفت خبر از پایان حاکمیت پرتغال در خلیج

فارس می‌داد. در سال 1032 اولین هیئت تجاری هلند به خلیج فارس رسید و یک تجارتخانه تأسیس کرد و بدین سان انگلیسی‌ها فرصت را برای دستیابی به آن نوع سلطه‌ای که پرتغالی‌ها بیشتر از آن بهره می‌بردند از دست دادند. چیرگی پرتغالی‌ها بر تجارت از راه خلیج فارس با از دست رفتن هرگز شکسته شد. یکی از امتیازاتی را که شاه عباس به کارکنان کمپانی هند شرقی انگلیس داده بود آزادی مراسم مذهبی بود و این امتیاز در بطن سیاست شاه عباس برای توسعه تجارت خارجی قرار داشت.

تجارت داخلی ایران در زمان شاه عباس در دست بازرگانان ایرانی و یهودی بود. تجارت خارجی تقریباً در انحصار ارمنه بود و شاه عباس می‌خواست بازرگانان اروپایی نظر مساعدی به تجارت در ایران پیدا کنند بنابراین طریقت‌های مختلف کاتولیک را به تاسیس صومعه در ایران تشویق کرد. در زمان شاه عباس دوم بود که وزیرش سعی و تلاش در واداشتن یهودیان اصفهان به قبول اسلام کرده بوده است.

تساهل مذهبی که به واسطه سیاستهای عباس اول القا شد تا حد زیادی از سوی جانشینانش تا زمان به سلطنت رسیدن شاه حسین به سال 1106 حفظ گردید.

بزرگترین منبع پول نقد برای خزانه سلطنتی تجارت ابریشم بود و تجارت ابریشم را بازرگانان ارمنی اداره می‌کردند. با به حکومت رسیدن شاه صفی در سال 1032 کنترل شاه بر تجارت از میان رفت تا نیمه دوم قرن هفدهم / یازدهم (هجری) هلندی‌ها هم بر رقیب انگلیسی و هم بر رقیب فرانسوی خود که در سال 1074 و 1075 هجری کمپانی هند شرقی فرانسه را تأسیس کرده بود پیشی جستند. موفقیت هلندی‌ها در درجه اول به واسطه سرعت آن‌ها در تطبیق با شرایط متغیر حاصل شد. آنان نظریه تجارت دو جانبه را که اساس فعالیت تجاری اولیه هلندی و انگلیسی بود به کناری نهادند و به تجارت چند جانبه هماهنگ در سراسر آسیا روی آوردند و مرکز خود را در باتاویا قرار دادند که همان جا کارتا هست. هدف سرمایه گذاری هلندی‌ها به گردش درآوردن آن به صورت دائم در سراسر آسیا بوده است.

بنیان‌گذار امپراتوری هند شرقی هلند، کون (coen) بوده است.

حال این سوال مطرح می‌شود چرا اهداف و امیدهای کمپانی هند شرقی به تحقق نپیوست؟ در جواب باید گفت:

رقابت با کمپانی لوانت در شدیدترین حد خود بود و این مسأله مغایر با بهبود وضع تجاری کمپانی هند شرقی در ایران بود. ارمنیان به رغم امضای موافقتنامه 1099 به هیچ روی متقاعد نشده بودند که ترجیح قائل شدن برای کمپانی هند شرقی به سودشان باشد.

قراین تجزیه کمپانی هند شرقی در ایران در قرن هفدهم، یازدهم (هجری) بر اهمیت چند چیز تأکید کرد: 1- پول نقد برای تجارت اروپا در شرق 2- استحکام الگوهای سنتی تجارت 3- نقش حساس بازرگانان ودلایان محلی و بالاخره وابستگی متقابل و نزدیک تجارت پارچه و ابریشم به ویژه در ایران.

عهد نامه ذهاب در زمان شاه صفی با عثمانی‌ها بسته شد در سال 49 و 1048 هجری که آغاز دوره‌ای طولانی از صلح بین دو دشمن بود، بیشتر تجارت صادراتی ایران به مسیرهای سنتی بازگشت. یکی از اقلام عمده صادراتی که به راه آناتولی بازگشت صدور گوسفند زنده بود.

در طی قرن هفدهم میلادی برابر با قرن یازدهم هجری بازرگانان خاورمیانه در رقابت کمپانی هند شرقی اروپایی جان سالم بدر بردند و همچنان موفق به تحصیل منافع کلی شدند و این مسئله احتمالاً دارای دو علت می‌باشد:

1- اینکه تقریباً به طور قطع بازرگانان ارمنی یهودی ایرانی و هندی قادر به چانه زدن بیشتر و خرید اجناس به قیمتی پایین‌تر از رقبای اروپایی شده بودند.

2- اینکه بازرگانان اروپایی به واسطه مخارج زیاد احتیاج به تحصیل 60 یا 70 درصد سود ناخالص داشتند تا سود خالص معقولی نصیبشان شود در حالی که تجار محلی منطقه به سود بسیار کمتری راضی بودند. شعرای نامدار ایرانی چون عرفی شیرازی و صائب اصفهانی مهمترین شعرای بودند که زینت بخش دربار سلاطین مغولی هندوستان به شمار می‌آمدند. از جمله حکمای بزرگ عهد صفوی: 1- مجلسی (ملا محمد تقی و میر محمد باقر مجلسی پدر و پسر) 2- محمد ثانی شیخ حر عاملی و شیخ بهایی. از جمله شعرای صفویه که در دربار شیعه در هند پرورش یافتند عبارتند از: 1- احمد گلکوندا و بیجاپور،

قزوینی در مورد علت عدم وجود ادبیات و شعرا در زمان صفویه را عدم حمایت و تشویق شاه ایران می‌داند که شاهان صفوی چون طهماسب و شاه عباس اول میل داشتند مداخله که ممر اصلی درآمد شعرای درباری بود در وصف امامان سروده شود نه در وصف آنان.

استدلال دوم قزوینی در مورد فقدان شاعران در ایران عصر صفوی یعنی جذب بهترین شعر به دربار تیموری به علل مادی بوده است. در عهد تیموریان هند، دهلی کعبه آمال شعرا بود امپراتوری تیموری در سال 932 هجری توسط بابر برقرار گردید. به نظر عزیز احمد اینکه شعرای صفوی چندان توجهی به حمایت شاهان صفوی نکردند و به هند کوچیدند احتمالاً به دلیل ثروت بیشتر منابع اقتصادی غنی‌تر هند در آن مرحله از تاریخ بوده است.

سلطان محمد شاه چنانکه آمده است در اشعاری که می‌سروده فهمی تخلص می‌کرد و در کنار آن باید اشاره شود که شاه اسماعیل اول هم در اشعارش خطایی تخلص می‌کرد. از جمله خصوصیات شعری زمان صفوی: زبان کوچه و بازاری بیش از آنکه مورد پذیرش تربیت یافتگان مکتب کلاسیک بود داخل شعر گردید. این که در دوره صفویه دغدغه خاطر کمتری در مورد خلوص زبان وجود داشت.

ابن رشد را در جوامع غربی به نام آوروئس شناخته‌اند. وی در سال 1126 هجری در قرطبه به دنیا آمده است. ابن رشد در سال 1198 هجری فوت کرد. وی را آخرین فیلسوف مسلمان می‌دانند. ابن خلدون در سال 732 در تونس متولد شد و در سال 808 هجری در قاهره در گذشته است وی یکی از بزرگترین فیلسوف و روشنفکران قرون وسطای اسلامی بود که وی را پدر جامعه‌شناسی می‌نامند.

شیخ شهاب‌الدین یحیی سهرودی در سال (548 و 554) در قریه سهرود نزدیک شهر زنجان تولد یافت و در سال 587 قربانی خصومت علما شد و در شهر حلب زندانی و در آنجا درگذشت. معرفت اشراقی سهرودی براساس متنی است که معرفتی عام و پایا وجود دارد. در دوره صفویه تعلیم یحیی سهرودی کاملاً شکوفا شد و حیات عقلی اسلامی را عمیقاً تحت تاثیر قرار داد که به‌طور عمده توسط دو فیلسوف صفوی از نو زنده شده این دو فیلسوف: میرداماد که به سال 1040 هجری که تخلص با معنای «اشراق» را برگزید.

سید ملا صدرا (سیدصدرالدین شیرازی) متوفی به سال 1040-1049

میرداماد کنیه سید محمد باقر استرآبادی است که بیشتر عمر خود را در اصفهان گذرانید و نزد شاه عباس بسیار محترم بود ملاصدرا در تلاش بود تا در آمیزش روش استدلالی ابوعلی سینا و روش شهودی سهرودی در چارچوب باطنی‌گری شیعی از میرداماد جلوتر برود.

مؤسس مکتب اشراق شیخ شهاب‌الدین سهرودی بود.

یکی از بزرگترین شخصیت‌های فکری اسلام در دوران صفویه ملاصدرا یا صدرالدین شیرازی بود.

سید قوام‌الدین شیرازی پدر ملاصدرا وزیر ملکه مهد علیا زن محمد خدا بنده مادر شاه عباس بوده است. از جمله آثار ملا صدرا کتاب اسفار از جمله بزرگترین آثار اسلامی در فلسفه اولی است.

اصطلاح الگو ریتم مشتق شده از نام خوارزمی است و عنوان کتابش الجبر و المقابله احتمالاً منشاء لغت جبر می‌باشد. در سال 658 هجری بنا به دستور هولاکو رصد خانه جدیدی در پایتخت وی مراغه در آذربایجان توسط خواجه نصیرالدین

طوسی ساخته شد، کتاب الحاوی اولین بار در سال 678 و 677 هجری تحت عنوان کتاب حاوی از زکریای رازی به لاتین ترجمه شده و تا سال 949 کتاب درسی رسمی دانشگاه‌های اروپایی بود و تا 948 هجری این اثر عظیم 5 بار به چاپ رسیده است. حکیم باشی در دوران صفویه (همان پزشک ارشد) بود. در زمینه دارو سازی صبورین سهل در قرن نهم و تریاق‌ها اثر ابن الترمذی در قرن دوازدهم اساس همه کتب دیگر داروسازی و فهرست‌های گیاهان طبی را که بعدها نوشته شده تشکیل می‌داد.

یک کتاب داروسازی به نام طب شفایی در سال 963 هجری تدوین شد این کتاب داروسازی ایران اثر پدر آنگلسوس (انجلو) را تشکیل داد که در سال 1092 هجری در فرانسه به طبع رسید. اسطرلاب یکی از ابزار ستاره شناسی است که توسط یونانیان قدیم اختراع شده بود، شاردن در مورد شخصیت شاه عباس اول می‌گوید:

هنگامی که این پادشاه بزرگ شاه عباس اول از جهان رخت بر بست رونق و رفاه نیز از ایران رخت بر بست. بصیرترین و آگاه‌ترین فرد اروپایی که در عصر صفویه از ایران بازدید کرد گوهر فروش فرانسوی به نام شاردن بود. دوران طلائی عصر صفوی را بایستی دوران شاه عباس اول به حساب آورد زیرا با مرگ وی نه تنها اقبال سلسله صفوی به زوال رفت بلکه بخت و اقبال ایران هم رو به زوال رفت. از جمله عواملی که موجب زوال سلسله صفوی شد:

تشکیل نیروی سوم توسط شاه عباس به منظور کم کردن قدرت قزلباشان که در نهایت به تضعیف نیروی نظامی منجر گردید. تبدیل ولایات ممالک به ولایات خاصه که مشکل پرداخت حقوق این ارتش دائمی را حل کند اما درد دراز مدت این سیاست علاوه بر سایر پیامدهایش به افزایش فشار مالیاتی و کاهش کیفیت اداره این ولایات انجامید. سیاست محبوس کردن شاهزادگان در حرم سرای تا از توطئه علیه خود در امان باشد که موجب تباهی و فساد گردید که پیدایش نفوذ زنان حرم و خواجهگان را در پی داشته که به حیات سیاسی و مشکلات جانشینی منجر گردید.

در این میان نوه شاه عباس اول (سام میرزا) که فرزند پسر ارشد محمد باقر بود و به نام صفی میرزا شناخته می‌شد جانشین شاه عباس اول گردید. سام میرزا هنگام نشستن بر تخت در سال 1038 نام پدرش صفی را بر خود نهاد. در سلطنت شاه صفی (سام میرزا) سیاست تبدیل ولایت ممالک به خاصه که عباس اول آغاز کرده بود، توسعه یافت. وزیر شاه صفی، بنابر استدلال ساروتقی که ولایت ثروتمند فارس به علت فاصله زیاد از سرحدات شرقی و غربی مصون از تجاوز خارجی تصور می‌شد به ولایت خاصه تبدیل گردید و تحت اداره مستقیم ناظری از جانب شاه درآمد اینکه دلیلی ندارد که اجازه دهیم بخشی بزرگی از کشور در دست حکام قزلباش که عایدات ناچیزی به خزانه سلطنتی می‌دهند باقی بماند.

نواحی قزوین و گیلان و مازندران، یزد، کرمان، خراسان، آذربایجان تحت اداره مقام سلطنت در آمد جزء در مواقع جنگ که حکام قزلباش مجدداً منصوب می‌شدند.

مهمترین مناطق یا اولین مناطقی که توسط افغانان فتح شد آن هم در سال 1117 و 1116 نواحی خراسان و کرمان بود که افغانان به رای العین ضعف آشکار دولت صفوی را می‌دیدند. تسخیر بغداد در سال 1049 هجری چهارده سال بعد از تسخیر آن توسط شاه عباس و از دست رفتن شهر کلیدی قندهار و تصرف آن توسط تیموریان در همان سال، نخستین نشانه‌های سقوط هراس آور قدرت نظامی دولت صفوی بود. کروسینسکی می‌گوید بطور تحقیق در ایران دوره ای به این خون آلودگی و بی شفقتی هرگز نبوده است. وی دوره شاه صفی را به سبب آشفتگی کارها و اداره امور کشور چنین توصیف می‌کند.

از جمله اقدامات شاه صفی به قتل رساندن امام قلی (فرزند الله وردیخان) و فرزندان امام قلی خان در شیراز بود. حال دلیل و انگیزه این قتل عام چنین آمده است که شاه صفی برای اینکه علل و مسائل داخلی راحل کند دست به چنین اقدامی زده است. گزارش کارملی‌ها به انگیزه عمل شاه نیز اشاره می‌کند: «علل داخلی»

محرک اصلی جلب همکاری انگلیسی‌ها برای حمله مشترک به مواضع پرتغالی‌ها در سال 1031 امام قلی خان بود. چنانکه آمده است ثروت و مقام امام قلی در زمان شاه عباس اول چنان بالا بود که ضرب المثل خاص و عام بوده است. شاه صفی در صفر سال 1052 هجری هنگامی که سرگرم تدارک دیدن عملیاتی برای باز پس گیری قندهار از تیموریان بود در سن 35 سالگی به مرگ زودرس فوت نمود.

و جانشین وی شاه عباس دوم پسر شاه صفی (سام میرزا) در 15 صفر سال 1052 بر تخت جلوس کرد. از جمله اقدامات شاه عباس دوم این بود که گروهی از سران قزلباش را به رهبری قورچی باشی که یکی از قدرتمندترین مقامات کشور بود، وزیرش ساروتقی را به قتل رساندند و پس از چند روز عاملین این قتل را اعدام نمود. او نظیر جدش به عدالت دل‌بستگی داشت.

رفتار شاه عباس دوم با یهودیان بطور استثنایی قابل توجه بود او به تحریک وزیرش محمد بیگ فرمان داد که نه تنها یهودیان مقیم اصفهان بلکه یهودیان سراسر قلمرو صفویه باید علناً اسلام آوردن خودشان را اعلام کنند و تعلیمات مذهبی اسلام را فراگیرند. در حدود 100 هزار نفر یهودی به دین اسلام درآمدند ولی باطناً به آیین خود باقی ماندند. در زمان عباس دوم جریان تبدیل ولایات ممالک به املاک خاصه به میزان وسیعی توسعه یافت و اجراء شد و تمامی کشور

تحت اداره مستقیم مقام سلطنت در آمد.

در دوره عباس دوم مرزهای ایران دست نخورده باقی ماندند و حتی در سال 1058 هجری قندهار را از تیموریان بازپس گرفت. عباس دوم همچون جدش به هنر ساختن ابنیه عمومی علاقه‌مند بود بدستور شاه عباس دوم قصر چهلستون در اصفهان بنا گردید. عباس دوم سدی را بر روی زاینده روز در سال 1064 هجری بنا کرد ضعف شاه عباس دوم در اعتیاد به الکلی بود و افراط در مصرف آن موجب گردید در سن سی و دو سالگی دارفانی را وداع گوید. در این میان صفی میرزا با نام شاه سلیمان سلسله صفوی به حکومت رسید که با به حکومت رسیدن وی کشور وارد دوره تازه‌ای گردید، که زوال و انقراض بیش از پیش به جلو افتاد. در زمان صفی میرزا یا شاه سلیمان مقام شاه به عنوان رئیس کل ساختار اداری کشور و به عنوان فرمانروای بی چون و چرای مطلق با اختیارات عالی در امور معنوی و دنیوی به طرز بسیار موزیانه و ویرانگرتر از غضب آشکار و بی‌پرده حقوق سلطنت در زمان شاه طهماسب تضعیف شد.

صدر که رئیس طبقات روحانی بود به یک مقام سیاسی انتصابی تبدیل شد که در مورد حسن رفتار علما به طور اعم و مجتهدان به طور اخص در برابر شاه پاسخگو باشد. عباس دوم بعد از به سلطنت رسیدن در سال 1052 هجری مقام بسیار مهم صدارت را به دو شاخه خاصه و ممالک تقسیم کرد اگر چه با توجه به اهمیت افزایش یافتن شاخه خاصه از بخش اداری کشور این کارگاهی منطقی بود اما تقسیم مقام به معنای اشتراک و نشان تضعیف قدرت بود. نقش سیاسی صدر به عهده شیخ الاسلام بود و در سلطنت جانشین سلیمان شاه سلطان حسین بر عهده مقام مذهبی جدیدی به نام ملباشی نهاده شد یکی از مهمترین ویژگی‌های دوره عباس دوم و شاهان بعد از او این است که طبقات روحانی به طور روز افزونی خود را از کنترل سیاسی که بر آنان اعمال می‌شد آزاد می‌کردند و در نتیجه همچون یک بلند پایه نفوذ بسیار زیادی پیدا کردند.

محمد باقر مجلسی در سال 1098 هجری تصدی مقام شیخ الاسلامی را برعهده داشت و بعد از به سلطنت رسیدن شاه سلطان حسین در 1106 به مقام جدید ملا با شیگری منصوب شد و تا هنگام مرگ یعنی سال 1111 و 1110 هجری در این مقام باقی ماند. مقام صدر همچنان مسئول اداره موقوفات بوده و وظایف قضایی خاصی نیز داشت. کار جدی و اساسی در رشته الهیات شیعی و قضا در دوران زوال صفوی یعنی در دوران شاه سلطان حسین آغاز شد. از جمله کتاب اربع که حاوی احادیث معصومین و مآخذ اساسی فقه و احکام و اخلاقیات شیعه است عبارتند از:

اصول کافی از یعقوب کلینی رازی در حدیث

من لا يحضر فقيه محمد بن علي ابن بابويه قمی (شیخ صدوق)

تهذیب الاحکام محمد بن حسن طوسی (شیخ طوس یا شیخ طایفه)

الاستبصار از محمد بن حسن طوسی

که همگی این کتابها در علم حدیث نوشته شده‌اند و در دوران زوال صفوی این کتابها جمع آوری شده‌اند. طی این دوران، یعنی دوران اواخر صفویه آزار بدعت گذاران شروع شد و گروهی که بیش از همه رنج بردند صوفیان بودند. شاه اسماعیل اول سعی کرد که در تشکیلات صوفیان خلیفه الخلفا را وارد کند اگرچه فاقد هر گونه قدرت واقعی بود اما حداقل تا زمان شاه اسماعیل دوم از اعتبار قابل ملاحظه‌ای برخوردار بود.

علت اینکه تشکیلات صوفیه اجازه یافته بود برای مدتی طولانی بعد از تحقق هدف اولیه‌اش به موجودیت خود ادامه دهد آن بود که این تشکیلات ابزار مناسبی برای شاهان صفوی فراهم می‌کرد که می‌توانستند از آن در حقانیت خود استفاده کنند و در صورت بروز هر گونه تهدیدی نسبت به سلطه شان از سوی قزلباشان و سایرین به آن توسل جویند. مسئله اساسی در رابطه بین هر صوفی یا مرید با رهبر روحانی‌اش (پیر، شیخ، مرشد یا مراد) اطاعت محض مرید از دستورات رهبر روحانی‌اش بود. رهبران صفویه از دو طریق بی‌کفایتی این رابطه را توسعه و تکامل دادند:

آنکه آنان چیزی را که در اصل رابطه‌ای مذهبی و عرفانی بین یک رهبر روحانی و یک سالک راه تهذیب نفس بود به صحنه سیاسی کشاندند.

صوفیگری در اصل رفتار مناسب برای صوفی و معنای جدید آن وفاداری به شاه را می‌رساند بالعکس ناصوفیگری یعنی رفتاری نامناسب برای صوفی که معادل عدم وفاداری به شاه شد.

در مواقع بحرانی برای شاهان صفوی آسان بود که با توسل جستن به شاهسونان (دوستداران شاه) سرسپردگی محض صوفیان را به شخص خود برانگیزانند در سال 984 هجری شاه اسماعیل دوم اقدامات انضباطی شدید علیه خلیفه الخلفا که قبلاً به دستور شاه کور شده بود اتخاذ کرد و در پی آن 1200 نفر صوفی را که با خلیفه الخلفاء همکاری نزدیک داشتند به قتل رساند. اتهام خلیفه الخلفاء این بود که عملاً از فرمان مرشد کامل خود یعنی شاه اسماعیل دوم سرپیچی کرده است. (منصور بیگ صفوی) یکی از رهبران صفویه در سال 1001 به نام شاهوردی خان که حاکم قراجه داغ بود به جرم همکاری با عثمانیان در دوران اشغال تبریز اعدام شد صوفیان مجدداً دچار عقوبت شاه عباس شدند پدر شاهوردیخان خلیفه انحصار قراجه داغ و سرکرده قلعه قهقهه بود شغلی که شخصاً به معتمدترین صاحب منصبان داده می‌شد. در زمان

شاه عباس اول مقام خلیفه الخلفاء به مقام یک روحانی بی‌آزار در دربار تنزل یافته بود در روزهای عید و جشن به مراسم آن می‌پرداخت و از طرفی کار دیگر خلیفه الخلفاء بخشش گناهان آن هم با زدن چوب بر شانه افراد عمل اعتراف را انجام می‌داد پس از مرگ شاه عباس اول مقام و منزلت صوفیان همچنان در حال زوال بود چنانکه بعدها محمد باقر مجلسی این صوفیان را به عنوان این «شجره خبیثه زقومیه» مذمت می‌کرد. محمد باقر مجلسی عنوان می‌کند که همه فرق صوفیه خارج از اسلام هستند و اعمال مختلف صوفیه را نظیر ذکر خفی و ذکر جلی را بدعت شمرد.

در دوران شاهان ضعیف علما تمایل به تجدید ادعایشان مبنی بر عدم وابستگی به نهاد سیاسی کشور را داشتند. در طی سلطنت ضعیف ترین پادشاهان صفوی شاه سلطان سلیمان و شاه سلطان حسین که رویهم‌رفته 56 سال از سال 1077 تا سال 1135 فرمانروای کردند علما را در اوج قدرتشان می‌بینیم. در این دوران مجتهدان، استقلال خود را از شاه کاملاً تثبیت کردند و حق ویژه شاه رامبنی بر نیابت امام دوازدهم بازپس گرفتند و بدین صورت در کشوری شیعه مذهب تنها منبع قدرت بر حق محسوب می‌شدند. نیروی سیاسی دیگری که طی سلطنت سلیمان و سلطان حسین موفق شد به مقام بسیار قدرتمند دست یابد حرم و همراه با آن شخص وزیر بود. بی‌علاقگی به امور کشور جنبه‌ای پریشان کننده و در نهایت فاجعه بار از سلطنت سلیمان و سلطان حسین بود که دو پیامد را به همراه داشته است:

در داخل امپراتوری این بی‌علاقگی راهگشای فساد و بی‌کفایتی روزافزون در حکومت ولایات بود
نا امنی در شاهراه‌ها که همیشه علامت ضعف حکومت بود شایع شده بود.

شاه سلطان حسین برای دفع بلوچ‌ها از شاهزاده گرجی گئورگی یازدهم گرگین درخواست کمک کرد. گرگین در سال 1110/1111 هجری به حکومت کرمان منصوب شد و مهاجمین را شکست داد. از سال 1120/1121 هجری افغانان غلجایی به فرماندهی رهبرشان میرویس قندهار را به چنگ آوردند و گرگین یازدهم را به قتل رساندند قندهار از زمان تصرف مجدد آن تا سال 1058 به دست عباس دوم در اختیار صفویه بود شاه سلطان حسین کیخسرو و برادر زاده گرگین خان را از اصفهان اعزام کرد اما او نتوانست اوضاع را به حال عادی بازگرداند میرویس تا هنگام مرگش در سال 1127 هجری قندهار را بی‌هیچ دردسری در اختیار داشت. سال بعد از مرگ میر ویس پسرش محمود رهبری افغانان غلجای را برعهده گرفت.

از جنبه‌های مهم سال‌های زوال سلسله صفوی روحیه ضعیف نظامیان است که میراث سال‌ها غفلت از سپاهیان بود. دوران یا عصر سلطان احمد عثمانی را (عصر لاله) گویند و سیاست وی در امور ایران مبتنی بر عدم دخالت و دوستی بود.

عثمانیها با امضاء عهد نامه پاسارووتیس با اتریش و ونیز در سال 1130 هجری خیال ترکها را از جانب غرب آسوده کرد و گسترش طلبان ترک را ترغیب کرد به باز پس گیری مناطق از دست رفته توسط ایران به تبلیغ بپردازد. اصفهان در محرم سال 1135 هجری به دست افغانان سقوط کرد و طهماسب دوم فرستاده‌ای به باب عالی فرستاد و برای دفع افغانان غاصب درخواست کمک کرد وزیر اعظم باب عالی اعلام کرد که اگر طهماسب دوم کلیه نواحی مورد ادعای عثمانی‌ها را به ایشان واگذارد ترکها به وی برای باز پس گرفتن بقیه ایران کمک خواهند کرد. این شرایط دقیقاً همان شرایطی بود که پتر کبیر به طهماسب پیشنهاد کرده بود نتیجه این وقایع عهد نامه روس و عثمانی برای تقسیم نواحی شمال و غرب ایران در تاریخ 24 ژوئن سال 1724 میلادی 13 شوال سال 1136 هجری بود که این عهد نامه در استانبول (دوم) صورت گرفت. در سال 1723 میلادی در سال 36 و 1135 شش گردان روسی در گیلان پیاده شدند و نیروی دیگری با کو را تسخیر کرد اما با مرگ پترکبیر در سال 1725 میلادی برابر با 1137 هجری که به معنی پایان سیاست‌های توسعه طلبانه روس‌ها برای زمان حاضر بود و به تجاوزات ترکان به اراضی ایران بعد از سال 1138 نیز نادر خان افشار (بعدها به نادرشاه معروف شد) پایان داد. اشرف در 33 شعبان 1137 جانشین محمود گردید. قلمروی اشرف مشتمل بود بر مرکز و جنوب ایران و ولایت سیستان و بخش غربی خراسان.

اشرف به خاطر قتل پدرش بدست محمود با او کینه می‌ورزید و دوران سلطنت خود را با اعدام همه حامیان اصلی محمود آغاز کرد اشرف سعی نمود شاه حسین را با پیشنهاد باز گرداندن به سلطنت فریفته و به قتل برساند و شاه حسین این مطلب را درک کرده و با ازدواج دخترش با اشرف این مسئله را حل کرد.

اشرف می‌خواست از طریق ملاقات با طهماسب دوم او را به قتل برساند ولی طهماسب از طریق نجبا وفادار ایرانی که متعاقب آن به فرمان اشرف به قتل رسیدند طهماسب را از نقشه اشرف آگاه ساختند و در نزدیکی تهران طی نبردی که بین نیروهای طهماسب با اشرف در گرفت طهماسب دوم صفوی شکست خورد و خود به طرف مازندران پیش فتح علی خان امیر قزلباش قبیله قاجار پناه برد. در سال 1139 هجری عثمانی‌ها با بهره گیری از عهده نامه 1136 هجری با روسیه شمال و غرب ایران را تصرف کردند. اشرف جلوی پیشروی ترکان را بین قزوین و اصفهان گرفته و آنان را مورد حملات روانی قرار داد تبلیغات اشرف موجب شد که بسیاری از سپاهیان کرد و برخی سپاهیان ترک قوای احمد پاشا را ترک خدمت کنند. پیروزی اشرف از جمله عواملی بود که در سال 1139/140 هجری به شناسایی وی به عنوان پادشاه ایران از سوی باب عالی انجامید چنانکه آمده است اشرف طی سه جنگ از طهماسب و نادر شاه شکست خورد و در آخر

الامر وی به قندهار گریخت و کشته شد.

نادر در سال 1142 وارد اصفهان گردید و به حکومت هفت ساله افغانان پایان داد در سال 1145 نادر طهماسب دوم را به نفع پسر هشت ساله‌اش به نام عباس خلع نمود. عباس به عنوان عباس سوم تاج بر سر نهاد و نیابت سلطنت او را برعهده گرفت در 24 شوال سال 1148 خود به عنوان نادر شاه و اولین پادشاه سلسله افشاریه تاجگذاری کرد.

نادر، میرزا عبدالحسین ملباشی را در آستانه تاجگذاری به قتل رساند حال آنکه دلیل قتل او را چنین آورده‌اند که نادر دریافته بود که وی طرفدار و حامی سلسله صفویه است آخرین پادشاه دست نشانده صفوی به نام اسماعیل سوم بنا به روایت تاریخ در سال 87 و 1186 هجری درگذشت و بدین صورت آخرین بازمانده از خاندان صفوی فوت نمود. و نادر توانسته بود از سال‌های قبل تر حکومت ایران را به دست گیرد.

سلسله صفویه



امام موسی کاظم



چهار سلسله



فیروز شاه بن کلاه



قطب الدین



امین جبرائیل



شیخ صفی



صدرالدین موسی



خواجه علی

↓

ابراهیم

↓

جنید

↓

حیدر

↓

اسماعیل (شاه اسماعیل)

↓

طهماسب (اول)

↓

شاه اسماعیل (دوم)

↓

محمد خدابنده

↓

شاه عباس اول

↓

شاه صفی

↓

شاه عباس دوم

↓

شاه سلیمان

↓

سلطان ملا حسین

↓

طهماسب دوم



شاه عباس سوم



پایان حکومت

شروع حکومت از سال 905 تا سال 1148 توسط نادر معروف به نادرشاه پایان یافت مدت حکومت 243 مراکز حکومتی که صفویان ابتداء تا پایان حکومت اختیار کردند به ترتیب:

اردبیل

تبریز

قزوین

اصفهان

تبریز به سبب نزدیکی با دولت عثمانی که امکان داشت مورد تجاوز قوای دشمن قرار گیرد به قزوین انتقال یافت و بعد از آن برای آنکه بتوان بر تمامی ایران و حد و اراضی صفوی تسلط یافت مرکز حکومت از قزوین به اصفهان انتقال یافت. آخرین فرد از این خاندان بنام اسماعیل سوم بود که در تاریخ 87 و 1186 هجری درگذشت.

افشاریه

چنانکه گفته شد نادر از طایفه کوچکی به نام قرخلو بوده است. این طایفه از ایل افشار و افشارها دسته‌ای هستند از ترکمانان که مقارن با استیلای مغول بر ترکستان از آن دیار مهاجرت کرده و در آذربایجان مسکن گرفته‌اند. و در این سرزمین باقی ماندند تا آنکه شاه اسماعیل اول ایشان را کوچ داده و در ابیورد خراسان مستقر کرد. این ایل به ییلاق و قشلاق می‌پرداختند که تابستان را در ابیورد و زمستان را در دستجرد از محال دره گز بسر می‌بردند و در همین محل اخیر نادر در محرم سال 1100 هجری به دنیا آمد و این محل به نام مولود خانه مسما گردید.

پدر او امام‌قلی خان بود و او را در کودکی نادر قلی می‌نامیدند. نادر قلی در سن هیجده سالگی به خدمت یکی از روسای افشاریه که در حکومت ابیورد بود داخل شد و دختر او را به زوجیت در آورد و از این تاریخ او قدم در مرحله ترقی و شهرت گذاشت چنانکه بعدها به ریاست قبیله و شهر ابیورد رسید او دو زن گرفت یکی مادر رضا قلی میرزا و دیگر مادر

نصرا. میرزا و امامقلی میرزا بود.

شروع اهمیت نادر مقارن با ایام ملک محمود سیستانی بود. که وی سابقاً بر خراسان استیلا داشت. نادر از طرف ملک محمود به دفع ازبکان مامور گردید. مقارن با بروز این وقایع شاه طهماسب دوم که در فرح آباد مازندران اقامت داشت یکی از سرداران خود یعنی رضا قلی خان را به فتح مشهد و دفع ملک محمود سیستانی فرستاد و او از نادر یاری خواست در طی جنگی که در گرفت نادر شکست خورد. نادر بعد از شکستی که از محمود خورد به تهیه سپاه دیگری برآمد و عاقبت در دو فرسخی مشهد غالب شد و ملک محمود با دادن اسیر و کشته بسیار گریخت در این میان شاه طهماسب با همراهی فتحعلی خان قاجار در ناحیه مازندران حکمرانی می کرد. فتحعلیخان قاجار که شاه را مطیع و تحت الحمایه ایل خود می خواست از زیاد شدن یاران غیر قاجار او که موجب تحت الشعاع شدن قاجاریه بود برآسفت و درصد پریشان کردن جمعیت اکراد خوشان افتاد و چون یکی از روسای ایشان را به بهانه ای گردن زدن شوریدند و بین اکراد و قاجاریه جنگ درگرفت و اتباع فتحعلیخان بسیاری از گردان را کشتند چنانکه طایفه گردان به نادر متوسل شدند و او از شاه درخواست کرد که ایشان را ببخشد و نادر از این زمان طهماسب قلی (چاکر طهماسب) ملقب شد در موقع محاصره مشهد فتحعلیخان که از شوکت روز افزون نادر در وحشت بود و برجان خود می ترسیده بهانه جمع آوری سپاه از شاه اجازه خواست که به استرآباد برگردد شاه به این امر رضا نداد و او و طهماسب قلی خان یکی از قاجاریه را که با فتحعلی خان کینه داشت محرمانه به قتل رئیس ایل قاجاریه واداشت و فتحعلیخان به این ترتیب در 14 صفر سال 1139 هجری به قتل رسید و طهماسب قلی خان (نادر شاه آتی) سرداری کل سپاه شاه طهماسب دوم صفوی را تقبل نمود.

محاصره مشهد دو ماه نیم طول کشید و ملک اشرف که اسلحه و توپخانه ای مکمل داشت بخوبی مقاومت می کرد. عاقبت از سرداران او یک تن در 16 ربیع الثانی سال 1139 هجری خیانت ورزید و یکی از دروازه های شهر را بر روی اردوی شاه طهماسب گشود و جنگ در مشهد بین طرفین درگرفت. در این میان محمود مجبور گردید که تاج و تخت را به شاه طهماسب تسلیم کرده و در یکی از زوایای آستانه به درویشی مقیم شود طهماسب قلیخان پس از فتح مشهد برای به دست آوردن دل شیعیان به زراندود کردن مرقد بارگاه رضوی (مشهد امام رضا) پرداخت. در این میان به منظور ازدواج با یکی از دختران اکراد بین نادر و او کدورتی پیش آمد. چنانکه هر دو برای به دست آوردن آن دختر به خوشان رفتند و قلعه آنجا را به علت امتناع اکراد از سپردن دختر خود به شاه و نادر در محاصره گرفتند و نادر توانست بعدها اکراد خوشان را مغلوب سازد و با یکی از دختران اکراد ازدواج نماید حال دلیل قتل محمود در این موقعیت بسیار جالب است

چنانکه آمده است نادر در این مکان به اسنادی دست یافت که ملک محمود برای شوراندن اکراد به ایشان نوشته بود از شاه حکم قتل ملک محمود را گرفت و او را در مشهد به قتل رساند. بعد از آن نادر به دفع افغانه ابدالی در سال 1139 حرکت کرد و در همین سال بر هرات دست یافت ابتداء وی در سال 1139 قائنات را از وجود ایشان پاک نمود و در سال 1141 هجری در کافر قلعه از محال جام با اللهیار خان حکمران ابدالی هرات جنگ نمود و اللهیار خان گریخت و پس از یکی دو شکست از نادر از او امان خواست و نادر هم او را بخشید و حکومت هرات را به او داد.

بین نادر و اشرف افغان چهار جنگ اتفاق افتاده است که به شرح آن می‌پردازیم اولین نبرد بین نادر و اشرف افغان در کنار رودخانه کوچک بنام مهماندوست در خاک دامغان به سال 1142 ششم ربیع الاول در گرفت و اشرف به سپاهش که نیروهای دولت عثمانی را شکست داده بود مطمئن بود شکستی فاحش خورد. اما جنگ دوم بین نادر و اشرف افغان بعد از عقب نشینی به تهران در دره خوار ورامین در گرفت و در آن جنگ شکست خورد اشرف افغان با عجله به اصفهان برگشت از جمله فجایع که اشرف افغان انجام داد در حدود 3 هزار تن از بزرگان قزلباش و اعیان صفویه را به قتل رساند سومین درگیری بین نادر با اشرف افغان در ناحیه مورچه خورت (نزدیک اصفهان) در 20 ربیع الثانی 1142 رخ داد و افغان‌ها شکست خورده و به ناحیه فارس فرار کردند و در جنگ مورچه خورت عده‌ای از سپاهیان عثمانی با توپخانه به یاری افغان آمده بودند شرکت داشتند. و آخرین نبرد بین نادر و اشرف افغان در هشتم جمادی الاول سال 1142 در فارس در دشت زرقان پنج فرسنگی شیراز در گرفت و اشرف شکست خورد به طرف لار و فسا گریخت به قدری وی در کار شتاب کرد که بسیاری از افغانه یا در راه تلف شدند یا بدست مردم به قتل رسیدند از لار اشرف برادر خود را با جواهر و نفایس غارتی به استمداد پیش عثمانیها فرستاد و خود به تحکیم قلعه لار مشغول گردید مردم بر برادر او دست یافته و او را به قتل رساندند.

اشرف پس از متوجه شدن از حرکت نادر از لار به طرف قندهار حرکت کرد اما در بلوچستان یکی از خانواده‌های بلوچ بر او دست یافت و او را به قتل رساند و قاتل وی سر اشرف را با قطعه الماس گرانبهایی که در بازو داشت به اصفهان پیش شاه طهماسب فرستاد و شاه الماس را به قاصد بخشید و خلعت شاپانی نیز برای خود او فرستاد و به این ترتیب فتنه افغانه غلجانی به کلی از ایران دفع گردید.

نادر قبل از به پایان رساندن کار افغانه از روسها که شمال ایران را در تصرف داشتند واگذاری ولایات را خواستار شد. دولت روسیه به علت بدی آب و هوا تلفات زیادی را در مدت 12 ساله اشغال گیلان متحمل شده بود چنانکه آمده است

سپاه 130 هزار نفری به 20 هزار نفر تقلیل یافت و دولت روسیه خود اظهار تمایل به ترک منطقه داشت ولی چون می‌ترسید که عثمانی‌ها آنجا را فتح نمایند از تخلیه آنجا خودداری نموده بود و به شاه طهماسب دوم پیغام فرستاد که به گرفتن این ناحیه اقدام نماید. و در سال 1145 بین نمایندگان روسیه و ایران در رشت معاهده‌ای به امضاء رسید. روس‌ها به موجب معاهده سال 1145 هجری تمام اراضی ایران را که در جنوب شهر سالیان و نهر کورا بود فوراً به ایران برگرداندند ولی تخلیه در بند و باکو را به زمانی محول نمودند که دولت ایران قفقازیه و ایروان را از دولت عثمانی پس بگیرد و در حقیقت راه دولت عثمانی به سواحل دریای خزر را مسدود نماید. چنانکه در سال 1147 نادر شماخی و داغستان را فتح نمود و طی معاهده دیگر این دو منطقه یعنی باکو و ایروان به ایران پس داده شد.

نادر در سال 1143 در ماه محرم به طرف آذربایجان حرکت نمود پس از فتح ساوجبلاغ و مراغه و دهخوار ارقان و شکست دادن سپاه عثمانی در 27 محرم سال 1143 وارد شهر تبریز شد و ایروان را محاصره کرد. و چون شنید که افغانه ابدالی به مشهد (خراسان) حمله کرده‌اند. ناگریز شد تعقیب اندیشه آزاد سازی خاک کشور را به وقت دیگری موکول کند. پس اسیران و سرداران عثمانی را مورد تفقد قرار داد و آنان واسطهٔ افتتاح ابواب مسالمت میان او و دولت عثمانی شدند. نادر، بیستون بیگ افشار را نیز به فرماندهی مناطق آزاد شده آذربایجان در جنوب ارس گماشت و خود به خراسان بازگشت. در این میان طهماسب دوم صفوی چون نادر را در شرق دید درصدد برآمد به تنهایی با سپاهی به عثمانی‌ها حمله نماید. گرفتاری نادر در هرات، معوق ماندن فتوحاتش در آذربایجان و قفقاز، و پریشانی امور عثمانی، همه مؤید نهمت شاهی گردیدند و به تعبیری مارچوبه‌ها خود را به شکل مار آراستند و مهیای جدال با ترک‌ها شدند. تهماسب از اصفهان نهضت کرد. در همدان، ولی قلی خان را به خدمت سلطان محمود فرستاد تا جلوس وی را به تخت سلطنت تبریک بگوید. سفیر دیگری نیز نزد سرخای خان لزگی به شماخی فرستاد. سرخای، سر این سفیر و فرستادهٔ دیگری را که متعاقباً رسیده بود، برید و برای اظهار وفاداری به باب عالی فرستاد.

شاه به تبریز آمد و بیستون بیگ افشار، حاکم منتصب نادر را معزول کرد و معتمد خود محمد قلی خان را به جای وی قرار داد. پس آنگاه با جمعیتی نزدیک به هیجده هزار نفر عازم نخجوان و ایروان شد. وی در جمادی الاول سال 1143 از اصفهان با 18 هزار نیرو به تبریز آمد و در نزدیکی ایروان شکست سختی به عثمانیها داد و در یک جنگ قریب به 9 هزار نفر را به قتل رساند.

در این میان دولت عثمانی علی پاشا سرعسکر حدود ایروان و احمد پاشا حاکم بغداد را برای تسخیر عراق عجم و این

نواحی فرستاد. و طهماسب دوم به سرعت خود را به همدان رساند ولی در طی نبردی که در ناحیه کردخان با سپاه عثمانی آن هم به طور ناگهانی درگرفت احمد پاشا سر طهماسب دوم و سردار او محمد خان بلوچ را به مذاکرات بیهوده صلح گرم نمود ولی سپاه ترکان ناگهان حمله کرده و آن‌ها را شکست دادند احمد پاشا کرمانشاه و همدان را گرفت.

علی پاشا هم از فرصت استفاده کرد و مراغه و تبریز را گرفت و طهماسب دوم هم فرار نمود. احمد پاشا می‌دانست که نادر به این امر راضی نخواهد شد سریعاً با طهماسب از در صلح بدر آمد و معاهده صلح بغداد را به امضاء طهماسب دوم صفوی رساند که به موجب معاهده صلح بغداد شهرهای چون تبریز اردلان لرستان، همدان، کرمانشاه و ولایات آن طرف ارس یعنی گنجه و تفلیس و ایروان و نخجوان و داغستان را به عثمانی واگذار ولی ابداً راجع به پس گرفتن اسرای ایرانی صحبتی نکرد و ایشان در چنگ ترک‌ها ماندند.

حسین غلجائی برادر محمود افغان در غیاب نادر از خراسان به معاونت حاکم فراه اللهیار خان را از هرات رانده و تا نزدیک مشهد تاخته و ابراهیم خان ظهیر الدوله را شکست داده بود. نادر در رمضان 1143 هجری تا 1144 هجری افغانستان غربی را آرام نمود و هرات را ابتدا به اللهیار خان و پس از عصیان او بدیگری سپرد و در حین همین جنگ هرات بود که معیر الممالک متن معاهده شاه طهماسب را با احمد پاشا پیش او آورد.

نادر آن را امضاء نکرد و از طریق سفیر به باب عالی پیغام فرستاد که ممالکی را که از طریق طهماسب گرفته باز پس دهد. نادر بعد از فتح هرات به طرف بغداد حرکت نمود. نادر بعد از آنکه به تمام ولایات ایران ملغی بودن معاهده شاه را به عثمانی اطلاع داد. مسئله آزاد نشدن اسرای ایرانی را با آب و تاب تمام تقبیح نمود. طهماسب به خواهش نادر در اردو ماند و آن شب را به باده گساری و مستی روی آورد و کارهای زشتی انجام داد. نادر این مسئله را بهانه‌ای برای خلع او از حکومت در نظر گرفت چنانکه در پنجم ربیع الاول 1145 هجری او را از سلطنت خلع کرد و فرزند شیرخوارش به نام عباس سوم را به سلطنت برگزید و خود نیابت او را به دست گرفت بعد از این قضیه نادر برای تصرف بغداد حرکت نمود. او قریب یکسال بغداد را محاصره کرد. احمد پاشا هرچه سعی کرد که نادر را راضی به صلح کند نتوانست در طی نبردی که بین نیروهای ایرانی با عثمانی در گرفت ابتدا پیروزی از آن نیروهای ایران بود ولی با آمدن توپال عثمان پاشا و واقع شدن جنگ در کرکوک سپاه ایران به سبب کم آبی و تشنگی و حرارت زیاد تابستان از پای درآمد و نادر در این جنگ شکست خورد و از آنجا به همدان برگشت ولی کنترلش را از دست نداد و به تهیه سپاه مجدد برآمد.

در 22 ربیع الثانی در سال 1146 او دوباره از همدان به طرف عراق عرب سرازیر شد وی در ابتداء توانست در کنار آب

دیاله 20 هزار نفر از سپاهیان عثمانی را پراکنده کند و در طی جنگی که در ناحیه گیلان در سه فرسنگی کرکوک درگرفت سپاه توپال عثمان پاشا شکست خورد و نادر به طرف دیاله برگشت تا سپاه خراسان و کرمان و اردلان و کرمانشاه نیز برسند و برای گرفتن بغداد حرکت کنند در نتیجه سپاه عثمانی در مقابل سپاه ایران شکست خورد و توپال عثمان پاشا کشته شد و سر او را برای نادر آوردند و در اوایل جمادی الثانیه سال 1146 بغداد فتح گردید.

در این دوران محمد خان بلوچ در شوشتر سر به شورش برداشت و به سبب نارضایتی مردم جنوب ایران از امرای مالیاتی نادر به این شورش پیوستند در این میان نادر طهماسب قلی خان جلایر را برای سرکوبی محمد خان بلوچ فرستاد که وی را در سال 1147 دستگیر نمود و به نزد نادر که در اصفهان بود آوردند و بنا به فرمان نادر او را کور کردند و محمد خان تاب این حال را نیاورد و در زندان خودکشی نمود.

نادر در سالهای 1148 تا 1146 درصدد لشکر کشی به قفقاز و داغستان برآمد در این نواحی سرخای خان لکزی نماینده عثمانی حکومت می کرد. نادر طهماسب قلی خان جلایر را برای سرکوبی سرخای خان لکزی فرستاد و در طی دو شکست سرخای خان به نواحی چرکس گریخت و داغستان به تصرف درآمد و خان افشار از همانجا طهماسب قلی خان جلایر را به سرداری قندهار فرستاد، خود به فتح گنجه رفت. گنجه را فتح نمود و به محاصره تفلیس پرداخت. در این میان علی پاشا سخت در مقابل فشارهای نادر مقاومت ورزید و نادر از وجود نیروهای روسیه و مهندسیین آنها در جهت محاصره علی پاشا سود می جست و دولت روسیه به سبب جنگ با دولت عثمانی در کریمه درصدد برآمد که با نادر صلح کند و بدین سبب در سال 1148 هجری عهد نامه گنجه را با نادر امضا نمود.

این عهد نامه در اصل اتحادی بر ضد دولت عثمانی بوده است. در این میان دوباره بین دولت عثمانی و نادر در ناحیه قفقاز درگیریهایی پیش آمد چراکه چهار قلعه ایروان، گنجه، قارص، تفلیس پناهگاه عثمانیها بود و نادر بدون تصرف آنها نمی توانست عثمانیها را از ایران بیرون نماید. نادر به محاصره این چهار قلعه پرداخت در این میان عبدالله پاشا با 70 هزار سوار و 50 هزار پیاده برای تعرض به سپاه نادر به حدود ایروان آمد و در جلگه با غاورد یا مراد تپه با او روبرو شد طی جنگی که در گرفت. نیروهای عثمانی شکست سختی خوردند و 50 هزار نفر به همراه عبدا. . . پاشا در دیار بکر کشته شدند و در نتیجه این فتح گنجه و تفلیس هر دو تسلیم شدند لیکن ایروان و قارص هنوز پایداری می کردند. در هر حال در هشتم رمضان سال 1148 نادر به ساحل ارس آمد و در صحرای موقان اردو زد و در این محل عموم بلاد ایران اعیان و کدخدایان و قضات و ریش سفیدان را به اردو خواست و مامورین مخصوص برای فرستادن اجباری ایشان روانه

داشت و حکم شد که همه در پانزدهم بهمن در صحرای موقان گرد آیند و منظور از این اجتماع به تصویب رساندن سلطنت خود بوده است.

با ارائه پیشنهاد خود وی تصمیم گرفت از پذیرفتن این مسئولیت ابتدا خودداری کند ولی با قبول شروطی آن را قبول نمود و نادر در 24 شوال در سال 1148 یعنی دوازده روز به نوروز مانده بود با تصدیق و تایید نمایندگان کلیه بلاد ایران تاج سلطنت را برسرگذاشت و خود را نادرشاه خواند و سلسله صفویان که در حقیقت در سال 1145 هجری به خلع طهماسب دوم منقرض شده بود ولی با عزل شاه عباس سوم به کلی برافتاد.

از جمله شروطی که نادر به قبول سلطنت و حکومت ایران تن در داد عبارتند از:

ایرانیان از عقاید گذشته خود نسبت به اهل سنت دست بردارند تا اهل سنت مذهب شیعه را مانند مذاهب اربعه تسنن و خامس آنها بشمارند.

در خانه کعبه که ارکان اربعه آن به ائمه مذاهب سنت تعلق دارد ایرانیان نیز در یک رکن با ایشان شریک شوند و به آئین جعفری نماز بگذارند.

هر ساله از طرف ایران امیر حاجی تعیین شود که مانند امرای حاج شام و مصر و حجاج ایرانی را به کعبه ببرند و دولت عثمانی با او نیز مانند امرای حاج دیگر معامله نمایند.

اسرای طرفین آزاد شوند و خرید و فروش ایشان موقوف گردد.

وکیلی از هر یک از دولت در پایتخت یکدیگر باشند و امور مملکتین را بروفق مصلحت فیصله دهند.

نادر شاه برای تایید و تصدیق این شرایط توسط باب عالی عثمانی آن را به عبدالباقی خان زنگنه واگذار نمود تا با باب عالی عثمانی در استانبول ببرد. در سال 1148 نادر اقدام به فتح بحرین و تنبیه بختیاری‌ها نمود.

نادر شاه پس از ختم مجلس موقان برای تنبیه ایل بختیاری که پیوسته سرکشی کرده بودند به اصفهان آمد (پیش از این بایستی خاطر نشان کرد که بحرین به وسیله بیگلر بیگی فارس تحت عنوان محمد تقی خان فتح شده بود) و به یاری سپاهیان اصفهان و کهکیلویه بر علی مراد خان چهار لنگ سر کرده این طایفه غالب آمد و دستور داد که دست و پای او را ببرند و چشم او را در بیاورند بعد از فارغ شدن از این کار نادر در سال 1149/1150 به فتح و محاصره قندهار اقدام نمود.

نادر به همین نیت در مقابل قندهار به سبب طولانی شدن محاصره این شهر که از پای درآمد شهر تازه‌ای به نام نادر آباد ساخت و مراوده قندهار را با خارج قطع نمود. و در 23 ذی الحجه سال 1150 قندهار از پای درآمد. بدنبال آن در حین

محاصره قندهار، رضا قلی میرزا نیز بلخ و غندوز و بدخشان را فتح نمود و ابوالفیض خان امیر بخارا و ایلبارس خان امیر خوارزم را مغلوب نمود ولی به فرمان نادر متعرض خاندان امرای بخارا نشد و به خدمت نادر برگشت. نادر بعد از فراغت یافتن از داخل ایران به هند توجه‌اش را معطوف نمود. اولین برخورد نادر با هندیان به تاریخ 15 ذی‌العقده سال 1151 در ناحیه به نام کرنال بوده است که محمد پادشاه هند 300 هزار نفر با 2 هزار فیل و 2 عراده توپ از دهلی حرکت کرده و برای مقابله با نادر آماده گشت. اختیار امور محمد شاه هندی در این ایام به دست سه نفر بوده است که عبارتند از: نواب نظام الملک بهادر وی حاکم دکن بوده که به علت نقاری که بین او و شاه هند (محمد شاه) بوده لشگریان خود را احضار نکرد و به عقیده بعضی‌ها وی پنهانی با نادر متحد بود.

خان دوران صمصام الدوله، امیر الامرا و فرمانده کل سپاه محمد شاه بود.

قمرالدین خان اعتمادالدوله صدراعظم مملکت و این سه هیچکدام با دیگری خوب نبودند.

و باطناً در شکست کار یکدیگر می‌کوشیدند و یکی از عوامل شکست محمد شاه در مقابل نادر همین امر بوده است چنانکه در طی درگیری 20 هزار نفر از هندیان کشته شدند و تعداد کشتگان اردوی نادر 42 نفر و مجروحین آن را 200 نفر نوشته‌اند که دلیل این امر را بیشتر به آن جهت نوشته‌اند که هندیان با تیرکمان می‌جنگیدند و ایرانیان با تفنگ و فتح از آن نادر شاه گردید تا سه روز بعد از ورود لشگریان نادر به دهلی به علت احکام سخت که او صادر کرده بود از کسی حرکت خلافی سر نزد در روز یازدهم ذی‌الحجه به سال 1151 بین عده‌ای از اهالی شهر و چند تن از سپاهی نزاعی درگرفت و بین مردم شهر یافت که محمد شاه نادر را در طی مهمانی مسموم کرده است انتشار این خبر موجب هرج و مرج در دهلی گردید و جمعی سر به شورش برداشته و سپاهیان نادری را به قتل رساندند. چنانکه نادر 700 نفر از همراهان محمد شاه را به قتل رساند و در همان روز قتل عام دهلی را صادر نمود که در نتیجه این حرکت قسمتی از شهر در آتش سوخت و قریب 20 هزار نفر دیگر کشته شدند عاقبت امر نادر به شفاعت محمد شاه و نظام الملک و قمرالدین خان به قطع کشتار امر داد و بقیه مردم را عفو نمود. از جمله غنایم نقیسی که نادر شاه از هندوستان با خود به ایران آورد:

تخت طاووس

قطعه الماس کوه نور بوده است.

زمانی که خبر قتل نادر شایع شد رضا قلی میرزا از بیم آنکه مبادا مردم ایران به طرفداری صفویه برخیزند، محمد حسین

خان قاجار را به قتل رساند طهماسب دوم که در این دوران در سبزواری بود و پسران او یعنی شاه عباس سوم و سلیمان میرزا را نیز به قتل رساند. نادر در حمله به خیوه ایلبارس خان را گرفت و حکم قتل او را صادر نمود. چنانکه آمده است نادر در شعبان سال 1153 به خیوه دست یافت و یکی از نوادگان چنگیز را به حکومت گماشت سپس به مشهد آمد و به تهیه سپاه برای سرکوبی لزگی‌ها که برادرش ظهیرالدوله را کشته بودند مشغول شد نادر در دوم محرم سال 1154 زمانی که از مشهد به داغستان حرکت می‌کرد از راهی که از میان جنگل‌های سواد کوه می‌گذشت در 28 صفر همین سال سوء قصدی به جان وی صورت گرفت و تیری از پشت درخت به طرف او رها گردید و به موجب آن زیر بازوی راست او را خراشید و پشت دست چپ خود را در گردن اسب فرو رفت و از اسب فرافتاد. این ضربه خیال نادر را پریشان نمود. حالا دلایلی که موجب اختلال حواس و تغییر مزاجی نادر موجب گردید عنوان می‌کنیم:

سوء قصدی که به جان وی انجام گرفت، چنانکه آمده است گویند در این سوء قصد پسر او رضا قلی در آن دست داشته است دستور داد به تاریخ رمضان 1154 او را گرفته و در جلو چشم او چشمانش را از حدقه درآوردند. زمان حمله به داغستان علیه لزگی‌ها دولت روسیه با تهیه سپاهی مجهز به مقابله با نادر آمد و از این حادثه لزگی‌ها دلگرم شدند و نادر مجبور به مراجعت گردید.

عدم توفیق نادر در این سفر موجب خشم و ناراحتی او را فراهم آورد و در این میان ولایات ایران سر به شورش برداشتند و بیش از پیش بر نادر تأثیر گذاشت.

دولت عثمانی هم به درخواست‌های او شامل پنج شرط بوده است چنانکه شرح آن به‌طور خلاصه آمد جواب مثبت نداد و همین امر موجب گردید مزاج شاه کم کم تغییر نماید نادر در طول سال‌ها جنگ و تلاش به یک جا چندین بار شکست نخورده بود اگر چه شاید هم شکست خورده ولی به طور جزئی و گذرا بوده و دوباره آن را جبران نمود و دیدن این همه تحولات و کارشکنی در امور مزاج او را تغییر داد از جمله انقلابات که در سال‌ها 1156 در گرفت شورش محمد تقی خان بیکلر بیگی فراس بود که نادر محمد حسین خان قرخلو را به تنبیه او فرستاد.

چنانکه این سردار رشید نادر بر محمد تقی خان دست یافت و او را کور و مقطوع النسل نمود. دومین شورش در شیروان بوده شخصی به نام سام میرزا که ادعای فرزندگی شاه سلطان حسین را می‌نمود در آذربایجان سر برآورد و پس سرخایخان لزگی تحت عنوان محمد خان با او همدست شد. نادر توسط نصرا، میرزا و چند از سرداران بر او در تاریخ ذی القعدة سال 1156 دست یافت. سومین قیام در شمال ایران بود. این قیام در استرآباد توسط قاجار صورت گرفت رهبر این

قیام شخصی به نام محمدحسن خان قاجار پسر فتح علی خان قاجار نایب السلطنه شاه طهماسب دوم که بیشتر بدان اشاره شد. نادر توسط شاخه دیگر از قاجار (که یکی اشاقه باشی و دیگری یوری باشی) محمد حسن خان را شکست داد و در اواخر سال 1156 استرآباد را ویران نمود و جمع کثیری بی گناه و با گناه را به قتل رساند.

در اول سال 1157 هجری نادر به طرف مرزهای غرب کشور علیه عثمانی‌ها حرکت نمود. سر عسگر قارص احمد پاشا حمال اوغلی شخصی از اهالی رفسنجان کرمان را به عنوان صفی میرزا علم نمود و او را وارث سلطنت ایران و به نادر پیام فرستاد که می‌خواهد او را به سلطنت ایران برساند. نادر هم سام میرزا مدعی سابق را در اردو خود داشت نابینا کرده و به نزد احمد پاشا حمال اوغلی فرستاد و خودش به طرف قارص حرکت نمود و آنجا را در محاصره گرفت احمد پاشا اوغلی شرایط وی را قبول نمود. نادر از قارص به داغستان حرکت نمود ولی هنوز فعالیت‌های عثمانیها از بین نرفته بود. چنانکه یکن پاشا با 150 هزار سوار و 40 هزار پیاده برای جنگ با نادر اقدام نمود که در نزدیکی مراد تپه دو نیرو به تاریخ یازدهم رجب سال 1158 هجری به هم رسیدند که در این نبرد یکن پاشا شکست خورد و 12 هزار نفر از نیروی وی کشته شد و توپخانه و 5 هزار نفر از لشگریانش به دست نادر اسیر شدند.

پس از فتح نادر خود دولت عثمانی پیشنهاد صلح کرد و از آذربایجان به اصفهان آمد. نادر 2 نماینده به نام‌های میرزا مهدیخان منشی الممالک استرآبادی مولف جهانگشای نادری و مصطفی خان شاملو به استانبول فرستاد و در دهم محرم 1160 هجری عهدنامه دوم صلح استانبول را منعقد گردید که مفاد آن چنین است:

حدود دو کشور همان حدود باشد که در سال 1049 بین سلطان مراد چهارم و شاه صفی میرزا مقرر گردیده بود. (همان عهد نامه قصر شیرین)

طرفین بعد از این از دشمنی علیه یکدیگر و اقدام به امور منافی صلح دست بردارند.

والیان عثمانی حجاج ایرانی را سالم از محلی به محل دیگر برسانند.

طرفین سفرائی به مدت سه سال به خرج از طرف مقابل به پایتخت یکدیگر بفرستند.

حکام سرحدی از حرکات منافی دوستی دست بردارند و اهالی ایران از سب و دشنام دادن خلفا دست برداشته و مأمورین دو طرف از تجار یکدیگر باج و خراج خلاف قاعده مطالبه ننمایند.

حال بیابید ببینیم که دلیل روی گردان یا صفایی نداشتن مردم با نادر به چه سبب بوده است. بنابر روایت تاریخ چنانکه آمده است دلیل اصلی آن اقدامات نادر بوده است نادر اصرار زیادی داشت که مذهب شیعه را بیاندازد و به ترویج تسنن

بپردازد و آداب دینی مخصوص شیعیان و ضبط اوقاف پرداخت و هدف اصلی وی از این تلاش محو کردن نام و نشان صفویه و واداشتن مردم به فراموش کردن خاندان صفوی و از یاد بردن آثار خیر آنان در ایران بود. از عادات زشت و مشهور دوران نادری کور کردن افراد به منظور تنبیه و مجازات آنها بوده است چنانکه در این دوره با توجه به منابع تاریخی غالباً در اردوهای او از این جماعت کور زیاد به چشم می‌آمد.

به هر حال نادر با این همه فراز و نشیب از اصفهان به مشهد آمد و از آنجا برای سرکوبی اکراد خبوشان عازم گردید و تعداد زیادی از روسای قزلباش را از شدت جنون خودش می‌خواست از پای درآورد و روسای قزلباش وی چاره در این دیدند که شبانه وارد سراپرده او شوند و مرد بزرگی چون نادر را در چادرش به قتل برسانند چنانکه آمده است در شب یکشنبه یازدهم جمادی الاخر سال 1160 هجری در فتح آباد خبوشان این افراد وارد سراپرده نادر شده در حالی او در خواب بوده و از خواب رسته و به وسیله این افراد او و همسرش به قتل رسیدند. چنانکه مدت سلطنت وی راقرب به 12 سال آورده‌اند که شروع حکومت آن از سال 1148 آغاز و تا سال 1160 پایان یافت. از جمله کارهای نادر به خدمت گرفتن جان التن که اسلام آورده بود؛ در مشهد سرلنگرود به سال 1156 برای ساختن کشتی اقدام نمود وی توانست در سال 1156 یک کشتی به آب بیاندازد و حتی بعد از کشته شدن نادر او کارش را دنبال نمود ولی چنانکه آمده است او در سال 1165 در یکی از انقلابات محلی گیلان به قتل رسید و موضوع کشتی‌رانی دریای خزر موقوف ماند حال هدف تشکیل نیروی دریایی توسط نادر چه بوده است؟

در سال 1149 زمانی که محمد تقی خان والی فارس به عمان و بحرین لشکر کشی نمود چون کشتی نداشت با فشار هلندیها را به نقل و انتقال سپاهیان خود واداشت و به این ترتیب عمان و مسقط را گرفت و چون انگلیسیها در این عمل به ایران کمکی نکردند بلکه برخلاف به عثمانیها در دفاع بصره یاری رساندند نادر در صدد تهیه جهازاتی در خلیج فارس برآمد و حکم کرد که در بوشهر کشتی بسازند و چوبهای آن را از جنگل‌های مازندران به سواحل خلیج فارس بردند و مردم سر راه از شمال تا جنوب تقبل نمودند که مجاناً این چوبها را آبادی به آبادی دیگر برسانند و این کار نتیجه مطلوبی نداشت و ایران دارای کشتی و تجهیزات دریایی نگردید.

بعد از مرگ نادر علی قلی خان برادر زاده نادر به مشهد سید و امارت را آغاز نمود. اولین اقدام وی به قتل رساندن رضا قلی میرزا نابینا و نصرالله میرزا و امامقلی میرزا و سایر شاهزادگان به غیر از شاهرخ میرزا پسر رضا قلی بود. او شاهرخ را پنهان کرد که در صورت نگرفتن کار او شاهرخ را به سلطنت بردارد و در معیت او باشد. و بعد از مدتی او را به قتل

برساند و خود بر جای وی نشیند. علی قلی خان برادرزاده نادر در تاریخ 27 جمادی الاخری سال 1160 در مشهد با لقب علیشاه یا عادلشاه بر تخت نشست و به بخشش و عیاشی و اسراف پرداخت در این میان ابراهیم خان خود را در اصفهان شاه اعلام نمود و مدعی برادر گردید و در طی جنگی که بین او و ابراهیم در خاک زنجان در گرفت علیشاه مغلوب و دستگیر گردید و به حکم برادر کور گردید. ابراهیم شاه پیشرفت خود را مدیون امیر اصلان خان قرخلوی افشار بود. بعد از توفیق ابراهیم شاهرخ را از مشهد احضار نمود تا سلطنت را به نام او کند مردم مشهد این دعوت ابراهیم را نوعی فریب خواندند و شاهرخ خودش را در نهم شوال 1161 در مشهد شاه نامید و ابراهیم هم به تبعیت از شاهرخ در عراق نام سلطنت را بر خود گذاشت و به دفع شاهرخ اقدام نمود.

ولی به تاریخ 1162 هجری در قم بدست هواخواهان شاه کور گردید و علیشاه نابینا در اردو ابراهیم بود شاهرخ او را گرفته و به قتل رساند در این میان میر سید محمد متولی مشهد چون حکومت و سلطنت را از آن صفویه می دانست بر شاهرخ دست یافت و او را کور کرد و بنام شاه سلیمان ثانی در مشهد به پادشاهی نشست مردم مشهد این وضع را تحمل ننموده بر او دست یافتند و پس از چهل روز او را نابینا کردند شاهرخ به همین حال بماند تا در سال 1210 هجری فوت نمود آخرین بازمانده خاندان نادری شخصی به نام نادر میرزا بود که در خراسان به سال 1218 هجری توسط فتح علی شاه از خراسان برداشته شد.

سلسله نادری



نادر یا طهماسب قلی



عادلشاه (علی قلی خان)



ابراهیم



شاهرخ = به وسیله



آغا محمد خان قاجار



سبب دستیابی به خزاین نادر آنقدر زجر دید تا فوت نمود.



نادر میرزا: وی توسط فتحعلی شاه برداشته شد.



پایان حکومت

شروع حکومت خاندان نادری از سال 1148 با تصویب در انجمن موقان آغاز گردید و با قتل نادر میرزا به سال 1218 توسط فتحعلی شاه قاجار به حکومت 60 سال ایشان پایان داده شد مرکز حکومت شهر مشهد بود.

زندیه

طایفه زند از طوایف لر هستند که پیش از ظهور کریم خان چندان اسم و رسمی در تاریخ نداشتند ایل زند اصلاً در یکی از مضافات ملایر اقامت داشتند در ایام تسلط عثمانی‌ها بر مغرب ایران در عهد افغانه گاهی بر ترکان می‌تاختند و زمانی بر افغانان.

نادر پس از بیرون کردن این طایفه از ایران زندیه را سرکوب کرد و جمع زیاد از ایشان را به منطقه دره گزخراسان کوچ داد و آنان را در مقابل مساکن ترکمانان حوالی ابیورد نشانده. در زمان عادلشاه زندیه به خیال مراجعت به اوطان اصلی خودشان اختیار خود را از دست یکی از سپاهیان قدیم نادر که کریم (توشمال) نام داشت سپردند کریم به یاری برادر خود صادق زندیه را با وجود تعرضات اردوی علیشاه به خاک ملایر برگرداند و از این ایام ریاست ایل زند به عهده کریم نهاده شد.

در این دوران یعنی زمان ابراهیم شاه که بر برادر خود علیشاه عاصی شده بود کریم خان به دعوت علیشاه برای سرکوبی ابراهیم شاه فرستاده شد. در سال 1163 هجری اتفاقی بین سه خان لر صورت گرفت که عبارتند از: علی مردان خان، کریم خان، ابوالفتح خان چنانکه یکی از دختر زادگان شاه سلطان حسین را بنام اسماعیل سوم به پادشاهی برداشتند علی مردان خان نایب السلطنه گردید، کریم خان سردار سپاه و ابوالفتح خان والی اصفهان گردید. در این میان علی مردان خان بعد از مدتی سرپیچید چنانکه آمده است در غیاب کریم خان ابوالفتح را کشت و به آزار عیسویان جلفا پرداخت کریم خان که در این تاریخ به دفع سرکشی کردستان رفته بود به اصفهان آمد و آنجا را گرفت و علی مردان

خان به بختیاری پناه برد.

کریم خان پس از مغلوب ساختن علی مردان خان به دفع محمد حسن خان قاجار پرداخت و در مرحله اول گیلان را تصرف نمود و بعد به محاصره قلعه استرآباد شتافت و بدستیاری شیخ علی خان زند به این کار پایان داد و شیخ علی خان طاقت نیاورد فرار نمود و چون کریم خان شنید که شاه اسماعیل سوم به محمد حسن خان قاجار پناه جسته از عهده فتح استرآباد بر نیامد و شکست خورده به تهران بازگشت. واطلاع یافت که علی مردان خان هم با آزادخان افغان بر ضد او طرح اتحاد ریخته است.

در طی جنگی که بین آزاد خان افغان و کریم خان به تاریخ 166 در ناحیه کتل کمارج در سر راه بوشهر در گرفت. کریم خان در این محل آزاد خان را به سختی شکست داد و آزاد خان به اصفهان فرار نمود. کریم در تاریخ 1171 هجری حسن خان قاجار را به وسیله حسین خان دولو که از او کینه بدل داشت به قتل رساند پس از قتل محمدحسن خان قاجار کسان طایفه و پسر مهتر او آقا محمد خان از ترس دشمنان خانوادگی به صحرای یموت نزد ترکمانان پناه جستند ولی پس از چهار سال به کریم خان پناه آوردند و خان زند همه را در کنف حمایت خود گرفت.

کریم خان به پاس نعمت هیچ وقت متعرض خراسان که در دست شاهرخ میرزای نادری بود نشد و شاهرخ تا آخر حیات با اسمی از سلطنت در آنجا حکمرانی می کرد. در این دوران بود که شیخ علی خان زند را به سبب فتوحاتی که انجام داده بود سخت مغرور شده و توطئه‌ای بر قتل کریم خان درحین محاصره ارومیه طرح ریزی کرده بود کور کرد. کریم خان توانست به دفع فتحعلیشاه افشار بپردازد و نواحی آذربایجان، کرمان، یزد و جنوب خراسان را تحت تصرف خود درآورد. و از این زمان به بعد او هیچ گونه حرکت دیگری انجام نداد شیراز را به پایتختی انتخاب نمود و به عیاشی و خوش گذرانی پرداخت.

دلیل عدم توجه کریم خان در دوران حکومتش به جزایر جنوب:

نزدیکی پایتخت به جنوب

به علت زد و خوردهای متعدد با مخالفان و شورشیان

خالی بودن از حس کشور گشایی

در سال 1177 هجری انگلیسی‌ها مرکز تجارتی خود را از بندر عباس به بصره منتقل کردند و این عمل بعد از آنکه هلندی‌ها هم دارالتجاره خود را از ایران به خاک عثمانی انتقال داده بودند صدمه بزرگی بود که به تجارت خارجی ایران وارد آمد. کریم خان برای تلافی این کار انگلیسیها را در سال 1177 هجری به بوشهر برگرداند و به موجب فرمانی

نمایندگی کمپانی هند شرقی انگلیس را به افتتاح دارالتجاره‌ای در این بندر واداشت و حق انحصار تجارت بوشهر را به ایشان واگذاشت.

در سال 1167 رئیس تجارت خانه هلندی در بصره دایر کردید تیپ هاوزن جزیره کوچک خارک را به تصرف در آورد و آنجا را مرکز صید و تجارت مروارید قرار داد. قلعه‌ای نظامی در آن جزیره ساخت. شیخ بندر ریگ یعنی میر مهنا از اعراب رعیت ایران با اینکه چند بار کریم خان عاصی شده و خان زند به حرمت دامادش که در سلک خدمتگزاران زندیه می‌زیست از سر خون او درگذشته بود در این ایام بر صادق خان والی فارس و برادر کریم خان شورید.

صادق خان جمعی را به دستگیری میرمهنا به بندر ریگی فرستاد و میر مهنا به جزیره خارگو گریخت و از آنجا که این جزیره آب شیرین نداشت به خارک حمله برد. و در سال 1179 پس از کشتن یا اسیر گرفتن سپاهیان هلندی آنجا را تحت استیلای خود درآورد و این تاریخ زمان ختم دوره تسلط هلندی‌ها در خلیج فارس و سواحل جزایر آن است.

کریم خان زکیخان برادر مادری خود را به دفع میرمهنا فرستاد میر مهنا از جلوی زکیخان به بصره گریخت و در آنجا به قتل رسید و جزایر خارک و خارگو ضمیمه قلمرو و کریم خان شد. کریم خان برای اینکه زهر چشمی از انگلیسی‌ها بگیرد و هم بصره را از رونق و اعتبار تجاری بیندازد و برای اینکار سوء رفتار عثمانی‌ها را نسبت بزوار ایرانی و بعضی از امور جزئی دیگر را برای مداخله در خاک عثمانی بهانه قرار داد. ابتداء کشمکش بین ایران و عثمانی در اواخر عهد کریم خان بر سر حمایتی که خان زند از ولات کردستان عثمانی می‌کرد شکل گرفت و چون عمر پاشا والی بغداد پاشای تحت‌الحمایه ایران را از کردستان معزول ساخت کریم خان علی مراد خان زند خواهر زاده خویش را به کردستان فرستاد. ابتداء فتح با زندیه بود. اما چون علی مراد خان در حین جنگ در حال مستی به دست ترکان افتاد لشکریان بی سردارش منهزم شدند. محاصره بصره از سال 1189 توسط صادق خان آغاز گردید و پس از 13 ماه محاصره بالاخره در سال 1190 هجری فتح گردید. چنانکه آمده است در بهار سال 1190 بصره به دست صادق خان و ناصر خان آل مذکور فتح گردید.

صادق خان پس از چهار ماه اقامت در بصره علی محمد خان زند را در آنجا گذاشت و خود با سلیمان آقا به شیراز به خدمت برادر آمد. در غیاب صادق خان قسمتی از اعراب خوزستان بر علی محمد خان حکمران بصره شوریدند و با انداختن آب در میان سپاه ایران جمعی از ایشان را تلف کردند و حکمران زند نیز به دست غلام خود به قتل رسید.

صادق خان توسط کریم خان به سال 1192 هجری به تنبیه اعراب سرکش و ضبط بصره روانه شد. صادق خان یاغیان را سرکوب کرده و به بصره آمد و تا سال 1193 در آنجا ماند و در سیزدهم صفر همین سال به درد سل و قلنجی سخت در

شیراز فوت نمود. از جمله اقدامات کریم خان زند، وی از قبول عنوان پادشاه و سلطان احتراز می‌جست و خود را وکیل الرعایا نامید از بناهای او در تهران عمارتی بوده است که بنام (خلوت کریم خانی) معروف است و هم چنین آثار ارزنده‌ای در شیراز از خود به جای گذاشت که می‌توان به آثاری چون بازار و مسجد و حمام و کیل اشاره کرد.

از بزرگان زندیه کسانی که به قید زکیخان نیفتادند یکی صادق خان برادر تنی کریم خان بود که استظهار الدوله لقب داشت و با جعفر خان پسر خود در بصره می‌زیست دیگر علی مردان خان سردار کریم خان که اندکی قبل از رحلت خان زند به اصفهان مامور شده بود. علی مردان خان نیز در اصفهان علم طغیان برافراشت و زکیخان با 40 هزار سپاه بدفع او عازم گردید. در منزل (ایزد خواست) جمعی از لشکریان که از بی اعتدالیها و حرکات سوء زکیخان به جان آمده بودند او را به قتل رساندند و ابوالفتح خان موضوع را به اطلاع علی مردان خان رساند و خود به شیراز برگشت و مستقلاً به تخت پادشاهی نشست.

علی مردان خان تا این تاریخ از ابوالفتح خان اطاعت می‌کرد و بنام خدمتگزاری نسبت به او ذوالفقار خان اقشار حاکم یاغی خمسه و اسماعیل خان قشقای از سرکشان مخالف را به قتل رساند و سرهای ایشان را به شیراز فرستاد. علی مراد خان بعد از 9 ماه محاصره در سال 1196 شیراز را گرفت و صادق خان علی نقی خان را کشت و ابوالفتح خان و پسران دیگر کریم خان را نابینا کرد و خود به پادشاهی نشست و در ازاء خدمتی که جعفر خان نسبت به او کرد حکومت کردستان را به او واگذار نمود. در این میان شیخ ویس خان پسر علی مراد خان که کمی بعد پدرش و سران دیگر زندیه به او پیوستند در سال 1198 ساری را فتح نمود و آقا محمد خان قاجار را از آنجا راند و او از مازندران به استرآباد گریخت.

چنانکه آمده است علی مراد در همین ایام یعنی سال 1199 به طغیان جعفر خان و یکی و دو تن از مدعیان گرفتار گردید و به اصفهان برگشت و همین که به مورچه خورت رسید در سال 1199 وفات یافت. پس از مرگ علی مراد خان جعفر خان پسر صادق خان استظهار الدوله و برادر مادری علی مراد خان در نتیجه خیانت پدر به حکومت کردستان و خمسه منصوب گردید. و در لشگر کشی علی مراد خان به مازندران بر او شوریده بود به اصفهان آمد و در قدم اول شیخ ویس خان را گرفت و کور کرد سپس نجف خان زند را با سپاهی به عزم دفع قاجاریه روانه طهران نمود. آقا محمد خان لشگر جعفر خان را یکبار در (قم) و بار دیگر در کاشان مغلوب کرد و جعفر خان از ترس اصفهان و کردستان را مطیع خود ساخت.

جعفر خان پس از مراجعت آقا محمد خان اصفهان را از قاجاریه پس گرفت اما سال بعد یعنی در 1200 بار دیگر آنجا را

از دست دادو باز به فارس منهزم و از این تاریخ تا سال 1202 پیوسته بین طرفداران قاجاریه و زندیه نزاع در میان بود تا آنکه در همین تاریخ اخیر جعفر خان به توطئه بعضی از امرای زندیه مسموم و مقتول شد و صید مراد خان جای او را گرفت. پسر رشید لطف علی خان بعد از مرگ پدر بر تخت شاهی نشت اولین اقدامی که انجام داد، توطئه کنندگان در قتل پدر را کشت. لطف علی خان آخرین پادشاه خاندان زند پسر جعفر خان بود وی در طی درگیری با آقا محمد خان شکست خورد و دلیل شکست آن را مورخان چنین آورده‌اند:

به علت جوانی

بی تجربگی او از سیاست و مردم داری

عدم تدبیر پادشاهی و غرور و جهل وی بوده که به نصیحت خیراندیشان گوش فرا نمی‌دهد و همین عوامل دست به هم داد که بزودی از پا در آمد و دولت زندیه با قتل او انقراض یافت.

چنانکه می‌بینیم که لطف علی خان زند به واسطه خیانت حاج ابراهیم کلانتر توسط آقا محمد خان دستگیر شد بنا به روایت تاریخ از سال 1206 تا سال 1209 هجری در قلعه بم کرمان به دست آقا محمد خان اسیر و مقتول گردید. این خاندان در سال 1163 حکومت را بدست گرفت و در سال 1209 هجری به مدت 46 سال حکومت با مرگ لطف علی خان پایان یافت.

خاندان زندیه

↓

کریم خان (توشمال)

↓

ابوالفتح خان

↓

علی مراد خان (بعد خلع شد)

↓

محمد علی خان

↓

صادق خان



علی مراد خان



جعفرخان



صید مراد خان



لطف علی خان



پایان حکومت

شروع حکومت از سال 1163 تا سال 1209 هجری به مدت 46 سال ادامه یافت که لطف علی خان در تهران به دستور آقا محمد خان به قتل رسید و مرکز حکومت این خاندان شیراز است.

قاجاریه

قاجاریه طایفه‌ای از نژاد مغول هستند. چنانکه در منابع تاریخی آمده است قاجار یا طایفه قاجار در عهد چنگیز و اخلاف او از مغولستان به بلاد اسلامی گام نهادند و در بین شام و ایران خاصه در حدود ارمنستان فعلی اسکان یافته‌اند. در ایام قیام شاه اسماعیل صفوی قاجاریه مقیم ارمنستان بودند و از جمله طوایفی بودند که به یاری صفویات برخاستند. شاه عباس اول زمانی که در راس امور قرار گرفت ایل قاجار را از محل اصلی خود یعنی ارمنستان کنونی کوچاند و ایشان به سه محل مختلف هدایت کرد:

دسته‌ای از آنها را در قراباغ در مقابل اقوام مهاجم و جنگجویی چون لزگیان قرار داد.

دسته دیگر از آنها را برای مقابله با ترکمانان به گرگان و استرآباد روانه ساخت.

دسته سوم را شاه عباس به مرو در جلوی اوزبکان قرار داد.

شاه عباس فقط این طایفه را برای مقابله با اقوام مهاجم استفاده نکرد بلکه از طوایف کرد هم برای مقابله با تهاجمات اقوام مهاجم استفاده نمود.

دسته دوم که شاه عباس در نواحی گرگان و استرآباد اسکان داد این دسته به دو شاخه تقسیم شدند یکی اشاقه باش.

دیگری یوخاری باش. که در دو طرف رودخانه قرار داشتند در زمان هجوم افغانه رئیس تیره قوانلو از قبيله اشاقه باش فتح علی خان قاجار به عزم یاری شاه سلطان حسین عازم اصفهان گردید. به تاریخ 14 صفر سال 1139 به تحریک نادر بدست یکی از قاجاریه یوخاری باش به قتل رسید بعد از فتح علی خان قوانلو دو پسر از اوباقی ماندند یکی محمد حسین خان قاجار و دیگر محمد حسن خان. محمد حسین خان قاجار به دربار طهماسب دوم راه یافت و از طرف او به حکومت گرگان و استرآباد روانه گردید. چنانکه در سال 1151 هجری همین محمد حسین خان رضا قلی میرزا شاه طهماسب دوم و دو پسر خرد سالش عباس میرزا (شاه عباس سوم) و سلیمان میرزا را به قتل رسانید.

در دوره نادر محمد حسین خان قاجار دائماً متواری بوده است در سال 1156 هجری نادر به جنگ با دولت عثمانی بود محمد حسن قاجار با عده‌ای از ترکمانان یموت به استرآباد حمله کرد و آنجا را فتح نمود. نادر محمد حسین خان قاجاری یوخاری باش را به دفع محمد حسن خان فرستاد و محمد حسن خان به استرآباد برگشت و آن شهر را تصرف خود درآورد. محمد حسن خان بالاخره در طی کشمکش‌ها با زندیه در جمادی الاول سال 1172 هجری در مازندران به قتل رسید. کریم خان زند از 9 پسر محمد حسن خان 2 تن به نامهای آقا محمد خان، دیگری حسین قلی خان را با خود به شیراز برد. و دردستگاه خود مقام داد و بقیه افراد را به قزوین فرستاد. وی در سال 1184 حسین قلی خان را به حکومت دامغان منصوب نمود. به علت بی رحمی و بیداری و سخت کوشی که حسین قلی خان انجام داد او را جهانسوز خواندند. و بزودی بر ولینعمت خود شورش ورزید و در این حال بود تا در سال 1188 در استرآباد به دست ترکمانان به قتل رسید. آقا محمد خان تا زمان فوت کریم خان 1193 در شیراز بماند و به طهران حرکت کرد در طهران دریافت که از هفت برادر او چند تن مایل به ریاست او برایل اشاقه باش و دعوی سلطنت نیستند مخصوصاً از ایشان مرتضی قلی خان و رضا قلی خان و مصطفی خان به جلوگیری از او در حدود مازندران ایستاده‌اند.

آقا محمد خان جعفر قلی خان را به دفع ایشان فرستاد و او برادران مغلوب نمود. در این دوران حکومت گیلان در دست شخصی به نام هدایت خان حاجی جمال فومنی بود که او و پدرش نسبت به محمد حسن خان قاجار خدماتی کرده و مقبول نظر او شده بودند هنگامی که آقا محمد خان درصد سرکوبی هدایت خان برآمد برادر مدعیش رضا قلی خان بر بار فروش (بابل) تاخت و آقا محمد خان را که مقیم بود با بابا خان و برادر کوچکترش که بنام پدرش حسین قلی خان خوانده می‌شد و مادر ایشان همگی را اسیر کرد. رسیدن این خبر به گیلان باعث مراجعت جعفر قلی خان و مصطفی قلی خان گردید و کار دفع هدایت قلی خان بر اثر فرار او به شروان ناتمام ماند. چنانکه آمده است هدایت قلی خان پس از

چهار سال زیستن در خارج از گیلان به یاری جمعی از گیلان به رشت آمد و آنجا را گرفت. آقا محمد خان مصطفی خان قاجار دولو سردار خود را به تنبیه هدایت خان فرستاد و هدایت خان این بار در حین فرار در لب دریا به قتل رسید و گیلان سراسر مطیع قاجار گردید. آقا محمد خان بعد از دفع برادران مدعی و غلبه بر زندیه و مطیع ساختن شمال ایران در نوروز سال 1200 هجری به تهران آمد و در یازدهم جمادی الاخر در تهران رسماً تاج گذاری نمود.

چنانکه آمده است آقا محمد خان به سبب مقطوع النسل شدن توسط علیشاه یا عادلشاه معروف نادری فرزند بابا خان پسر بزرگ حسین قلی خان جهانسوز را به ولیعهدی انتخاب نمود. و تهران را به علت نزدیکی به استرآباد مقر ایل قاجاریه و دسترسی به ایالات جنوبی که هنوز در دست زندیه بود به پایتختی برگزید و حکومت ولایات مطیع خود را بین روسا و بزرگان قاجار تقسیم نمود و مهیای استقبال جعفر خان زند و پسر او لطف علی خان گردید.

در سال 1204 لطف علی خان که سپاهیان خود را برای مقاومت کافی نمی‌دید برای جمع‌آوری نیروی کمکی به طرف دشتی و دشتستان روانه گردید و اعیان شیراز آقا محمد خان را به ضبط آن شهر دعوت نمودند. لطف علی خان برای جنگ با آقا محمد خان شیراز را به حاج ابراهیم کلانتر سپرد و برای آنکه از او در غیاب خود حرکت خلافی سرزنند پسر او را نیز به رسم گروگان با خود همراه داشت. حاج ابراهیم کلانتر اختیار شهر شیراز را در دست گرفت. حاج ابراهیم کلانتر بر نیات باطنی او آگاهی یافت از یک طرف در شیراز بدستگیری بزرگان خاندان زند پرداخت و از طرف دیگر عبدالرحیم خان برادر خود را که در اردوی لطف علی خان زند بشورانیدن لشکریان او واداشت و پس از درگیریهای متعدد لطف علی خان زند به شهر کرمان در سال 1208 پناه برد. و آنجا را تحت تصرف خود درآورد آقا محمد خان پس از چهار ماه محاصره کرمان عاقبت به سبب خیانت بعضی شهر به تصرف آقا محمد خان درآمد وی دستور داد که 20 هزار جفت چشم از مردم آن شهر در آورده و به او تحویل دهند. حاکم بم هم به این دلیل که برادر خود را با یاران لطف علی خان زند ندید تصور کرد که او هم اسیر آقا محمد خان شده است و با این تصور لطف علی خان را دستگیر نمود و امیدداشت با سپردن وی برادر خود را آزاد سازد. چون لطف علی خان از این قضیه آگاهی یافت تصمیم به فرار گرفت ولی آخرالانجام با زخمی که به او زده شد دستگیر شد و به آقا محمد خان تسلیم گردید و آقا محمد خان قاجار با دودست خویش چشم‌های لطف علی خان را از حدقه در آورد و دوقطعه الماسی که همراه لطف علی خان زند به نام‌های دریای نور و تاج نور بود از او گرفت و او را به تهران فرستاد و خود به شیراز رفت از شیراز با تحریک حاج ابراهیم کلانتر دستور قتل لطف علی خان را صادر نمود و او این کار را در سال 1209 انجام داد و حاج ابراهیم کلانتر در این زمان به لقب اعتمادالدوله مفتخر گردید.

وی در سال‌های 1209 و 1210 به فتح نواحی گرجستان حرکت نمود. از جمله وقایع مهم دوران آقا محمد خان تصرف شهرهایی چون دربند، باکو، شکی قراباغ و گنجه بود که این کار در سال 1210 انجام گرفت وی در سال 1210 به منظور تسخیر خراسان به بهانه زیارت مشهد مقدس حرکت نمود و هدف اصلی وی از آمدن به مشهد در اصل دست یابی به بقیه جواهرات نادری بود که در دست نوه او شاهرخ میرزای نادری نابینا قرار داشت. چنانکه هر روز او را به بهانه‌ای عذاب می‌داد چنانکه حتی آمده است امر کرد تا سرب گداخته بر سر او ریختند و او را که شصت و سه سال سن داشت به مازندران روانه کرد. و شاهرخ نادری هم فوت نمود. آقا محمد خان یکی از قلاع شوشی را تسخیر کرد و ابراهیم خلیل خان به داغستان گریخت چنانکه روایت است او در این هنگام بر چند تن از خدمتکاران خود خشم گرفت. و به آنان وعده کرد که آن‌ها را خواهد کشت خدمتکاران چون دانستند که آقا محمدخان وعده‌ای که داده است به انجام خواهد رساند شبانه به محل اقامت او وارد شدند و وی را در 21 ذی الحجه سال 1211 به هنگام سحر کشتند. بعد از کشته شدن او ولیعهد وی باباخان پسر جهانسوز همان فتح علی شاه که در این موقع در شیراز بود به عجله به تهران آمد و بر تخت نشست و اعتمادالدوله را به صدرات برگزید. و او رسماً در سال 1212 هجری مصادف با عید فطر در تهران تاجگذاری نمود. جسد آقا محمدخان را که در شوشی بود فتح علی شاه دستور داد که از آنجا حرکت دهند و به نجف اشرف ببرند و در آنجا دفن نمایند. در دوران وی شورش‌هایی اتفاق افتاد که از جمله آن صادق خان شقاقی که در آذربایجان علم طغیان را برافراشت ولی پس از مدتی این قیام خوابید و شاه حکومت سراب را به وی داد. در این دوره محمد خان زند در شیراز از علم طغیان را برافراشت و تعدادی را به دور خود جمع نمود. فتحعلی شاه تعدادی از سران قاجار را به سرکوبی او فرستاد و این قیام فروکش نمود. در سال 1213 هجری برادر تنی شاه به نام حسین قلی خان 1 سرانفرمانی برداشت که فتح علی شاه حکومت اصفهان و بعد از آن فارس را به وی واگذار نمود. فتح علی شاه بنا به توصیه آقا محمد خان فرزند خودش یعنی عباس میرزا را که چهارمین پسر وی بود به ولیعهدی انتخاب نمود و او را به فرمانروایی آذربایجان گماشت وی به سلیمان خان اعتضادالدوله قاجار برادر یکی از زنان خود منصب اتابکی داد و میرزا عیسی فراهانی یعنی میرزا بزرگ قائم مقام اول را به وزارت برگزید. از جمله اقدامات فتح علی شاه به قتل رساندن حاج ابراهیم کلانتر معروف به اعتمادالدوله بود وی در دربار چهار پادشاه به مدت 14 سال با قدرت تمام حکفرمایی کرده بود که عبارتند از: جعفرخان زند، لطف علی خان زند، آقا محمد خان و فتحعلی شاه.

حال دلیل قتل او توسط فتحعلی شاه این است: فتحعلی شاه از نفوذ بیش از حد وی و یارانش می‌ترسید به همین سبب

با وجود تمام کارهایی که برای رسیدن به حکومت فتحعلی شاه انجام داده بود. به امر شاه کور گردید و زبانش را نیز بردند و با این وضع او را به قزوین آوردند وی در آنجا فوت نمود. بعد از عزل او مقام صدرات به میرزا محمد شفیع مازندرانی رسید. از جمله کارهای دیگر فتح علی شاه کشتن نادر میرزای نادری پسر شاهرخ بود که با کشته شدن او در سال 1218 در اول رمضان به حکومت نادری پایان داد و مشهد را فتح کرد. در دوره فتح علی شاه قاجار تیپو صاحب معروف سلطان میسور علیه انگلیسی‌ها در هند قیام نمود و شجاعانه با لرد ولسکی به جنگ پرداخت در 1214 هجری مهدی علی خان نماینده شرکت تجاری انگلیس به دوستی ایران مایل بود سفیری پیش فتح علی شاه فرستاد اما از خوشبختی لرد ولسکی تیپو در همین ایام در جنگ کشته شد. اولین نماینده خارجی در عهد فتح علیشاه بنام مهدی علیخان در سال 1214 هجری برای ایجاد روابط دوستانه و دوستی ایران و انگلیس به ایران فرستاده شد. پس از ورود مهدیخان به تهران دولت ایران سفیری را به نام حاجی خلیل خان قزوینی را به هندوستان فرستاد و حاجی خلیل در بمبئی مقیم شد و در سال 1219 نزاعی بین قراولان هندی و کسان ایرانی او در گرفت که وی کشته شد احتمالاً این درگیری به واسطه بی احترامی به مراسم مذهبی هندیان بوده است و لرد ولسکی نامه‌ای به فتحعلیشاه نوشت و از این سو تصادف معذرت خواست. در همین دوران است که ناپلئون ابتداء با تحریک و یاری تیپو صاحب در مسیور پرداخت اما چون نتوانست او را پشتیبانی کند تیپو صاحب بدست انگلیسی‌ها به قتل رسید ناپلئون از آن راه نتیجه‌ای نگرفت به همین علت ابتداء در صدد طرح دوستی با دولت عثمانی برآمد و پس از آن به جانب ایران روی آورد. در دوره‌ای که بنا پارت سرگرم زد و خورد با انگلیس و متحدین او در اروپا و دریای مدیترانه بود، در این دوره جنگ ایران و روسیه اتفاق افتاد این جنگ در سال 1218 هجری برابر با 1804 میلادی صورت گرفت. فتحعلیشاه برای جنگ با روسیه ابتداء از دولت انگلیس کمک خواست در این زمان نماینده‌ای از ناپلئون وارد ایران گردید و ایران با فرانسه روابط دوستی برقرار نمود. ناپلئون برای اینکه انگلیس را از راه حمله به هندوستان و سایر مستعمرات تضعیف نماید از پیش جلب رابطه دوستی با ایران را سر لوحه کار خود قرار داده بود و به همین خاطر یکی از منشیان خود به نام ژوبر را به ایران فرستاد. او بدست عمال عثمانی اسیر گردید. و او مجبور گردید شخص دیگری به نام رومیو را به دربار ایران بفرستد. ولی کمی بعد رومیو فوت نمود ولی ژوبر توانست از دست عمال عثمانی رهایی یابد به ایران آمده و با شاه ایران ملاقات نمود و طرح قرار داد یا عهد نامه فین کنشتاین را ریخت. ناینده ایران میرزا رضا خان قزوینی حاکم قزوین بود وی به اردوگاه فین کنشتاین در لهستان روانه شد و این قرار در 25 صفر 1222 بین ایران و فرانسه به امضاء رسید. مفاد این قرار داد عبارت بود از:

به موجب آن ناپلئون تعهد کرد که در برگرداندن گرجستان به ایران و مجبور ساختن روسیه در واگذاری آن سعی کند. برای اصلاح و تقویت سپاه ایران اسلحه و توپ و تفنگ و مهندس و معلم در اختیار ایران گذارد. در ازاء آن ایران تعهد کرد: در جنگ فرانسه و انگلیس و روس متحد این کشور باشد

در صورت اراده ناپلئون به لشکرکشی هند از راه ایران فتحعلیشاه به ایشان راه عبور دهد

اگر هم ضرورتی پدید آمد بنادر و سواحل خلیج فارس را در اختیار نیروی دریای فرانسه قرار دهد.

در این میان انگلیس شخصی را به نام سر جان ملکم را به ایران فرستاد وی با دادن هدایای گرانبها سعی نمود با دولت ایران معاهده‌ای به امضاء برساند و در این کار موفق شد که فتحعلیشاه تعهد کرد که مادامی که زمان شاه افغان دست از تعدیایت خود به حدود هند و انگلیس برنداشته با او صلح نکند و فرانسویان را به ایران راه ندهد و انگلیس هم تعهد کرد در عوض اگر ایران مورد تهدید روسیه یا افغانه قرار گیرد برای ایران اسلحه تهیه نماید. در این عهد نامه در تاریخ به نام عهد نامه مجمل است.

بعد از انجام قرار داد فین کنشتاین به امر ناپلئون ژنرال گاردان عده‌ای از مهندسين و نظامیان و معلم وارد ایران شدند. چنانکه ایران توانست با یاری فرانسویان روس‌ها را شکست داد و فرانسویان در این خروش تعلیم سپاهیان ایران را برعهده گرفتند. در سال 1807 میلادی برابر با 1222 الکساندر اول امپراطور روسیه پس از شکستهای که در اروپا از ناپلئون خورد. در شهر تیلسیت از بلاد پروس شرقی با او ملاقات کرد و در پاییز سال 1223 هجری نماینده دولت انگلیس در بصره که سر فورد جونز نام داشت از طرف دربار لندن به ایران آمد چون به شیراز رسید به واسطه آمدن سفیر انگلیس ژنرال گاردان از تهران. خارج شد و روابط ایران و فرانسه بدین ترتیب از بین رفت.

سرجان ملکم در سال 1224 با عده‌ای خبره نظامی به ایران آمد از جمله این نظامیان لیندسی که بیش از دو متر طول قامت او بود ایرانیان او را به رستم نام صدا می‌کردند پوتین جروکریستی دو مامور عالی رتبه برای آموزش تسلیحاتی و نظام وظیفه به ایران آمدند. در سال مراجعت حاجی میرزا ابوالحسن خان ایلچی چنانکه به (حاجی بابا) معروف شده در سال 1225 دولت انگلیس برای بستن عهد نامه جدید سرگوراولی را به سفارت ایران فرستاد. عاقبت به سال 1228 سرگوراولی معاهده‌ای با ایران تحت عنوان عهد نامه مفصل امضاء کرد.

جیمس موریه نویسنده کتاب حاجی بابا با سفیر جدید انگلیس الس پس از به تصویب رساندن آن را برای جلب امضای فتحعلیشاه به طهران آوردند و دولت ایران این معاهده شوم را به امضا رساند این واقعه در ذی الحجه سال 1229 صورت

گرفت از مفاد این عهد نامه:

عموم معاهدات و قراردادهایی را که با دول اروپایی دشمن انگلیس بسته شده لغو نماید. راه عبور سپاهیان به ممالک انگلیس را که در حال جنگند از خاک خود به سمت هند ببندد. عمال ایران را وادارد که عبور لشکر دشمن انگلیس را از خوارزم و تاتارستان و بخارا و سمرقند و غیره را محافظت کنند. با امضاء این معاهده در سال 1229 که یکی از بدترین معاهدات تاریخ ایران است این کشور از لحاظ سیاسی کاملاً تحت نظر انگلیس قرار گرفت و با امضای آن دولت ایران در حقیقت استقلال سیاسی کاملاً تحت نظر انگلیس قرار گرفت و با امضای آن دولت ایران در حقیقت استقلال سیاسی خود را از دست داد.

بهترین کتابی که در مورد جنگ‌های ایران و روس توضیح می‌دهد، کتاب مائر السلطانیه از عبدالرزاق دنبلی معروف به مفتون است روسیه در این دوره توانست به سال 1215 گرجستان را به خاک خود الحاق کند. در این زمان سیسیانف حکمران روسی عهده‌دار قفقاز گردید. او در میان عامه ایران ملقب به اشپخدر معروف شده و در اوایل سال 1218 درصد تصرف خانات و گنجه و شوشی برآمد و در شوال سال 1218 با وجود دفاع مردانه حاکم ایرانی گنجه به علت خیانت در گرفتن آنجا موفق گردید در سال 1219 جنگی بین سپاه ایران به فرماندهی عباس میرزا و نیروی روسی به فرماندهی سیسیانف به کمک محمد خان قاجار حاکم ایروان که تسلیم سیسیانف شده بود در حوالی اچمیازین در گرفت و ابتداء جنگ کمی سست گردید ولی ناگهان سیسیانف از طرح غافلگیری استفاده نمود و به سپاه عباس میرزا حمله‌ور گردید وی حتی توانست تا نواحی گیلان هم نفوذ نماید ولی با مقاومت و یاری سپاه ایران سیسیانف عقب نشینی کرد و در طی درگیری‌هایی سیسیانف سردار روسی به دست پسر عموی حسین قلی خان به ضرب گلوله کشته شد.

از جمله جنگ‌های ایران با روس‌ها جنگ خانشین در سال 1222 که عباس میرزا توانست روس‌ها را شکست دهد. جنگ اصلاندوز در سال 1228 که بین عباس میرزا و گودوویچ در گرفت. در این میان روس‌ها از ولایاتی که گرفته بودند راضی بودند و چندین بار پیشنهاد صلح به دولت ایران دادند و هدف عمده ایشان از انعقاد صلح با ایران این بوده است که با در دست داشتن این ولایات راه حمله به خاک عثمانی بر ایشان باز بوده است ولی این مذاکرات به نتیجه نرسید. در حالی که نیروهای عباس میرزا در حال آرامش و آسایش بودند سپاه روس حمله خود را آغاز نمود و نظم سپاه ایران به هم ریخت. دو افسر انگلیسی هم به همراه عباس میرزا هر چه سعی کردند که سپاه را به نظم درآورند توفیقی نیافتند و حتی کریستی در این جنگ زخمی شد و به واسطه آن زخم چندی بعد فوت نمود و چندی نگذشت که دولت از طریق میرزا

ابوالحسن خان تقاضای صلح نمود اگرچه فتحعلیشاه قصد داشت با تهیه سپاهی به نواحی غربی بشتابد ولی به سبب طغیان ترکمانان در شرق ایران یعنی خراسان از این کار منصرف شد و عهدنامه‌ای در 29 شوال سال 1228 به نام عهد نامه گلستان بین ایران و روسیه منعقد گردید که به موجب آن:

ایران قبول نمود جمیع ولایات را که تا آن زمان روس‌ها گرفته‌اند ملک ایشان باشد

ولایاتی چون گرجستان و ولایات ساحلی دریا سیاه، دربند، شروان، قراباغ؛ شکی، کنجه، موقان و قسمت علیای طالش به روسیه واگذار شود.

دولت ایران حق کشتی رانی در دریای خزر را ندارد.

در عوض روسیه تعهد کرد که نیابت سلطنت عباس میرزا را در ایران به رسمیت بشناسد و در رساندن او به سلطنت سعی و تلاش کند.

شکست اصلان‌دوز و عقد عهد نامه گلستان و شورش‌هایی که مقارن این احوال در ایران روی کرد ضعف دولت را به منتهی الیه درجه رساند و در همین ایام سرگوراوزولی طرح معاهده شوم دیگری بین ایران و انگلیس را به نام عهد نامه مفصل در ایران به امضاء رساند و ایران از لحاظ سیاسی الت دست انگلیس گردید.

شورش‌های متعدد بعد از شکست اصلاندوز عبارتند از:

محمدخان افغان غلجایی که در بم این شورش سرکوب گردید.

فیروز میرزا والی هرات و غوریان بر محمد ولی میرزا پسر شاه و حکمران خراسن شورید و در سال 1229 فیروز میرزا شکست خورد

خواجه محمد کاشغری که در سال 1228 در ناحیه مازندران و استرآباد فتنه و فساد بزرگی برپا نمود. چنانکه این قیام توسط محمد میرزا و حاکم مازنداران سرکوب گردید.

به سال 1230 اسحق خان قرائی در نواحی خراسان سر به شورش برداشت که توسط شجاع السطنه این شورش خوابانده شد. در دوره فتح علیشاه بود که محمود شاه و پسرش کامران میرزا پس از آنکه از کابل و قندها رانده شدند به آن قناعت ورزیده که تحت اطاعت ایران به امیری هرات باقی بمانند ولی چون از فکر استقلال بدر نرفته بودند و هر وقت مجال می‌یافتند سرکشی می‌کردند ولی کمی بعد سرکوب و مطیع می‌شدند از جمله حوادث این دوران درگیری بین دولت ایران با دولت عثمانی بود که درگیری‌ها به واسطه آمدن عبدالرحمن پاشا به ایران آغاز گردید.

دولت عثمانی درخواست فرستادن سردار اسیر خود که در طی جنگی به همین مناسبت صورت گرفته نمود. شاه ایران هم تقاضا دولت عثمانی را پذیرفت و آن را به خاک عثمانی برگرداند. از جمله اختلاف بین ایران و دولت عثمانی در زمان فتحعلیشاه این بوده است به علت سکونت ترکان سنتی در سراسر مرز ایران و عثمانی رفت و آمد ایشان از یک مرز به مرز دیگر و گفتگو در باب اینکه کدام ایل رعیت ایران و کدام ایل تابع عثمانی است همه وقت بین دولت ایران و عثمانی تولید اختلاف می‌کرد و علاوه بر آن امر تعدیات سالیانه پاشایان ترک به حجاج و زوار ایرانی نیز غالباً باعث زحمت شد و از طرفی به سبب مشغول بودن ایران با دولت روسیه از مرزهای نواحی غربی خود بی‌اطلاع و توجه چندانی نمی‌نمود. و این امر موجب درگیری بین دولت ایران و عثمانی گردید. پس از شکست‌های که سرعسگران عثمانی در کردستان و ارمنستان و عراق عرب از ایران خوردند دولت مزبور از ایران تقاضای صلح نمود و معاهده تحت عنوان **ارزنه الروم** با در تاریخ ذی‌العقده سال 1238 بین نمایندگان دو کشور منعقد گردید که شامل هفت ماده بوده که به موجب آن:

دولت ایران ولایاتی را که از عثمانی گرفته است باز پس دهد.

حدود مملکتین همان حدود سابق باشد.

اولیای دولت عثمانی نیز تعهد کردند که بزوار و حجاج ایرانی آزاری نرسانند.

از ایشان و ازتجار ایران غیر از حقوق گمگری چیز دیگری مطالبه نکنند

طرفین در پایتخت یکدیگر سفیر و نماینده‌ای داشته باشند.

در سال 1241 هجری دوباره اختلافات بین روسیه و ایران آغاز گردید علت این اختلاف به سبب مشخص نشدن دقیق سرحدات بود. چنانکه در معاهده گلستان در باب تشخیص خط سرحدی بین ایران و روسیه مبهم بود به این معنی که امضاء کنندگان فقط قید کرده بودند که هر چه را که روس‌ها تا تاریخ امضا معاهده به تصرف در آورده بودند مالک باشند و در این جمله تکلیف بسیاری از اراضی سرحدی را که مرتع احشام ایلات اطراف بود مشخص نشده بود.

و بعضی از خوانین محل هم برای نفع شخصی در دامن زدن آتش اختلافات بین ایران و روسیه می‌کوشیدند از این جمله حسین خان قاجار بیکلر بیگی ایروان نمی‌خواست مابقی مالیات خود را به مأمورین ایران بپردازد و برای آنکه عباس میرزا به دفع او قیام ننماید مایل به روشن شدن آتش جنگ بین ایران و روسیه و گرفتار شدن ولیعهد بود. در نزدیکی ایروان و حدود دریاچه گوگچه قسمتی از اراضی سرحدی بود که مرتع ایلات رعیت ایران به شمار می‌رفت ولی روس‌ها ادعای ملکیت آن‌ها را داشتند. از مهمترین اختلافاتی که بین مأمورین سرحدی بروز نمود اختلاف بین ابراهیم خلیل جوان شیر

محرک قتل سیسیانف که حکومت اردبیل را در این تاریخ داشت با مأمورین سر حدی روس در طالش بود. در این میان روسها هم به علت فوت الکساندر اول و جوش و خروشی که در ایران مشاهده می‌شد از بهانه دادن به دست ایرانیان خودداری می‌کردند. به همین سبب سفیری برای مشخص کردن خطوط سرحدی به تهران آمد و عباس میرزا قاجار هم ماموری به تفلیس فرستاد و خود او هم به سرحدات طالش رفت و تا حدی اختلافات این حدود به مسالمت حل شد. اما این اقدام را نه عباس میرزا و نه خوانین طالش پذیرفتند و به سبب تحریک مغرضین موجب گردید که فتح علی شاه از پذیرفتن سفیر روسیه ابا کند. و بدینصورت دو کشور برای جنگ آماده شدند. در سال 1242 در ناحیه شمکور جنگی بین عباس میرزا با سردار روس پاسکیویچ در گرفت. چنانکه روسها توانستند به پیشروی خودشان ادامه دهند و ولایات ایران را تسخیر نمایند جنگ بعدی در سال 1242 در 22 ربیع الاول در ناحیه گنجه بین سپاه ایران و روس در گرفت که سپاه ایران در این جنگ تلفات زیادی نداد ولی بعضی از کارهای عباس میرزا موجب گردید که روحیه نیروی ایران رو به خرابی نهد این اقدامات عبارتند از:

بی کفایتی عباس میرزا در اداره لشکر و توحید و یگانگی در فرماندهی و انتظام سپاه

رقابت شاهزادگان قاجار با همدیگر و عدم سازگاری بین ایشان با ولیعهد و مستقل بودن در امر فرماندهی

فراهم نبودن اسباب مادی کار و تسهیلات و کمی قورخانه

نبودن پول کافی برای پرداخت جیره و مواجب سپاهیان

چنانکه آمده است فتحعلیشاه چنان خساست به خرج داد زمانی که عباس میرزا از او برای مخارج سپاه پول طلب کرد به او گفت که از طریق عایدات آذربایجان آن را تأمین نماید. لشکر ایران به ترتیب در دو نقطه یکی در قراباغ و دیگری در ایروان شکست سختی را متحمل گردید. در سال 1243 در 26 ذی الحجه پاسکیویچ با قوای عظیمی به طرف نخجوان و تسخیر قلعه عباس آباد در شمال ساحلی رود ارس حرکت نمود. و توانست نیروی ایران را شکست دهد و در این مورد تقاضای صلح با ایران را مطرح نمود. و اعلام داشت در صورتی که ایران حاضر شود تمام ولایات جنوب ارس را با 700 هزار تومان به عنوان غرامت به پردازد دولت روسیه خواهان مذاکرات صلح می‌شود.

چون عباس میرزا زیر بار نرفت جنگ دوباره شدت گرفت. چنانکه عباس میرزا توانست در شوال سال 1244 برای آخرین بار در خط ترکمنچای و دهخوارقان و دیلمان جلوی سپاهیان روس را بگیرد ولی نتوانست مقابله کند و تقاضای صلح را پذیرفت و بدین صورت عباس میرزا تقاضای متارکه کرده و حاضر به صلح گردید. که مفاد آن چنین است:

دولت ایران، ایروان و نخجوان و اردوباد را که در تصرف روسیه است به این دولت واگذار می‌کند و ارس سر حد دو دولت باشد. طالش و موقان را که به موجب معاهده گلستان به روسیه واگذار شده سپاه ایران آن را خالی کنند. بیست کرور تومان پول طلا از طرف ایران به عنوان خسارت جنگ به روسیه پرداخت شود. بعد از انجام صلح نایب السلطنه یا پسرش محمد میرزا به عنوان عذرخواهی از نقض معاهده گلستان رسماً از طرف دولت به پایتخت روسیه فرستاده شود.

عباس میرزا این شرایط را پذیرفت و جنگ پایان یافت. ولی شجاع السلطنه کار را خراب کرد با بدست گرفتن پرچم‌هایی از تهران حرکت کرد و به منظور باز پس گرفتن مناطق به طرف غرب حرکت نمود و پاسکویچ با شنیدن این خبر متغیر گردید. و مذاکرات را متوقف کرد و عباس میرزا اصرار کرد تا مذاکرات صلح انجام گیرد. اولین بار حق کاپیتولاسیون به روسیه در معاهده ترکمنچای داده شد. شرایط مهم معاهدات ترکمنچای عبارتند از:

به موجب ماده 4 عهد نامه سیاسی ایران علاوه بر ولایاتی را که در عهد نامه گلستان بر روسیه داده بود ایروان و نخجوان ارد و باد را نیز از دست داد و از قلعه آزارات تا مصب نهر آستارا خط سر حدی امروز مشخص گردید.

بنا بر ماده 6 از همین معاهده دولت ایران پرداخت ده کرور تومان پول طلا را به عنوان خسارت برگردن گیرد.

ماده 7 ولیعهدی عباس میرزا و تعهد روسیه را در باب رساندن او به سلطنت تاکید کرد.

به موجب ماده 8 ایران از حق کشتی رانی در بحر خزر محروم گردید.

به موجب ماده 10 دولت روسیه اجازه یافت که در هر نقطه که صلاح بداند قنسول یا عامل تجارتي بفرستند به شرط آنکه عده همراهان او از ده تن تجاوز ننماید.

به موجب ماده 13 طرفین متعهد شدند که در ظرف چهار ماه اسرای یکدیگر را مبادله کنند و در صورتیکه پس از انقضای این مدت اسرایی مبادله نشده باشند هر یک حق دارد آزادی آنها را تقاضا نمایند و در هر جا که یکی از رعایای خود را ببیند به اسیری بگیرد.

به موجب ماده 15 فتحعلیشاه تعهد کرد که خوانین آذربایجان را که نسبت به ایران سرکشی کرده بودند عفو نمایند.

گریبایدف خواهر زاده پاسکویچ برای انجام مذاکرات و اجرای جزئیات معاهده به ایران آمده ولی تعدادی از زنانی که در بیت آصف الدوله بوده و جزء حرم او بود و تبار گرجی داشتند می‌خواستند به عنوان تبع روسیه با توجه به ماده شش عهد نامه از قید بیت آصف الدوله بیرون آورد که با انجام این امر آصف الدوله به علمای تهران تظلم برد در همین حال آیت

میرزا مسیح مجتهد طی فتوی حکم آزادی آنان را اعلام کرد و مردم با شنیدن این حکم به سفارت روسیه ریختند و گری بایدف و 80 نفر از کسان وی را کشتند. در این میان عباس میرزا خسرو میرزا را به همراه محمد خان امیر نظام و منشی امیر نظام یعنی میرزا تقی خان فراهانی برای انجام ماموریت به روسیه فرستاد.

دربار روسیه به سبب گرفتار و درگیری در بالکان و قضیه استقلال یونان و لشکر کشی ابراهیم پاشا به این موضوع زیاد اهمیت نداد بلکه حتی میزانی از غرامت را بخشیدند به همین علت و به شهادت منشی سفارت روس در تهران که در واقعه شورش مردم به تفلیس گریخته بود و به خطا کاری گری باید وف اقرار کرد. در میان دربار روسیه از فتحعلیشاه خواست به محاصره هرات بپردازد چنانکه آمده است دولت روسیه در این امر دخیل بوده است و فتحعلیشاه را نسبت به این کار تحریک می نمود. زیرا با این طرح مردم ایران و دربار آن را به مناطقی که از دست داده بودند به جای دیگر معطوف می کرد. و بلای را که بر سر دربار و ملت ایران آورده بود از دیده هایشان پنهان نگه دارد و ذهنشان به طرف دیگر بکشاند دوم با حمله ایران به هرات که دروازه هندوستان به شمار می رفت ذهن و حواس دولت انگلیس به ایران معطوف می شد و این چنین روسیه رقیب خود در آسیای صغیر را مشغول می کرد. و از طرفی دیگر خیال ایران را از سمت آذربایجان (غرب و شمال غرب) و پس گرفتن ولایات با ارزش و مهم خودش منصرف می کرد.

انگلیسی ها برای اینکه مانع این حرکت فتحعلیشاه بشوند در خراسان اغتشاش می کردند. هرات در این دوران در دست کامران میرزا بود چنانکه رسماً از ایران تابعیت می کرد ولی باطناً نسبت به این دولت صفایی نداشت در این دوران فتحعلیشاه احساس می کرد که پایان عمر اوست عباس میرزا را از هرات احضار کرد او ناچار محمد میرزا را به جای خود در هرات گذاشت و خود به تهران بازگشت. عباس میرزا پس از رسیدن به مشهد به تاریخ 1249 دهم جمادی الاخر در مشهد فوت نمود و در آنجا دفن گردید. چنانکه آمده است اولین بار چاپ سربی در ایران توسط عباس میرزا معمول گشت از جمله آثار این دوران که به رشته تحریر در آمده است:

نامه خسروان به فارسی ساده از خسرو و میرزا در تاریخ

تاریخ نو در تاریخ از جهانگیر میرزا

کتاب مآثر سلطانیه در تاریخ از عبدالرزاق دنبلی متخلص به مفتون چنانکه آمده است:

فتحعلیشاه در نوزدهم جمادی الاخری سال 1250 هجری به سن 68 سالگی با مدت زمان حکومتی معادل 37 سال در

اصفهان وفات یافت و در قم دفن گردید بعد از وی محمد میرزا فرزند عباس میرزا قاجار به سلطنت رسید وی به همراه

سفرای انگلیس و روس و توپخانه و سپاه مفصلی به فرماندهی لندزی به دستگیری میرزا ابوالقاسم فراهانی قائم مقام ثانی از آذربایجان به تهران آمد. از حوادث مهم دوران وی شورش و اعلام حکومت شخصی به نام ظل السلطان که بر طهران مستولی شد و خود را عادلشاه و علیشاه خواند (1) با ورود محمد میرزا ظل السلطان تسلیم محمد شاه گردید. از جمله وقایع مهم این دوران به قتل رسیدن میرزا ابوالقاسم فراهانی قائم مقام ثانی بود دلیل این امر در تاریخ چنین آمده است وی به سبب اصلاحات مالی که انجام داد برخلاف میل اعیان درباری بود اینکه شخص قائم مقام تا حدی مغرور شده است. مخالفان قائم شخصی را به نام حاجی میرزا عباس یعنی حاج میرزا آقاسی که خود را عارف و مرشد نیز می دانست و به همین سبب کینه سابقه معلمی در مزاج شاه نفوذ بسیاری داشت. میرزا قائم مقام اول در سال 1237 در وبای تبریز جان سپرد.

بعد از قتل قائم مقام ثانی میرزا آقاسی به صدارت رسید در این دوران هنری راولین سن دانشمند معروف و خواننده کتیبه‌های میخی بیستون به هرات رفت. در این میان با سفارشات دولت انگلیس از طریق جان ملک نیل به محمد میرزا که هرات را رها نماید ولی او به این پیشنهاد گوش فرا نداد و دولت انگلیس مجبور گردید که نواحی خارک و جنوب ایران را تصرف کند و بدین صورت محمد میرزا را به ترک محاصره یا فتح هرات وادارد. در دوران وی داستان آقا محمد خان محلاتی پیش آمد. در سال 1232 شاه خلیل از سادات حسینی بر فرقه اسماعیلیه در ایران و هندوستان ریاست روحانی داشت و چندی نیز به حکومت کرمان رسید در یزد به دست فتنه جویان به قتل رسید و فتح علی شاه برای استمالت ایشان پسر بزرگ ایشان را بنام آقا خان محلاتی را به دامادی خود اختیار نمود و حکومت قم و محلات را به او واگذار نموده وی همچنان تا دوره محمد میرزا بر این پست باقی ماند در سال 1255 وی طرز رفتار حاج میرزا آقاسی را که در این دوران جانشین میرزا قائم مقام فراهانی شده بود نتوانست تحمل کند و سر به طغیان برداشته و چون تاب مقاومت قوای دولتی را نداشته به قلعه بم پناه برد بعد از آن به محلات پناه برد و چندی بعد به بهانه رفتن به مکه از محلات به یزد رفت و در آنجا سر به طغیان برداشت و بهاء الدوله بهمن میرزا به دفع ایشان اقدام نمود وی از کرمان فرار کرده و در سال 1257 هجری از راه قندهار به هند رفت و تحت حمایت دولت انگلیس در آمد. در دوران سلطان محمد شاه قاجار اختلافات بین دو دولت ایران و عثمانی به وجود آمد دلیل این امر هم پناه آوردن محمود پاشا والی ولایت سلیمانیه بعد از عزل ایشان به سال 1258 بود.

دولت عثمانی از دولت ایران باز پس دادن محمود پاشا را تقاضا نمود ولی محمد شاه به والی کردستان دستور داد که

محمود پاشا را یاری کرده و به خاک دولت عثمانی حمله برد. علاوه بر این دولت ایران و عثمانی در موارد دیگر هم اختلاف داشتند که موارد آن در منابع تاریخی چنین آمده است:

غیر از این قضیه ما بین ایران و عثمان دائماً بر سر مسائل سر حدی و تعرضات ایلات دو طرف به خاک یکدیگر اختلاف بود.

بدرفتاری ترکان عثمانی نسبت به زوار و تجار ایرانی در خاک عراق

در این میان در سال 1252 محمد شاه که سرگرم محاصره هرات بود والی بغداد به خاطر ترقی و توسعه و پیشرفت محمره (بندر خرمشهر امروزی) در مقابل بصره حسادت می کرد.

به این بندر حمله نمود و قسمتی از آنجا را ویران نمود و به بازرگانان آنجا صدمه وارد کرد رسیدن این خبر به محمد شاه که در آن زمان در بستر بیماری بود او را به خشم آورده و درصدد گرفتن انتقام برآمد دستور حرکت سپاه را صادر نمود اما نمایندگان روس وانگلیس به میانجی گری پرداخته و قرار گذاشتند که انجمنی در ارزنه روم از فرستادگان چهار دولت تشکیل شود که عبارت بودند از نماینده ایران، نماینده روسیه، نماینده انگلیس و نماینده دولت عثمانی که در این میان میرزا تقی خان فراهانی از سال 1258 تا 1262 قریب به سه سال در ارزنه الروم با نمایندگان دول همسایه خود عثمانی به رفع اختلاف پرداخت و سرانجام موفق به عقد قرارداد معاهده **ارزنه الروم** در 26 جمادی الثانیه سال 1262 هجری گردید. در این شهر عهدنامه که شامل 9 ماده بود مبادله گردید. به موجب این عهدنامه:

ایران از دعاوی خود نسبت به سلمانیه و قسمت غربی ولایت زهاب صرف نظر کرد.

در مقابل دولت عثمانی بایستی حق ایران را در محمره و جزیره خضر و ساحل چپ شط العرب را به رسمیت بشناسد.

به دولت ایران حق کشتی رانی در این رودخانه را واگذار نماید

عثمانی ها نسبت به زوار و تجار ایرانی رفتار سوء سابق خود را ترک کنند.

دو دولت ایران و عثمانی نسبت به خاک همدیگر با رعایای یکدیگر طبق قواعد بین المللی رفتار نمایند.

در دوره محمد شاه فتنه سالار در سال 1262 اتفاق افتاد. فتنه سالار در نواحی خراسان آغاز شد و محمد شاه برادر خود حمزه میرزا حشمت الدوله را به حکومت خراسان و دفع وی اعزام نمود حشمت الدوله سالار را در بین سبزواری و شاهرود شکست داد و سالار به میان قبایل ترکمان گریخت (بقیه موارد در قسمت ناصرالدین شاه خواهد آمد.) از جمله حوادث دوره محمد شاه قاجار مذهب بابیه ظهور کرد اینان از پیروان شیخ احمد بن زین الدین بودند عقاید وی با عقاید علمای سابق امامیه تفاوت داشت. از میان اصول دین سه اصل آن را قبول داشتند توحید، نبوت، امامت.

بعد از وی شیخ احمد احسائی رهبری این جماعت را بر عهده داشت و بعد از او ریاست به حاج سید کاظم رشتی رسید و در اصل احمد ریاست فرقه شیخیه که پیروان این بنا به انتصاب به رهبرشان این تسمیه را پذیرفته بودند برعهده داشت. بعد از سید کاظم رشتی بین شاگردان او برای رسیدن به منصب و مقام ریاست رقابت به وجود آمد از این میان یکی حاج محمد کریم خان قاجار و دیگری سید علی محمد شیرازی بود. سید علی محمد به جای عنوان شیعه کامل و رکن رابع خود را باب خواند و غرض او از اختیار این کلمه این بوده است که زمان غیبت کبری وکلای امام غایب را به همان عنوان خوانده بودند و خودش را وسیله ارتباط یافتن با امام غایب و راه وصول به این فیض می دانست و سید علی محمد به تدریج به تأسیس مذهبی تازه که (بابیه) خوانده می شد قیام کرد وی در سال 1260 بوده که به عقیده شیعه غیبت امام دوازدهم در سال 260 هجری اتفاق افتاده است وی در این باره دست به تالیف کتابی تحت عنوان (بیان) زد و حتی خود را نویسنده قرآن می پنداشت. این دعوت در شیراز و بوشهر آغاز گردید. ولی آخرالانجام به سال 1263 توسط منوچهر خان معتمدالدوله در اصفهان دستگیر گردید و در زندان قلعه چهریق آذربایجان زندانی گردید و در سال 1266 هجری بنا به فرمان علمای تبریز در دوره حکومت ناصرالدین شاه تیرباران شد. محمد شاه قاجار در شب ششم شوال سال 1264 به سبب بیماری نقرس بعد از 14 سال و سه ماه حکومت فوت نمود و ناصرالدین شاه در این موقع در تبریز بود با حمایت و پشتیبانی میرزا تقی خان فراهانی در چهاردهم شوال سال 1264 در تبریز به جای پدر جلوس کرده بود در 21 ذی القعدة وارد تهران گردید و ضمن ورود به تهران میرزا تقی خان امیر کبیر را با لقب اتابک اعظم به صدارت برگزید و میرزا آقاخان نوری از صدارت بر کنار و به وزارت لشکر رسید.

وی در اصل دشمن واقعی میرزا تقی خان فراهانی گردید. از جمله وقایع این دوره دفع فتنه سالار در سال 1266 هجری بود که امیر کبیر برای دفع فتنه سالار و آرام کردن خراسان برادر حشمت الدوله یعنی سلطان مرادمیرزا را از طهران با توپخانه و 70 هزار نیروی پیاده به دفع وی فرستاد. در این میان در شب دوشنبه شانزدهم جمادی الاخر به سال 1266 سلطان مراد میرزا بر سالار و دو برادر او دست یافتن و آنان را کشت و مفتخر به حسام السلطنه گردید. در سال 1265 بود که یار محمدخان افغان وزیر سابق کامران میرزا حکمران هرات که مخدوم خود یعنی کامران میرزا را به قتل رساند و از فتنه سالار جانب حشمت الدوله را گرفت. شهرت و آوازه میرزا تقی خان امیر کبیر از زمان ماموریت او با خسرو میرزا به پترزبورگ آغاز گردید و در طی سخاوت به عثمانی و بستن معاهده دوم **ارزنه الروم** و بر اثر کفایتی که از وی در ایام اقامت در آن شهر بروز کرد نام میرزا تقی خان وزیر نظام به گوش همه رسید.

از جمله اقدامات و اصلاحاتی که میرزا تقی خان فراهانی ملقب به امیر کبیر انجام داد:
 از بین بردن القاب و تعارفات بی معنی در دربار که از مدت‌ها قبل یعنی عهد صفویه تا این دوره به جامانده بود.
 بستن راه عموم عایدات نامشروع به دست کارکنان دولت و از بین بردن راه رشوه‌خواری
 رسیدگی به میزان دخل و خرج مملکتی

تربیت و بیدار کردن مردم از طریق اعزام دانشجو به فرنگستان و به خدمت گرفتن معلمین و استادان اروپایی تأسیس
 روزنامه مدرسه عالی در تهران و از همه مهمتر ترجمه و چاپ کتاب و بنیان نهادن مدرسه (دارالفنون) تعلیم طب، فنون
 نظامی و زبان‌های خارجه

تنظیم کردن سپاه ایران به کار گرفتن معلمین فرنگی در تربیت و تنظیم آن و ساختن ادوات و تجهیزات نظامی مثل توپ
 و تفنگ برای این سپاه آن هم به تقلید از کارهای اروپائیان توسط استادان ایرانی

قطع کردن دست‌آبادی و سفرای دولتهایی چون روس و انگلیس در انجام امور داخلی کشور و حتی سیاست خارجی
 ترقی و توسعه و آبادانی و ایجاد رفاه عمومی برای اهالی مردم زیبا سازی شهر تهران (مرکز حکومت) بازارها و
 کاروانسراها، نقشه آوردن قسمتی از آب رودخانه کرج را برای شرب مردم و آبادی شهر طرح نمود و به تنظیف حمام‌ها
 دست‌ور داد.

ولی دربار بی لیاقت ایران نمی‌توانست چنین فردی را تحمل کند. که با تحریک سعایت بعضی از مخالفان و جوانی و بی
 تجربگی شاه نفوذ فوق‌العاده مهد علیا مادر شاه که از همان ابتدا به امیر کبیر نظر خوشی نداشت. و بهانه او در دشمنی
 با امیر کبیر را از دربار کنار نهد. اوبا استبداد تمام حقوق، مستمریات شاهزادگان و اعیان و نجبا و روحانیون را قطع کرده
 و دست ایشان را از همه امور کوتاه کرده بود. اولین دشمنی علنی که از مخالفین امیر بر ضد او سر زد قریب پنج ماه بعد
 از صدارت او یعنی 10 روز پس از آن بود که امیر با وجود مخالفت مهد علیا به ازدواج با خواهر شاه سرافراز گردید. به هر
 حال شاه فرمان عزل او را صادر نمود و در بیستم محرم 1268 از مقام خود خلع گردید و میرزا آقا خان (اعتمادالدوله)
 نوری وزیر لشکر سابق به صدارت نشست. در هجدهم ربیع الاول سال 1268 چنانکه آمده است امیر کبیر را که از قبل به
 باغ فین کاشان تبعید نموده بودند در حمام به‌وسیله دلاکی رگ دست او زده شد و بدین صورت چراغی دیگر از توسعه و
 پیشرفت و آبادانی ایران از فروغ افتاد.

در دوره ناصرالدین شاه و صدارت آقا خان نوری اعتماداله بود که جنگ‌های کریمه در شبه‌الجزیره بالکان و سواحل

اروپائی دریای سیاه بین روسیه از یک طرف و عثمانی، انگلیس و فرانسه از طرف دیگر اتفاق افتاد. روسیه قصد داشت از طریق ایران به متصرفات انگلیس در هند دست یابد در این میان اعتماد الدوله تا آن دوران به شدت از سیاست انگلیس دفاع و حمایت می کرد از آن دلسرد شده و نامه‌ای به سفیر انگلیس نوشت و از او خواست نمود که ایران را ترک کند و بدین صورت روابط انگلیس در این میان به هم خورد از وقایع مهم این دوره می توان به آن اشاره کرد بسته شدن معاهده صلح پاریس بود که به موجب آن انگلیسی‌ها که بنادر و جزایر ایران را به سبب عدم ترک هرات به‌وسیله میرزا آقا خان نوری در اختیار داشتند و درخواست نمودند که ایران بایستی سپاه خود از هرات و افغانستان بیرون ببرد و استقلال آن کشور را به رسمیت بشناسد و بعدها هیچ گونه ادعایی نسبت به آن نداشته باشد و در صورت به وجود آمدن اختلافات در سرحد مرزی ایران و افغانستان باید به حکمیت انگلیس باشد و بدین صورت ناصرالدین شاه که از اختلال امور در عهد صدارت میرزا آقا خان نوری اعتمادالدوله کاملاً آگاه شده بود در محرم سال 1275 او را از صدارت انداخت و شخصاً زمام امور را در دست گرفت و دستور داد که به تقلید از ممالک اروپائی چند وزارت خانه در ایران تأسیس کنند که عبارتند از وزارت خارجه، وزارت داخله، وزارت جنگ، وزارت وظایف، وزارت علوم، وزارت مالیه را برعهده مستوفی الممالک آشتیانی گذاشته شد و وزارت علوم را به علی قلی میرزا اعتماد السلطنه واگذار نمود. وزارت جنگ را به میرزا محمد خان قاجار واگذار نمود. در همین دوران یعنی در سال‌های 1271 تا 1276 دو جنگ عمده در سرخس و در مرو اتفاق افتاد.

چنانکه خانی بنام محمد امین خان بنای تعرض در خراسان را گرفت. که فریدون میرزا به دفع آن پرداخت و به سال 1276 ترکمانان حملات خود را به خاک ایران آغاز کردند که ناصرالدین شاه برای قلع و قمع آنها (ترکمانان تکه و سالور) حشمت الدوله حمزه میرزا را به همراهی میرزا محمد قوام الدوله آشتیانی با 40 هزار سپاهی روانه مرو کرد لشگریان ایران به علت بی احتیاطی و اختلافی که بین حشمت الدوله و قوام الدوله بروز کرد در 17 ربیع الاول از ترکمانان شکست سختی خوردند و بر اثر بی آذوقگی و بدی وضع میدان جنگ و آب تجن که ترکمانان در میان ایشان راندند قریب به دو ثلث از ایشان کشته شده و اسیر گشتند ناصرالدین شاه زمانی که حشمت الدوله و قوام الدوله به مشهد رسیدند حشمت الدوله را از کار برکنار و حسام السلطنه را برای دفع ایشان فرستاد که در آنجا سرو سامانی داد پس از استقلال افغانستان (در سال 1273) و تجزیه هرات از ایران و تصرف قسمتی از بلوچستان توسط انگلیس و حملات روس‌ها از ناحیه شرقی به بهانه سرکوبی ترکمانان و رساندن خود به حدود استر آباد و خراسان در این دوران مسئله تشخیص مرزهای ایران مطرح گردید که در جهت شمال شرقی و مشرق کشور با همسایگان جدید در این عصر مورد توجه قرار گرفت اگر چه تا

دوره ناصرالدین شاه تمامی بلوچستان از آن ایران بود و در زمان امیر کبیر به دولت خراج می‌داد ولی به سبب ضعف دولت در عهد جانشینان وی و انقلابات خراسان و افغانستان قسمت شرقی این ولایت را که از کرمان دورتر بود به حال خود سری و اغتشاش انداخت و انگلیسیها پس از آن که خط تلگراف سرتاسری خود را در ایران در سال 1280 هجری به انتها رساندند و به بندر گوادر منتهی کردند به عنوان تعیین مرز بین ایران و امپراتوری خود در هند از این جانب با دولت ایران وارد مذاکرات گردیدند و کسی که از جانب انگلیسیها مامور این کار گردید (گلد سمید) نام داشت. بعد از مدتی مذاکرات بالاخره ناصرالدین شاه پیشنهاد گلد سمید را پذیرفت و مرز حالیه از مشرق بندر گوادر تا شرق کوهک برقرار گردید قسمت شمالی مرز بین بلوچستان انگلیس و ایران یعنی خط بین کوهک و کوه ملک سیاه و مرز بین سیستان ایران و افغان را هم هیأتی که به ریاست گلد سمید بودند در بین سالهای 1288-1289 معین نمودند و پس از دو سلسله مذاکرات دیگری که در سالهای 1314 و 1317 بین نمایندگان ایران و انگلیس صورت گرفت مرزهای حالیه بلوچستان و سیستان قطعی گردید.

در سال 1301 هجری سرخس کهنه در ساحل یمین را روسها به بهانه‌های مختلف ضبط کردند و جزایر آشور آده را در مقابل بندر گز به بهانه سرکوبی و جلوگیری از قاچاق ترکمنها تحت تصرف گرفتند و در سال 1310 هجری قصبه فیروزه را با فشار از ایران جدا نمودند اختلافات بین ایران و روسیه به موجب معاهده‌ای که در سال 17 جمادی الاخر در سال 1339 (26 فوریه 1921) بین دولت ایران و روسیه منعقد گردید که به موجب این قرارداد بلشویکی جزایر آشور آده و قصبه فیروزه را به ایران واگذاشت و دولت ایران هم سرخس کهنه را ملک روسیه شناخت با توجه به منابع این دوره مرزهای غربی هم با وجود معاهده ارزنه الروم تغییر زیادی در آن صورت نگرفته بود. و بنا به اختلافاتی که بوجود آمد موجب گردید که ایران و دولت عثمانی برای حل این اختلافات اقدام نمایند از جمله این اختلافات در باب ناحیه قطور بود از محال خوی که عثمانیها آنجا را در ضمن فتنه سالار و گرفتاری ایران در خراسان تصرف کرده بودند چنانکه در سال 1282 دو همسایه دیگر ایران و عثمانی یعنی انگلیس و روس غالباً در این اختلافات حکمیت می‌کردند و بدین صورت بار دیگر معاهده برلین را شکستند عثمانی از روسیه یعنی در سال 1296 در این خصوص واسطه صلح بین دو دولت شدند تا عاقبت به موجب ماده 6 آن (معاهده) قطور به ایران برگشت اما باز اختلافات سرحدی ایران و عثمانی حل نشد تا آنکه در سال 1332 چهار دولت نمایندگانی برای تشخیص خط قطع سرحدات غربی ایران به این حدود فرستادند و آن هیأت درست یک روز قبل از آنکه بین عثمانی از طرفی و روس و انگلیس از طرفی دیگر در ایام جنگهای بین

المللی محاربه در بگیرد کارهای خود را خاتمه بخشید و مرز قطعی بین ایران و عثمانی معین شد لیکن دولت ایران در سال 1315 هجری شمسی بامذاکرات مستقیم اختلافات مرزی خود را حل نمودند و کار بنفع ایران خاتمه پذیرفت برای اولین بار حاجی میرزا حسین خان سپهسالار ناصرالدین شاه را برای رفتن به اروپا تشویق نمود چنانکه شاه را متقاعد کرد برای آشنایی با ترقیات ممالک متمدنه با آنها به اروپا برود یک سال قبل از حرکت اول شاه به فرنگستان سپهسالار امتیاز خط آهن را در ایران از رشت به تهران و از پایتخت به خلیج فارس به مدت هفتاد سال به یک نفر از اتباع انگلیس بنام بازن جولوس رویتر واگذار کرد و اگر صاحب امتیاز از سال اول 1291 تا 15 ماه بعد شروع به کار نکند مبلغ 40 هزار لیره انگلیسی به ایران بدهد. روس‌ها از این عمل ناصرالدین شاه به خشم آمدند در این دوران چون شرکت نتوانست به تعهد خود عمل کند دولت ایران 40 هزار لیره را توقیف کرد چون رویتر نتوانست در این راه موفقیتی بدست آورد نتوانست در سال 1306 امتیاز بانک شاهی را در ایران بدست آورد. از جمله اقدامات سپهسالار که در دوره وزارت خارجه و وزارت جنگ وی بوده است شاه را تشویق نمود که دست به تاسیس روزنامه‌ای به دوزبان فارسی و فرانسه بزند و یک نفر بلژیکی برای اداره آن به تهران آورد ولی همین که شماره اول این روزنامه در محرم سال 1293 انتشار یافت چون مندرجات آن مطابق میل درباریان و شاه نبود از آزادی و مساوات و عدالت و قانون خواهی و مخالفت با تملق دم زده بود موقوف گردید. چنانکه بعدها می‌بینیم که سپهسالار بعد از اخراج از مسئولیتش بنا به حکمی از پایتخت تبعید گردید و در تاریخ 21 ذی الحجه سال 1298 به سن 57 سالگی در مشهد فوت نمود. از جمله آثاری که میرزا حسین خان سپهسالار از خود بر جای گذاشت دارالشورای ملی ایران است چنانکه می‌بینیم اولین نهضت توسعه و تمدن در دوره ناصری در ایران شکل گرفت و عمده‌ترین آشنایی ایران با تمدن جدید در دوره ناصرالدین مدیون سه شخصیت بزرگ چون امیر کبیر، حاجی میرزا حسین خان سپهسالار، میرزا علی خان امین الملک که بعدها به امین الدوله لقب یافت و تجاری مثل محمد حسن اصفهانی امین الضرب و یحیی خان؛ مشیر الدوله برادر سپهسالار و اعتضاد السلطنه و علی قادر میرزا به این جماعت اضافه شدند.

از جمله آثار تمدنی که توسط این افراد وارد ایران گردید:

در سال 1292 پست در ایران به صورت چاپار بوده است که در این سال دولت ایران از یک نفر مستشار اتریشی برای تنظیم پست ایران تقاضای کمک نمود و در همین سال به عضویت اتحادیه پستی بین المللی درآمد و پس از او اشتال از

اتباع روسیه به این سمت رسید

خط تلگراف برقی در ایران برای اولین بار در سال 1274 هجری بین قصر سلطنتی شاه و باغ لاله‌زار برقرار گردید. در همین موقع که انگلیسی‌ها برای مرتبط ساختن لندن با بمبئی از راه خشکی به وسیله تلگراف با ایران شدند. ابتدا در سال 1280 هجری امتیاز خطی را بین خاتقین و تهران و بوشهر را گرفتند پس از جلفا به تهران خط دیگری به وجود آوردند. در این سال دولت وسایل تأسیس ضرابخانه جدیدی را از فرنگستان به تهران آورد. و اولین سکه‌ها در سال 1296 در این دوره ضرب گردید.

اولین نمونه چاپ را مبلغین عیسوی در عصر صفوی به ایران آوردند ولی زمانی که ناصرالدین شاه به اروپا رفت لوازم کامل یک چاپخانه را خریداری نمود و به ایران آورد و اولین روزنامه در اواخر سلطنت فتح علی شاه به تقلید از فرنگستان در ایران دایر گردید و تا زمان محمد شاه این کار برقرار بوده و در دوره ناصرالدین شاه از تمول خاصی برخوردار گردید که اولین روزنامه کاغذ اخبار میرزا صالح شیرازی بوده و در دوره ناصری روزنامه وقایع اتفاقیه دایر گردید که در آن آخرین اطلاعات و وقایع دنیا ثبت می‌شد. این روزنامه تحت نظر یک نفر انگلیسی مرتب گردید و از سال 1267 یعنی روز پنجم ربیع‌الثانی در تهران انتشار یافت و این روزنامه در سال 1277 هجری به نام روزنامه دولت علیه ایران موسوم و به تصاویر مزین گردید.

راه یافتن خط آهن در ایران که برای اولین بار در سال 1301 خط کوچکی بین پایتخت و مزار حضرت عبدالعظیم کشیده شد و در سال 1307 خط دیگری بین آمل و محمود آباد مازندران با تلاش حاجی محمد حسن امین دارالضرب ساخته شد. اولین خط به نوبه مهمی که قبل از نهضت اخیر در ایران کشیده شد خط بین جلفا و تبریز و شعبه آن از صوفیان تا شرفخانه بود که امتیاز آن را روس‌ها گرفته

تأسیس مدارس دارالفنون که به ترجمه کتاب و فراگیری علوم و فنون جدید اختصاص یافت.

ایجاد تأسیسات و کارخانجات مثل ضرابخانه و باروت سازی و تفنگ سازی و چراغ سازی که توسط میرزا حسین خان سپهسالار و در سال 1317 کارخانجات بلور سازی، چینی سازی و ابریشم تابی توسط حاجی امین دارالضرب و تعداد زیادی از کارخانجات دیگر مثل کبریت سازی، نساجی دایر گردید ولی به علت رقابت‌های خارجی و نبودن سرمایه کافی و افراد خبره به زودی از کار افتاد.

در دوره صدارت مستوفی الممالک بوده که واقعه عمده قیام شیخ عبیدالله از روسای کرد در حدود غربی آذربایجان و کردستان در سال 1297 اتفاق افتاد. حشمت الدوله در طی دفع اتباع شیخ عبیدالله به مرگ طبیعی فوت نمود و حاج

میرزا حسین خان سپهسالار به این ماموریت نامزد گردید سپهسالار و حسن علی خان امیر نظام گروسی برای دفع شیخ عبیدالله فرستاده شد و توانستند آن را به نحوی سرکوب نمایند بعد از فوت مستوفی الممالک میرزا علی اصغر خان امین السلطان به صدارت رسید. علاوه بر این وی بر صدارت وزارت خانه‌های دربار و داخله و گمرک و خزانه و اداره ضرابخانه و حکومت بندر را در دست گرفت امین السلطان در ماه شعبان 1306 ناصرالدین شاه را به فرنگ برد و در آنجا به تشویق امین السلطان با دلالتی ملکم خان ناظم الدوله سفیر ایران در دربار لندن موفق شد امتیاز لاتاری و افتتاح قمارخانه در ایران را بگیرد در کنار آن واگذاری امتیاز انحصاری خرید و فروش تهیه تنباکو و توتون و انفیه ایران در داخله و خارج بشرکتی انگلیسی به مدت پنجاه سال فقط به این شرط که شرکت سالانه 15 هزار لیره انگلیسی به دولت ایران بپردازد و در 28 رجب به امضاء رساند امتیاز لاتاری را ناصرالدین شاه با بازگشت به ایران لغو نمود. امتیاز توتون و تنباکو تحت عنوان قرار داد رژی با وساطت میرزا آشتیانی و فتوای حاج میرزا حسن شیرازی در جمادی الاولی سال 1309 هجری ملغی گردید. و بایستی خاطر نشان کرد برای باز پرداخت خسارت شرکت انگلیس ایران مجبور گردید از بانک شاهی مبلغی 500 هزار لیره انگلیسی قرض بگیرد و به آن بسپارد و این اولین قرضی بود که دولت ایران از بیگانگان گرفت و بعد از این قرض و قروض دیگری که در عهد ناصرالدین شاه و جانشینان وی از انگلیس و روسیه گرفته شد. چنانکه می‌بینیم در این دوران جمع کثیری از افراد در بیداری مردم چه در داخل و چه در خارج می‌کوشیدند این افراد عبارتند از:

حاج شیخ هادی نجم الدین

سید جمال الدین اسد آبادی

در روز 17 ذی القعدة 1313 ناصرالدین شاه پس از 49 سال سلطنت زمانی که به زیارت مزار حضرت عبدالعظیم می‌رفت توسط میرزا رضای کرمانی از شاگردان شیخ هادی نجم الدین و سید جمال الدین اسد آبادی به واسطه ظلمی که به او شده بود و از ستم کشیدگان کامران میرزا به ضرب طپانچه مجروح کرد و ناصرالدین شاه در این تاریخ فوت نمود. چنانکه بعد از مرگ او مسعود میرزا ظل السلطان در تهران در راس کار قرارگفت ولی وزارت و امارت وی هفت ماه بیشتر طول نکشید چنانکه در سال 1313 هجری مظفرالدین شاه کارها را برعهده گرفت در دوره مظفرالدین شاه رئیس گمرکات و ضرابخانه و اداره پست به وسیله سه تن از بلژیکی‌ها اداره می‌شد که مهمترین و بارزترین و شناخته ترین ایشان شخصی به نام مسیونوز بلژیکی بوده که وی در سال 1321 رسماً به وزارت پست رسید. در این زمان عین الدوله عهده دار صدارت مظفرالدین شاه بوده و امور شرعی هم در دست شیخ فضل ا... نوری بود. در همین دوره یعنی در اواخر سال 1322

عده‌ای از اصلاح طلبان و ناراضیان از اوضاع دولت و اجتماع انجمن مخفی برای مشروطه کردن ایران انجمنی را تشکیل دادند و از علمای تهران آقا سید محمد طباطبائی همواره در بیداری مردم سعی داشت در اوایل سال 1323 نسخه‌هایی از عکس مسیونوز بلژیکی به دست و عاظ و علما افتاد که نوز عمامه بر سر و عبا بر دوش در مجلسی حضور داشت و این موضوع توهین به اسلام و آن را بهانه‌ای قرار داده و بر سر منابر علیه حکومت وقت سخنان تهدید آمیز و حملاتی را انجام دادند. در این میان عین الدوله از علما و تجار بر سرگرانی قند با مسیونوز به غضب آمده بود زمانی که شاه از فرنگ برگشت با علما و تجار بنای بد رفتاری گذاشت چنانکه علاءالدوله و علمای تهران در رمضان 1323 با همدیگر اتحاد برقرار کردند و در شانزدهم شوال به حضرت عبدالعظیم رفتند و خصومت بین ایشان و عین الدوله علنی گردید و منجر به انقلاب شد چنانکه با وساطت شاه و سایر افراد علما در 16 ذی القعدة سال 1323 به تهران برگشتند این مهاجرت اولیه را اصطلاحاً مهاجرت صغری گویند و به فرمان شاه قرار شد که مستدعیات ایشان را با تاسیس عدالتخانه توسط عین الدوله برآورده شود در حقیقت این مسئله یک نوع شکست برای عین الدوله محسوب می‌شد درخواست عدالتخانه و مشروطیت در این دوره علنی گردید و علاوه بر آن آنها حمایت خواهان عزل علاءالدوله از حکومت تهران بودند. عین الدوله بعد از برگرداندن علما باز رفتار خود را تغییر نداد به توقیف مخالفان و بعضی از روزنامه و تبعید جمعی از آزادی خواهان پرداخت که از جمله ایشان می‌توان به سیدجمال الدین اصفهانی مشهورترین و عاظ مشروط خواهان بوده که وی به قم فرستاده شد اشاره کرد. و بعضی از علما را به کلات تبعید نمود و تاسیس عدالتخانه را به تاخیر انداخت. بر اثر این اقدامات عین الدوله مردم و علما دوباره به هیجان آمده در مساجد اجتماع کردند و از شاه فرمان اجرای تاسیس عدالتخانه را خواستند در این میان چون مقصود برآورده نشد علما و مردم از تهران به قم مهاجرت کردند که در تاریخ اصطلاحاً مهاجرت کبری قید می‌شود. و جمعی از مردم در تهران به سفارت انگلیس رفته و در آنجا به بست نشستند و به وسیله گرانست دف کاردار سفارت انگلیس خواسته هایشان به دولت رساندند.

عاقبت شاه به خواسته‌های علما و مردم پاسخ داد و عین الدوله را عزل کرد و به جای او میرزا نصرالله خان نائینی مشیرالدوله را به صدارت برگزید. در روز چهاردهم جمادی الثانی سال 1324 قمری مطابق با 13 یا 14 مرداد ماه سال 1285 شمسی فرمان مشروطیت صادر گردید تاریخ صدور فرمان مشروطه مقارن با روز تولد مظفرالدین شاه بود روحانیون و علما در میان استقبال پر شور مردم از قم به تهران برگشتند و نظام نامه انتخابات و در روز 13 رجب سال 1324 هجری تدوین شد و مجلس شورای ملی با 60 نفر نماینده آغاز به کار کرد و روز یکشنبه هیجدهم ماه شعبان سال

1324 هجری مجلس شورای ملی با حضور وزیران و نمایندگان سیاسی و خارجی چون طباطبائی و بهبهانی و چند تن دیگر از علما و مجتهدین تهران در کاخ گلستان به وسیله مظفرالدین شاه رسماً افتتاح شد و مظفرالدین شاه در نیمه شب 24 ذی القعدة سال 1324 هجری 10 روز بعد از امضای قانون اساسی فوت نمود. و بدین ترتیب محمد علی شاه بر رأس قدرت قرار گرفت.

وی به‌طور کلی با مجلس و مشروطه مخالف بوده و با چند تن از مخالفان جدی مشروطه چون امیر بهادر جنگ وزیر دربار ولیاخوف روسی فرمانده قزاقخانه همکاری و همیاری می‌کرد. نمایندگان مجلس اول اگر چه سعی می‌کردند به اصلاحات در ایران بپردازند و دست مسیونوز بلژیکی رئیس کل گمرک و وزیر خزانه که رسماً به دولت روسیه کمک می‌نمود کوتاه کنند از طرف دیگر خود محمد علی شاه به‌وسیله روس‌ها حمایت و طرفداری می‌شد و شاه در اصل دشمن سرسخت مجلس و مشروطه بود امین السلطان در قدم اول درصدد برآمد که بدستگیری نمایندگان معتدل مجلس از روسیه قرض جدید بگیرد اما وکلای تند رو مخصوصاً نمایندگان آذربایجان نه تنها مانع انجام طرح او شدند بلکه مخالفت و دشمنی جدی با او را آغاز کردند. چنانکه طول نکشید که از طرف انجمن مخفی در تاریخ 1325 در ماه رجب زمانی که وی از درب مجلس بیرون می‌آمد توسط عباس آقا صراف تبریزی ترور شد و زمانی که از فرار خود عاجز شد تیری به سر خود شلیک کرد و خودکشی نمود در طی بازرسی از لباس او کارتی از او به‌دست آوردند که بر روی آن نوشته شده بود. آقا عباس صراف آذربایجانی عضو انجمن نمره 41 فدائی ملت بعد از فراز و نشیب‌ها و درگیری‌های متعدد و ایجاد توطئه توسط محمد علی شاه در دوشان تپه درصدد برآمد که در سه شنبه 23 جمادی الاولی مجلس به‌دست لیاخوف روسی و عده‌ای از قزاقان و سربازان سپلاخوری به توپ بست و دافعین مجلس را با اینکه قریب به هفت ساعت مقاومت به خرج دادند مغلوب کند. محمد علی شاه سید محمد طباطبائی و بهبهانی را تبعید نمود به‌دنبال آن ملک المتکلمین و شادروان میرزا جهانگیر خان صور اسرافیل را در باغشاه به قتل رساند گویند ریاست محکمه فرمایشی محمد علی‌شاه برای محاکمه آزادیخواهان صدرالاشراف، میرزا احمد خان اشتری، و مؤید الدوله حاکم تهران، ارشد الدوله، غلامرضا خان میر پنج برعهده داشتند و بدین صورت مشروطه اول ایران که از 14 جمادی الاخر 1324 تا 23 جمادی الاولی 1326 طول کشیده بود از میان رفت و دوره استبداد صغیر آغاز گردید اگر چه مجلس به توپ بسته شد و مخالفان به نحوی در پایتخت جمع آوری شدند ولی مخالفانی که در شهرستان بودند زمانی که این واقعه را شنیدند قیام نمودند و جنگ با قوای دولتی را اعلام کردند و جنگ با قوای دولتی و نمایندگان شاه را شروع نمودند عین الدوله پیش مشروطه طلبان

بزرگترین دشمن آنان بود. بدین صورت مأمورین دولتی برای سرکوبی مشروطه طلبان تبریز حرکت نمودند و چند ماه تبریز را در محاصره داشتند ولی نتوانستند مقاومت دلیرانه مردم تبریز به ریاست ستار خان سردار ملی و باقرخان سالار ملی صورت گرفته را سرکوب کنند و کم کم آزادیخواهان را به شورش واداشت از جمله این افراد می‌توان محمد ولی خان تنکابنی را نام برد وی ابتداء مأمور به سرکوبی ملیون تبریز بوده ولی با توجه به اهمیت کار و بالا گرفتن کار قیام به بهانه رفتن به شمال به منظور سرکشی املاک خود رفت و در آنجا علم طغیان را بلند کرد از این میان به پیرم خان ارمنی می‌توان اشاره کرد محمد ولی خان تنکابنی بعدها لقب سپهدار اعظم گرفت روسای ایل بختیاری به هواخواهی از مشروطه طلبان سربرآوردند علی قلی خان سردار اسعد و نجف قلیخان صمصام السلطنه برای فتح تهران حرکت نمودند و در طی جنگ مختصری که تحت عنوان جنگ بادامک در نزدیکی کرج درگرفت قوای قزاق و سیلا خوری حامیان شاه را شکست دادند و صبح 27 جمادی الاخری 1327 وارد تهران شدند و محمد علی شاه ابتدا به باغ سلطنت آباد رفت و پس از آنجا به سفارت روس پناه جست و از سلطنت خلع گردید و بدین صورت به حکومت استبدادی سیزده ماهه محمد علی شاه پایان داده شد بعد از تبعید محمد علی شاه به روسیه و قرار دادن مقرری در روز 28 جمادی الاخر سال 1327 پسر دوازده ساله شاه به جانشینی پدرش برگزیده شد و نیابت سلطنت وی به عضد الملک اعطا گردید. و دولت ایران مقرر بود سالانه 75 هزار تومان به شاه مخلوع حقوق بدهد و پس از امضای این قرار داد محمد علی شاه به روسیه رفت و دولت حاضر شد که مستمری او را به 100 هزار تومان در سال برساند در دوم ذی القعدة سال 1327 انتخاب مجلس دوم صورت گرفت قبل از افتتاح مجلس دوم فاتحین تهران جمعی از روسای استبداد را پس از محاکمه به دار آویختند مشهورترین این جماعت شیخ فضل ا... نوری بود. که در دوره صدارت عین الدوله و مجلس اول و استبداد صغیر موجب آزار و اذیت آزادیخواهان شده بود که به تاریخ 13 رجب 1327 هجری او را به قتل رساندند چنانکه ناظم الاسلام کرمانی در کتاب بیداری ایرانیان و فریدون آدمین تاریخ مشروطه در کتابش آورده است که بعد از کشتن شیخ فضل ا... جسد آن شیخ را برهنه کرده و بر روی نردبان گذاشته و در کوچه انداختند چون روش دموکرات‌ها و آزادیخواهان نسبت به سیاست روسیه در ایران تندتر بود روس‌ها نیز برای کار شکنی و برانداختن مشروطیت پیوسته تولید زحمت می‌کردند چنانکه در سال 1329 هجری محمد علی شاه را از راه استرآباد آوردند و او و برادرش سالار الدوله که در طرف غرب به جمع آوری سپاه و تولید زحمت برای دولت مشغول بودند مدتی ادعای برگردان سلطنت و تاخت و تاز می‌کرد لیکن بالاخره دولت موفق شد که دو برادر را از ایران بیرون کند مجلس دوم برای التیام در هم ریختگی و آشوب وضع ایران و

اوضاع مالی آن مورگان شوستر آمریکایی را برای همکاری قبول کردند. در زمان کار مورگان شوستر وی مستشاران سوئدی را که به ریاست سرهنگ یارلمارسن (شعبان سال 1329) به ایران آورده بود برای اداره شهربانی به کار گرفت. چون مجلس شورای حکم توقیف اموال و املاک ملک منصور میرزا شجاع السلطنه برادر و محمد علی میرزا را که بر ضد مشروطیت قیام نموده بود صادر کرد روس‌ها اعلام کردند چون شجاع السلطنه از اتباع روسیه به حساب می‌آید توقیف کردن اموال آن‌ها به عنوان ملاحظه در سیاست دولت روسیه است و روسیه بدین جهت اعلام کرد که مورگان شوستر آمریکایی بایستی ایران را ترک کند و مجلس دوم با این اولتیماتوم تعطیل شد.

در زمان جنگ جهانی مستوفی الممالک صدر اعظم ایران بوده است وی به متحدین و به متفقین اعلام بی طرفی کرد و اعلام کرد که هیچ نیرویی حق آمدن به خاک ایران را ندارد در سال 1907 دولت روس و انگلیس پس از کشمکش سیاسی در آسیا مخصوصاً در تبت و افغانستان ایران یعنی در نقاطی که بین مستعمرات ایشان واقع شده بود بالاخره چون خطر ترقیات سریع آلمان و تهدیدی که از جانب این دولت متوجه ایشان بود در تاریخ بیستم رجب سال 1325 هجری قرار دادی با یکدیگر بستند و به موجب آن کلیه اختلافات سیاسی خود را در آسیا دواستانه حل نمودند. در دوره کشمکش‌های بین محمد علی میرزا و مجلس اول بسته شد قسمت مهمی نیز راجع به ایران بود به این معنی که دولتین روسیه و انگلیس ایران را به سه منطقه تقسیم کردند و چنین قرار گذاشتند که دولت انگلیس منطقه‌هایی که در شمال خط واصل از قصر شیرین تا اصفهان یزد و گردنه ذوالفقار است منطقه نفوذ روسیه شناسند راجع به منطقه دیگر محدود به افغانستان و بلوچستان و دریای عمان و خطی که از گردنه ذوالفقار از طریق بیرجند و یزد به بندرعباس منتهی می‌شد اگر چه دولت ایران به عقد این قرار داد اعتراض کرد لیکن هیچ یک از دو دولت به آن اعتراض گوش ندادند طرفداران اتحاداسلامی و کلای تندرو که می‌خواستند ایران را به یاری آلمان و عثمانی به جنگ به کشانند از همراه کردن دولت مایوس و دلسرد شده بودند از تهران به قم رفتند و با تشکیل کمیته دفاع ملی مردم ولایات را به جنگ و جهاد با روس و انگلیس فرا خواندند این دسته‌ها و گروهها به تدریج از اصفهان به جانب با ختران (کرمانشاه) که آن زمان در تصرف نیروهای عثمانی بود مهاجرت کردند و در آن شهر نظام السلطنه مافی نیز به آنان پیوست و یک دولت ملی به ریاست نظام السلطنه تشکیل گردید که مدرس وزیر عدلیه و فرزین موتمن الملک و سالار لشگر و وزاری دیگر بودند) چنانکه در طی درگیری که با سپاه روس انجام دادند به استانبول و برلین گریختند دو دولت روس و انگلیس در سال 1915 قرار داد 1907 را ملغی اعلام کردند و به جای آن قرار داد دیگر را به امضاء رساندند و در این میان ایران به دو قسمت اساسی

تقسیم شد. روس‌ها در شمال تا حدود 11 هزار نیروی را تشکیل دادند و انگلیسی‌ها در جنوب پلیس جنوب را به وجود آوردند در سال 1917 طی انقلابی که در روسیه شکل گرفت نیروی بلشویکی توانستند پیروز بشوند و دولت جدید به رأس کار آمد و تمامی قوای روسیه ایران را تخلیه نمودند انگلیسی‌ها چون دیدند که شمال ایران تخلیه شده و آلمانها با امضای عهد نامه برست لیتوفسک توانستند مناطقی از روسیه انقلابی را در دست بگیرند و در صددند از طریق قفقاز و دریای سیاه به شمال ایران دست بیندازند و راهی به طرف هندوستان باز کنند و به همین خاطر بر تمام ایران دست انداخت و آن را تحت نفوذ خود در آورد و سعی کرد در ایران دولت قدرتمندی را به سر کار آورد چنانکه می‌بینیم به تقویت رضاخان پرداخته و تمام شورش‌ها و قیام‌های محلی را یکی بعد از دیگری سرکوب نمود و حتی در پذیرفتن نمایندگان ایران به انجمن صلح بین المللی (جامعه ملل) اشکال تراشی نمود و عنوان کرد دولت ایران به علت بی‌طرف بودن نمی‌تواند عضو این سازمان شود یا قولی را که به ایرانیان داده بود در صورت حمایت از انگلیس مناطقی را که دولت روسیه در طی دو عهد نامه از ایران جدا کرده بود به ایران باز پس می‌دهد ولی دولت انگلیس در صورت حمایت ایران از آن کشور به قول و وعده خود وفا نکرد و حتی ایران را به آن جامعه یا انجمن راه نداد و نپذیرفت. از جمله قیام‌هایی که در این دوره شکل گرفت قیام شیخ خیابانی بود که سرکوب گردید. قیام میرزا کوچک خان که سرکوب گردید از جمله قیام‌های دیگر این دوران قیام شیخ خزعلی بوده که توسط دولت مرکزی آن هم به دسیسه دولت انگلیس به منظور بالا بردن اعتبار رضا خان سرکوب گردید.

در این دوران کمیته‌ای به نام مجازات ملی تشکیل شد که هدف اصلی این کمیته مجازات خائنین و افراد ناپاک بیگانه‌پرست و جاسوس اجنبی بود که اعضای آن میرزا ابراهیم خان منشی زاده و اسدء خان ابوالفتح زاده. مشکوت الممالک، کریم دواتگر در ذی‌العقده سال 1334 در سومین سال از جنگ جهانی تشکیل شد از جمله کارهای ایشان کشتن اسماعیل خان رئیس غله به‌دنبال آن خود کریم دواتگر و متین السلطنه مدیر و نویسنده روزنامه عصر جدید که او را وابسته به اجانب می‌دانستند به قتل رساندند در کنار آن میرزا حسن مجتهد از جمله مقتولین این سازمان بوده است در آخرین روزهای سلطنت قاجار یعنی سال 1344 هجری قمری برابر با سال 1304 شمسی در اوایل آبان‌ماه در مجلس پنجم با رای اکثریت 80 رای موافق در برابر پنج رأی مخالف دولت قاجاریه منقرض می‌گردید همچنین مجلس پنجم تصویب کرد برای تعیین سرنوشت آینده کشور مجلس شورای ملی حکومت موفقت را به رضا خان بسپارد مجلس موسسان به سرعت تیکشال شد در جلسه مورخ 21 آذر سال 1304 شمسی برابر با 25 جمادی الاول سال 1344 قمری

با اکثریت 257 نفر از 260 نفر عده حاضر طی ماده واحده‌ای اصول سه گانه 36-37-38 متمم قانون اساسی را طوری اصلاح و تصویب نمودند که مطابق آن اصول سلطنت مشروطه ایران بوسیله مجلس موسسان به شخص رضاخان پهلوی و خاندان او واگذار گردید. در تمامی مدتی که فعالیت‌های سیاسی در تهران برای خلع احمد شاه از سلطنت صورت می‌گرفت او با کمال خونسردی و بی‌اعتنایی خاصی به گردش و سیاحت خویش در اروپا ادامه می‌داد.

از جمله قراردادهای که در این دوره منعقد گردید عبارتند از:

عهد نامه مجمل یا قرار داد جونز بین ایران و دولت انگلیس به نمایندگی سرهاردفورزد جونز بامیرزا شفیق خان در سال 1224 هجری صورت گرفت که براساس این عهد نامه ایران کلیه قرار دادهای خود را با کشورهای اروپایی لغو کرده و به انگلیس اجازه عبور سپاه از خاک ایران به هندوستان داده شد.

معاهده پیشاور در سال 1271 هجری بین دولت انگلیس و دوست محمد خان علیه ایران منعقد گردید.

معاهده صلح گندمک در طی جنگ دوم بین انگلیس و افغانها صورت گرفت که افغانها در این نبرد شکست خوردند منعقد گردید. که به موجب آن انگلیسی‌ها نگهداری تنگه خیبر و اداره منطقه قندهار و پشن را به خود اختصاص داده و نظارت بر سیاست افغانستان را برعهده گرفتند و به این ترتیب افغانستان عملاً به صورت تحت الحمایه انگلیس در آمد. انگلیسی‌ها با معاهده صلح گندمک روابط خارجی افغانستان از طریق حکومت هند به خود اختصاص دادند.

عهد نامه آخال= در سال 1299 بین میرزا سعید خان مؤتمن الملک وزیر امور خارجه و ایوان زینوویف وزیر مختار روسیه در تهران امضاء گردید که در آن ایران کلیه دعاوی خود نسبت به ترکستان و ماوراء النهر صرف نظر نمود ورود اترک به تنوان مرز بین دوکشور شناخته شد. بعد از قرار داد یا عهدنامه ترکمنچای پیمان آخال ضربه مهلک دیگری بوده که در این دوره بر تمامیت ارضی ایران وارد آمد.

قرار داد رویتر بین نماینده انگلیس یعنی بارون جولیوس رویتر در سال 1289 باایران امضای شد این امتیاز بنا به اصرار سپهسالار در تهران به تصویب ناصرالدین شاه رسید که به موجب آن استفاده از کلیه معادن جنگل راه آهن به مدت شصت سال به این شرکت واگذار گردید.

عهد نامه مودت و تجارت، بین ایران و آلمان در زمان ناصرالدین شاه در 18 ژوئن سال 1873 به امضاء رسید.

قرار داد مربوط به عبور خطوط تلگراف هند و اروپا بوده این قرار داد در 17 دسامبر سال 1862 و 1279 هجری در نتیجه سعی و کوششی استویتی وزیر مختار انگلیس به امضاء ناصرالدین شاه رسید وایران قبول کرد خط تلگرافی از

خانقین به تهران و اصفهان و بوشهر نیز تحت نظر مهندسان و ماموران انگلیسی دایر شود.

قرارداد سال (1819 میلادی) بین دو دولت ایران و انگلیس امضاء گردید که به موجب آن تا وقتی که دولت ایران وسیله حفظ امنیت در خلیج فارس را ندارد این امر به عهده دولت انگلیس واگذار می‌شود به دنبال امضای این قرار داد در دسامبر سال 1819 ناوگانی مرکب از شش کشتی جنگی و سه هزار ملوان از بمبئی عازم خلیج فارس می‌شوند.

قرار داد 1820 در 16 ژانویه برابر با (1235) منعقد گردید که به موجب آن‌ها عرب شیوخ یازده گانه متعهد شده دست از جنگ و ستیز با یکدیگر و تعرض در دریا بردارند این قرار داد در منطقه‌ای در شمال شبه الجزیر عمان که به ساحل صلح مشهور است منعقد گردید.

قرار داد نوامبر 1878 این قرار داد امتیاز استخراج معادن و نفت سمنان و خوریان و در 4 اکتبر 1879 امتیاز بهره برداری از شیلات دریای خزر به اتباع روسیه داده شد.

قرار داد طالبوت که در 8 مارس سال 1890 امتیاز بهره برداری از توتون و تنباکو ایران به مدت پنجاه سال را به دست آورد که امتیاز رژی مشهور است.

قرار داد 1801 این قرار داد در نهم نوامبر سال 1801 بین دو کشور روسیه و ایران به امضا رسید که بعد از عهد نامه ترکمنچای شدیدترین ضربه را به استقلال ایران وارد نمود به موجب آن حقوق گمرکی کالاهای وارداتی از روسیه که طبق عهد نامه ترکمنچای پنج درصد تعیین شده بود به صدی 1/5 تقلیل یافت.

عهدنامه یا قرار داد داری این قرار داد در 21 مه سال 1901 بین امین السلطان و ماریوت منعقد گردید اولین شرکت برای استخراج نفت ایران به نام شرکت بهره برداری انگلیس با سرمایه 600 هزار لیره در سال 1902 در لندن تأسیس شد و عملیات حفاری را در حوالی قصر شیرین آغاز کرد.

قرار داد پتسدام: به موجب این قرار داد دولت آلمان حقوق روسیه را بر ایالات شمالی ایران طبق قرار داد 1907 به رسمیت شناخت این قرارداد به طور موقت اساس اتفاق مثلث را سست کرده و باعث شد که روسها به پشت گرمی آلمانها سیاست تجاوزکارانه در آسیا و مخصوصاً در ایران در پیش بگیرند.

تصویب نامه برج اسد تصویب نامه‌ای است که براساس کاپتیولاسیون که به موجب قرار داد ترکمنچای با دولت تزاری بوده است و دولت مزبور دیگر حق آنرا در ایران ندارد و پایان دوره قضاوت کنسولها و الغاء کلیه قرار دادها و امتیازاتی را که به روسیه داده شده بود اعلام کرد.

در سال 1920 اول سپتامبر شوروی‌ها کنگره ملل ستمدیده شرق را با شرکت دو هزار نفر از نمایندگان ملل مسلمان روسیه، ترکیه، ایران، افغانستان و هندوستان چین در باکو تشکیل دادند و کنگره مذکور علیه امپریالیسم انگلیس اعلام جهاد عمومی داد زمامداران لندن در این میان علام خطر نمودند.

شروع حکومت از سال 1210 آغاز تا سال 1344 به مدت 134 سال حکومت کردند مرکز حکومتشان تهران بوده که توسط رضا خان در سال 1344 قمری برابر با سال 1304 شمسی انقراض یافت.

سلسله قاجاریه



آغا محمد خان



فتح علی شاه



محمد شاه



ناصرالدین شاه



مظفرالدین شاه



محمد علی شاه



احمد شاه



پایان حکومت

فهرست حزب‌ها و گروه‌های مرتبط با انقلاب مشروطه

- اعتدالیون (میان‌روها)
- عامیون (حزب دموکرات)
- اجتماعیون عامیون (حزب سوسیال دموکرات)
- حزب اتفاق
- حزب ترقی
- کمیته مجازات
- کمیته ستار (رشت)
- کمیته غیبی (تبریز)
- انجمن اخوت دراویش
- جامع آدمیت
- انجمن برادران دروازه قزوین (تهران)
- انجمن نصرت (رشت)
- انجمن روحانیون ایران
- انجمن ابوالفضل (انجمن عباسی) (رشت)

- اعتدالیون یکی از دو جناح مهم سیاسی دوره مشروطه است. این جناح، که در مقابل جناح عامیون قرار داشت، طرفدار تغییرات آهسته و مخالف اقدامات تندروانه و رادیکال بود.

رهبران حزب اعتدالیون مرتضی قلی نائینی، محمدصادق طباطبایی (پسر سید محمد طباطبائی) و علی محمد دولت آبادی (برادر کوچک‌تر یحیی دولت آبادی) بودند. بسیاری از کسبه و اصناف که پیرو سیدعبدالله بهبهانی بودند از اعتدالیون طرفداری می‌کردند و این سخن اتهام‌آمیز آنها را پذیرفتند که عقاید و مرام حزب دموکرات با اصول و مبانی دین تطبیق نمی‌کند. خطرات حزب دموکرات در مورد تفکیک دین از دولت، بارها و بارها از جانب اعتدالیون مطرح می‌شد تا این مدعا اثبات شود که دموکرات‌ها دشمن روحانیت هستند. حتی ستارخان و باقرخان قهرمانان تبریز که با آن شور و هیجان در تبریز به روحانیون محافظه کار انجمن اسلامی یورش برده بودند، وقتی در تهران مستقر شدند از

اعتدالیون هواداری کردند.

در مجلس دوم مشروطه، عبدالحسین میرزا فرمانفرما و عین‌الدوله نیز با این حزب اعتلاف نمودند. بنابراین مجموع نمایندگان اعتدالی در این مجلس به 36 تن در برابر 28 نفر عامیون رسید. سایر اعضای اصلی این حزب سپهدار اعظم تنکابنی، سردار محیی، سید عبدالله طباطبایی و ناصرالملک بودند.

حزب دموکرات عامیون از احزاب سیاسی دوره مشروطه ایران بود که به دست مشروطه‌خواهان تأسیس شد. این حزب توسط بازماندگان مشروطه خواه در جریان انتخابات مجلس دوم مشروطه تأسیس شد. در جریان این انتخابات احزاب جدید دیگری نیز پا گرفتند. حزب دموکرات برنامه کار سوسیال دموکراتی داشت و در مقابل حزب اعتدالیون که محافظه‌کار به شمار می‌رفت قرار داشت.

افکار و عقاید حزب دموکرات برگرفته از افکار سیاسی حزب سوسیال دموکرات قفقاز بود. سید جلیل اردبیلی، سید حسن تقی زاده، محمدتقی بهار، حسینقلی خان نواب، سلیمان میرزا اسکندری، وحید الملک، و سید محمد رضا مساوات و شیخ محمد خیابانی روسای حزب دموکرات بودند.

مرام حزب دموکرات:

1. انفکاک کامل قوای سیاسی از روحانیون
2. ایجاد نظام اجباری
3. تقسیم املاک بین رعایا
4. قانون منع احتکار و تعلیم اجباری و بانک فلاحتی
5. ترجیح مالیات مستقیم بر غیرمستقیم
6. مخالفت با مجلس اعیان (مجلس سنا) بود.

حزب دموکرات مورد هجوم علما و گروه انبوهی از رعایا و توده قرار گرفت اما موفق شدند در مجلس فراکسیون 28 نفری به وجود آورند.

حزب دموکرات چند روزنامه به نام «روزنامه ایران نو» در تهران «روزنامه شفق» در تبریز «روزنامه نوبهار» در خراسان منتشر می‌ساخت و مخالفین خود را به نام محافظه کار، ارتجاعی و آخوند و سرمایه دار و اشراف و اعیان به باد انتقاد می‌گرفت. اما برنامه حزب دموکرات با مخالفت ائتلافی از محافظه کاران به رهبری بهبهانی و روحانیون دیگر، اشراف

زمیندار، سران عشایر و حتی بعضی از تاجران و اصناف مواجه شد.

انتخابات مجلس دوم مشروطه انجام شد و احزاب جدیدی پا گرفتند از جمله حزب دموکرات که برنامه کار سوسیال دموکراتیک داشت و حزب اعتدالیون که محافظه کار به شمار می‌رفت.

برنامه رادیکال حزب دموکرات برای ایجاد دگرگونی‌های اجتماعی شامل تصویب علنی تفکیک دین از دولت، کاهش اقتدار محلی بعضی از سران عشایر و نیز تعریف جدیدی از ملیت بود که فراتر از وابستگی‌های مذهبی و قومی بود.

طبق نظر ملک زاده، حزب دموکرات که برنامه سوسیال دموکراتیک داشت، به دلیل ترس از واکنش منفی مردم عنوان دموکرات را به جای سوسیال دموکرات برای خود انتخاب کرد. بیشتر دموکرات‌های مجلس به عنوان منتقدان علنی حکومت در مشروطه اول شهرت داشتند.

زمینه قومی نمایندگان در انتخابات آن‌ها تأثیر داشت. همه دموکراتها بجز یک نفر، از مناطق شمال، شمال غربی یا شمال شرقی بودند.

حسینقلی نواب که لیبرال و تحصیل کرده اروپا و عضو وابسته سفارت لندن بود، عضو کمیته ملی انقلاب و نماینده مجلس اول نیز بود. بعد از کودتای 1908 (1287) نواب به صورت مشروطه‌خواه برجسته‌ای در تهران قد علم کرد.

شاهزاده سلیمان میرزا اسکندری نوه فتحعلیشاه نیز عضو کمیته ملی انقلاب و سردبیر نشریه حقوق بود. او یکی از رادیکالترین دموکرات‌ها به حساب می‌آمد و در تابستان 1910 (1289) رهبر حزب در مجلس شد.

وحید الملک شیبانی همکار نزدیک حسن تقی‌زاده، در کمبریج در نزد براون در رشته تاریخ و ادبیات انگلیس تحصیل کرده بود. شیبانی بعد از کودتای 1908 (1287) سلسله مقاله‌هایی در تایمز لندن نوشت. او و سلیمان میرزا اسکندری دو نفر از بهترین خطیبان مجلس بودند و بارها مانع اوجگیری قدرت اعتدالیون شدند.

محمدرضا مساوات نیز عضو کمیته ملی انقلاب و سردبیر نشریه مساوات بود که یکی از روزنامه‌های مهم رادیکال در مشروطه اول به شمار می‌آمد.

ابراهیم حکیم الملک طبیب مخصوص مظفرالدینشاه، حامی هنر بود و بعداً مدرسه نقاشی کمال‌الملک و موزه صنایع زیبا را تأسیس کرد که پیشگام در تربیت انواع هنرمندان در رشته‌های مختلف شدند.

حزب دموکرات چندین عضو برجسته مذهبی نیز داشت. هر چند که در برنامه حزبی تفکیک دین از دولت تأیید شده بود.

احمد قزوینی از علمای مشروطه خواه نجف که در جنگ تبریز شرکت کرده بود، شیخ ابراهیم زنجانی که پسر یکی از

روحانیون برجسته بود، اما خودش فراماسون محسوب می‌شد و عضو مجلس اول هم شده بود؛ زنجانی در محکمه ویژه‌های که شیخ فضل‌الله نوری را محکوم کرد، مدعی‌العموم بود.

شیخ محمد خیابانی که بیشتر به نفع دموکرات‌ها رأی می‌داد، عضو انجمن تبریز بود. او روحانی خوشنام و از خطبای نیرومند آذربایجان بود که در زمان جنگ داخلی به صفوف رزمندگان مجاهدین پیوسته بود و می‌گفتند که عضو فرقه اجتماعیون عامیون است. یک دهه بعد او رهبر نهضت ملی در آذربایجان شد که قیام خیابانی نام گرفت. برخی از اعضای حزب دموکرات بعداً حزب سوسیالیست و حزب تجدد را تشکیل دادند.

اجتماعیون عامیون حزب سوسیال دمکرات انقلابی ایران بود، بنیانگذار آن علی مسیو بود. حزب اجتماعیون عامیون در سال‌های انقلاب مشروطیت، خدمات انکار ناپذیری انجام داده، مرکز غیبی (سازمان مخفی اجتماعیون عامیون) تبریز، مهم‌ترین و موثرترین هسته حزبی، حزب اجتماعیون عامیون محسوب می‌گردد.

احمد کسروی در این باره در اثر ارزشمند خود، تاریخ مشروطه ایران نوشته‌است: در ارزیابی انقلاب مشروطه و در باره مرحله دوم آن که اندیشه‌های دمکراتیسم بر لیبرالیسم غلبه می‌یابد می‌نویسد: “در تبریز دسته‌های فدایی پدید شد و کسانی مانند ستارخان و باقرخان... بر راس این دسته‌ها قرار داشتند. وی (ستارخان) در ایام مشروطیت عضو انجمن حقیقت کوی امیرخیز تبریز بود و این انجمن که در آن عناصر رادیکال و دارای تمایلات سوسیال دموکراسی انقلابی شرکت داشتند، این مرد دلاور و ساده را چنان مجذوب آرمانهای انقلابی ساخت که بر تمام بقیه زندگی وی مهر و نشان خود را گذاشت... در پیدایش و بسط پایداری تبریز و آذربایجان، سوسیال دموکرات‌های قفقاز و سازمان همت در باکو، نقش بزرگی خواه از جهت تعلیم سیاسی و تئوریک، خواه از جهت رساندن اسلحه و خواه از جهت اعزام داوطلبان رزمجو ایفا کردند...”

مرکز غیبی هسته اصلی ارتباط با سوسیال دموکراسی انقلابی در قفقاز بود و پیوندهای تشکیلاتی با گروه همت داشت. علی مسیو در عین حال ارتباطات شخصی نیز با نریمان نریمان اف بلشویک پرآوازه و هم‌رزم لنین (نریمان اف ایرانی تبار بود) داشت.

اجتماعیون عامیون در ایران و قفقاز شعبه‌هایی داشتند. در راه تشکیل سازمان سراسری آن در ایران، کربلایی علی مسیو به اتفاق دو پسرش، و به همراهی حیدرخان عموآوغلی و برخی دیگر مانند بشیر قاسموف، حسین سرابی، سوچی میرزا، قره داداش، تلاشی بسیار کرده و نقش اصلی را داشتند.

“حزب سوسیال دمکرات (انقلابی) ایران که اغلب به نام مرکز غیبی خوانده می‌شود از حزب همت الهام می‌گرفت، حزب همت همکاری نزدیک و موثری با مرکز حزب سوسیال دمکرات روسیه را آغاز کرد و همکاری آن‌ها تا به آنجا رسید که لنین اعلامیه‌های خود را که نام گولپن داشت، از راه تبریز برای یاران خود و انقلابیون روسیه به آن کشور می‌فرستاد.”

علی مسیو با همکاری گروهی از یاران و همفکران خود مانند رسول صدقیانی و حاج علی دوا فروش، حوزه‌های اجتماعیون عامیون را با نظم خاصی سازماندهی کرد و به علاوه با تلاش پیگیرانه او مرامنامه سوسیال دموکراتهای کارگری روسیه به فارسی ترجمه و در اختیار انقلابیون ایرانی قرار گرفت، که بر مبنای آن مرکز غیبی، دسته‌های مسلح مدافع انقلاب مشروطه به نام مجاهد و فدایی را بوجود آورد.

احمد کسروی در این باره در اثر ارزشمند خود، تاریخ مشروطه ایران نوشته‌است: “در تبریز شادروان علی مسیو، حاج علی دوافروش و رسول صدقیانی همان مرامنامه را به فارسی ترجمه و دسته مجاهدین را پدید آوردند. . . که رشته کارهای دسته را در دست خودمی داشت و آن را راه می‌برد.”

علی مسیو بی شک از نبوغ خارق العاده‌ای در امر سازماندهی بویژه فعالیت پنهان کاری برخوردار بود. مرکز غیبی برای عضو گیری، در بدو امر افرادی از روشنفکران آزاد اندیش و زحمتکشان مستعد را به خود جلب می‌کرد و با آن‌ها تماس انفرادی بر قرار می‌ساخت و پس از آن، طی آزمایش‌های گوناگون، فرد مورد نظر را به حوزه‌ها (حوزه‌های خصوصی و عمومی) مرتبط می‌نمود.

در کلیه منابع تاریخی قید شده که مرکز غیبی به شدت اصول کار پنهانی را رعایت می‌کرد. در این باره از جمله آمده‌است که مرکز فعالیت اجتماعیون عامیون ناشناخته و کاملاً مخفی بود. بطوری که نام آن را مرکز غیبی می‌گفتند.

مرکز غیبی به رهبری علی مسیو، جلسات و برنامه‌هایی را در جهت انجام آموزش و تعلیمات مهم تدارک می‌دیدند. پس از مرکز، مسئولین حوزه‌ها بودند که هر یک 7 تا 11 نفر تحت مسئولیت در هر حوزه داشتند، این اعضا مدت مدیدی، جز در تاریکی (برای اینکه شناخته نشوند) با یکدیگر روبرو نمی‌شدند، هر 7 یا 11 نفر دستور حزبی را از مسئول همان حوزه دریافت می‌کردند. خطرناک ترین دستورات کمیته مرکزی بدون جزئی تخلف به موقع اجرا گذارده می‌شد.

ارتجاع شامل دربار، فئودال‌ها و روحانیونی که از سفره فئودال‌ها تغذیه می‌کردند اعضای اجتماعیون _ عامیون را، بی دین، منکر خدا، طبیعیون (ماتریالیست) و بابی می‌نامیدند و به این وسیله قتل آن‌ها را مجاز می‌شمردند. در تبریز به لحاظ رویارویی عربان انقلاب و ضد انقلاب این امر به وضوح دیده می‌شد. گزمگان دولتی، فراش‌های محلات که توسط

فئودال‌ها و روحانیون وابسته به آن حمایت می‌شدند، دستور اکید داشتند اعضای حزب بویژه اعضای مرکز غیبی را دستگیر، شکنجه و اعدام کنند.

مرکز غیبی به رهبری علی مسیو، مبتکر ایجاد و تربیت واحدهای مسلح خلقی در دفاع از انقلاب مشروطیت بود. چهره‌هایی چون ستارخان در اثر این ابتکار بدل به قهرمانان انقلاب شدند.

احمد کسروی در تاریخ مشروطه ایران، منظره دل‌انگیز و تاریخی تشکیل دسته‌های مسلح توده‌ای را چنین ترسیم کرده‌است: “شهر به یکباره دگرگون گردیده و گفتگوی همه از تفنگ خریدن و مشق سربازی کردن و آماده جنگ و جان‌فشانی کردن شده بود. هر روز هنگام پسین بازارها بسته و چیت فروش، مسگر و هر چه که می‌بودی به خانه‌های خود می‌شتافتند و رخت دیگر کرده، تفنگ برداشته و آهنگ سربازخانه کوی خود می‌کردند (مرکز غیبی با ابتکار مستقیم علی مسیو در هر محله و کوی تبریز مرکز تربیت و آموزش تشکیل داده بود). چون از کوچه‌ها گذشتی، پیاپی این شعر از زبان بچگان شنیدی: دولت مشروطه ما زنده و جاوید باد ملت مشتاق ایران زنده و جاوید باد”

هسته‌های اصلی نیروی مسلح توده‌ای مدافع انقلاب که مرکز غیبی آن‌را رهبری می‌کرد را کارگران، تهیدستان شهر، خرده بورژوازی و دهقانان تشکیل می‌دادند. در این دوران که اوج فعالیت مرکز غیبی و شخص علی مسیو است، ما شاهد کاردانی، کارایی، هوشیاری و خردمندی او هستیم. چنین نمونه انقلابیونی به لحاظ تاریخی در جهان انگشت شمار هستند. در این زمان نفوذ معنوی مرکز غیبی در میان مردم فوق‌العاده بود. تشکیلات منظم و درایت رهبری اجتماعيون _ عاميون به‌ویژه شخص علی مسیو سبب اعتبار و کامیابی‌های بسیار بود. مجموعه قیام تبریز در دست مرکز غیبی بود. این واقعیت را کسروی در کتاب خود چنین بیان نموده: “در بیرون (یعنی ظاهراً)” حاج میزا حسن مجتهد و دیگر ملایان و برخی بازرگانان در انجمن (تبریز) نشست و سررشته دار شمرده می‌شدند، ولی آنان را آن شایستگی نمی‌بود و در نهان رشته جنبش را آن انجمن نهانی (مرکز غیبی) می‌داشت.”

رابطه میان علی مسیو و حیدرخان عمواغلی بسیار عمیق بود. آن‌ها در مسایل خطیر با یکدیگر مشورت می‌کردند. حیدر خان همواره در زمانی که در تبریز بود، در کنار علی مسیو قرار داشت. و در جریان پایین کشیدن پرچم‌های سپید در تبریز به‌وسیله ستار خان مبتکر و مشوق اصلی علی مسیو بود.

کمیتة مجازات، انجمنی با اهداف تروریستی بود که در اواخر قاجار اقدام به ترور افرادی که به نظرشان ایادی بیگانه بودند، می‌کردند.

پس از خاتمه جنگ جهانی اول، روس‌ها و انگلیس‌ها در همه امور ایران دخالت می‌کردند و عده‌ای از جراید و رجال را عامل اجرایی خود کرده بودند. این وضع باعث شد که میرزا ابراهیم‌خان منشی‌زاده انجمنی سری تشکیل دهد. او و دوست دیرینش اسدالله‌خان ابوالفتح‌زاده در اوایل شهریور 1295 طرح تشکیل کمیته مجازات را ریختند و کمی بعد محمد نظرخان مشکوۀ‌الممالک به این دو پیوست و «کمیته مرکزی مجازات» بدست این سه تن تشکیل شد. کمیته مجازات بزودی پیشرفت کرد و اعضای دیگری پذیرفت و نیز شروع به جمع‌آوری اسلحه و اقدام به ترور نمود تا در 22 تیر 1296 اعضای آن دستگیر و مجازات شدند.

کمیته سری ستار، در دوره استبداد صغیر محمدعلی شاه در رشت تشکیل شد و هدف از تشکیل آن، اعاده مشروطیت بود. 46 نفر از مشروطه خواهان گیلانی و غیر گیلانی که در آن زمان در رشت بودند، در آن عضویت یافتند و با مساعی آنان بود که انقلاب محرم 1327 ه. ق رشت واقع شد که به نوبه خود منجر به فتح تهران و اعاده مشروطیت گردید. اعضای شناخته شده این کمیته عبارت بودند از: میرزا کریم خان رشتی - عبدالحسین خان سردار محیی - میرزا محمدعلی مغازه تبریزی - علیمحمد خان تربیت تبریزی - سید اشرف الدین حسینی نسیم شمال - میرزا حسین خان کسمایی - سید یحیی ناصرالاسلام ندامانی - احمدعلی خان امش‌ای - عباس خان امش‌ای - حسن خان عمیدالسلطان - آقاگل اسکندانی (میخ فروش)

جامع آدمیت از انجمن‌های شبه فراماسونری ایران در دوره مشروطیت بود که توسط عباسقلی خان قزوینی - مشهور به آدمیت - از ارادتمندان میرزا ملکم خان و از اعضای انجمن تعطیل شده مجمع آدمیت تشکیل شد.

مجمع آدمیت از انجمن‌های شبه فراماسونری در ایران بود که در سلطنت ناصرالدین شاه قاجار توسط میرزا ملکم خان از روشنفکران ایرانی تشکیل شد ولی پس از مدتی به فعالیت آن خاتمه داده شد.

بسیاری از رجال صاحب نام و گمنام در آن عضو شدند. ولی عمر این انجمن نیز طولانی نشد و بر اثر اختلافات پیش آمده بین اعضاء، در سال 1325 ه. ق به تعطیلی گرایید.

برخی از معروفترین اعضای آن عبارت بودند از: فتح الله خان اکبر، عبدالحسین خان سردار محیی، ابوالفضل میرزا عضدالسلطان، دکتر محمد مصدق السلطنه.

قدرت‌یابی تدریجی رضاخان

در اکتبر 1917م. انقلاب روسیه به ثمر رسید.

از آن‌جا که روس‌ها سرگرم مشکلات داخلی و سرکوبی مقاومت‌های داخلی روسیه بودند، سیاست استعماری این کشور در ایران، برای مدتی متوقف شد. روس‌ها شمال ایران را تخلیه کردند و به تنظیم امور داخلی خود پرداختند. انگلیسی‌ها که ایران را از وجود رقیب دیرینه خالی می‌دیدند، به سرعت نیروهای خود را روانه‌ی شمال ایران کردند و این قسمت را نیز تحت نفوذ خود درآوردند.

تا پیش از خروج روس‌ها از ایران، سیاست اصلی انگلستان در کشور ما (هم‌چنان که قبلاً اشاره کردیم)، ممانعت از ایجاد حکومت مرکزی قدرتمند بود اما پس از این حادثه، سیاست این کشور به دلایل مختلف تغییر کرد و به ایجاد حکومت مرکزی متمایل شد.

هدف درازمدت انگلیسی‌ها در ایران تغییر سلطنت بود؛ زیرا بدون خلع قاجارها از قدرت، امکان حصول به هدف موردنظر وجود نداشت. فساد دستگاه قاجاریه از یک طرف، بدبینی مردم به آن از طرف دیگر و بالاخره کم تجربه بودن احمدشاه و بعضی مقاومت‌های او در مقابل اهداف انگلستان (نظیر مقاومت در امضای قرارداد 1919 و ثوق‌الدوله)، این دولت استعماری را به این نتیجه رساند که بهترین راه، این است که زمینه را برای تغییر سلطنت آماده کنند. انگلیسی‌ها برای یافتن مهره‌ی دست نشانده‌ی مطلوب باید حرکتی تدریجی را طراحی می‌کردند؛ زیرا آن‌ها تنها در چنین شرایطی فرصت مطالعه‌ی دقیق بر روی مهره‌های موردنظر و احیاناً جایگزین کردن یکی به جای دیگری را داشتند. براساس این واقعیت‌ها انگلیسی‌ها بر آن بودند که تا قبل از اجرای طرح اصلی - یعنی تغییر سلطنت - اقدامات مقدماتی را انجام دهند که یکی از آن‌ها اجرای کودتایی علیه دولت بدون تلاش برای سرنگونی سلطنت بود.

کودتای سیاه

انگلیسی‌ها، برای اجرای کودتایی که نقشه‌ی آن را کشیده بودند، به دو چهره‌ی سیاسی و نظامی نیاز داشتند. پس از بررسی‌های لازم، در میان چهره‌های سیاسی سرانجام سید ضیاءالدین طباطبایی، مدیر روزنامه‌ی رعد انتخاب شد. آن‌ها در همین زمان تلاش‌هایی را نیز برای پیدا کردن یک چهره‌ی نظامی آغاز کرده بودند. سرانجام، با مطالعاتی که ژنرال آبرون سایید در میان افسران قزاق ایرانی انجام داد، رضاخان را برای مقصود خود از هر جهت مناسب تشخیص داد. آبرون سایید در جریان چند مذاکره توانست رضاخان را با نیت خود همراه سازد و به همکاری با سیدضیاءالدین بکشاند. در

بهمن ماه 1299 هـ. ش دو عامل کودتا در حضور آبرون ساید در قزوین با یکدیگر ملاقات کردند. رضاخان توافق کرد که پس از فتح تهران توسط نیروهای قزاق، مقام نخست‌وزیری را به سید ضیاءالدین بسپرد. برای این که رضاخان اطمینان حاصل کند که بر سر راه تصرف تهران مشکلاتی وجود نخواهد داشت، ژنرال انگلیسی به او اعلام کرد که احمدشاه در جریان او اقدام فرار دارد و نورمن سفیر انگلستان در تهران مشکلات احتمالی را حل می‌کند.

در اوایل اسفند 1299 هـ. ش قوای قزاق به فرماندهی رضاخان از قزوین - محل استقرار خود - به طرف تهران حرکت کردند و با توجه به این که انگلیسی‌ها قبلاً فرماندهی نیروهای ژاندارم و دیگر محافظان شهر را تطمیع کرده بودند، بدون هیچ‌گونه مشکل جدی در روز سوم اسفند تهران را به تصرف درآوردند. با فتح تهران، حکومت کودتا در تهران مستقر شد و به دستور سیدضیاء الدین، بسیاری از شخصیت‌های سیاسی دستگیر شدند و به زندان افتادند. از جمله‌ی این شخصیت‌ها می‌توان از آیت‌الله مدرس نام برد. سیدضیاء الدین چند روز پس از کودتا به حضور احمدشاه رفت و شاه که از جان خود به شدت بیم داشت، وی را به عنوان نخست‌وزیر مأمور تشکیل کابینه کرد. کابینه‌ی سیاه با هدف فریب دادن مردم و برای این که خود را کابینه‌ای ملی و ضد انگلیسی نشان دهد، قرارداد 1919 م. را که به همت دلیر مردانی چون شهید سید حسن مدرس عملاً به صورت قراردادی مرده و غیرقابل اجرا درآمده بود، لغو کرد. انگلستان نیز برای اغفال مردم ایران، لغو این قرارداد را با خشنودی پذیرفت.

سید ضیاءالدین برای این که بتواند همسایه‌ی شمالی را نیز با دولت خود همراه سازد، مبادرت به امضای قرارداد 1921 م. با روسیه کرد.

سقوط کابینه‌ی سیاه

اقدامات و ظاهرسازی‌های سید ضیاءالدین در بازداشت و تبعید شخصیت‌های متنفذ سیاسی و مالکان و اعیان باعث بروز واکنش‌های تندی نسبت به دولت او شد. خالی بودن خزانه‌ی مملکت مانع از این بود که رئیس دولت کودتا بتواند برای بهبود وضع اقتصادی مردم کاری انجام دهد. خودسری‌های رضاخان مبنی بر اختصاص دادن درآمد شهرداری و ادارات مالیه به قزاق‌های تحت فرماندهی او بیش از پیش بر مشکلات دولت می‌افزود. در چنین شرایطی و با توجه به این که انگلیسی‌ها برای رسیدن به هدف اصلی خود، سیاستی تدریجی را اتخاذ کرده بودند تا هم به مطالعه‌ی عکس‌العمل‌ها بپردازند و هم زمینه را برای ظهور مهره‌ی اصلی آماده کنند، هم‌چنین از ترس این که ادامه‌ی حکومت ناتوان و ناموفق سید ضیاءالدین شورشی عمومی را سبب شود، به حمایت جدی از وی برخاستند و حتی رضاخان را به تشدید مبارزه

علیه نخست‌وزیر تشویق کردند. در چنین شرایطی، سقوط حکومت کودتا قابل پیش‌بینی بود؛ بنابراین، سید ضیاء‌الدین پس از سه ماه نخست‌وزیری به دستور احمدشاه کنار رفت و با حمایت انگلیسی‌ها و تحت مراقبت قزاق‌ها از کشور خارج شد.

نخست‌وزیری قوام‌السلطنه

پس از سقوط کابینه‌ی سیاه، احمدشاه به مشیرالدوله پیشنهاد کرد تا مقام ریاست وزرایی را بپذیرد اما وی نپذیرفت. آن‌گاه این مقام به مستوفی الممالک پیشنهاد شد و او نیز زیربار نرفت. در همین زمان، انگلیسی‌ها به شاه پیشنهاد کردند که سردار سپه را مأمور تشکیل کابینه کند. شاه از پذیرفتن این امر خودداری کرد و انگلیسی‌ها نیز که هنوز زمینه‌ی لازم را برای اصرار، فراهم نمی‌دیدند، پافشاری نکردند. سرانجام، قوام‌السلطنه از زندان آزاد و مأمور تشکیل کابینه شد. احمد قوام که از نوکران معروف انگلستان و برادر وثوق‌الدوله، عاقد قرارداد ننگین 1919 بود، از 14 خرداد تا سوم بهمن 1300 هجری شمسی سمت نخست‌وزیری را در اختیار داشت. اولین ماده‌ی برنامه‌ی دولت قوام «تکمیل انتظامات قشون و قوای تأمینیه» بود. این ماده از برنامه عملاً قدرت رضاخان را افزایش می‌داد و گامی تدریجی به سوی تقویت هر چه بیش‌تر ارتش بود که طبق نقشه‌ی انگلیسی‌ها باید جانشین ارتش انگلستان در ایران می‌شد و سیاست تمرکز قدرت به کمک آن انجام می‌گرفت.

انگلیسی‌ها زمانی که دیدند تعداد سربازان ارتش ایران به حدود چهل هزار نفر رسیده است و در عین حال، از حمایت دولت در تقویت ارتش مطمئن شدند و دریافتند که ارتش موجود به طور نسبی قادر به تأمین اهداف نظامی آنان است، پلیس جنوب را منحل کردند.

سقوط کابینه‌ی قوام

از جمله اقداماتی که قوام‌السلطنه در دوره‌ی نخست‌وزیری خود انجام داد، واگذاری امتیاز استخراج نفت شمال به کمپانی استاندارد اویل آمریکایی بود. مذاکرات مربوطه به طور محرمانه آغاز شد و چون اکثریت نمایندگان مجلس نیز با آن موافق بودند، به سرعت پیش رفت. وقتی که خبر اعطای این امتیاز منتشر شد، روس‌ها واکنش شدیدی نشان دادند و به انعقاد این قرارداد اعتراض کردند. انگلیسی‌ها نیز که هنوز در تقسیم منافع با آمریکایی‌ها توافق همه‌جانبه‌ای نداشتند، پس از روس‌ها نسبت به این امتیاز عکس‌العمل نشان دادند.

مخالفت‌های شدید روسیه و انگلستان با قوام، سرانجام موقعیت او را تضعیف کرد.

انگلیسی‌ها که قبلاً از کابینه‌ی قوام حمایت می‌کردند، پس از این چرخش سیاست او به نفع آمریکا، دست از حمایت وی برداشتند. پس از یک سلسله کارشکنی‌ها سرانجام، قوام مجبور به استعفا شد.

کابینه‌ی مشیرالدوله

پس از استعفای قوام، مشیرالدوله نخست‌وزیر محافظه‌کار، بر سر کار آمد. در این کابینه نیز همچون کابینه‌های پیش، رضاخان مقام وزارت جنگ را داشت و باز هم اولین برنامه‌ی دولت تقویت نیروی نظامی کشور بود. پربشانی اوضاع کشور از یک سو، دخالت‌های رضاخان از سوی دیگر و مهم‌تر از همه ضعف روحیه‌ی نخست‌وزیر در مقابل انتقادات بسیاری که از ناحیه‌ی روزنامه‌ها و نمایندگان مجلس مطرح می‌شد، مشیرالدوله را بر آن داشت تا پس از مدت کوتاهی استعفا کند و حتی منتظر بازگشت احمدشاه از اروپا نیز نشود.

نخست‌وزیری مجدد قوام‌السلطنه (خرداد 1301 - بهمن 1301)

قوام در این دوره از ریاست وزرایی خود برای این که از شدت انتقاد مخالفان و روزنامه‌ها بکاهد، حکومت نظامی را که از زمان کودتای سید ضیاءالدین برقرار شده بود، لغو کرد. این اقدام اگرچه گامی به سوی به اصطلاح آزادی محسوب می‌شد اما از شدت انتقادات علیه - دولت که عمدتاً متوجه رضاخان بود - نمی‌کاست. مخالفت‌ها روز به روز افزایش می‌یافت تا جایی که جمعی از نمایندگان مجلس نیز شروع به انتقاد علیه رضاخان کردند. قوام سعی می‌کرد تا با ذکر خدمات وزیر جنگ مبنی بر سرکوبی اشرار و تأمین امنیت، نمایندگان را قانع سازد اما این سخنان نیز تأثیری نداشت. آیت الله مدرس در مجلس چهارم، نمایندگان را به مقابله با قدرت طلبی‌های رضاخان و استفاده از اختیارات خود در این مورد فراخواند. قوام که از یک سو با حملات نمایندگان مجلس - به خصوص مدرس و مصدق - علیه رضاخان مواجه بود و از سوی دیگر می‌دید که حتی اربابان انگلیسی‌اش بیش از او از وزیر جنگ حمایت می‌کنند، چاره‌ای جز استعفا ندید. پس از او مستوفی الممالک نخست‌وزیر ایران شد اما پس از مدت کوتاهی جای خود را به مشیرالدوله داد.

نخست‌وزیری رضاخان (سوم آبان 1302 - نهم آبان 1304)

تبلیغات وسیع طرفداران رضاخان که او را ناجی ملت می‌شمردند و خواستار نخست‌وزیری وی بودند، احمدشاه را با مشکل عجیبی روبه رو ساخته بود. او کم و بیش از نیات رضاخان آگاه بود ولی این بار دیگر چاره‌ای جز انتخاب وی به نخست‌وزیری نمی‌دید. وی سرانجام، در تاریخ سوم آبان 1302 فرمان نخست‌وزیری وزیر جنگ را صادر کرد و چند روز بعد عازم اروپا شد و با این کار، کشور را عملاً به رضاخان سپرد.

جمهوری رضاخانی

رضاخان با هدایت ارباب استعماری‌اش انگلستان، سرانجام توانست به مقام ریاست وزرایی نایل آید اما نه میل به قدرت‌طلبی او با به دست گرفتن این مقام ارضا می‌شد و نه استعمار انگلستان این هدف محدود را در ایران دنبال می‌کرد. رضاخان و انگلیسی‌ها هر دو در اندیشه‌ی تغییر سلطنت در ایران بودند اما چون طرح تغییر سلطنت و تبدیل سلسله‌ی قاجار به پهلوی در ابتدای نخست‌وزیری رضاخان ممکن نبود و مقاومت جدی جامعه را برمی‌انگیخت، بنابراین برای آماده کردن افکار عمومی جامعه برای این تغییر، شعار نظام جمهوری مطرح شد.

مقارن نخست‌وزیری رضاخان، مجلس ترکیه رژیم امپراتوری را منحل و در این کشور رژیم جمهوری اعلام کرد. این امر بهانه و وسیله‌ی تبلیغی خوبی برای طرفداران رضاخان بود که به اشاره‌ی او تبلیغات وسیعی به راه‌اندازند و خواستار استقرار نظام مشابهی در ایران شوند. برای تغییر سلطنت و خلع قاجاریه بهترین راه ممکن استفاده از وجود مجلس بود. اگر مجلس می‌توانست اهدا رضاخان را تأمین کند، ظاهراً نخست‌وزیر اقدام خود را قانونی جلوه می‌داد.

اما اشکال کار این بود که عمر مجلس چهارم به سر آمده و انتخابات دوره‌ی پنجم نیز انجام نشده بود. رضاخان به سرعت انتخابات دوره‌ی پنجم را اعلام کرد و همه‌ی تلاش خود را برای اعمال نفوذ در انتخاب نمایندگان موافق به کار گرفت. انتخابات به سرعت انجام شد و در روز 22 بهمن 1302 مجلس پنجم رسماً افتتاح گردید. اگرچه نخست‌وزیر تمام کوشش خود را برای جلوگیری از ورود مخالفان به مجلس به کار بست امام برخلاف خواست او چند تن از مخالفان قدرتمندش به مجلس راه یافتند و همین افراد معدود مانع از اجرای اهداف او شدند. از جمله‌ی این شخصیت‌ها شهید آیت‌الله مدرس بود.

پس از مطرح شدن جمهوری رضاخانی، مدرس که از ماهیت این تلاش‌ها به خوبی آگاه بود، رهبری مخالفان را در دست گرفت. افشاگری‌های مدرس نمایندگان موافق را چنان خشمگین ساخته بود که در یکی از روزها یکی از آنان به نام بهرامی در اتاق تنفس سیلی محکمی به گوش مدرس نواخت. انعکاس این عمل چنان وسیع بود که مردم را به شدت به خشم آورد. این عمل مخالفت مردم را با جمهوری رضاخانی تشدید کرد.

در روز 28 اسفند 1302 تعداد زیادی از مردم در مسجد شاه تهران (مسجد امام خمینی) اجتماع کردند و به ابراز مخالفت با جمهوری رضاخانی پرداختند.

سرانجام در روز دوم فروردین 1303 در حالی که مجلس خود را برای اجرای مقاصد رضاخان در اعلام جمهوریت آماده

می‌کرد، ده‌ها هزار نفر در اطراف مجلس اجتماع کردند و به اعتراض برخاستند. در این حال، رضاخان برای شرکت در جلسه به مقابل مجلس رسید و به دستور او سربازان به ضرب و شتم مردم و تیراندازی به سوی آنان پرداختند. دستور رضاخان مبنی بر حمله به مردم، نمایندگان مجلس را نیز به عکس‌العمل واداشت. اعلامیه‌ی مراجع بزرگ قم علیه جمهوریت هم کار رضاخان را بیش از پیش مشکل کرد. نخست‌وزیر وقتی با واکنش شدید مردم و اعتراض بخشی از نمایندگان که او را به استیضاح تهدید می‌کردند رو به رو شد، اعلام داشت که «حال که ملت جمهوری نمی‌خواهد، من هم از آن صرف‌نظر کردم»!

تلگراف شاه و درخواست رأی عدم تمایل به دولت رضاخان

با عقب‌نشینی موقت رضاخان، شاه که در این زمان در اروپا به سر می‌برد، طی تلگرافی از مجلس خواست تا نظر خود را درباره‌ی ادامه‌ی نخست‌وزیری رضاخان اعلام کند.

نخست‌وزیر تحمیلی با توجه به اوضاع روزهای گذشته که موقعیت او را در میان مردم و نمایندگان تضعیف کرده بود، دریافت که اگر رأی تمایل او به دولت در مجلس مطرح شود، امکان دارد ادامه‌ی کار وی مورد تأیید قرار نگیرد؛ لذا به حيله متوسل شد. وی به بهانه‌ی این که قدر زحمت‌ها و تلاش‌های طاقت‌فرسای او شناخته نمی‌شود به حالت قهر تهران را ترک کرد و روده‌ن رفت.

هدف اصلی این وب‌د که مجلس را زیر فشار بگذارند و نمایندگان را به دادن رأی تمایل به نخست‌وزیر وادار کنند. برخلاف سوءظن‌هایی که مردم به رضاخان داشتند، وی توانست خود را عامل تأمین امنیت در کشور معرفی کند. بنابراین، تبلیغات طرفداران رضاخان که شایع کرده بودند با کناره‌گیری نخست‌وزیر امنیت اجتماعی از میان خواهد رفت، می‌توانست در روحیه‌ی عده‌ای تأثیر گذارد. روزنامه‌های طرفدار رضاخان ناله و فغان به راه انداختند که از این پس شرارت اشرا‌ر تجدید خواهد شد و امنیت در شهرها و راه‌ها از میان خواهد رفت.

هم زمان با این اعتراض‌ها، نوشته‌های دیگری برای فرماندهان شهرها فرستاده می‌شد که آنان عین همان نوشته‌ها را به تهران تلگراف می‌زدند. مضمون این تلگراف‌ها نیز حمایت از رضاخان و تأکید بر ضرورت بازگشت او برای تداوم امنیت کشور بود. سرانجام تلاش‌های گسترده‌ی استعمار و عوامل داخلی آن کار خود را کرد و مجلس در فروردین 1303 به رضاخان رأی اعتماد داد و وی مأمور تشکیل کابینه شد. مدرس در روز رأی‌گیری، در مجلس حضور نداشت. دلیل این امر نیز این بود که او را به وزارت جنگ دعوت کرده و سپس چند ساعتی در منزل قوام‌الدوله محبوس کرده بودند تا مانع حضورش در جلسه شوند.

از جمله اقداماتی که انگلیسی‌ها در این زمان به منظور محبوب کردن و قهرمان جلوه دادن رضاخان انجام دادند، قربانی کردن شیخ خزعل، عامل خودشان در خوزستان بود. آنان شیخ خزعل را به شورش علیه حکومت مرکزی تحریک کردند لیکن پس از اقدامات رضاخان برای مقابله با شیخ خزعل، از حمایت او دست کشیدند و از وی خواستند که تسلیم رضاخان شود. شیخ خزعل هم که چاره‌ای نداشت، چنین کرد. وابستگی شیخ خزعل به انگلیسی‌ها بر کسی پوشیده نبود؛ بنابراین، مردم باور کردند که رضاخان که وی را سرکوب کرده است، ضد انگلیس می‌باشد. انگلیسی‌ها با این اقدامات، به تدریج شرایط را برای پادشاهی رضاخان آماده ساختند.

قیام جنگل

یکی از رویدادهای مهم تاریخ ایران در سال‌های پایانی حکومت قاجار و دوران وزارت جنگ رضاخان، قیام جنگل به رهبری میرزا کوچک خان جنگلی بود.

یونس معروف به «میرزا کوچک» فرزند میرزا بزرگ به سال 1298 هجری قمری در رشت متولد شد. در آغاز نوجوانی برای تحصیل علوم دینی به مدارس مذهبی قدم گذاشت و چندی بعد توانست در رشته مدارج علمی را طی کند. وی سپس در گیلان به صفوف آزادی‌خواهان پیوست و برای سرکوبی محمدعلی شاه، روانه‌ی تهران شد. در ماجرای اتمام حجت بود و مدتی نیز بازداشت شد.

در دوران جنگ جهانی اول، در همان زمان که دسته‌ای از نمایندگان و رجال سیاسی به مهارجرت دست زدند، کوچک خان نیز که کشور را پریشان و در اشغال بیگانگان می‌دید، با گرویدن به اندیشه‌ی اتحاد اسلام در صدد برآمد که تشکیلاتی نظامی را راه‌اندازی کند و به مبارزه علیه استبداد و استعمار و نجات کشور پردازد.

میرزا کوچک خان پس از آن، عازم گیلان شد و شروع به تهیه‌ی مقدمات قیام کرد اما چون روس‌ها قبلاً او را از این منطقه تبعید کرده بودند، مجبور بود مخفیانه به فعالیت پردازد. با این حال، در اندک مدتی توانست عده‌ای از همفکرانش را به دور خود جمع کند و قیام علنی سازد.

نهضت جنگل برای کشور استعمارگر انگلستان که ماهیت اصلی و انقلابی و ضد استعماری میرزا کوچک خان را می‌شناخت، قابل تحمل نبود و انگلیسی‌ها برای خاموش کردن این شعله در پی فرصت بودند. در طی سال‌های جنگ جهانی اول، انگلیسی‌ها به دلیل گرفتاری، عملاً اقدامی جدی علیه جنگلی‌ها نکردند اما پس از پایان جنگ در صدد برآمدند که این نهضت را دست قزاق‌های ایرانی از میان ببرند. پیش از ایجاد اختلاف و نفاق در میان انقلابیون، نهضت تا

آن اندازه از استحکام برخوردار بود که نیروهای دولتی در سرکوب آن توفیق نیافتند.

سیاست روسیه نسبت به نهضت جنگل نیز بسیار سودجویانه بود. جنگلی‌ها در دوران حکومت تزارها قیام خود را آغاز کردند و تا زمانی که تزارها قدرت را در دست داشتند، به مبارزه و مخالفت با آنان ادامه دادند اما در آغاز پیروزی انقلاب روسیه، روابط جنگلی‌ها با روسیه حسنه شد. نهضت جنگل انقلاب روسیه را تأیید می‌کرد و رهبران جدید روسیه نیز میرزا را یک انقلابی ضداستعمار می‌دانستند و او را ستایش می‌کردند. چندی نگذشت که روس‌ها سیاست دوستانه‌ی خود را تغییر دادند و قدم به قدم از حمایت جنگل دست کشیدند و سرانجام به آن خیانت کردند. در اردیبهشت ماه 1299 هـ. ش نیروهای ارتش سرخ به بهانه‌ی سرکوب ضد انقلاب که در شمال ایران کمین گرفته بود، وارد انزلی و غازیان شدند. نهضت جنگل که حضور نیروهایی از کشوری دیگر را در خاک ایران مخالف اصول سیاست خود و به زیان ایران می‌دید، به مخالفت برخاست. سرانجام، در مذاکراتی که میان میرزا و فرماندهان روسی انجام گرفت، بر سر چند مسئله، توافق کلی حاصل شد که از جمله‌ی آن‌ها باقی ماندن تعدادی از نیروهای ارتش سرخ در ایران بود.

پس از توافق جنگلی‌ها با روس‌ها سران نهضت به رشت آمدند و مدتی بعد در این شهر اعلام حکومت جمهوری کردند. کودتای حزب عدالت: سران نهضت در رشت سرگرم تحکیم مبانی جمهوری بودند که به تدریج اختلافاتی در میانشان پیدا شد و همین امر به تدریج نهضت را به انحطاط و نابودی کشاند.

پس از ورود ارتش سرخ به ایران، چند تن از اعضای حزب کمونیست عدالت باکو نیز از روسیه وارد گیلان شدند. این افراد در رشت به تشکیل حزبی به نام عدالت دست زدند و رفته رفته ضمن برگزاری گردهمایی‌ها و سخنرانی‌هایی، عملاً مواد مورد توافق شده جنگلی‌ها و روس‌ها را زیر پا گذاشتند و تبلیغاتی را علیه میرزا کوچک خان آغاز کردند.

میرزا که اوضاع را چنین دید، در تیرماه 1299 به اعتراض رشت را ترک گفت و اعلام کرد که تا زمانی که حزب عدالت از کارهای خلاف و حمله به اسلام و تبلیغ کمونیسم دست بردارد، به رشت باز نخواهد گشت. به دنبال این حادثه، اعضای حزب عدالت که بعضی از آنان همچون احسان الله خان و خالوقربان قبلاً از دوستان نزدیک میرزا بودند و اکنون با گرویدن به سوسیالیسم میرزا را به اصطلاح مرتجع می‌دانستند؛ در صدد اجرای نقشه‌ی کودتایی برآمدند که قبلاً آن را طرح‌ریزی کرده بودند.

نقشه‌ی کودتا این بود که میرزا یا باید کشته یا دستگیر شود و از رهبری انقلاب کنار رود. کوچک‌خان که تا حدی از هدف اعضای حزب و نقشه‌ی خائنانه‌ی آنان مطلع شده بود، به جنگل رفت. در این گهرو دار بسیاری از جنگلی‌ها دستگیر

یا کشته شدند و سوسیالیست‌ها سلاح و مهمات و اموال آنان را به غارت بردند.

مدتی بعد سوسیالیست‌ها مجدداً دست دوستی به سوی میرزا دراز کردند و میرزا با حسن نیتی که داشت و نمی‌خواست اختلافات داخلی باعث نابودی نهضت شود، پیشنهاد اتحاد با آنان را پذیرفت و طرفین موقتاً وحدت را از سر گرفتند. پس از توافقی که به طور موقت میان افراد حزب عدالت و میرزا حاصل شد، کمیته‌ی انقلابی جدیدی تشکیل شد. از آن جا که در این کمیته احسان الله خان هیچ سمتی نداشت، جاه‌طلبی وی را واداشت که در رأس نیروهای تحت فرمان خویش به خیال خود به اقدامی انقلابی دست زند و عازم فتح تهران شود. وی در رأس سه هزار سرباز روسی و ایرانی به سوی تهران حرکت کرد اما از نیروهای قزاق شکست خورد. یکی از دلایل این شکست، تغییر شوروی نسبت به جنگل بود. شوروی نسبت به جنگل بود.

شوروی که قبلاً ادعای حمایت از انقلاب جهانی را داشت، حداقل پس از هشتمین کنگره‌ی حزب کمونیست اتحاد شوروی سیاست خارجی خود را تغییر داد. استالین در این کنگره دو اصل اساسی را مبنای سیاست خارجی شوروی قلمداد کرد. وی گفت: «سیاست خارجی ما واضح و روشن است. هدف آن حفظ صلح و توسعه‌ی دایره‌ی روابط تجاری با تمام کشورهاست. «اعلام چنین روشی در سیاست خارجی، چیزی جز اعلام عدم حمایت از نهضت‌های رهایی بخش نبود. شکست نهضت و شهادت میرزا کوچک خان: پس از آشکار شدن سیاست شوروی نسبت به نهضت جنگل، خالو قربان که عامل آن کشور بود، تسلیم نیروهای دولتی شد. با تسلیم شدن خالو قربان به سردار سپه، نیروهای دولتی وارد رشت شدند و چون مذاکرات برای صلح با جنگلی‌ها به نتیجه نرسید، در شرایطی که افراد نهضت به دلیل مشاهده‌ی خیانت‌های مکرر در بدترین وضع روحی قرار داشتند، نیروهای دولتی به تعقیب جنگلی‌ها پرداختند. بخشی از نیروها متفرق، برخی تسلیم و تعداد نیز کشته شدند. در چنین وضع سخت و دردناکی، میرزا در سرمای شدید زمستان از همسرش خداحافظی کرد و در اعماق جنگل‌ها عقب نشست تا بتواند نیروهای پراکنده را در فرصتی مناسب جمع‌آوری کند و بار دیگر آنان را سازمان دهد اما سرمای سخت به او امان نداد و برای همیشه خاموش شد.

دشمنان میرزا پس از یافتن جنازه‌ی او سرش را از بدن جدا کردند و مدتی در انتظار عمومی به نمایش گذاشتند. سرانجام خالو قربان، کودتاجی معروف و کمونیست دو آتشی خائن، بی‌شرمانه سر میرزا را برای رضاخان به ارمغان برد تا نوکری خود را اثبات کند.

نظری بر دوران سلطنت رضاخان

رضاخان در غیاب شاه که در اروپا به سر می‌برد، روز به روز موقعیت خود را مستحکم‌تر می‌کرد و در عین حال می‌کوشید با تبلیغاتی گسترده علیه احمدشاه، او را نسبت به سرنوشت مملکت بی‌اعتنا نشان دهد.

احمدشاه پس از تثبیت موقعیت رضاخان در ایران و به خصوص پس از رأی اعتمادی که با نیرنگ و توطئه و فشار از مجلس گرفته شد، برای بازگشت به ایران تردید داشت اما پس از مدتی مطالعه تصمیم به بازگشت و حفظ سلطنت گرفت. انگلیسی‌ها وقتی از تصمیم شاه برای عزیمت به ایران مطلع شدند، نزد او رفتند و ضمن مبالغه در اوضاع آشفته‌ی ایران، صلاح او را در این دانستند که تا مدتی از بازگشت به ایران چشم‌پوشد تا رضاخان بتواند امنیت لازم را برای حضور وی در کشور فراهم آورد.

هر چه مدت زمان توقف شاه در اروپا بیش‌تر طول می‌کشید، تبلیغات طرفداران رضاخان مبنی بر این که شاه به سرنوشت ایران علاقه‌ای ندارد بیش‌تر می‌شد و مردم نیز که کم و بیش این مسئله را باور می‌کردند. پس از سرکوب شورش خزعل و بعضی شورش‌های پراکنده‌ی دیگر، با توجه به امنیتی که رضاخان به کمک سرنیزه به وجود آورده بود، محبوبیت او افزایش یافت و در همین حال، در اثر تبلیغاتی که توسط عوامل رضاخان انجام می‌گرفت، بدبینی مردم روز به روز نسبت به احمدشاه بیش‌تر می‌شد.

در کنار این تلاش‌های زیرکانه، در میان مردم چنین شایع شد که احمدشاه ممکن است بدون توجه به کوشش‌های خستگی‌ناپذیر نخست‌وزیر، در صدد خلع او از نخست‌وزیری برآید و بار دیگر اوضاع سامان یافته‌ی کشور را آشفته سازد. مردم که از تجدید هرج و مرج در کشور به شدت بیم داشتند، با چنین شایعاتی به ادامه‌ی حکومت رضاخان متمایل می‌شدند.

به این ترتیب، زمینه‌ی ذهنی بیش‌تری برای کنار گذاشتن احمدشاه فراهم شد. تبلیغات رضاخان و طرفدارانش علیه احمدشاه به حدی بود که شخصیت‌هایی چون آیت‌الله مدرس و دکتر مصدق نیز موفق به خنثا کردن آن نشدند.

پس از آن که عمالی انگلیس اذهان عموم مردم را به سود رضاخان آماده کردند، سرانجام در سال 1304 هـ. ش ماده واحده‌ای به صورت طرح تقدیم مجلس شد که در آن خلع قاجاریه از سلطنت و سپردن حکومت موقت به رضاخان خواسته شده بود. در این ماده، پیش‌بینی شده بود که پس از خلع قاجاریه، مجلس مؤسسان برای تغییر چند ماه از قانون اساسی تشکیل شود و تکلیف قطعی سلطنت را تعیین کند. جز چهار تن از نمایندگان مجلس از جمله آیت‌الله مدرس و

دکتر مصدق، سایر نمایندگان به این طرح رأی مثبت دادند.

ده روز پس از خلع احمدشاه از سلطنت، سفیر انگلستان نزد رضاخان رفت و طی یادداشتی از سوی دولت انگلستان حکومت وی را به رسمیت شناخت. فردای همان روز نیز سفیر شوروی به حضور رضاخان رسید و به رسمیت شناختن حکومت او را اعلام کرد. با وجود حمایت همه جانبه‌ی دولت‌های بزرگ خارجی، قابل پیش‌بینی بود که مجلس فرمایشی مؤسسان نیز به رغم مخالفت‌های عده‌ای از نمایندگان، سلطنت رضاخان را بپذیرد. در سال 1304 هـ. ش مجلس مؤسسان با نطق رضاخان افتتاح شد و پس از شش روز بحث و گفت و گو رضاخان را به پادشاهی ایران انتخاب و سلطنت را در خانواده‌ی او موروثی کرد.

نگاهی به ماهیت برخی اصلاحات و اقدامات رضاشاه

آغاز سلطنت پهلوی در واقع فصل جدیدی از تاریخ ایران است که هم زمان با آن، شیوه‌ی نوینی از غارت کشور ما به دست بیگانگان شکل می‌گیرد که به استعمار نو شهرت دارد.

رضاخان نخستین نماینده‌ی استعمار نو در ایران بود. وی پس از به دست گرفتن قدرت و نشستن بر مسند سلطنت، در زمینه‌های داخلی و خارجی اقداماتی انجام داد. این اقدامات عبارت بودند از:

1- ایجاد ارتش منظم: در صفحات گذشته به دلایل تقویت نیروی نظامی در ایران اشاره کردیم و گفتیم که به وجود آوردن ارتش منظم در ایران از جمله برنامه‌های اساسی انگلیسی‌ها بود. این ارتش ضمن این که تمرکز قدرت سیاسی را در کشور ممکن می‌ساخت، قیام‌های مردمی را سرکوب می‌کرد و در مواقع ضروری به عنوان تأمین‌کننده‌ی اهداف نظامی انگلستان مورد استفاده قرار می‌گرفت. رضاخان نیروهای سه گانه‌ی ارتش را با هدایت انگلیسی‌ها به وجود آورد و به مدرن کردن ارتش پرداخت و در سال 1304 قانون نظام وظیفه‌ی عمومی را به تصویب رسانید.

2- احداث خط آهن سراسری: از دیگر اقدامات رضاخان، احداث راه‌آهنی بود که بندر ترکمن (بندر شاه سابق) را به بندر امام خمینی (شاهپور سابق) متصل می‌کرد. هدف از احداث این راه در واقع سرعت بخشیدن به انتقال نیروهای انگلیسی از جنوب به شمال بود. با استفاده از این راه، انگلیسی‌ها در صورت پیشروی روس‌ها می‌توانستند نیروهای خود را به سرعت به شمال بفرستند و مانع نفوذ آن‌ها به هندوستان شوند. در جنگ جهانی دوم همین راه به مهم‌ترین عامل ارتباطی شرق و غرب مبدل شد.

3- اسکان عشایر: دیگر اقدام رضاخان، اسکان اجباری عشایر بود. این اقدام، علاوه بر این که دامداری کشور را نابود کرد و

باعث شد که کشور ما از نظر دامی به بیگانه نیازمند شود، هدف دیگری را نیز دنبال کرد و باعث شد که کشور ما از نظر دامی به بیگانه نیازمند شود، هدف دیگری را نیز دنبال می‌کرد و آن، مهار کردن نیروی رزمی عشایر و نیز توسعه‌ی شهرنشینی به منظور فراهم آوردن زمینه‌های مناسب‌تر برای فروش کالاهای وارداتی بیگانگان بود.

4- متحد الشکل کردن لباس و کشف حجاب: تولیدکنندگان اروپایی برای تبدیل کردن کشورهای جهان سوم به مصرف‌کنندگان کالاهای خود، تهالجم وسیعی را به ارزش‌ها و سنن ملی، مذهبی این کشورها آغاز کرده بودند. رضاخان پس از رسیدن به قدرت، در واقع یکی از بزرگ‌ترین عواملی بود که این نقش را ایفا کرد. او با تمدن و تجدد و مبارزه با کهنه پرستی، دستور داد که همه‌ی لباس‌های متحدالشکل بپوشند و علاوه بر این، به کشف حجاب بانوان مبادرت ورزید. یکی از اهداف این اقدامات، دور کردن جامعه از هویت خویش و تبدیل کردن آن به مصرف‌کننده‌ی بیگانه بود اما مردم مسلمان ایران در مقابل این اقدامات دست به مقاومت زدند که از آن جمله باید از قیام مردم سلمان در مسجد گوهرشاد نام برد که طی آن عده‌ی زیادی کشته شدند.

5- لغو امتیاز نفت داری و انعقاد قرارداد 1312 هـ. ش (1933 م): در زمان مظفالدین شاه، با انعقاد پیمانی امتیاز بهره‌برداری از معادن نفت به مدت 60 سال به ویلیام ناکس داری واگذار شد. زمان پایان این امتیاز سال 1340 هـ. ش / 1961 م بود.

انگلیسی‌ها برای تحکیم پایه‌های نفوذ خود و نیز طولانی کردن مدت قرارداد، به دنبال راه‌حلی می‌گشتند. آنان در عراق توانسته بودند مدت قرارداد خود را 30 سال افزایش دهند. در سال 1310 انگلیسی‌ها $\frac{3}{4}$ مبلغی را که در سال‌های قبل به عنوان سهم ایران می‌پرداختند، کاهش دادند. به همین سبب، رضاخان امتیاز نامه‌ی داری را با عصبانیت به آتش انداخت و با طرحی از قبل توافق شده، به نام حمایت از منافع ایران، این قرارداد را به صورت یک طرفه ملغی اعلام کرد. به دنبال این اقدام، انگلستان به اعتراض برخاست و یک بار دیگر رضاخان خود را عنصری ضد انگلیسی و حافظ منافع ملت معرفی کرد. دولت انگلستان در حمایت از کمپانی نامه‌ای به ایران نوشت و اعلام کرد که در صورت پافشاری بر الغای امتیاز، به دیوان لاهه شکایت خواهد برد. ایران نیز به این اعتراض توجهی نکرد و چون برابر مقررات، طرح دعوا در دیوان لاهه قانونی نبود، موضوع به جامعه‌ی ملل کشیده شد. در جامعه‌ی ملل طرفین موافقت کردند که به جای رسیدگی به اختلاف در شورای جامعه‌ی ملل، دو کشور خود اقدام به گفت و گو و حل اختلاف و تنظیم قرارداد جدید کنند و این

درست همان چیزی بود که انگلیسی‌ها و رضاخان می‌خواستند.

مذاکرات برای تنظیم قرارداد جدید در سال 1312 هـ. ش آغاز شد و رضاخان حق بهره‌برداری از منافع نفتی ایران را تا 60 سال دیگر (1372 هـ. ش) به کمپانی انگلیسی سپرد. به موجب این قرارداد، کمپانی حق نگهداری پلیس و تأسیس مدارس، خرید و فروش زمین، ایجاد ساختمان راه‌آهن، بندر، خطوط تلگراف و تلفن و تأسیس فرودگاه و ایستگاه رادیو را نیز به دست آورد.

براساس این قرارداد، درآمد ایران هر تن نفت 4 شلینگ تعیین شد و مقرر گردید که انگلیسی مبلغی از درآمد خالص را نیز به ایران بدهند. مجموع دو مبلغ نمی‌بایست از 750 هزار لیره در سال کم‌تر باشد. با کم‌ترین مقایسه می‌توان دریافت که در این قرارداد سهم ایران حتی از سهم 16 درصد قرارداد داری نیز کم‌تر شده بود. طبق قرارداد داری، پس از پایان گرفتن مهلت امتیاز، کلیه اموال و دارایی‌های کمپانی به ایران واگذار می‌شد اما در این قرارداد این شرط نیز ا میان رفته بود.

رضاخان و سیاست مذهبی دو گانه‌ی او

رضا خان در تمام دورانی که برای رسیدن به قدرت و تثبیت حکومت خود مجری سیاست‌های بیگانه بود، سیاست مذهبی واحدی را دنبال نکرد و سیاست مذهبی وی پیش از رسیدن به سلطنت و پس از آن کاملاً متفاوت و متضاد بود. الف - سیاست مذهبی رضاخان پیش از تغییر سلطنت: ریشه‌دار بودن اعتقادات مذهبی در ایران و نیز اعتبار و نفوذ روحانیت در میان اقشار مختلف اجتماعی رضاخان را بر آن می‌داشت که در ضمن تلاش برای نیل به قدرت مطلقه و تغییر سلطنت، به این واقعیت‌های اجتماعی نیز توجه فراوان مبذول دارد. سیاست مذهبی او در این دوران بر تظاهر به دینداری و حمایت از مذهب و اسلامی پناهی برای جلب حمایت روحانیت و مردم استوار بود.

رضاخان در این مرحله به حمایت همه‌ی اقشار اجتماعی نیاز داشت. به همین دلیل می‌کوشید حمایت روحانیت را که نیرومندترین قشر اجتماعی بود جلب کند یا حداقل مانع از مخالفت آنان با خود شود، وی به دیدار روحانیون قم می‌شتافت و خود را در حضور آنان مردی متدین و مدافع شریعت و پاسدار آن معرفی می‌کرد.

ب - سیاست مذهبی رضاخان در دوران سلطنت: رضاخان پس از رسیدن به سلطنت، به تدریج سیاست مذهبی گذشته‌ی خود را ترک گفت و به منظور ریشه کن کردن آیین مقدس اسلام از جامعه‌ی ایران به سرکوب و تضعیف روحانیت و مبارزه با اسلام پرداخت. اتخاذ این سیاست نیز خود دلایل ویژه‌ای داشت. رضاخان از قیام‌های مردمی که منبث از ایمان

مردم به اسلام و به رهبری روحانیت مبارز در ایران انجام گرفته بود، مطلع بود. او به یادداشت که حرکت‌هایی چون نهضت تنابکو، جنبش مشروطیت، قیام خیابانی، نهضت جنگل و... از ایمان مذهبی مردم سرچشمه گرفته و منافع استبداد و استعمار را به خطر انداخته بودند؛ بنابراین، می‌دانست که اگر ریشه‌ی اصلی حرکت‌ها - یعنی اسلام - قطع نشود، دیر یا زود باید منتظر قیامی از این قبیل باشد.

علاوه بر این، رضاخان که مأمور زمینه‌سازی نفوذ اقتصادی غرب و تبدیل این کشور به بازار مصرف کالاهای اروپایی بود، خوب می‌دانست که تا جامعه از فرهنگی تغییر نکند و ارزش‌های مذهبی که عامل مقاومت در مقابل غرب و مصرفی شدن جامعه بود از میان نرود، ممکن نیست اربابان وی به مقاصد اقتصادی خود برسند.

با توجه به این مسائل، او پس از رسیدن به سلطنت، سیاست مذهبی پیشین را کنار گذاشت و ماهیت واقعی خود را نسبت به مذهب و روحانیت آشکار ساخت. اگر در گذشته خود را اسلام‌پناه معرفی می‌کرد، در این دوران به صراحت مذهب را منافی تمدن و تجدد معرفی کرد.

اگر قبلاً به پای‌بندی خویش بر دستورات مذهبی تأکید داشت، اکنون به کشف حجاب که آشکارا با اسلام مغایرت داشت، دستور می‌داد. رضاخان که تصور می‌کرد یکی از راه‌های مبارزه با اسلام و تضعیف آن اشاعه‌ی فرهنگ غرب در میان مردم است، پس از مسافرت به ترکیه و آشنایی با همتای خود، آتاتورک، به تقلید از او به مبارزه با همه‌ی سنت‌های اسلامی پرداخت. او در این راه حتی از گماشتن مأمورانی که وظیفه داشتند در کوچه و خیابان به زور چادر از سر زنان بکشند، خودداری نکرد. رضاخان برای تضعیف روحانیت، دستور داد که روحانیون نیز لباس‌های مخصوص خود را کنار بگذارند. به دستور وی محاضر شرعی تعطیل گردید و دخالت روحانیون در مسائل اجتماعی اکیداً ممنوع اعلام شد. عزاداری سیدالشهدا نیز قلع و قمع شد و از انجام دادن بسیاری از آداب مذهبی به شدت جلوگیری به عمل آمد.

شهادت مدرس

مدرس، روحانی مبارز و خستگی‌ناپذیری که وجودش ملامت از عشق به اسلام و آرزویش نجات ایران از چنگال استبداد و استعمار بود، در دوران نخست‌وزیری و پس از به سلطنت رسیدن رضاخان، یگانه دشمن سرسخت و جدی او به شمار می‌رفت.

رضاخان مدت کوتاهی پس از قبضه کردن قدرت، نه تنها همه‌ی مخالفان را سرکوب کرد و تمام مواضع قدرت را به انحصار خود درآورد بلکه از دوره‌ی ششم به بعد همه‌ی تلاش خود را در راه کنترل کامل مجلس نیز به کار گرفت. البته با

وجود تلاش‌های او، باز هم مدرس در این دوره به مجلس راه یافت و به افشای ماهیت دیکتاتوری وی پرداخت. رضاخان ابتدا تصمیم گرفت مدرس را به قتل برساند؛ بنابراین، به دستور او گروهی مأمور شدند که مدرس را مخفیانه به هنگام خروج از منزل ترور کنند اما با وجود این که گلوله‌های زیادی به سوی مدرس شلیک شد، به دلیل هوشیاری او عملیات ترور ناکام ماند. مردم پس از آگاهی از توطئه‌ی ترور مدرس، بازارها را تعطیل کردند و به تظاهرات پرداختند. شاه که در این زمان در شمال به سر می‌برد، برای این که وانمود کند در این اقدام دست نداشته است تلگرافی مبنی بر خوشحالی از عقیم ماندن ترور به مدرس مخابره کرد. مدرس در پاسخ به رضاخان نوشت: «به کوری چشم دشمنان، مدرس نمرده است.»

رضاخان که می‌دانست وجود مدرس در تهران برای ادامه‌ی حکومت وی خطری جدی به شمار می‌آید و از طرف دیگر، مدرس کسی نیست که مانند دیگر مخالفان بتواند به راحتی او را بکشد، درصدد برآمد که ابتدا مدرس را تبعید کند و پس از تثبیت مواضع قدرتش، به قتل او اقدام کند. به این ترتیب، در مهرماه 1307 مأموران شهربانی به منزل این روحانی والامقام ریختند و او را به خواف تبعید کردند. مدرس سال‌ها در خواف زندانی بود. سرانجام او را از خواف تبعید کردند. سرانجام او را از خواف به کاشمر انتقال دادند و در همان شهر در سال 1317 هـ. ش این سید بزرگ را مسموم کردند و به شهادت رساندند.

رضاخان و سیاست گرایش به آلمان

هم زمان با آغاز سلطنت رضاخان، انگلیسی‌ها تصمیم گرفته بودند با تقویت کشور آلمان که هم‌چنان گرفتار مصائب جنگ جهانی اول بود، اندکی از مشکلات اقتصادی این کشور بکاهند و با این همکاری مانع افتادن آلمانی‌ها به دام کمونیسم شوند. از نظر انگلیسی‌ها در آن شرایط بهترین راه مساعدت به آلمان این بود که سیاستمداران انگلیسی به رؤسای کشورهای تحت سلطه‌ی خویش دستور دهند که امکان فعالیت‌های تجاری و صنعتی آلمان را در این کشورها فراهم سازند. به همین دلیل، رضاخان بلافاصله در پاسخ به خواست اربابان خود درهای کشور ایران را به روی سرمایه‌های آلمانی گشود.

پس از تغییر سیاست انگلیس در مورد آلمان و آغاز درگیری‌های هیتلر با انگلستان، سیاستمداران وقت انگلیس، سیاست پیشین را رها کردند و از نوکران خویش خواستند که سیاست خود را با انگلیسی‌ها هماهنگ سازند و مستشاران آلمانی را از کشورهای خود اخراج کنند. در چنین شرایطی، رضاخان که تصور می‌کرد هیتلر به زودی انگلیسی‌ها را در صحنه‌ی جهانی شکست خواهد داد، برای حفظ قدرت خویش بر آن شد که ارباب دیرین را کنار گذارد و با مقاومت در مقابل او هیتلر را از خویشتن خشنود سازد.

اشغال ایران توسط متفقین

جنگ جهانی دوم در اوایل شهریور 1318 هـ. ش / 1939 م. با حمله‌ی آلمان به لهستان آغاز گردید. در ابتدا پیشروی نیروهای آلمانی به سوی شوروی با خون‌سردی انگلستان و فرانسه و شاید شادی پنهان آنان همراه بود اما با فاش شدن سیاست خاورمیانه‌ای هیتلر که بسط نفوذ آلمان در این منطقه و تصرف چاه‌های نفت و ضربه زدن به دولت‌های رقیب بود، یکباره وحشت سرپای فرانسه و انگلستان را در بر گرفت. بنابراین، کشورهایی که خود را دشمن شوروی می‌دانستند، تصمیم به یاری این کشور گرفتند. استالین نیز که خطر آلمان را بسیار جدی می‌دید، دست دوستی کشورهای سرمایه‌داری را فشرد.

در آغاز جنگ، دولت ایران بی‌طرفی خود را اعلام کرد و اظهار داشت که اجازه نمی‌دهد که قوای بیگانه از خاک ایران بگذرند. اتخاذ این سیاست در عمل به نفع آلمان بود؛ زیرا تقویت جبهه‌ی شوروی تنها از طریق کشور ایران میسر می‌شد.

متفقین که تصمیم خود را برای ورود به ایران گرفته بودند، در تیرماه 1320 از ایران خواستند که $\frac{4}{5}$ آلمانی‌های مقیم

ایران را اخراج و در عوض از کارشناسان متفقین استفاده کند. رضاخان با تأکید بر بی‌طرفی از این امر سرباز زد.

پیشروی آلمانی‌ها در شوروی به حدی رسید که اگر کمی در جلوگیری از آن تأخیر می‌شد، آنان به زودی به چاه‌های نفت - یعنی شریان‌های حیاتی انگلستان - دست می‌یافتند؛ بنابراین، در روز سوم شهریور 1320 سفرای انگلستان و شوروی به طور جداگانه یادداشت‌هایی تسلیم ایران کردند و اعلام نمودند که چون ایران در مقابل متفقین سیاست مبهمی در پیش گرفته است، ارتش‌های آنان ناگزیر از ورود به ایران هستند.

ارتش رضاخانی و نیروهای متفق

با انتشار خبر ورود متفقین به ایران، ارتشی که رضاخان تشکیل آن را یکی از خدمات بزرگ و بی‌نظیر خود می‌دانست، بدون این که توان مقاومتی داشته باشد، متلاشی شد.

فرماندهان سربازخانه‌ها را ترک گفتند و فرار کردند و سربازان نیز به غارت وسایل سربازخانه‌ها پرداختند. در نواحی کرمانشاه و بعضی بنادر شمال و جنوب، بخشی از نیروهای ایرانی در مقابل قوای انگلستان مقاومت کردند اما سرانجام در ساعت 8/5 صبح پنجم شهریور 1320 فرمان ترک مقاومت به کلیه‌ی نیروهای نظامی ابلاغ شد. نیروهای شوروی از شمال و انگلیسی‌ها از جنوب به پیشروی پرداختند و به هم پیوستند. کابینه‌ی علی منصور نخست‌وزیر سقوط کرد و ذکاءالملک

فروغی به نخست‌وزیری رسید. وی طی یادداشتی به متفقین اعلام کرد که «ایران برای ابراز کمال حسن‌نیت، مبادرت به ترک جنگ نموده؛ مع‌الوصف آن دولت‌ها شهرها را بمباران می‌کنند. انتظار دارد عملیات جنگی را به طور کامل متوقف نمایند.» در روز 25 شهریور 1320 نیروهای انگلستان و شوروی به سوی تهران روانه شدند؛ آن‌ها رضاخان را مجبور به استعفا کردند و چون برای اعمال سیاست‌های خود در آن شرایط، کسی را از فرزند او مناسب‌تر نمی‌دیدند، وی را به پادشاهی رساندند.

وضع ایران از اشغال متفقین تا کودتای 28 مرداد

زمینه‌های تداوم حکومت پهلوی

سقوط دیکتاتوری رضاخان و از بین رفتن رعب و وحشتی که او به وجود آورده بود، دل‌های پردرد مردم را به خروش آورد و هر آن امکان بروز انقلاب وجود داشت. با این حال دو عامل اصلی مانع بروز چنین حرکتی شد:

1- فقدان رهبری مردم: رضاخان چنان که اشاره شد، در تمام دوران دیکتاتوری سیاه خود با استفاده از زور و خشونت، مخالفان را به اطاعت از خویش وامی‌داشت یا آنان را مسموم می‌کرد و در تبعیدگاه‌ها به شهادت می‌رساند؛ بنابراین، به هنگام سقوط دیکتاتوری او و در شریطی که ولیعهد هنوز موفق به تحکیم پایه‌های حکومت خود نشده بود، اگر رهبری برخاسته از میان مردم برای هدایت یک قیام و انقلاب آمادگی داشت، می‌توانست مبارزه را تا سقوط سلسله‌ی پهلوی ادامه دهد. اما متأسفانه چنین زمینه‌ای وجود نداشت.

2- فریبکاری‌های فروغی: انتشار خبر سقوط رضاخان و به خصوص خروج او از کشور همراه با جواهرات سلطنتی، اعتراضات وسیعی را ایجاد کرد. مردم به دلیل چپاول اموال ملی، شنکجه و قتل مخالفان و سایر اقدامات زورگویانه‌ی رضاخان خواستار محاکمه‌ی او بودند. فروغی که با تمام وجود می‌کوشید نظام سلطنتی را حفظ و مردم را آرام کند، برای فریب مردم با عجله نامه‌ای از شاه مخلوع گرفت و به دستور ولیعهد، املاک غصبی رضاخان به دولت واگذار گردید. علاوه بر این، او شایع کرد که محمدرضا شاه نیز با اقدامات پدر مخالف است و برای جبران گذشته تلاش می‌کند. فروغی با عوام فریبی‌هایی از این قبیل از فقدان رهبری مردمی استفاده کرد و با پیش کشیدن مجازات عاملین جنایات در دوره‌ی اختناق رضاخانی، اندکی از خشم مردم کاست. اما به جای محاکمه‌ی دیکتاتور و عوامل دست اول استبداد، عناصر دست دوم و سوم رژیم را بازداشت کرد و به پای میز محاکمه کشید. فریبکاری فروغی به حدی بود که توانست همین عناصر را نیز از مرگ نجات دهد.

انتخابات مجلس چهاردهم

مجلس چهاردهم در شرایطی تشکیل شد که نیروهای نظامی شوروی و انگلستان و آمریکا خاک ایران را در اشغال خود داشتند. به هنگام برگزاری انتخابات، سهیلی نخست‌وزیر و سیدمحمدتدین وزیر کشور بود. پس از صدور فرمان انتخابات، هیئت نظارت درخواست الغای حکومت نظامی را مطرح کرد و تدین با وجود فشار زیاد، اعلام کرد که حکومت نظامی به انتخابات ربطی ندارد. سرانجام، انتخابات برگزار شد و دولت و بیگانگان در جریان آن دخالت فراوان کردند. در این دوره، 8 نفر از حزب توده به مجلس راه یافتند و مصدق نماینده‌ی اول تهران شد. آیت‌الله کاشانی نیز که در همین زمان در زندان متفقین به سر می‌برد، به عنوان نماینده‌ی تهران انتخاب شد و چون از زندان آزاد نشد، به مجلس راه نیافت. در این هنگام اوضاع کشور به خصوص از نظر اقتصادی پریشان بود و راه‌ها و اقتصاد به وسیله‌ی متفقین کنترل می‌شد. کمبود غله و آذوقه مردم را به شدت زیر فشار گذاشته بود.

دکرت میلسپو نیز که اداره‌ی امور مالی و اقتصادی ایران را در دست داشت و حتی به جای مجلس «قانون» وضع می‌کرد، عملاً نتوانست از مشکلات مالی و اقتصادی کشور بکاهد.

تقاضای تخلیه‌ی ایران از نیروهای خارجی و سیاست‌های متفاوت انگلستان و شوروی

با پایان گرفتن جنگ، مطبوعات و دولت مردان ایران از کشورهای انگلستان و روسیه درخواست کردند که نیروهای خود را از ایران بیرون ببرند. دولت‌های انگلستان و شوروی در ابتدا اعلام کردند که تا شش ماه پس از تسلیم کامل ژاپن - که هنوز مقاومت می‌کرد - قوای خود را از ایران بیرون نخواهند برد. در عین حال، هم‌چنان که در ابتدای ورود به ایران اعلام کرده بودند، استقلال و تمامیت ایران را به رسمیت می‌شناسند. مدتی پس از درخواست ایران، انگلیسی‌ها تصمیم گرفتند نیروهای خود را هر چه سریع‌تر از ایران بیرون ببرند. دلیل این امر نیز آن بود که دریافتند شوروی‌ها سعی دارند با ادامه‌ی حضور در ایران، به تقویت نیروها، و احزاب وابسته به خویش بپردازند و نفوذ فکری و سیاسی خود را بسط دهند تا در آینده به بهره‌برداری از آن مبادرت ورزند. زمامداران روسیه به عکس انگلیسی‌ها عجله‌ای در خارج کردن نیروهای خود نداشتند. علت این امر نیز آن بود که آنان با حضور نظامی طولانی می‌توانستند ضمن تبلیغات وسیع در ایران، طرفداران داخلی خود را برای ایجاد نظام حکومتی مطلوبی که زمینه‌ساز حرکت به سوی سوسیالیسم باشد، یاری دهند.

در مدت حضور نیروهای روسی در ایران، حزب دمکرات آذربایجان با تقویت همه‌جانبه‌ی این نیروها قدرت زیادی پیدا کرد. این حزب با انتشار اعلامیه‌ای از دولت مرکزی خواست که به آذربایجان خودمختاری اداری و فرهنگی دهد. مقارن

همین ایام، انگلیسی‌ها طی یادداشتی به دولت شوروی آمادگی خود را برای خروج از جنوب ایران اعلام داشتند و پیشنهاد کردند که دولت مذکور نیز به اقدامی مشابه دست بزند. اما پاسخ شوروی‌ها منفی بود. حزب دمکرات از ادامه‌ی حضور شوروی‌ها استفاده کرد و به مسلح کردن نیروهای خود پرداخت.

شوروی‌ها تظاهر می‌کردند که اقدامات دمکرات‌ها به آن‌ها ارتباطی ندارد اما عملاً از حرکت واحدهای ژاندارمی یا ارتش برای سرکوبی دمکرات‌ها جلوگیری می‌کردند. به این ترتیب، دمکرات‌ها مدتی بعد، خودمختاری کامل آذربایجان را رسماً اعلام کردند. چندی نگذشت که سید جعفر پیشه‌وری (که در توطئه علیه نهضت جنگل نیز نقش داشت) تشکیل جمهوری خودمختار آذربایجان و تعیین دولتی به ریاست خود را اعلام کرد. هم زمان با آن، در کردستان نیز چنین حرکتی توسط قاضی محمد صورت گرفت.

نخست‌وزیری قوام‌السلطنه و تخلیه‌ی ایران از قوای شوروی

در بهمن ماه 1324 قوام‌السلطنه نخست‌وزیر شد و به زودی برای انجام مذاکرات و دست یافتن به توافقی درباره‌ی موضوعات مربوط به دو کشور و از جمله مسئله‌ی آذربایجان و تخلیه‌ی ایران از قوای شوروی، عازم این کشور گردید. قوام در شوروی گفت و گوهای زیادی با استالین و مولوتوف، وزیر خارجه‌ی شوروی، انجام داد اما در ابتدا توفیق موردنظر را به دست نیاورد و بازگشت. مدتی بعد روس‌ها که برای تخلیه‌ی ایران به شدت زیر فشار بین‌المللی قرار داشتند، با امضای موافقت‌نامه‌ی تشکیل شرکت نفت ایران و شوروی - که پس از تصویب مجلس شورای ملی رسمیت می‌یافت - نیروهای خود را از ایران خارج کردند و دوستان خود را تنها گذاشتند. مدتی بعد دولت مرکزی شوروی‌های آذربایجان و کردستان را سرکوب کرد.

تلاش‌های انگلیس برای محدود کردن نفوذ آمریکا در ایران

در جریان جنگ جهانی دوم، پایتخت همه‌ی کشورهای درگیر به شدت صدمه دید. شهرهای مهم و مراکز صنعتی ویران و انسان‌های زیادی قربانی جنگ شدند. در این میان کشور آمریکا نه مراکز صنعتی خود را از دست داد، نه شهرهایش با خاک یکسان شدند و نه اقتصادش به بحران و نابسامانی دچار گردید. در واقع، آمریکا یگانه کشوری بود که کم‌ترین صدمات را از جنگ متحمل شد.

زیان‌های ناشی از جنگ به همان اندازه که موجب ضعف کشور انگلستان شد، آمریکا را از نظر سیاسی - اقتصادی توانمند کرد و به این کشور امکان داد که در صحنه‌ی رقابت بین‌المللی به تدریج انگلستان را عقب بزند و خود به عنوان قدرت

برتر جایگزین شود. آمریکا که تا این زمان به عنوان کشوری استعمارگر شناخته نمی‌شد، برای فریب ملت‌های تحت سلطه شعار آزادی و مبارزه با استعمار سر داد.

انگلستان تا زمانی که قوای شوروی در ایران حضور داشتند و خطر تجزیه‌ی کشور ما و پیشروی همسایه‌ی شمالی جدی بود، نسبت به افزایش نفوذ آمریکا در ایران حساسیت نشان نمی‌داد اما پس از خروج نیروهای شوروی از کشور ما به مخالفت با توسعه‌ی نفوذ آمریکا در ایران پرداخت و در صدد تحکیم موقعیت خود در کشور ما برآمد. نخستین اقدام انگلیس، زیر فشار قرار دادن قوام بود که سرانجام به سقوط کابینه‌ی وی انجامید. مدتی بعد آیدن، وزیر خارجه‌ی انگلستان، برای تحکیم موقعیت کشور خود به ایران آمد. وی موفق شد در ایران با عناصر وابسته به انگلیس همچون سید ضیاء الدین نیز ملاقات کند و با استفاده از مطبوعات وابسته، شاه و دربار را زیر فشار بگذارد. هم‌زمان با این فشار تبلیغاتی، عشایر جنوب نیز به تظاهرات علیه شاه کشانده شدند و به این ترتیب، شاه که ارکان سلطنت را متزلزل می‌دید، پذیرفت که به لندن مسافرت کند و سوءتفاهمات موجود را از میان ببرد.

اگرچه پس از مسافرت شاه به انگلستان هیئت حاکمه‌ی ایران دوباره از در طاعت زمامداران این کشور درآمدند و برای مدتی از نفوذ سیاسی آمریکا کاسته شد اما اولاً این امر موقتی و کوتاه‌مدت بود، ثانیاً نفوذ اقتصادی و نظامی آمریکا در ایران هم‌چنان ادامه یافت و روز به روز توسعه پیدا کرد.

امضای قرارداد الحاقی گس گلشاییان

پس از سقوط کابینه‌ی قوام و جابه‌جایی چند نخست‌وزیر، ساعد به نخست‌وزیری رسید. او مذاکراتی را درباره‌ی نفت با کمپانی نفت انگلستان آغاز کرد. نمایندگان انگلستان و ایران گس - گلشاییان پس از مذاکراتی مفصل، قراردادی الحاقی به قرارداد 1933 ایران و انگلیس را امضا کردند. ساعد قرارداد الحاقی را در پایان دوره‌ی پانزدهم به مجلس برد اما برخلاف تصور او نمایندگان آن را تصویب نکردند. نخست‌وزیر و اربابانش که تصور نمی‌کردند اقلیت معدود مجلس بتواند لایحه‌ی مذکور را رد کند، به شدت خشمگین شدند. عدم تصویب این لایحه و مباحثاتی که پیرامون آن در گرفت، باعث آگاه شدن مردم از ماهیت استعماری قراردادهای قبلی شد و زمینه را برای مخالفت‌های بعدی و تلاش برای ملی شدن نفت فراهم ساخت.

دولت ساعد که نتوانسته بود با تصویب قرارداد به اربابان خدمت کند، استعفا کرد و علی منصور نخست‌وزیری را عهده‌دار شد. با تشکیل مجلس شانزدهم، منصور لایحه را مجدداً به مجلس آورد اما زیر فشار نمایندگان اقلیت و مردم، این مجلس

نیز از تصویب آن امتناع ورزید.

در روز پنجم تیرماه 1329 دولت منصور نیز به طور غیرمنتظره‌ای استعفا کرد و چند ساعت بعد رزم‌آرا، رئیس ستاد ارتش، کابینه‌ی جدید را تشکیل داد و به نخست‌وزیری رسید. در زمان طرح لایحه‌ی الحاقی نفت در مجلس شانزدهم، کم‌کم زمزمه‌ی الغای کلیه قراردادهای نفتی بلند شده بود و بعضی از نمایندگان خواستار ملی شدن صنعت نفت بودند. رزم‌آرا که به شدت به بیگانگان وابسته بود، عمدتاً برای مبارزه با این نهضت ضد استعماری به نخست‌وزیری انتخاب شد.

همکاری نیروهای مذهبی و ملی و مبارزه برای ملی کردن نفت

در مخالفت با قرارداد گس - گلشایبان و افشای دسیسه‌های استعمار انگلیس نیروهای مذهبی و ملی نقش فعالی داشتند. آیت‌الله کاشانی که رهبری نیروهای سیاسی - مذهبی را در ایران به دست داشت و از نفوذ و محبوبیت زیادی برخوردار بود، با قرارداد الحاقی به مخالف برخاست و از نظریات دکتر مصدق پشتیبانی کرد. در یکی از نخستین جلسات مجلس شانزدهم، دکتر مصدق پیام تاریخی و معروف مرحوم کاشانی را مبنی بر اعتراض به تبعید غیرقانونی خود و قرارداد تحمیلی نفت قرائت کرد. هر چه فشار دستگاه استبدادی برای جلوگیری از ملی شدن نفت بیش‌تر می‌شد، نزدیکی و همکاری دو رهبر مذهبی و ملی نیز افزایش می‌یافت. کاشانی و مصدق هر دو از رهبرانی بودند که سابقه‌ی مبارزات دیرینی داشتند و از مدت‌ها پیش مورد کینه‌ی استبداد و استعمار قرار گرفته بودند. به هنگام تشکیل کابینه‌ی رزم‌آرا، همکاری این دو شخصیت بیش‌تر شد و آنان با نخست‌وزیر وی به مخالفت برخاستند. و این بار نیز مصدق اعلامیه‌ی کاشانی علیه رزم‌آرا را در مجلس قرائت کرد.

در مجلس شانزدهم، بررسی قرارداد الحاقی به کمیسیون مخصوص - که مصدق ریاست آن را به عهده داشت - واگذار گردید. مصدق ضمن یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی اعلام کرد که قرارداد دادرسی، قرارداد 1933 و نیز قرارداد الحاقی را به رسمتی نمی‌شناسد. این قراردادها از درجه‌ی اعتبار ساقطاند و نباید وسیله‌ی غصب حقوق مردم باشند. مدتی بعد نمایندگان اقلیت به رهبری دکتر مصدق، پیشنهاد ملی کردن صنعت نفت در تمام نقاط کشور را مطرح کردند. کمیسیون این پیشنهاد را نپذیرفت و مبارزه هم‌چنان ادامه یافت. آیت‌الله کاشانی و علمای مذهبی دیگر به حمایت از ملی شدن صنعت نفت پرداختند و دولت و نمایندگان مخالف را زیر فشار گذاشتند. آیت‌الله کاشانی از مردم خواست که برخاست خود مبنی بر ملی کردن صنعت نفت پافشاری کنند تا نمایندگان طرفدار شرکت نفت انگلیس ناچار به اطاعت از آنان شوند.

تلاش‌های دولت انگلستان و رزم‌آرا برای جلوگیری از ملی شدن نفت

با اوج‌گیری جنبش ملی شدن صنعت نفت، استعمار و عوامل داخلی آن شروع به تلاش برای زیر فشار گذاشتن مردم کردند. انگلیسی‌ها ابتدا مسئله‌ی دولت مستقل عربی در منطقه‌ی خلیج فارس را مطرح کردند. این دولت به نظر آنان می‌بایست از کشورهای تحت‌الحمایه‌ی انگلیس - یعنی کویت، عمان، بحرین، قطر و نواحی عرب نشین ایران یعنی خوزستان - تشکیل می‌شد. انگلیسی‌ها برای زیر فشار گذاشتن ایران از نظر اقتصادی، دو شعبه‌ی بانک انگلیس در ایران را تعطیل کردند و از دولت ایران و بازرگانان خواستند که بدهی خود را به این بانک‌ها بپردازند. کمپانی نفت جنوب نیز ضمن کوشش برای درهم ریختن سیستم گردش پول در ایران، سرمایه‌های خود را از گردش خارج کرد. هم‌زمان با تشدید فشار انگلستان، رزم‌آرا نیز به مبارزه علیه ملی شدن صنعت نفت اقدام کرد. وی در جلسه‌ی خصوصی مجلس با بی‌شرمی به دفاع از شرکت نفت انگلستان پرداخت و ملت ایران را نالایق‌تر از آن شمرد که حتی قادر به اداره‌ی یک کارخانه‌ی سیمان باشد.

فداییان اسلام و ترور انقلابی رزم‌آرا

به هنگام اوج‌گیری نهضت ضد استعماری مردم مسلمان ایران و تحت فشار بیگانگان و عمال داخلی آنان، تشکلی با عنوان فداییان اسلام به وجود آمد که توانست در از میان برداشتن مهره‌های دست نشانده‌ی بیگانه نقش مؤثری ایفا کند. شهید نواب صفوی، روحانی مبارز به همراهی تعدادی از جوانان مسلمان، جمعیت فداییان اسلام را پایه‌ریزی کرد. او معتقد بود که باید قوانین اسلام توسط حکومت به مرحله‌ی اجرا درآید و مراکز فحشا و فساد و باده‌گساری تعطیل شوند. فداییان اسلام عقیده داشتند که تنها از راه مبارزه‌ی انتخاباتی و مطبوعاتی نمی‌توان به مبارزه با دشمن پرداخت؛ بنابراین، به هنگام تشخیص ضرورت به اعدام انقلابی دست می‌زدند که از جمله‌ی آن‌ها که در لحظه‌ای حساس انجام گرفت، اعدام انقلابی رزم‌آرا بود.

در روز شانزدهم اسفندماه 1329 هـ. ش خلیل طهماسبی، یکی از اعضای تشکل فداییان اسلام رزم‌آرا را هدف گلوله قرار داد و با این عمل مانع توفیق استعمار و استبداد در سرکوبی نهضتی شد که می‌خواست دست بیگانه را از ثروت ملی ایران قطع کند.

پیروزی مردم و ملی شدن صنعت نفت

اعدام انقلابی رزم‌آرا بر تشدید مبارزات مردم و تقویت روحیه‌ی آنان تأثیر عمیقی گذاشت و باعث عقب‌نشینی جیره‌خواران بیگانه در دولت و مجلس شد. فردای آن روز، یعنی در روز هفدهم اسفندماه 1329 هـ. ش، مجلس تصمیم کمیسیون نفت را تأیید کرد و سرانجام در 24 اسفند 1329 هـ. ش ماده‌ی واحده‌ی ملی شدن صنعت نفت در مجلس شورای ملی به تصویب رسید. مجلس سنا نیز در 29 اسفند 1329 هـ. ش این قانون را تصویب کرد. به این ترتیب، مردم توانستند با حمایت همه‌جانبه از اقلیت مجلس در مقابل اکثریت وابسته به انگلستان، به یکی از درخشان‌ترین پیروزی‌های خود دست یابند و استعمار و استبداد را به تسلیم در برابر خود وادار کنند.

نخست‌وزیری مصدق

پس از اعدام انقلابی رزم‌آرا، حسین علاء یکی دیگر از مهره‌های انگلستان، سمت نخست‌وزیری را عهده‌دار شد. وی تمام سعی خود را برای الغای قانون ملی شدن نفت به کار گرفت امام چون توفیقی نیافت، پس از مدتی استعفا کرد. مجلس پس از استعفای علاء به نخست‌وزیری مصدق اظهار تمایل کرد. مصدق طی پانزده ماه نخست‌وزیری خود توانست حقانیت ایران را در مجامع بین‌المللی در خصوص ملی شدن صنعت نفت اثبات کند اما در این زمان با توطئه‌های بزرگی از داخل و خارج مواجه شد. دربار که در رأس مخالفان داخلی بود، همه‌ی کوشش خود را برای کارشکنی علیه دولت به کار می‌گرفت. مصدق برای این که بتواند از دخالت دربار بکاهد و بر اوضاع کشور تسلط بیشتری داشته باشد، از شاه درخواست کرد که وزارت جنگ را به او بسپارد. شاه که به دنبال افزایش قدرت خود و محدود کردن قدرت دولت بود، به مخالفت برخاست و مصدق نیز در تاریخ 25 تیرماه 1331 هـ. ش استعفا کرد. پس از استعفای مصدق، قوام السلطنه بار دیگر مأمور تشکیل دولت شد و مورد حمایت شدید انگلیس و آمریکا قرار گرفت.

قیام 30 تیر 1331

قوام پس از این که قدرت را به دست گرفت، برای ترساندن مردم اعلامیه‌های شدیداللحنی صادر کرد و متعاقب آن سعی کرد آزادی‌های سیاسی را محدود کند. در این هنگام، آیت‌الله کاشانی به مخالفت شدید با حکومت قوام پرداخت و مردم را به مبارزه دعوت کرد. آیت‌الله کاشانی اعلامیه‌ای خطاب به قوام چنین گفت: «احمد قوام باید بداند در سرزمینی که مردم رنج‌دیده‌ی آن پس از سال‌ها رنج و تعب شانه از زیر بار دیکتاتوری بیرون کشیده‌اند، نباید اختناق افکار و عقاید را اعلام و مردم را به اعداد دسته‌جمعی تهدید نماید. من صریحاً می‌گویم که بر عموم برادران مسلمان لازم است که در راه

این جهاد کمر همت بر بسته و برای آخرین مرتبه به صاحبان سیاست استعماری ثابت کنند که تلاش آنان در به دست آوردن قدرت و سیطره‌ی گذشته محال است و ملت مسلمان ایران به هیچ یک از بیگانگان اجازه نخواهد داد که به دست مزدوران آزمایش شده، استقلال آنان پایمال و نام با عظمت و پر افتخاری که ملت ایران در اثر مبارزه‌ی مقدس خود به دست آورده است، مبدل به ذلت و سرشکستگی شود. «

آیت‌الله کاشانی هم‌چنین در مصاحبه‌ای با حضور خبرنگاران داخلی و خارجی صراحتاً اعلام کرد که «اگر قوام ظرف 48 ساعت نرود، اعلام جهاد خواهیم کرد و شخصاً کفن پوشیده پیشاپیش مردم به مبارزه خواهیم پرداخت.» پس از این موضع‌گیری قاطع آیت‌الله کاشانی و تعطیل بازار و مغازه‌ها در روز سی تیر مردم به خیابان‌ها ریختند و خواستار سرنگونی قوام شدند. مأموران به دستور قوام مردم را به گلوله بستند و عده‌ای از آنان را به شهادت رساندند. کفن پوشانِ کرمانشاه و همدان و قزوین را نیز در کاروان‌سرا سنگی به گلوله بستند و از حرکت آنان جلوگیری کردند.

در این زمان نمایندگان دولت و شاه با عجله به ملاقات آیت‌الله کاشانی شتافتند تا ایشان را به آرام کردن مردم راضی کنند. اما این رهبر مذهبی درخواست آنان را نپذیرفت و باز هم تأکید کرد که اگر قوام کنار نرود، اعلام جهاد خواهد کرد. شاه که موقعیت خویش را در خطر می‌دید، با کناره‌گیری قوام موافقت کرد و سرانجام، دکتر مصدق با فداکاری مردم و حمایت روحانیت بار دیگر به نخست‌وزیری رسید.

بروز اختلاف در نهضت پس از سی ام تیر

چنان که قبلاً گفتیم، روز سی ام تیرماه 1331 هـ. ش. اوج حضور ملت در صحنه و اوج تأثیر رهبری مذهبی در نهضت بود. مردم به مخالفت با قوام و حمایت از مصدق به خیابان‌ها ریختند و در مقابل نیروهای مسلح ایستادند و شهید دادند اما سرانجام پیروز شدند. استعمار و دربار عقب‌نشینی کردند و مصدق دوباره نخست‌وزیر شد و با امتیازات سیاسی قابل توجهی که از دربار و مجلس گرفت، بار دیگر بر مسند قدرت نشست.

برخلاف پیروزی افتخارآمیز ملت در سی تیر 1331 هـ. ش حوادث روزها و ماه‌های پس از آن تأسف‌انگیز و عبرت‌آموز است. زمینه‌های داخلی و توطئه‌های خارجی باعث بروز اختلافاتی میان کاشانی و مصدق شد. دشمن که خوب دریافته بود مادام که مردم به نام اسلام در صحنه باشند نهضت را حفظ خواهند کرد، با نفوذ دادن دو دسته از مزدوران و جاسوس‌های خود در اطرافیان و همکاران هر دو رهبر، میان آن دو اختلاف ایجاد کرد. توده‌ای‌ها نیز به دستور ارباب خویش، نقش خود را در هتک حرمت و حیثیت آیت‌الله کاشانی به خوبی ایفا می‌کردند اما اختلاف، علت‌های دیگری نیز

داشت. ریشه‌ی اختلاف آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق بسیار عمیق بود و به تفاوت حرکت اسلامی و حرکت ملی‌گرایانه مربوط می‌شد.

مصدق که به دلیل طرز فکر غرب‌گرایانه‌ی خود دین را از سیاست جدا می‌دانست، نمی‌توانست و نمی‌خواست به حاکمیت احکام و قوانین اسلامی تن در دهد و کاشانی، برعکس، تنها زمانی می‌توانست به عنوان یک رهبر مذهبی در سیاست دخالت کند که قادر باشد از آن طریق قوانین اسلامی را در کشور برقرار و حاکم سازد. مردم مسلمان هم که حاضر بودند جان خود را در مبارزه فدا کنند، از کاشانی حاکمیت مکتب خود - یعنی احکام اسلامی - را می‌خواستند. طرز فکر غرب‌گرایانه‌ی مصدق مانع آن می‌شد که او سرّ اصلی حضور مردم را در صحنه درک کند.

انتقاد دیگری که به مصدق وارد می‌شد، این بود که از قدرت به دست آمده از رهگذر قیام سی تیر به صورت انقلابی استفاده نکرده است. اصولاً مصدق بیش از آن که قاطعیت یک رهبر انقلابی را داشته باشد، پای‌بند اصول دموکراسی غربی بود. به عبارت دیگر، او می‌خواست روشی را که اروپاییان در کشورهای آرام و در حال صلح خود به کار می‌برند، در یک کشور شرقی و اسلامی، آن هم نه در حال آرامش و صلح، بلکه در حال مبارزه و انقلاب اعمال کند و با همان روش، سر سلسله‌ی استعمار غرب - یعنی انگلیس - را از پا درآورد. مصدق به دلیل همین بینش سیاسی غربی، اولاً به اندازه‌ی کافی قاطعیت نشان نداد و وقتی می‌توانست به کمک مردم این لانه‌ی فساد و پایگاه داخلی استبداد را ریشه کن کند، نکرد. وی با آن دسته از مخالفان خود که یا به دستور دربار به راه افتاده بودند یا توده‌های سر سپرده‌ی بیگانه بودند، مدارا و ملایمت بی‌جا کرد. سرانجام نه تنها خود او، بلکه مدت ایران که با خون دل به نجات خویش امیدوار شده بود، تاوان سنگین این ملایمت‌ها را پرداخت.

علاوه بر این، مصدق عناصری را که مورد اعتماد ملت نبودند، بلکه خیانت آنان به نهضت مسلم بود، طرد نکرد بلکه آنان را آزاد گذاشت و بعضی را به مناصب حساس لشکری و کشوری گماشت. این امر، یکی از موجبات اختلاف میان وی و کاشانی بود. از جمله‌ی این افراد، شاهپور بختیار بود که با آن که در زمان مصدق، اسناد جاسوسی او از خانه‌ی یکی از جاسوس‌های انگلیس به دست آمده بود، مصدق او را به یکی از مقامات بالای وزارت کار منصوب کرد و سرلشگر زاهدی را که پس از وی با کودتا جانشین او شد، همچون ماری در آستین پرورش داد و او را به وزارت کشور برگزید. البته آیت‌الله کاشانی نیز در مواردی - چه قبل و چه بعد از کودتای 28 مرداد - قاطعیتی را که یک رهبر اسلامی انقلابی باید داشته باشد، از خود نشان نمی‌داد. درک اهمیت و لزوم قاطعیت، امروزه برای نسلی که قاطعیت امام خمینی را در انقلاب اسلامی مشاهده کرده، آسان است. آیت‌الله کاشانی نیز بعضی عناصری را که در حسن نیت آنان تردید بود و گرد ایشان را گرفته بودند، طرد نکردند.

کودتای 28 مرداد 1332

فاصله‌ی زمانی سی‌ام تیرماه 1331 تا 28 مرداد 1332 هـ. ش را باید زمان فراهم آمدن مقدمات کودتا دانست. در این مدت، آمریکایی‌ها فعالانه وارد عمل شدند و پس از آن که مطمئن شدند نمی‌توانند از راه‌های سیاسی نفت ایران را به چنگ آورند، تصمیم به کودتا گرفتند. انگلیسی‌ها نیز با آمریکایی‌ها معامله کردند و قسمتی از منافع خود را به آن‌ها واگذار نمودند. سازمان جاسوسی آمریکا - یعنی سیا - ابتکار عمل را در انجام کودتا و ساقط کردن حکومت مصدق به دست گرفت. پس از آن که سرگردانی مردم در اثر اختلاف رهبران و غوغاها و توطئه‌هایی که مزدوران خارجی همه روزه به راه می‌انداختند به نهایت رسید و حزب توده هم توانست آب را به اندازه‌ی کافی گل آلود کند، نوبت ماهی گرفتن آمریکا رسید و دلارهای سازمان سیا برای تطمیع اراذل و اوباش به ایران سرازیر شد. در 25 مرداد کودتایی صورت گرفت که ناکام ماند و شاه به خارج از کشور فرار کرد. در حالی که گمان می‌رفت خطر رفع شده است موج دوم کودتا در 28 مرداد فرار رسید و در شرایطی که دیگر از هم‌بستگی و حضور توده‌های مسلمان در صحنه خبری نبود، حکومت مصدق در عرض چند ساعت سرنگون شد و سرلشکر زاهدی به نخست‌وزیری رسید. در این زمان آیدن، وزیر امور خارجه‌ی انگلیس، در یادداشت‌های خود نوشت: «خبر سقوط دکتر مصدق هنگامی به دست من رسید که به همراه همسر و فرزندم برای گذراندن ایام تعطیل در جزایر یونان در مدیریتانه مشغول استراحت بودم. من آن شب به خوشحالی وصول خبر، خواب راحتی کردم.»

شاه بازگشت و آمریکایی‌ها دوباره بر ایران خیمه زدند. از آن پس، به مدت 25 سال ایران مطمئن‌ترین پایگاه سیاسی و نظامی آنان در جهان محسوب می‌شد. منافع نفت که مدتی قطع شده بود، دوباره به جیب کنسرسیوم کمپانی‌های نفتی آمریکایی و انگلیسی و سایر کشورهای غربی سرازیر گردید. مصدق نیز دستگیر و به سال زندان محکوم شد.

نهضت مقاومت ملی

با پیروزی کودتا، شعله‌های مقاومت البته یک‌باره خاموش نشد. شخصیت‌های ملی و بعضی از روحانیون و استادان دانشگاه، تشکلی به نام نهضت مقاومت ملی را به وجود آوردند. عده‌ای از استادان دانشگاه، تشکلی به نام نهضت مقاومت ملی را به وجود آوردند. عده‌ای از استادان دانشگاه به مذاکرات نفت که در حقیقت سرپوشی سیاسی برای بازگرداندن آمریکا و انگلیس به سرچاه‌های نفت بود، اعتراض کردند و از دانشگاه اخراج شدند. در شانزدهم آذر ماه 1332 هـ. ش دانشجویان دانشگاه تهران در اعتراض به سفر نیکسون، معاون رئیس‌جمهوری آمریکا، تظاهرات کردند که پلیس سه تن

از آنان را به قتل رساند. آیت‌الله کاشانی نیز در مخالفت با قرارداد نفت که دولت زاهدی با کنسرسیوم منعقد ساخت، اعلامیه‌ای خطاب به دبیرکل سازمان ملل صادر و اعتراض خو را اعلام کرد اما هیچ یک از این اقدامات سودی نداشت و آمریکا که در ایران جانشین انگلیس شده بود، روز به روز زنجیر اسارت را بر دست و پای ملت ما محکم‌تر ساخت. سرانجام این زنجیر به 22 بهمن 1357 با رهبری امام خمینی، یک باره و این‌شالله - برای همیشه گسیخته شد.

آغاز نهضت اسلامی به رهبری امام خمینی

اجرای اصلاحات (رفورم) آمریکایی در ایران

آمریکایی‌ها پس از مطالعاتی در مورد چگونگی حفظ سلطه‌ی خود بر کشورهای محروم، به این نتیجه رسیدند که اگر از طریق زمامداران این کشورهای تحت سلطه و نفوذ خود به یک رشته اصلاحات اجتماعی دست بزنند، می‌توانند حداقل به چند هدف اصلی خویش برسند؛ از جمله

1- اعتبار بخشیدن به مهره‌های دست‌نشانده‌ی خود در این کشورها

2- جلوگیری از افزایش فشار بسیار شدید بر مردم

3- فریب مردم و جلوگیری از تکونی حرکت‌های اصیل مردمی

آمریکایی‌ها پس از احساس ضرورت اصلاحات در کشورهای تحت سلطه‌ی خود، دریافتند که این اصلاحات را می‌توان به گونه‌ای انجام داد که ضمن تأمین اهداف سیاسی، به آنان در چپاول بیش‌تر اقتصادی این گونه کشورها نیز کمک کند؛ مثلاً اگر در جامعه‌ی ایران برای فریب کشاورزان ضرورت اصلاحات ارضی احساس می‌شد، همین اصلاحات در عین حال می‌توانست به نحوی انجام شود که بر وابستگی اقتصادی ایران به آمریکا بیفزاید. علاوه بر این، با انجام اصلاحات ارضی سرمایه‌ی زمین‌داران و فئودال‌ها به شهرها کشیده می‌شد و این سرمایه صرف توسعه‌ی صنعت وابسته می‌شد که خود دروازه‌ی بزرگی برای چپاول اقتصادی دنیای غرب - به ویژه آمریکا - بود.

پس از تصویب لایحه‌ی اصلاحات ارضی در ایران، هیئت حاکمه و مطبوعات آمریکا با نقشه‌ی قبلی به ستایش از اصلاحات شاه - که آن را انقلاب سفید یا انقلاب شاه و مردم می‌نامیدند - پرداختند. مجری اصلی این برنامه، نخست‌وزیر وقت علی امینی بود که با آمریکایی‌ها روابط دوستانه‌ای برقرار کرده بود.

نزدیکی بیش از حد امینی به آمریکا، شاه را به حسادت، رقابت و حتی ترس انداخت. بر این اساس، او تصمیم گرفت ضمن سفر به آمریکا و اعلام نوکری هر چه بیش‌تر و عقب نشانیدن امینی، خود کمک‌های لازم را برای اجرای هر چه کامل‌تر طرح دریافت کند.

پس در فروردین 1341 هـ. ش به آمریکا رفت و پس از بازگشت با جلب موافقت آمریکایی‌ها، امینی را کنار گذاشت. در تیرماه 1341 هـ. ش نیز اسدالله علم، نوکر حلقه به گوش خود را برای اجرای هر چه بهتر اصلاحات آمریکایی پسند به نخست‌وزیری منصوب کرد.

لایحه‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی و مقاومت امام خمینی

پس از فوت مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی، رژیم تصور می‌کرد که نیروی روحانیت از نظر مرجعیت سیاسی رو به ضعف رفته است امام برای مطالعه‌ی دقیق و آگاهی از میزان قدرت روحانیت، لایحه‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی را در هیئت دولت مطرح کرد و در 16 مهرماه 1341 هـ. ش آن را به تصویب رساند. به موجب این لایحه، به زنان حق رأی داده می‌شد و قید سوگند به قرآن از شرایط انتخاب شوندگان و انتخاب کنندگان حذف می‌شد و افراد می‌توانستند با هر کتاب آسمانی مراسم تحلیف به جای آورند.

امام خمینی که در آن هنگام به عنوان مرجع تقلید در قم اقامت داشتند، کاملاً دریافته بودند که توطئه‌ای بزرگ توسط رژیم در کار است که تصویب این لایحه، مقدمه‌ی اجرای آن محسوب می‌شود و رژیم می‌خواهد عکس‌العمل روحانیت را مطالعه کند. لذا به سرعت واکنش نشان دادند و علمای طراز اول قم را برای اتخاذ تصمیمات لازم، به تبادل نظر دعوت کردند. پس از این جلسه‌ی مشورتی، مراجع بزرگ قم، مشهد و نجف طی تلگراف‌هایی اعتراض خود را نسبت به لایحه‌ی مزبور اعلام کردند و خواستار لغو آن شدند. دولت مدتی، سکوت در پیش گرفت و به تلگراف‌ها پاسخی نداد. یک بار نیز علم در یک نطق رادیویی تهدید کرد که هرگونه اخلاگری را به شدت سرکوب می‌کند. اما سرانجام زیر فشار علما و مردم، اسدالله علم مجبور به شکستن سکوت شد و با لحنی نرم به درخواست علما پاسخ گفت و عقب‌نشینی کرد. علم در این تلگراف اعلام کرد که شرایط اسلامیت برای انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان همان نظر علمای اسلام است، اما باید به حقوق اقلیت‌ها مذهبی نیز توجه داشت. مراد از سوگند به کتاب آسمانی نیز همان قرآن است.

بعضی از معترضان، پاسخ دولت را کافی دانستند و قانع شدند اما امام که همیشه هوشیاری خاص یک رهبر را داشتند، متوجه حيله دولت شدند و اظهار داشتند که لایحه‌ای که در هیئت دولت تصویب شده است، با یک تلگراف خصوصی از رسمیت و قانونیت نمی‌افتد. به این ترتیب، مراجع متقاعد شدند که مبارزه را تا الغای رسمی تصویب‌نامه ادامه دهند. پس از تلگراف دولت، بار دیگر مراجع طی تلگراف‌هایی خواستار الغای صریح تصویب‌نامه شدند. موضع‌گیری‌های صریح‌تر امام و افشاگری‌های ایشان، سرانجام هیئت دولت را واداشت که لغو تصویب‌نامه‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی را به طور رسمی اعلام کرد.

اعلام اصول شش گانه و آغاز دوره‌ی دوم نهضت

شاه که در جریان لایحه‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی شکست مفتضحانه‌ی را تجربه کرده بود، بر اثر فشار آمریکا و با طرحی که پیش‌نویس آن قبلاً به شاه و دولت داده شده بود، اعلام کرد که قصد دارد اصول شش‌گانه‌ی را به همه پرسى بگذارد. وی این اصلاحات آمریکایی را با بی‌شرمی تمام انقلاب سفید نام نهاد.

این بار نیز فرزند پاک و سازش‌ناپذیر علی و حسین و عصاره‌ی ایمان اسلامی، امام خمینی، به حرکت درآمد و با دعوت علما به یک جلسه‌ی فوق‌العاده، قرار شد درباره‌ی این همه پرسى از رژیم توضیح خواسته شود. پس از تماس‌های مقدماتی، قرار شد، آیت‌الله روح‌الله کمالوند شاه را ملاقات کند و انگیزه‌ی او را از برگزاری همه‌پرسى جویا شود. آیت‌الله کمالوند در ملاقات با شاه موضوع را در میان گذاشت امام شاه به جای دادن پاسخ روشن به ایشان، از علمای ایران که مانند علمای دیگر کشورها دعاگوی شاه کشورشان نیستند، شکایت کرد. آیت‌الله کمالوند در پاسخ اظهار داشت: «آنها مأمورین رسمی دولت‌هاشان هستند و دعاکردنشان به پادشاه، روی انجام مأموریت است؛ مانند استانداران و فرمانداران ایران که دعا و نیایش و مدح و ثنای آنان برای پادشاه روی مراسم اداری است ولی علمای شیعه در تاریخ هزارساله‌ی خود هیچ‌گاه مأمور حکومت‌ها نبوده و نخواهند بود. باید حساب‌ها را از هم جدا کرد.»

پس از بازگشت آیت‌الله کمالوند، مراجع بزرگ قم برای شنیدن گزارش ایشان و اخذ تصمیم، جلسه‌ی تشکیل دادند. در این نشست، امام خمینی طی سخنانی به نکات مهمی اشاره فرمودند و از توطئه‌ی بزرگ رژیم پرده برداشتند و بر ضرورت افشای توطئه و دعوت مردم به مبارزه تأکید کردند. با افشای دقیق حرکت اخیر رژیم توسط امام خمینی، قرار شد که هر کدام از مراجع با صدور اعلامیه‌ای همه پرسى را تحریم کنند.

تحریم همه پرسى و قیام مردم تهران

پس از انتشار اعلامیه‌ی امام در روز دوم بهمن 1341 هـ. ش مبنی بر تحریم همه‌پرسى فرمایشی و قلابی، مردم تهران با تعطیل کردن بازار در نواحی سرچشمه، بهارستان و دیگر قسمت‌های جنوبی شهر به حرکت درآمدند. تظاهرات مردم تا بعد از ظهر همان روز هم‌چنان ادامه داشت و فردای آن روز نیز دنبال شد. در جریان این حرکت، عده‌ای مضروب شدند و جمعی نیز به شهادت رسیدند. رژیم که اوضاع را به شدت خطرناک می‌دید و پیش‌بینی می‌کرد که اگر تظاهرات مردم مهار نشود، امکان برگزاری همه‌پرسى در روز موعود وجود نخواهد داشت، تهران اگر اشغال نظامی کرد و نیروهای نظامی را در نقاط مهم شهر مستقر ساخت. در شهر قم نیز تظاهرات وسیعی به راه افتاد و با دخالت مأموران عده‌ای از مردم و طلاب مجروح شدند.

پس از صدور اعلامیه‌ی مراجع در تحریم همه‌پرسی، دانشجویان مسلمان دانشگاه تهران نیز با صدور اعلامیه‌ای به مخالفت با توطئه‌ی رژیم برخاستند و آن را افشا کردند.

به همین دلیل، مزدوران رژیم به دانشگاه ریختند و دانشجویان را مضروب ساختند. در اعلامیه‌ای که پس از این حمله‌ی وحشیانه توسط دانشجویان صادر شد، آمده بود که سراسرهای دانشکده‌ی پزشکی و فنی از خون پر شده است.

برگزاری همه‌پرسی

روز 6 بهمن 1341 هـ. ش در شرایطی که اکثر قریب به اتفاق مردم شهرهای ایران همه‌پرسی را تحریم کرده بودند، شاه به اصطلاح فراندوم خود را انجام داد و عصر همان روز رسانه‌های گروهی رژیم با بی‌شرمی اعلام کردند که «اصول پیشنهادی شاهنشاه با استقبال پر شور و بی‌نظیر ملت ایران روبه‌رو گردید. همه‌ی طبقات برای شرکت در انقلاب کبیر شاهنشاه به خیابان‌ها آمدند و اصول شش‌گانه با پنج میلیون و ششصد هزار رأی موافق در مقابل چهار هزار و صد و پنجاه رأی مخالف به تصویب ملت ایران رسید.»

به دنبال انتشار خبر به اصطلاح موفقیت همه‌پرسی، کندی، رئیس‌جمهور وقت آمریکا طی تلگرافی خشنودی خود را اعلام داشت و سفیر انگلیس نیز در ملاقاتی با علم، مراتب خشنودی ملکه‌ی انگلیس را از این موفقیت اظهار کرد. رادیو مسکو نیز به ستایش برنامه‌ی شاهانه پرداخت و مخالفان اصلاحات شاه را مشت‌ی عوامل غربی و عناصر ارتجاعی قلمداد کرد.

ادامه‌ی مبارزات امام و روحانیت

با فرار رسیدن نوروز 1342 هـ. ش حرکتی دیگر توسط روحانیت و در رأس آن‌ها امام خمینی آغاز شد، مراجع عید را تحریم کردند و عزای عمومی اعلام شد. در سر در مدرسه‌های علوم دینی پرچمی نصب شد که بر روی آن نوشته شده بود: «امسال مسلمین عید ندارند.»

بسیاری از روحانیون و طلاب نیز نوار سیاه‌رنگی را که نشانه‌ی عزای عمومی بود، بر سینه‌ی خود نصب کرده بودند. مردم به عادت همه‌ساله به هنگام تحویل سال نو در صحن حرم و مسجد اعظم جمع شده بودند. وقتی چراغ‌های حرم به علامت تحویل سال خاموش و روشن شد، اعلامیه‌های زیادی توسط طلاب جوان به فضا پرتاب شد و صحن حرم را پوشاند. شاه و عمال او که تصور می‌کردند مبارزه رو به سستی رفته است، خشمگین شدند و چون نتوانسته بودند پخش‌کنندگان اعلامیه‌ها را بشناسند، در صدد برآمدند تا ضرب شستی به روحانیون و مردم نشان دهند و به خیال خود، آنان را بترسانند.

حمله‌ی مأموران شاه به فیضیه

بعد از ظهر روز دوم فروردین در مدرسه‌ی فیضیه به دعوت آیت‌الله العظمی گلپایگانی مجلس سوگواری به مناسبت شهادت امام جعفر صادق (ع) منعقد بود. جمعیت در مدرسه موج می‌زد و اقشار مختلف مردم در این مجلس حاضر شده بودند. در این زمان، مدرسه توسط مأموران رژیم محاصره شد و سربازان مسلح در اطراف آن مستقر شدند. در این زمان، یکی از روحانیون درباره‌ی ضرورت حفظ ارزش‌های اسلامی و دستورات این آیین مقدس سخن می‌گفت. در اواسط سخنرانی یک باره عمال رژیم که روز قبل با اتوبوس‌های دولتی به قم اعزام شده بودند - وارد شدند و مردم حمله قرار دادند. طلاب جوان و روحانیون دلیرانه مقاومت کردند و با خراب کردن قسمتی از دیوار طبقه‌ی دوم مدرسه و برداشتن آجرهای آن، به طرف مأموران حمله بردند. در اثر این حملات، دژخیمان موقتاً عقب نشستند و پس از لحظاتی بار دیگر هجوم آوردند و سعی کردند خود را به طبقه‌ی دوم برسانند اما موفق نشدند. این بار نیروهای شهربانی که ابتدا وارد معرکه نشده بودند تا وانمود شود که حمله کنندگان به مجلس مردم عادی و کشاورزان و دهقانان بوده‌اند، حمله‌ی خود را به مدرسه آغاز کردند.

نیروهای ضد شورش پس از رساندن خود به پشت بام‌های اطراف، به تیراندازی به طرف روحانیون پرداختند و تعدادی از طلاب را نیز از پشت بام‌ها به زمین پرتاب کردند.

مردم در بیرون از مدرسه وقتی متوجه جنایات مأموران رژیم شدند، تصمیم به ورود به مدرسه و یاری طلاب گرفتند اما مأموران آنان را نیز مضروب و مقتول ساختند. مشابه همین جنایات در مدرسه‌ی طالبیه تبریز نیز انجام گرفت و در آن جا نیز تعدادی از روحانیون به خون پاک خویش در غلتیدند و شربت شهادت نوشیدند.

تحریم تقیه توسط امام و استیضاح دولت

شاه پس از سرکوب مردم در فیضیه تصور می‌کرد که به زودی آب‌ها از آسیاب می‌افتد و با رعبی که به تصور او در دل علما ایجاد شده بود، آنان راه سکوت را در پیش می‌گیرند.

اما در همین حال، نامه‌ی امام به آیات عظام تهران بار دیگر سکوت را شکست و جانی تازه به دل‌ها بخشید و در عین حال، راه تقیه را بر بعضی محافظه‌کاران بست.

چهلیم فیضیه: با نزدیک شدن چهلیم روز فاجعه‌ی فیضیه، اعلامیه‌ای از طرف امام صادر شد. در این اعلامیه آمده بود: «مناسب است ملت مسلمان در ایران و غیرایران روز چهلیم فاجعه‌ی بزرگ اسلام، یادی از مصیبت‌های وارده بر اسلام و

حوزه‌های اسلامی بکنند و در صورتی که عمال دولت مانع نشوند، مجالس سوگواری داشته باشند و بر مسببین این فجایع نفرین کنند.»

رژیم در ابتدا در مقابل برگزاری مجالس چهلم که به رهنمود امام در اکثر شهرها برگزار شد، واکنش تندی نشان نداد اما وقتی دریافت این مجالس در واقع وسیله‌ای برای افشای ماهیت او هستند، آن‌ها را تعطیل کرد و مانع ادامه‌ی این گونه مجالس شد. به هنگام تعطیل یکی از مجالس چهلم در مسجد ارک که از طرف آیت‌الله العظمی حکیم برگزار شده بود، مردم به پلیس حمله کردند و یکی از جوانان غیور، فرمانده‌ی مزدوران رژیم را مجروح کرد.

اوج‌گیری مبارزه در ماه محرم

با فرا رسیدن ماه محرم، امام بار دیگر به سخنرانان مذهبی و مردم رهنمودهایی دادند. ایشان تأکید کردند که در این ایام، سکوت کردن به منزله‌ی تأیید دستگاه جبار و کمک به دشمنان اسلام است. «خطر اسرائیل و عمال آن را به مردم فقه یاد کنید.» رژیم که بار دیگر با شکلی نوین از مبارزه رو به رو می‌شد، عده‌ای از سخنرانان را به ساواک برد و پس از تهدید بسیار ادامه‌ی سخنرانی آنان را مشروط به رعایت شروط زیر کرد:

1- علیه شخص اول مملکت سخنی نگوئید.

2- علیه اسرائیل سخنی به میان نیاورید.

3- مرتب به گوش مردم نخوانید که اسلام در خطر است.

تظاهرات پر شکوه عاشورا در تهران: روز عاشورا صدها هزار نفر از مردم تهران با شعار «خمینی، خمینی خدانگهدار تو، بمیرد بمیرد دشمن خون‌خوار تو» به راه‌پیمایی در خیابان‌ها پرداختند. این تظاهرات، وسیع‌ترین و باشکوه‌ترین حرکت سازمان یافته‌ای بود که تا آن زمان علیه رژیم شکل گرفته بود. مردم پس از شنیدن سخنرانی حاج مهدی عراقی که انقلاب سفید را محکوم کرد، به طرف دانشگاه تهران رهسپار شدند. در ساعت یک بعد از ظهر مردم خشمگین به کاخ مرمر رسیدند و فریاد برآوردند: مرگ بر دیکتاتور. این شعار و شعارهایی نظیر آن مدتی تکرار شد و پس از آن، جمعیت به طرف بازار برگشت. تظاهرات در ساعت 3 بعدازظهر به پایان رسید.

سخنرانی تاریخی امام در روز عاشورا: بنا بر اعلام قبلی، قرار بود امام در روز عاشورا سخنرانی داشته باشند. عمال رژیم سعی کردند به هر شکل مانع سخنرانی امام شوند اما ایشان به صراحت اعلام داشتند که هم‌چنان در تصمیم خود پا برجا هستند. صبح روز عاشورا یکی از مأموران شاه به منزل امام خمینی وارد شد و پس از معرفی خود به امام گفت: «من از

طرف اعلیحضرت مأمورم به شما ابلاغ نمایم که اگر امروز بخواهید در مدرسه فیضیه سخنرانی نمایید، کماندوها را به مدرسه می‌ریزیم و آن‌جا را به آتش و خون می‌کشیم.» امام در پاسخ فرمودند: «ما هم به کماندوهای خود دستور می‌دهیم که فرستادگان اعلیحضرت را تأدیب نمایند.» «ساعت 4 بعدازظهر در حالی که شهر قم از جمعیت موج می‌زد و بسیاری از مردم به قصد «مبارزه تا شهادت» وصیت کرده بودند، امام از منزل خارج و به طرف مدرسه رهسپار شدند. ایشان در آن‌جا نطق تاریخی خود را در افشای هر چه بیش‌تر شاه و اربابانش ایراد فرمودند و شاه را مستقیماً هدف حملات خود قرار دادند.

دستگیری امام و قیام شکوهمند 15 خرداد 1342

پس از سخنرانی افشاگرانه‌ی امام خمینی در عصر روز عاشورا، کماندوها و چتربازان رژیم در تاریکی شب وارد قم شدند و منزل امام را به محاصره درآوردند. آن‌گاه چند تن از مزدوران شاه از دیوار منزل بالا رفتند و خود را به داخل منزل رساندند و به جست و جوی امام پرداختند. امام در این شب‌ها در منزل فرزندشان حاج آقا مصطفی استراحت می‌کردند، زیرا به مناسبت ایام محرم و برگزاری مراسم سوگواری در حیاط منزل ایشان چادر زده بودند. به همین دلیل، مأموران نتوانستند ایشان را پیدا کنند و بنابراین به کتک زدن چند نفر از کارکنانی که در بیت امام کار می‌کردند پرداختند. مدت کوتاهی پس از ورود مأموران، امام که برای اقامه‌ی نماز شب بیدار شده بودند، متوجه یورش مأموران شدند و بلافاصله لباس پوشیدند و به کوچه آمدند و بر سر دژخیمان فریاد برآوردند که «روح‌الله خمینی منم چرا این بیچاره‌ها را کتک می‌زنید؟ این چه رفتار وحشیانه‌ای است که با مردم می‌کنید؟ چرا به اصول انسانی پای‌بند نیستید؟ این چه وحشی‌گری است که از شما سر می‌زند؟» کماندوها که امام را در مقابل خود می‌دیدند، بلافاصله ایشان را سوار اتومبیل کردند و راه افتادند. مرحوم حاج آقا مصطفی قصد داشتند عکس‌العملی نشان دهند اما امام ممانعت کردند و به این ترتیب، جلادان در دل شب امام امت را همراه خود بردند.

قیام مردم قم

وقتی مراجع و علمای قم از دستگیری امام مطلع شدند، در منزل آیت‌الله گلپایگانی اجتماع کردند و پس از تنظیم اعلامیه‌ای در تقبیح بازداشت امام خمینی، راهی حرم شدند و در اجتماع مردم حضور یافتند. زنان قهرمان نیز در حالی که فرزندان کوچک خود را در آغوش گرفته بودند، در اجتماع عمومی مردان شرکت کردند و مشت‌های گره کرده‌ی خود را به نشانه‌ی نفرت از رژیم بالا بردند. با افزایش تعداد جمعیت، مردم از صحن حرم خارج شدند و به راه‌پیمایی در خیابان‌ها پرداختند. اما هنوز چیزی از حرم دور نشده بودند که با یورش دژخیمان و رگبار مسلسل رو به رو شدند. زنان چون در پیشاپیش صفوف حرکت می‌کردند، قبل از همه مورد اصابت گلوله‌ها قرار گرفتند.

قیام خونین مردم تهران در پانزدهم خرداد

انتشار خبر دستگیری امام در تهران مردم را به حرکت درآورد. هیئت‌های مذهبی، گروه‌های عزاداری و کسبه آماده قیام شدند. دانشجویان دانشگاه نیز با تعطیل کردن کلاس‌ها عکس‌العمل نشان دادند. فریاد یا مرگ یا خمینی، خمینی پیروز باد، مرگ بر شاه، تهران را به لرزه افکند. دسته‌ای از مردم برای تصرف رادیو به طرف میدان ارک به راه افتادند و توانستند به درون ساختمان این محل نیز راه یابند اما آتش دژخیمان امکان پیشروی را از آنان سلب کرد. گروهی دیگر از مردم که قصد مسلح شدن داشتند، به اداره‌ی تسلیحات ارتش و پایگاه‌های پلیس هجوم بردند و جمعی نیز به طرف کاخ شاه رفتند. مأموران محافظ نظامی بی رحمانه به مردم شلیک کردند و گروه کثیری از آنان را در اطراف کاخ به خون پاک خویش غلتانند. وقتی خبر دستگیری امام به اطلاع مردم مسلمان ورامین رسید، گروه زیادی از کشاورزان این شهر به علامت آمادگی برای شهادت، کفن‌پوشان به طرف تهران به راه افتادند. مأموران مسلح رژیم با چند کامیون به سمت ورامین حرکت کردند و دهقانان را که مسافتی پیش آمده بودند، به محاصره درآوردند و با فجیع‌ترین وضع قتل عام کردند.

احزاب دوران پهلوی

- حزب کمونیست ایران (دهه 1300)
- حزب سوسیالیست (ایران)
- حزب تجدد
- حزب اصلاح‌طلبان [4]
- حزب اراده ملی
- حزب دموکرات ایران (دهه 1320)
- فرقه دموکرات آذربایجان
- حزب سومکا (حزب نازی ایران)
- حزب مردم ایران
- حزب زحمتکشان ملت ایران
- حزب زحمتکشان ملت ایران (نیروی سوم)
- حزب ایران نوین
- حزب رستاخیز

حزب کمونیست ایران، حزبی سیاسی و کمونیستی ایرانی بود که در ژوئن 1920 (1299 هـ) در بندرانزلی در استان گیلان تأسیس شد. حیدر عمو اوغلی از رهبران جنبش مشروطه ایران در تأسیس حزب نقش داشت و به عنوان اولین دبیر کل حزب انتخاب شد.

این حزب را «فرقه کمونیست ایران» نیز خوانده‌اند. تقی ارانی جزو دستگیرشدگان موسوم به 53 نفر از اعضای این حزب بود. تاریخچه حزب کمونیست ایران از تاریخ جنبش ملی و ضد امپریالیستی ایران معاصر جدا نیست. نخستین کنگره حزب کمونیست ایران، که کنگره موسسان حزب محسوب می‌شود، آخر خرداد - اوایل تیرماه 1299 - در شهر انزلی رسماً تشکیل حزب را اعلام داشت.

در انقلاب مشروطیت ایران

سوسیال دموکراسی انقلابی ایران (اجتماعیون عامیون) که کوشندگان آن، بعدها 1296 (حزب عدالت) و 3 سال بعد 1299 (حزب کمونیست ایران) را تشکیل دادند، میهن دوستانی بودند که در سنگرهای انقلاب مشروطه جان خود را نثار کرد (سوسیالیسم را پدیده‌ای فرانسوی، انگلیسی، آلمانی، یا روسی نمی‌دانستند، بلکه متعلق به همه بشریت می‌دانستند. گرچه عقیده محققین درباره تعیین تاریخ دقیق آغاز جنبش سوسیال دموکراسی در ایران مختلف است، لیکن همه در یک باور شریکند و آن هم اینست که، «اجتماعیون - عامیون» اولین حزب نسبتاً متشکل در ایران بود، که نقش فعالی در تدارک و برگزاری انقلاب مشروطیت (1284-1290) ایفا کرد. فعالین این جنبش، مانند اسدالله غفارزاده و دیگران کوشش فراوان در انقلاب مشروطیت داشته‌اند.

برای سازمان دادن به فعالیت سوسیال دموکراسی میان زحمتکشان آذربایجانی و ایرانی، در سال 1283 گروه همت در شهر باکو تأسیس شد. این گروه است که برای نخستین بار کلمه «سوسیال دمکرات» را به «اجتماعیون عامیون» ترجمه می‌کند، تا برای اقشار ساده و زحمتکش که به زبان‌های اروپایی آشنائی نداشتند، آشناتر و تا اندازه‌ای قابل فهم باشد.

در سال 1283 حیدرخان عمو اوغلی، پس از مراجعت از روسیه، با جمعی از کارگران و همفکران در شهر مشهد، نخستین حوزه‌های سوسیال دموکراسی ایران را تشکیل داد. سال بعد 1284 در آستانه انقلاب مشروطیت، در جلسه‌ای در شهر مشهد، اولین سند رسمی جنبش سوسیال دموکراسی در ایران، دستور نامه‌ای که متن آن منتشر شده است تدوین و تصویب شد.

از اسناد موجود (نامه‌هایی که بعدها سوسیال دمکرات‌های تبریز به کائوتسکی و پلخانف نوشته‌اند، خاطرات حیدرخان،

نریمانف و غیره) چنین برمی آید که در سال های 1283-1284 سازمان ها، حوزه ها و گروه های سوسیال دموکراسی که خود به خود، این جا و آن جا، به ابتکار انقلابیون و مشروطه خواهان، به وجود می آمدند، اغلب حتی از وجود یکدیگر نیز اطلاع نداشتند.

حیدر عموآوغلی سپس در تهران نیز به تشکیل حوزه های «اجتماعیون - عامیون» می پردازد. کمی بعد در گیلان (رشت) و بعدها در سایر نقاط ایران نیز سازمان های اجتماعیون - عامیون به وجود می آیند.

خرابکاری ها و قیام های ضد انقلاب در دی و بهمن همان سال از جانب نیروهای انقلابی «جمعیت مجاهدین» که هسته مرکزی آن را اجتماعیون - عامیون تشکیل می داد و در واقع سازمان توده ای این حزب و نیروی مسلح و تعیین کننده سرنوشت انقلاب بود در تهران، تبریز، رشت، اصفهان، مشهد و غیره سرکوب می شود.

درباره فعالیت «مرکز غیبی»، که از کوشندگان و مجاهدین «اجتماعیون عامیون» در تبریز علی مسیو، حاجی علی دوا فروش، حاجی رسول صدقیانی و دیگران تشکیل شده بود، در اغلب کتب مربوط به انقلاب مشروطیت یاد شده است. طبقه کارگر ایران در این دوره برای نخستین بار در تاریخ کشور شروع به تشکیل اتحادیه های خود می کند. باید در نظر داشت که اتحادیه کارگری در واقع در ادامه تاریخی انجمن های صنفی کارگران کارگاه های صنایع دستی (پیشه وری) به وجود می آیند.

پس از قلع و قمع «اجتماعیون عامیون» دمکرات هایی هم که در مواضع انقلابی پافشاری می کردند و تا اندازه ای پیگیر بودند (حزب دموکرات نماینده آن ها بود) پراکنده شدند و اغلب ناگزیر به جلائی وطن گردیدند.

اما مبارزه و فعالیت «اجتماعیون - عامیون» قطع نشد. در دوران جنگ جهانی اول (1914-1918) که سرزمین ایران، علیرغم اعلام بی طرفی، توسط دو گروه دول امپریالیستی «متحدین و متفقین» عملاً اشغال شده بود، مبارزه توده ها و در صفوف مقدم آن «اجتماعیون - عامیون» چه در داخل کشور و چه در خارج از کشور در مهاجرت ادامه یافت. چندی بعد حیدرخان نیز، که مجبور به ترک ایران شده بود، به اروپا می رود و به فعالیت خود در مهاجرت ادامه می دهد.

سوسیال دمکرات های ایران، پس از شکست انقلاب مشروطیت و بعد از آن، طی جنگ جهانی اول، چه در ایران و چه در مهاجرت (در اروپای غربی و بویژه در روسیه) فعالیت خود را ادامه دادند. اوائل جنگ جهانی (1293) گروهی از مجاهدین «اجتماعیون عامیون» و کارگران معادن نفت باکو، به رهبری اسداله غفارزاده (صدرمیرزا اقوام) کاتب، بهرام آقاییف، باباهاشم زاده پس از کشته شدن میرزا اقوام در هجوم مسلحانه مساواتی ها در اسماعیلیه، او کاتب «عدالت» شد. رستم

کریم زاده، سیف اله ابراهیم زاده و دیگران، که تظاهرات و میتینگ‌های اعتراضی کارگران را تشکیل می‌دادند، خود را گروه «عدالت» نامیدند.

پس از انقلاب فوریه 1917 (بهمن 1295) در روسیه و سقوط حکومت تزاری و تشکیل حکومت بورژوائی به ریاست کرنسکی انقلابیون آذربایجانی و ایرانی مقیم روسیه امکان یافتند که فعالیت سیاسی خود را علنی کنند، متشکل تر سازند و مراکز رهبری خویش را برپا نمایند.

ماه مه 1917 (اردیبهشت 1296) حزب سوسیال دمکرات (اجتماعیون عامیون) ایرانیان، «عدالت» رسماً شروع به کار کرد و مرامنامه خود را به دو زبان آذربایجانی (مفصل) و فارسی (مختصر) در باکو چاپ و منتشر کرد. در بخش فارسی این مرامنامه در صفحه 12 از جمله چنین آمده است: «از جمله طلبات عدالت آنست که اصول حیات و معیشت باید اساساً موافق قانون سوسیالیسم اجتماعی تبدیل شود، تا اینکه به ثمره زحمت زحمتکشان تنها دولتمندان صاحب نباشند.»

در این زمان گروه «همت» نیز شروع به فعالیت سازمانی و تبلیغاتی کرد و روزنامه خود را منتشر ساخت. در نخستین شماره روزنامه «همت» (3 ژوئیه 1917 برابر 12 تیر 1296) (حزب مقصد اصلی خود را سرنگونی سرمایه داری و برقراری سوسیالیسم اعلام کرد و برای نیل به این مقصود «همه مسلمانان، کارگران، زحمتکشان، روشنفکرانی که وجدانشان بیدار است را، به زیر پرچم اجتماعیون عامیون «همت» فرا خواند.» پیروزی انقلاب اکتبر، دوران نوین تاریخی را گشود. زحمتکشان ایرانی مقیم روسیه امکان گسترده‌ای جهت فعالیت اجتماعی - سیاسی و ایجاد حزب خود به دست آوردند. البته این امکان چند ماه بعد ماه اوت 1918 - مرداد 1297 به علت شروع مداخلات مسلحانه دول امپریالیستی علیه نخستین دولت سوسیالیستی جهان و اشغال نواحی جنوبی آن کشور تا اندازه‌ای محدود شد. اما «اجتماعیون عامیون» در صفوف «همت» و «عدالت» در شرایط دشوار زیرزمینی به مبارزه علیه ارتجاع و امپریالیسم ادامه دادند.

هنگامی که خطر اشغال باکو به وسیله انگلیسی‌ها به کمک اس ارها، مساواتچی‌ها، داشناک‌ها و غیره می‌رفت در 17 ژوئیه 1918 (تیر 1297)، کنفرانس انقلابیون برگزار شد، که طبق قطننامه آن، هر دو حزب «عدالت» و «همت» در اعلامیه مشترکی همه اعضای خود را برای دفاع از انقلاب به خدمت ارتش دعوت کردند.

پس از اشغال باکو توسط انگلیسی‌ها (اوت 1918) اولین کمیته حزب «عدالت» سپتامبر 1918 (شهریور 1297) منحل شد، اما فعالیت حزب ادامه یافت، تا ماه مارس 1919 (اسفند 1297)، که دومین کمیته «عدالت» تشکیل شد و به انتشار مطبوعات زیرزمینی خود «حرمت» و «یولداش» به زبان‌های فارسی و آذربایجانی را شروع کرد.

20 مارس (اسفند 1297) این حزب پیام تبریک خود را به کنگره موسسان انترناسیونال سوم کمونیستی (کمینترن) که به ابتکار و رهبری لنین در مسکو تشکیل شده بود، ارسال کرد.

واقعیات و اسناد انکارناپذیر تاریخی نشان می‌دهد که این جنبش و حزب نه به دستور کمینترن، بلکه در متن واقعیات اجتماعی-اقتصادی کشور، براساس ضروریات رشد تاریخی آن و در ارتباط ذاتی با انترناسیونالیسم پرولتری تکوین یافته، رشد پیدا کرده و شکل گرفته‌است.

لنین و هم‌زمانش همواره با انقلابیون و سوسیال دمکرات‌های دیگر کشورها، از جمله کشورهای خاور (مانند حیدرخان عموغلی و سلطانزاده از ایران، مصطفی صبحی از ترکیه و دیگران) از نزدیک در تماس بوده، با آن‌ها مشورت و تبادل نظر کرده، از هیچ یاری فکری و سازمانی به آن‌ها دریغ نکردند. این انترناسیونالیسم پرولتری، که از مشخصات عمده جنبش کارگری و کمونیستی است - چون سبب نیروی پرتوان آنست - همواره در معرض هجوم بدخواهان قرار گرفته‌است.

«حزب عدالت» همیشه با انقلابیون در ایران در تماس بوده و اعضای آن از ایران به باکو و از باکو به ایران رفت و آمد کرده‌اند. از جمله در ماه مه 1918 (اردیبهشت 1297) حزب 18 نفر را به رهبری صدر خود، اسداله غفارزاده، برای برقراری ارتباط با میرزا کوچک خان اعزام می‌دارد که فقط 3 نفر از آن‌ها به ایران می‌رسند، ولی آن‌ها هم موفق به ملاقات با کوچک خان نمی‌شوند اسداله غفارزاده در اثر تحریکات مخالفین در شهر رشت کشته می‌شود.

حزب در سال‌های بعد نیز گروه‌هایی را اعزام می‌دارد تا با سازمان‌های موجود و پراکنده در ایران تماس بگیرند. اسناد موجود و خاطرات کوشندگان «اجتماعیون عامیون»، که در دست است (کامران آقازاده، داداش حسین زاده، علی عسکرعلی زاده و دیگران) نشان می‌دهد که اواخر سال 1919 (آذر 1297) گروه‌های «اجتماعیون عامیون» در شهرهای زیر فعالیت می‌کرده‌اند: تبریز، تهران، رشت، قزوین، زنجان، مشهد، مازندران، مرنند، خوی، اردبیل و خلخال.

در شرایط دشوار زیرزمینی، اوایل سال 1920 مقدمات تشکیل حزب کمونیست آذربایجان فراهم می‌شود. 11 فوریه (بهمن 1298) احزاب «همت» و «عدالت» در باکو بطور کلی به سازمان‌های محلی حزب سوسیال دمکرات کارگری (بلشویک) روسیه می‌پیوندند و «حزب کمونیست آذربایجان را به وجود می‌آورند. (تاریخ حزب کمونیست آذربایجان - باکو 1958 - ص 347). در عین حال یک «هیئت مرکزی» از حزب عدالت) به صدارت آقایان یوسف زاده و دبیری پیشه‌وری جوادزاده تشکیل می‌شود، تا به رسیدگی به امور مربوط به «اجتماعیون عامیون ایران» ادامه دهند. در همین ماه فوریه، کمیته مرکزی حزب «عدالت» برای برگزاری کنفرانس سازمان‌های خود در آسیای میانه (در آن هنگام در بیش از 50

نقطه از شهرها و قشلاق‌های آسیای میانه نیز سازمان‌های «عدالت» وجود داشته است) اعضای کمیته مرکزی علیخان زاده و فتح‌اله زاده) را اعزام می‌دارد. از یکم تا سوم آوریل (فروردین 1299) در شهر تاشکند، با حضور 17 نفر نماینده با رای قطعی و عده‌ای مهمان، کنفرانس تشکیل می‌شود.

نمایندگان حزب کمونیست (بلشویک) روسیه، کمیته مرکزی حزب کمونیست ترکستان و شورای تبلیغات بین‌المللی خاور کمینترن افتتاح کنفرانس را تبریک می‌گویند. در کنفرانس، حیدرخان عمواغلی پیرامون وضع سیاسی و اقتصادی در ایران، علیخان زاده درباره تاکتیک حزب و مصطفی صبحی) بنیانگذار حزب کمونیست ترکیه، از شرکت‌کنندگان کنگره یکم کمینترن (درباره مسئله سازمانی و سلطان زاده) اوتیس میکائیلیان درباره تشکیل دسته‌های کارگری و شوراهای کارگری - دهقانی گزارش می‌دهند.

کنفرانس در آخرین جلسه خود یک «کمیته هفت نفری» (حیدرخان، سلطان زاده، فتح‌اله زاده و دیگران) انتخاب کرد. از جمله تصمیمات مصوبه کنفرانس، لزوم کمک و مساعدت همه جانبه به جنبش دموکراتیک و رهایی بخش ملی در ایران بود. درباره جنبش‌های رهایی بخش ملی ضد امپریالیستی در گیلان، آذربایجان و خراسان، که پس از پیروزی انقلاب اکتبر اوج گرفتند، در مقالات و کتب عدیده صحبت شده است. از جمله «مناسب صدمین سالگرد تولد انقلابی بزرگ، حیدرخان عمواغلی در شماره‌های نامه مردم (122، 121، 120 سال 1358). همین قدر یادآور می‌شویم که با استقرار حاکمیت شوروی در آذربایجان (28 آوریل 1920 برابر 8 اردیبهشت 1299) نیروهای اشغالگر انگلیسی، زیر ضربات ارتش نو بنیاد سرخ، در حال فرار (ماه مه 1920) به انزلی عقب نشینی کردند. جنبش انقلابی گیلان اوج گرفت. «اجتماعیون عامیون ایران» امکان یافتند کنگره خود را در این سامان برگزار کنند. با تدارک مقدماتی که در این استان دیده شده بود، اوائل ژوئن 1920 (اواسط خرداد 1299) بیست نفر از کوشندگان حزب از باکو به انزلی آمدند.

اسامی این هیئت 20 نفری نشان می‌دهد که هم «هیئت مرکزی» متشکله در باکو و هم کمیته هفت نفری منتخبه در کنفرانس تاشکند، در تدارک کار کنگره اول حزب کمونیست ایران سهم بسزائی داشته‌اند. در همین اوقات، یعنی اوائل سال 1299، هنگام تدارک مقدمات نخستین کنگره موسسان حزب کمونیست ایران، حیدرخان مقاله‌ای تهیه می‌کند، که در آن ارزیابی واقع بینانه‌ای از وضع ایران و بویژه انقلاب گیلان بعمل آمده است. این مقاله یک هفته قبل از گشایش کنگره در مجله «زندگی ملیت‌ها» (چاپ مسکو، 15 ژوئن 1920) زیرعنوان «بنیاد اجتماعی انقلاب ایران» از چاپ خارج شد. (ترجمه فارسی آن نیز از روی متن فرانسه منتشر شده است.)

در این مقاله حیدرخان متذکر می‌شود که: «در ایران انقلاب صورت گرفته‌است. ولی حکومت تهران شکست نخورده‌است و احتمالاً قادر است به کمک سرنیزه و تیربارهای انگلیسی‌ها قدرت خود را استوار سازد.»

حیدرخان به رویدادهای انقلاب مشروطیت (گلوله باران مجلس توسط محمدعلی میرزا و لیاخف) اشاره می‌کند، و متذکر می‌شود که: «حکومت گیلان نخواهد توانست برای مدت مدیدی نیروی خود را استحکام بخشد.»

با بررسی اجمالی از جنبش ضد امپریالیستی ایران از «قیام تنباکو» تا انقلاب مشروطیت حیدرخان متذکر می‌شود که: «کمونیست‌های ایران باید بتوانند از تجربیات جنبش کارگری و به‌ویژه جنبش دهقانی سال‌های انقلاب مشروطیت استفاده کنند و انقلاب ملی را بتدریج به انقلاب اجتماعی بدل سازند.»

نکته جالب در این مقاله بویژه بخشی از آنست که حیدرخان امکانات انقلابی بورژوازی ایران را در مبارزه رهائی بخش ملی و ضد امپریالیستی ارزیابی می‌کند و متذکر می‌شود که در مراحل اولیه مبارزه علیه امپریالیسم انگلیس و حکومت ارتجاعی شاه: «ما حق داریم منتظر باشیم که بخشی از بورژوازی متوسط و حتی بزرگ نیز در میان نیروهایی که علیه حکومت تهران قیام خواهند کرد، وجود داشته باشند.»

جمهوری سرخ گیلان

جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران

در اوج جنبش‌های بخش ملی و ضد امپریالیستی در ایران، پس از شکست نیروهای اشغال‌گر انگلیسی و گارد سفید، زیر ضربات شکننده ارتش سرخ و قیام متحد نیروهای انقلابی (جنگلی‌ها، اجتماعيون عاميون، روشنفکران انقلابی و کشاورزان) در گیلان رسماً «حکومت جمهوری شوروی ایران» اعلام شد. این حکومت تلگراف تبریک به لنین به مسکو مخابره کرد. در این شرایط است که روزهای اول تیرماه 1299، کنگره حزب سوسیال دمکرات (اجتماعيون عاميون) ایرانی، عدالت در انزلی برگزار می‌شود و رسماً نام «حزب کمونیست ایران» را می‌پذیرد.

کنگره اول حزب کمونیست ایران در انزلی

اسناد کنگره اول حزب کمونیست ایران حاکی از آنست که 51 نفر نماینده و 9 نفر مهمان به کنگره اعزام شده بودند، که 48 اعتبارنامه) نمایندگان با رای قطعی (به تصویب می‌رسد. ضمناً اسناد موجود صراحت دارد بر این که، 27 نفر نماینده از ترکستان، داغستان، گرجستان، باکو و گنجه اعزام شده بودند) که شاید 3 نفر به عللی به کنگره نیامده، یا اعتبارنامه‌های آن‌ها به تصویب نرسیده باشد (و 24 نفر نماینده از شهرهای مختلف ایران در کنگره شرکت داشته‌اند، بشرح زیر: 5 نفر از

تبریز، 4 نفر از خلخال، 3 نفر از خوی و سلماس، 3 نفر از اردبیل، 2 نفر از رشت، 2 نفر از مشهد، 1 نفر از مرند، 1 نفر از قزوین، 1 نفر از آستارا، 1 نفر از مازندران، 1 نفر از تهران.

در تحلیل ترکیب این کنگره باید چند نکته مهم را به اختصار متذکر شد:

اولاً- اکثریت قریب اتفاق آن نمایندگان هم که از خارج ایران آمده بودند، از مجاهدین ایرانی «اجتماعیون عامیون» بودند. ثانیاً- اکثر نمایندگان چندین سال سابقه فعالیت سیاسی و انقلابی داشته و از طبقات کارگر و دهقان بیرون آمده بودند. ثالثاً- در میان استان‌های ایران، بطورعمده نواحی شمالی نماینده اعزام داشته بودند و بین آن‌ها نیز آذربایجان، که همیشه در صفوف مقدم جنبش انقلابی ایران قرارداشته، مقام اول را حائز بوده‌است. رابعاً- علت ضعف فعالیت حزبی در سایر نقاط ایران، از یکسو اشغال آن نواحی به‌وسیله امپریالیست‌های انگلیسی و ازسوی دیگر عدم توجه کافی از جانب رهبری حزب) در مدارک این دوره همیشه به نواحی شمالی توجه شده بوده‌است. پس از تدارک لازم، 22 ژوئیه (اول تیر) کامران آقازاده کنگره را افتتاح می‌کند. کنگره کامران آقازاده، جوادزاده، علیخان زاده، میربشیرقاسم زاده را به هیئت رئیسه برمی‌گزیند. کنگره در جلسه سوم خود 24 ژوئیه نظامنامه حزب را تصویب نمود و سپس کمیته مرکزی را مرکب از 15 نفر انتخاب کرد.

اگر از جزئیات صورتجلسه و دیگر اسناد کنگره و مباحثاتی که پیرامون گرایش‌های «چپ» و راست در این کنگره شده‌است، بگذریم، یک نکته جای تردید باقی نمی‌گذارد و آن وجود بعضی اشتباهات «چپ» است، که در آن دوره (دوره تکوین و طفولیت این احزاب) برای خیلی از احزاب کمونیست روی می‌داد. برای کمک به این احزاب بود که ولادیمیر ایلیچ لنین اثر مشهور خود «بیماری کودکان چپ روی در کمونیسم» را نوشت.

دیده می‌شود که همان گرایش «چپ»، که در سال‌های انقلاب مشروطیت بین «اجتماعیون عامیون» بوجود آمده بود بعدها نیز ادامه و گسترش یافته‌است. بویژه تحت تأثیر جو انقلابی که در اوج جنبش‌های رهائی بخش ضد امپریالیستی در شمال ایران به وجود آمده بود، این گرایش «چپ» قوت گرفته بود. در کتاب «کمینترن و خاور» در زمره این «هواداران نظریات» چپ «بین اعضای رهبری کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران، از «نماینده حزب در کمینترن» سلطانزاده» نام برده شده‌است.

اگر بعضی گروه‌های «چپ»، از ارامنه سوسیال دمکرات تبریز، در دوران انقلاب مشروطیت، مخالف با شرکت در صفوف دمکراسی و طرفدار فعالیت «سوسیالیستی خالص» بودند، در دوران جنبش‌های رهائی بخش ملی و ضد امپریالیستی

بعدی، «چپ‌های» حزب کمونیست ایران شرکت در انقلاب بورژوا-دمکراتیک را سپری شده حساب می‌کردند و وظیفه روز را انجام «انقلاب کمونیستی خالص» می‌دانستند.

حزب کمونیست ایران توانست با تغییراتی که در ترکیب کمیته مرکزی داد و با برگزیدن حیدرخان به سمت صدر کمیته مرکزی، تا اندازه‌ای از این انحراف «چپ» جلوگیری کند. حزب در نخستین «کنگره خلق‌های خاور» که به ابتکار کمیته اجرائیه کمینترن از یکم تا هفتم سپتامبر 1920 (10) - 15 شهریور 1299 (در باکو برگزار گردید، فعالانه شرکت جست. در این کنگره متجاوز از 2050 نماینده شرکت داشتند، که 204 نفر آن‌ها ایرانی و 202 نفر آن‌ها از ایران آمده بودند. حیدرخان، که یکی از سخنرانان کنگره بود، به عضویت «شورای تبلیغات و عمل خلق‌های خاور»، که در واقع ارگان دائمی کنگره و دارای 48 نفر عضو بود، برگزیده شد (این شورا اوائل سال 1922 برابر با دی ماه 1301 منحل گردید). تغییر کمیته مرکزی حزب با تأیید «کنگره خلق‌های خاور» نیز روبه‌رو شد.

به حیدرخان مأموریت تدوین برنامه عمل حزب داده شد. این برنامه بنام «تزهایی پیرامون وضعیت اجتماعی - اقتصادی ایران و تاکتیک حزب کمونیست ایران» تنظیم شد و در دیماه 1300 به تصویب کمیته مرکزی حزب رسید. باید متذکر شویم که در این تزه‌ها، که به یاری همفکران حیدرخان تهیه شده، خطوط اساسی مقاله او تحت عنوان «بنیاد اجتماعی انقلاب ایران» منعکس شده است.

در عین حال باید متذکر شد که «تزه‌ها» در مبارزه علیه «چپ‌گرایان» به بعضی لغزش‌هایی به راست نیز دچار شده است، از قبیل پذیرش رهبری خرده بورژوازی تجاری و غیره (چنین انقلابی به وسیله خرده بورژوازی تجاری، که یگانه طبقه قادر به رهبری سیاسی در ایرانست، رهبری خواهد شد). در این دوره روزنامه عدالت ارگان «کمیته ایالتی گیلان فرقه اشتراکیون ایران (عدالت)» به مدیریت حسن ضیاء، روزنامه «ایران سرخ» ارگان «شورای تبلیغات»، به مدیریت لادبن در رشت چاپ و منتشر می‌شدند. در صفحات این روزنامه وضع اجتماعی، اقتصادی و سیاسی کشور و همچنین وضع سازمانی حزب و مبارزات درونی آن منعکس شده است.

پس از تغییر کمیته مرکزی حزب شهریور 1299 و سپس تدوین تزه‌ها، که در واقع برنامه عمل حزب بود، در فعالیت سیاسی حزب تا اندازه‌ای بهبود حاصل شد. مناسبات حزب با دیگر گروه‌های انقلابی، بویژه کوچک خان، احیا گردید، لیکن مبارزه درونی حزب شدت یافت. کمیته پیشین، که برگزیده کنگره بود، با تغییرات حاصله در رهبری حزب به مخالفت برخاست. در واقع دو مرکزیت در حزب بوجود آمد، که هر یک منکر صلاحیت دیگری بود. در همین اوقات

اختلافات و تفرقه بین چهار گروه عمده انقلاب گیلان (جنگلی‌ها، به سرکردگی میرزا کوچک خان، کمونیست‌ها به رهبری حیدرخان، گروهی از روشنفکران انقلابی به رهبری احسان الله خان و مزدوران روستا به رهبری خالو قربان) در نتیجه عدم قاطعیت و تزلزل بعضی رهبران گروه‌ها، تمایل به سازش با حکومت مرکزی (به‌وسیله سردار فاخر و دیگران) و همچنین تحریکات و فتنه انگیزی عمال امپریالیسم و مرتجعین داخلی (نظیر سید جلیل اردبیلی، سید افجه‌ای، شیخ احمد سیگاری و دیگران) رفته رفته شدت یافت.

در پی ترور حیدرخان (7 مهر 1300 خالو قربان متواری و سپس کشته شدن کوچک خان و مهاجرت احسان اله خان مقاومت نیروهای انقلابی گیلان در هم شکسته شد.

وجود مرکز متعدد رهبری مانع جدی در سر راه فعالیت حزب و تقویت و توسعه سازمان‌های آن در نقاط مختلف کشور بود. این بود که پس از تدارک مقدمات لازم 5 بهمن 1300 جلسه مشترکی از نمایندگان مراکز مختلف رهبری و مهمانانی از حزب برادر و کمینترن تشکیل و تصمیمات مقتضی اتخاذ می‌شود

زنان

حزب کمونیست ایران اعضای زن خود را تشویق می‌کرد در فعالیتهای جمعیت نسوان وطنخواه شرکت کنند. اما آنانی که فعالیتهای این جمعیت را به قدر کافی رادیکال نیافتند جدا شده و در سال 1923 میلادی (برابر با 1301 یا 1302 خورشیدی) انجمن بیداری زنان را تشکیل دادند که مبارزتر بود. این سازمان در طول سه سال فعالیت خود به برگزاری کلاس‌های اکابر (آموزش بزرگسالان)، اجرای تئاتر و برپایی مراسم روز جهانی زن (هشت مارس) پرداخت. سازمان بیداری زنان در دوره سرکوب نشریات و احزاب کشور توسط رضاشاه بسته شد.

حزب سوسیالیست یکی از چهار حزب اصلی ابتدای دوره حکومت رضاخان به عنوان سردار سپه بود. اعضای این حزب را سوسیالیست‌هایی که قبلاً حامی حزب دموکرات بودند و قصد بسیج کردن طبقه‌های متوسط و پایین‌تر مانند طبقه کارگر را داشتند تشکیل دادند. رهبران این حزب سلیمان میرزا اسکندری، سید محمدرضا مساوات و قاسم خان صور (مدیر مجله صور اسرافیل و برادرزاده صور اسرافیل) بودند. این حزب علاوه بر تهران در شهرهای رشت، قزوین، بندر انزلی، تبریز، مشهد، کرمان و کرمانشاه شعبه‌هایی تاسیس کرد. حزب سوسیالیست چهار روزنامه از جمله روزنامه توفان (ناشر: محمد فرخی یزدی) منتشر می‌کرد و برنامه‌های حزب عبارت بودند از: «ایجاد جامعه‌ای برابر در آینده، ملی کردن ابزار تولید از جمله کشاورزی، طرح‌های آبیاری برای کمک به کشاورزان، تقویت حکومت مرکزی و تشکیل انجمن‌های ایالتی

با تامین عدالت برای کلیه مردم «بدون توجه به نژاد و ملیت» آزادی بیان، اندیشه، نشر و اجتماع، حق راه انداختن اتحادیه و اعتصاب؛ انتخابات آزاد، عمومی، مخفی و مستقیم؛ آموزش دبستانی اجباری برای همه کودکان، استفاده از زبان مادری در دبستان‌ها، حق تحصیل زنان، ممنوعیت کار کودکان، ساعات کاری روزانه هشت ساعته، پرداخت حقوق برای روزهای جمعه، طرح‌های دولتی برای از بین بردن بیکاری در شهر و روستا. این حزب با حزب کمونیست و جمعیت نسوان وطنخواه ارتباطی نزدیک داشت.

حزب تجدد یکی از چهار حزب اصلی ابتدای دوره حکومت رضاخان به عنوان سردار سپه بود که اغلب از اصلاح‌طلبان جوان و تحصیل کرده اروپا تشکیل می‌شد که قبلاً طرفدار حزب دموکرات بودند. این حزب با کمک رضاخان اکثریت کرسی‌های مجلس شورای ملی پنجم را به دست آورد. موسسان این حزب را می‌توان علی اکبر داور، عبدالحسین تیمورتاش و سید محمد تدین دانست.

حزب تجدد خواستار «جدایی دین از سیاست، ایجاد ارتش قوی، سیستم اداری کارآمد، پایان دادن به امتیازات اقتصادی، صنعتی کردن ایران، جایگزین کردن سرمایه داخلی به جای سرمایه خارجی، تبدیل عشایر به کشاورز، پیشرفت نظام مالیات بر درآمد، ایجاد تسهیلات آموزش همگانی از جمله برای زنان، ایجاد امکانات برای شکوفایی استعدادها، و ترویج زبان فارسی در سراسر ایران به جای زبان‌های محلی بود.

فرقه دموکرات آذربایجان

چگونگی تشکیل فرقه

در سال 1324، جنگ جهانی دوم به پایان رسیده بود ولی نیروهای نظامی شوروی همچنان در آذربایجان حضور داشتند. پیشه‌وری که به نمایندگی شهر تبریز در مجلس شورای ملی انتخاب شده بود به علت نفوذ سیاستمداران وابسته به دربار از حق نمایندگی خود محروم شد و با وجود حمایت سیاستمداران ملی همچون محمد مصدق موفق به دریافت اعتبارنامه نگشت. این امر انگیزه تأسیس فرقه دموکرات آذربایجان و تلاش برای خودمختاری آذربایجان توسط وی بود.

در تاریخ 15 تیر 1324 (ششم ژوئیه 1945) دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی از باقراف خواست که برای سازماندهی یک جنبش جدایی طلب در آذربایجان و دیگر استان‌های شمالی ایران اقدامات لازم را بعمل آورد.

سید جعفر پیشه‌وری و چند تن از دیگر رهبران فرقه در سوم سپتامبر 1945 در تبریز موجودیت فرقه دموکرات آذربایجان را اعلام کردند.

پس از تشکیل فرقه شاخه آذربایجان حزب توده خود را منحل کرده و به اعضای آن شاخه دستور داد که به فرقه بپیوندند. دبیر کمیته ایالتی حزب توده در آذربایجان، صادق پادگان بود. پادگان مامور جدایی کمیته ایالتی و ادغام آن با فرقه دموکرات، می شود. پس از رایزنی های نهایی بین پیشه وری، پادگان و شبستری، پادگان به تهران می رود تا کمیته مرکزی حزب توده را از تصمیمی که گرفته شده بود آگاه کند.

در درون فرقه دو خط مشی وجود داشت اول نظر پیشه وری بود که خواهان «آذربایجان خودمختار در درون ایران بود.» دومی خواستار جدایی کامل از ایران بود. کنسول وقت انگلیس بیان می کند که بر خلاف افکار رایج در میان اشخاص ضد فرقه به نظر می رسد که مسکو چاره ای جز حمایت محدود از نهضت فرقه نداشت و برای کنترل کردن آن حتی تعداد زیادی از توده ایها را به پیوستن به فرقه تشویق می کند.

کنگره ملی آذربایجان

کنگره ملی آذربایجان 26 آبان افتتاح گردید و پس از آن بیانیه خود مختاری (حکومت محلی) اعلام شد. پس از مدتی فرقه با حمایت ارتش شوروی که در آن زمان شمال ایران در اشغالشان بود، با انجام چند کودتا تقریباً بر کل آذربایجان ایران چیره یافتند. مقاومت پادگان ارومیه (به فرماندهی سرهنگ زنگنه) برخلاف پادگان تبریز (به فرماندهی سرتیپ درخشان) بسیار شدید بود و تنها با دخالت مستقیم ارتش سرخ، پس از یک هفته، پادگان ارومیه شکست خورد. مقاومت های مردمی زیادی نیز در سطح آذربایجان علیه حضور نیروهای فرقه دموکرات رخ داد که به درگیری های خونینی انجامید.

اقدامات و فعالیت ها

حکومت شوروی ها در شمال غربی ایران از طریق فرقه پیشه وری یک سال دوام آورد. آن ها در این یک سال در آغاز برای جلب و تطمیع مردم، اصلاحاتی اقتصادی انجام دادند از جمله تقسیم زمین میان کشاورزان. ولی پس از این که این اقدامات در جلب حمایت مردمی آذربایجانیان شکست خورد، سیاست این فرقه نیز عوض شد و این بار برای جلب حمایت زمینداران ضد کمونیست به همکاری با آن ها پرداخت.

در عرض حکومت یکساله، شوروی ها از طریق این فرقه اصلاحاتی را در آذربایجان انجام دادند:

خروج شوروی از ایران

در آذر 1325 نیروهای نظامی شوروی از ایران خارج شدند و فرقه پیشه وری را به سرنوشت خود رها کردند. برخی از

تاریخدانان خروج نیروهای شوروی از ایران را بر اثر مذاکرات قوام‌السلطنه با مقامات شوروی و همچنین دادن وعده‌هایی همچون واگذاری امتیاز نفت شمال به شوروی، می‌دانند هرچند که درستی این وعده‌ها از سوی تاریخدانان مورد تردید قرار گرفته‌است.

سرنوشت فرقه پس از خروج شوروی

پس از خروج نیروهای شوروی از ایران و همچنین فشارهای دولت‌های غربی ارتش ایران با ورود به آذربایجان ظرف چند روز هزاران نفر مردم بیگناه را به خاک و خون کشیده شد که با بایکوت شدید رژیم شاهنشاه به 300 نفر کشته ثبت شد حکومت فرقه را برانداخت و بسیاری از رهبران و فعالان فرقه به شوروی گریختند.

حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران یا کوتاه شده‌اش سومیکا (نام‌های دیگر: باهماد سوسیالیست ملی کارگران ایران یا حزب نازی ایران) از احزاب سیاسی ایرانی بود که پس از رخداد جنگ دوم جهانی و اندکی پیش از رخداد ملی شدن صنعت نفت در ایران سازماندهی شد. بنیادگذار و رهبر این حزب دکتر داوود منشی‌زاده بود که او و تنی چند پیرو اندیشه نازی بودند و تا پیش از شکست آلمان نازی عضو این حزب در کشور آلمان بودند. پس از شکست آلمان به ایران باز گشتند و منشی زاده پایه گذار حزب سومکا در ایران شد.

مجموعه نکات تاریخ ایران اسلامی

فروپاشی ایلخانان

- نخستین دودمان ترک که به ایران حاکم شد چه نام داشت؟

سلجوقیان - نیمه‌ی اول قرن 5 ق = 11 م

- سامانیان همزمان در معرض 2 خطر قراخانیان و غزنویان قرار گرفتند.

- لقب رؤسای قرلق‌ها در تورفان چه بود؟

ایلگ - یبغو - خاقان - شاه شاهان ← قراخانیان

- اولین پادشاه قرلق که مسلمان شد چه کسی بود؟

ستوک بغراخان با نام عبدالکریم بود.

- سبکتکین بنیانگذار غزنویان از برسخان که حاکم قرلقلی داشت برخاست ← غزنویان خاستگاه قرلقلی داشتند.

- سبکتکین در نزاعی که صورت گرفته بود توسط تخنیش‌ها اسیر سامانیان شد و از طرف الپتکین حاکم غزنه شد و در

366 حاکم غزنه گردید.

- دولت سامانی در ماورالنهر به دست چه کسی قطع شد؟

ایلگ نصرین علی بر

- کدام قول آل فریغون را از بین برد؟

مأمونیان از مردم گرگانج، ابو عبدالله محمد آخرین امیر فریغون را از بین بردند. مأمونیان پس از تسلط بر فریغون خود را خوارزمشاه نامیدند. خوارزم اسماً متعلق به سامانیان بود.

- القاب «عین الدوله وزین المله» را خلیفه‌ی عباسی به ابوالعباس مأمون بن مأمون داد اما او نپذیرفت چرا؟

مأمون بن مأمون از بیم برانگیختن خشم محمود نپذیرفت.

- محمود پس از تصرف خوارزم چه کسی را به انجام منصوب کرد؟

آلتوتاش

- محمود غزنوی کدام امیر دیلمی ری را برکنار کرد چه نام داشت؟

مجدالدوله رستم بن علی

- علت شهرت محمود غزنوی به غازی بزرگ چیست؟

چون زمستان هر سال علیه کفار شمال هند لشکرکشی می‌کرد.

- غنبی مورخ چه دوره‌ای است؟ غزنوی

- چرا در شهر ری ابتدای تصرفش توسط غزنویان از غزنویان استقبال شد؟

چون غزنویان آنان را از شر آل بویه و سربازانش نجات داده بود.

- غزنویان 40 سال در خراسان و کمتر از 10 سال در ری حکومت کردند

- غزنویان اغلب به صورت رهبران مزدوران باقی ماندند.

- غزنویان از ایرانیان تقلید کردند.

- کتاب راحه‌الصدور راوندی در مورد چیست؟ سلجوقیان سنی

- راوندی راحه‌الصدور را به کدام سلطان سلجوقی تقدیم کرد؟

غیاث‌الدین کیخسرو بن قلج‌ارسلان

- سلجوقیان از اغزهای هستند که شرق امپراتوری ترک را تشکیل می‌دهند.
- بیغو = جناح راست اردو
- شهرهای ترکی و معادلشان در اسلام:
جند: نو، خواره: القریه، نیگی: الحدیثه
- رهبر نظام صاحب‌الجیش = سوباشی می‌باشد و سوبگی به معنی فرمانده سپاه است.
- در منابع غزنوی ترکمن‌ها چه گروهی‌اند؟
اغزهایی که تازه وارد قلمرو غزنویان شده‌اند.
- نظام‌الملک وزیر سلجوقی اصطلاح ترکمن را متعلق به چه گروهی می‌داند؟
برای اتباع قبیله‌ی سلجوقیان بزرگ که صحراگرد باقی مانده‌اند.
- دیوان «لغات الترمک» به زبان ترکی - عربی است از محمود کاشغری
- تیمور یالیغ یعنی سخت کمان
- دقاق جد خاندان سلجوقی ملقب به تیمور یالیغ بوده.
- نبرد دبوسیه بین سلجوقیان و علی تگین با غزنویان است
- غزنویان به سلجوقیان عنوان دهقان دادند تا آنها را در صف مرزبانان شمال خراسان دربرابر مهاجمان درآورند.
بیهق - سبزوار کنونی
- دندانقان رباط‌حامیان مرو و سرخس
- مینورسکی سال‌های 431 را در ایران چه می‌نامد؟
میان پرده‌ی دیلمی
- جانشینان بنی‌حسنویه در حلوان و کرمانشاه چه کسانی بودند؟
بنی‌عناز از قبیله‌ی شاهنجان
- سلجوقیان باکمک چه کسانی میافارقین را فتح کردند؟
فخرالدوله ابن جهیر - عمیدالدوله ابن جهیر
- بنی مزید در حله - بنی عقیل در موصل - بنی مرداس در حلب بودند

- نامدارترین امیر زیاریان:

شمس‌المعالی قابوس بن وشمگیر (بیرونی و ابن سینا در دربارش بودند).

- گرگان گورستان اهل خراسان

- اسپهبدان باوندی اخلاف کاووس بن قباد ساسانی‌اند.

- چه کسی به حکومت اسپهبدان دودمان کاووسیه پایان داد؟

قابوس بن وشمگیر با کشتن شه‌ریار بن دارا

- القاب بادوسپانان چیست؟ اسپهبدان، استناداران

- شاخه‌ی اسپهبدیه‌ی باوندیان توسط چه کسی منقرض شد؟

علاءالدین محمدخوارزمشاه با قتل رساندن رستم بن اردشیر

- چرا اکثر امرای دیلمی شیعه مذهبند؟

چون خاستگاه آنها دیلم شیعه بود.

- قدیمی‌ترین دودمان دیلمی؟ آل‌جستان در رودبار است.

- آخرین امیر جستانی از اسفار بن‌شیرویه سردار دیلمی شکست خورد.

- تسخیر دژ سمیران به نفع مسافریان تمام شد. سمیران کلید فتح قلع دیلم محسوب می‌شود.

- محمد بن مسافر مؤسس سلسله مسافریان است.

- سلجوقیان از آغاز در پی تسلط بر دیلم نبودند بلکه تنها به اخذ خراج راضی بودند.

- روادیان در تبریز و آذربایجان ریشه در قبیله‌ی ازد دارند.

- روادیان وارث مسافریان در آذربایجان هستند.

- ترکمانانی که به غرب تاختند به ترکمانان عراقی معروف شدند.

- شدادیان اران و دوین کرد بودند.

- ابوالقاسم بن مسلمه وزیر کدام خلیفه‌ی عباسی بود؟

القائم

- مؤسس کاکویان که همچنین روابط نزدیک با آل‌بویه داشت که بود؟

رستم‌بن مرزبان دشمن‌زیار

- عامل اصلی کوتاهی عمر غزنویان در ری چیست؟

پویایی ابن کاکویه

- شاهان آل‌بویه در عراق برای خود چه عنوانی برگزیدند؟

امیرالامرا

- اولین دیوار را گرد شهر شیراز چه کسی کشید؟

عمادالدین ابوکالیجار بویسی در سال 436 ق

- واردان طغرل را رئیس دوگراها می‌داند. یکی دیگر از قبایل ترکمن

- دولت‌های غازی سلجوقی در آناتول چه نام داشتند؟

دانشمندیه - منگوجیه

طغرل و آلبارسلان فکر تسلط بر دنیای مسیحیت داشتند.

- امرای سلجوقی می‌خواستند عراق را به‌عنوان دژی در برابر سوریه و الجزایر داشته باشند.

لشکرکشی طغرل به بغداد خلیفه را از دست دشمنانش رهانید و همچنین موجب قطعه شدن شکل نفوذ قدرت در

دارالاسلام شد.

- «موالی امیرالمؤمنین» چه گروهی بودند؟

سه رهبر سلجوقی که از جیحون گذشتند.

- «سلطان المعظم» لقب که بود؟ طغرل هنگامیکه به نیشابور دست یافت خود را به این نام خواند.

- چرا خلیفه‌ی بغداد به طغرل سلجوقی روی نهاد؟

برای رهایی از تمایلات شیعی ارسلان بساسیری فرمانده لشکریان ترک خلیفه

- لشکرکشی طغرل را می‌توان جهاد یک سنی علیه یک شیعه دانست.

- طغرل به کدام وزیر خود مجوز لعن شیعیان را داد و چرا او لعن اشاعره را نیز به آن افزود؟

کندری - اشاعره را به دلیل تمایل به پیروی از فقه شیعه و به این ترتیب قشیری و ابوالمعالی به حجاز گریختند.

- آل‌بویه‌ی عراق به‌دست چه کسی و در چه تاریخی منقرض شد؟

در 447 توسط طغرل

- ابن مسلمه‌ی وزیر بساسیری را به چه چیزی متهم کرد؟

همکاری با مستنصر خلیفه‌ی فاطمی مصر

- القائم خلیفه عباسی به طغرل القاب رکن‌الدوله و ملک‌المشرق و المغرب با 2 تاج به نشانه‌ی فرمانروایی بر عجم و عرب داد.

- مرکز اداری خراسان تا پایان پادشاهی سنجر، مرو بود.

- سلجوقیان از اختلافات غزنویان در آخر سود بردند چون به مرزهای طبیعی خود رسیده بودند.

- طغرل چه کسی را نامزد خود تعیین کرد؟

پسر کهتر چغری، سلیمان بی‌شعور که ولیعهد کندری بود.

- القاب «فرزند معتمد» - عضدالدوله و ضیاء‌الدین را خلیفه به آلب ارسلان داد و پادشاهی 10 ساله‌ی آلب ارسلان و 20

ساله‌ی ملک‌شاه اوج قدرت سلجوقیان بود.

- «الدوله النظامیه» چه عصری از سلجوقیان است؟

سال وزارت نظام‌الملک برای آلب ارسلان و ملک‌شاه

- نظام‌الملک شاگرد امام موفق امام شافعی بود.

- خانواده‌ی نظام‌الملک رابطه‌ی سببی با سادات دارند.

- نظام‌الملک جانشین ابوعلی بن شاذان وزیر آلب ارسلان شد.

- اولین مدعی و خطر برای قدرت آلب ارسلان در آغاز قدرتش چه کسی بود؟

عمش قتلش بن ارسلان اسرائیل (به علت ارشدیت)

- ساوتگین از سپهسالاران معتمد آلب ارسلان به جنگ قتلش رفت.

- مذهب‌الدوله وزیر چه حکومتی بود؟

آل بویه

- منظور از کوفچیان یا قفض چیست؟

کوهنشینان بلوچی که راهزنی می‌کردند.

- علت مهاجرت کوفچیان به مکران و بلوچستان چه بود؟

تهاجم سلجوقیان به کرمان

آلبارسلان برای حفظ منافعش در عراق فردی را به شحنگی عراق انتخاب کرد او که بود و چرا برکنار شد؟

آیتکین - چون یکی از غلامان قائم را کشته بود.

گوهر آیین (جانشین آییگین) شحنه‌ی عراق شد.

- وزیران قائم به ترتیب ابومسلمه و فخرالدوله محمدین جهیر بودند.

قائم به جهیر القاب قوام‌الدین، رضی امیرالمؤمنین اعطا کرد.

- چرا قائم جهیر را برکنار کرد؟

- چون قبلاً در خدمت بنی مروان بود و به خاطر خوش خدمتی به سلجوقیان

- دختر آلبارسلان به همسری مقتدی (پسر قائم) درآمد.

- یامنتز

- در ملازگرد منزیکرت هدف اصلی آلبارسلان جهاد با مسیحیان بود

- رفتار مسالمت‌آمیز آلب ارسلان با رومانوس دیوگنس قیصر بیزانس نشانگر چیست؟

سیاست اصلی آلب ارسلان در همزیستی مسالمت‌آمیز امپراتوری بزرگ مسیحی و مسلمان

- منظور از اصطلاح ترکی اچینجی، مهاجم است.

- علت چگونگی نفوذ آلب ارسلان در گرجستان چیست؟

ازدواج با برادرزاده‌ی بگرات پادشاه گرجستان

- ایکونیوم همان قونیه است.

- علت توجه رومانوس به حفظ شمال روسیه چه بود؟

اهمیت حفظ آن به علت اینکه خطوط ارتباطی بیزانس بود و به خطر افتادن آن به ضرر بیزانس بود.

- علت متارکه‌ی جنگ آلب ارسلان با رومانوس چه بود؟

فراغ خاطر از جانب غرب و پرداختن به هدف اصلی یعنی برانداختن فاطمیان از سوریه و حمله به مصر

- بزرگترین خفت جنگ ملازگرد برای یونانیان چیست؟

اسارت با سیلیوس

- شکست ملازگرد نشانه‌ی ضعف یونان بود.
- شکست ملازگرد نشانه‌ی زوال یونان بود.
- بعد از ملازگرد ارمنستان به طور قطع به سلجوقیان رسید و تنها منطقه‌ای که مستقل ماند. «گوجستان» بود.
- آلب ارسلان با روابط خویشاوندی با قراخانیان سعی در اتحاد با آنها را داشت.
- دیوانسالاری سلجوقیان به تقلید از غزنویان بود. تقسیمات 5گانه. دیوان مستوفی، انشا یا طغرایبی - عارض الجیش - مشرف
- دیوان وزیر یا سلطان به مرکزیت اصفهان
- صاحب دیوان انشا = کمال الدوله ابوفضیل الله
- صاحب دیوان مستوفی، شرف‌الملک ابوسعدمحمد
- کدام فرزند نظام‌الملک وزارت ملکشاه را نپذیرفت؟ چرا؟
- جمال‌الملک منصور حاکم بلخ - به علت صغر سن ملکشاه
- نظام‌الملک کدام فرزندش را می‌خواست وزیر مقتدی کند. که مقتدی نپذیرفت؟ مؤیدالملک عبیدالله که اندازه‌ی خودش قدرت داشت.
- مؤیدالملک از مقتدی خواست تا در استقبال از او طبل و موزیک نظامی بنوازد و هنگام نماز بر در او طبل زنند که مقتدی با هدایایی او را منصرف کرد.
- مؤلف فرهنگنامه‌ی زندگینامه‌ای، تاج‌الدین سبکی است.
- از مدارس معروف نظام‌الملک در بغداد نیشابور است.
- انگیزه‌ی ایجاد مدارس = رقابت با فاطمیان و معتزلیان بود.
- اکثر مدارس نظامیه در شهرهای خراسان بود. چون نواحی مرکزی و شرقی ایران خواستگاه دیلیمیان شیعه بود.
- نظامیه‌ها نهادهای تبلیغ فقه شافعی و کلام اشعری بودند.
- روافض، عبارت از غلات شیعه و اشاعره، سلجوقیان: حنفی مذهب و خلفا: شافعی مذهب بودند.
- وکیل خاص = مباشر دربار و املاک خصوصی سلطان
- آلب ارسلان شبکه‌ی برید (خبررسانی) را به علت ایجاد جو سوءظن میان مردم از بین برد.

- جانشینان ملکشاه: فرزندان ترکن خاتون بودند.
- پرداخت مستمری به نظامیان در عصر سلجوقیان از طریق اقطاع بوده.
- اقطاع از ابتکار و ابداعات نظام‌الملک نبوده
- امپراتوری سلجوقیان از تجانس و هماهنگی فاصله‌ی زیادی داشت.
- موجودیت سیاسی متمرکز سلجوقیان مجموعه‌ای از ولایت‌هایی بود که باهم از لحاظ جغرافی و تاریخی تفاوت داشتند.
- اقطاع الاستغلال یا تخصیص عایدات جهت اعاشه
- تلجیاً = قراردادن ضعفا، آبادی خود را در پناه اقویا
- شهر پنج ده در مروالرود ساخته‌ی کیست؟
- ملکشاه سلجوقی
- طغرا: تیروکمانی که بنا بر قاعده‌ی آل سلجوق القاب پادشاهی روی آن بود.
- وزیر تورانشاه پسر قاورد چه نام داشت؟
- مکرم بن العلاء
- نخستین اتابک در تاریخ سلجوقیان کرمان که بود؟
- نصیرالدوله اتابک ایران‌شاه
- علت خلع ایران‌شاه (توسط مراجع) سلجوق کرمان چه بود؟
- گرایش به اسماعیلیه که توسط ابن زرعه در کرمان شایع شده بود.
- علت شورش تکشن علیه ملکشاه چه بود؟
- 7 هزار مزدروی که ملکشاه بیرونشان کرده بود و پیوستن به تکش
- چرا روحانیون سمرقند احمدخان قراخانی را اعدام کردند؟
- به اتهام اسماعیلی‌گری‌اش
- در حمله‌ی ملکشاه بر ضد غزنویان چه چیزی او را از حرکت بازداشت؟
- جنگ روانی و شایعه‌سازی ابراهیم که سلطان را معتقد به خیانت سپاهیان‌ش کرد.
- ملکشاه چگونه اهمیت آذربایجان را به رسمیت شناخت؟

- با قرارداد سراسر اران، آذربایجان تحت حکومت پسرعمش قطب‌الدین اسماعیل بن یاقوتی با لقب ملک - «سلطان‌المعظم» به معنای سیادت برکل خاندان سلجوقی است.
- دودمان بنی مروان در دیاربکر، کردی بود که در زمان ملکشاه منقرض شد.
- فخرالدوله بن جهیر دیاربکر را ضمیمه‌ی حکومت سلجوقی کرده و خزانه‌ی بنی مروان را برای استفاده‌ی شخصی خود برداشت.
- از میان رفتن بنی مروان تهدیدی برای بنی عقیل بود.
- علت اینکه ملکشاه گوهر آیین و چپق را مأمور مطیع ساختن حجاز و یمن کرد چه بود؟
- در فکر این بود که بغداد را مرکز امپراتوری کند.
- شحنه‌ی ملکشاه در بغداد، گوهر آیین بود.
- نظام‌الملک با چه بهانه‌ای فخرالدوله را از وزارت مقتدی برکنار کرد؟
- اینکه عامل و حامی تهاجمات حنبلی به نظامیه است.
- مقتدی امور دینوی عراق را به ملکشاه داد
- مراسم اتحاد خویشاوندی بین (مقتدی و ملکشاه) و به عبارتی خلافت و سلجوقیان در سال 480 رخ داد.
- داعیان اسماعیلی در اصفهان عطاش و پسرش احمد شاهدژ شهر را در زمان ملکشاه تصرف کردند.
- صباح در زمان ملکشاه الموت را به تصرف درآورد.
- سیاست ملکشاه در نگهداری مرزهای شمال غربی چه بود؟
- از طریق تمرکز ترکمانان در آذربایجان اران و مراقبت از قراخانیان در شمال شرق
- بعد از ملکشاه، ترکن خاتون و تاج‌الملک امیرمحمود را به تخت نشاندند و مقتدی با اکراه لقب «ناصرالدین و الدین» را به محمود داد.
- چه امری باعث برکناری مویدالملک عبیدالله از وزارت برکیارق شد؟
- دشمنی مادر سلطان زبیده خاتون با او
- شورش ارسلان ارغون برای مستقل کردن خراسان برای خودش در عهد برکیارق اتفاق افتاد.
- برکیارق (درخشندگی زیاد) در عصر مستظهر خلیفه عباسی بود و مستظهر به برکیارق لقب رکن‌الدین را اعطا کرد.

- دودمان محلی بنو ابی الجبر در بطائم با ریاست مهذبالدوله
- تپر به ترکی یعنی آنچه که بدست می‌آورد، می‌یابد.
- ابوشجاع محمدتپر برادر برکیارق به علت دعوی سلطنت از جانب مستظهر لقب غیاث‌الدین و الدین گرفت.
- قیام انر علیه برکیارق به تشویق چه کسی بود و نهایتاً به چه انجامید؟
- مؤیدالملک - کشته شد و سپاهش از هم پاشید.
- چرا مستظهر محمد برادر برکیارق را پادشاه خواند؟
- چون برکیارق کوشید تا خراج عقب‌مانده‌ی صدقه، امیر مزیدی را از خلیفه بگیرد.
- سازمان دهنده‌ی دعوت اسماعیلی در سپاه برکیارق چه کسی بود؟
- محمدبن دشمنزیار از بنی کاکویه حاکم یزد
- سنجر حاکم خراسان قرار شد به نام محمد خطبه بخواند.
- العمید العز ابوالمحاسن دهستانی وزیر برکیارق بود
- چاولی سپه‌سالار محمد سلجوقی بود.
- امپراتور بیزانس، الکسیس کومغنون هم عصر محمد سلجوقی بود.
- مانع عمده‌ی استقرار نظم در فارس کردان شبانکاره بودند.
- اوج تجارت کرمان در زمان ارسلانشاه بود.
- به علت وجود دزدان دریایی در خلیج فارس تجارت خشکی رونق گرفت
- سلطان محمد در آخر عمرش دستور حمله به اسماعیلیان داد که فوت کرد و سپاهیانش در آستانه‌ی پیروزی پراکنده شدند.
- تمام پسران سلطان محمد به جز سلجوقشاه به سلطنت رسیدند.
- بعد از سلطان محمد پسرش محمود با لقب مغیث‌الدین و الدین به تخت نشست.
- سنجر لقب معزالدین و الدین که لقب پدرش ملکشاه بود را بر خود نهاد.
- در زمان محمود چه عاملی مانع پرداختن خلیفه مستر شد به سلجوقیان شد؟
- دشمنی بنی‌مزید شیعه
- کدام حاکم گرجی پرداخت خراج و مهاجرت فصلی به سلجوقیان را متوقف کرد؟

داود چهارم معروف به احیاگر

- مهمترین واقعه‌ی عصر مسعود سلجوقی چه بود؟

ظهور عمادالدین زنگی

- عاملی که باعث بالا رفتن موقعیت زنگی در میان اهل سنت گردید کدام بود؟

بیرون کردن الرها از دست کنت ژولسلین روم

- ابونصر احمد بن نظام الملک وزیر مستر شد بود.

- نبرد دای مرگ بین مسعود با مستر شد بود و سپاهیان خلیفه به مسعود پیوستند.

- خلع راشد از خلافت به خاطر سلاح به دست گرفتن علیه سلطان مسعود که برخلاف تعهدش بود، اوج قدرت مسعود بود.

- انوشیروان بن خالد وزیر اول مسعود سلجوقی بود. و بعد از آن در گزینی و کمال محمد به ترتیب به وزارت رسیدند.

- سنجر به ترکی یعنی رخنه گر

سنجر از زمان برکیارق و پس از مرگ ارسلان ارغون به حکومت خراسان گماشته شد.

- در جنگ خانگی بین برکیان و محمدتپیز سنجر جانب محمد را گرفت.

- علت انتخاب ری از جانب سنجر موقعیت سوق الجیشی آن بود.

ری در زمان طغرل تختگاه سلجوقیان در ایران شد.

- حبشی و برکیارق در نوشجان از سنجر شکست خوردند و در نتیجه تمام خراسان به مرکزیت مرو به دست سنجر افتاد.

- قراخانیان از زمان ملکشاه دست نشانده‌ی سلجوقیان بودند.

- خلع رئیس بخار به نام ابواسحاق ابراهیم صفاری توسط سنجر و روی کار آمدن عبدالعزیز بن عمر به جای او (از خاندان برهان)

- خاندان برهان دست نشانده‌ی کدام حکومت بود؟

سلجوقیان

- محبوبیان «شاخه‌ای از کدام خاندان حکومت بودند؟

برهانیان

- سنجر رهبری حنفیان ماورالنهر را به چه گروهی داد؟

به صدر عبدالعزیز بن عمر از خاندان برهان

- نفوذ سیاسی آل برهان در بخارا چگونه به دست آمد؟
- با گردآوری مالیات بخارا برای حاکمان قراختائی ماورالنهر
- خوارزم برای اولین و آخرین بار در زمان چه کسی مرکز امپراتوری نظامی بزرگ شد که بخش وسیعی از آسیای میانه و ایران را دربرمی گرفت؟
- اتسز
- جنگ هزاراسب بین سنجز و اتسز (533) اتفاق افتاد
- نتیجه نبرد قطوان شکست سنجر از قراختائیان (535) بود.
- رشیدالدین وطواط شاعر دربار اتسز بود.
- چه کسی به نفوذ سیاسی چینیان در ماورالنهر برای همیشه پایان داد؟
- زیادبن صالح سردار عرب در سال 133
- نظر رنه گروسه در رابطه با تأسیس امپراتوری قراختایی چیست؟
- تأسیس امپراتوری قراختایی را می توان واکنشی در برابر فرایند مسلمان کردن که همراه با قراختائیان آمده بود دانست.
- قراختائیان از نژاد مغول ← ابتدا به نام کیتان ← سپس لیائو
- دارای امپراتوری پهناوری به مرکزیت چین شمالی
- نام ختا اولین بار توسط مسلمانان برای چین شمالی به کار رفت.
- جورچت ها قراختائیان را از میان بردند.
- جورچت ها از منچوریان بودند.
- شکست سنجر در قطوان به معنی ازدست دادن دائمی حاکمیت سلجوقی بر ماورای جیحون بود. و مسلمانان تحت استیلای مشرکان درآمدند.
- حمله ی اهل سنت به بارگاه امام رضا در عهد سنجر اتفاق افتاد.
- وزیر سنجر = معین الملک ابوسفیر حامد بود.
- اسارت سنجر توسط غزان به نفع باطنیان تمام شد.
- ابن فندق چه کسی را خسرو خراسان و ملک شرق می خواند؟

مویدالدین آی آبه غلام سنجر

- سنجر محمود خان قراخانی را به جانشینی خود برگزید.

- غور حدواسط بین سلجوقیان و غزنویان است.

ابراهیم غزنوی بنا به درخواست مردم غور امیرعباس بن شیث از خاندان آل شنسب را برداشت و پسر او محمد را حاکم غور کرد که تا پایان مطیع غزنویان بود.

- غوریان از زمان عزالدین حسین تابع سنجر شدند.

- نخستین خطبه به نام سلجوقیان در غزنه برای سنجر توسط بهرامشاه خوانده شد.

- ترجمه‌ی فارسی کليلة و دمنه از ابوالمعالی نصرالله و حدیقه الحقیقه‌ی سنایی به بهرامشاه غزنوی تقدیم شد.

- اسلام اولین بار توسط نخستین سلاطین غزنوی وارد غور که منبع بردگان و کفر معروف بود شد.

- غوریان در زمان علاءالدین حسین وارث غزنویان شدند.

- شکست علاءالدین جهانسوز غوری از سنجر در ناب

- کدام حاکم غوری به جای عنوان ملک، لقب سلطان المعظم بر خود برگزید؟

علاءالدین جهانسوز

- قطب‌الدین محمد دژ فیروزکوه را بنا کرد که تختگاه بیلاقی غوریان بود.

اوج قدرت غوریان در زمان معزالدین محمد، غیاث‌الدین محمد بود.

- معزالدین مولتان را از تصرف اسماعیلیان بیرون کرد

غوریان به جای حمایت از کرامیه از شافعی حمایت کردند.

- جنگ راغزر (میان هرات و فیروزکوه) بین غیاث‌الدین محمد با عموشین فخرالدین محمد اتفاق افتاد که غیاث‌الدین

محمد پیروز شد.

- طغرل بن ارسلان آخرین امیر سلجوقی است.

- نبرد بزرگ اندوخوی در سال 601 بین

قراختائیان با معزالدین غوری

چون عثمان خان نخواست حاکم غوری اسیر کفار شود به معزالدین اجازه داد تا عقب‌نشینی کند.

- در زمان آل بویه و سلجوقیان خلافت بغداد یک قدرت صرفاً روحانی شد.
- ابن هبیره که سپاهش در سال 549 ارسلان بن طغرل را شکست داد به لقب بی سابقه‌ی سلطان العراق و ملک الجیوش ملقب گشت.
- ناصر خلیفه عباسی با ایجاد فرقه‌ی فتوت باعث پیوند شیعه و سنی شد.
- مویدالدین قصاب وزیر ناصر بود.
- اتابکان سلغری در فارس به مدت 120 سال به‌عنوان خراجگذار (1 سلجوقیان 2 خوارزمشاهیان 3 مغولان حکومت کردند.
- سلغریان خاستگاه ترکمنی داشتند و در استقرار سلطنت سلاجقه‌ی روم نقش داشتند.
- دودمان سلغریان با مظفرالدین سنقر که از مشکلات مسعودبن محمد استفاده کرد به‌وجود آمد.
- محمدشاهبن بهرامشاه آخرین امیر سلجوقی کرمان از ملک دینار رهبران غزان شکست خورد.
- غزان کرمان بعداز ملک دینار در زمان فرخشاه بی‌لیاقت تابع خوارزمشاه شدند.
- ملک دینار با ازدواج با شاهزاده‌ی سلجوقی به خود مشروعیت داد.
- چرا مکنتی سلیمان‌شاهبن محمد تپر سلجوقی را به رسمیت شناخت؟
- به‌عنوان سلاحی علیه سلطان محمد
- دوره‌ی ایلدگزیان در آذربایجان مصادف بود با فعالیت‌های تجدیدحیات یافته‌ی شاهان بقراتی گرجستان مسیحی
- پویایی گرجستان در زمان ملکه تامار به اوج رسید.
- جند محل دای مرگ در نزدیکی همدان بین ناصر و طغرل که علت اینکه ناصر کاخ طغرل در بغداد را ویران کرده بود که طغرل پیروز شد.
- کدام خوارزمشاه استشهادنامه‌ای از علما مبنی بر عدم صلاحیت ناصر جمع کرد و به جای او چه کسی را پیشنهاد کرد؟
- علاءالدین محمد، سید علاءالملک ترمذی
- قطب‌الدین محمد پسر تکش بعداز رسیدن به قدرت خود را علاءالدین نامید.
- ارسلان بن طغرل برکشیده‌ی ایلوگزیان
- پایان میان پرده‌ی دیلمی یعنی:

- شکست و ناکامی پیشنهاد و دعوت شیعه برای دست یافتن به قدرت عالیه در ایران
- خوارزمشاهیان چه زمانی به قدرت واقعی رسیدند.
- بعداز سنجر، فقط تابع قراختائیان بودند.

ساختار سلجوقیان

- دوره‌ی سلجوقیان را باید مطابق اوایل سده‌های میانه دانست.
- بزرگانی چون انوری، غزالی شهر ستانی، نظام‌الملک، عمر خیام، ابوسعید ابی‌الخیر، معزی در دوره‌ی سلجوقیان بودند.
- منظور ماوردی از گفتن غصب قدرت خلیفه تحت قیدومنع قرار گیرد یعنی چه؟
- یعنی در صورتیکه اختیار خلیفه را یکی از دستیارانش به دست گرفت و برای خود قدرت اجرایی قائل بود هنوز می‌تواند مقام خلافت را داشته باشد.
- علت اصرار سلجوقیان برای گرفتن منشور حکومت چه بود؟
- همتراز کردن خود با غزنویان و بدست آوردن اعتبار و حیثیتی برای خود با پذیرفتن مدافعان اسلام
- در دوره‌ی نخست سلجوقی ما شاهد برقرار مجدد سنت و (تبثیت دوباره‌ی موقعیت خلافت) (وارد کردن سلطنت به‌عنوان عنصر ضروری در حکومت) هستیم.
- غزالی به پیوستگی و همکاری میان خلیفه و سلطان می‌اندیشید.
- قدرت سلجوقیان بر شریعت استوار بود.
- سلجوقیان صیانت از زندگی مذهبی جامعه را میسر کردند.
- ابوالفتح علی‌بن حسین مجبرالدین وزیر سنجر بود و بعد از او فخرالملک برجای وی نشست.
- غزالی علت ترک توس را در چه می‌دانست؟
- ستم ترکان در آنجا
- تصورات غزالی از سلطنت متمایز از خلافت است.
- از نظر غزالی سلطان ظل‌الله است.
- بنیاد اصلی نظریه‌ی نظام‌الملک بر عدالت بود نه مذهب. و همچنین نظام‌الملک باور دارد که حق را با زور می‌توان به‌دست آورد.

- هدف خلیفه القائم از وصلت با دختر چغری بگ چه بود؟

تقویت وجهه‌ی طغرل - استوار کردن رشته‌ی دوستیش

ازدواج مقتدی با دختر ملکشاه به علت بی‌توجهی به عروس باعث تیرگی روابط سلطان و خلیفه شد. به‌دنبال آن ملکشاه

از مقتدی خواست تا به جای مستظهر نوه‌ی او ابوالفضل جعفر را ولیعهد کند که با فوتش مقتدی باوجود قبول آن انجام نداد.

- توسعه‌ی مدارس گامی درجهت تقویت نهاد دینی بود و از نتایج توسعه‌ی مدارس وحدت دیوانسالاری با طبقات مذهبی بود.

نظام‌الملک بنیانگذار مدارس نبود و این مدارس تنها مراکز آموزشی دوره‌ی سلجوقی نبودند.

- دارالحکمه‌ی مصر سنگر شیعه بود.

- مدارس نیشابور مبلغ مذهب کرامیه در قرن 5 - توسط ابوعبدالله محمد کرام احتمالاً از بودایی نیز تأثیر پذیرفته بود.

- شاهزادگان سلجوقی برای تمایز با پادشاه اعظم باعنوان ملک خوانده می‌شدند.

- فقط در اواخر ملکشاه سلجوقیان به وحدتی نائل شدند.

- مسجدی که ملکشاه در بغداد ساخت به جامع‌السلطان معروف بود.

- حضور اتابک بعد از ملکشاه نشانگر چیست؟

یعنی هیچ مشخصه‌ای که بین بردگان و مردم آزاد فرق بگذارد وجود ندارد.

- مطابق قانون اسلام دارایی مملوک به خداوندش تعلق دارد اما درعمل با مرگ مملوک، سلطان دارایی وی را به یکی از

اخلافش وامی‌گذاشت.

- جاندار = رئیس میرغضبان امیر حرس = رئیس نگهبانان خاصه آخور سالار = حافظ اصطبل سلطنتی

- آیین دادرسی مظالم و قوانین شهادت آن با قوانین دادگاه‌های شرعی فرق داشت.

- اولین سلطان سلجوقی که به دیوان مظالم نشست طغرل در نیشابور بود.

- هسته‌ی سپاه ثابت از مملوکان و افراد آزاد بود.

- مستمری سپاه تحت نظارت دیوان عرض یا دیوان الجیش بود.

- اقطاع بر 2 نهاد غالب شد.

- زمین‌هایی که ورثه را در آن حقی نیست طعمه نامیده می‌شد.

- زمینی را که مبلغی معین می‌پرداخت تا از ورود محصلان مصون بماند ایغار خوانده می‌شد.

- مالیات سالانه اما قابل تجدید از خراج را تسویج می‌نامند.
- ایغار و تسویج در مورد زمین‌های خراجی به کار می‌روفت.
- در عصر آل بویه اقطاع عمدتاً از زمین‌های خراجی بود نه عشری
- اقطاع التملیک = واگذاری حق مالکیت زمین با هدف توسعه‌ی زمین‌های زیرکشت
- اقطاع الاستغلال = واگذاری حق بهره‌برداری
- اقطاع لشکری موروثی نبود.
- مالکیت یک اقطاع قانوناً حقوق قضایی را بر سکنه‌ی اقطاع نمی‌داند.
- عبره = معدل محصول
- اقطاعات با اراده‌ی سلطان قابل فسخ بود.
- ظاهراً اصطلاح والی مترادف اصطلاح مقطع است.
- در واگذاری اقطاع بیعت و وفاداری متقابلی بین سلطان و مقطع وجود ندارد.
- اقطاع دیوانی تنها راه شناسایی مالکیت امیری بر ناحیه‌ای خاص گردید.
- استسز تشت‌دار ملک‌شاه بود.
- نظام اقطاع فی نفسه مستلزم عدم تمرکز یا حتی تضعیف قدرت حکومت نمی‌شد. رابطه‌ی اقطاع با تمرکز و قدرت حکومت ارتباط مستقیم با قدرت پادشاه دارد.
- نخستین کسی که لقب اتابک گرفت که بود؟ از چه کسی؟
- نظام‌الملک از ملک‌شاه
- علی بن علی قمی اتابک برکیارق بود.
- شمردن انفاس ملک و ممانعت از شورش وی در ولایات واگذار شده از وظایف چه نهادی بود؟
- اتابک
- چه نوع اتابکی عاملی در تجزیه‌ی امپراتوری سلجوقی شد؟
- سیاسی

- شحنة: صاحب منصبی که بر شهری حکومت می‌کرد. حاکم نظامی که از سوی سلطان یا والی تعیین می‌شد.
- به اجرا در آوردن تصمیمات محکمه‌ی قضایی در صورت نیاز به قوه قهریه و حمایت از مستخدمات دولتی از وظایف کدام نهاد بود؟

شحنة

- برعکس شحنة مقطع به نیابت از پادشاه اختیارات تام داشت
- منظور از ضمان اجاره دادن عایدات بود.

- جمع و جبايت مالیات‌ها برعهده‌ی چه کسی بود؟

اجاره‌دار

- تقسیم آب و مراتع میان رهبران ترکمن برحسب شمار خانواده و اتباع آن برعهده‌ی چه کسی بود؟

جانداربگ

- نظام‌الملک دستور کندی را که مبنی بر لعن شیعیان و اشعریون بود را لغو کرد.

- وظیفه‌ی عمده‌ی وزیر در مقام رئیس دیوان در چه حوزه‌ای بود؟

مالی

- مالیات سرانه‌ای که از زمین گرفته می‌شد جزیه نام داشت.

- منظور از مقاسمه میزان خراج متناسب با محصول است.

و مقاطعه عبارت از میزان خراج متناسب به مبلغی معین است.

- درگزینی از فاسدترین صاحب مضبان سلجوقی است.

- در دوره‌ی سلجوقی برخلاف آل‌بویه مشاغل به مزایده گذاشته نمی‌شد.

- دیوان اعلی چه دیوانی بود؟

دیوانی که وزیر بر آن ریاست دارد.

- عمده‌ترین شرط لازم برای منصب طغرای چه بود؟

کشیدن خط قوسی برنامه‌ها و فرمان‌ها

– نردبان صعود به مقام وزارت و نایب وزیر چه سمتی بود؟

طغرایی

– اقطاع دیوانی در کدام دیوان تهیه و صادر می‌شود؟

طغرایی

– امور مالی، خرج و هزینه برعهده دیوان استیفا (مالیات - هزینه) یا مستوفی الممالک بود.

– رسیدگی و بازرسی معاملات مالی برعهده دیوان اشراف به ریاست مشرف الممالک بود.

– نظام الملک کدام دیوان را بهترین وسیله نظارتی بر کلیه دستگاه دولتی می‌دانست؟ دیوان اشراف

– مشرف در امور کشاورزی که رونق امپراتوری در نهایت وابسته به آن است اختیارات تام دارد.

– اوقاف چرا تحت نظر مستقیم قاضی بود؟

چون گردآوری و خرج وجوه اوقاف در دست دیوان اوقاف بود.

– ارزش مالی اقطاع مربوط به دیوان عرض به امور سپاه مربوط می‌شد.

– عمده‌ترین وظیفه قاضی عصر سلجوقی:

نظارت بر دین برای جلوگیری از الحاد

– اخلاق عمومی و نظارت بر اجرای فرایض مسلمانی برعهده ی محتسب شهر بود.

– رایج‌ترین اصطلاح رئیس: نمایندگی مردم را در برابر حکومت به‌طور کلی و در برابر مالیات بالاخص برعهده دارد.

دین سلجوقیان

– کتاب النقض از نصیرالدین ابوالرشید قزوینی از آثار جدلی شیعه، کوششی در جهت به دست دادن جغرافیای نحل‌های ایران است.

اصفهان تختگاه مذهب سنت بود.

– طرح: لباس مخصوص معلمان نظامیه‌ها

– فرقه‌های شیعه. نصیریه (غلاتی) که به امام علی قدرت الهی یا نیمه الهی می‌داد. زیدیان - اسماعیلیان - امامیه

زیدیان ← سرحوبیه معاصر امام باقر، سرحوب از اسامی شیطان است.

– جارودیه = رهبران امت اسلامی پیش از امام علی را غاصب و کافر می‌دانند جارودیه به مهدویت محمد بن علی بن عمر بن

حسین بن علی اعتقاد داشتند. جارودیه معتقد به نص امامت هستند.

- جریریه / سلیمانیه در مورد امامت معتقد به شوری هستند.

- زیدیه در کلام پیرو معتزله هستند و در فقه پیرو اهل سنت

- دلایل شرعی زیدیان: (قیاس - رأی - اجتهاد - استحسان)

- کدام فرقه‌ی دینی تمامی ائمه پس از علی بن حسین را گمراه می‌دانستند.

زیدیان

- کدام فرقه عمر و ابوبکر را مخطی اما عثمان را کافر می‌دانستند جریره / سلیمانیه

- مهبه‌ی الله محمد بن علی (ابن مطلب) وزیر مستظهر بود.

- سعدالملک آوجی وزیر محمد بن ملک‌شاه بود.

- انوشیروان بن خالد وزیر مسترشد و سلطان محمود بن ملک‌شاه بود.

- مناقبیان از زمان آل بویه وجود داشتند.

- عدل ⇐ عدل خدا در اعتراض به اندیشه‌ی اشعری در مورد قدرت مطلقه‌ی او

تنزیه ⇐ تنزیه خدا در مخالفت مشیهه

- فضایل خوانی سنی در برابر مناقب خوانی شیعه دونق گرفت.

- اولین اخوت سازمان یافته در ایران چه بود؟

کازرونیه

- در قرن 6 کهن‌ترین طریقت‌های سازمان یافته‌ی صوفیه پایه‌گذاری شد.

- شیخ ولی تراش، مؤسس طریقه‌ی کبرویه و ملقب به کبری که بود؟

نجم‌الدین چنوقی

- سهروردی به دستور صلاح‌الدین ایوبی به قتل رسید.

سهروردی را می‌توان حکیم الهی یا عارف گنوستیک نامید.

- حکومت اسماعیلی از 483 تا 654 به طول انجامید.

عطاش صباح را به مصر فرستاد.

- تصرف دژالموت نخستین یورش بزرگ در قیام اسماعیلیه است.
- نظریه‌ی اصلی اسماعیلی عبارت از آموزه‌ی تعلیم یا مرجعیت است.
- حجت در سلسله مراتب روحانی اسماعیلیان بعد از امام قرار داشت. و صباح به مقام حجت رسید.
- با به قدرت رسیدن محمدتپر بزرگترین منازعات سلجوقیان پایان یافت و قیام‌های اسماعیلیان تا حد زیادی فرونشست.
- دژ میمون در کنار الموت در زمان بزرگ امید ساخته شد.

- کدام امام اسماعیلی امام زیدی ابوهاشم را به آتش کشید؟ بزرگ امید

- مسترشد و راشد به دست اسماعیلیان به قتل رسیدند.
- روزه رمضان به تأویل اسماعیلیان نمودار تقیه بود.
- کدام کتاب تصویری از جامعه‌ی گناه‌آلود و آکنده از ظلم اواخر ساسانیان به دست می‌دهد؟

ارداویرافنامه

- شکایت تلخ برزویه در مقدمه‌ی کلیله و دمنه نشان‌دهنده‌ی احول روحانی و اخلاق اواخر ساسانیان است.
- مغان با ضیاع و عقار حکومت دینوی را نیز به دست آورده بودند.
- ایران در زمان پیروز خراجگذار هپتالیان شد.
- **اساس سیاست ساسانیان چه بود؟** = پیوستگی دین و دولت و در نتیجه با مداخله‌جویی موبدان و قدرت‌طلبی آنها همراه بود.
- عامل عمده در طبقات خون و نژاد و مالکیت است.

چهار طبقه‌ی اصلی جامعه‌ی ساسانی را نام ببرید؟

- آذربانان - ارتیشاران - دبیران - واسترپوشان (پیشه‌وران و کشاورزان)
- مالیات سرانه گزیت نامیده می‌شد.
- مغان یک قبیله نبودند بلکه یک طبقه‌ی مخصوص بودند.
- پیروز یا کوشان‌شاه دریک سکه خود را متدین به چه مذهبی دانسته است هم بوداپرست و هم زرتشتی خوانده است.
- آیین بودا قبل از اشکانیان در بلخ منتشر شده بود.
- خاندان برمکیان متولیان نوبهار بلخ بودند.

- آیین مسیحیت از عهد اشکانیان در ایران انتشار یافت.

- آسایش خاطر واقعی برای عیسویان ایران زمانی حاصل گشت که در اواخر قرن 5 م مذهب نسطوری در بین آنها رواج یافت و در نتیجه‌ی آن بین عیسویان شرق و غرب فاصله به وجود آمد.

- مندائیان یا مگتسله که اجداد صبیهای امروز خوزستان و عراق اند باعث چه مذهبی در ایران شدند؟

باعث و منشأ ظهور مانویت شدند. و عقاید گنوسیه را رواج دادند.

- خسرو پرویز یهودیان را به خاطر هواداری از بهرام چوبین تنبیه کرد.

- زرتشتیان دردنیگرت یهودیان را بددین و منشأ دینشان را از ضحاک دانسته‌اند.

- زرتشتیان خدای یهودیان را سالار دوزخ و دیو دروغ می‌شناخته‌اند.

- آیین مانی از جانب موبدان «خطا» و «فریب» شناخته می‌شد.

- دین مانی مرکب از عقاید زشتی، عیسوی، بودایی، بابلی، یونانی و گنوسی بوده.

- پدر و مادر مانی از خاندان بخیای پارت بودند.

- دره شرق در مذهب یزیدیه به عقیده‌ی بعضی از محققان بقایایی از عقاید مانویه را می‌توان یافت.

- شاپورگان تنها اثر باقی مانده به زبان فارسی از مانی است. آثار دیگر این نویسنده به سریانی نوشته شده است.

- چینی‌ها به خاطر کتاب ارژنگ، مانی را «تصویر دواصل» نامیده‌اند و مانی به صورتگری زبانزد شده است.

- کتاب‌های مانی را نام ببرید؟

انجیل مانی (اعظم) یا انگلیون، کنز الحیات، سفر الاسرار، دیوان، قرمطاطیا، سفر الجباربره، آفرین‌ها، ادعیه، ارژنگ، شاپورگان

- مانی خود را رسول عیسی نور و فار قلیط موعود می‌خواند و بودا و زرتشت را صاحب وحی می‌شمارد. و خود را خاتم پیامبران خواند.

- از نظر مانی توالد و تناسل موجب دوام قدرت و غلبه‌ی ظلمت است.

دیانت مانی، دیانت نور و آیین داد خوانده می‌شد.

- کدام فرقه‌ی دینی از بقای دور حاضر عالم احتراز می‌کرده‌اند؟

مانویان

- هرچند مزدک مدعی اصلاح آیین زرتشت بوده است لیکن تعالیم او بیشتر صبعه‌ی مانی را دارد. وی به بهانه‌ی اصلاح

زرتشتی در صدد به وجود آوردن دین تازه‌ای بوده است.

- اعتقادات مزدک را نام ببرید؟

قائل به ثنویت، اتفاقی بودن حوادث، درست دین

- قباد را پادشاه کمونیست خوانده‌اند بعد از برکناری قباد برای مدت اندکی برادرش جاماسب به تخت نشست.

- پیروز با اتباع بودایی خوود دعوی همدینی داشت.

- کتیبه‌ی کعبه‌ی زرتشت از «کرتیر» باقی مانده است.

- شاپور دوم اولین پادشاه ساسانی بوده است که آیین زرتشت را در ایران دیانت رسمی اعلام کرده.

- خدای زرتشت = خدای راستی و عدالت خدای نصارا = خدای شفقت و ترحم

- در اواخر دوره‌ی ساسانی عرصه‌ی رقابتی بین زرتشتی و زروانی به وجود آمد.

در دوره‌ی شاپور دوم و خسرو اول آیین زرتشتی قوت یافت.

در دوره‌ی یزدگرد اول و دوم آیین زروانی قوت یافت.

- آیین زروان اعتقاد به جبر و قدر را به وجود آورد.

رساله‌ی پهلوی مینوگ خرد یک رساله‌ی زروانی است جبر صورتی یأس آمیز دارد.

- اسپند گشنسب = فرمانده کل قوای مملکت در دوره‌ی پرویز

- شهر براز که در مرزهای روم می جنگید اردشیر سوم (جانشین شیرویه) را کشت و خود در تیسفون به تخت نشست.

- ماهوی سوری از خاندان سورن عامل کشته شدن یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی بود.

- کتاب «آرابیکا» از اورانیوس در مورد تاریخ جاهلیت عربستان است.

- اعراب به سنگ‌های زمین‌های سیاه که سعیر آتشفشان‌های خاموش باستانی است «حره» می گویند.

- بیابان شمالی = نفوذ دهناء و بیابان جنوب = ربع الخالی

- در شرق یمن حضرموت قرار داشت.

ظفار = مرکز تجارت ادویه و عطریات

حجاز در غرب عربستان = بین تهامه و نجد است طائف در حجاز قرار دارد.

- عزی گاهی در قالب درخت نخل مورد پرستش قرار می گرفته.

- نخست یونانیان لفظ عرب را برای تمام سکنه‌ی عربستان به کار بردند.

هر چادر = یک خانواده مجموع چند چادر (خانواده) با پیوند خویشاوندی (حی) را تشکیل می‌دادند و چند حی قبیله را تشکیل می‌داد.

شبخ قبیله بر رؤسای حی تقدم دارد.

خفیر و حامی: راهنمای کاروان‌های تجاری

مینه و منون: تعبیری که عرب از اجل و تقدیر می‌کرد

لات در طائف - هبل در کعبه - فلس در میان قبیله‌ی طی مورد پرستش قرار می‌گرفت.

منات بت اوس و خزرج بود عزیزی در بطن و نخله در بیرون مکه مورد پرستش بود.

- سدنه = کاهنانی که مخصوص خدمت بت بودند.

- نیلوس در 5 م و پورفیری در دوره‌ی قبل از تاریخ از قربانی کردن انسان اهل پطره نقل کرده‌اند این رسم قربانی کردن افراد شاید به جهت تأثیر مجاورت اقوام دیگر در میان عرب بوده است.

- در میان اعراب عقاید توتم نیز وجود داشته است که از نام آن‌ها معلوم می‌شود مانند کلب و اسد

- فرهنگ عرب در عهد جاهلیت = شعر و خطابه بوده است.

- قحطانیان از جنوب و عدنانیان از شمال از «بائده» بوده‌اند.

قحطانیان به 2 قبیله‌ی بزرگ تقسیم می‌شوند: کهلان - حمیر

در میان کهلان طی، همدان، مندحج - عامله جذام - ازد معروفند و

در میان حمیر قصناعه، تنوخ، کلب معروف هستند.

عدنانیان نسب خود را به اسماعیل پسر ابراهیم می‌رسانند و به دو دسته ربیعه - مضر تقسیم می‌شدند.

ربیعه تقسیم می‌شد به: اسد - وائل

وائل تقسیم می‌شد: بکر - تغلب

معروفترین طایفه‌ی مضر، قیس است که خودش به هوازن و غطفان تقسیم می‌شود.

- ازد و قضاعه از قحطانیانند.

- قریش از طایفه‌ی کنانه‌ی مضر عدنانی است.

- عدنانیان قبل از اسلام تحت استیلای یمانیان بودند.

غالب حکومت‌های اعراب از یمانیان بوده و عدنانیان هیچ وقت حکومت و دولت تشکیل ندادند.

- شغل عمده‌ی اعراب شهرنشین، تجارت بود.

- پتره در سرراه حجاز و شام و تدمر سرراه عراق و شام قرار داشت.

- تبایعه یا حمیر

- ثمر یرعش از پادشاهان معروف حمیر بود که حضرموت را ضمیمه کرد.

- حارث بن عمرو چگونه و از جانب چه کسی به امارت حیره رسید؟

با قبول آیین مزدک از جانب قباد

- در عهد کدام پادشاه، حیره دوباره به دست لخمی‌ها افتاد؟

نوشروان

- آخرین امیر معروف کنده که بود؟

امرؤالقیس

- بهانه‌ی هجوم حبشی‌ها به یمن چه بود؟

حمیری‌ها عده‌یی از تجار رومی را در آن جا کشته بودند

- داستان اصحاب اخدود مربوط به ذونواس است.

- روم ابرهه را برای حمله به ایران تشویق می‌کرد که او اعتنایی نکرد.

- در قرآن نام کسی که با فیل حمله کرده نیامده است.

- با کشته شدن چه کسی یمن به دست ایران افتاد؟

سیف بن زبیر

- مشهورترین امیر غسانی که بود؟

حارث بن جبله که 40 سال حکومت کرد (وی یعقوبی مذهب بود).

- جنگ «یوم حلمیه» چه جنگی است؟

جنگ حارث بن جبلة پادشاه فسان با منذر سوم (پادشاه حیره) که پادشاه غسان در این جنگ پیروز شد.

- جنگ «عین اباغ» جنگ غسان و حیره بود

میان منذر با حیره

- غسانیان از جانب رومیان القاب محب السلطان = فیلارخوس و باسیلیوس = ملک را گرفتند

- آخرین امیر غسانی که بود؟ حارث بن جبلة بود.

له بن ایهم که بعد از یرموک در سال 13 تسلیم مسلمانان شد.

«حیره» به چه معنی است؟

حزگاه و خیمه گاه

- قصر خورنق ابن بخیله و سدیر از قصرهای حیره محسوب می شود.

- دو قبیله مهم حیره چه بود؟

تنوخی های چادر نشین و عبادی های شهر نشین

- نسب «لخمی ها» به چه کسی می رسید؟ (از جانب مادری)

جدیمه ابرش از طوایف ازد از قحطانیان

- اولین امیر حیره که بود؟ عمرو بن عدی

آخرین امیر لخمیه بود؟ نعمان بن منذر با کنیه ای ابوقابوس

- آل نصر و امرای لخمی چه کسانی اند؟

اعقاب عمرو بن عدی

- کل پادشاهان غسانی 11-10 تن بود - حیره 20 تن

- دو تن از نویسندگان که در مورد حیره تحقیق کرده اند؟

رتشتین (سلسله ای لخمی در حیره) و نولد که (ایران و عرب در عهد ساسانی)

- نعمان اول معروف به اعور پادشاه حیره و صاحب قصر خورنق با یزدگرد اول هم عصر بود.

- منذر بن نعمان حامی بهرام گور

– کدام امیر حیره لباس راهبان را پوشیده و به سیاحت پرداخت؟

نعمان اول

– منذر سوم (ابن ماء السماء) مقارن با ظهور مزدک بت پرست بود.

– علت نزدیکی امرای کنده به قباد چه بود؟

استفاده از فرصت چپرا که منذر به واسطه‌ی مزدکی شدن قباد از او رنجیده بود.

– کنده با حیره خصومت داشت بنابراین قباد هم حارث کندی را به جای منذر امیر حیره کرد که انوشیروان منذر را دوباره برگرداند.

– عمروبن منذر = عمروبن هند ⇐ بدست عمروبن کلثوم کشته شد.

– علت مخالفت خسرو پرویز با نعمان بن منذر چه بود؟

حمایت نعمان از چوبینه و گرویدنش به نصارا

– کتاب الکلیل از همدانی است.

– استرابون و پلینیوس از دولت‌های یهود در جزیره‌العرب سخن گفته‌اند.

– آیین مسیحیت اغلب در شام و عراق بود و گرویدن غسانیان به مسیحیت از اسباب عمده‌ی انتشار آن در بین اعراب گشت.

– نستوری در حیره رواج گرفت. نصارا در نجران رواج یافت.

– نجران از نظر منسوجاتی، صنعتی، تجاری و برسرراه یمن و حیره بودنش اهمیت داشت.

– مسیحیت در یمن توسط حبشی‌ها رایج شد. و اغلب مسیحیان از شاخه یعقوبی بودند.

– طایفه‌ی بنی‌حنیفه در یمامه و بنی‌طی در تیماء مسیحی شدند.

– دین ترسایی در بین ربیعیه و قضاعه که خود را رب‌کعبه می‌خواندند رواج یافت. عامل اصلی انتشار مسیحیت در عربستان، روم و حبشه (غسانیان) بودند.

– نضر بن حارث در برابر اقوال پیامبر از سرگذشت پیامبران کهن، از رستم و اسفندیار صحبت می‌کرد.

– درباب احوال پیامبر غیر از قرآن یکی از قدیمی‌ترین مأخذ، شرحی در کتاب ارمنی موسوم به «وقایع‌نامه‌ی سبئوس» آمده.

- عروة بن زبیر رساله‌ای درباب جنگ بدر به تقاضای عبدالملک اموی نوشت.

- کتاب «المغازی» تألیف محمدبن اسحاق درزمان منصور عباسی نگاشته شد.

- پیامبر اسلام در 570 م در مکه به دنیا آمد.

- حکومت مکه در دست مجمعی از رؤسا و شیوخ شهر بود که «ملا» نامیده می‌شد.

- مهمترین وسیله‌ی جلب موافقت تام ملأ، سوگند و پیمان بود

- سقاییت و رفادت کعبه بعد از هاشم به مطلب و بع دبه عبدالمطلب رسید.

- کلیدداری و علمداری بعد از قصی به عبدالدار رسید.

- سابقین به دعوت ابوبکر از ابی قحافه به اسلام گرویدند:

عثمان بن عفان - عبدالرحمان بن عوف - سعدبن ابی وقاص و زبیربن عوام

- قریش به چه کسانی اراذل می‌گفتند؟

صهیب - بلال - فکهیه

- کدام طایفه روسای یهود را کشتند و یثرب را به‌دست گرفتند؟

یمانی

- بنی قریظه و بنی نظیر با اوس و بنی قینقاع با خزرج متحد بودند.

- عبدالله بن ابی از خزرج

- بعد از جنگ بدر پیامبر یهود بنی قینقاع را بیرون راند.

- کفار در رجیع 4 یا 6 نفر و در بئر معونه 40 یا 70 تن از مسلمانان را کشتند.

- بعد از رجیع و بئرمعونه پیامبر بنی نظیر را به شام تبعید کرد.

- هجرت پیامبر از مکه به مدینه در سال 14 بعثت رخ داد که 17 سال بعد در زمان عمر مبدأ تاریخ شد و یثرب مدینه

النبی نام یافت.

- در جنگ خندق بنی قریظه به مشرکان کمک کردند، عمر بن عبدود توسط حضرت علی (ع) کشته شد و بعد از 15 روز

محاصره به خاطر باد و باران مشرکان عقب نشستند. بعد از جنگ خندق پیامبر مردان قریظه را کشت و زنانشان را اسیر کرد.

- پیامبر یهودیان خیبر را شکست داد و قرار شد سالانه نصف محصول خود را به مسلمانان دهند و در واقع مزارع مسلمین باشند.

بعد از خیبر یهودیان فدک ترسیدند و مصالحه کردند و چون جنگی صورت نگرفت پس فدک مخالصه‌ی پیامبر شد.

- کدام غزوه فتح مکه را کامل کرد؟

حنین، هوازن، طائف که با پیروزی پیامبر همراه بود.

- آخرین پایگاه مهم بت پرستی کجا بود؟

طائف

- در موهه قبل از فتح مکه، مسلمانان از نصارا که توسط روم حمایت می‌شدند شکست خوردند.

- سفر تبوک به جبران موهه انجام شد بعد از آن طائف تسلیم شد و بت‌ها لات شکسته شد.

- «ابتاء» که بودند و نماینده‌ی آن‌ها که بود؟ ایرانیان یمن، فیروز

- نصارای نجران جزیه دادند و اسلام را قبول نکردند.

- غدیر خم، در سال 10 هجرت اتفاق افتاد.

- پیامبران دروغین بعد از غدیر خم بوجود آمدند.

مسلیمه در یمامه - طلیحه در میان طوایف اسد و غطفان در نجد - اسود عنسی در یمن - سجاح در بنی تمیم

- سعدبن عباده رئیس خزرج از انصار بود.

- اهل رده دزمان ابوبکر وجود آمد.

- کدام پیامبر دروغین آمیزگاری با زنان را تاوقتی جایز می‌دانست که مرد صاحب پسری شود؟ و در صوم

اصرار می‌کرد؟

مسلیمه

- کدام پیامبر نماز را از امتش برداشت؟

سجاح

- کدام گروه و طوایف از «طلیحه» حمایت کردند؟

اسد - غطفان - طی

- بدویان بنی تمیم قبل از اسلام چه دینی داشتند؟

آفتاب پرستی

- چه کسی جای اسنود عنسی را گرفت؟

قیس بن المکشوح

- ابوبکر غطفان و اسد را در کجا منکوب کرد؟

ذوالقصره

- عامل اصلی در دفع اهل رده در عهد ابوبکر که بود؟

خالد بن ولید ملقب به سیف الله

- طلیحه در چه محلی از خالد شکست خورد؟

بزاخه

- «حدیقه الرحمن» یا «حدیقه الموت» چه موضوعی است؟

مسئله‌ی کذاب توسط خالد در محلی به نام عقرباء شکست خورد که میدان جنگ حدیقه الرحمن نام داشت و به علت کشتار زیاد به هدیه الموت شد.

- ماجرای اهل رده تا حدود سال 13 هجرت طول کشید.

- عمر خواهرزاده یا خاله زاده‌ی ابوجهل بود.

- عمر ملقب است به «بولس اسلام» چرا که بولس (هم مثل عمر) در ابتدا با مسیحیت دشمن بود سپس مسیحی شد.

- ایجاد پایگاه‌های نظامی به نام «مصر» که بعدها مرکز بلاد مهم اسلامی شد، تأسیس تاریخ و تعیین سال هجرت پیامبر

برای مبدأ تاریخ، عصر طلایی فتوح اسلامی، وضع قوانین برای اهل ذمه در عهد عمر بود.

- دوره‌ی اضطراب و انبساط کدام دوره در اسلام است؟

ابوبکر - عمر / سلطنت الهی / نمونه‌ی اعلا‌ی نظم و انضباط

- در فتنه‌ی اهل رده اعراب به شوخی به ابوبکر ابوالفصیل می‌گفتند.

ایاس بن عبد یالیل معروف به فجاءه در این عهد بود.

- خشکسالی تمام الرماده به مدت 9 ماه در زمان عمر بود.
- رستم سردار سپاه ایران در جنگ قادسیه به دست سعدبن وقاص کشته شد.
- کدام قبیله بکرین وائل خوانده می‌شد.

اعراب ربیعه کارشان تربیت نخل و شتر و زراعت در فرات بود.

- جنگ‌های ایام بین کدام طوایف بود؟

ربیعه و تغلب / یا بکر و تغلب

- واقعه‌ی ذی قار برای کدام طوایف افتخارآمیز است؟

بکرین وائل و شیبانی

قبیله‌ی حنیفه علی رغم انتساب به «بکر» وفادار ایران بود.

- بنی حنیفه در جنگ‌های تغلب و بکر جانب تغلب را گرفتند.

- در جنگ ذی قار کدام طوایف شرکت نداشتند؟

بنی حنیفه - بنی تغلب / وفادار به ایران بودند.

- جانشین «هوده بن علی» امیر حنیفه که بود؟

مسیلمه

- مثنی بن حارثه و سويدبن قطبه در رأس کدام طایفه بودند؟

بکرین وائل شیبان، عجل

- نامه‌ی دعوت به اسلام پیامبر را چه کسی به بحرین و برای که برد؟

علاء حضرمی به مرزبان بحرین سه بخت و شیخ عرب منذرین ساوی

- علت رفتن خالد به عراق چه بود؟

دفع اهل رده و تنبیه اعراب عراق

- آیا رفتن خالد به عراق در راستای حمله به ایران بود؟ نخیر

- خندق شاپور (ذوالاکتاف)

در بین ابله تاهیت، پرازآب، تا جلوی حمله‌ی اعراب و رومیان را به ایران بگیرد.

- هرگز سردار ایرانی به دست خالد کشته شد (ذات السلاسل) بعد از ذات السلاسل جنگ مذار یا واقعه ثنی یا واقعه‌ی نهر اتفاق افتاد که به صلح انجامید و جزیه دادند.

- در کدام جنگ خالد جوی خون به راه انداخت و چرا؟

السیس - به خاطر بی‌اعتنایی ایرانیان نسبت به حمله‌ی خالد به رهبری بهمن جادویه (در سال 12 هجری)

- به موجب افسانه‌ها «انبار» از بناهای چه کسی است؟

لهراسب که شاپور اول آن را از نو ساخت.

- «فیروز شاپور» نام کدام شهر است و چرا؟

انبار - محل پیروزی شاپور بر گوردیانوس

- حیره توسط خالد در عهد ابوبکر فتح شد.

- مذار - و لجه الیس، حیره در عهد کدام خلیفه فتح شدند؟

ابوبکر

- «ذات العیون»؟ به چه معنی است؟

جنگی بین خالد و شیرزاد در انبار است و اعراب چشمان ایرانیان را نشانه گرفتند.

- حکومت «عین التمر» در دست چه کسی بود؟

مهران پسر بهرام چوبینه

- مسیر فتوحات خالد بن ولید حیره ← انبار اهمیت نظامی ← عین التمر ← دومه الجندل

- چرا ابوبکر خالد را به شام فرستاد؟

- برای کمک رسانی به عبیده‌ی جراح در جنگ‌های شام

- جنگ جسر در قرن 13 - اتفاق افتاد و سردار ایران بهمن جادویه در مقابل سردار عرب ابوعبیده ثقفی قرار گرفت و

ابوعبیده کشته شد در این جنگ ایرانیان از فیل استفاده کردند. مثنی بن حارثه با لشکر شکست خورده به عربستان

برگشت.

- جسر 40 روز بعد از یرموک اتفاق افتاد.

- نبرد بویب یا نخيله يا يوم اعشار يكسال بعد از جسر اتفاق افتاد.
سردار ایران، مهران بن مهربنداد و سردار عرب، جدیرین عبدالله بود
جنگ بویب شکست جسر را برای اعراب تلافی کرد.

- اولین و مهمترین برخورد اسلام با ایران در کدام جنگ بود؟

قادسیه

- در زمان عمر چه کسی عامل زکات بود؟

سعدبن وقاص

- «ساباط» معادل کدام شهر ایران است؟

بلاش آباد

- قعقاع بن عمرو قهرمان نام آور کدام قبیله بود؟

بنی تمیم/ در جنگ قادسیه دلاوری‌ها نشان داد.

- سیله الہریر: منظور از لیلۃ الہدید چه شبی است؟

شبی درجنگ قادسیه و صفین

- درفش کاویان در قادسیه که همراه رستم بود به دست که افتاد؟

ضراربن خطاب

- قادسیه در زمان عمر بن رستم - سعدبن وقاص - که رستم توسط هلال بن علقه کشته شد.

- مداین به زبان سریانی چیست؟

مدیناتا/ یعنی شهرها، مجموعه‌ی هفت شهر

- سلوکیه یا ویه اردشیر در مغرب دجله قرار داشت.

- طاق کسری یا ایوان مداین در ویرانه‌های اسپانبر بود.

- شیرزاد دهقان ساباط (ولاش آباد) صلح با پرداخت جزیه کرد.

– یزدگرد هنگام رفتن به حلوان تیسفون را به چه کسی سپرد؟

حزه زاد

– سعد وقتی به تیسفون رفت 8 رکعت نماز شکر خواند و در ایوان کسری آیهی کم ترکوا من جنات و عیون را خواند.

– جلولاء شهری در نزدیکی خانقین کنونی در محلی که قزل رباط امروز واقع است قرار داشت.

– کثرت تعداد اسیران جلولاء برای عمر مایهی نگرانی شد.

– سعد به دستور عمر برای اقامت اعراب 14 ماه بعد از فتح مداین کوفه را ساخت.

– اولین امیر بصره بعد از واقعهی بویب چه کسی بود؟

عتبه بن غزوان و بعد مغیره بن شعبه بود.

– مغیره بن شعبه که در قادسیه به سعد پیوست چه کسی را در بصره باقی گذاشت؟

ابوموسی اشعری

– شوشتر چگونه به دست اعراب افتاد؟

با خیانت یکی از دیلمیان به نام سینه که از ابوموسی زینهار خواست و راه زیرزمینی شهر را به او نشان داد.

– شوش با جنگ، جندی شاپور به صلح گشوده شد و به این ترتیب خوزستان بدست مسلمین بصره افتاد.

– چرا علاء حضرتعی به فارس حمله کرد؟

به علت رشک بردن بر سعدبن وقاص که در قادسیه موفقیت‌هایی به دست آورده بود.

– مردانشاه پسر هرمز معروف به ذوالحاجب بود.

– بهمن جادویه در جنگ قادسیه هلاک شد.

فرمانده اعراب در جنگ نهاوند چه کسی بود؟

نعمان بن مقون مزنی و حذیفه بن یمان

– نهاوند یا فتح‌الفتوح در سال 21 راه را برای فتح سراسر ایران باز کرد.

– فتح فارس توسط اعراب بحرین و با کمک اعراب بصره انجام یافت.

– نهاوند پایان جنگ‌های عمده‌ی عرب و ایران بود.

- جسر در سال 13 - ابو عبیده ثقفی - بهمن جادویه

بویب در سال 14 - مثنی بن حارثه - مهران / یوم اعشار

قادسیه در سال 16 - سعدین وقاص - رستم فرخزاده

جلولاء

نہاوند در سال 21 - نعمان بن مقرن

- عمر در سال 23 (دو سال بعد از نہاوند) بدست یک ایرانی با نام فیروزکوه کہ ابولؤلؤ خوانده می شد و یکی از اسیران

جلولاء بود در مسجد مدینہ کشته شد.

- ابولؤلؤ برای مغیرہ بن شعبہ کار می کرد.

حجاج بن عبدالله معروف بہ برک مأمور قتل معاویہ و عمرو بن بکر مأمور قتل عمرو عاص بود.

- امارت کوفہ را بہ دایی اش ولید بن عقبہ، امارت بصرہ = بہ جای ابوموسی اشعری بہ عبدالله بن عامر و امارت مصر را بہ

عبدالله بن سعد بن ابی اسرح و امارت شام را بہ معاویہ

- مردم کوفہ و مصر خواستار عزل فرمانروایی خود از عثمان بودند.

- جنگ جمل در سال 32 هجری اتفاق افتاد و طلحہ در جنگ کشته شد.

جمل امارت کدام منطقہ را برای حضرت علی (ع) مسلم ساخت؟

عراق

- شب دہم صفر در صفین - لیلہ الہریر سال 37 نامیدہ شد.

- موضوع حکمیت: آیا عثمان مظلوم کشته شدہ یا بہ حق؟ نتیجہی شور و حکمیت بین عمرو عاص و ابوموسی اشعری

این شد کہ مظلوم کشته شدہ و باید حضرت علی کنار رود.

- علت جنگ معاویہ با حضرت علی در صفین چہ بود؟

خوانخواہی عثمان

- جنگ نہروان در 38 - جنگ با حروریہ و خوارج و محکمہ کہ تسلیم بہ حکمیت را ناروا می شمردند.

- چہ کسانی بہ علی (ع) محدود می گفتند و چرا؟

طاعنان بہ علت دقت بسیار بالا در رعایت حق و دین

- چه کسی به علی (ع) پیشنهاد داد تا مدتی عمال عثمان روی کار باشند؟

مغیره بن شعبه

- منظور از شوالیهی اسلام، حضرت علی است.

- فتح سراسر ایران در زمان عمر پایان یافت.

فتح سراسر ایران تا زمان امویان ادامه داشت.

- سعد بن وقاص همدان را به دست چه کسی گشود؟

علاء بن وهب

- طوس - هرات - مرو با صلح و طخارستان، مروالروء، جوزجانیان و طالقان با جنگ گشوده شدند.

- خراسان بعد از مرگ یزدگرد در سال 31 تماماً به دست اعراب افتاد.

- واقعه کربلا در محرم 61- و واقعهی حره در ذوالحجهی 63 اتفاق افتاد.

- در زمان یزید حاکم مکه چه کسی بود؟

عبدالله بن زبیر

- در 31 سال خلافت عبدالملک مروان و پسرش ولید از بنی امیه عمده ترین شورش ها از جانب چه کسانی

بود؟

شیعه و خوارج

- دعاه بنی هاشم زمینهی خلافت را برای عباسیان فراهم آوردند.

- خلافت موروثی بنی امیه یک «دولت عربی محض» بود.

- دفع قیام زید بن علی و یحیی بن زید در عصر امویان بود.

دوران خلافت بنی امیه بازگشت به حیات جاهلی عرب بود.

در عهد امویان همواره یک حکومت نظامی در عراق وجود داشت.

مردم عراق از معاویه به علت انتقال بیت المال از عراق به شام (ناراضی بودند).

– معاویه چه کسی را برای دفع فتنه‌ی جرّان بن ابان در بصره فرستاد؟

بصر بن ابی ارطاه

– حاکم معاویه در کوفه مغیره بن شعبه حاکم عثمان در کوفه ولید بن عقبه

– آنچه موجب نفرت مردم عراق و حجاز از بنی امیه می شد. و بی‌مبالاتی آن‌ها به حدود شرع بود.

خوارج خلافت موروثی بنی امیه را خلافت دین می دانستند.

شیعیان امویان را غاصب خلافت آل علی می دانستند.

– شورش عبدالله بن زبیر تجسم نارضایتی اشراف مکه از تفوق بنی امیه بود.

شورش عبدالله بن زبیر تا عهد عبدالملک ادامه داشت.

قیام مختار ادامه‌ی شورش توابین بود.

– قیام توابین به رهبری چه کسی و در چه محلی بود؟

سلیمان بن صد خزاعی، مسیب بن نجبه فزاری در عین الورد

– مختار داعیه‌ی خلافت داشت و از ادعای پیامبری خالی نبود.

مختار خود را فرستاده‌ی محمد حنیفه (پسر علی ع) خواند.

اهل کوفه بعد از یزید با ابن زبیر بیعت کرده بودند.

– چه کسی معاویه را از هلاک کردن موالی بازداشت؟

احنف بن قیس

– چرا جذب موالی علی رغم نارضایتی اشراف برای مختار مفید بود؟

چون تجارت کوفه را در دست داشتند.

– جند حمراء چه گروهی بودند؟

20 هزار موالی که در لشکر مختار بودند.

– جنگ حروراء حروراء بین چه کسانی رخ داد؟

بین مختار و مصعب بن زبیر (که اشراف و اعراب مخالف مختار به او پیوسته) و مختار شکست خورد.

- نهضت مختار ضدعرب بود.

- کیسانیه، معتقدان به امامت محمدبن حنیفه بودند.

سبائیه، عبارت از غلامه شیعه که نگهبان خاص مختار بودند.

- شورش عبدالله بن زبیر را چه کسی خواباند؟

حجاج بن یوسف ثقفی

- ماورالنهر در عهد چه کسی فتح شد؟

در عهد حجاج بن یوسف توسط قتیبه بن مسلم با هلی

- حکومت حجاج را چه چیزی به خطر انداخت؟

فتنه ی ابن اشعث که موالی دست داشتند.

- واقعه ی دیر جماجم بین چه کسانی اتفاق افتاد؟

بین ابن اشعث و حجاج بن یوسف، اشعث شکست خورد و به رتبیل حاکم یستان پناه برد رتبیل او را به حجاج معرفی کرد اشعث خودکشی کرد.

- جیش طواویس اساس نهضت ابن اشعث بودند. آن ها نیروهای عراقی ناراضی که در سیستان می جنگیدند.

- جنگ حجاج و ابن اشعث جنگ بین شام و عراق بود.

ابن اشعث با حسن مثنی از نوادگان امام علی بیعت کرده بود.

- زید بن علی نواده ی امام حسین و برادر امام محمد باقر بود.

قیام زید بن علی 25 سال بعد از حجاج در زمان یوسف بن عمر روی داد.

زید از هر فاطمی که آشکارا بر بنی امیه بشورد حمایت می کرد.

زید خلافت عمر و ابوبکر را درست می دانست چون امامت مفضول را با وجود فضایل روا می دانست.

بی تجانسی در میان یاران زید به شکست و پراکندگی یارانش منجر شد.

تقریباً نوع بیعت گرفتن زید شبیه مختار بود.

کشته شدن زید راه دعوت را برای عباسیان گشود.

– چرا شیعیان از گرد زید پراکنده شدند؟

چون او را متمایل به معتزله و واصل بن عطاء می دانستند و رأی وی را در ضرورت خروج شرط امامت نمی دانستند.

– «یحیی بن زید» توسط چه کسی سرکوب شد؟

نصر بن سیار – (125)

– نهضت عباسیان با قیام های زید و یحیی مرتبط بود.

– معتزله چه گروهی بودند؟

جماعتی که به بهانه ای کناره گیری از فتنه وارد عمل نمی شدند.

– مرجئه از نفوذ سنن و مواریث معتزله برکنار بود. (نبود)

وجود مرجئه اسباب مزید دوام امویان شد.

– چه گروهی مخالفان را هالک می دانستند.

خوارج

– چه گروهی برای همه کس امید نجات داشتند؟

مرجئه

– واکنش در مقابل خوارج و حذر از افراط و تفریط چه کسانی بودند؟

مرجئه

– محمد حنیفه، محمد بن سید و ابوحنیفه مرجئی بودند.

– امویان به مرجئه اعتماد نداشتند.

اعتماد داشتند چون طریقه ی آن ها به نفع امویان تمام شد.

– مرجئه گروهی بودند که به گناه دیگران توجهی نداشتند. اگر کسی به خدا و ورسولش ایمان دارد گناه ایمان او را باطل

نمی کند. و گناهکاران را در دوزخ جاودانه نمی دانستند.

– خطرناکترین فرقه در عهد امویان

خوارج بودند که از تقیه خودداری می کردند

– کدام گروه مرتکب معاصی کبیره را کافر می‌شمردند؟

خوارج که کشتن مخالفانشان را واجب می‌دانستند.

– مسلمان به کدام فرقه «سگان دوزخ» عنوان داده‌اند؟

خوارج

– حس عدالت‌پرستی و مساوات‌طلبی در خوارج به چشم می‌خورد. آن‌ها درمیان غیرعرب طرفدار داشتند و منشأ قدرت امام را اجماع مسلمانان می‌دانستند. و قدرت امام را ناشی از امت می‌دانستند. آن‌ها قدرت امام را فقط دنیوی می‌دانستند نه دینی و امام واقعی را قرآن می‌دانستند. و ایمان را شرط عمل می‌دانستند. به نظر آن‌ها امام مجری دین نیست بلکه ناظر عمل درست متناسب با احکام قرآن است.

خویشاوندی با پیغمبر شرط نیست هرکسی می‌تواند امام باشد.

– کدام گروه پیورتین‌های اسلام خوانده شده‌اند؟

خوارج به علت سختگیری در حدود شرع

– فرقه‌های غلاق کدامند؟

سبائیه - کیسانیه - خطابیه - راوندیه - خشبیه - جناحیه - کسفیه

– فرق‌های میان‌ه‌رو شیعه کدامند؟

امامیه - اسماعیلیه - زیدیه

– دوره‌ی مهاجرت اعراب و مجاورت آن‌ها در داخل ایران چه دوره‌ای است؟

امویان

– انتشار اعراب در داخل ایران از چه طریقی بود؟

کوفه و بصره

– اغلب مهاجرین اعراب به خراسان از کجا بود؟

بصره

– قبیله‌ی بکر در سیستان / تمیم در خراسان / قیس در حدود قومس بود.

- اختلافات ربیعه و مضر از چه عهدی شروع شد؟

مروانیان

- علت مهاجرت آل سائب به حدود قم چه بود؟

بدگمانی حجاج به آن‌ها و آزار و اذیت‌شان

- در سیستان به کدام مهاجرین اهریمن گفته می‌شد؟

اعراب

- ولاء حلف یا ولاء اصطناع در اوایل اسلام معادل سوگندهای عصر جاهلی می‌ماند. مؤاخات و تحالف و استلحاق بود.

- در عصر حجاج بن یوسف، صالح بن عبدالرحمن دیوان را از فارسی به عربی برگرداند تا نظارت اعراب دقیق‌تر شود.

- علت عزل عمر بن عبدالعزیز توسط ولید خلیفه‌ی اموی چه بود؟

رفتار مسالمت‌آمیز او با موالی

- خراج نوعی مالیات ارضی که اهل ذمه گذشته از جزیه‌ی خود و موالی از بابت اراضی خود در شهرهایی که به جنگ

گشوده می‌شدند می‌پرداختند.

- اگر صاحب زمین مسلمان می‌شد تا وقتی که زمین را در تصرف داشت باید خراج می‌پرداخت.

- صوافی = زمین‌هایی که تماماً متعلق به خلیفه بود.

- عواید صوافی جدای از خراج بود هرطور که خلیفه مایل بود اداره می‌کرد خلفا آن را به میل خود به عنوان اقطاع واگذار

می‌کردند.

- اراضی شهری که به جنگ گشوده می‌شد اگر بین فاتحان تقسیم می‌شد ارض عشر نام می‌گرفت. و اگر به حکم خلیفه

در دست مالکان قدیم می‌ماند ارض خراج بود.

- ارض عشر ملک خاص فرد بود و ارض خراج ملک عام بود و که فقط با دستور خلیفه قابل تبدیل بود.

- کسی که مسلمان می‌شد از جزیه معاف می‌شد ولی از خراج اراضی نه و در صورتی فرد مسلمان از اراضی خراج معاف

بود که رها کند و به شهر رود.

- زمین‌هایی که با صلح گشوده می‌شدند ارض خراج بودند اما اگر مالکانشان مسلمان می‌شدند زمینشان ارض عشر شده و

از خراج معاف می شدند.

- دهقانان خراسان اهل ذمه شناخته می شدند و مالیات سابق خود را به نام خراج به بیت المال می پرداختند.

- قبول اسلام = معافیت از جزیه را به همراه داشت و اگر اهل ذمه مسلمان می شدند می بایست جزیه آن ها از مبلغی که در عهدنامه آمده بود کسر شود.

- جزیه عبارت از مالیات سرانه ای که از اهل ذمه در آبادی ها و شهرها می گرفتند جزیه نشانه ی برتری مسلمین بر اهل ذمه بود چون در قبال حمایتی که از اهل ذمه می شد این پول گرفته می شد.

- «بشار بن بُرد» در عهد مهدی عباسی به زندقه متهم شد. او از پیشروان شعوبیه بود.

- قصیده ی علم کاویان از شاعر متوکلی است.

- اکثر شعوبیان یا اهل تسویه از فرومایگان نبطی یا روستائیان بودند اما با وجود این در میان طبقات بالا هم دیده می شدند.

- دو فرقه ی معروف از هواداران عباسی کدامند؟

راوندیه و هاشمیه

- حارث بن سریح تمیمی بر کدام خلیفه شورید؟

هشام بن عبدالملک 116 ه. ق / به خاطر اختلافات داخلی اعراب نتوانست پیشرفت کند.

- اعراب چه کسانی را سراج زادگان می خواندند؟

کشاورزان و پیشه وران طرفدار ابومسلم که کار کردن آنها را مسخره می کردند.

- امام عباسی در روز موعود برای قیام که 25 رمضان 129 ه بود دو علم به نام ظل و سحاب برای یارانش فرستاد.

- ابراهیم امام به حکم مروان خلیفه کشته شد.

- جنگ زاب بین مروان حمار و سفاح رخ داد که مروان شکست خورد.

زاب تلافی قادسیه بعد از 100 سال بود.

- شورش «شریک بن شیخ المهدی» علیه عباسیان در سال 133 در ماوراءالنهر اتفاق افتاد و که ابومسلم زیاد بن صالح را به

کمک خداه به دفع آن ها فرستاد.

- «عبدالله بن علی» در عهد خلافت منصور شورید. چرا عبدالله 17 هزار تن از خراسانیان سپاهش را کشت؟

از ترس اینکه به ابومسلم بپیوندند.

- منصور ابومسلم را برای دفع عبدالله بن علی فرستاد (137)
- مأمون ابومسلم را تالی اسکندر و اردشیر می خواند.
- نام ایرانی ابومسلم: بهزادان پسر ونداد هرمز است و نام مسلمانی ابومسلم مسلم بن عبدالرحمان بود.
- نژاد ابومسلم را به بزرگمهر وزیر انوشیروان می رسانند.
- نسل ابومسلم را به شیردوش و گودتر در شاهنامه می رسانند.
- کیسانیان ظهور امام خود را از کوه رضوی انتظار می کشیدند.
- شیعه و راوندیه امامت را حق خاندان پیامبر می دانستند.
- برخی ها اسحاق ترک را از نسل زید بن علی و مدعی امامت می دانند. او به علت هم نشینی با ترکان ماورالنهر لقب ترک یافته است.

- شورش راوندیه بر علیه کدام خلیفه عباسی بود؟

منصور

- دو مدعی خونخواهی ابومسلم که نهضت شان خطری برای خلافت بود؟

سنباد - مقنع

- کدام خونخواه ابومسلم قصد ویران کردن کعبه و برانداختن خلیفه را داشت؟

سنباد در عهد منصور

- چه کسی از جانب منصور مأمور دفع سنباد شد؟

جهور بن مرار عجلی

- قیام جهور (به وسوسه ی خزاین سنباد) را چه کسی سرکوب کرد؟

محمد بن اشعث - جهور به آذربایجان گریخت اما او را کشتند. (138)

- مقنع = هاشم یا عطاء از رزامیه و دبیران و سرهنگان ابومسلم بود اما دعوت سیاه جامگان را بر عهده داشت و معتقد به حلول و تناسخ و قصد خونخواهی یحیی بن زید را داشت.

- کتاب «اخبار المیضة و القرامطه» از چه کسی و در چه موردی است؟

از ابوریحان بیرونی در مورد مقنع و قرامطه

- سردار یک چشم، در آغاز گار بوده دبیر ابومسلم = مقنع

مقنع معتقد بود روح خدا بعد از پیامبران اولوالعزم به ابومسلم و سپس در او حلول کرده است ماه را معجزه‌ی خود می‌دانست ماه نخشب پیروان مقنع به سپیدجامگان معروف بودند که با مانویان و زنداقه نیز ارتباط داشتند.

مقنع عقاید مجوسان، خرمدینان و مانویان را تلفیق کرده بود.

مقنع در قلعه‌ی سنم مورد حمله‌ی سعید حرشی قرار گرفت و خودکشی کرد.

- اکثریت اعراب کوفه چه کسانی بودند؟

یمانی

- بانی شهر قصر چه کسی بود؟

ابن‌هبیره والی عراق او در سال‌های خلافت امویان نزدیک انبار این شهر را ساخت.

- سفاح پایتخت را از کوفه به قصر منتقل کرده و قصر را هاشمیه نامید.

- رومیه از بلاد مداین است.

- قصر سابور در نزدیکی بغداد یادگار عهد ساسانیان است. بنای بغداد در سال 149 به پایان رسید.

- حران، همدان، دارابجرد و بغداد به شکل دایره‌وار ساخته شدند.

- درب‌الدوله: یکی از 4 دروازه‌ی بغداد که به خراسان منتهی می‌شد.

قصر منصور در باب‌الذهب بود

- «صافه» کجا بود؟

معسکری که منصور در جانب شرقی دجله برای مهدی ساخت.

- «مدینه‌السلام» یا «دارالسلام» نام‌هایی است که منصور برای بغداد برگزید.

عامه‌ی مردم، بغداد را مدینه‌ی منصوره، مدینه‌ی مدوره، الزوراء می‌خواندند.

- دولتی که عباسیان پدید آوردند در حقیقت رژیم تازه‌یی بود.

تکیه‌ی اصلی خلفای عباسی بر نیروی سپاه جامگان و خراسانیان که بیشتر از اعراب به نظم اعتقاد داشتند، بود.

مرکز خلافت عباسیان مانند ساسانیان عراق بود.

در دولت عباسیان بیش از عهد اموی در ممالک شرقی وحدت وجود داشت چون تکیه‌گاه خلافت اعراب نبودند.

آنچه مانع حصول امویان به وحدت می‌شد تکیه بر سیادت اعراب بود.

اعراب ساسانیان را عالی‌ترین نمونه‌ی جهاننداری می‌شمردند.

ساسانیان معتقد به رعایت توازن در بین عناصر و اقوام مختلف بودند.

- قلنسوه چه بود؟

کلاه سیاه رنگ مخروطی شکل که از عهد منصور در دربار باب شد.

- در دولت عباسیان دین مسلمانی بیشتر از نژاد عربی ملاک برتری شناخته می‌شد.

- قیام‌های سنباد - استاد سپس و اسحق ترک و فتنه‌ی راوندیه، محمدنفس زکیه و ابراهیم طالبی

در عهد منصور اتفاق افتاد.

- قیام‌های یوسف البرم و مقنع در عهد مهدی اتفاق افتاد.

- کدام خلیفه‌ی عباسی برای کشتن زنادقه هزار دار برپا کرد؟

هادی

- کدام خلیفه به تحریک مادرش خیزران به قدرت خاتمه داد؟ هادی

- چرا هارون غالباً به حج و جهاد می‌رفت؟

چون اقامت در بغداد را دوست نداشت.

- قیام‌های خرمدینان در آذربایجان، حمزه‌بن آذرک در سیستان، رافع‌بن لیث در خراسان در عصر خلافت هارون اتفاق

افتاد.

- در عهد کدام خلیفه‌ی عباسی اختلافات دیرینه‌ی عرب و موالی دوباره رخ داد؟ محمدامین

- پیروزی نهایی موالی بر اعراب در عهد چه کسی رخ داد؟

در عهد مأمون

- عهد معتصم قدرت اعراب فروکاست و قدرت خلافت در خطر تجزیه واقع شد

در عهد چه کسانی ورود ترکان به دستگاه خلافت کشوده شد.؟

واتق و متوکل

- از عباسیان سفاح و منصور اهل لهو و شوخی نبودند.

- کدام خلیفه‌ی عباسی دستور داد که زمان حج او به مکه برف ببرند؟

مهدی

- ابراهیم موحلی به علت باده‌گساری زیاد و بشاربن برد شاعر بدزبان از دربار مهدی رانده شدند.

- اوج عزت، عشرت و لذت در عهد هارون بود.

ابونواس، ابراهیم موصلی، بهلول، ابن ممالک، فضیل بن عیاض و داود طایی در عهد هارون بودند.

- کدام خلیفه‌ی عباسی به صورت شیر و فیل و مار و اسب و عقاب ساخت؟

امین

- زبیده زوجه‌ی هارون و قبیحه مادر معتز است.

- بشر حافی را لسینگ نویسنده‌ی آلمانی «ناتان حکیم» خواند

حسن بصری خطابه‌ای برای عمر بن عبدالعزیز دارد. او معتقد است کسی را که خدا دوست دارد گرفتار زن و بچه نمی‌کند.

- زنداقه به ظرافت منسوب شده‌اند چون زنداقه به بهانه‌ی ظرافت شک و الحاد را در بین مردم منتشر می‌کردند.

- زنداقه و الحاد به دو صورت متمایز بوده‌اند:

1- فرار از تکالیف شرعی 2- تردید در مبدأ و غایت وجود

- ابونواس و بشار از شاعران چه عهدی‌اند؟

عباسی

- زندیق دهری، زندگی را فقط در وجود مادی و دنیوی می‌پندارد و مرگ را جز به پیری و فرسودگی و گذشت زمان

منسوب نمی‌دارد.

- اساس عقاید دهدیه چه بود؟

عامل همیشه بوده و فنا و زوال ندارد و خدا را انکار می‌کنند.

- زنداقه منکر نبوت‌اند.

- کار پوکراتس: برای رسیدن به آزادی مطلق نباید بین خیر و شر تفاوتی قائل شد.

- جاحظ نصارا را سبب عمده‌ی انتشار زندقه در بین مسلمانان خوانده.

- تنها برمکی که زندقه نبود کیست؟

محمدبن خالد

- محمدبن عبیدالله کاتب مهدی، محمدبن عبدالملک زیات وزیر معتصم، یزیدبن فضل کاتب منصور،

- یونس بن ابی فروه کاتب عیسی بن موسی، داودبن روح درعهد مهدی، عبدالله بن مقفع، داودبن علی و یعقوب بن فضل از بنی هاشم، متهم به زندقه بودند.

- ابودلامه شاعر و دلچک عهد منصور است

- ابن مقفع آیات پیامبران را به سحر جادوان مانند کرده و از زنداقه‌ی تندروتر بودند.

- ابن راوندیه: از تندروترین مبلغان زندیق است.

او قد به قدم ماده و کمت و بعثت و صدق پیامبران را انکار می‌کرد بیش از 114 جلد کتاب دارد. و کتاب‌های دامغ و زمرده و الفرند از اوست.

- دامغ = مدعی عدم فصاحت و وجود تناقض در قرآن

زمرده = استدلال به ابطال به رسالت و سحر خواندن آیات

الفرند = به پیامبر طعنه زده است.

- در اوایل عهد عباسی و اواخر اموی مانویان در خراسان و عراق بودند مانویان پیغمبران گذشته را به کذب متهم می‌کرده‌اند.

- بیرونی باب برزویه‌ی کليلة را در نقد شرایع و ادیان از مجعولات مانویه شمرده است.

- ریاست عامه‌ی مانویان درعهد منصور چه کسانی بودند.

ابوهلال از اهالی آفریقیه

ریاست فرقه‌ی مقلاصیه را چه کسی بر عهده داشت؟

برزمهر

- دستگاه صاحب الزنادقه در عهد مهدی برپا بود.
- مانویان واقعی حتی برای نجات خود نیز هرگز دروغ نمی گفتند.
- مناظرات دینی از عهد متوکل به بعد موقوف شد. و نتیجه‌ی آن رواج کلام در این ادوار بود.
- کدام فرقه‌ی دینی نسخ شرایع را جایز نمی دانستند؟
یهودیان/ به خاطر اعتقاد بر ابدیت شریعت موسی
- متکلمان اسلام وجود نسخ را به علت جواز تغییر مصلحت روا می دانستند.
- کتاب میلاس منسوب به ابوالهذیل علاف در رابطه با مجادله با مجوس بود.
- اعتراضات محبوسان به اسلام در چه کتابی آمده است؟
شکند گمانیک و چار
- «مجوس هذه الامه» عنوان چه گروهی بود؟
معتزله
- علت اهتمام معتزله در دفع محبوسان چیست؟
رفع تهمت از خودشان که مجوس هذه الامه نامیده می شدند.
- بهار دنیای هزارویک شب آغاز عهد عباسیان است.
- آشنایی مسلمین با معارف و علوم عقلی حاصل تلاش مجوس - زنادقه - عیسویان - حرانیان بود. و علم کلام را در دفع شبهات این گروه‌ها بوجود آوردند.
- جر حبین بن بختیشوع در عهد منصور و یوحنا بن ماسویه در عهد هارون از پزشکان نرسایی جندی شاپور بودند
- کتابخانه‌ی بیت الحکمه در حقیقت از عهد رشید و برامکه بازمانده بود.
علان شعوبی، کاتب مأمون بود.
- حجاج بن مطر، بطریق، سلم، ابن ماسویه از طرف مأمون به روم رفتند تا کتاب بیاورند.
- عهد مأمون روزگار طلایی ترجمه و نقل کتب علمی (که در عهد متوکل متوقف شد).
- معتزله از آزاداندیشان اسلام هستند. معتزله از بصره برآمدند.

- علت طرفداری عباسیان از معتزله چه بود؟

مخالفت معتزله با رافضه و شیعه

قربانیت اصول آن‌ها با زیدیه

گناهکار کافر نیست، مؤمن هم نیست.

اجتناب از قبول فکر جبر

اعتقاد به صحت خلافت شیخین

حسن بصری معتقد بود مرتکب گناه کبیره منافق است بصری متمایل به مرجئه بود.

شاگردان واصل معتزله نامیده شدند.

- مأمون، معتصم و واثق از معتزله حمایت می‌کردند.

- علت شهرت معتزله به قدریه:

قدرت انسان که از آن به قدرت حادث تعبیر می‌کنند مستند فعل است.

- معتزله خود را اهل «عدل و توحید» می‌خواندند.

عقاید معتزله را بیان کنید؟ یا اصول خمسه‌ی معتزله چیست؟

1- جاودانه ماندن اهل کبایر در دوزخ 2- اصل منزله بین المنزلتین 3- ضرورت و وجوب امر به معروف و نهی از منکر 4-

ضرورت اختیار انسان مستلزم عدل الهی 5- نفی صفات لازمه‌ی توحید الهی

- معتزله ایمان را دارای 3 رکن می‌دانند آن‌ها را نام ببرید؟

اعتقاد به قلب - اعتراف به زبان - عمل به ارکان

- معتزله حسن و قبح را امری ذاتی و عقلی می‌شمرده‌اند.

- معتزله از حسن اشعری شکست خوردند.

- خالد برمکی کیست؟

در نزد مروان حمار رتبه‌ی عالی داشت و در سپاه ابومسلم سپهسالار بود.

به خاطر همکاری با قحطبه بن ثیب به نزد سفاح راه یافت.

به جای ابوسلمه‌ی خلال بدون عنوان وزارت متصدی دیوان خراج شد.

خالد منصور ار از ویران کردن ایوان کسری برحذر کرد.

خالد هنگام ساختن بغداد وزارت منصور را داشت.

خالد در خلع عیسی بن علی از ولایتعهدی به نفع مهدی دست داشت.

- مهدی «یحیی بن خالد» را مربی هارون کرد.

یحیی به نفع هارون در زمان هادی سختی رستم فراوان دید و نزد هارون مقرب شد و وزارت یافت.

- درخشانترین دوره‌ی خلافت عباسیان چه زمانی است؟

از وقتی که یحیی زمام امور را به دست گرفت.

- **علل خلع جعفر به دست هارون چه بود؟**

حمایت جعفر از یحیی بن عبدالله علوی که در دیلم ادعای امامت داشت.

ارتباط جعفر با پسر عبدالملک بن صالح از بزرگان عباسیان

ارتباط جعفر با عباس خواهر هارون

- تنها فرد از برامکه که از چنگال هارون رست؟

محمد بن خالد

- **بعد از سقوط برمکیان کدام خانواده قدرت و نفوذ به دست آورد؟**

فضل بن ربیع

- از میان پیشه‌ها جولاهاگان نمونه‌ی سفاهت و مجامان نمونه‌ی وقاهت بود.

- مکس چیست؟ اگر بازرگان یک ولایت متاع خویش را به ولایت دیگر می‌برد چیزی به عنوان مکس پرداخت می‌کرد که

بسته به آیین بازرگان متفاوت بود.

- کشاورزان اغلب از ایرانیان و اهل ذمه بودند.

- یحیی بن اکثم در عهد مأمون، احمد بن داود در عهد معتصم به مظالم رسیدگی می‌کرد.

- شورش استادسیس (شورشی در اواخر (150 هـ) (150) و محمد بن شداد و فتنه‌های نوح و حصین از رؤسای خوارج و

حمزه‌ی خارجی (177) و ابوالخصیب نسائی (85-184) و فتنه‌ی ابن لیث (190) از وقایع عهد هارون است.

- استادسیس با وجود دعوی مسلمانی در باطن مجوسی بود و در فکر احیای دین کهن زرتشتی بود.

مراجله مادر مأمون دختر اسنادسیس بود

- حمزه آذرک نسب خود را به زوطهمااسب می‌رساند.

در روزگار علی بن عیسی ماهان به علت بی ادبی حاکمان شورید.

- شورش ابوالخصیب فسایی را چه کسی سرکوب کرد؟

علی بن عیسی

- رافع بن لیث نواده ی نصر بن سیار بود. پدرش لیث بعداز امویان به خدمت عباسیان درآمد.

- رهبر خرمدنیان در عهد هارون، جاویدان بن شهرک (سهل) بود.

بابک در سال 200 هجری به تحریک حاتم بن هرثمه والی ارمنیه در عهد مأمون شورید.

خرمدینان برآیین مزدک بودند.

معتصم افشین را مأمور دفع بابک کرد بابک از امپراتور روم تئوفیل کمک خواست که نتیجه ای نداشت. در سال 223 بابک

به معتصم تحویل داده شد.

- افشین یا چندربن کاووس در زمان مأمون اسلام آورد.

- سرخ علمان چه کسانی بودند؟

یاران مازیار.

پدر مازیار قارن و مازیار نزد مأمون مسلمان شد و محمد نامیده شد.

- گیل گیلان، اسپهبد اسپهبدان پتشیخوار گر شاه عناوین که بود؟

مازیار (محمد)

مازیار با خیانت برادرش کوهیار به دست حسن بن حسین عم عبدالله طاهر گرفتار شد.

جسد افشین را از «باب‌العامه» آویختند.

از خانه ی افشین کتاب زروان آراسته به زر و گوهر پیدا شده بود.

- زوال قدرت خلفا و شروع استیلای بندگان ترک از چه عهدی بود؟

معتصم

– کدام خلیفه قبل از رسیدن به خلافت چند هزار بنده‌ی ترک داشت؟

معتصم که اکثرشان از فرغانه و اشر سنه بودند.

– معتصم پایتخت را از بغداد به سامرا منتقل کرد چرا که مردم بغداد از دست ترکان عاصی شده بودند.

– معتصم «سامرا» را چه نامید؟

سرمن رأی

– فاصله‌ی بین خلیفه و اهل بغداد از عهد مأمون آغاز شد.

– واثق بغا را برای دفع فتنه‌ی اعراب بنی‌سلیم و بنی‌نمیر فرستاد.

– حاجبان واثق به ترتیب چه کسانی بودند؟

اتیاخ ← وصیف ← دنقش

– قاتلان متوکل چه کسانی بودند؟

باغر ترکی و بغای صغیر به تحریک پسرش منتصر

متوکل با علویان، شیعه، معتزله شدیداً مخالف بود.

– کدام خلیفه‌ی عباسی در زیر آفتاب سوزانند و درون سرداب کشتند؟

مستعین

– کدام خلیفه‌ی عباسی از ترس ترکان همواره سلاح همراه خود داشت؟

معتز

– مهتدی عباسی مقلد عمر بن عبدالعزیز اموی بود.

– قیام‌های صاحب‌الزنج و یعقوب لیث در عهد معتمد رخ داد.

– ظهور عمرو لیث و قرامطه در عهد معتضد است.

– صاحب اختیار مملکت در عهد کدام خلیفه مونس بود؟

مقتدر 13 ساله

– «ابن مقله» وزیر کدام خلیفه بود؟ چه کسی را تحریک به قتل خلیفه کرد؟

قاهر/ سیما غلام ترک که از رؤسای بزرگان بود.

– امیرالامرایان خلیفه «الراضی» چه کسانی بودند؟

(1) ابن رائق (2) بجکم

– امیرالامرای متقی چه نام داشت؟

توزون که خلیفه را کور کرد و پسرش مستکفی را به تخت نشاند.

– کتاب الفخری از ابن الطقطقی است.

– قیم الرقیق چه کسی بود؟

کسیکه بر اعمال و احوال برده فروشان نظارت می کرد. و از کارکنان دولت محسوب می شد.

– طرفداران صاحب الزنج سال (255) چه کسانی بودند؟

فراثیه - قرمطیه - نو بیان (بهره واسط) اعراب بنی تمیم

قیام صاحب الزنج یک نهضت اجتماعی واقعی بود. این قیام تاحدی نهضت مزدک و قیام اونیوس و اسپارتاکوس بر ضد روم را به خاطر می آورد.

– کتاب محمد بن حسن کاتب معروف به شیلمه موسوم به اخبار صاحب الزنج و وقائعه کتاب اخبارالصاحب الزنج از احمد بن معلی است

– پایتخت صاحب الزنج = مختاره

القاب صاحب الزنج عبارت از رقی و قائد الزنج است

– چرا قرامطه با صاحب الزنج ارتباطی برقرار نکردند؟

چون صاحب الزنج مذهب خاصی نظیر خوارج داشت.

– آخرین قیام عمده ی نهضت های خوارج در دوره ی ضعف خلافت چه بود؟

قیام صاحب الزنج

موحشترین فرق شیعه در دوره‌ی خلافت عباسی چه بود؟

قرامطه

- تفاوت عمل:

مالی که عاملان حکومتی به ناحق از مردم مناطق مختلف می‌گرفتند یعنی ابتدا آن‌ها را مجبور به انجام کار شاقی می‌کردند درمقابل اظهار عجز آن‌ها آنان را عفو کرده و درمقابل سودی دریافت می‌کردند.

- مرافق الوزرا:

رشوه‌ای که وزیر ابتدا می‌گرفت سپس به فردی پستی می‌داد.

- محمدبن عبیدالله خاقانی وزیر کدام خلیفه بود؟

ابن فرات وزیر که بود؟

- محمدبن عبدالملک زیات وزیر کدام خلیفه بود؟

معتصم

- کدام وزیر خلیفه‌ی عباسی هر وقت به قدرت می‌رسید قیمت شمع و کاغذ گران می‌شد؟

ابن فرات

- حق بیعت چه بود؟

مبلغی که لشکریان به هنگام (خلع خلیفه) و روی کار آمدن خلیفه‌ی تازه از او می‌گرفتند. مثلاً حقوق و پاداش 6 ماه یا یکساله‌ی خود را.

- در مصر طولونیان و در خراسان طاهریان امارت خویش را به نوعی سلطنت مستقل موروثی تبدیل کردند.

- امارت استکفاء چیست؟

انتصاب امیری به منطقه‌ای که از مرکز خلافت دور بود و تمامی امور آنجا را از حج و جهاد گرفته تا قضاوت و لشکرکشی برعهده‌ی امیر بود. یعنی خلیفه به وجود آن‌ها از دیگران کفایت می‌کرد. مانند حجاج - زیادبن ابیه

- خازن، حاجب، کاتب به ترتیب هر کدام چه وظایفی داشتند؟

اموال و عاید، تشریفات، امور دیوانی

– آیا انتخاب امیرالامرای دولت خلیفه‌الراضی را از ضعف نجات داد؟

خیر. مدعی و شریک پرزوری برای خلیفه تراشید.

– از چه زمانی امیرالامیران لقب سلطان بر خود نهادند؟

اواخر آل‌بویه

– محمود غزنوی اولین کسی که عنوان سلطان بر خود نهاد.

– مملکت عباسیان در عهد راضی را توصیف کنید؟

1- بصره در دست محمدبن‌رائق امیرالامرا

2- خوزستان در دست ابوعبدالله بریدی

3- فارس در دست عمادالدوله علی دیلمی

4- ری، اصفهان، جبل در دست رکن‌الدوله

5- موصل، دیاربکر، مضر، ربیعہ در دست بنی‌حمدان

6- مصر و شام در دست طغج اخشید

7- خراسان و ماوراءالنهر برای سامانیان

8- طبرستان و گرگان در دست دیلم

9- بحرین و یمامه برای ترامطه

– دولت طاهریان و صفاریان قبل از خلافت راضی منقرض شدند

– در امارت استیلا: نام خلیفه در خطبه و سکه ذکر می‌شد. و غالباً هر سال امیر مالی را به درگاه خلیفه می‌فرستاد. و

خلیفه منتهی بر امیر نداشت.

– حکومت‌های استیلا را نام ببرید.

صفاریان، آل‌زیار، آل‌بویه، غزنویان و سلاجقه، اتابکان، خوارزمشاهان نیز سعی می‌کردند حداقل به صورت ظاهری خود را

دست‌نشاندهی خلافت بدانند.

- خراسان از چه عهدهی به آل طاهر تعلق داشت؟

مأمون

- مرکز امارت طاهریان (1) مروشاهجان (2) نیشابور

- شروع استقلال و رستاخیز ایران چه دوره‌ایست؟

طاهریان که برای اولین بار حوزه‌ی امارتشان را از تبعیت خلیفه بیرون آوردند.

- حوزه‌ی خراسان در زمان طاهریان شامل اراضی بین قوس و جبال هند که ماورالنهر و یستان نیز جزو آن بود را شامل می‌شد.

- «پادوسبان» که بود؟

سپهبدی که در عصر ساسانیان حکومت خراسان را داشت و 4 مرزبان نیز زیر فرمانش بودند.

- منظور بلاذری از به کاربردن عظیم چه بود؟

امیری که در اوایل فتوح اسلام هرات، بادغیس و پوشنگ و ابیورد تحت فرمانش بود.

- کنارنگ عنوان فرمانروای طوس بود.

- چهار ولایت عمده‌ی خراسان چه بود؟

مرو - نیشابور یا ابرشهر - هرات بلخ مرو و بلخ کرسی خراسان خراسان در اوایل اسلام بود.

- شادیاخ باغی در نیشابور است که مقرر عبدالله طاهر بود.

- زادبوم آل طاهر با حصار و خندق و 3 دروازه:

پوشنگ (دارای صدوچند نوع انگور)

- عنوان «شار» برای کجا بکار می‌رفت؟

امیر ولایت غرجستان در شرق بادغیس

- متولی معبد نوبهار بلخ که بود؟

برمک

- اسدبن عبدالله قسری در سال 118 بلخ را به جای مرو مرکز امارت خراسان کرد.

– علت غایت و توجه عمده‌ی عباسیان به عراق و حجاز و خراسان چه بود؟

عراق را به علت مالی که در آن بود و حجاز چون قوام خلافت و اساس بیعت بدانجا وابسته بود و خراسان به‌علت مال و رجال

– طاهر اولین دولت مستقل ایرانی را در عهد اسلام به وجود آورد.

طاهر اولین امیر ایرانی نژاد که امارت استکفا خراسان را در خاندانش موروثی کرد.

– کتاب «محاسن آل طاهر» از کیست؟

ابوالقاسم عبدالله بن احمد بلخی

– جد طاهر مصعب در عهد مهدی در پوشنگ بود.

پدر طاهر حسین بن مصعب در عهد هارون در پوشنگ بود.

انتساب طاهریان به خزاعه به‌علت موالات بود.

اعراب به‌طعنه طاهریان را ابن‌بیت‌النار یعنی زاده‌ی آتشکده می‌خواندند.

طاهریان را به رستم و منوچهر هم نسبت می‌دهند و رستمی می‌خوانند.

– والی خراسان در عهد هارون که بود؟

علی بن عیسی

– در جنگ هرثمه بن اعین با رافع بن لیث فرمانروای ماوراءالنهر طاهر جانب چه کسی بود؟ هرثمه

– مأمون چه کسی را مأمور دفع فتنه‌ی نصر بن شبث کرد؟

طاهر

– وزارت مأمون بعد از صاحب شرطگی طاهر باچه کسی بود؟

احمد بن ابی‌خالد

– طاهر وقتی امارت خراسان را یافت چه کسی را صاحب شرطگی بغداد کرد؟

عبدالله بن طاهر

- هنگام عزیمت طاهر به خراسان آنجا درگیر چه فتنه‌ای بود؟

خوارج

- عنوان اعور و یک چشم برای طاهر بوده که بدخواهانش می‌گفتند.

- بعد از مرگ طاهر مأمون امارت خراسان را به که داد؟

طلحه بن طاهر

- رؤسای خوارج بعد از حمزه چه کسانی بودند؟

1- ابواسحاق 2- اباعوف (باعوف)

- چرا عبدالله بن طاهر به جای اینکه خودش به خراسان برود برادرش علی را فرستاد؟

چون مشغول جنگ با خرمدینان بود.

- کدام امیر طاهری در جنگ با خوارج کشته شد؟

علی بن طاهر

- آغاز دوره‌ی جدید در تاریخ ایران بعد از اسلام و امارت نسبتاً مستقل طاهریان کی بود؟

عبدالله بن طاهر

- مأمون به عبدالله بن طاهر واقعاً علاقه داشت و او را همچون فرزند خود می‌دانست.

- علت فتنه‌ی نصر بن شیبث چه بوده چه کسی این فتنه را سرکوب کرد؟

هواداری از امین - عبدالله بن طاهر

- موضوع کتاب «تمنی» چیست؟

درمورد مشکل آبیاری که به دستور عبدالله بن طاهر دانشمندان نوشتند.

- عبدالله کشت نوعی خربزه به نام بطیخ عبدالوی را در مصر رواج داد.

- خروج محمد بن قاسم علوی منتسب به علی بن حسین امام چهارم در طالقان اتفاق افتاد که عبدالله آن را سرکوب کرد.

- کتاب حماسه از ابوتمام طائی شاعر عرب که عبدالله را می‌ستود.

– در عهد کدام امیر طاهری سیستان از خراسان جدا شد؟ چگونه؟

به دست عیاران در زمان طاهر دوم/ شروع ضعف عباسیان

– امارت طاهر دوم به خراسان را کدام خلیفه تعیین کرد؟

وائق

مرگ طاهر دوم در عهد مستعین اتفاق افتاد.

– مستعین محمد بن طاهر را امارت خراسان داد.

محمد بن طاهر شروع ضعف طاهریان است. حکومت وائق شروع ضعف عباسیان است.

– طبرستان چه زمانی و چگونه از دست طاهریان جدا شد؟

محمد بن طاهر – با شورش حسن بن زید علوی که توانست طبرستان را از دست سلیمان بن عبدالله حکمران طاهری درآورد.

– محمد بن طاهر در جنگ دیرالعاقل (بین یعقوب و موفق) از چنگ یعقوب گریخت. حلیمه

– چه کسی محمد بن طاهر را معزول کرد؟

معتد

– کدام امیر طاهری کاملاً با عجم مخالف بود؟

عبدالله بن طاهر که کتاب وامق و عذرا را در آب افکند.

– امارت طاهریان استکفا و امارت صفاریان استیلا است.

– منابع در خصوص تاریخ یعقوب همانهایی است که در زمان سامانیان و غزنویان نوشته شده است تاریخ سیستان بعد از یعقوب نوشته شد است.

– سیستان در میان مسلمین معروف به سجستان از نام قوم سک یا اسکیت که در قرن دوم میلادی بر آنجا تاخته بودند گرفته شده است.

– سیستان در بیستون زرنگ و یونانیان در نگیان یا زرنگیان می خوانند.

– لفظ «زرنگ» منسوب به کلمه‌ی زریه یا زره به معنی دریا است در واقع سیستان را در قدیم به علت وفور آب به این نام می خوانده‌اند.

رودهیرمند - خاش - فراه - هارود - کشور دریاها = سیستان

- در ادوار قبل از اسلام کجا مرکز سیستان بود؟

رام شهرستان یا ابرشهریار

- مهمترین شهر سیستان (1) زرنگ (2) بست

- چون سیستان در جنوب خراسان بود آن را نیمروز یعنی مملکت جنوب می خواندند.

بنای شهر سیستان را به گرشاسب نسبت می دهند.

سیستان در کتب زرتشتی زادبوم خاندان کیان و محل ظهور سوشیانس موعود زرتشت است.

سیستان در عهد اشکانیان عنوان سکستان یافت. (با غلبه ی سکها)

- رتبیل چه عنوانی بود؟

عنوان حکمران سیستان در اواخر ساسانیان

- رود هیرمند که فرکیانی به آن منسوب است و دریاچه ی هامون محل ظهور موعودهای زرتشت بوده است.

- حکمران سیستان در عهد طاهر دوم که بود؟

ابراهیم بن حصین قوسی

- عیاران به بهانه ی دفع خوارج با مطوعه هماهنگ می شدند.

- یعقوب نخست به خدمت صالح بن نصر رئیس مطوعه ی بست درآمد. اما به علت خوی تعدی صالح، از او جدا شد.

- نسب یعقوب را به انوشیروان می رسانند.

- یعقوب پس از رسیدن به امارت سیستان برای جلب مطوعه، خلیفه و امیر خراسان چه کرد؟

به دفع خوارج اهتمام ورزید.

- چرا یعقوب امیر کابل و سند را مغلوب کرد؟

به علت حمایتشان از صالح بن نصر

- منظور از جیش الشراه چیست؟

لشکری از خوارج تحت فرمان یعقوب

– بهانه‌ی حمله‌ی یعقوب به خراسان چه بود؟

پناهنده شدن پسران صالح سجزی به محمدبن طاهر که به جان یعقوب سوء قصد داشتند.

– حسن بن زید حاکم گرگان و طبرستان در زمان یعقوب بود.

– منظور از سالوکان چه کسانی‌اند؟

افرادی که غالباً به هنگام ضعف حکومت سربرمی‌آوردند. و راهزن بودند.

وجود سالوکان که به یعقوب پیوستند باعث ایجاد امنیت در خراسان شد.

با پیوستن سالوکان به یعقوب تمام سلاح‌داران تحت لوای یعقوب درآمدند.

– هسته‌ی اصلی سپاه یعقوب را مطوعه و بعد عیاران تشکیل می‌دادند.

– یعقوب در جندی شاپور مرد و در همان جا دفن شد. (465)

– حسن بن زید علوی یعقوب را به علت استقامت و ثباتی که داشت «سندان» می‌نامید.

– معتمد برای دفع صاحب‌الزنج فارس و سند را به عمرولیث داد.

– عمرولیث تولی شرطگی بغداد و سامرا را به چه کسی داد؟

عبیدالله طاهری

– فتنه‌ی احمدبن عبدالله خجستانی در عهد که بود؟

عمرولیث

– بعد از خجستانی چه کسی جانشین او شد؟

رافع بن هرثمه - به تحریک طاهریان بغداد

– معتمد به جای عمرولیث چه کسی را امارت خراسان داد؟

محمدبن طاهر

– وزیر معتمد چه کسی بود؟ صاعدبن مخلد

– عمرولیث به دستور معتضد رافع بن هرثمه را دفع کرد

– عمرو اسیر امیر اسماعیل سامانی شده و در دربار معتضد حبس شد و در زندان مرد. در جنگ با امیر اسماعیل برای

گرفتن ماوراءالنهر شکست خورد.

– اولین فرد از امراء اسلام که فرمان داد نام خود و پدرش را در خطبه بعد از نام خلیفه ذکر کنند کیست؟

عمروليث

– مولی صندلی توانست مجدداً قدرت صفاریان را احیا کند.

– دولت صفاریان اولین حکومت مستقل ایرانی بود که از راه امارت استیلاء دیگر باره قسمت‌هایی از ایران را از دست

فاتحان عرب بیرون آورد.

– از نظر مورخ ، معتبرترین سند مکتوب عربی درباره‌ی احوال پیغمبر اسلام چیست؟

قرآن

– از مآخذ قدیم برای تاریخ و ترتیب فتوح اسلام کدام کتاب است؟ مثال

فتوح و مغازی / ابان بن عثمان – شرحیل بن سعد – وهب بن منبه

– دو نویسنده‌ی درباب فتوح در عهد عباسیان را نام ببرید؟

واقدی – بلاذری

– درباب اخبار سواد و عراق چه کسی اطلاعات بیشتری داشت؟

ابومخنف لوطین یحیی ازدی

– درباب اخبار خراسان و فارس چه کسی اطلاعات بیشتری داشته است؟

ابوالحسن مدائنی / روایات مدائنی را طبری به نقل از ابویزید النمیری آورد

– درباب اخبار کوفه و عراق چه کسی اطلاعات بیشتری داشته است؟

ابومخنف (خود اهل کوفه و شیعه بود) وی نویسنده‌ی مقتل الحسین است که در بحار الانوار آمده

– روایات کتب ابومخنف در چه منابعی آمده است؟

تاریخ طبری و فتوح البلدان بلاذری

– نوشته‌های مدائنی مورد استفاده‌ی چه مورخانی قرار گرفت؟

بلاذری، دینوری، یعقوبی، طبری و مسعودی

– دو نویسنده‌ی مورخ معروف قرن دوم و سوم کدامند؟

واقدی - مدائنی

– واقدی کیست؟

واقدی بنابر مشهور از موالی بوده، در مدینه به دنیا آمده بعدها به برامکه پیوست و در زمان مأمون متصدی قضاء «عسکر مهدی» بود.

از تألیفات واقدی تاریخ کبیر و کتاب المغازی (تنها اثر باقی مانده) است و نیز کتابی در طبقات صحابه و تابعین دارد. – اولین مورخی که اثر عمده‌ی او و یا خلاصه‌ای از اثر مهم او راجع به اخبار فتوح مسلمین به ما رسیده بلاذری است.

– کتاب عهدار دشبیر را چه کسی به عربی نقل کرده است؟

بلاذری ندیم متوکل عباسی

– تنها کسی که از روایات «ابوعبیده معمر بن مثنی» نقل کرده کیست؟

بلاذری

– «انساب الاشراف» از کیست و نشان دهنده‌ی چیست؟

بلاذری، احاطه‌ی او به اخبار و انساب عرب

– احاطه‌ی بلاذری بر اخبار و مآخذ مختلف در فتوح البلدان نیز معلوم است.

– فتوح البلدان راجع به چه موضوعاتی است؟

خراج - جزیه - سکه - تغییر دیوان از عربی به فارسی آمده

– «تاریخ یعقوبی» از واضح یعقوبی با روایات طبری به قول هوتسما تفاوت دارد و ظاهراً متعلق به یک سلسله‌ی دیگر از مآخذ است.

– کتابی مشتمل بر تاریخ عمومی امم و ملوک و انبیاء و تاریخ اسلام و خلفا تا سال 252 هجری، تاحدی هم

دایرةالمعارف تاریخی عصر مولف است کدام کتاب است؟

تاریخ یعقوبی

– کدام یک از آثار زیر از دینوری هست؟

(1) کتاب المعارف (2) الامامه والسیاسه (3) عیون الاخبار (4) هرسه

– موضوع کتاب «الامامة و السیاسة» چیست؟

اخبار خلفا که به هرحال با تاریخ ایران مربوط است.

– مسعودی مورخ مشهور قرن چهارم است.

– دو اشکال عمده‌ی نویسندگان عرب چیست؟

1- خشکی و خشونت بیان 2- فقدان دقت و انتقاد

– کدامیک از نویسندگان دید انتقادی نسبت به مسائل دارند؟

ابن طقطقی و ابن خلدون

– کهنه‌ترین تاریخ عمومی که به زبان عربی باقی مانده است؟

تاریخ یعقوبی است که تاریخ اسلام را تا سال 252 ذکر کرده.

– کتاب «تاریخ الرسل و الملوک» مشهور به «تاریخ طبری» است تألیف آن در اوایل قرن چهارم پایان یافت.

– مهمترین تاریخ مفصل تاریخ عمومی اسلام به زبان عربی چیست؟

تاریخ طبری

– کتاب طبری با اینکه عظیم و جامع است اما ارزش و اعتبار آن در همه جا قابل قبول نیست چرا؟

چون فقط به ذکر حوادث و اخبار پرداخته و صحت و سقم آن را بررسی نکرده است.

– مأخذ عمده‌ی تمام کسانی که بعد از طبری به تألیف اسلام پرداخته‌اند چیست؟ تاریخ طبری

– بخش مربوط به ساسانیان در تاریخ طبری توسط «نولدکه» به آلمانی ترجمه شده است.

– ابوعلی بلعمی وزیر منصور بن نوح است.

– تاریخ بلعمی را دبو و زوتنبرگ به فرانسه ترجمه کرده‌اند است.

– عزالدین ابن‌اثیر جزری در کتابش «الکامل فی التاریخ» حوادث را تا سال 628 شرح داده است.

– تلخیص و تهذیب کتاب طبری از کیست؟

الکامل ابن اثیر

– کتاب «سیره جلال‌الدین» کدام کتاب را کامل خواند و جامعیت آن را با بیانی ادیبانه ستوده است؟

الکامل ابن اثیر

– تنها کتابی که به اختلافات مسلمین با چین اشاره کرده است کدام است؟

الکامل ابن‌الثیر

– کتاب «مروج الذهب و معادل الجواهر» از کیست؟ از مسعودی است و این کتاب مآخذ مهم عربی در تاریخ ایران عهد اسلام محسوب می‌شود که مولف دایرة‌المعارف تاریخی عصر خود را نیز آورده است.

– «اخبار الزمان و مختصر آن» الاوسط از مسعودی در مورد تاریخ عمومی اقوام و امم عالم است.

– مارکوارت، مسعودی را پیشرو خبرنگاران و جهانگردان عصر حاضر می‌خواند.

– کتاب «تاریخ سنی الملوک الارض والانبیاء» از حمزه‌ی اصفهانی شامل معلومات سودمند در باب خراسان و طبرستان است و در باب مطالعه‌ی ایران بعد از اسلام مفید است.

– کتاب البدء والتاریخ از مطهر بن طاهر المقدسی در سال 355 تألیف شد. کلمان هوار کتاب البدء را به فرانسه ترجمه کرد.

منابع

- تاریخ ایران از آغاز تا انقراض سامانی و از صدر اسلام تا قاجار پرنیا اقبال آشتیانی بهزاد
- تاریخ ایران زمین (از باستان تا انقراض قاجاریه) دکتر محمدجواد مشکور اشراقی
- تاریخ ایران از فروپاشی دولت ساسانی تا سلجوقیان (جلد 4 کمبریج) زن فرای حسن انوشه امیرکبیر
- تاریخ ایران بعد از اسلام عبدالحسین زرین کوب امیرکبیر
- تاریخ مردم ایران از پایان ساسانیان تا آل بویه دکتر عبدالحسین زرین کوب امیرکبیر
- فرهنگ و تمدن اسلامی در قلمرو ساسانیان محمدرضا ناجی امیرکبیر
- ایران در دوره سلطنت قاجار علی اصغر شمیم زریاب
- تاریخ مغول در ایران برتولد اشپولر ترجمه محمود میرآفتاب علمی و فرهنگی
- تاریخ روابط خارجی ایران عبدالرضا هوشنگ مهدوی امیرکبیر
- تاریخ ایران اسلامی (انتشارات سمت)
- تاریخ تیموریان و ترکمانان دکتر حسین میرجعفری سمت و اصفهان
- تاریخ حکومت طاهریان دکتر امیر اکبری سمت و بنیاد پژوهش‌های قدس رضوی
- تاریخی تحولات سامانیان دکتر سیدابوالقاسم فروزانی سمت
- تاریخ خوارزمشاهی دکتر اللهیار خلعتبری و محبوبه شرقی سمت
- تاریخ آل بویه علی اصغر فقیهی سمت
- دیلیمیان در گستره‌ی تاریخ ایران (حکومت‌های محلی، آل زیاد، آل بویه) دکتر پروین ترکمنی آذر
- تاریخ تحولات در دوران صفویه دکتر عبدالحسین نوایی و عباسقلی غفاری فرد
- تاریخ تحولات در دوره افشاریه و زندیه دکتر رضا شعبانی سمت
- سلجوقیان دکتر ملیحه ستارزاده
- حکومت ترکمانان قراقویونلو آق قویونلو در ایران اسماعیل حسن زاده
- تاریخ ایران از ورود مسلمانان تا پایان طاهریان دکتر حسین مفتخری و حسین زمانی
- تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی (2 جلدی) برتولد اشپولر، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

تاریخ غزنویان (2 جلدی) ادموند کلیفورد باسورث، مترجم: حسن انوشه، انتشارات امیرکبیر

دیوان سالاری در عهد سلجوقی (وزارت در عهد سلجوقی) کارلا کلوزنر مترجم: یعقوب آژند، انتشارات امیرکبیر

تاریخ مغول از حمله چنگیز تا تشکیل دولت تیموری، عباس اقبال، انتشارات امیرکبیر تاریخ ایران در دوره تیموریان

پژوهش از دانشگاه کمبریج، مترجم: یعقوب آژند، انتشارات جامی

تشکیل دولت ملی در ایران والتر هینتس، انتشارات خوارزمی دوره صفویان پژوهشی از دانشگاه کمبریج ترجمه یعقوب

آژند، انتشارات جامی ایران عصر صوفی راجر سیوری، انتشارات سحر

شناسایی منابع و مآخذ تاریخ ایران از آغاز تا سلسله صفویه، عزیزالله بیات

تاریخ ایران کمبریج (از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان)، انتشارات امیرکبیر تاریخ مختصر احزاب سیاسی

ایران، ملک الشعراء بهار، انتشارات امیرکبیر

امپراتوری صحرانوردان رنه گروسه

غزنویان از پیدایش تا فروپاشی دکتر سید ابوالقاسم فروزانی سمت

مغولان و حکومت ایلخانی در ایران دکتر شیرین بیانی سمت

کتاب‌شناسی گزیده توصیفی (تاریخ ایران دوره اسلامی) دکتر پروین ترکمنی آذر

- تاریخ ایران بعد از اسلام، عبدالحسین زرین کوب
- تاریخ مردم ایران از پایان ساسانیان تا پایان آل بویه جلد 2، عبدالحسین زرین کوب
- ایران عصر صفوی، راجرسیوری، ترجمه کامبیز عزیزی
- ایران در دوره سلطنت قاجار، علی اصغر شمیم
- شناسایی منابع و مآخذ ایران از آغاز تا سلسله صفویه، بیات
- تاریخ غزنویان، ابوالقاسم فروزانی
- تاریخ سلجوقیان، ملیحه ستارزاده
- تاریخ خوارزمشاهیان، دکتر خلعتبری و شرفی
- تاریخ تحولات سیاسی - اجتماعی اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره تیموریان و ترکمانان، حسین میرجعفری
- تاریخ ایران از ورود اسلامی تا پایان طاهریان، حسین مفتخری، حسین زمانی
- تاریخ تحولات ایران در دوره سامانیان، ابوالقاسم فروزانی
- تاریخ آل بویه، علی اصغر فقیهی
- تاریخ تحولات ایران در دوره حمله مغول و ایلخانان، شیرین بیانی
- تاریخ ایران در دوره صفویه، عبدالحسین نوایی